



[راهبرد سیاست خارجی برای ارتقای جایگاه اقتصادی ج.ا.ا. در شرایط جدید بین‌المللی]



شناسنامه

عنوان پروژه / راهبرد سیاست خارجی برای ارتقای جایگاه اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در شرایط جدید بین‌المللی / **مجریان پروژه** / دکتر محمود واعظی، علی جنتی و دکتر مسعود کرباسیان / **مدیریت پروژه** / معاونت بررسی‌های اقتصادی / **طراح** / لیلا عروجی **ناظر فنی** / حسن آقایی زاده / **چاپ** / واحد انتشارات اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران



• اردیبهشت ۱۳۹۳

• کلیه حقوق نشر این اثر به اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران تعلق دارد.

در عصر جهانی شدن با توجه به وابستگی متقابل کشورها به یکدیگر، چگونگی برقراری تعامل اثر بخش با کشور های دیگر ضمن حفظ هویت و اعتبار کشور در سطح بین المللی، یکی از عوامل تعیین کننده در روند توسعه و رشد اقتصادی کشور ها به شمار می آید. براین اساس در سند چشم انداز ۱۴۰۴ کشور بر ضرورت تعامل سازنده با کشور های جهان به منظور تامین و ایجاد زمینه های لازم برای رسیدن به جایگاه برتر منطقه ای تاکید شده است. علی رغم راهبرد تعیین شده برای سیاست خارجی کشور، یکی از عوامل کلیدی که طی سالهای اخیر عملکرد اقتصاد ایران را متاثر کرده، وضع تحریم های مختلف مالی، بانکی و نفتی در سطوح و با کیفیت های متفاوت علیه کشور بوده است. با توجه به حساسیت موضوع برای پیش گیری از موضع گیری های غیر علمی و تحلیلی های متناقض، شناسایی دقیق ابعاد و ساختار تحریم، سازو کارها و تحلیل نحوه ورود اثر گذاری تحریم های گوناگون بر فعالیت های اقتصادی کشور و تغییر جایگاه ایران در صحنه بین المللی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در عین حال توجه به فرصت های نوینی که در صحنه تعاملات جهانی برای کمک به توسعه اقتصاد کشور فراهم شده است دارای اهمیت بسیار است.

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران با توجه به اهمیت موضوع مطالعه ای را به منظور شناسایی و تعیین راهبردهای بهینه برای سیاست خارجی کشور در سطح بین المللی ضمن حفظ اصول و ارزش های انقلاب اسلامی با هدف کاهش فشار و تنش های بین المللی علیه کشور و هموار سازی مسیر توسعه اقتصادی به تنی چند از محققان سیاست خارجی معارف داد که اینک خلاصه نتایج این مطالعه به صورت کتاب حاضر انتشار یافته است تا در دسترس همه علاقه مندان قرار گیرد.

برخود لازم می دانم از محققان محترم این مطالعه، دبیرکل محترم اتاق و معاونت محترم بین الملل بابت نقش آفرینی موثر در به وجود آمدن این اثر تشکر و قدردانی کنم.

دکتریحی آل اسحاق
رئیس

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
فهرست مطالب.....	۵
کلیات - فرضیه	۱۷
فصل اول - تبیین نظری رابطه سیاست خارجی و توسعه اقتصادی در جهان جدید	۲۳
مقدمه	۲۵
رابطه اقتصاد و سیاست خارجی؛ رویکردهای نظری متعارض	۲۷
سیاست خارجی و توسعه اقتصادی؛ رابطه عملیاتی	۳۵
۱- قدرت	۳۶
۲- امنیت	۳۸
۳- مجموعه سازی	۴۱
۴- فرصت سازی	۴۳
جریان اصلی اقتصاد سیاسی بین الملل پس از جنگ سرد	۴۵
۱- جهانی شدن	۴۶
۲- نئولیبرالیسم و حاکمیت اصول بازار آزاد	۴۹
۳- جهانی شدن و توسعه برون گرا	۵۳
۴- توسعه اقتصادی و مشروعیت سیاسی	۶۱
۵- استنتاج: رابطه جهانی شدن، توسعه، سیاست خارجی (سیکل هم افزا)	۶۴
بی نوشت ها	۶۹
فصل دوم - راهبردهای توسعه اقتصادی در شرایط جدید بین المللی	۷۳
مقدمه	۷۵
گفتار اول - الزامات توسعه ای در عصر جهانی شدن	۷۶

گفتار دوم - رویکردهای توسعه‌ای در مناسبات خارجی.....	۸۳
الف- رقابت و همکاری.....	۸۳
ب- دیپلماسی اقتصادی.....	۸۷
ج- منطقه‌گرایی.....	۹۱
د- تقویت نقش بخش خصوصی در مناسبات خارجی.....	۹۸
هـ- تعامل فعال با سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی بین‌المللی.....	۱۰۵
و- حضور در بازارهای مالی و پولی بین‌المللی.....	۱۰۹
ز- مشارکت در موافقتنامه‌های تجارت آزاد.....	۱۱۲
ح- بهره‌برداری از ظرفیت‌های ژئوپولیتیک.....	۱۱۴
نتیجه.....	۱۱۵
پی‌نوشت‌ها.....	۱۱۸
فصل سوم - چشم‌انداز تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی.....	۱۲۳
مقدمه.....	۱۲۵
الف- تغییر در توزیع قدرت مادی.....	۱۲۶
۱- خیزش کشورهای در حال توسعه.....	۱۲۶
۱-۱- چین.....	۱۳۲
۱-۲- هند.....	۱۳۷
۱-۳- برزیل.....	۱۳۸
۲- ظهور طبقه متوسط جدید.....	۱۴۱
۳- خیزش کشورهای در حال توسعه در محیط پیرامونی ایران.....	۱۴۵
شورای همکاری خلیج فارس.....	۱۴۵
ب- تغییر در توزیع هنجارها: فراتر از اجماع واشنگتنی.....	۱۴۸
۱- بحران در اجماع واشنگتنی.....	۱۵۲
۲- اجماع پساواشنگتنی.....	۱۵۳
۳- بحران در حکمرانی جهانی.....	۱۵۹
۱- وابستگی متقابل تعمیق‌شونده.....	۱۶۰
۲- معضلات مرتبط با یکدیگر.....	۱۶۰
۳- درهم‌تنیدگی معضلات سیاست داخلی با مسایل بین‌المللی.....	۱۶۰
۱- تداوم وضع موجود با اندکی تغییرات.....	۱۶۴

۱۶۴	۲- تکه تکه شدن حکمرانی جهانی.....
۱۶۵	۳- بازگشت به کنسرت اروپا.....
۱۶۵	۴- غلبه درگیری بر همکاری.....
۱۶۶	جهان ۲۰۳۰ از منظر شورای اطلاعات ملی آمریکا.....
۱۶۸	۱- قدرتمندتر شدن افراد.....
۱۶۹	۲- پخش شدن قدرت.....
۱۷۰	۳- تحولات جمعیتی.....
۱۷۳	۱- افزایش رابطه میان غذا، آب و انرژی.....
۱۷۴	۱- اقتصاد جهانی بحران زده.....
۱۷۵	۲- شکاف حکمرانی.....
۱۷۶	۳- افزایش پتانسیل درگیری ها.....
۱۷۷	۴- گسترش دامنه بی ثباتی های منطقه ای.....
۱۷۸	۵- فناوری های نوین.....
۱۷۸	۶- نقش بین المللی آمریکا.....
۱۷۹	آینده خاورمیانه از منظر شورای اطلاعات آمریکا.....
۱۸۰	۱- اسلام سیاسی.....
۱۸۰	۲- دولت های انتقالی.....
۱۸۰	۳- ثبات یا شکنندگی اقتصاد کلان.....
۱۸۱	۴- نمایش قدرت ایران.....
۱۸۱	۵- صلح اعراب و اسرائیل.....
۱۸۱	۶- شیخ نشین های حاشیه خلیج فارس و بهار عربی.....
۱۸۲	سناریوهای جهان ۲۰۳۰.....
۱۸۲	۱- سناریوی موتورهای خاموش.....
۱۸۳	۲- جهان ادغام شده.....
۱۸۴	۳- جهان نابرابر.....
۱۸۵	۴- جهان غیردولتی.....
۱۸۶	باز توزیع قدرت: پیامدها.....
۱۹۴	پی نوشت ها.....

فصل چهارم - رابطه سیاست خارجی و توسعه اقتصادی؛ مطالعه موردی تجربه‌های موفق.....	۱۹۷
مقدمه.....	۱۹۹
۱- چین: آزمایشگاه نظریات توسعه.....	۲۰۰
الف- تحولات تفکر توسعه‌ای در چین از آغاز سیاست درهای باز تا پایان جنگ سرد.....	۲۰۲
ب- پایان جنگ سرد و بازتعریف اصلاحات و سیاست درهای باز.....	۲۱۶
جمع‌بندی.....	۲۲۳
۲- ترکیه: دموکراسی محافظه‌کارانه.....	۲۲۵
مدل توسعه ترکیه: ویژگی‌ها.....	۲۲۵
روند پرشتاب توسعه اقتصادی ترکیه با برآمدن حزب عدالت و توسعه.....	۲۳۱
سرمایه‌گذاری و تجارت آزاد.....	۲۳۴
تجارت نهادمند.....	۲۳۶
توریسم.....	۲۳۸
صنعت خودرو.....	۲۴۰
آهن و فولاد.....	۲۴۱
پوشاک و نساجی.....	۲۴۱
بخش بانکی.....	۲۴۲
بخش ساخت‌وساز.....	۲۴۳
حمل و نقل هوایی.....	۲۴۴
انرژی.....	۲۴۶
ترکیه در چشم‌انداز آتی.....	۲۴۶
جمع‌بندی.....	۲۴۹
۳- مدل توسعه مالزی: عمل‌گرایی محافظه‌کارانه.....	۲۵۰
تاریخ تحول در اقتصاد سیاسی مالزی.....	۲۵۰
برنامه‌های دولت توسعه‌گرا و پیامدهای آن.....	۲۵۳
سیاست اقتصادی جدید.....	۲۵۴
سیاست توسعه ملی.....	۲۵۵
پیامدهای برنامه‌های توسعه‌گرایانه.....	۲۵۶
۱- سیاست خارجی توسعه‌گرا.....	۲۶۰
۲- خصوصی‌سازی و پذیرش منطق بازار.....	۲۶۱
۳- سیاست درهای باز و الحاق به اقتصاد جهانی.....	۲۶۱

۲۶۲	۴- ارتقای شفافیت و حکمرانی مدبرانه
۲۶۳	۵- رهبران توسعه‌گرا
۲۶۳	دستاوردهای مالزی
۲۶۴	جمع‌بندی
۲۶۷	پی‌نوشت‌ها
۲۷۳	فصل پنجم - سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و مسأله توسعه اقتصادی
۲۷۵	مقدمه
۲۷۵	ماهیت و ابعاد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
۲۷۷	۱- الگوهای دوستی و دشمنی در سیاست خارجی ایران
۲۸۲	۲- مسأله صدور انقلاب
۲۸۴	۳- مسأله استقلال
۲۸۵	۴- سیاست خارجی از منظر امام خمینی
۲۹۱	۵- مبانی استمرار و تغییر در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
۲۹۳	سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و مسأله توسعه
۲۹۳	۱- سیاست خارجی در قلمرو قانون اساسی
۲۹۵	۲- سیاست خارجی ج.ا.ا. در چارچوب سند چشم‌انداز
۲۹۷	جهت‌گیری سیاست خارجی در سند چشم‌انداز
۲۹۸	الف- پیش‌نیازهای دستیابی به جایگاه اول منطقه‌ای
۲۹۸	۱- ثبات‌سازی در محیط منطقه‌ای
۲۹۹	۲- بهره‌گیری از سیاست خارجی در جهت توسعه اقتصادی
۳۰۰	ب- الهام‌بخشی در جهان اسلام
۳۰۱	ج- تعامل سازنده
۳۰۲	۳- سیاست خارجی ج.ا.ا. در بستر برنامه‌های توسعه
۳۰۵	ارزیابی سیاست خارجی ایران در دولت نهم و دهم
۳۰۷	۱- ابعاد و ویژگی‌های سیاست خارجی دولت نهم و دهم
۳۰۸	الف- نقدهای مبنایی
۳۰۸	۱- مخدوش کردن مرز آرزوها، آرمان‌ها و اهداف در سیاست خارجی
۳۱۱	۲- مخدوش شدن مرز سیاست خارجی تهاجمی با تنش‌آفرینی و بحران‌زایی
۳۱۳	ب- نقد مواضع و عملکرد

۱- سیاست خارجی بدون استراتژی.....	۳۱۳
۲- سیاست خارجی غیرواقع‌بینانه و متوهمانه.....	۳۱۴
۳- سیاست خارجی تناقض‌آمیز.....	۳۱۵
۴- سیاست خارجی عوام‌گرایانه و مبتنی بر شعار.....	۳۱۶
۵- سیاست خارجی متعارض با سند چشم‌انداز.....	۳۱۷
۶- رفتارهای مغایر با شئون و اعتبار ملت ایران.....	۳۱۷
۷- سیاست خارجی متکی به شخص تضعیف ساختارهای تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در حوزه سیاست خارجی.....	۳۱۹
پیامدها و نتایج سیاست خارجی دولت نهم و دهم.....	۳۲۰
الف- مسأله امنیت ملی.....	۳۲۱
۱- امنیتی شدن چهره جمهوری اسلامی ایران.....	۳۲۱
۲- تضعیف موقعیت و اعتبار جهانی ایران.....	۳۲۱
۳- مشروعیت یافتن و حقوقی شدن تهدیدها.....	۳۲۲
۴- تبدیل شدن ایران به اصلی‌ترین تهدید برای امنیت بین‌الملل.....	۳۲۲
۵- کاهش انتخاب‌های استراتژیک ایران.....	۳۲۲
۶- تشدید تهدیدهای منطقه‌ای.....	۳۲۲
۷- تضعیف موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی ایران.....	۳۲۳
۸- تضعیف قدرت ملی ایران.....	۳۲۵
ب- مسأله توسعه.....	۳۲۶
نتیجه‌گیری.....	۳۲۷
پی‌نوشت‌ها.....	۳۳۰
فصل ششم - وضعیت تعاملات اقتصادی خارجی جمهوری اسلامی ایران در پایان دولت دهم.....	۳۳۵
مقدمه.....	۳۳۷
رویکردهای دولت نهم و دهم در حوزه اقتصادی خارجی.....	۳۳۹
۱- رویکرد ایران به روابط اقتصادی در آسیا (چرخش به سمت شرق).....	۳۴۰
۲- رویکرد ایران به روابط اقتصادی با آمریکای لاتین.....	۳۴۲
۱-۲- ایران و ونزوئلا.....	۳۴۴
۲-۲- ایران و سایر کشورهای آمریکای لاتین.....	۳۴۴
۳- رویکرد ایران به روابط اقتصادی با آفریقا.....	۳۴۵

۳۴۶	۴- ارزیابی رویکردها
۳۴۷	روابط تجاری جمهوری اسلامی ایران در دولت نهم و دهم
۳۴۹	۱- کالاهای تجاری ایران و سیر تطور آن در ۸ سال مورد بررسی
۳۴۹	۱-۱- کالاهای صادراتی
۳۵۳	۱-۱- کالاهای وارداتی
۳۵۷	۲- روابط و شرکای تجاری ایران و سیر تطور آن در ۸ سال مورد بررسی
۳۶۱	۲-۱- اتحادیه اروپا
۳۶۲	آلمان
۳۶۳	ایتالیا
۳۶۴	۲-۲- آسیا
۳۶۵	۲-۳- خاورمیانه
۳۶۶	سرمایه‌گذاری‌های خارجی و تبادلات مالی جمهوری اسلامی ایران در دولت نهم و دهم
۳۶۶	۱- وضعیت ذخایر ارزی کشور طی سال‌های اخیر
۳۶۷	۲- سرمایه‌گذاری خارجی و تبادلات مالی ایران طی ۸ سال مورد بررسی
۳۷۶	۳- ریسک و جایگاه اقتصاد ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی در دولت نهم و دهم
۳۸۴	چشم‌انداز جایگاه ایران در نظام اقتصاد بین‌الملل و اقتصاد منطقه
۳۸۴	۱- جایگاه ایران در اقتصاد منطقه‌ای برحسب شاخص قدرت ملی
۳۸۸	۲- چشم‌انداز جایگاه اقتصاد ایران در منطقه
۳۹۳	۳- پیش‌شرط‌های لازم برای تقویت موقعیت منطقه‌ای اقتصاد ایران
۳۹۷	ارزیابی و نتیجه‌گیری
۳۹۸	توصیه سیاستی
۴۰۱	پی‌نوشت‌ها
۴۰۳	فصل هفتم - تحریم‌ها و موانع گسترش تعاملات اقتصادی خارجی
۴۰۵	مقدمه
۴۰۶	بخش اول: تحریم‌های یک‌جانبه و چندجانبه، از ابتدا تا آغاز دولت اوباما؛
۴۱۵	۱- در حوزه‌های نفت و گاز
۴۱۷	۲- در حوزه بیمه و بانک
۴۱۸	۳- در حوزه ارتباطات
۴۱۹	۴- در حوزه شرکت‌های دولتی

- ۵- در حوزه بازرگانی ۴۱۹
- بخش دوم: مباحث تنوریک در رابطه با تشدید تحریم‌ها ۴۱۹
- ۱- تحریم‌های تضعیف‌کننده ۴۲۰
- ۲- تحریم‌های فلج‌کننده ۴۲۰
- ۳- تحریم‌های هوشمند ۴۲۱
- بخش سوم: دولت اوباما، هوشمند شدن و فراگیری تحریم‌ها ۴۲۱
- قطعه‌نامه ۱۹۲۹ و آغاز تهاجم همه‌جانبه ۴۲۳
- ۱- ممنوعیت مالکیت و یا سرمایه‌گذاری ایران در حوزه هسته‌ای و موشکی در خارج ۴۲۵
- ۲- تحریم تسلیحات متعارف ۴۲۵
- ۳- ممنوعیت فعالیت ایران در حوزه موشک‌های بالستیک و ضرورت اتخاذ کلیه اقدامات لازم جهت جلوگیری از آن ۴۲۶
- ۴- مقررات جدید بازرسی بار هوایی و دریایی (Cargo) ۴۲۶
- ۵- مقررات جدید در مورد توقیف و تخریب کالاهای ممنوعه ۴۲۸
- ۶- ممنوعیت ارائه خدمات بندری ۴۲۸
- ۷- تحریم کامل کشتیرانی جمهوری اسلامی و ایجاد محدودیت برای قسمت بار هواپیمایی جمهوری اسلامی ۴۲۹
- ۸- محدودیت‌های جدید در حوزه پولی، بانکی، بیمه و اعتبار ۴۲۹
- ۹- محدودیت تعامل با شرکت‌های ایرانی ۴۳۰
- ۱۰- توسعه اقلام ممنوعه هسته‌ای و موشکی ۴۳۱
- ۱۱- افزایش تعداد مؤسسات و افراد تحت تحریم و گسترش حوزه محدودیت‌ها ۴۳۱
- ۱۲- تأسیس یک گروه ویژه نظارتی ۴۳۲
- ۱- تهدید کلیت برنامه هسته‌ای کشور ۴۳۳
- ۲- فراهم‌آوری راه توجیه درگیری نظامی ۴۳۴
- الف- مقررات مربوط به بازرسی کشتی‌ها ۴۳۵
- ب- «وظیفه دولت‌ها برای اتخاذ تمامی اقدامات جهت جلوگیری از دستیابی ایران به موشک‌های بالستیک» ۴۳۵
- ج- بند ما قبل آخر قسمت مقدماتی ۴۳۵
- ۳- توجیه هرگونه فشار براساس ظن کشورها ۴۳۶
- ۴- از کار انداختن ناوگان حمل‌ونقل کشور ۴۳۷
- ۵- ضربه درازمدت به درآمد نفتی و صنایع نفت و گاز و پتروشیمی ۴۳۷

۴۳۸	۶- آسیب‌پذیر ساختن امکانات دفاعی، اقتصادی، تجاری و مالی کشور.....
۴۳۹	اقدامات کشورهای غربی در راستای قطعنامه ۱۹۲۹.....
۴۳۹	اقدامات آمریکا.....
۴۴۰	اقدامات کانادا و استرالیا.....
۴۴۱	اقدامات اتحادیه اروپایی.....
۴۴۲	بخش اول: ممنوعیت‌های واردات و صادرات.....
۴۴۳	بخش دوم: ممنوعیت‌های مالی.....
۴۴۵	بخش سوم: ممنوعیت‌های حمل‌ونقل.....
۴۴۶	بخش چهارم: ممنوعیت‌های پذیرش و ترانزیت و... افراد.....
۴۴۶	بخش پنجم: توقیف دارایی‌ها و منابع اقتصادی.....
۴۴۷	بخش ششم: ممنوعیت علوم مربوطه.....
۴۴۷	بخش هفتم: مقررات عمومی و نهایی.....
۴۴۹	بخش چهارم: تغییر فاز غرب به سمت فلج‌کننده‌سازی تحریم‌ها.....
۴۵۶	مصوبات اتحادیه اروپایی.....
۴۶۲	بخش پنجم: تحریم‌ها و موانع گسترش تعاملات اقتصادی خارجی.....
۴۶۳	۱- تغییر جهت اهرم استراتژیک ایران.....
۴۶۴	۲- تبدیل آمریکا به قدرتمندترین عنصر.....
۴۶۴	۳- زمین‌گیر نمودن اقتصاد و صنعت ایران.....
۴۶۵	۴- افزایش مشکلات اجتماعی.....
۴۶۵	۵- انتقال چالش به حوزه‌های مدیریتی نظام.....
۴۶۵	۶- گسترش، تحکیم و تقویت فشارها درحوزه بین‌المللی.....
۴۶۶	نتیجه‌گیری.....
۴۶۷	آینده‌پژوهی وضعیت کاهنده اقتصاد ایران.....
۴۶۷	الف- تأثیرات ناخودآگاه و غیرقابل اجتناب.....
۴۶۷	حوزه اول، وضعیت وخیم اقتصاد کشور.....
۴۶۹	حوزه دوم، نوع نگاه به استراتژی مواجهه با تحریم‌ها.....
۴۷۰	ب- تأثیرات خودآگاه و برنامه‌ریزی شده.....
۴۷۰	اقدامات مقطعی و اثرات آن بر آینده اقتصاد ایران.....
۴۷۳	پی‌نوشت‌ها.....

فصل هشتم - راهبرد سیاست خارجی برای ارتقای موقعیت اقتصادی جمهوری اسلامی ایران	۴۷۵
مقدمه	۴۷۷
سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و ضرورت‌های تغییر	۴۷۸
سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه؛ ابعاد و ویژگی‌ها	۴۷۹
۱- اصول کلی سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه	۴۸۲
۱-۱- فرصت محوری به جای تهدید محوری	۴۸۲
۱-۲- آرمان‌گرایی واقع‌بینانه	۴۸۳
۱-۳- توسعه محوری	۴۸۵
۱-۴- اعتدال‌گرایی و متوازن‌سازی اهداف	۴۸۷
۲- راهبردها	۴۸۸
۲-۱- رقابت/ همکاری	۴۸۸
۲-۲- چندجانبه‌گرایی	۴۸۹
۲-۳- ژئوپلتیک‌گرایی	۴۹۰
۳- الزامات سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه	۴۹۱
۳-۱- تلاش برای بهبود تصویر امنیتی کشور	۴۹۱
۳-۲- تلاش برای ثبات‌سازی منطقه‌ای	۴۹۲
۳-۳- تلاش برای مجموعه‌سازی	۴۹۴
۳-۴- تلاش در جهت افزایش توان رقابتی کشور	۴۹۴
۳-۵- الزامات داخلی سیاست خارجی تعامل‌گرا	۴۹۵
۴- سیاست‌ها و راهکارها	۴۹۷
۴-۱- تلاش در جهت جلوگیری از افزایش تنش با قدرت‌های غربی	۴۹۷
۴-۲- تداوم همکاری متوازن با قدرت‌های شرقی	۵۰۰
۴-۳- ایفای نقش فعالانه در نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی	۵۰۰
۴-۴- اتخاذ سیاست منطقه‌ای فعالانه	۵۰۴
الزامات داخلی تغییر شرایط منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران	۵۰۸
۱- در حوزه رویکردها	۵۰۹
۱-۱- اولویت دادن به همسایگان در سیاست خارجی	۵۰۹
۱-۲- اصلاح رویکرد اقتصادی به همسایگان	۵۰۹
۱-۳- موقعیت جغرافیایی به عنوان محور اقتصاد ملی	۵۰۹
۱-۴- توجه به بخش خصوصی در تعاملات اقتصادی خارجی	۵۱۰

۵۱۰	۲- در حوزه راه کارهای عملیاتی
۵۱۰	۲-۱- بهره گیری از موقعیت ترانزیتی
۵۱۱	۲-۲- بهره گیری از موقعیت گردشگری
۵۱۲	۲-۳- بهره گیری از موقعیت کشاورزی
۵۱۲	۲-۴- اصلاح سیاست ها، قوانین و مقررات
۵۱۴	پی نوشت ها
۵۱۵	نتیجه گیری و جمع بندی نهایی
۵۲۱	۱- مدیریت و بهره گیری بهینه از منابع، ظرفیت ها، امکانات و توانمندی های داخلی
۵۲۳	۲- مقابله با تلاش های دشمنان برای منوی سازی ایران و پرهیز از خود انزوایی
۵۲۴	۳- اتخاذ یک سیاست خارجی تعامل گرای فعالانه
۵۳۱	پی نوشت ها
۵۳۳	پیوست ۱
۵۳۳	خلاصه گزارش بیزنیس مانیتور در خصوص پیش بینی وضعیت اقتصادی ایران
۵۳۵	ضعف های ساختاری اقتصاد ایران
۵۳۸	سیاست های پولی
۵۳۸	بخش بانکی
۵۴۰	سیاست ارزی
۵۴۲	چالش های پیش روی اقتصاد ایران تا سال ۲۰۲۲
۵۴۴	محیط کسب و کار

کلیات

تقریباً همه اقتصاددانان بر این باورند که تجارت خارجی، مهم‌ترین عامل توسعه اقتصادی است. تنها اختلاف‌نظر در این زمینه بر سر روش و میزان تأثیرگذاری تجارت خارجی در فرآیند توسعه اقتصادی است. از زمان تشکیل دولت‌های مدرن بخش عمده‌ای از وظایف آنها بهره‌گیری از شرایط، ظرفیت‌ها و امکانات موجود در خارج از مرزها برای بهبود شرایط اقتصادی داخلی بوده است. دولت‌ها این وظیفه را از طریق تسهیل روابط تجاری، تأمین مواد اولیه مورد نیاز برای فعالیت صنایع داخلی، انتقال تکنولوژی و سرمایه، تشکیل اتحادیه‌ها و سازمان‌های همکاری و مجموعه وسیعی از اقدامات دیگر انجام می‌دهند. به دلیل فرصت‌ها و امکانات نهفته در تعاملات خارجی، دولت‌ها هم‌چنین از این ابزار برای تأثیرگذاری [مثبت یا منفی] بر دولت‌های دیگر استفاده می‌کنند. نابرابری‌های اقتصادی در سطح بین‌المللی موجب شده است که کشورهای دارای قدرت اقتصادی برتر از توانمندی‌های اقتصادی خود برای اعمال فشار سیاسی بر دولت‌های ضعیف‌تر بهره بگیرند. به موازات گسترش وابستگی متقابل اقتصادی میان کشورها در چند دهه اخیر و هم‌چنین افزایش اهمیت تعاملات اقتصادی خارجی در فرآیند رشد و توسعه اقتصادی دولت‌ها، به ویژه در دورانی که از آن تحت عنوان جهانی شدن یاد می‌شود، پیوند میان جهت‌گیری‌های کلان دولت‌ها در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای از یک سو و روند و سرعت رشد و توسعه اقتصادی آنها در سطح داخلی از سوی دیگر، به طور روز افزونی افزایش پیدا کرده است.

در چنین شرایطی، جمهوری اسلامی ایران به عنوان دولت برآمده از انقلاب اسلامی، که به طور هم‌زمان دو هدف حذف سلطه خارجی و ارتقای سطح قدرت داخلی را در جهت‌گیری‌های کلان خود مد نظر دارد، با وضعیت پیچیده و دشواری روبرو بوده است. طی سه دهه گذشته، مقابله با سلطه خارجی (و یا به عبارت دیگر

پیگیری اهداف سیاست خارجی) عملاً فرآیند ارتقای سطح قدرت داخلی را به ویژه در حوزه اقتصادی با دشواری‌هایی مواجه ساخته است. تحمل یک جنگ هشت ساله با عراق و همچنین تحریم‌های مختلف از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون تنها بخشی از هزینه‌هایی است جمهوری اسلامی ایران به دلیل اتخاذ سیاست خارجی مستقلانه ناگزیر به پرداخت آنها بوده است.

در سال‌های اخیر به دو دلیل مشخص یعنی تلاش برای پیگیری برنامه هسته‌ای از یک سو و اتخاذ یک سیاست خارجی تهاجمی از سوی دولت‌های نهم و دهم از سوی دیگر، موجب شده است که فشارها بر جمهوری اسلامی تشدید شده و حجم گسترده‌ای از تحریم‌های بر مردم ایران تحمیل شود. ارزیابی موقعیت و شرایط جمهوری اسلامی ایران در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی در سال‌های اخیر و با توجه به تحولات خاورمیانه و پیامدهای جنبش بیداری اسلامی که می‌توانست موجب ارتقای جایگاه ایران گردد، نه تنها چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای را به نمایش نمی‌گذارد، بلکه این شرایط حاکی از آن است که تهدیدها و فشارها به شکل افسار گسیخته و بدون هرگونه مانع جدی‌ای در حال افزایش است.

مبادلات تجاری ایران در سال ۲۰۱۱ بیش از ۲۰۷ میلیارد دلار بود که ۱۳۱ میلیارد دلار آن را صادرات و ۷۶ میلیارد دلار را واردات تشکیل می‌داد. ۸۰ درصد صادرات ایران را نفت تشکیل می‌دهد که در ماه‌های اخیر و به دنبال تشدید تحریم‌ها تا ۴۰ درصد کاهش داشته است. جمهوری اسلامی ایران به لحاظ حجم مبادلات تجاری در رتبه ۳۴ دنیا قرار دارد که با توجه به کاهش صدور نفت و محدودیت در صادرات غیر نفتی، این روند روبه کاهش خواهد بود.

در سال گذشته حجم سرمایه‌گذاری خارجی در ایران سهمی کمتر از یک درصد از کل سرمایه‌گذاری خارجی دنیا یعنی معادل یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار بود؛ در حالی که قطر بیش از ۳۲ میلیارد دلار و عراق معادل ۵۵ میلیارد دلار جذب سرمایه

خارجی داشته‌اند. در سال جاری سرمایه‌گذاری خارجی در ایران حتی از این رقم هم پایین‌تر خواهد بود. این مسأله در حالی است که فرار سرمایه از ایران از سال ۲۰۰۵ میلادی شدت گرفته است. در سال ۲۰۰۷ میلادی فرار سرمایه از ایران حدود ۱۵ میلیارد دلار بود. رشد اقتصادی ایران پس از آنکه در سال ۲۰۱۱ به ۲ درصد رسید، در سال جاری روند منفی پیدا کرده و به منفی ۰/۹ رسید. در سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۸ وقتی که اقتصاد کشورهای آمریکا، ژاپن و آلمان در حال افول بود، اقتصاد کشورهای برزیل، هند و چین به ترتیب سالانه ۶/۲ و ۹ درصد رشد کرد.

در سال ۲۰۱۱ براساس گزارش صندوق بین‌المللی پول درآمد سرانه مردم ایران معادل ۱۳۱۴۸ دلار (رتبه ۷۰ در جهان) بود که این رقم در مقایسه با ترکیه و مالزی که به ترتیب معادل ۱۴۳۹۳ و ۱۶۲۴۰ دلار درآمد داشته‌اند، و با توجه به اینکه بخش عمده درآمد ایران را صادرات نفت تشکیل می‌دهد، به هیچ‌وجه رقم امیدوارکننده‌ای نیست. این مسأله در حالی است که برای سال‌های بعد روند ایران کاهنده و روند کشورهای فوق رو به افزایش است. درآمد سرانه قطر معادل ۹۸۹۴۸ دلار (رتبه ۱) است. ایران از نظر رقابت‌پذیری اقتصاد رتبه ۶۹ و از نظر سهولت دریافت اعتبارهای بانکی رتبه ۸۴ دنیا را دارد.

تردیدی نیست که بخشی از فشارهای بین‌المللی که تأثیری منفی بر روند رشد اقتصادی ایران داشته است، به دلیل پافشاری بر آرمان‌ها و عقایدی بوده است که مردم ایران در سه دهه گذشته بر آنها تأکید داشته‌اند، اما این نکته نیز قابل کتمان نیست که تمامی هزینه‌های پرداخت شده در سطح بین‌المللی الزاماً غیرقابل اجتناب و گریزناپذیر نبوده‌اند.

روند حرکت اقتصاد ایران در سال‌های اخیر به سه دلیل عمده ضعف مدیریت و برنامه‌ریزی، تخریب یا فقدان تعاملات خارجی ضروری و تشدید تحریم‌های اقتصادی، روندی کاهشی و رو به پایین بوده است. اکثر شاخص‌های اقتصادی در سال‌های اخیر

این ادعا را تأیید می‌کنند. این در حالی است که طبق سند چشم‌انداز بیست ساله، به عنوان مهم‌ترین سند راهبردی کشور که اهداف قابل دسترس و هم‌چنین جهت‌گیری‌های عمده اقتصادی و سیاست خارجی کشور را تعیین کرده است، جمهوری اسلامی ایران تا سال ۱۴۰۴ باید از نظر اقتصادی و تکنولوژی در جایگاه اول منطقه‌ای قرار داشته باشد.

همان‌گونه که پیش از این توضیح داده شد، چگونگی تعامل با کشورهای دیگر یکی از عوامل تعیین‌کننده در روند رشد اقتصادی کشورها در عصر جهانی شدن به شمار می‌آید. بر این اساس، در سند چشم‌انداز بیست ساله نیز بر ضرورت تعامل سازنده با کشورهای جهان به منظور تأمین و ایجاد زمینه‌های لازم برای رسیدن به جایگاه برتر منطقه‌ای تأکید شده است.

در این شرایط، با توجه به جایگاه اقتصادی که سایر کشورها خصوصاً همسایگان ایران در اقتصاد جهانی پیدا کرده‌اند، لازم است که به روابط خارجی به عنوان یکی از اصلی‌ترین پارامترهایی که تأثیر مستقیم در توسعه اقتصادی کشور و سرنوشت آحاد مردم دارد توجه گردد.

در این شرایط یک پرسش مهم این است که؛

چگونه می‌توان با حفظ اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی، در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای سیاست‌هایی را اتخاذ کرد که فشارهای موجود را کاهش داده و مسیر توسعه اقتصادی را هموار کند؟

برای پاسخ به پرسش اصلی باید به پرسش‌های فرعی زیر پاسخ گفته شود:

- چه نسبتی میان اصول و ارزش‌های جمهوری اسلامی ایران و هنجارهای پذیرفته شده بین‌المللی وجود دارد؟

- چه رابطه‌ای میان سیاست خارجی و توسعه اقتصادی در اسناد بالا دستی جمهوری اسلامی ایران تعریف شده است؟
- جمهوری اسلامی ایران در شرایط موجود از چه جایگاهی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار است؟
- چه چشم‌اندازی برای تحولات منطقه‌ای و جهانی هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ سیاسی قابل پیش‌بینی است؟ این تحولات چه تأثیری بر جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران خواهد داشت؟
- برای دستیابی به اهداف سند چشم‌انداز چه راهبردها و راهکارهایی باید اتخاذ شود؟
- بخش خصوصی و نهادهایی مانند اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران چه نقشی در گسترش تعاملات اقتصادی خارجی می‌توانند ایفا کنند؟

فرضیه

مطابق با اسناد بالا دستی سیاست خارجی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران مانند قانون اساسی، سند چشم‌انداز، برنامه‌های پنج ساله توسعه و همچنین سخنان رهبر کبیر انقلاب و مقام معظم رهبری، ارتقای سطح قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران در ابعاد اقتصادی و سیاسی هم به منظور تأمین و تضمین زندگی شایسته و عزتمند برای مردم ایران و هم به منظور ایفای نقش موثر در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی، همواره به عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف و اولویت‌ها مورد تأکید قرار گرفته است. فرض ما بر این است که در جهان متکثر کنونی، با توجه به ظرفیت‌ها و توانمندی‌های جمهوری اسلامی ایران، رسیدن به این اهداف نه تنها امکان‌پذیر، بلکه ضروری است. اتخاذ یک سیاست خارجی فعال و در عین حال همکاری‌جویانه بر مبنای مفهوم تعامل سازنده می‌تواند تضمین‌کننده تحقق اهداف مذکور باشد.

علاوه بر این فرض ما بر این است که جمهوری اسلامی ایران به دلیل برخورداری از ظرفیت‌های گسترده اقتصادی و همچنین قرار گرفتن در نقطه پیوند مناطق مختلف از آسیای مرکزی و قفقاز گرفته تا خاورمیانه و حوزه خلیج فارس و آسیای جنوبی، از شرایط، موقعیت و توانمندی‌هایی برخوردار است که در صورت اتخاذ سیاست خارجی فعالانه و حساب شده قادر خواهد بود بسیاری از مشکلات و موانع خارجی موجود بر سر راه فرآیند توسعه اقتصادی کشور را برطرف نماید.



فصل اول

تبیین نظری رابطه سیاست خارجی و توسعه اقتصادی در جهان جدید

مقدمه

اگرچه حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و پیامدهای آن باعث شده تا عده‌ای از صاحب‌نظران درباره دامنه و عمق روندهای جهانی شدن به خصوص در ابعاد سیاسی و فرهنگی تردید و تشکیک کنند و خوش‌بینی‌های دهه ۱۹۹۰ و دوره پس از جنگ سرد مبنی بر یکپارچه شدن جهان را زیر سوال ببرند ولی در عین حال بر سر وجود و تأثیرگذاری جهانی شدن اقتصاد و فراگیر شدن توسعه‌گرایی، اجماع نظر قابل توجهی وجود دارد. امروزه توسعه‌گرایی در چهارچوب رویه‌ها و الزامات اقتصاد جهانی به وجه غالب جهت‌گیری کلان اکثر کشورها تبدیل شده است. کمتر کشوری را می‌توان یافت که درصدد دستیابی به مرتبه توسعه‌یافتگی و یا تثبیت جایگاه توسعه‌یافته خود در ساختار اقتصاد جهانی نباشد. معدود کشورهایی که بی‌توجه به این روند جهانی، مسیرهایی غیر از توسعه‌یافتگی و در واقع خلاف جهت جریان حاکم بر نظام اقتصاد بین‌الملل را طی می‌کنند با فشارهای روزافزون و ضربات ویرانگر ناشی از تقابل با این روند جهانی مواجه می‌شوند.

در چنین شرایطی کشورها برای حفظ مشروعیت و تداوم بقای خود چاره‌ای جز ورود به فرآیند توسعه با رویکردی جهانی ندارند. مسلماً ایران با توجه به مختصات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود نمی‌تواند بی‌توجه به روندهای یاد شده، خویش را از جهان منفک ساخته و از پیامدهای منفی این انزوای بین‌المللی مصون بماند. به ویژه خصوصیات ساختار اقتصاد نفتی و غیر مولد، تحولات جمعیتی و دگرگونی‌های اجتماعی - فرهنگی داخلی به خصوص در میان نسل جوان، کشور را به حرکت در مسیر نوعی توسعه برون‌گرا و در تعامل سازنده با اقتصاد جهانی ناگزیر می‌سازد. دست‌کم بخشی از سیاست‌گذاران کشور با درک تحولات جهانی پیش‌گفته، شناخت دگرگونی‌های بین‌المللی پس از پایان نظام دو قطبی و آگاهی از الزامات ناشی از

شکل‌گیری اقتصاد یکپارچه جهانی، به ضرورت گام نهادن در مسیر توسعه برون‌گرا پی بردند. حاصل این آگاهی، تلاش برای تبدیل ساختن «توسعه» به عنوان «هدف» و در عین حال «وسیله» ارتقا جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران بود که به طور خاص در طراحی و تدوین سند چشم‌انداز بیست ساله متجلی شد.

چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ به روشنی اهداف کلان کشور را بدین شرح اعلام می‌کند: «ایران کشوری است توسعه‌یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، با هویت اسلامی و انقلابی، الهام‌بخش در جهان اسلام و با تعامل سازنده و موثر در روابط بین‌الملل». ماهیت این اهداف به وضوح حاکی از آن است که توسعه ملی کشور نباید و نمی‌تواند در تقابل با جهان به ثمر نشیند؛ بلکه از طریق تعامل سازنده است که منابع و ثبات لازم برای تحقق توسعه‌یافتگی فراهم خواهد شد. به عبارت دیگر طبق مفاد این سند از آنجا که توسعه پایدار ملی با رویکرد جهانی و مبتنی بر تعامل سازنده و موثر با جهان به عنوان هدف نظام در نظر گرفته شده، لازم است در این راستا میان برنامه توسعه ملی و اقتصاد یکپارچه جهانی هماهنگی ایجاد شود. انجام این وظیفه مهم برعهده دستگاه سیاست خارجی است. سیاست خارجی می‌تواند با اتخاذ رویکردی توسعه محور، زمینه تحقق این هدف را به وسیله بهبود روابط با جهان، تأمین ثبات و امنیت در محیط پیرامونی کشور و فراهم نمودن شرایط استفاده از امکانات بین‌المللی ایجاد کند و از این طریق به ارتقای جایگاه اقتصادی ایران یاری رساند.

برای تحقق هدف فوق و حرکت در مسیر رسیدن به شاخص‌های اقتصادی، علمی و فناوری تعیین شده در چشم‌انداز، ایجاد سیکلی تعاملی و هم‌افزا میان «اقتصاد جهانی»، «توسعه ملی» و «سیاست خارجی» ضروری است. جهت تبیین نظری رابطه مزبور: ۱- ابتدا لازم است حوزه‌های پیوند نظری توسعه اقتصادی و سیاست خارجی روشن گردد که شامل حوزه‌های «قدرت»، «امنیت»، «مجموعه‌سازی» و «فرصت‌سازی»

می‌شوند. چهار حوزه فوق، نقاط و محورهایی هستند که نشان می‌دهند توسعه ملی و سیاست خارجی در کجا و چگونه با هم پیوند خورده و رابطه متقابل برقرار می‌کنند.

۲- در ادامه، جریان اصلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل پس از دوران جنگ سرد را تشریح می‌کنیم، چرا که سیکل «جهانی شدن» ↔ توسعه ↔ سیاست خارجی» بر بستر این نظام نوین اقتصادی حرکت تعاملی و هم‌افزای خود را انجام می‌دهد. در این راستا به ویژه تحولات ناشی از فروپاشی نظام دو قطبی و تأثیرات آن بر وابستگی متقابل اقتصادی در سطح جهانی و حاکمیت نئولیبرالیسم و اصول بازار آزاد به عنوان واقعیت موجود (و نه مطلوب) جهانی مد نظر قرار می‌گیرند. به این طریق فضا یا محیط کلی اقتصادی بین‌المللی که کشورها قرار است اهداف توسعه‌ای خود را در چهارچوب آن دنبال کنند تشریح خواهد شد. ۳- در وهله بعد روندهایی که توسعه‌گرایی را به وجه غالب نظام بین‌الملل تبدیل نمود بررسی می‌شوند. ۴- در ادامه به طور خاص توضیح خواهیم داد که چگونه در عصر جهانی شدن، توسعه برون‌گرا به بنیان مشروعیت نظام سیاسی تبدیل شده است ۵- در انتها نیز به عنوان استنتاج این فصل، مفهوم تعامل «جهانی شدن، توسعه و سیاست خارجی» در قالب سیکلی هم‌افزا توضیح داده خواهد شد تا از این طریق رابطه نظری سیاست خارجی و توسعه اقتصادی در جهان جدید تبیین گردد.

رابطه اقتصاد و سیاست خارجی؛ رویکردهای نظری متعارض

رویکردها و دیدگاه‌های نظری مختلفی در مورد رابطه سیاست خارجی و توسعه اقتصادی وجود دارد که خود نشأت گرفته از ارتباط بین دو امر کلی‌تر سیاست و اقتصاد است. در اثر سلطه لیبرالیسم بر حوزه مطالعات اقتصادی و تفوق رئالیسم بر مطالعات سیاسی، تعامل مسایل سیاسی و اقتصادی مورد غفلت قرار گرفت، زیرا هر دو مکتب، سیاست و اقتصاد را دو حوزه کاملاً مستقل و جدا از هم می‌پندارند که تأثیر و تأثری از

یکدیگر نمی‌پذیرند. ولی در پی تغییر و تحولات نظری و عملی در عرصه‌های سیاست و اقتصاد در سطوح داخلی و بین‌المللی و کدر و کم‌رنگ شدن مرز بین این دو، اندیشه تفکیک و استقلال سیاست و اقتصاد نیز رنگ باخته است. به طوری که رویکرد اقتصاد سیاسی که مبتنی بر تعامل اقتصاد و سیاست و تأثیر و تأثر متقابل این دو می‌باشد رواج گسترده‌ای در مطالعات اقتصادی و سیاسی یافته است.

علاوه بر این، اختلاف‌نظرهایی نیز در خصوص تقدم و اولویت سیاست و اقتصاد وجود دارد. در ادبیات اقتصادی، مکتب لیبرالیسم، اقتصاد را بر سیاست مقدم و مرجح می‌داند و برای منافع و مسایل اقتصادی ارجحیت و اولویت قائل است. به نظر لیبرال‌های اقتصادی، سیاست باید در خدمت اقتصاد باشد که مهم‌ترین هدفش تأمین رفاه اقتصادی می‌باشد. ناسیونالیسم اقتصادی، برعکس، بر این اعتقاد است که سیاست بر اقتصاد اولویت دارد و اهداف اقتصادی در طول اهداف سیاسی قرار می‌گیرد. رئالیسم سیاسی نیز به منافع اقتصادی ارجحیت می‌بخشد. از طرف دیگر، مارکسیسم، نه تنها برای اقتصاد اولویت قائل است بلکه آن را زیربنایی تلقی می‌کند که سیاست به عنوان روبنای آن محسوب می‌شود.

این اختلاف دیدگاه‌های نظری، به ظهور و بروز رهیافت‌های نظری مختلف در زمینه نقش و تأثیر عوامل اقتصادی در تعیین و تعریف سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل منجر شده است. نظریه‌های مارکسیستی و نئومارکسیستی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، در چارچوب سنت مارکسیسم، سیاست خارجی و روابط بین‌المللی را تابعی از عوامل و روابط اقتصادی (داخلی و بین‌المللی) می‌دانند. بنابراین، عامل تعیین‌کننده سیاست و رفتار خارجی کشور، نظام اقتصادی آن می‌باشد. یک نظام اقتصادی سرمایه‌داری و بازار به سیاست خارجی توسعه‌طلب و امپریالیستی می‌انجامد. همین‌طور سیاست بین‌الملل و به تبع آن سیاست خارجی کشورها توسط نظام جهانی که سیستم سرمایه‌داری است تعیین می‌گردد. پس بین نظام اقتصادی داخلی و بین‌المللی

از یک سو، و سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل از سوی دیگر، همبستگی ارتباط مستقیم وجود دارد.

برخلاف مارکسیسم، مکتب لیبرالیسم اقتصادی، تصور و استدلال می‌کند که نظام اقتصادی لیبرال و اقتصاد بازار در داخل و نظم اقتصادی لیبرال در سطح بین‌المللی موجب اتخاذ سیاست خارجی صلح‌طلب و رفتار خارجی مسالمت‌آمیز می‌گردد. زیرا با فرض اینکه مهم‌ترین انگیزه رفتار خارجی دولت‌های مدرن کامیابی اقتصادی است و رهبران تصمیم‌گیرنده، رفاه مادی و اقتصادی مردم خود را بر کلیه ملاحظات و اهداف دیگر، از جمله امنیت مقدم می‌دارند، نظام اقتصادی لیبرال در داخل و نظام بین‌الملل، به دو طریق سیاست خارجی همکاری‌جویانه و صلح‌آمیز را باعث می‌شود. نخست، این نظم اقتصادی، رفاه و وضع اقتصادی بهتری را برای کشورها ایجاد می‌کند و ملت‌های مرفه و موفق از وضع و نظم موجود راضی‌ترند و کشورهای محافظه‌کار، به نوبه خود صلح‌جو تر می‌باشند. بسیاری از جنگ‌ها برای کسب ثروت رخ داده است. ولی اگر کشورها از پیش ثروتمند و توسعه‌یافته باشند انگیزه کمتری برای شروع جنگ دارند. هم‌چنین جوامع ثروتمند و مرفه در صورت وقوع جنگ، هزینه‌های زیادی را متحمل می‌شوند که برای مردم توجیه‌پذیر نیست. پس آنها به این دو دلیل از جنگ روی گردانند.

دوم، نظم اقتصادی لیبرال، وابستگی متقابل اقتصادی بین کشورها را افزایش می‌دهد که خود سیاست خارجی صلح‌آمیزی را ایجاب می‌کند. زیرا در وضعیت وابستگی متقابل، وسوسه تجاوزگری و توسعه‌طلبی کاهش می‌یابد. چون از یک طرف همه کشورها قادرند دست به تلافی بزنند و از طرف دیگر تجاوز و جنگ متضمن هزینه‌های بسیار زیاد برای متجاوز می‌باشد. بنابراین، در این شرایط، کشورها مجبورند به همکاری و تشریک مساعی با یکدیگر بپردازند تا رفاه و آسایش مادی مردم خود را فراهم سازند. این به معنای کاهش مطلوبیت نیروی نظامی و زور به عنوان تنها ابزار

سیاست خارجی و عدم قطعیت سلسله مراتب موضوعی در آن می‌باشد. یعنی؛ اینگونه نیست که کشورها تحت هر شرایط و در همه حال امنیت نظامی را مهم‌ترین هدف و اولویت سیاست خارجی خود قرار دهند. بلکه در وضعیت وابستگی متقابل حتی آنها رفاه اقتصادی عمومی را بالاتر از امنیت نظامی قرار می‌دهند،

در حقیقت، مصادیق سیاست عالی و سیاست والا تغییر کرده است.

نسخه‌های جدیدتر لیبرالیسم اقتصادی در عین پابندی به اصول اولیه این مکتب تلاش کرده‌اند قرائت نوینی را از آن ارائه دهند که با جهان واقعی انطباق بیشتری دارد. این نظریه‌ها نیز کماکان معتقدند که تجارت آزاد در سطح داخلی و بین‌المللی باعث ایجاد سیاست و رفتار خارجی صلح‌جویانه می‌شود ولی نه به صورت مستقیم و آنی. وابستگی متقابل و تجارت آزاد لزوماً مترادف صلح و همکاری در عرصه خارجی نیست و این تأثیرگذاری با واسطه صورت می‌گیرد. این دو عامل در اثر وجود یک زنجیره علی به عنوان یک متغیر مداخله‌گر و واسطه‌ای بین مردم‌سالاری و سیاست خارجی مسالمت‌آمیز قرار دارند. بدین‌گونه تجارت آزاد و اقتصاد بازار منجر به رفاه و کامیابی اقتصادی بیشتر می‌گردد که مردم‌سالاری نیز باعث رفتار و سیاست خارجی صلح‌آمیز و همکاری‌جویانه می‌شود.

علی‌رغم شک و تردیدها و نقدهایی که نسبت به هر دو ادعا؛ یعنی ارتباط و همبستگی مثبت بین تجارت آزاد و رفاه از یک سو و مردم‌سالاری و صلح‌جویی از سوی دیگر وجود دارد، لیبرال‌ها درصددند که این زنجیره علی را تبیین و توجیه کنند. به نظر آنان اقتصاد بازار و تجارت آزاد مستلزم و متضمن منفعت و سود دو جانبه است و گرنه تحقق نمی‌یافت. علاوه بر این، کشورها را قادر می‌سازد تا براساس مزیت نسبی خود تخصصی شده و با بهره‌وری بیشتر، سود خود را از تجارت افزایش دهند. هم‌چنین، دموکراسی نیز به دو علت موجب رفتار خارجی مسالمت‌آمیز می‌شود. نخست و در یک نظام دموکراتیک، شهروندانی که باید هزینه‌های تجاوزگری و جنگ را

بپردازند نقش زیادی در تصمیم‌گیری دارند، در نتیجه از سیاست خارجی صلح‌جویانه حمایت می‌کنند. دوم، شهروندان لیبرال دموکراسی به حقوق دموکراتیک سایر دموکراسی‌ها احترام گذاشته و به جنگ با همتایان خود رضایت نمی‌دهند.

اتل سولینگن، با تردید در ترادف و تلازم دموکراسی در داخل و رفتار صلح‌آمیز در خارج، بر همبستگی مثبت بین ماهیت آزادساز ائتلاف‌های حاکم در یک کشور و گرایش همکاری‌جویانه آن در سیاست خارجی تأکید می‌ورزد.

وی استدلال می‌کند که فرضیه وی مبتنی بر استدلال‌های سنتی در مورد تأثیرات وابستگی متقابل میان کشورها و رفتار همکاری‌جویانه دو جانبه آنها نیست. بلکه بر پایه مفروضات معینی درباره راه و روشی است که به وسیله آن نیست. ائتلاف‌های سیاسی برای تأمین و حفظ منافع داخلی، بقا و موفقیت خود، هم‌پیوندی و ارتباطشان را با اقتصاد سیاسی منطقه‌ای یا بین‌المللی تعریف و تعیین می‌کنند. فرض اصلی اصلی این رهیافت این است که روابط و مناسبات مختلفی که بازیگران گوناگون را به اقتصاد جهانی و سایر فرایندهای بین‌المللی پیوند می‌زند، بر تصور و تلقی آنها از منافعشان تأثیر می‌گذارد که به صورت منطقه‌ای و جهانی بیان می‌شوند.

به نظر وی، منافع ائتلاف‌های طرف‌دار آزادسازی اقتصادی (اصلاحات بازار محور، خصوصی‌سازی و کاهش نقش دولت)، مستلزم باز بودن بر روی بازارهای جهانی، سرمایه، سرمایه‌گذاری‌ها و تکنولوژی بین‌المللی است. موضوع محوری در دستور کار آنها، اولویت و تقدم انطباق و سازگاری با اقتصاد و نظم اقتصادی ملهم از رقابت بین‌المللی می‌باشد. آنها پذیرای سیاست‌های سازگاری و انطباق ساختاری بوده و مخالف هرگونه رویارویی و تقابل با سرمایه‌گذاران جهانی هستند. از نظر ائتلاف‌های آزادسازی اقتصادی، سیاست خارجی آشتی‌جویانه مبتنی بر همکاری و تشریک مساعی که به نظم‌های همکاری‌جویانه منطقه‌ای و جهانی می‌انجامد، موثرترین و مطلوب‌ترین رفتار خارجی و نظم می‌باشد. بنابراین، این فرضیه، برخلاف نظریه سنتی لیبرالیسم

اقتصادی، مبتنی بر همبستگی جبری میان لیبرالیسم اقتصادی و سیاست خارجی صلح‌آمیز نیست. یعنی؛ اینگونه نیست که رفاه گسترده داخلی حاصله از تجارت آزاد موجب انگیزه‌ها و ارجحیت‌های همکاری طلب خارجی شود. بلکه فرض این است که منافع ائتلاف‌های آزادساز در داخل، و نه محاسبات اقتصادی هزینه و سود در مورد جنگ، سیاست خارجی انطباقی را ایجاب می‌کند.^۱

ائتلاف‌های ملی‌گرای دولت محور که، برعکس، بر الگوهای جایگزینی واردات، صنعتی کردن و برنامه‌های پوپولیستی کلاسیک، خودبستگی اقتصادی و خود اتکایی تمام عیار تأکید می‌ورزند، به همان دلایل ائتلاف‌های آزادساز اقتصادی، از سیاست خارجی همکاری‌جویانه حمایت و استقبال نمی‌کنند. چون، به نظر سولینگن، این نوع سیاست خارجی، مشروعیت و منافع داخلی آنان را تضعیف و خدشه‌دار می‌سازد. در حالی که برعکس، سیاست خارجی تقابلی، زیست‌پذیری و استمرار حاکمیت آنها را فراهم می‌سازد.

نظریه‌های رئالیستی در روابط بین‌الملل ارزیابی متفاوتی از ماهیت سیاست بین‌الملل، انگیزه کشورها، سیاست خارجی و ابزارهای قدرت دارند. هر دو شاخه نظری واقع‌گرایی، یعنی رئالیسم کلاسیک و رئالیسم ساختار، معتقدند که ماهیت نظام بین‌الملل مناقشه‌آمیز و ستیزه‌جویانه است. چون غیرمتمرکز و فاقد یک حکومت و اقتدار مرکزی است که قانون را وضع و اجرا کند. در حقیقت کشورها در یک وضعیت آنارشیک یا به قول هابز در وضع طبیعی به سر می‌برند. در این شرایط همواره امکان تجاوز و تهدید علیه کشورها وجود دارد و در نتیجه آنها همیشه احساس ناامنی می‌کنند.

وضع طبیعی بین‌المللی یا آنارشی دو پیامد بسیار مهم برای رفتار خارجی کشورها در پی دارد. نخست، جو بی‌اعتمادی بر روابط کشورها حاکم می‌شود، چون هیچ کشوری نمی‌تواند به کشورهای دیگر که دشمنان بالقوه وی محسوب می‌گردند اعتماد کند. دوم، به علت خودیاری بودن نظام بین‌الملل، هر کشوری باید به تنهایی امنیت و بقای

خود را حفظ و تأمین کند، زیرا هیچ مرجع فراملی وجود ندارد که کشورها را از تجاوز علیه دیگران باز دارد. بر این اساس، کشورها برای ادامه حیات در چنین نظامی تلاش می‌کنند قدرت ملی خود را به حداکثر برسانند. فراتر از این، نگران قدرت کشورهای دیگر به عنوان رقبای خود نیز هستند. بدیهی است که در این شرایط، قدرت و ابزارهای نظامی بیشترین مطلوبیت و تأثیر را دارند.

بنابراین، رئالیسم اصول و مفروضه‌های لیبرالیسم را رد می‌کند و آن را منطبق بر واقعیت‌های روابط بین‌الملل نمی‌داند. واقع‌گرایی استدلال می‌کند که: اولاً، همواره سیاست بر اقتصاد تقدم و اولویت دارد. ثانیاً سیاست خارجی و سیاست داخلی از هم جدا هستند و از دو منطق متفاوت پیروی می‌کنند. چون در جامعه داخلی دولت و حکومت وجود دارد، در حالی که نظام بین‌الملل فاقد آن است، ثالثاً، کشورها ارجحیت‌های مشخصی دارند که بر پایه یک سلسله مراتب موضوعی، همواره امنیت و بقاء را بر هر چیز دیگر مرجح و مقدم می‌دارند. لذا، مسایل اقتصادی مانند توسعه و رفاه در درجه دوم اهمیت و اولویت کشورها قرار دارند. رابعاً، قدرت و ابزار نظامی مهم‌ترین و بهترین ابزار سیاست خارجی است. خامساً، کشورها هم‌زمان در محیط سیاسی بین‌الملل و اقتصادی بین‌المللی اقدام می‌کنند، اما اگر بین این دو سیستم تعارض و منازعه‌ای پیش آید، همیشه اولی بر دومی تفوق و تسلط می‌یابد. چون در صورت تقابل، ملاحظات سیاسی بین‌المللی در ذهن تصمیم‌گیرندگان اولویت خواهد داشت.

از مباحث نظری که گذشت می‌توان نتیجه گرفت که هیچ یک از دو پارادایم و مکتب فکری لیبرالیسم و رئالیسم قادر نیست به تنهایی واقعیت‌های سیاست خارجی و روابط بین‌الملل را توضیح دهد. جهان واقعی، جایی بین این دو قرار دارد. از یک طرف، اقتصاد بازار و تجارت آزاد به خودی خود و مستقیماً سیاست خارجی صلح‌آمیز و به دنبال آن صلح و امنیت بین‌المللی را به بار نمی‌آورد. از طرف دیگر، تنها انگیزه و هدف نهایی کشورها در سیاست خارجی رفاه و وضع و خوب اقتصادی نیست. علل و

عوامل زیادی در تعیین و تعریف سیاست خارجی کشورها نقش دارند که یکی از آنها نیز عوامل و مولفه‌های اقتصادی است. تقریباً امروز پذیرفته شده است که سیاست خارجی چند عاملی و چند متغیره، است نه تک عاملی.

از طرف دیگر، سیاست خارجی و سیاست داخلی دو حوزه کاملاً مستقل نیستند که هیچ ارتباط منطقی با هم نداشته باشند. اگر سیاست خارجی را ادامه سیاست داخلی ندانیم حداقل باید پذیرفت که بین این دو تعامل و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل وجود دارد. لذا، الگوی توسعه اقتصادی و نظام اقتصاد داخلی خواه‌ناخواه بر سیاست خارجی کشور تأثیر می‌گذارد و هم‌چنین از آن تأثیر می‌پذیرد. البته میزان این تأثیر و تأثر متقابل به ماهیت محیط داخلی و بین‌المللی و نوع تصمیم‌گیرندگان در هر کشوری بستگی دارد. همین‌طور ملاحظات اقتصادی و توسعه، اگر تنها انگیزه سیاست خارجی کشورها نباشد، بدون تردید یکی از اهداف و انگیزه‌های مهم آنها محسوب می‌گردد.

در حقیقت، توسعه اقتصادی یکی از اهداف سیاست خارجی کشورهاست که براساس سه عنصر منافع ملی، وضعیت و شرایط بین‌المللی و قدرت ملی آنها تعریف می‌شود. علاوه بر توسعه اقتصادی یا رفاه و وضعیت مطلوب اقتصادی، سیاست خارجی اهداف دیگری نیز دارد که مهم‌ترین آنها عبارت است از: صیانت از نفس یا حفظ بقای کشور، امنیت ملی، اعتبار و وجهه بین‌المللی، تعقیب و تأمین قدرت و حفظ و اشاعه ایدئولوژی.

بنابراین، اهداف سیاست خارجی کشورها فراتر از توسعه اقتصادی - تکنولوژیک است و به تبع آن سیاست خارجی صرفاً ابزاری برای دستیابی به توسعه اقتصادی نمی‌باشد. با این وجود، امکان دارد توسعه اقتصادی در اولویت نخست اهداف سیاست خارجی قرار گیرد. اما، اولویت توسعه اقتصادی نیز به معنای غفلت، و نادیده گرفتن اهداف دیگر سیاست خارجی نیست. بلکه باید نوعی توازن و تعادل بین این هدف

(توسعه) و سایر اهداف سیاست خارجی برقرار گردد تا در یک سلسله مراتب طولی به تحقق اولویت اول کمک کنند.

فراتر از این، امروزه با توجه به اهمیت عناصر قدرت اقتصادی در تأمین قدرت (به عنوان پیش شرط لازم برای توسعه قدرت نظامی و هم به عنوان یک نوع مستقل) و امنیت ملی، توسعه اقتصادی - تکنولوژیک جایگاه والایی در هرم اهداف ملی دارد. به گونه‌ای که، حتی اگر این هدف در صدر اولویت‌های سیاست خارجی نیز نباشد، دستیابی به سایر اهداف بدون آن غیرممکن نیست اما بسیار سخت و مشکل است. لذا، کشورها در شرایط حاضر، همواره برای توسعه اقتصادی اهمیت ویژه‌ای قائل هستند و یکی از مهم‌ترین وظایف و کار ویژه‌های دستگاه دیپلماسی کشورها، هدایت و اجرای دیپلماسی اقتصادی جهت تسهیل و تسریع دسترسی کشور به سرمایه، منافع و بازارهای جهانی می‌باشد.

سیاست خارجی و توسعه اقتصادی؛ رابطه عملیاتی

هرچه بر پیچیدگی و بهم پیوستگی امور مختلف در جهان امروز افزوده می‌شود، پیوند سیاست خارجی و توسعه اقتصادی نیز عمق و دامنه وسیع‌تری پیدا می‌کند. درهم‌تندگی این دو حوزه در عصر جهانی شدن حقیقتاً بی‌سابقه است. در دوران ما قبل جهانی شدن و زمانی که روابط بین‌الملل براساس مولفه‌های جنگ سرد درک می‌شد و رفتار سیاست خارجی کشورها بر مبنای اولویت سیاست والا^[۱] تنظیم می‌گردید، توسعه اقتصادی، به عنوان یکی از حوزه‌های سیاست سفلی^[۲]، چندان جلب توجه نمی‌کرد. در دوره مزبور بیشتر این توسعه بود که در خدمت دستگاه سیاست خارجی قرار می‌گرفت

1- High Politics

2- Low Politics

تا امنیت ملی را در قالب اولویت سیاست والا برای کشورها تأمین کند. به نظر می‌رسد با پایان جنگ سرد و قدرت‌یابی روندهای جهانی که عمده‌تاً تحت عنوان جهانی شدن از آنها یاد می‌شود، توازن سیاست والا و سیاست سفلی تغییر کرده و این بار سیاست سفلی است که اولویت بالاتری را از آن خود نموده است. در همین راستا توسعه اقتصادی اهمیت حیاتی پیدا کرده به نحوی که دستگاه سیاست خارجی کشورهای گوناگون از اقدامات حوزه سیاست خارجی برای تأمین اهداف اقتصادی خود در مسیر توسعه ملی استفاده می‌کنند. برای تبیین نظری رابطه سیاست خارجی و توسعه اقتصادی، چهار حوزه «قدرت»، «امنیت»، «مجموعه‌سازی» و «فرصت‌سازی» به مثابه محل پیوند مفهومی توسعه و سیاست خارجی مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۱- قدرت

مفهوم قدرت کانون درک تمامی حوزه‌های موضوعی سیاست داخلی و خارجی است و در واقع همه وجوه حیات ملی را در برمی‌گیرد. به رغم اهمیت قدرت، تعریف و تبیین این مفهوم یکی از پیچیده‌ترین و دشوارترین مسایل سیاست و روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. پرداختن به پیچیدگی‌های نظری و مفهومی قدرت، نیازمند ورود به مباحث‌های طولانی و گسترده است که طبیعتاً در قالب کار حاضر نمی‌گنجد؛ اما به هر حال قدرت از جمله مقولاتی است که تمامی سیاست‌گذاران در سطوح ملی و بین‌الملل کسب، حفظ و افزایش آن را (هم به عنوان وسیله و هم هدف) مد نظر قرار می‌دهند. از این رو درک سیاست‌گذاران از قدرت نقشی کلیدی در چگونگی برقراری پیوند توسعه اقتصادی و سیاست خارجی ایفا می‌کند.

قدرت در مفهوم سنتی آن به شدت تحت تأثیر دیدگاه واقع‌گرایی بوده و در قالب اعمال اراده، کنترل و زور یک بازیگر بر بازیگر دیگر تعریف می‌شود که غالباً به صورت تغییر رفتار بازیگر دوم در مسیر دلخواه بازیگر نخست بروز می‌کند. در این

تعریف، قدرت در اکثر موارد براساس منابع مادی (عمدتاً نظامی) سنجیده می‌شود و حتی گاهی با خود این منابع یکسان فرض می‌گردد.^۲ در این نگرش هدف کسب قدرت، تأمین منافع ملی در عرصه سیاست والا است که اصول حاکم بر آن از قواعد بازی حاصل جمع صفر پیروی می‌کند. در این چهارچوب اقتصاد که در قلمرو سیاست سفلی قرار می‌گیرد حائز اولویت بالایی در سلسله مراتب اهداف ملی نبوده و واجد ارزش ثانوی است؛ به این معنا که اقتصاد نیز به خدمت سیاست خارجی در می‌آید تا منافع ملی و امنیت ملی (عمدتاً نظامی) را تأمین کند.

با تحول مفهوم قدرت در عصر جهانی شدن، رابطه توسعه و سیاست خارجی نیز دگرگون شده است. این تحول از دو بُعد قابل بررسی است. نخست اهمیت یافتن درک رابط‌های از قدرت است. در این برداشت، قدرت صرفاً به وجود منابع مادی محدود نمی‌شود بلکه، مقول‌های رابط‌های (تعاملی)، مبتنی بر مناسبات اجتماعی در قالب چهارچوب معنایی و نظام ارزش‌های طرفین است.^۳ در این قالب قدرت صرفاً به صورت اعمال زور یا علیه دیگران^[۱] بروز نمی‌کند بلکه می‌تواند شامل مقاومت، همکاری و توانمندی نیز باشد.^[۲] دوم، اهمیت و تأثیرگذاری روزافزون سیاست سفلی است که توازن میان حوزه سیاست والا و سیاست سفلی را به نفع دومی تغییر داده؛ و طبیعتاً اقتصاد و توسعه اقتصادی که از عناصر اصلی حوزه سیاست سفلی هستند نقش بیشتری در اهداف و برنامه‌های سیاست‌گذاران پیدا کرده‌اند.

براساس تحولات پیش‌گفته و نیز دگرگونی‌های عینی و عملی عرصه سیاست بین‌الملل شاهد آن هستیم که در رابطه متقابل توسعه اقتصادی و سیاست خارجی، وزن و اهمیت توسعه اقتصادی در حال افزایش است؛ به نحوی که توسعه اقتصادی از هدف ثانوی اکثر کشورها (به عنوان ابزار تأمین منافع ملی و امنیت ملی در قالب سیاست والا

1- Power Over

2- Power To

و قدرت سخت^{۱۱}) به هدفی اولیه تبدیل شده است. بر این اساس به نظر می‌رسد شمار قابل توجهی از کشورها در حال حرکت در مسیری هستند که طی آن سیاست خارجی به ابزاری برای تحقق اهداف توسعه اقتصادی تبدیل می‌شود و با توجه به تحول مفهوم قدرت این امر در قالب قدرت رابطه‌ای و از طریق رقابت و همکاری توأمان (و نه اعمال زور صرف) صورت می‌گیرد.

۲- امنیت

امنیت و توسعه از یک رابطه متقابل و هم‌افزا برخوردار هستند. در واقع، توسعه از یک سو نیازمند امنیت و از سوی دیگر کمک‌کننده و ارتقادهنده امنیت است. دولت‌ها برای وارد شدن به فرآیند توسعه اقتصادی نیازمند ایجاد سطحی از امنیت در هر دو حوزه داخلی و منطقه‌ای هستند. در عین حال، توسعه خود یکی از ابزارها و روش‌های افزایش امنیت به حساب می‌آید. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که عموماً توسعه در محیطی ناامن محقق نمی‌شود. اصولاً دولت‌ها پس از تأمین امنیت و گذر از مرحله بقا قادر خواهند بود موضوع توسعه اقتصادی و رفاه شهروندان را در دستور کار خود قرار داده و برای آن برنامه‌ریزی کنند. با برون‌گرا شدن توسعه اقتصادی، پیوند میان امنیت و توسعه اقتصادی عمیق‌تر و در عین حال وسیع‌تر شده است. این نوع از توسعه نیازمند جذب سرمایه خارجی و توسعه همکاری‌های بین‌المللی اقتصادی است که مسلماً در محیطی ناامن امکان‌پذیر نخواهد بود. بر همین اساس، سرعت تلاش دولت‌ها برای رسیدن به سطوح بالاتری از توسعه اقتصادی به عنوان بنیانی برای ایجاد امنیت و به ویژه از زمان پایان جنگ سرد افزایش چشمگیری یافته و در بسیاری از کشورها تلاش بی‌وقفه‌ای برای کسب سهم بیشتری از ثروت جهانی آغاز شده است. در واقع پایان

جنگ سرد این فرصت را برای بسیاری از نظام‌های سیاسی ایجاد کرد تا با تعریف مجدد دلایل و انگیزه‌های دوستی و دشمنی، ارتقای منافع ملی خود را در صدر این دلایل و انگیزه‌ها قرار دهند. بدون تردید گام گذاردن در چنین مسیری نیازمند ارزیابی مداوم و هم‌زمان در خط‌مشی‌ها، روش‌ها و سیاست‌های خرد و کلان در هر دو حوزه داخلی و خارجی می‌باشد. از این رو امنیت و تأمین آن از جمله دیگر حلقه‌های پیوند توسعه اقتصادی و سیاست خارجی است.

در مجموع دو نظریه اصلی در زمینه مطالعات امنیتی وجود دارد. نظریه اول معتقد است که حفظ و تأمین امنیت ملی منوط به حداکثر ساختن قدرت ملی است. این دیدگاه، در قالب نگرش قدرت - محور به امنیت ملی می‌نگرد. این الگو که بیشتر توسط استراتژیست‌ها تعقیب و تقویت می‌شود، معتقد است: امنیت عمده‌تاً از طریق کسب و حفظ قدرت سخت و در ازای ناامنی دیگران و طی یک بازی با حاصل جمع صفر (برد - باخت) به دست می‌آید. بر این اساس در امر سیاست‌گذاری‌های امنیت ملی، هر ملتی قدرت خود را به زیان سایر ملل افزایش می‌دهد تا امنیت خویش را تأمین کند. به عبارت دیگر امنیت هر ملت با امنیت سایر ملتها نسبت معکوس دارد. این دیدگاه که در واقع به دنبال کاهش آسیب‌پذیری است مبنای «استراتژی امنیت ملی» را تشکیل می‌دهد. در چنین چهارچوبی، این سیاست خارجی است که امکانات اقتصادی را در راستای استراتژی امنیت ملی و با هدف کاهش آسیب‌پذیری بکار می‌برد و طبیعتاً توسعه اقتصادی نیز به مثابه هدفی ثانوی در اولوی‌ت‌های پایین‌تر از اهداف نظامی و امنیتی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر در قالب این نگرش امنیتی، دستگاه سیاست خارجی، تأمین امنیت ملی (آن هم براساس بازی حاصل جمع صفر) را به عنوان کانون منافع ملی کشور در دستور کار قرار می‌دهد و اقتصاد و توسعه آن بمانند سایر عناصر مادی قدرت در راستای تأمین چنین هدفی به کار گرفته می‌شوند.

نظریه دوم معتقد به تحقق امنیت ملی از طریق افزایش همکاری‌های بین‌المللی است. این دیدگاه اساساً توسط سیاست‌گذارانی تعقیب می‌شود که به یکپارچه شدن اقتصاد جهانی و تحولات فراگیر و پرشتابی که در حال دگرگون نمودن الگوی توزیع ثروت و قدرت جهانی است توجه نموده و بر این اساس درصدد درک نظام بین‌الملل به عنوان یک کل یکپارچه هستند که امنیت در آن از طریق همکاری تمام طرف‌ها و براساس بازی برد - برد قابل تأمین است. بر این اساس امنیت یک ملت زمانی افزایش می‌یابد که امنیت همه ملت‌ها افزایش پیدا کند. به عبارت دیگر امنیت هر ملت با امنیت سایر ملت‌ها نسبت مستقیم دارد. در واقع این نظریه درصدد کسب امنیت ملی از طریق کوشش برای از میان بردن یا کاهش تهدیدهای امنیتی به واسطه توجه به ریشه‌های نامی در سطح بین‌المللی است. این نظریه، مبنای «استراتژی امنیت بین‌المللی» است که عمدتاً امنیت و تأمین آن را در چهارچوب قدرت نرم^[۱] و در رابطه مبتنی بر رقابت و همکاری توأمان با سایر دول ممکن می‌داند. در این چهارچوب توسعه اقتصادی از هدفی ثانوی به هدفی اولیه و حیاتی برای بقای کشور تبدیل می‌شود و تأمین محیطی امن که از ضروریات تحقق برنامه‌های توسعه ملی است در دستور کار سیاست خارجی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر بر مبنای این نگرش مفهوم امنیت و تأمین آن در قالبی جامع و گسترده (نه صرفاً نظامی) تلقی می‌شود که راه تحقق آن حرکت در مسیر توسعه اقتصادی در قالب همکاری بین‌المللی است و ماموریت سیاست خارجی نیز فراهم ساختن محیط امن و با ثبات برای چنین حرکتی است.

۳- مجموعه‌سازی

تجربه کشورها در امر توسعه ملی نشان می‌دهد که اکثر آنها مسیر توسعه اقتصادی خویش را در تعامل و هماهنگی با آنچه نظام بین‌الملل می‌خوانیم به پیش برده‌اند. در دوران دو قطبی این هماهنگی در قالب هم پیوندی با یکی از دو ابرقدرت آمریکا و شوروی متجلی می‌شد؛ و در عصر پس از جنگ سرد به شکل ورود و مشارکت در شبکه جهانی وابستگی متقابل نمود یافته است. در هر دو حالت آنچه مسلم است توسعه نمی‌تواند در انزوا محقق شود. اگرچه تجربه توسعه کشورهای تازه استقلال یافته پس از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که خودکفایی و اتخاذ راهبرد جایگزینی واردات برای مدتی معین و با هدف ایجاد زیرساخت‌های ضروری توسعه و انباشت سرمایه می‌تواند مقدمه مناسبی برای حرکت در مسیر توسعه باشد، ولی مراحل شکوفایی و تداوم توسعه اقتصادی با اتکا صرف به راهبردهای خودکفایی ممکن نخواهد بود چرا که در جهان جدید، توسعه فرآیندی برون‌گرا است که در تعامل با جهان به ثمر می‌نشیند.

بر این اساس، از جمله شروط توفیق برنامه‌های توسعه اقتصادی این است که نه تنها سایر دولت‌ها نباید از رشد جایگاه کشور در حال توسعه احساس تهدید و خطر کنند، بلکه برعکس این پیشرفت را باید به مثابه فرصتی متقابل ببینند که متضمن منافع آنها نیز خواهد بود. به همین دلیل در جهان جدید دولت‌های توسعه‌گرا باید این فرآیند را در چهارچوبی برون‌گرایانه و در قالب وابستگی متقابل با دیگر کشورها تعقیب کنند (و نه به صورت درون‌گرایانه و در انزوا از دیگران). این اصل، از جمله دیگر محورهای اساسی پیوند توسعه اقتصادی و سیاست خارجی است که در قالب یکی از کار ویژه‌های مهم سیاست خارجی برای زمینه‌سازی و تقویت توسعه اقتصادی قابل تبیین است: مجموعه‌سازی (به معنای ایجاد و مشارکت فعال در ائتلاف‌ها و مجموعه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی که به توسعه اقتصادی یاری رسانند).

همچنان که اشاره شد هیچ کشوری نمی‌تواند در جهان جدید با اتکای به خودکفایی سنتی و در انزوای از دیگر کشورها به توسعه دست یابد. توسعه نیازمند ملزومات اقتصادی، سیاسی و امنیتی است که در قالب همکاری امکان تحقق آن وجود خواهد داشت. همان طور که در بحث امنیت توضیح دادیم کشور در حال توسعه باید محیط پیرامون خود را در مسیر اجرای برنامه‌های توسعه، امن و باثبات نگه دارد و لازمه این امر اعتمادسازی با دیگر کشورها و به‌خصوص همسایگان و کشورهای هم منطقه است. کشورهایی که توسعه اقتصادی را اولویت خود تعیین کرده‌اند، در صدد تأمین محیط امن و باثبات برای توسعه اقتصادی به خصوص از طریق ایجاد و یا الحاق به ائتلاف‌ها و مجموعه‌های مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی هستند.

نمونه این سیاست توسط چین و در قبال همسایگان این کشور به‌خصوص در منطقه جنوب شرقی آسیا دنبال شده است. چین برای رفع نگرانی همسایگان از رشد جایگاه خویش، خیزش اقتصادی خود را تحت عنوان دکترین «ظهور مسالمت‌آمیز» طراحی و معرفی نموده و سعی کرده است توسعه اقتصادی خود را از طریق مشارکت در مجموعه‌های مختلف منطقه‌ای به مثابه فرصتی برای تمامی همسایگان تصویرسازی کند. این اقدام اساساً توسط دستگاه سیاست خارجی این کشور انجام می‌شود. بر این مبنا کشوری که قصد دارد در مسیر توسعه اقتصادی گام بردارد ناگزیر است برای تأمین امنیت محیط پیرامونی خویش و جلب مشارکت همسایگان و هم‌چنین کسب دسترسی آزاد به منابع و ضروریات توسعه اقتصادی، هم به ایجاد مجموعه‌های مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی مبادرت ورزد و هم به عنوان عضو فعال و مشارکت‌جو در مجموعه‌های موجود نقشی سازنده ایفا کند. بدیهی است که این زمینه‌سازی‌ها عمده‌تاً در حوزه سیاست خارجی کشور انجام می‌شود.

۴- فرصت‌سازی

فرصت‌سازی به عنوان یکی از دیگر محورهای پیوند سیاست خارجی و توسعه اقتصادی واجد دو بعد است. بعد اول شامل ماموریت سیاست خارجی برای ایجاد فرصت‌های مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی برای تحقق برنامه‌های توسعه ملی می‌شود. بُعد دوم فرصت‌سازی، شامل تصویرسازی از حرکت توسعه‌ای کشور به مثابه فرصتی برای خود و دیگر بازیگران و به ویژه همسایگان است. توسعه در عصر جهانی شدن منوط به استفاده از امکانات مختلف بین‌المللی است. بر همین اساس سیاست خارجی هماهنگ با اهداف توسعه ناگزیر از این خواهد بود که در گوشه گوشه جهان این امکانات را شناسایی کرده و زمینه دسترسی فرایندهای توسعه ملی، شرکت‌ها و کارآفرینان داخلی به آنها را تأمین کند. بر این مبنا فرصت‌سازی به یکی از محورهای مهم پیوند سیاست خارجی و توسعه اقتصادی مبدل می‌شود و ایجاد فرصت دسترسی به امکانات حیاتی برای توسعه در عصر جهانی شدن را به یکی از ماموریت‌های اصلی دستگاه سیاست خارجی تبدیل می‌کند. در این رابطه می‌توان به فرصت‌سازی در این زمینه‌ها اشاره کرد: جذب سرمایه‌های بین‌المللی، دسترسی به فناوری‌های نوین، تأمین فرصت دستیابی به بازارهای منطقه‌ای و بین‌المللی، حضور فعال در مجموعه‌ها و مشارکت‌های فراگیر بین‌المللی برای استفاده از ظرفیت اقتصاد مقیاس، فرصت دسترسی به اقلام تولیدی و سرمایه‌های با کیفیت و کالاهای مصرفی برای تأمین نیازهای بازار داخلی و...

بُعد دوم فرصت‌سازی با موضوع بسیار مهم دیگری مرتبط است که از آن تحت عنوان «تصویرسازی» مناسب از کشور در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی یاد می‌کنیم. بدیهی است که در وضعیت آنارشیک نظام بین‌الملل، رشد جایگاه یک کشور می‌تواند عملی تهاجمی و علیه موازنه قوا تلقی شده و در نتیجه رفتار موازن‌های دیگر بازیگران را در پی داشته باشد؛ مگر اینکه دولت توسعه‌گرا نشان دهد که مقاصد تجدیدنظرطلبانه

نداشته و برد او به معنای باخت دیگران نیست. برای تحقق این امر سیاست خارجی دولت توسعه‌گرا در چهارچوب فرصت‌سازی باید به مقوله تصویرسازی مثبت از حرکت توسعه کشور در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی نیز توجه داشته باشد. به عبارت دیگر از یک سو با مشارکت در مجموعه‌ها و نهادهای مختلف بین‌المللی و از طریق اعتمادسازی مانع از شکل‌گیری تصویر تهاجمی یا «بدترین سناریوی ممکن» در ذهن دیگر کشورها نسبت به حرکت توسعه‌ای خود شود. از سوی دیگر توسعه خود را به مثابه «فرصتی جمعی» برای دیگر کشورها نشان دهد و از این طریق امکان مشارکت دیگر بازیگران را در فرصت‌های ناشی از توسعه خود فراهم آورد. اهمیت این امر وقتی مشخص می‌شود که تأکید کنیم توسعه در جهان جدید نیازمند جلب و جذب امکانات، توانمندی‌ها، سرمایه و همکاری دیگر بازیگران است و این همه خود نیازمند تصویرسازی مثبت از توسعه اقتصادی کشور به عنوان فرصتی جمعی برای دیگر بازیگران خواهد بود.

پس از تبیین نقاط پیوند توسعه اقتصادی و سیاست خارجی، بررسی وضعیت جریان اصلی حاکم بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل عصر پس از جنگ سرد، زمینه‌های عملی و عینی پیوند این دو حوزه را به نحو روشن‌تری نشان خواهد داد. پیش از ورود به مبحث بعدی در باره جریان اصلی حاکم بر اقتصاد بین‌الملل و نیز جهانی شدن، ذکر این نکته ضروری است که هدف قسمت پیش رو تحلیل پیامدهای مثبت و منفی جهانی شدن، فهم فلسفی این فرآیند و یا نقد دیدگاه‌های مدافعان و مخالفان آن نیست؛ بلکه مقصود ارائه تصویری از وضع موجود (و نه مطلوب) اقتصاد سیاسی بین‌الملل است که به رغم موافقت یا مخالفت ما با نئولیبرالیسم، در چهارچوب فرآیند جهانی شدن در گستره‌های عالم‌گیر بر امور مختلف از جمله توسعه (و الگوهای آن) حاکم شده و سیاست خارجی را ناگزیر ساخته تا به خدمت اهداف توسعه اقتصادی در آید.

جریان اصلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل پس از جنگ سرد

با فروپاشی شوروی و گسترش فرآیند جهانی شدن از ابتدای دهه ۱۹۹۰ نگرش‌های طرفدار نظام اقتصادی بازار آزاد در سطح جهانی تقویت گردیدند و به تدریج مقبولیت یافتند. در همین راستا دگرگونی‌های اقتصادی دهه ۱۹۹۰ در چهارچوب دیدگاه نئولیبرالیسم، به عنوان شاهی بر کارآمدی نیروهای بازار در نظر گرفته شدند. گسترش و ریشه دواندن جریان‌های فراملی حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل طی سه دهه گذشته که از حیث فنی بر انقلاب ارتباطات و اطلاعات و از لحاظ نظری بر دیدگاه‌های نئولیبرالیسم متکی بوده است، در حال حاکم کردن الگوهای جدید توزیع قدرت و ثروت در عرصه جهانی است. این الگوها، اساساً از طریق «روندهای جدید» اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر مناطق و کشورهای مختلف جهان اثر می‌گذارند. به طور مشخص روندهای مذکور دارای جنبه‌های «نظری»، «ساختاری» و «اقتصادی» هستند. در بعد «نظری» چیرگی اندیشه نئولیبرالیسم بر ساختار اقتصاد جهانی، به ویژه در دوره پس از فروپاشی شوروی مطرح است. مواردی چون اجماع واشنگتن (شامل اصولی چون تثبیت اقتصادی، خصوصی‌سازی و آزادسازی) در همین رابطه مورد توجه قرار می‌گیرد. از جنبه «ساختاری»^۴ قدرت‌گیری و اثرگذاری نهادهای جهانی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت به عنوان نهادهای نئولیبرال هدایت‌گر روندهای توسعه‌محور بازارگرا مورد توجه هستند. نهادهایی که با ایجاد رژیم‌های بین‌المللی و تدوین و اجرای استانداردهای تعامل در اقتصاد جهانی، اداره حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل را در دست دارند. در بعد «اقتصادی» دگرگونی‌هایی نظیر افزایش داد و ستدهای بازرگانی، سرمایه‌گذاری مستقیم و غیرمستقیم خارجی، مهاجرت، کاهش تعرفه‌های گمرکی و دگرگونی در شیوه تولید (در رابطه شمال - جنوب) و قدرت‌گیری بی‌سابقه شرکت‌های فراملی شتابی فزاینده گرفته‌اند. برای تبیین این تحولات، روندهای

مزبور را تحت دو عنوان کلی «جهانی شدن» و «نئولیبرالیسم و حاکمیت بازار» بررسی می‌کنیم.

۱- جهانی شدن

همه آنچه گفته شد، توسعه را در چهارچوب فرآیند جهانی شدن معنا نموده و مستقر می‌کند. جهانی شدن مفهومی است که به وجود شبکه‌هایی از وابستگی متقابل در مسافت‌های چند قاره‌ای اشاره دارد. این فرآیند از طریق^۵ جریان‌های سرمایه و کالا، اطلاعات و اندیشه‌ها به مدد فناوری پیشرفته ارتباطات و اطلاعات (اینترنت، ماهواره و...) گسترش می‌یابد.^۶ آنچه که بیش از هر چیز در حال جهانی شدن می‌باشد، نظام بازار آزاد در تمامی جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی و... آن است. ما با دنیای جدیدی مواجه هستیم که در آن نظام دولت - ملت بر پایه تطابق محدوده یک جامعه با مرزهای جغرافیایی - سیاسی یک کشور، وجود یک حکومت متمرکز در قالب مفهوم حاکمیت و حق انحصاری و توان اعمال قدرت بلامنازع و بی‌چون و چرا بر یک جامعه خاص، با تردیدهای اساسی مواجه شده است.^۷ در بعد اقتصادی جریان مهارناپذیر «سرمایه و کالا» و در بعد فرهنگی - اجتماعی گسترش بی‌حد و مرز «اندیشه‌ها، باورها و اطلاعات» از راه برنامه‌های ماهواره‌ای و شبکه جهانی اینترنت، مرزهای سیاسی را به شدت نفوذپذیر کرده است. این همه، سبب سرزمین‌زدایی شده است.^۸ اگرچه حکومت‌ها به عنوان نهادهای مدیریتی جوامع انسانی، کارکرد خود را حفظ کرده‌اند ولی مبانی قدرت و مشروعیت و نیز حاکمیت نظام دولت - ملت و ستفالیایی با چالشی اساسی روبرو شده است.

آنچه جهانی شدن نظام بازار آزاد را ممکن ساخته، دگرگونی در فناوری است که با نام انقلاب ارتباطات و اطلاعات از دهه ۱۹۷۰ آغاز گردید.^۹ در این رابطه فناوری اطلاعات که از پیوند دو روند اساسی دگرگونی در فناوری (رایانه و ارتباطات) حاصل

شده، دارای بیشترین اهمیت است. تا حدود سه دهه قبل فناوری اطلاعات که در رایانه نمود یافته و فناوری ارتباطات که در تلفن، تلویزیون، ماهواره و سامانه‌های مخابراتی و... رخ نموده است به صورت دو جریان موازی و جدا از هم در حال رشد بودند.^{۱۰} این دو جریان از دهه ۱۹۷۰ با یکدیگر پیوند خورده و پدیده‌ای بنام شبکه‌ای شدن را ایجاد کردند.^{۱۱} به این ترتیب با شکل‌گیری انقلاب فناوری اطلاعات، شبکه جهانی بهم پیوسته اطلاعات و ارتباطات که در اینترنت بروز نموده است، به زندگی بشر قدم گذاشته و به عنوان بستر فرآیند جهانی شدن عمل می‌کند.^{۱۲} در واقع از این دیدگاه توسعه فن‌آورانه به همراه افزایش دانش در میان آن گروه از مدیران که بار هماهنگی انواع روندهای جهانی را بر دوش می‌برند، کنشهای فرامرزی شرکت‌های چندملیتی، جریان جهانی سرمایه و در مجموع جهانی شدن اقتصاد را فراهم کرده است.^{۱۳}

فناوری اطلاعات چون بستری است که مصادیق عالم‌گیری نظام بازار آزاد مانند حرکت آزاد و فرامرزی کالا، سرمایه، خدمات و حتی ایده‌ها، افکار، عقاید و... به اتکای آن بر ابعاد زمان و مکان و سرزمینی بودن امور چیره می‌شوند. در این شرایط آنگونه که «شولته» به درستی اشاره می‌کند بسیاری از روابط اجتماعی به گونه‌ای نسبی پیوند خود را با جغرافیای سرزمینی از دست می‌دهند و زندگی‌های بشری در جهان به عنوان یک مکان یگانه ایفای نقش می‌کنند.^{۱۴} به زبانی دیگر، جهانی شدن بیان‌گر بومی شدن امر جهانی است. برآیند این فرآیند غیرسرزمینی شدن، فشردگی زمان و مکان و افزایش آگاهی عمومی همه مردم جهان از وضعیت رفاه و کیفیت زندگی سایر ملل است. این تحولات اساساً مفهوم توسعه را دگرگون کرده و آن را به فرآیندی پیچیده، تعاملی، برون‌گرا و وابسته به الزامات جهانی شدن مبدل ساخته است. این امر به طور طبیعی مسیر کلی حرکت و توسعه هر یک از ملت‌ها را در برابر دیدگان سایر مردم جهان قرار می‌دهد و از طریق فراهم کردن امکان مقایسه وضعیت توسعه و رفاه خود با دیگران این پرسش را در ذهن آنها ایجاد می‌کند که آیا باید از جریان اصلی جهانی و محوریت

توسعه اقتصادی برون‌گرا پیروی کرد؟ یا اینکه مسیر خودکفایی و حتی در مواردی ناهمگامی با جریان اصلی اقتصاد جهانی را در پیش گرفت؟

به سبب ایجاد امکان مقایسه از طریق شبکه‌ای و جهانی شدن، این تصویر همواره در پیش روی دیدگان مردمان جهان قرار می‌گیرد که معدود کشورهایی از جهان در حال توسعه که توانسته‌اند با موفقیت نسبی در مسیر توسعه اقتصادی گام بردارند و ضمن بهبود نسبی کیفیت زندگی شهروندان خود، منزلت و قدرت بین‌المللی خویش را بهبود بخشند، کشورهایی بوده‌اند که با جریان اصلی دنیای امروز یعنی جهانی شدن، همراه شده و الگوی توسعه اقتصادی مبتنی بر نظام بازار آزاد را در چهارچوب تعامل سازنده و وابستگی متقابل در پیش گرفته‌اند. به سبب انقلاب اطلاعات و ارتباطات مردم جهان به روشنی این واقعیت را می‌بینند که آن دسته از کشورهایی که به دنبال افزودن بر قدرت و منزلت از طریق توسعه اقتصادی تعاملی و برون‌گرا بوده‌اند از کشورهایی که خودکفایی اقتصادی را با محوریت نوعی انزواگرایی پیشه خود نموده‌اند در توسعه اقتصادی موفق‌تر عمل کرده‌اند.

در اثر این دگرگونی‌ها به تدریج و به ویژه با فروپاشی شوروی و ناتوان شدن ایدئولوژی‌های مشروعیت‌ساز، به نظر می‌رسد بنیان مشروعیت در عصر جهانی شدن هرچه بیشتر از مبانی ایدئولوژیک فاصله گرفته و به سوی مشروعیت مبتنی بر کارآمدی اقتصادی در قالب تأمین رفاه سوق یافته است. به عبارت دیگر در عصر جهانی شدن و گسترش ارتباطات و رسانه‌های جمعی مردم جهان هر دم از پیشرفت‌های شگفت‌آور اقتصادی کشورهایی که به جریان جهانی شدن و توسعه اقتصادی پیوسته‌اند خبردار شده و بر این اساس به شیوه فزاینده‌ای بهبود کیفیت زندگی و رفاه خود را به عنوان معیاری برای ارزیابی مشروعیت نظام سیاسی خویش قلمداد می‌کنند. در چنین فضایی این اجماع جهانی حاصل شده است که بنیان مشروعیت نظام سیاسی، براساس کارآمدی و تأمین امنیت (اقتصادی) و رفاه شهروندان است و نه ایدئولوژی و

اندیشه‌پردازی صرف. به عبارت دیگر در عصر جهانی شدن، دولتی از حداقل مشروعیت و مقبولیت برخوردار است و می‌تواند بر جا بماند که کارآمد بوده و بیشترین رفاه و توسعه اقتصادی را به شیوه‌های نسبتاً عادلانه برای شهروندان خود فراهم آورد.

۲- نئولیبرالیسم و حاکمیت اصول بازار آزاد

فرایند جهانی شدن، که در بارزترین شکل خود در بُعد اقتصادی نمود یافته، توسط تفکر نئولیبرالیسم پشتیبانی شده است. در واقع همین وجه جهانی شدن است که به صورت عالم‌گیر شدن الگوی بازار، توسعه برون‌گرا و رفاه، زندگی مردمان جهان را به شدت متأثر می‌سازد. آنچه مردم کشورهای گوناگون از جهانی شدن لمس و درک می‌کنند، بیش از هر چیز همین بخش جهانی شدن است. در واقع اندیشه نئولیبرالیسم در سه دهه اخیر و در قالب جهانی شدن، پارادایمی مبتنی بر رفاه و توسعه برون‌گرا را بر جهان حاکم نموده است. اگر در سال‌های ۱۹۴۵ یا ۱۹۵۰ از سیاست‌هایی که امروزه نئولیبرالیسم می‌خوانیم، سخن می‌گفتیم با سخره متخصصان و سیاست‌گذاران روبرو می‌شدیم؛ چرا که در آن زمان پارادایم اقتصادی حاکم بر نظام بین‌الملل از سیاست‌های کینزی در قالب برنامه‌های سوسیال دموکرات‌ها یا سوسیال مسیحیان دموکرات جانبداری می‌کرد، هم‌چنین در بلوک شرق نیز اقتصادی کاملاً دولتی بنا شده بر برنامه‌ریزی متمرکز حاکم بود.

این اندیشه که بازار باید نقش محوری در تصمیم‌گیری برای سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی ایفا کند و یا اینکه نقش دولت در اقتصاد باید کاهش یابد و یا سیاست‌های حمایت‌گرایانه باید کمرنگ شوند، در آن زمان به طور کلی خارج از دستور کار بود. حتی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز که در سال ۱۹۴۴ در قالب نهادهای برتن‌وودز ایجاد شدند، در آن دوره درونمایه‌ای کینزی داشتند و دستور کارشان جلوگیری از بروز بحران‌های اقتصادی آینده از طریق اعطای وام و کمک به بازسازی و

توسعه و تعدیل موازنه پرداخت‌ها بود. چنین برنامه‌هایی نقش مهم، کنش‌ورزانه و گسترده‌ای برای دولت‌ها قائل بودند.^{۱۵} در واقع تا دهه ۱۹۶۰ گونه‌ای از لیبرالیسم دولت‌گرا، سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی بسیاری از کشورها را هدایت می‌کرد. در این شرایط کشورهای جهان سوم نیز که عموماً در فضای پس از جنگ جهانی دوم به استقلال دست یافته بودند، یا تحت تأثیر برنامه‌های چپ‌گرایانه دولتی برای نوسازی و توسعه ملی بودند، و یا معتقد به برنامه‌های دولتی خودکفایی و استقلال اقتصادی و کمتر از الگوهای بازار و توسعه‌گرایی در مفهوم کنونی نئولیبرال آن استقبال می‌کردند. پیدایی و گسترش نئولیبرالیسم به عنوان یک انگاره مدون با انتشار آثار رابرت ماندل و آرتور فلمینگ مرتبط بود. در گام بعد در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، فردریک هایک فیلسوف اقتصادی و میلتون فریدمن، اندیشه نئولیبرالیسم را رواج و گسترش دادند. آنها بر پایه تفکرات مکتب اتریش نتیجه‌گیری کردند که حمایت‌گرایی باعث ناکارآمدی اقتصاد می‌شود؛ و بر این اساس کشورهای در حال توسعه باید ضمن اجرای سیاست‌های آزادسازی، بازارهای خود را بروی جهان خارج بگشایند و بر ایجاد توان صادراتی بر پایه مزیت نسبی متمرکز شوند.^{۱۶} هم‌چنین شرکت‌های دولتی، باید با هدف افزایش سوددهی و کارآمدی، به بخش خصوصی واگذار شده و قوانین دست و پاگیر فعالیت اقتصادی باید از راه مقررات‌زدایی کاهش یابند. در این اندیشه و نگاه، بازارها به عنوان ساختارهای اجتماعی خودکار در نظر گرفته می‌شوند. این ساختارها اجازه دارند که بی‌هیچ بازدارندگی فعالیت کنند.

نئولیبرالیسم ادعا می‌کند که برآیند این فعالیت بدون بازدارندگی، آن خواهد بود که بازارها به تمام نیازهای اقتصادی پاسخ گویند، به صورت کارآمد تمام منابع اقتصادی را مورد بهره‌برداری قرار دهند و اشتغال کامل ایجاد کنند. از این دیدگاه دلیل اینکه فقر، بی‌کاری، عقب‌ماندگی و بحران‌های اقتصادی دوره‌ای وجود دارد آن است که بازارها به وسیله دولت، اتحادیه‌های کارگری و رویه‌های اجتماعی ریشه‌دار در تاریخ و فرهنگ

هر کشور محدود می‌شوند. در حوزه اقتصاد بین‌الملل نیز منطق نئولیبرالیسم براساس نظریه ارتدوکس بازرگانی آزاد است که استدلال می‌کند بازرگانی آزاد رقابتی و بنا شده بر مزیت نسبی به صورت خودکار به سود همه ملت‌ها خواهد بود. پل کروگمن، این موضوع را «اصل مقدس» نظریه اقتصادی استاندارد می‌داند که مورد قبول و پافشاری نئولیبرال‌ها است.^{۱۷} بر این اساس نئولیبرال‌ها در عرصه بین‌الملل به طور کلی سه نقطه نظر اصلی دارند: تجارت آزاد کالاها و خدمات، جریان آزاد سرمایه و نیز آزادی سرمایه‌گذاری.

در چهارچوب اندیشه‌های نئولیبرال، به تدریج بنیان‌گذاران و باورمندان نئولیبرالیسم شبکه سترگی از بنیادها، نهادها، مراکز پژوهشی و انتشارات را ایجاد کرده و گسترش دادند و ادبیات گسترده‌ای از اندیشه‌های خود را در مراکز دانشگاهی و نیز نهادهای اجرایی منتشر نمودند. باورمندان نئولیبرالیسم، اندیشه‌های ارائه شده در این مکتب را چنان گسترانیدند که گویی نئولیبرالیسم جزو شرایط طبیعی و عادی زندگی بشر امروزی است. آنها توانستند این اجماع جهانی را ایجاد کنند که با وجود انتقادات و کاستی‌هایی که در نئولیبرالیسم و نیز شیوه کار توسعه اقتصادی بنا شده بر این نظریه وجود دارد، نئولیبرالیسم و توسعه برون‌گرای توصیه شده توسط آنها تنها نظم اقتصادی - اجتماعی در دسترس و نسبتاً مطلوب در عصر کنونی است. در واقع براساس این دیدگاه اگرچه نئولیبرالیسم و توسعه‌گرایی آن، یک برساخته تاریخی است^{۱۸} ولی کارکردی‌ترین و قدرتمندترین برساخته نظام بین‌الملل کنونی به شمار می‌آید.

تاریخ عملی نئولیبرالیسم در سال ۱۹۷۹، از زمان به قدرت رسیدن مارگرت تاچر و انقلاب نئولیبرالی وی در بریتانیا، آغاز شد. او یکی از پیروان هایک و باورمند به داروینیسم اجتماعی بود. ارزش محوری اندیشه نئولیبرال تاچر، رقابت بود؛ رقابت در میان ملت‌ها، مناطق، شرکت‌ها و البته در میان مردم. از دید او رقابت باعث تخصیص بهینه تمامی منابع فیزیکی، طبیعی، انسانی و مالی با حداکثر کارایی و کارآمدی می‌شد.

تاچر می‌گفت انسان‌ها به طور طبیعی نابرابر هستند و این خوب است زیرا مشارکت و ایفای نقش تحصیل‌کرده‌ترین‌ها، اندیشمندترین‌ها و باهوش‌ترین‌ها منجر به سود و بهره‌مندی همه می‌گردد. در این میان هر اتفاقی برای کهتران و کمتر دانش‌آموخته‌ها و کم‌هوش‌ترها بیافتد، تقصیر از خود آنها است. در پی قدرت‌گیری تاچر، پیروزی ریگان در ایالات متحده، موج نئولیبرالیسم را به صورت یک سیاست عملی کلان به آمریکا نیز منتقل کرد.^{۱۹} ریگان و تاچر نه تنها در سیاست کشورهای خود تغییر جهت اساسی به سوی توصیه‌ها و برنامه‌های نئولیبرال ایجاد کردند، بلکه تسلط آنها بر نهادهای عمده برتن‌وودز سبب تحمیل و گسترش این سیاست‌ها در سراسر جهان شد. در واقع سیاست مسلط بر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان جهانی تجارت، اتحادیه اروپا و نفتا و نیز خزانه‌داری ایالات متحده در انتهای قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم بر اندیشه‌ها، اصول و سیاست‌های نئولیبرال بنا گردید.

جهان پسند بودن نئولیبرالیسم نه تنها به سبب دگرگونی‌های یاد شده بود، بلکه در بخشی نیز متأثر از ناکامی سیاست‌های ملی - دولتی کشورهای فقیر برای توسعه به شمار می‌رفت. به ویژه سرمایه‌گذاری در برنامه‌های اقتصادی بزرگ در کشورهای فقیر و در حال توسعه و اتکا به خوداتکایی و سیاست‌های حمایت‌گرایانه، بدهی زیاد و رشد کم را برای این کشورها به بار آورد. به تدریج این اندیشه کلی در سراسر جهان گسترش یافت که در پیش گرفتن سیاست‌های انزواگرایانه و غیرتعاملی و برنامه‌های خودبستگی و استقلال اقتصادی در جهان به هم پیوسته کنونی نمی‌تواند منجر به توسعه اقتصادی، کاهش فقر و افزایش رفاه شهروندان شود. دنیای وابستگی متقابل، دنیایی نیست که بتوان در آن جدا، منزوی و فارغ از جهان و داشته‌ها و بایدهای آن به توسعه و رفاه رسید. شکست سیاست‌های پوپولیستی جایگزینی واردات و ناکامی اقتصادهای مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز، مقبولیت نظام بازار آزاد و توسعه برون‌گرای نئولیبرال را به شدت افزایش داد.

با توجه به توضیحات فوق در خصوص جریان اصلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل، سیاست خارجی براساس تحولات زیر ناگزیر از آن است که به خدمت توسعه و ارتقا جایگاه اقتصادی کشور در آید:

الف- جهانی شدن و توسعه‌گرایی براساس اصول نظام بازار آزاد به جریان اصلی و وجه غالب جهان پس از دوران جنگ سرد بدل شده‌اند.

ب- به سبب فراگیر شدن انقلاب اطلاعات و ارتباطات در بستر جهانی شدن، امکان سنجش همواره رفاه، توسعه، کیفیت زندگی و جایگاه بین‌المللی کشورها برای مردمان سراسر جهان فراهم شده است و این امر بیش از پیش بنیان مشروعیت نظام‌های سیاسی را به کارآمدی و توفیق در توسعه اقتصادی مشروط و وابسته ساخته است. در این شرایط توسعه شرط ماندگاری نظام سیاسی و بنیان مشروعیت و امنیت ملی است.

ج- برای به انجام رسیدن توسعه اقتصادی و بهبود کیفیت عمومی زندگی شهروندان، هماهنگی با وجه غالب نظام بین‌الملل و همراهی با الزامات جهانی شدن و الگوی توسعه اقتصادی مبتنی بر ساختار نظام بازار آزاد ضروری است.

۳- جهانی شدن و توسعه برون‌گرا

وضعیت جهان کنونی و شرایط دنیای پس از پایان جنگ جهانی دوم را از این دیدگاه می‌توان مشابه قلمداد نمود که هر دو، نطفه شکل‌گیری یک نظام بین‌المللی جدید را در خود پرورده‌اند. اگر نظام بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم بر مدار و محور جنگ سرد ماهیتی «امنیتی - نظامی» به خود گرفت، به نظر می‌رسد نظام بین‌الملل کنونی که با پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی ظهور کرده، در حال شکل‌گیری حول محور توسعه اقتصادی مبتنی بر اصول بازار آزاد و در چهارچوب جهانی شدن است. در واپسین روزهای جنگ جهانی دوم تلاش قدرت‌های برتر جهان برای طراحی و ایجاد نظام بین‌الملل جدید که تقسیم غنائم جنگ و سلسله مراتب قدرت‌ها را در پی داشت،

آغاز شد. در مدتی کمتر از یک دهه از بطن این رقابت‌ها، نظام بین‌الملل دو قطبی زاده شد و به مرزبندی‌های سیاسی، استراتژیک، اقتصادی و ایدئولوژیک دامن زد. جهان به دو اردوگاه شرق و غرب به رهبری دو ابرقدرت شوروی و آمریکا تقسیم شد. در این نظام بین‌الملل که برای حدود نیم قرن با مولفه‌های جنگ سرد و بازدارندگی هسته‌ای بر جهان حکومت می‌کرد، کمونیسم در برابر لیبرالیسم، اقتصاد دستوری در برابر اقتصاد بازار و جمع‌گرایی سوسیالیستی در برابر فردگرایی آمریکایی قرار گرفته بود. در نظام بین‌الملل دوقطبی، تکلیف همه کشورها به لحاظ سیاسی و اقتصادی روشن شده بود. همه چیز با میزان نظام دوقطبی سنجیده می‌شد و در این جهان معنادار، نه چندان پیچیده و در عین حال ناعادلانه «دوست و دشمن»، «فرصت و تهدید» و «داخل و خارج» قابل تفکیک بودند. بر همین اساس، بازیگران بین‌المللی (عمدتاً دولت - ملت‌ها) آسان‌تر می‌توانستند قواعد بازی نظام بین‌الملل را درک کرده، کنش و واکنش مناسب از خود نشان دهند. جهان جنگ سرد، بسیار ساده‌تر و قابل فهم‌تر از دنیای پیچیده امروز بود.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نظام بین‌الملل دوقطبی نیز از بین رفت. این فروپاشی به مانند شاهی برکارآمدی و پیروزی نظام سرمایه‌داری - لیبرال آمریکایی بر نظام سوسیالیستی - دستوری شوروی قلمداد شد.^{۲۰} همزمان با این تغییر عمده، دگرگونی اساسی دیگری نیز با شتاب تمام در حال ایجاد تحول در نظام بین‌الملل بود: «جهانی شدن». فرآیند جهانی شدن که تحت عنوان حرکت آزاد سرمایه، کالا، خدمات، باورها و اندیشه‌ها به واسطه انقلاب در فناوری ارتباطات و اطلاعات تعریف می‌شود، از ابتدای دهه ۱۹۹۰ با شتاب و ژرفای فزاینده‌ای رو به گسترش بوده است. با توجه به دو مولفه فوق، نظام نسبتاً ساده جنگ سرد جای خود را به ساختاری بسیار مبهم و پیچیده داده که قواعد بازی دشواری دارد. برای بسیاری از کشورها که به واسطه این دگرگونی بنیادین در سردرگمی و ابهام بسر می‌برند درک شرایط و نشان دادن کنش و

واکنش مناسب، دشوار و در مواردی به دلیل نگرش سنتی (عمدتاً امنیتی - نظامی) برخی از این کشورها، غیرممکن شده است. گویی در جهانی بدون مرکز ثقل زندگی می‌کنیم که در آن هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست، دنیایی بسیار پیچیده که در آن سنجه و مقیاس عام و فراگیری (مشابه نظام دوقطبی) برای تعریف و معنادهی به امور وجود ندارد.

در این جهان پرابهام، تمامی مسایل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در سطحی جهانی، بسیار به هم وابسته شده‌اند به گونه‌ای که هر رخداد به سادگی اهمیت و پیامدی جهانی پیدا می‌کند، همگرایی‌ها (اتحادیه اروپا) در کنار واگرایی‌ها (جنگ‌های قومی و نژادی) رخ می‌دهند، گفتگوی تمدن‌ها با برخورد تمدن‌ها همزمان می‌شود، یکسان‌سازی فرهنگی (آمریکایی‌سازی) در کنار گونه‌گونی فرهنگی و قوم‌گرایی دیده می‌شود، شکاف میان دارا و ندار بیش از گذشته به چشم می‌خورد و کمتر از گذشته تحمل‌پذیر به نظر می‌رسد و در اثر جهانی شدن ارتباطات، نقش مرزها و دولت‌های ملی به عنوان عامل هویت‌بخش، کمرنگ شده و جای خود را به عوامل هویت‌ساز فراملی و فروملی (محلی، قومی، نژادی، حرفه‌ای، دینی و...) می‌دهند.^{۲۱} به دلیل وجود همین پیچیدگی‌ها و ابهامات، کشورداری و اداره امور شهروندان بیش از هر زمان دیگر وابسته به درک ژرف از دگرگونی‌های جهان و شناسایی مسیر کلی و بایدهای دنیای در حال شکل‌گیری آینده است.

به رغم این پیچیدگی‌ها و همزمان با دگرگونی‌های سیاسی - استراتژیک پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نظام جدید اقتصاد جهانی نیز در حال تحول و بازایی خود بوده است و به نظر می‌رسد با گذشت دو دهه از زمان پایان جنگ سرد، مولفه‌های اقتصاد جهانی به سرچشمه معنابخشی و شاخص درک نظام بین‌الملل تبدیل شده و جای مولفه‌های جنگ سرد را به منزله هسته تعریف‌کننده نظام بین‌الملل گرفته است. به زبانی دیگر پس از دو دهه سردرگمی و ابهام در اینکه وجه غالب نظام بین‌الملل کنونی

چیست؟ اینک روندهای پر قدرت اقتصاد سیاسی بین‌الملل با محوریت توسعه اقتصادی براساس عالم‌گیر شدن دیدگاه بازار آزاد در چهارچوب جهانی شدن به شاخصه و محور معرف نظام بین‌الملل تبدیل شده است. این نظام اقتصادی که اساساً بر پایه جهانی شدن اقتصاد بازار و تجارت آزاد شکل گرفته، مهم‌ترین دغدغه جهانی را موضوع توسعه قرار داده است؛ که می‌توان آن را به خوبی در دیدگاه‌های صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت ملاحظه نمود. دیدگاه‌های حاکم بر این نهادهای بین‌المللی که نماد تفکر نئولیبرالیسم هستند، ایستادگی در برابر وجه غالب زمانه، یعنی توسعه اقتصادی بازار محور در چهارچوب جهانی شدن را ناممکن و ویرانگر اقتصادهای ملی دانسته و در این زمینه سیاست‌هایی مانند ضرورت آزادسازی اقتصادی، خصوصی‌سازی، حاکمیت سازوکار قیمت‌ها، جذب سرمایه‌های خارجی، تجارت آزاد و کنار گذاشتن نرخ مبادله ثابت را مطرح می‌کنند. از زمان سقوط نرخ مبادله ثابت نظام برتن‌وودز در ۱۹۷۱، جهان پیشرفته صنعتی براساس نرخ مبادله منعطف ارزش‌ها عمل می‌کند. ولی در عین حال ما با طیفی از نرخ‌های مبادله ثابت تا کاملاً شناور در تجارت بین‌الملل مواجه هستیم. تحت شرایط جهانی شدن اقتصاد و جریان آزاد سرمایه، حفظ نرخ مبادله ثابت، به تعبیری مانند بازی رولت روسی است که در آن برد و باخت کاملاً به بخت و اقبال بستگی دارد.

در این میان کشورهایایی که تلاش می‌کنند از طریق مهار جریان سرمایه، نرخ مبادله ثابت را حفظ کنند به مرور زمان متوجه بی‌فایده بودن این سیاست اقتصادی خود خواهند شد. ضمن اینکه تلاش برای حفظ نرخ مبادله ثابت، خود به ایجاد بازارهای موازی، جریان‌ها و زدوبندهای پشت پرده، رونق بازار سیاه و فساد مالی کمک می‌کند. همچنان که فرآیند جهانی شدن پیش می‌رود، اقتصادها بازتر می‌شوند و بخش‌های مالی پیچیده‌تری را توسعه می‌دهند و اعمال کنترل بر سرمایه دشوارتر می‌شود. به این ترتیب در کشورهایی که مشکل ناکارآمدی حکومت وجود دارد و در کنار این، در برابر جهانی

شدن اقتصاد بازار مقاومت می‌کنند، نظام کنترل سرمایه و بازار می‌تواند اساساً به یک منبع فساد مالی تبدیل شود. البته این به معنای تأیید مطلق آزادسازی جریان سرمایه و بازار نیست (آزادسازی مالی باید آخرین مرحله آزادسازی باشد). تجربه نشان می‌دهد که آزادسازی جریان سرمایه ریسک بالایی دارد. ابتدا باید ساختارهای تنظیمی بازار داخلی ظرفیت تحمل پیامدهای آزادی جریان سرمایه را کسب کنند و حتی در صورت به وجود آمدن این شرایط نیز، کنترل‌های محدود و موقتی به عنوان سازوکارهای تنظیمی، ضروری و اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

در چنین شرایطی بدترین سیاست اقتصادی، تلاش برای عایق‌بندی اقتصادهای ملی و اعمال کنترل‌های شدید اقتصادی است که اتفاقاً بسیار مورد علاقه سیاست‌گذاران برخی کشورهای در حال توسعه از جمله در خاورمیانه می‌باشد. این قبیل کنترل‌های حکومتی نه تنها علائم و نشانه‌های بهای کالا را که از مهم‌ترین عوامل هشداردهنده برای اصلاح بازار است مسدود و منحرف می‌کنند بلکه منبع ناکارآمدی و فساد اقتصادی و رانت‌خواری محسوب می‌شوند. در مقابل، نهادهای بین‌المللی تجاری و موسسات تأثیرگذار در اقتصاد جهانی، سه نکته مهم را برای رویارویی با چالش‌های پیش‌گفته مطرح می‌کنند:

۱- آزادسازی اقتصاد و بازرگانی: اگرچه این فرآیند برای بسیاری از کشورها و به ویژه مردم آنها سخت و دشوار خواهد بود، ولی به نظر می‌رسد اقتصاد جهانی در مسیری حرکت می‌کند که براساس آن باید آزادسازی تجارت را به عنوان یک اصل عام توسعه اقتصادی پذیرفت. اصل یاد شده به ویژه پس از فروپاشی شوروی و اضمحلال اقتصاد دستوری و متمرکز دولتی آن، مقبولیت فراگیر یافته است. این مقبولیت در بخشی، ناشی از وجود نمونه‌های موفق توسعه اقتصادی مبتنی بر نظام بازار آزاد در چین، کره جنوبی، هنگ‌کنگ، سنگاپور، تایوان، مالزی و... است. البته پذیرش این اصل به معنای حذف دولت‌های ملی از فرآیند توسعه اقتصادی نیست بلکه دولت‌ها بایستی

کارکرد اقتصادی خود را از عامل عایق‌کننده و کنترل‌گر یا به عبارتی پلیس اقتصادی، دگرگون کرده و به جای آن در پی تقویت زیرساخت‌های اقتصادی از جمله توسعه بازارهای سرمایه، جاده‌ها و سامانه حمل و نقل، آب و برق و انرژی، بهداشت و درمان، آموزش و پرورش و همچنین ایفای نقش هدایتی و نظارتی باشند.

۲- توزیع همگون بهره‌مندی از جهانی شدن اقتصاد و بازرگانی آزاد در میان و درون کشورها: اشاره به مقبولیت عام توسعه اقتصادی بازارمحور در چهارچوب جهانی شدن به آن معنا نیست که با فراگیر شدن چنین نظامی، ضرورتاً جهانی عادلانه‌تر خواهیم داشت؛ بلکه منظور آن است که برای کشورهایی که درصدد دستیابی به توسعه اقتصادی به عنوان پایه رشد جایگاه بین‌المللی و مبنای جدید مشروعیت نظام سیاسی خود هستند، الگوی توسعه اقتصادی برون‌گرا و بازارمحور براساس تجارب تاریخی و مصادیق توسعه‌یافتگی در جهان کنونی، بیش از سایر الگوهای توسعه با توفیق همراه بوده است. البته در این میان نباید از نظر دور داشت که پیشرفت اقتصادی در جایی با محدودیت مواجه می‌شود که منافع حاصل از آن در میان بخش‌های مختلف جامعه (اعم از ملی یا جهانی) به صورت متوازن توزیع نشود. مشارکت در فرآیند اقتصادی (ملی و جهانی) بستگی به درآمدها و سود حاصل از آن دارد. در غیر این صورت بازیگران اقتصادی که منافع متناسبی دریافت نکنند واکنش‌هایی چون پس زدن، مقاومت و یا واپس‌گرایی در برابر گسترش اقتصاد جهانی نشان خواهند داد. بر این اساس به نظر می‌رسد گریزی از پیوستن به وجه غالب نظام بین‌الملل کنونی، یعنی توسعه اقتصادی در چهارچوب فرایندهای جهانی شدن و اصول اقتصاد سیاسی بین‌الملل بازارمحور نیست؛ ولی در عین حال باید برای ادامه یافتن توسعه اقتصادی به مسأله توزیع متوازن فواید حاصل از توسعه در چنین نظامی هم در سطح ملی و هم بین‌المللی توجه نمود.

۳- بازنگری در نقش حکومت‌ها: همچنان که پیشتر اشاره شد حکومت‌ها به جای ایفای نقش پلیس اقتصادی و حل و فصل مشکلات اقتصادی با توسل به روش‌های

غیراقتصادی، باید بر توسعه زیرساخت‌های ضروری برای پیوستن به اقتصاد جهانی سرمایه‌گذاری کنند. وظیفه اصلی حکومت‌ها در فضای جهانی شدن ایجاد زمینه‌های لازم برای پیوستن اقتصاد داخلی به اقتصاد جهانی به گونه‌ای است که هماهنگی لازم بین این دو ایجاد شده و بتواند منابع و امکانات جهانی لازم برای توسعه ملی را فراهم کند. ایجاد ثبات و آرامش سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، جذب سرمایه‌های خارجی و فناوری، زمینه‌سازی برای دسترسی بخش خصوصی به بازارهای جهانی، ایجاد ساختارهای قانونی پشتیبانی‌کننده توسعه ملی برون‌گرا و تعاملی با جهان، ایجاد زیرساخت‌های ضروری توسعه و... از جمله وظایف یک حکومت توسعه‌گرا با رویکرد جهانی است. البته تحقق تمامی این موارد بر پایه ایجاد اجماع ملی هم در سطح سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران و هم در سطح مردم برای حرکت در مسیر چنین توسعه‌ای و پذیرش دشواری‌های ناگزیر آن امکان‌پذیر می‌باشد.

در این میان شاید یکی از مهم‌ترین سرمایه‌گذاری‌ها، ایجاد اعتماد میان دولت و ملت و تقویت سرمایه اجتماعی^[۱] است. هم‌چنین تلاش برای گردآوری و تأمین

1- Social Capital

جیمز کلمن سرمایه اجتماعی را شامل جنبه‌ای از یک ساخت اجتماعی دانسته که تعاملات افراد مستقر در یک ساختار جمعی را تسهیل می‌نماید. بر این اساس سرمایه اجتماعی مانند دیگر انواع و اشکال سرمایه، امری مولد محسوب می‌شود. جلوه دیگری از سرمایه اجتماعی که محصول روابط مبتنی بر اعتماد میان سازمان‌ها و شهروندان است در قالب ارزش افزوده اجتماعی متجلی می‌شود. ایجاد وفاق ملی در جامعه‌ای که در آن اعتماد میان دولت و ملت برقرار نیست، نه از راه قانون امکان‌پذیر است و نه از راه اجبار. براساس این تعریف، سرمایه اجتماعی تمامی الزامات و ضروریات حرکت ملی در جهت توسعه را شامل می‌شود. سرمایه اجتماعی در بردارنده هنجارها و شبکه‌هایی است که کنش جمعی مردم را امکان‌پذیر می‌سازد و توسعه مهم‌ترین این کنش‌های جمعی است. از این رو سرمایه اجتماعی نقشی اساسی در توسعه دارد. کیفیت و کمیت تعاملات اجتماعی حاصل روابط سه وجهی نهادهای اجتماعی، روابط انسانی و هنجارها است که در قالب سرمایه اجتماعی متجلی می‌شود. در این رابطه نگاه کنید به: جیمز کلمن،

داده‌های قابل اعتماد جهت تصمیم‌گیری اقتصادی دارای اهمیت فراوان می‌باشد. بدون داده‌های خوب، تصمیمات بد گرفته خواهد شد. این فرآیند پرهزینه و اساسی به گونه‌ای نیست که بخش خصوصی بتواند به تنهایی از پس سرمایه‌گذاری در آن برآید. این در حالی است که بخش خصوصی برای هرگونه حرکت، تصمیم‌گیری و سرمایه‌گذاری بسیار به داده‌های قابل اعتماد جهت آگاهی از شرایط بازار ملی و جهانی و نیز نقش هدایتی حکومت نیازمند است. پس لازم است که حکومت‌ها نسبت به تأمین این نیاز اساسی فعالان اقتصادی اقدام نمایند. اگر حکومت نسبت به تأمین داده‌های قابل اعتماد اقدام نکند و یا تنها گروه‌های خاصی از کنش‌ورزان اقتصادی را از این داده‌ها سیراب و بهره‌مند گرداند برآیند کار بروز ناکارآمدی‌های چشمگیر در سیاست‌گذاری اقتصادی و همچنین فساد گسترده خواهد بود. البته این دگرگونی نگرش در نقش حکومت‌ها، خود نیازمند آن است که در اندیشه دولتمردان، الگوی کسب و حفظ امنیت به واسطه توسعه اقتصادی، جایگزین دیدگاه سنتی امنیت از راه قدرت نظامی شود.

تحولات فوق‌مختصات جهانی را ترسیم می‌کنند که حفظ و ارتقا جایگاه کشورها در سلسله مراتب نظام بین‌الملل را به شدت به امر «توسعه‌یافتگی» پیوند می‌زند. مهم‌ترین مشخصه این الگوی جدید توسعه، برون‌گرا بودن آن است. در واقع این نوع از توسعه‌یافتگی، برنامه‌ها و اهداف خود را در چهارچوب وابستگی متقابل با جهان، بهره‌گیری از فرصت‌های حاصل از جهانی شدن و البته براساس اصول بازار آزاد تعقیب می‌کند. اساسی‌ترین دلیل اتخاذ رهیافت توسعه برون‌گرا توسط اکثریت دولت‌ها در دروه پس از جنگ سرد این است که در عصر جهانی شدن، حفظ و تداوم مشروعیت

"بنیادهای نظریه اجتماعی"، ترجمه منوچهر صبوری، ماهنامه تدبیر، شماره ۱۱۶، مهر ۱۳۷۷، A. Portes و

& P. Landolt, "The Downside of Social Capital", The American Prospect 26 (1996): 18-21

سیاسی و همچنین منزلت بین‌المللی کشورها عمدتاً از طریق تأمین رفاه مبتنی بر توسعه پایدار امکان‌پذیر خواهد بود.

۴- توسعه اقتصادی و مشروعیت سیاسی

روندهای قدرتمند اقتصاد جهانی در دو دهه گذشته و به ویژه بعد از فروپاشی شوروی، الگوهای جدیدی از توزیع ثروت و قدرت را معرفی و حاکم نموده‌اند. حاکمیت روندهای مزبور، دگرگونی‌های دامنه‌داری را در برنامه‌ها و دستور کارهای جهانی و حوزه‌های موضوعی مهم و تأثیرگذار نزد دولتمردان و سیاست‌گذاران کشورهای مختلف ایجاد کرده است. بر اثر همین دگرگونی‌های بنیادی، مبانی رده‌بندی و جایگاه بین‌المللی کشورها در سلسله مراتب قدرت جهانی دچار تحول شده است؛ به گونه‌ای که این اجماع جهانی حاصل گردیده است که جایگاه بین‌المللی کشورها براساس الگوی کلی: توسعه $\leftrightarrow$ ثروت $\leftrightarrow$ قدرت، تعیین می‌شود.

بر پایه دگرگونی‌های یاد شده، توسعه و پیشرفت اقتصادی بیش از هر زمان دیگری به کانون توجه و محور برنامه‌های ملی کشورها تبدیل گردیده است. در چنین شرایطی می‌توان ادعا کرد که الگوی «امنیت از طریق ایجاد ثروت و توسعه اقتصادی» به عنوان رقیب قدرتمند الگوی «امنیت به واسطه قدرت نظامی» مطرح شده است؛ و این یعنی کسب و حفظ امنیت وابسته به وجود توسعه اقتصادی و تأمین رفاه شهروندان است. این گزاره مسلط عمومی، جایگزینی قدرتمند برای دیدگاه سنتی است که اساساً امنیت را در چهارچوب نظامی - سیاسی دست یافتنی می‌شمرد. بر همین اساس سرعت تلاش دولت‌ها برای رسیدن به سطوح بالاتری از توسعه و رفاه به عنوان بنیانی برای ایجاد امنیت و به ویژه از زمان پایان جنگ سرد افزایش چشمگیری یافته است. به علاوه کشوری که پیشبرد توسعه را گزینه استراتژیک خود قرار می‌دهد، نیازمند محیط امنیتی با ثبات است، زیرا بین ثبات و امکان پیشبرد توسعه، رابطه مستقیم و تنگاتنگی وجود

دارد. اگر آشوب و اغتشاش، روند مسلط در محیط امنیتی یک بازیگر باشد، طبیعی است که بخش اصلی زمان و توان آن بازیگر صرف مقابله با تهدیدات محیطی می‌شود و فرصتی برای پیشبرد توسعه باقی نمی‌ماند. هم‌چنین در شرایط جدید، کشورهایی که به هر دلیلی تهدید تلقی شده و یا یک تصویر امنیتی از خود بروز می‌دهند، نمی‌توانند اهداف خود را به نحو مطلوبی در نظام بین‌الملل پیش ببرند. به عبارت دیگر، وضعیت جهانی به گونه‌ای است که به سادگی در برابر چالش‌های مستقیمی که امنیت و اقتصاد جهانی را با خطر مواجه نماید هم‌رأی شده و متحد عمل می‌کند. از این رو، در شرایط موجود پیگیری اهداف ملی باید با تصویر غیرامنیتی (فرهنگی، اقتصادی) از خود همراه باشد.

مجموع دگرگونی‌های یاد شده، جهانی مبتنی بر رقابت مستمر برای پیشرفت، توسعه اقتصادی، رفاه و بهبود کیفیت زندگی را به تصویر می‌کشد. چرایی این امر ناشی از دو تحول اساسی در عصر جهانی شدن است. نخست آنکه به نظر می‌رسد توسعه‌گرایی، رفاه و پیشرفت مداوم، وجه غالب و مشخصه نظام بین‌الملل کنونی را تشکیل داده و به مبنای مشروعیت نظام‌های سیاسی و بنیان امنیت ملی تبدیل شده است؛ دوم آنکه تجارب جهان امروز نشان می‌دهد که کمتر کشوری توانسته است با اتکا صرف به الگوهای خوداتکایی و انزواگرایی، یعنی در مسیر خلاف جهت جریان اصلی جهانی، به توسعه دست یابد. توسعه در عصر جهانی شدن فرآیندی برون‌گرا مبتنی بر کنش‌ورزی هماهنگ و هموزن در داخل و خارج مرزها است.

در شرایط کنونی توان حکومت‌ها برای حرکت در مسیر توسعه، رفاه و پیشرفت مداوم به مبنای مشروعیت و امنیت ملی تبدیل شده است. سریع‌القلم در نظریه انسجام درونی به درستی به این موضوع مهم می‌پردازد که «اساساً توسعه‌یافتگی تابع حل بحران مشروعیت است. حل بحران مشروعیت در یک کشور - ملت و یا جامعه نیازمند تحول و آموزش فرهنگی برای ساخت انسان‌های کارآفرینی است که بتوانند براساس اصول،

هنجارها، قواعد، الزامات و توانمندی‌های مورد نیاز در عصر جهانی شدن در سراسر جهان فعال باشند».^{۲۲} این دیدگاه نه تنها توسعه را با بنیان مشروعیت نظام پیوند می‌زند بلکه آن را امری برون‌گرا و جهان‌گرایانه می‌داند که مسلماً در انزوا و خوداتکایی محقق نخواهد شد.

در چنین وضعیتی، مشروعیت و بقا نظام سیاسی بیش از پیش با رفاه و توسعه اقتصادی پیوند خورده است. در این راستا سیف‌زاده به این موضوع اشاره می‌کند که انزواگرایی و دوری گزیدن از امواج قدرتمند فرآیند جهانی شدن و یا اتخاذ موضع تقابلی - تهاجمی در برابر آن امری است ناممکن که صرفاً به عقب‌ماندگی و پذیرش منفعلانه ملزومات جهانی شدن می‌انجامد.^{۲۳} به تعبیر روزکرانس، جهانی شدن یک واقعیت و یک فرآیند جهان کنونی است. وی معتقد به تغییر ماهیت دولت در عصر جهانی شدن است و این دوره را دوره دولت مجازی می‌خواند.^{۲۴} سیف‌زاده در همین رابطه به این اتفاق نظر جهانی اشاره می‌کند که دولت‌ها با اصرار بر کار ویژه‌های ماقبل مدرن و مدرن که به ترتیب اعتقاد - مینا و قلمرو - مینا بودند، شانس بقای خود در عصر دولت مجازی را از دست خواهند داد.^{۲۵}

بر این اساس جمهوری اسلامی ایران نیز برای حفظ مشروعیت و تداوم بقا، ملزم به گذر از بنیان‌های اعتقاد - مینا و قلمرو - مینای دولت و حرکت در مسیر توسعه برون‌گرا است و الزام برای اتخاذ رویکرد توسعه‌محور به سیاست خارجی نیز از همین امر ناشی می‌شود. در واقع اتخاذ رویکرد توسعه‌محور به سیاست خارجی به منظور ارتقا جایگاه اقتصادی ایران، دیگر یک انتخاب نیست بلکه یک الزام است که با بنیان مشروعیت، امنیت ملی و تداوم حیات نظام سیاسی پیوند خورده است.

۵- استنتاج: رابطه جهانی شدن، توسعه، سیاست خارجی (سیکل هم‌افزا)

در عصر جهانی شدن برای تحقق اهداف کلان ملی، ایجاد تعاملی پویا و هم‌افزا میان دو سطح داخلی (ملی) و خارجی (بین‌المللی) ضروری است. سیاست خارجی هر کشور محل وقوع و ابزار ایجاد این تعامل سازنده و هم‌افزا است. این همان نقطه کانونی است که در آن «توسعه، سیاست خارجی و جهانی شدن» با یکدیگر پیوندی عمیق و ناگسستنی پیدا می‌کنند. در صورت برقراری تعامل یاد شده و تحقق توسعه و تأمین رفاه، زمینه برای آزادی عمل^[۱] و ارتقا عزت نفس^[۲] به مثابه دو هدف اساسی سیاست خارجی ایران فراهم خواهد شد.^{۲۶}

نکته حائز اهمیت در این میان آن است که آنچه حرکت و چرخش این سیکل هم‌افزا را ممکن و تسهیل می‌کند، سیاست خارجی مبتنی بر رویکرد توسعه‌محور است که امکان تعامل سازنده میان دو طرف این رابطه دوسویه را فراهم کرده و از این طریق، تعاملی پویا در حرکت و چرخش سیکل توسعه[→] جهانی شدن ایجاد می‌کند. پیش شرط تحقق سیکل مزبور، تبدیل شدن توسعه برون‌گرا به پارادایم حاکم بر ذهن و عملکرد شهروندان و دولتمردان است. البته تحقق این امر خود نیازمند یک انتخاب تاریخی و سرنوشت‌ساز برای رها شدن و بریدن از ذهنیت امنیت محور با تمامی دغدغه‌های سیاسی، امنیتی و نظامی آن و ورود به فضای توسعه محور و جهان آینده با پذیرش تمامی الزامات و دشواری‌های آن جهت توسعه، رفاه، پیشرفت و محوریت اقتصاد به عنوان مبنای نوین مشروعیت و امنیت است. در شکل زیر تلاش شده تا رابطه

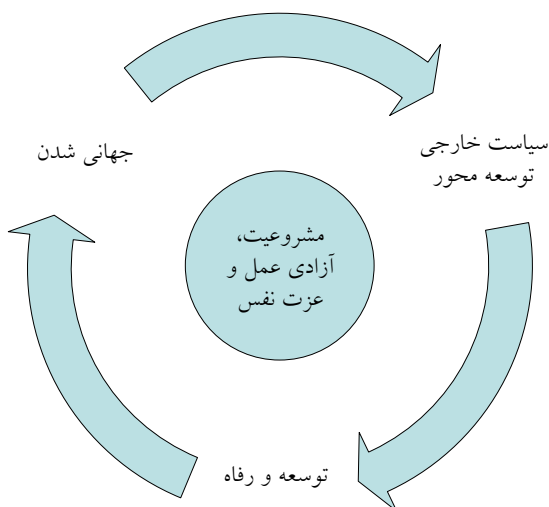
1- Autonomy

مفهوم آزادی عمل به تعبیر روح‌الله رضوانی به معنای بهینه‌سازی آزادی کنش در نظام بین‌المللی است. به این معنا که کشور بتواند در عرصه بین‌الملل تا حداکثر میزان ممکن (البته به طور نسبی) فارغ از نفوذ و سلطه کشور و قدرت دیگری، اهداف و سیاست‌های خود را تعقیب نماید.

2- Self-respect

میان جهانی شدن، توسعه و سیاست خارجی در قالب سیکلی تعاملی و هم‌افزا ترسیم شود. همچنان که در شکل یاد شده آمده است، مشروعیت، آزادی عمل و عزت نفس ملی به مثابه محصول این سیکل در کانون روابط تعاملی جهانی شدن، توسعه و سیاست خارجی قرار گرفته است.

شکل ۱- تعامل توسعه، سیاست خارجی و جهانی شدن



براساس آنچه در شکل بالا آمده، از آنجا که جایگاه بین‌المللی، رفاه، امنیت و قدرت هر ملتی در سال‌های پیش‌رو منوط به ورود و میزان حضور و مشارکت آن ملت در فضای جهانی شدن است و همزمان شرط لازم برای نقش‌آفرینی در این فضا نیز به میزان و سطح توسعه‌یافتگی هر کشور بستگی دارد، پس گریزی نیست مگر ورود در این رابطه دو سویه؛ رابطه‌ای که در آن، از یک سو توسعه‌یافتگی شرط لازم برای ورود به فضای جهانی شدن با هدف کسب رفاه، ثروت، امنیت و قدرت برای شهروندان و

ملت است و از سوی دیگر شرط و لازمه حرکت در مسیر توسعه‌یافتگی، ورود به فضای جهانی شدن خواهد بود و این سیاست خارجی است که باید پیوند هم‌افزای میان این دو را به نحو مطلوب و سازنده برقرار سازد.

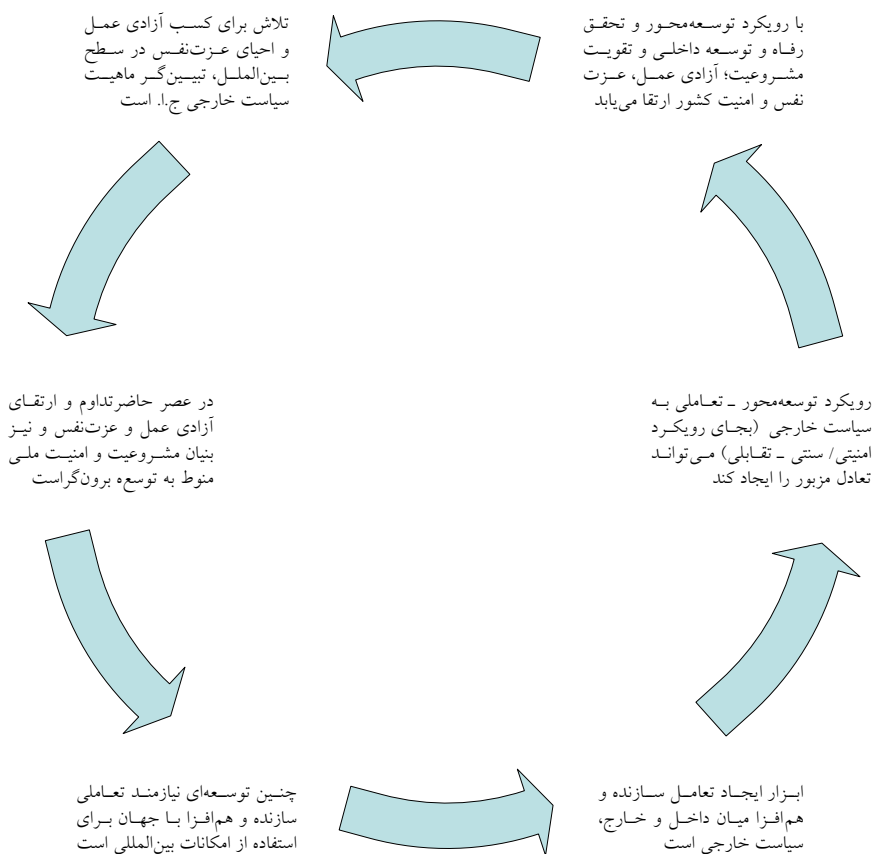
در شرایط جهانی کنونی دستیابی به خودباوری و آزادی عمل پایدار و فزاینده در عرصه بین‌الملل اساساً براساس میزان توسعه‌یافتگی کشور رخ خواهد داد؛ کشوری در عصر جهانی شدن می‌تواند آزادی عمل، عزت نفس و جایگاه و موقعیت بین‌المللی شایسته خود را کسب کرده و استقلال (در مفهوم آزادی عمل) و رفاه ملت خویش را بهبودی بخشیده و امنیت ملی خود را پاس بدارد که از سطح توسعه‌یافتگی بالایی برخوردار باشد؛ و یا با گام‌های پیوسته و پرشتاب در مسیر توسعه پایدار حرکت کند. نکته مهم‌تر اینکه تجارب توسعه در سطح جهان و کشورهای گوناگون در حال توسعه نشان می‌دهد که در شرایط جهانی شدن، امکان به بار نشستن برنامه‌های توسعه ملی درون‌گرا و مبتنی بر خودکفایی و خوداتکایی بسیار کم است. از جهت دیگر الگوهای موفق توسعه در میان کشورهای در حال توسعه، در گرو توسعه برون‌گرا و استفاده از منابع و امکانات جهانی (و عبور از سد موانع و تهدیدهای بین‌المللی) بوده است. اینگونه از توسعه نیازمند پیوند و تعامل سازنده با جهان برای ایجاد آرامش، ثبات و امنیت محیط پیرامونی جهت توسعه اقتصادی و استفاده از امکانات بین‌المللی است. در دنیای کنونی هدف حفظ استقلال/آزادی عمل/عزت نفس، با ابزار توسعه مبتنی بر تعامل سازنده با جهان به سر منزل مقصود می‌رسد؛ این امر نیازمند هموزنی و هم‌افزایی پویا میان برنامه‌های توسعه ملی و الزامات نظام بین‌المللی است.

ایجاد تعامل و تعادل گفته شده میان سطوح درونی و بیرونی کشور، هم‌چنین با مسأله مشروعیت نظام ارتباط تنگاتنگی دارد. همچنان که پیشتر به آن اشاره شد، در سطح بین‌الملل به ویژه در دوره پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد شاهد عالم‌گیر شدن توسعه و رفاه‌گرایی به عنوان وجه غالب نظام بین‌الملل کنونی هستیم. به

گونه‌ای که می‌توان از دگرگونی همه‌گیر در بنیان مشروعیت نظام‌های گونه‌گون در عصر جهانی شدن سخن گفت و ادعا کرد که مسیر تحولات جهانی به گونه‌ای پیش می‌رود که به صورت روزافزون، توان حکومت‌ها برای گام برداشتن در مسیر توسعه، رفاه و پیشرفت مداوم به مبنای مشروعیت و امنیت ملی تبدیل شده است.

در شرایط جهانی شدن، عموم مردم کشورهای مختلف بیش از هر چیز به دستیابی به رفاه و تأمین آینده خود از مسیر توسعه پایدار می‌اندیشند. این امر فشارهای زیادی را بر دولت‌هایی که مبنای مشروعیت خود را بر بنیانی غیر از توسعه قرار داده‌اند وارد می‌کند. در دنیای کنونی مردمان جهان و به ویژه ایران در چهارچوب فرآیند جهانی شدن همواره در حال مقایسه شرایط اقتصادی و رفاهی خود با سایر کشورهایی هستند که با محور قرار دادن توسعه برون‌گرا و پیوند زدن سرنوشت خود با اقتصاد جهانی به سرعت در حال طی کردن مسیر توسعه اقتصادی و رسیدن به رفاه پایا و پایدار ساختن بنیان مشروعیت خود می‌باشند؛ و افزودن میزان آزادی عمل، عزت نفس و امنیت ملی خویش در عرصه بین‌الملل را در مسیر و از طریق توسعه جستجو می‌کنند. بر این اساس پیوند مشروعیت نظام با توسعه، در چهارچوب جهانی شدن بیش از پیش هویدا گشته و بودن و ماندن نظام به توسعه برون‌گرا وابسته گردیده است. شکل زیر به عنوان استنتاج نهایی این فصل روابط متغیرهای یاد شده و ارتباط تعاملی و هم‌افزای میان آنها را ترسیم کرده است:

شکل ۲- روابط میان متغیرهای توسعه، سیاست خارجی و آزادی عمل در عصر جهانی شدن



پی‌نوشت‌ها

- ۱- اتل سولینگن، ائتلاف‌های سیاسی و نظم‌های منطقه‌ای در حال ظهور، در: دیوید ای لیک و پاتریک ام. مورگان، نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهان نوین، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران (۱۳۸۱): پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- 2- Schmidt, Brian (2007), **“Realism and Facets of Power in International Relations”**, in: Berenskoetter Felix & M. J. Williams (eds), **Power in World Politics**, Routledge, P.47
- 3- Baenett, Michael and Raymond Duvall, (Winter 2005), **“Power in International Politics”**, International Organization, P.45.
- 4- Heywood, Andrew (2011), **Global Politics**, UK: Palgrave Macmillan, P.92
- 5- Hay, C. (ed.) (2010), **New Directions in Political Science: Responding to the Challenges of an Interdependent World**. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- 6- Kohane Robert and Joseph Nye, (2000), **Power and Interdependence: World Politics in Transition**, New York: Longman
- ۷- اخوان زنجان‌ی داریوش (پاییز ۱۳۷۹)، «میزگرد جهانی شدن و اثرات آن بر جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفتم، شماره ۳
- 8- Bateman, Thomas M.J., Manuel Mertin and David M. Thomas, Eds, (2000), **Braving the New World: Readings in Contemporary Politics**, Nelson Political Science, 2nd Edition, Canada: Nelson Thompson Learning PP.36-50
- 9- MacGillivray, Alex (2006), **A Brife History of Globalization**, London: Robinson, P.8

- ۱۰- خوارزمی شهیندخت (۱۳۸۱)، «تحولات جهانی و چالش‌های آن برای ایران»، سخنرانی ۱۳۸۱/۱۲/۵ در مرکز مطالعات عالی بین‌الملل دانشگاه تهران.
- ۱۱- معتمدنژاد کاظم (مصاحبه) (شهریور ۱۳۸۱)، «ایران و جامعه اطلاعاتی»، سایت اینترنتی JTIRAN، ۲۲ ش —————، شهریور ۱۳۸۱
(WWW.itiran.com/report/show.asp?no=81075)
- ۱۲- خوارزمی، همان
- 13- Doremus Paul N., William W. Keller, Louis W. Pauley and Simon Reich, (1998), **The Myth of the Global Corporation**, Princeton: Princeton University Press, PP.68-73
- 14- Scholte, J.A. (2001), "**The Globalization of World Politics**", in J. Baylis & S. Smith, eds, **The Globalization of World Politics**, Oxford & New York: Oxford University Press
- 15- George Susan (March 1999) , "**A Short History of Neoliberalism**", Global Policy Forum.
- 16- Pedersen, Jorgen Dige (2008), **Globalization, Development and the State**, New York: Palgrave Mcmillan, P.4
- 17- Krugman Paul (1987), "**Is Free Trade Passe'?**", Journal of Economic Perspectives, 1(2), P.131
- 18- Streeck, Wolfgang (2011), "**Taking Capitalism Seriously: Towards an Institutional Approach to Contemporary Political Economy**", Socio-Economic Review, 9, P.146
- 19- Stiglitz Joseph (2007), **Making Globalization Work**, New York: Norton & Company, P.47
- 20- Heywood, ibid, P.90
- ۲۱- کاستلز مانوئل (۱۳۸۰)، **عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ**، ترجمه احمد علیقلیان، افشین خاکباز، حسن چاوشیان، ویراستار علی پایا، تهران: طرح نو، جلد دوم. صص ۲۶-۲۳.

- ۲۲- سریع‌القلم محمود (۱۳۸۴)، عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ص: ۳۷.
- ۲۳- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۴)، سیاست خارجی ایران، تهران: نشر میزان، ص: ۲۴.
- 24- Rosecrance Richard (1999), **The Rise of Virtual State: Wealth and Power in the Coming Century**, New York: Basic Book, Parts I, IV
- ۲۵- سیف‌زاده، همان، ص: ۲۶.
- ۲۶- رمضان‌ی روح‌الله (۱۳۸۰)، چهارچوبی تحلیلی برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.



فصل دوم

راهبردهای توسعه اقتصادی در شرایط جدید بین‌المللی

مقدمه

جهانی شدن اقتصاد، توسعه اقتصادی کشورها را بیش از هر زمان دیگری به رویکردها، رفتارها و مناسبات خارجی وابسته ساخته است. اهمیت، ضرورت و حساسیت تأثیر فضای بین‌المللی در روند توسعه کشورها ناشی از این واقعیت است که امروزه نقش متغیرهای داخلی در فرآیند توسعه‌ای کشورها به مرحله‌ای از ثبات نسبی رسیده و می‌توان شاهد شناخت، به کارگیری و نهادینه‌شدن ظرفیت‌های داخلی اعم از اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در این فرآیند بود اما متغیری که زمینه کامیابی یا ناکامی برنامه‌های توسعه یا نوسان این فرآیند و در شکل دیگر موجبات سرعت یا کندی و پرهزینه شدن روند توسعه کشورها می‌شود، متغیر خارجی است. نقش‌آفرینی مثبت یا منفی و سلبی یا ایجابی فضای بین‌المللی در روند توسعه‌ای به نوع و ماهیت رفتار یا رویکرد کلان دولت‌ها در مناسبات خارجی آنها بستگی دارد. چه بسا کشوری از ظرفیت‌های بالای توسعه‌ای در داخل برخوردار است اما به دلیل همراه نبودن ظرفیت‌های خارجی، ظرفیت‌های داخلی نه تنها زمینه‌ساز حرکت در مسیر توسعه نمی‌شود بلکه در شکل‌های مختلف از بی‌ثباتی سیاسی اجتماعی داخلی تا تهاجم خارجی، فرصت‌های توسعه‌ای را متوقف یا حتی به عقب برمی‌گرداند که نمونه آن عراق و حوادث ۲ دهه گذشته این کشور است. با این تفاسیر به نظر می‌رسد قاطبه کشورهای در حال توسعه در نتیجه فراگیر شدن امواج توسعه‌ای در ابعاد مختلف، به تدریج در حال جدا شدن از حاشیه‌های سیاسی و اقتصادی و ورود به بزرگراه توسعه می‌باشند. اگرچه سرعت و کیفیت این ورود با توجه به ظرفیت‌های مختلف برای کشورها متفاوت است اما درک و پذیرش قواعد توسعه به عنوان یک امر اجتناب‌ناپذیر و تلاش کمتر برای تغییر این قواعد به یک رفتار عمومی در صحنه بین‌المللی تبدیل شده است. این رفتار در سال‌های اخیر با توجه به محدود بودن ظرفیت‌های بین‌المللی

در شکل رقابت شدید میان کشورهای در حال توسعه نیز ظاهر شده که خود تغییر سریع رفتارها و رویکردهای داخلی و خارجی دولت‌ها را موجب گردیده است. فصل حاضر مشتمل بر دو گفتار است که در گفتار اول الزامات و ضرورت تقویت رویکردهای توسعه‌ای در مناسبات خارجی تبیین شده است. در گفتار دوم نیز رویکردهای توسعه‌گرا در مناسبات خارجی تشریح شده است.

گفتار اول - الزامات توسعه‌ای در عصر جهانی شدن

تلاش برای یافتن الگویی موفق برای توسعه سریع و با کیفیت کشورهای از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم آغاز شد. این تلاش اگرچه در مورد ایالات متحده و ژاپن با شرایط خاص آنها در نیمه اول قرن بیستم به نتیجه رسید اما نتوانست برای کشورهایی که بعدها جهان سوم خوانده شدند، عمومیت پیدا کند. استقلال کشورهای جهان سوم از دهه ۱۹۵۰ و وجود اشتراکات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ناشی از دوران پس از استقلال، تلاش‌های نظری برای ارائه الگویی که بتواند زمینه گذار از بحران‌های و رکودهای اقتصادی و اجتماعی را فراهم ساخته و شکاف‌های توسعه‌ای با کشورهای توسعه‌یافته را پرکند، تشدید کرد. تلاش‌های نظری خیلی سریع در قالب نظریه‌های وابستگی و نوسازی تجلی یافت. نظریه‌های وابستگی لازمه توسعه‌یافتگی و جبران عقب‌ماندگی را قطع مناسبات اقتصادی و سیاسی نهادینه شده بین کشورهای تازه استقلال‌یافته و کشورهای توسعه‌یافته می‌دانستند در حالی که نظریه‌های نوسازی بر الگوبرداری از تجربه‌های توسعه‌ای کشورهای توسعه‌یافته توسط کشورهای تازه استقلال‌یافته تأکید داشتند. نظریه‌های وابستگی و نوسازی تا اواسط دهه ۱۹۷۰، نظریه‌های غالب بود و در این راستا جدال‌های نظری بین نظریه‌پردازان شدید بود که عمده‌تأ ریشه در فضای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد داشت. اما فارغ از این

جدال‌های ایدئولوژیک، برخی صاحب‌نظران تلاش برای ارائه راه‌های جبران عقب‌ماندگی کشورهای تازه استقلال‌یافته را آغاز کردند. این تلاش‌ها که به سرعت منجر به عرضه راهکارهای توسعه‌ای نیز شد در قالب اقتصاد توسعه در اواسط قرن بیستم نهادینه شد و نظریه‌پردازانی همچون آلبرت هیرشمن، آرتور لوییس، گونار میردال و رائل پریش نمایندگان فکری آن شدند. نکته قابل توجه در آثار این جریان فکری، برجسته بودن نقش متغیرهای خارجی در روند توسعه‌ای کشورهای تازه استقلال‌یافته بود. برآیند نظریه‌های اقتصاد توسعه ضرورت اعمال سیاست‌های حمایت‌گرایی از مناسبات اقتصادی و خارجی و همچنین اتخاذ استراتژی جایگزینی واردات برای جبران شرایط نابرابری کشورهای تازه استقلال‌یافته در تجارت بین‌المللی بود. علاوه بر این به اعتقاد نظریه‌پردازان اقتصاد توسعه، کشورهایی که با تأخیر فراوان در اواسط قرن بیستم به فرآیند توسعه وارد شده، قادر به رسیدن به کشورهای توسعه‌یافته و پرکردن شکاف توسعه‌ای با این کشورها را به دلیل ضعف زیرساخت‌های داخلی و همچنین پایین بودن سطح توان رقابتی در عرصه اقتصاد و تجارت جهانی را ندارند. بنابراین جهان توسعه‌یافته باید کشورهایی که به تازگی در مسیر توسعه قرار گرفته‌اند را مورد حمایت قرار دهند. این دیدگاه منجر به شکل‌گیری راهبردهای عملی‌تری همچون ارائه کمک‌های مالی و فنی به کشورهای توسعه‌نیافته و در نظر گرفتن ترجیحات و امتیازات تجاری خاص شد. از این نظر اتخاذ سیاست‌های حمایت‌گرایی و اجرای سیاست جایگزینی واردات از یک سو و ارائه حمایت‌های مالی و فنی و همچنین ترجیحات تجاری از سوی دیگر می‌تواند هموارکننده مسیر توسعه کشورهای توسعه‌نیافته در ابتدای راه باشد.^۱

اگرچه راهکارهای داخلی یعنی سیاست‌های حمایت‌گرایی و استراتژی جایگزینی واردات از سوی برخی کشورهای توسعه‌نیافته مورد توجه و اجرا قرار گرفت و بعضاً زمینه‌گذار آنها را در فرآیند توسعه فراهم کرد اما راهکارهایی که برعهده دولت‌های

توسعه‌یافته گذاشته شد، (حمایت‌های مالی و فنی و ترجیحات تجاری) در مورد همه کشورهای توسعه‌نیافته به اجرا در نیامد و تنها کشورهایی از آن بهره‌مند شدند که جایگاه آنها در چارچوب رقابت‌های ایدئولوژیک، سیاسی و امنیتی غرب تعریف شده بود. رشد اقتصادی برخی کشورهای آمریکای لاتین در دهه ۱۹۶۰ و تکرار این تجربه در کشورهای آسیای جنوب شرقی در دهه ۱۹۷۰ موجد این موضوع است.^۲ اما این روند برای دو دسته از کشورهای اشاره شده در دهه ۱۹۸۰ به گونه‌ای دیگر رقم خورد. در آمریکای لاتین استراتژی جایگزینی واردات به حد بالای کارکرد خود رسید اما در دهه ۱۹۷۰ تحت تأثیر شوک اول نفتی و بالا رفتن هزینه اجرای طرح‌های توسعه‌ای، ظهور دولت‌های اقتدارگرای بروکراتیک و کمرنگ شدن نقش این کشورها در گردونه رقابتی غرب، امکان‌گذار به استراتژی توسعه صادرات برای این کشورها فراهم نشد و در عوض آنها وارد دوره‌ای از بحران، بدهی و رکود شدند. در مقابل روند توسعه‌ای کشورهای آسیای جنوب شرقی، تحت تأثیر تقویت روحیه توسعه‌گرایی در قالب دولت‌ها و افزایش اهمیت استراتژیک برای غرب و ایالات متحده، تقویت شد. این تجربه بعدها در نظریه توسعه وابسته و با رویکردی انتقادی تئوریزه شد. نظریه‌پردازان توسعه وابسته، بر آسیب‌پذیری ساختارها به دلیل ریشه‌دار نبودن تحولات توسعه‌ای تأکید داشتند. بحران اقتصادی ۱۹۹۷ آسیای جنوب شرقی اگرچه در ابتدا دغدغه نظریه‌پردازان توسعه وابسته را تأیید کرد اما گذر سریع از بحران و مدیریت آثار و پیامدهای آن زودتر از پیش‌بینی‌ها، ناکارآمدی این تئوری را ثابت کرد و موجب از بین رفتن نگرانی بسیاری از دولت‌ها در الگوبرداری از تجربه توسعه‌ای کشورهای آسیای جنوب شرقی به لحاظ نهادینه شدن روندهای توسعه‌ای در این کشورها و هم‌چنین بسیج عناصر و ظرفیت‌های اقتصاد بین‌المللی برای مدیریت بحران‌ها متناسب با جایگاه و نقش اقتصادهای ملی در اقتصاد جهانی، شد.

تحولات اقتصادی و سیاسی کشورهای آمریکای لاتین در دهه ۱۹۹۰ و عبور این کشورها از بحران بدهی‌ها و ورشکستگی اقتصادی دهه ۱۹۸۰ و ورود به دوره‌ای از رشد و بالندگی اقتصادی، تجربه موفق دیگری برای کشورهای در حال توسعه در فرآیند توسعه‌ای رقم زد. در این تجربه نیز فعال شدن همزمان متغیرهای داخلی و خارجی در گذار اقتصادی و تقویت زیرساخت‌های توسعه‌ای به عینه دیده می‌شود.^۳

تجربه‌های توسعه‌ای موفق آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین به همراه قدرت‌نمایی اقتصادی چین و هند در عرصه بین‌المللی، اعتماد به نفس کشورهای در حال توسعه را در گذار توسعه‌ای افزایش داد و بر دیدگاه پر نشدن فاصله کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه خط بطلان کشید. جهانی شدن اقتصاد و حاکم شدن قواعد جدید بر مناسبات بین‌المللی، ظرفیت‌ها و متغیرهای بین‌المللی توسعه ملی کشورها را تقویت کرده و از حساسیت‌های سیاسی و امنیتی این مقوله کاست به گونه‌ای که قدرت یافتن کشورهای در حال توسعه و تبدیل شدن آنها به بازیگران اقتصادی تأثیرگذار نه تنها چالشی برای کشورهای توسعه‌یافته ایجاد نکرد بلکه فرصتی برای تداوم پویایی نظام جهانی سرمایه‌داری قلمداد شد. نتیجه اینکه شرایط جدید بین‌المللی که بر پایه وابستگی و همبستگی متقابل اقتصادی و سیاسی شکل گرفته و تعامل جایگزین تخاصم و رقابت منفی شده، شرایط مناسبی برای حرکت توسعه‌ای کشورهای در حال توسعه ارزیابی می‌شود چرا که پویایی و تحرک نظام سرمایه‌داری و به تبع آن دستاوردهای توسعه‌ای آن در ابعاد اقتصادی و اجتماعی از دایره تنگ و محدود کشورهای توسعه‌یافته کلاسیک خارج شده و خواسته یا ناخواسته، خوب یا بد به جهان غیرتوسعه‌یافته گسترش یافته است. برآیند این گسترش در تحلیلی کلی و عام تاکنون به سود کشورهای در حال توسعه تمام شده است چرا که در دو دهه گذشته بر تعداد کشورهایی که توانسته‌اند خود را در زمره کشورهای نوظهور اقتصادی قرار داده و از جایگاه توسعه‌ای مطلوب و تأثیرگذار در عرصه جهانی برخوردار شوند، افزوده شده

است. این تحلیل پیامی جز فراهم بودن بستر مناسبتر توسعه‌ای در ظرف بین‌المللی به نسبت گذشته ندارد که در صورت فراهم بودن فضای داخلی می‌تواند محرک توسعه‌ای کشورها باشد.^۴

این تحلیل البته مطلق نیست و نمی‌توان چالش‌ها و آسیب‌های موجود در شرایط جدید بین‌المللی در مسیر توسعه را نادیده گرفت. چرا که به اعتقاد برخی از صاحب‌نظران اگرچه مسیر توسعه هموارتر شده و هزینه‌های آن کاهش پیدا کرده است اما به دلیل واحد بودن و نبود الگوهای رقیب، تنوع و به دنبال آن پویایی و سیالیت جامعه بشری را به ویژه در حوزه فرهنگی در خطر قرار داده است. بر پایه این نوع نگاه نقادانه، تحولاتی همچون اشغال نظامی افغانستان و عراق با هدف همراه کردن اجباری این کشورها با روندهای بین‌المللی قابل توجیه به نظر نمی‌رسد.

تأمل در روندهای توسعه‌ای اخیر بیانگر این است که توسعه، پدیده‌ای صرفاً داخلی یا بین‌المللی نیست. در واقع تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد که قرار گرفتن در مدار توسعه مستلزم فراهم شدن همزمان بسترهای داخلی و خارجی است. بر این اساس بسترهای واقعی توسعه باید در بطن ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع ایجاد شود. شکل‌گیری بسترهای داخلی توسعه بستگی به ظرفیت‌ها و کیفیت تعاملات درون سیستمی جوامع دارد. ظرفیت‌های توسعه‌ای هر جامعه به موقعیت ژئوپولتیکی و هم‌چنین میزان برخورداری از منابع و امکانات طبیعی و معدنی باز می‌گردد. به هر میزان که کشورها از منابع طبیعی و معدنی استراتژیک و پر استفاده بیشتری برخوردار باشند به همان میزان نیز ظرفیت‌های توسعه‌ای آنها بیشتر است. در صدر این منابع، انرژی به ویژه نفت و گاز است. کشورهای برخوردار از ذخایر عمده انرژی علاوه بر اینکه از پشتوانه پر قدرت توسعه‌ای بهره‌مند می‌باشند، در عرصه بین‌المللی نیز اهمیتی استراتژیک دارند.^۵ این مسأله خودبخود ظرفیت‌های توسعه‌ای کشورهای برخوردار را دوچندان می‌کند.

نکته قابل توجه در این زمینه در برخی جوامع ظرفیت‌های توسعه‌ای به صورت بالقوه وجود دارد که در گذر زمان تحت تأثیر متغیرهای جدید یا بروز برخی تحولات و حوادث فعال می‌شود. در برخی جوامع نیز ظرفیت‌های اجتماعی محدود است اما با توجه به وجود یا ایجاد ظرفیت‌های اقتصادی یا ژئوپولیتیکی زمینه حرکت توسعه‌ای فراهم می‌شود. در صورت تسری این حرکت به ساختارهای اجتماعی و سیاسی، بسترهای واقعی توسعه می‌تواند شکل گیرد.

در این میان نباید از ظرفیت‌های ساختار اجتماعی و ساختار سیاسی در فرآیند توسعه غافل ماند چرا که در واقع بسترهای توسعه در درون نهادهای اجتماعی، نهادینه می‌شود. از سوی دیگر متغیری که تضمین‌کننده موفقیت روندهای توسعه‌ای می‌باشد، ساختار سیاسی است. بدون بهره‌مندی از مدیران و رهبران توسعه‌گرا، کاروان توسعه کشورها به مقصد نمی‌رسد. نقش رهبرانی مانند دنگ شیائو پینگ در چین، ماهاتیر محمد در مالزی و مان موهانگ سینگ در هند در پایه‌گذاری و راهبری توسعه کشورهای فوق قابل انکار نیست. بنابراین شکل‌گیری دولت توسعه‌گرای با توجه به شرایط و فرآیند جهانی شدن از الزامات توسعه اقتصادی به شمار می‌رود. در شرایطی که پیوستن به روندهای جهانی به پدیده‌ای متداول تبدیل گردیده و کشورها مرزهای خود را برای ورود به جریان‌های جهانی و بهره‌برداری از فرصت‌های آن از بین می‌برند، دولت توسعه‌گرا با درک درست توانمندی‌های داخلی و شرایط بین‌المللی، آینده‌نگری و برنامه‌ریزی ظرفیت‌های داخلی توسعه را فعال کرده و به بسترهای یک ساختار رقابتی و قدرتمند اقتصاد ملی را بدون نگرانی نسبت به پیامدهای سیاسی آن فراهم سازد. در این مسیر، عنصر مردم‌گرایی دولت، تداوم‌بخش اقدامات دولت می‌باشد. ضمن اینکه متغیر مهم در روند توسعه، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری براساس متغیرهای خارجی و اولویت دادن به رویکرد اقتصادی در مناسبات خارجی جهت پیوند تدریجی و سازنده

با نیروهای اقتصاد جهانی می‌باشد و این مهم در موفقیت دولت توسعه‌گرا اجتناب‌ناپذیر است.

براساس روندهای تجربه شده در قرن بیستم، متغیرهای خارجی در فعال کردن ظرفیت‌های داخلی نقش موثری ایفا کرده‌اند که این مهم در دوران جنگ سرد و در مورد کشورهای آسیای جنوب شرقی قابل توجه است.^۶ در مواردی هم متغیرهای خارجی با هدف بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی فعال است اما ساختارهای داخلی توان فرصت‌سازی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های داخلی و خارجی را ندارد. کشورهای خاورمیان مصداق این شرایط می‌باشند.^۷ با این حال تجربه کشورهای نوظهور اقتصادی ثابت کرده که بدون فعال بودن متغیرهای خارجی در شکل انتقال سرمایه و منابع مالی، کمک‌های فنی و مدیریتی و حمایت‌های سیاسی، ظرفیت‌های داخلی به دستاوردهای توسعه‌ای مداوم تبدیل نمی‌شود.^۸

نقش‌آفرینی متغیرهای خارجی فرآیند توسعه کشورها، صرفاً محدود به ایجاد و تقویت ظرفیت‌های توسعه‌ای داخلی نیست. وجه جدید و مهم این نقش‌آفرینی رویکرد برون‌گرایی حاکم بر روند توسعه‌ای است. توسعه زمانی واقعی و مداوم است که نه فقط برای تأمین نیازهای داخلی بلکه مطابق با استانداردهای بین‌المللی و حضور در عرصه رقابت‌های جهانی شکل گیرد. چنین شرایطی خودبخود در بردارنده فاکتورهای داخلی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توسعه از یک سو و عوامل خارجی توسعه از سوی دیگر می‌باشد. به عبارت دیگر حرکت در جهت اهداف، الزامات و استانداردهای جهانی توسعه‌ای مستلزم بهره‌گیری از فرصت‌ها و ظرفیت‌های بین‌المللی است. بنابراین فعال شدن ظرفیت‌های داخلی به همراه الزامات، فرصت‌ها و شاخص‌های بین‌المللی، دو روی سکه توسعه کشورها در ابتدای قرن بیست و یکم می‌باشد. در گذشته همزمانی فعال شدن ظرفیت‌های داخل و خارجی توسعه امری نادر یا تصادفی بود اما در حال حاضر با توجه به فراگیر شدن تمایلات توسعه‌گرایی در میان جوامع و کشورهای

مختلف و تلاش برای فعال کردن ظرفیت‌های داخلی توسعه و آزاد شدن ظرفیت‌های بین‌المللی توسعه از قید و بندهای سیاسی و ایدئولوژیک و گسترش آنها در پرتو امواج جهانی شدن، زمینه تعامل و نقش تکمیلی ظرفیت‌های داخلی و خارجی توسعه برای جوامع مختلف بیشتر و کم‌هزینه‌تر مهیا است. نقطه آغاز این حرکت فعال شدن گرایش‌های توسعه‌گرایی در درون ساختارهای داخلی کشورهاست هرچند نقش متغیرهای خارجی در فعال شدن این گرایش‌ها قابل انکار نیست.^۹

گفتار دوم - رویکردهای توسعه‌ای در مناسبات خارجی

چنان که در گفتار قبل بیان شد، لازمه فعال شدن ظرفیت‌های داخلی توسعه اقتصادی، بهره‌گیری از فرصت‌ها و ظرفیت‌های بین‌المللی و تطبیق با استانداردها و معیارهای بین‌المللی است در این راستا، رویکردهای مختلفی در مناسبات خارجی متناسب با الزامات بین‌المللی قابل توجه است که بعضاً توسط دولت‌های نوظهور اقتصادی تجربه شده یا در حال تجربه است. در گفتار حاضر این رویکردها تبیین شده است.

الف- رقابت و همکاری

یکی از اصول حاکم بر مناسبات خارجی کشورها با نگاه توسعه‌گرایی، اصل همکاری و رقابت است که بعضاً در ادبیات روابط بین‌الملل عنوان استراتژی را نیز یدک می‌کشد. اگرچه همکاری و رقابت امروزه در رفتار خارجی کشورها تبلور پیدا کرده اما این اصل به یک روند در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد تبدیل شده است. از بعد کلان همکاری و رقابت متأثر از روند بنیادین وابستگی متقابل است که در گذر زمان صفت پیچیده، گسترده و روبه رشد را هم پیدا کرده است. بنیان نظریه وابستگی متقابل

در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ از جمله جیمز روزنا، ریچارد روزکرانس، رابرت کوهین و جوزف نای تصور نمی‌کردند که این نظریه به پدیده‌ای فراگیر در روابط بین‌الملل تبدیل شده و تعیین‌کننده رفتار خارجی کشورها باشد. خمیرمایه و بنیاد این نظریه، متغیرهای اقتصادی و تجاری است که در دو دهه اخیر متغیر توسعه اقتصادی نیز به عنوان عامل تقویت‌کننده اضافه شده است.^{۱۰} نکته قابل توجه در اصل وابستگی متقابل و به دنبال آن همکاری و رقابت، فراگیر شدن آن در بین کشورهای در حال توسعه است. تا ۲ دهه پیش این اصول محدود به روابط میان قدرت‌های بزرگ بود اما با تنوع و تعدد بازیگران اقتصادی و گسترش امواج لیبرالیسم اقتصادی، کشورهای در حال توسعه نیز در مدار آن قرار گرفته‌اند.^{۱۱}

جایبایی و تقدم هر یک از اصطلاحات رقابت و همکاری از تحولاتی است که در نتیجه افزایش وابستگی متقابل و جهانی شدن اقتصاد صورت گرفته است. تا پیش از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد با توجه به حاکم بودن اصول سیاسی - ایدئولوژیک و امنیتی، اصل رقابت بود و همکاری‌ها در قالب بلوک‌های سیاسی و با اهداف سیاسی و ایدئولوژیک معنا پیدا می‌کرد. اما با پایان جنگ سرد، اصل حاکم بر روابط بین‌الملل و مناسبات کشورها، همکاری است و رقابت‌ها در قالب همکاری‌ها و با لحاظ اصل محوری حفظ و استمرار همکاری‌های اقتصادی صورت می‌گیرد. این تحول نتیجه تغییر ماهیت مناسبات بین‌المللی از سیاسی ایدئولوژیک به اقتصادی فنی است که در پرتو جهانی شدن نظام سرمایه‌داری بروز یافته است. برآیند این تحول، جدای از آثار گسترده اقتصادی و توسعه‌ای برای کشورهای در حال توسعه و کاهش هزینه‌های ثبات اقتصادی و سیاسی کشورهای توسعه‌یافته، تعمیق مناسبات سیاسی بین‌المللی است که به نهادینه شدن صلح و امنیت بین‌المللی کمک می‌کند.

اصل همکاری در روابط بین‌الملل از وابستگی رو به رشد اقتصادهای ملی به یکدیگر برای تهیه کالاهای ضروری، خدمات و مواد خام ریشه می‌گیرد. عموم

صاحب‌نظران اقتصادی و سیاسی بر این باورند که بدون تعهد واقعی کشورها به آزادسازی تجاری و هماهنگی در جهت ایجاد قواعد و مقررات مدیریت نظامند اقتصاد جهانی، رشد تجارت، سرمایه‌گذاری و نهایتاً توسعه اقتصادی و رفاه امکان‌پذیر نیست. لازمه همکاری بین‌المللی، در اولویت قرار دادن منافع بین‌المللی است. منافعی که در صورت ایجاد و نهادینه شدن به طور طبیعی دربردارنده منافع ملی کشورها به طور نسبی و به میزان ظرفیت‌های اقتصادی و سیاسی آنها می‌باشد.^{۱۲} اگرچه، تقویت روحیه همکاری‌جویانه در میان کشورها در شکل اتحادیه‌های تجاری، اقتصادی و فعال شدن سازمان‌های بین‌المللی تبلور می‌یابد اما نماد و نشانه مهم‌تر آن، ایجاد اعتماد و اطمینان متقابل میان دولت‌هاست که خود تسهیل‌کننده و گسترش‌دهنده مناسبات میان بازیگران اقتصادی است. حاکم شدن روحیه همکاری‌جویانه در میان دولت‌ها به عنوان بازیگران سیاسی الزاماً در تعاملات دوجانبه یا چندجانبه بروز پیدا نمی‌کند. برخی از دولت‌ها در دو دهه اخیر با هدف بسترسازی برای گسترش همکاری‌های بین‌المللی و نشان دادن حسن‌نظر خود دست به اقدامات یک‌جانبه در جهت جلب اعتماد سایر دولت‌ها می‌زنند. کوتاه آمدن از سیاست‌های حمایت‌گرایی، کاهش تعرفه‌ها و حرکت در جهت تجارت آزاد، ارائه کمک‌ها و حمایت‌های اقتصادی و در نظر گرفتن امتیازات ترجیحی برای فعالان اقتصادی و تجاری دیگر کشورها از جمله این اقدامات به شمار می‌آید.

حاکم شدن اصل همکاری در رفتار خارجی کشورها، موجب حذف اصل رقابت نشده است چرا که به همان میزان که همکاری بسترساز توسعه است به همان میزان رقابت نیز حامل بار توسعه‌ای است. رقابت از منظر اقتصاد سیاسی قابل حذف نیست. به اعتقاد طرفداران بازار آزاد، حیات، پویایی و توسعه نظام اقتصادی سرمایه‌داری در گرو پذیرش اصل رقابت است. رقابت محرک توسعه اقتصادی است. در یک محیط اقتصادی فاقد رقابت، انگیزه حرکت، خلاقیت، ابتکار عمل ایجاد نمی‌شود. پویایی نظام سرمایه‌داری امروزه برآیند تشویق و تحرک اصل رقابت در مناسبات میان بازیگران

اقتصادی است. این اصل به نوبه خود در رفتار خارجی کشورها نیز از جایگاه مهم و حساسی برخوردار است. دولت‌ها در عین اینکه اصل همکاری را در مناسبات خارجی خود حاکم می‌کنند در عین حال به اصل رقابت و رقابت‌پذیری برای حمایت از توسعه داخلی و بهره‌گیری بیشتر از فرصت‌های بین‌المللی توسعه بها می‌دهند. فرصت‌ها و ظرفیت‌های توسعه‌ای در سطح بین‌المللی با وجود تعدد و فراوانی در پرتو جهانی شدن اقتصاد و پیشرفت علوم و تکنولوژی، به دلیل وفور تقاضا محدود ارزیابی می‌شود. این محدودیت موجبات بروز رقابت از سوی کشورهای در حال توسعه و فعالان اقتصادی می‌گردد. جذب سرمایه‌گذاری خارجی، بهره‌گیری از فناوری‌های صنعتی، سهم‌گیری از بازارهای تجاری و حضور موثر در بازارهای پولی و مالی بین‌المللی از جمله این فرصت‌هاست که با توجه به ظرفیت‌های داخلی کشورها، زمینه رقابت‌پذیری اقتصادهای ملی را فراهم می‌سازد. امروزه متغیر و معیار مهم در سیاست‌گذاری توسعه‌ای اقتصادهای ملی، درجه رقابت‌پذیری است. سبک، شکل و ماهیت رقابت با توجه به سرعت و پیچیدگی تحولات اقتصادی در حال تغییر است بنابراین رصد تحولات و هماهنگی با آن از کار ویژه‌های حساس مجموعه دستگاه‌های سیاست‌گذار و مجری است. حاملان بازی رقابتی نیز فعالان اقتصادی و تجاری هستند که با حمایت سیاسی، حقوقی و اعتباری از سوی دستگاه‌های سیاسی و مدیریتی دریافت می‌کنند در جهت افزایش توان رقابتی اقتصاد ملی و به تبع آن تقویت فرآیند توسعه اقتصادی حرکت می‌کنند. به طور طبیعی رقابت‌های امروزی اقتصادهای ملی همگی در چارچوب کلان همکاری است. در واقع رقابت اقتصادهای ملی سوخت و انرژی حرکت چرخ‌های اقتصاد جهانی را تأمین کرده و به پیشبرد صلح و ثبات بین‌المللی کمک می‌نماید. در این راستا با گذشت زمان به تدریج از شدت و حدت سیاست‌های حمایت‌گرایی اقتصادی یا امتیازات ویژه کاسته می‌شود و به نهادینه شدن تجارت آزاد

کمک می‌شود. اقتصاددانان استدلال می‌کنند که تجارت آزاد و رقابت بین‌المللی به همه سود می‌رساند.^{۱۳}

این تحلیل کلان ماجراست چه اینکه در فضای همکاری و رقابت به طور طبیعی عناصر یا بازیگرانی حضور دارند که به دلایل مختلف سیاسی یا اقتصادی، فضای همکاری و رقابت را دچار چالش می‌کنند. این چالش‌ها اگرچه هزینه‌هایی را به اقتصادهای ملی و اقتصاد جهانی تحمیل می‌کند اما به نظر می‌رسد نمی‌تواند مانعی بر سر حرکت روبه گسترش اقتصاد جهانی باشد.

یکی از الزامات اساسی در رفتار خارجی کشورها، برقراری تعادل میان گرایش‌های همکاری و رقابت است. براساس آنچه در سطور قبل بیان شد اصل حاکم بر مناسبات کشورها، همکاری است که در چارچوب آن رقابت میان عوامل و بازیگران اقتصادی برای بهره‌گیری از فرصت‌ها و کاهش آسیب‌ها تعریف می‌شود. این مهم به نظر می‌رسد تحت تأثیر الزامات توسعه داخلی و الزامات جهانی به تدریج در حال نهادینه شدن است. گسترش همکاری‌های منطقه‌ای، ایجاد اتحادیه‌های تجاری، تدوین تدریجی قواعد و نهادهای بین‌المللی به ویژه در حوزه تجارت آزاد و با محوریت سازمان تجارت جهانی، افزایش روند ادغام شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی و هم‌چنین هماهنگی میان دولت‌ها در حوزه سیاست‌های پولی و بانکی از نمادهای اصلی گرایش‌های همکاری‌جویانه در سطح بین‌المللی است.

ب- دیپلماسی اقتصادی

دیپلماسی اقتصادی از ۳ دهه پیش با تغییر مناسبات و الزامات بین‌المللی در ادبیات سیاسی و روابط بین‌المللی باب شده و منشا تغییرات بزرگی در سیاست خارجی کشورها به ویژه کشورهای در حال توسعه شده است. ۲ دسته از عوامل در برجسته شدن دیپلماسی اقتصادی موثر بوده است یکی الزامات و عوامل توسعه‌ای است که

بسیاری از دولت‌ها را به سوی فعال کردن ابزارها و متغیرهای اقتصادی در سیاست و رفتار خارجی با هدف بهره‌برداری توسعه‌ای و اقتصادی سوق داده است و دیگری الزامات بین‌المللی تحت تأثیر جهانی شدن اقتصاد و فعال شدن نهادها و سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی است. تا پیش از این اقتصاد و متغیرهای اقتصادی بیشتر به عنوان ابزار تأمین منافع سیاسی و ایدئولوژیک آن‌ها با بازیگری عوامل محدود، رسمی و دولتی نقش‌آفرینی می‌کرد. همکاری‌های اقتصادی، سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی اقتصادی و حمایت‌های اقتصادی به عنوان تضمینی برای امنیت و قدرت اقتصادی و در راستای سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ تعریف می‌شد. با فروپاشی دوران جنگ سرد و فراگیر شدن امواج توسعه‌ای، متغیرهای اقتصادی بیشتر با هدف تأمین منافع اقتصادی و توسعه‌ای مورد توجه قرار گرفته است. در واقع توسعه و رشد اقتصادی به هدف اصلی دیپلماسی تبدیل شد.^{۱۴} در نتیجه مسایل مربوط به توسعه اقتصادی و قدرت و توانمندی‌های اقتصادی و تجاری از جایگاه سیاست‌های کم‌اهمیت و دست پایین به سیاست‌های مهم و دست بالا تبدیل شد به گونه‌ای که قدرت‌های بزرگ و توسعه‌یافته نیز وادار به تغییر رفتار و کنش در قبال نظم بین‌المللی در حال ایجاد و همراهی با آن شدند. اهمیت دیپلماسی اقتصادی در روندهای توسعه‌ای به گونه‌ای است که از آن به عنوان روی دوم سکه توسعه اقتصادی نام می‌برند.

دیپلماسی اقتصادی با موضوعات سیاست اقتصادی مرتبط است دیپلماسی اقتصادی مستلزم در اختیار داشتن و به کارگیری منابع و ابزارهای اقتصادی حتی ابزار تحریم (برای تعقیب اهداف سیاست خارجی خاص) است. دیپلماسی اقتصادی به طور سنتی به عنوان تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری برای تأمین منافع اقتصادی و توسعه‌ای تعریف می‌شود. دیپلماسی اقتصادی مستلزم در اختیار داشتن کارشناسان فنی برای تحلیل اثرات موقعیت اقتصادی یک کشور بر شرایط سیاسی آن و چگونگی تأمین منافع اقتصادی از این شرایط سیاسی است. فعالان اقتصادی به همراه تصمیم‌گیران دولتی با

بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی، فنی، محیطی در تلاش برای تسهیل و بهسازی مناسبات خارجی و به دنبال فرصت‌سازی و بهره‌گیری از فرصت‌های اقتصادی می‌باشند. مهارت‌های کسب‌وکار قوی، درک و شناخت دقیق از شرایط و مسایل، انعطاف‌پذیری و تحرک از الزامات اجرایی دیپلماسی اقتصادی است. در این راستا شرایط اقتصادی محلی و بین‌المللی که شامل قوانین روابط اقتصادی بین‌المللی پس از پایان جنگ جهانی دوم است و پس از پایان جنگ سرد در نتیجه جهانی شدن و افزایش وابستگی متقابل میان کشورها، تشدید شد در تعمیق دیپلماسی اقتصادی موثر واقع شد. این دربردارنده سیاست‌های مرتبط با تولید، تبادل و انتقال کالا، خدمات (شامل کمک‌های رسمی توسعه)، اطلاعات پولی و قوانین مربوطه می‌باشد.^{۱۵}

بازیگران عرصه دیپلماسی اقتصادی شامل دولت‌ها و عوامل غیردولتی می‌باشند. در این راستا همه سازمان‌های دولتی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم در عرصه بین‌المللی فعال می‌باشند می‌توانند نقش‌آفرینی کنند. سوی دیگر ماجرا، بازیگران غیردولتی شامل ان.جی.اوها می‌باشند که دارای فعالیت‌های اقتصادی بین‌المللی می‌باشند. فعالان اقتصادی و سرمایه‌گذاری نیز دیگر بازیگران عرصه دیپلماسی اقتصادی هستند.

برای و جیمز دیپلماسی اقتصادی را مرتبط با مسایل سیاست اقتصادی شامل تلاش کارشناسان در کنفرانس‌های بین‌المللی به ویژه در سازمان‌هایی مانند سازمان تجارت جهانی تعریف می‌کنند که شامل به کارگیری منابع اقتصادی برای تأمین اهداف سیاست خارجی خاص می‌باشد. رانا دیپلماسی اقتصادی را فرآیندی تعریف می‌کند که در بردارنده افزایش منافع ملی در همه زمینه‌ها شامل تجارت، سرمایه‌گذاری و دیگر اشکال مبادلات اقتصادی در سطوح دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد. مرکز مطالعاتی دیپلماسی تجاری در آمریکا تأکید دارد که توسعه پایدار بین‌المللی می‌تواند ابزار و فنونی را برای تقویت ملت‌ها به شیوه‌های مختلف فراهم سازد. در این راستا، دیپلمات‌ها می‌توانند ارتباطات ضروری برای تقویت اقتصادهای ملی را از طریق

سرمایه‌گذاران خصوصی و فعالان تجاری و اقتصادی در جهت تقویت دیپلماسی اقتصادی به کار گیرند.^{۱۶}

تأمل در روند توسعه‌ای بسیاری از کشورهای در حال توسعه که امروزه به عنوان کشورهای نوظهور اقتصادی شناخته می‌شوند، نشان از حاکم شدن روح دیپلماسی اقتصادی در کالبد سیاست و مناسبات خارجی آنها دارد. در صدر این کشورها، چین است که از سال ۱۹۷۹ با کنار زدن دیپلماسی ایدئولوژیک، سیاسی و امنیتی، دیپلماسی اقتصادی را سرلوحه سیاست خارجی قرار داد و از قبل آن توانسته بسیاری از معادلات اقتصادی و سیاسی بین‌المللی را به نفع خود تغییر داده و به دستاوردهای عظیم قدرت اقتصادی نایل شود. این رویه با درجات متفاوت از سوی کشورهایمانند مالزی، اندونزی، ترکیه، برزیل، مکزیک، آفریقای جنوبی نیز تجربه گردیده و به نظر می‌رسد توانسته نقش تأثیرگذاری هم در تلطیف فضای بین‌المللی گذاشته و هم بستر ساز توسعه اقتصادی آنها و حتی دیگر کشورهای در حال توسعه باشد.

کاربست و کارآمدی دیپلماسی اقتصادی مستلزم شرایط و مقدماتی است. در صدر این شرایط اعتقاد به دیپلماسی اقتصادی به عنوان یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر توسعه، قدرت و امنیت در شرایط نوین بین‌المللی است. حادث شدن این شرط خود مستلزم نهادینه شدن روحیه توسعه‌گرایی در جامعه هدف است. تا زمانی که این روحیه ایجاد نشود، سخن گفتن از دیپلماسی اقتصادی و تظاهر به آن بیهوده است. الزام دیگر شناخت و درک درست و به موقع ظرفیت‌ها و توانمندی‌های اقتصادی و سیاسی داخلی از یک سو و شرایط و ظرفیت‌های در حال تغییر اقتصادی و سیاسی فضای بین‌المللی است. رعایت قواعد بازی در دیپلماسی اقتصادی بهره‌گیری از همه ابزارها و فنون از دیگر الزامات است. در این راستا، فعالان و عوامل اقتصادی داخل و خارجی، بازیگران دیپلماسی اقتصادی هستند و دولت نقش حساس سیاست‌گذار و تنظیم‌کننده روابط میان بازیگران اقتصادی دارد. به حرکت درآمدن چرخ‌های اقتصادی از آثار ظاهری و اولیه

کارآمدی دیپلماسی اقتصادی است اما تغییر اساسی مناسبات با جهان خارج به ویژه قدرت‌های بزرگ اقتصادی و جلب اعتماد بین‌المللی از نشانه‌های بنیادی موفقیت دیپلماسی اقتصادی است. تنظیم روابط اقتصادی خارجی بر مبنای گسترش ارتباطات فراملی و براساس سه شاخصه شفافیت، سرعت و انعطاف‌پذیری، تصمیم‌سازی اقتصادی داخلی با لحاظ شرایط اقتصادی بین‌المللی، تقویت استراتژی مذاکره‌ای در مناسبات خارجی از الزامات موفقیت دیپلماسی اقتصادی است.^{۱۷}

ج- منطقه‌گرایی

یکی از استراتژی‌های مهم در راستای توسعه اقتصادی، منطقه‌گرایی است که از دهه ۱۹۸۰ مورد توجه کشورهای در حال توسعه قرار گرفت و پس از پایان جنگ سرد و گسترش امواج جهانی شدن به روندی رایج تبدیل شد. اتحادیه اروپا نماد و سمبل منطقه‌گرایی است و امروزه مرکوسور، آ.س.آن، نفتا، سارک با الگوبرداری از اتحادیه اروپا و با عضویت کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته در حال شکل‌گیری و تکامل است.

به لحاظ مفهومی منطقه‌گرایی عموماً در برگیرنده همکاری‌های اقتصادی و تجاری چند کشور در یک منطقه جغرافیایی می‌باشد. یک همکاری اقتصادی منطقه‌ای در صورت کارآمد بودن می‌تواند زمینه وحدت سیاسی منطقه‌ای و به عبارت دیگر همگرایی را فراهم کند.^{۱۸} اتحادیه اروپا سمبل این روند است. در چارچوب منطقه‌گرایی سطحی از تعاملات اقتصادی، تجاری و فنی میان کشورها با هدف رشد اقتصادی ایجاد می‌شود و سیاست‌هایی نظیر کاهش تعرفه‌های گمرکی، ایجاد بازار مشترک، تبادل اطلاعات و تکنولوژی، انجام سرمایه‌گذاری‌های مشترک در بخش‌های مختلف با گستره منطقه‌ای به اجرا درمی‌آید.^{۱۹}

منطقه‌گرایی البته با منطقه‌ای شدن نیز متفاوت است. منطقه‌ای شدن به توسعه منطقه‌ای فرایندهای جهانی همگرایی اقتصادی و تحول ساختارهای تولید و قدرت اشاره دارد. نتیجه این پدیده نیز تعمیق همکاری‌هایی در ابعاد اقتصادی یک منطقه خاص است. اما نکته قابل توجه در این زمینه این است که منطقه‌ای شدن برخلاف منطقه‌گرایی، محصول اراده، دولت‌های یک منطقه نیست. این پدیده همانند جهانی شدن یک فرآیند تاریخی و اجتماعی اجتناب‌ناپذیر است. جهانی شدن و منطقه‌ای شدن نتیجه پروژه‌های سیاسی خاص که به وسیله دولت‌ها تدوین و ترسیم می‌شوند نیستند بلکه ترکیبی از ساختارهای تاریخی و در حال ظهور (مجموعه پیچیده از نهادهای ایجاد شده و قوانین و الگوهای جدید تعاملات اجتماعی میان بازیگران غیردولتی) می‌باشد که ساختارهای مسلط رایج در سطوح جهانی و منطقه‌ای به چالش می‌کشند^{۲۰} و فرصت‌ها و الزامات جدیدی را به دولت‌ها تحمیل می‌کنند. در مقابل چنان که گفته شد، منطقه‌گرایی یک پروژه است که با اراده دولت‌ها شکل می‌گیرد. والتر وایت منطقه‌گرایی را اینگونه تعریف می‌کند، سیاست مشخص دولت‌های یک منطقه برای هماهنگی فعالیت‌ها و ترتیبات در یک محیط بزرگتر.^{۲۱} با این حال منطقه‌گرایی پس از جنگ سرد، در نگاه اول اهمیت و وجودش را در قالب پدیده‌های جهانی شدن و منطقه‌ای شدن جستجو می‌کند. این پدیده واکنشی رسمی به یکی از عناصر کلیدی جهان پس از جنگ سرد یعنی تجارت آزاد است و در ساده‌ترین تحلیل، این پدیده به یک شیوه تطبیق با لیبرالیسم جدید تبدیل شده است.^{۲۲}

نکته قابل توجه در این زمینه رابطه منطقه‌گرایی با جهانی شدن است. برخی معتقد هستند که جهانی شدن و منطقه‌گرایی دو سیکل مقابل هم می‌باشند. به عقیده این نظریه‌پردازان پدیده منطقه‌گرایی در عصر جهانی شدن، مقابله با این فرآیند است و در حقیقت منطقه‌گرایی حرکتی مقابله‌جویانه و ستیزه‌جویانه با جهانی شدن است. برخی دیگر معتقد هستند که جهانی شدن و منطقه‌گرایی ماهیتاً تضادی با یکدیگر ندارند. و

هرچند منطقه‌گرایی ممکن است سرعت جهانی شدن را بگیرد اما حرکتی ارادی برای همساز شدن با جهانی شدن که فرآیندی غیرارادی و اجتناب‌ناپذیر است، می‌باشد. بنابر این، دو پدیده فوق در راستای یکدیگر قرار دارند و همچنان که در بالا اشاره گردید منطقه‌گرایی جدید در چارچوب فرآیند جهانی شدن معنا می‌یابد.^{۲۳} منطقه‌گرایی در تطبیق و هماهنگی بیشتر برخی از کشورها با لیبرالیسم که روی دیگر سکه جهانی شدن است، ایجاد شده نه در مقابل آن. کشورهای در حال توسعه در تلاش هستند با تشکیل اتحادیه‌های اقتصادی منطقه‌ای و حضور موثر در آن، هم مشارکت بین‌المللی در سطحی محدود برای حضور در اقتصاد جهانی را تجربه کنند و هم در قالب این مناسبات تا حدی خود را مصون از چالش‌های جهانی شدن نگه دارند. تجربه مکزیک و برزیل به عنوان حضور دو کشور در حال توسعه در دو نوع متفاوت منطقه‌گرایی نشان می‌دهد که این رهیافت به عنوان انگیزه‌ای برای تقویت و توسعه ساختارهای داخلی، درگیری با مسایل و پدیده‌های اقتصاد جهانی و بهره‌مندی بیشتر از سرمایه‌های خارجی و تکنولوژی روز بسیار مناسب و موثر می‌باشد. با این حال نمی‌توان انتظار داشت که منطقه‌گرایی پدیده غالب در بین همه کشورهای در حال توسعه باشد.

ریشه‌های منطقه‌گرایی به دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ باز می‌گردد. با تشدید جنگ سرد و با هدف مقابله با گسترش کمونیسم، گرایش‌های منطقه‌گرایی در آن زمان تشدید کرد. اما این منطقه‌گرایی با توجه به شرایط سیاسی حاکم، هم به لحاظ آرمانی و هم به لحاظ شکلی سیاسی بود.^{۲۴}

شکل جدید منطقه‌گرایی مسایل روابط بین‌الملل و مطالعات توسعه را تحت تأثیر قرار داده است. البته گرایش کشورهای در حال توسعه به منطقه‌گرایی به عنوان یکی از شیوه‌های مقابله با آثار جهانی شدن نیز ارزیابی می‌شود که دلیل آن کاهش اثرات سو ناشی از فرآیند جهانی شدن و ایجاد نوعی وابستگی متقابل مطمئن منطقه‌ای است.^{۲۵} کشورهای در حال توسعه فعال در نهادهای اقتصادی منطقه‌ای با توجه به ساختارهای

توسعه‌گرایی داخلی آنها و تعامل با ساختارهای اقتصاد جهانی توانسته‌اند، بسیاری از مسائل را بین خود و هم‌چنین با کشورهای توسعه حل کرده و به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای یا بین‌المللی در تشکیل ترتیبات منطقه‌ای موثر باشند. در برخی از این کشورها مانند ترکیه نخبگان دولتی منطقه‌گرایی را هدایت می‌کنند، در برخی دیگر مانند شیلی و برزیل نوعی ائتلاف میان دولت و گروه‌های سیاسی - اقتصادی داخلی برای ایجاد منطقه‌گرایی مشاهده می‌شود و در برخی دیگر نظیر کشورهای آسیای جنوب شرقی و چین، منطقه‌گرایی از طریق تعاملات اجتماعی میان دولت‌ها به حرکت در می‌آید و دولت برای اجرا و کنترل آن تلاش می‌نماید. بنابراین نباید نقش دولت‌ها را در شکل اتحادها تقویت و گستره آن نادیده گرفت. این مسأله به چانه‌زنی و استراتژی‌های دولت در این کشورها برمی‌گردد.

به طور کلی کشورهای در حال توسعه با دو هدف به منطقه‌گرایی روی می‌آورند. برخی مانند چین با لحاظ شرایط جغرافیایی منطقه‌ای به دنبال به دست آوردن، حفظ و تثبیت موفقیت خود در بازارهای منطقه هستند و برخی دیگر مانند برزیل، استراتژی آنها ماهیت تدافعی در مقابله با آسیب‌های جهانی شدن دارد. اما با این حال در هر دو مورد، کارکرد اصلی و ماهوی منطقه‌گرایی رشد اقتصادی پویا و ایجاد نوعی وابستگی متقابل منطقه‌ای هست.

در حال حاضر ۲ شکل از منطقه‌گرایی بیشتر مورد توجه کشورهای در حال توسعه قرار دارد. صورت اول که به نظر کارآمدتر به نظر می‌رسد، منطقه‌گرایی با حضور کشورهای توسعه‌یافته است. این حضور، کشورهای در حال توسعه را در راستای ادغام آنها در اقتصاد جهانی بیشتر کمک می‌کند. ضمن اینکه خود کشورهای توسعه‌یافته نیز با هدف تقویت موفقیت خود در قبال اتحادیه‌های منطقه‌ای دیگر به تشکیل این اتحادیه‌ها تمایل نشان داده‌اند و حتی در برخی موارد مثل نفتا و اتحادیه کشورهای حوزه دریای مدیترانه، قدم پیش گذاشته‌اند.^{۲۶}

عمده فواید این شکل از منطقه‌گرایی برای کشورهای در حال توسعه ادغام سریع‌تر و کامل‌تر در اقتصاد جهانی، رشد اقتصادی از طریق بهره‌گیری از فرصت‌های منطقه‌ای به ویژه فرصت‌های کشورهای توسعه‌یافته، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، انتقال تکنولوژی و تقویت بازار نیروی کار انسانی و هم‌چنین به فعلیت رسیدن مزیت‌های نسبی است.

ماهیت روابط بین دو طیف از کشورها در این شکل از منطقه‌گرایی هرچند در ابتدا وابستگی در حال توسعه‌ها به توسعه‌یافته‌ها را به ذهن متبادر می‌سازد، ولی از آنجا که هدف هر دو طیف از کشورها ایجاد نوعی وابستگی متقابل منطقه‌ای جهت حضور فعال و مثبت در اقتصاد جهانی (برای در حال توسعه) و رقابت با اتحادیه‌های منطقه‌ای دیگر (برای توسعه‌یافته‌ها) می‌باشد، ماهیت روابط به این سمت در جریان می‌باشد. نمونه قابل اشاره در این شکل منطقه‌گرایی، حضور مکزیک در نفتا (موافقتنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی) است.

مکزیک برای کنترل بحران‌های شدید اقتصادی، کاهش فقر، ایجاد اشتغال، کاهش ریسک اقتصادی و گام برداشتن در مسیر اقتصاد جهانی به مکانیسم‌های مختلفی از جمله موافقتنامه‌های تجاری آزاد با کشورهای آمریکایی شمالی متوسل گردید تا از این طریق برنامه‌های آزادسازی و تولید بخش صادرات به منظور جلب سرمایه‌های خارجی را هرچه بیشتر عملی سازد این کشور با عضویت در نفتا سعی کرد برنامه‌های نوین اقتصادی با بهره‌گیری از مزایا و امکانات حاصل از آن به مرحله اجرا درآورد. هرچند مکزیک در ابتدای ورود به نفتا با مشکلات عدیده‌ای چون بحران پولی و فرار موقت سرمایه‌های داخلی مواجه گردید ولی در بلندمدت از مزایای آن بهره‌مند شده است.

ثبات نسبی در رشد اقتصادی در ۲ دهه اخیر (متوسط ۵ درصد)، کاهش محسوس سطح فقر (از ۲۴ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۱۴ درصد در سال ۲۰۰۶) و بالا رفتن سطح اشتغال از تأثیرات کلان عضویت مکزیک در نفتا بوده است.^{۲۷}

هرچند نباید این نکته را فراموش کرد که نوسانات اقتصادی در ایالات متحده در ۲ دهه اخیر به ویژه بحران اقتصادی سال ۲۰۰۹، اثرات مستقیمی بر اقتصاد مکزیک گذاشت به گونه‌ای که رشد اقتصادی این کشور به منفی ۶ درصد را در این سال تجربه کرد.^{۲۸}

ایجاد نفتا بر اقتصاد مکزیک تأثیر چشمگیر داشته و موجب رشد صادرات و تراز مثبت بازرگانی این کشور گردیده است. صادرات مکزیک به ایالات متحده در سال ۱۹۹۴ ۵۰ میلیارد دلار با ۱/۳ میلیارد دلار کسری تجاری بوده که این میزان در سال ۲۰۰۸ به ۲۱۷ میلیارد دلار و ۸۵ میلیارد دلار توازن تجاری مثبت رسید. در حدود ۸۰ درصد روابط تجاری مکزیک با ایالات متحده صورت می‌گیرد. هرچند بحران اقتصادی این سطح از روابط تجاری را کاهش داده اما با گذار از بحران، روابط تجاری دو کشور در حال بازگشت به دوران رونق است. اکنون سرمایه‌گذاری خارجی در حجم بالا و روزافزونی از ایالات متحده به داخل مکزیک جریان پیدا کرده است. براساس آخرین آمار، در حدود ۴۰ درصد سرمایه‌گذاری خارجی مکزیک در فاصله سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۵ افزایش یافته است و تقریباً نیمی از جریان سرمایه خارجی ایالات متحده در آمریکای لاتین به مقصد مکزیک می‌باشد.^{۲۹} در زمینه تکنولوژی، این کشور خود مستقلاً تکنولوژی اندکی به وجود آورده و بیش از کشورهای دیگر به تکنولوژی همسایه‌اش (آمریکا) وابسته است. در بخش کشاورزی با حذف تدریجی تعرفه‌ها میزان رقابت تولیدکنندگان محصولات مختلف رشد قابل توجهی نموده و کشورهای عضو عمدتاً به تجارت محصولات مکمل کشاورزی می‌پردازند. در بخش صنعت خودسازی سه کشور عضو برای کسب بازار آمریکای شمالی رقابت جدی دارند و در این میان مکزیک تلاش دارد با بهره‌گیری از سرمایه‌گذاری خارجی و مشارکت شرکت‌های آمریکایی تولیدات خود را در این بخش به سطح استانداردهای جهانی برساند. در سایر بخش‌ها از جمله خدمات، انرژی، منسوجات، نیرو کار و... نیز توافقی‌هایی بین اعضا

صورت گرفته و این امر تحرک اقتصادی ویژه‌ای را برای مکزیک به همراه داشته است. در حال حاضر مکزیک در پرتو مناسبات تجاری و اقتصادی با ایالات متحده در ردیف کشورهای نوظهور اقتصادی است و با عضویت در G20 در زمره ۲۰ قدرت اقتصادی دنیا می‌باشد.^{۳۰}

صورت دیگر منطقه‌گرایی، ایجاد این ترتیبات بین خود کشورهای در حال توسعه است. سابقه تشکیل این نوع منطقه‌گرایی به دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی برمی‌گردد که در آن دوران فاقد کارایی لازم بود. با این حال از دهه آخر قرن بیستم گرایش به سمت تشکیل این اتحادیه‌ها تشدید شده است، اما تحقق واقعی آن از دید بسیاری از نظریه‌پردازان با شک و تردید همراه است. با این حال عمده این تشکیلات بر تولید، فروش مواد خام، تشکیل بازارهای منطقه‌ای و تبادل اطلاعات متمرکز است. در حال حاضر مرکوسور در آمریکای لاتین فعال‌ترین و موفق‌ترین این نوع منطقه‌گرایی در بین کشورهای در حال توسعه است. مرکوسور با اعضای قدرتمند اقتصادی خود در حال تبدیل به یک قطب اقتصادی تأثیرگذار در اقتصاد جهانی است. کشورهای نظیر برزیل امروزه بخشی از دستاوردهای توسعه اقتصادی خود را مدیون مرکوسور می‌دانند. این دستاورد فقط مربوط به فواید اقتصادی مستقیم از مرکوسور نیست بلکه حضور در مرکوسور و رهبری آن برای برزیل اعتبار اقتصادی و سیاسی بالایی به همراه داشته که ارزش آن از دستاوردهای مستقیم مرکوسور بیشتر است.

یکی از آثار مهم مرکوسور از دید رهبران برزیل توسعه سریع صادرات است. صادرات برزیل در دهه ۱۹۸۰ به دلیل سیاست‌های حمایت‌گرایی کشورهای توسعه‌یافته (آمریکا و اروپا) و همچنین ناتوانی رقابت تولیدات برزیلی با تولیدات خارجی دچار زحمت بسیار گشت. امتیاز بزرگ مرکوسور در کوتاه‌مدت این است که کالاهای برزیلی از رقابت جهانی با کالاهای مشابه رهایی می‌یابند هزینه این رقابت در سطح منطقه‌ای و در قالب پیمان وجود دارد، بنابر این مرکوسور بخشی از استراتژی‌های مهار آثار سوء

جهانی شدن بر صنعت است. این پیمان برزیل را نسبت به وجود یک بازار منطقه‌ای برای آماده کردن به ورود به بازارهای جهانی مطمئن ساخته و به اعضای این پیمان اجازه داده که صادرات خود را به کشورهای عضو پیمان و حتی کشورهای دیگر آمریکای جنوبی افزایش داده و وابستگی خود را به بازار ایالات متحده کاهش دهند.^{۳۱} در حال حاضر برزیل به پشتوانه ظرفیت‌های اقتصادی و تجاری مرکوسوی و پیمان تجارت آزاد این نهاد منطقه‌ای با اتحادیه اروپا، از قدرت مانور بالایی در بازارهای مالی و تجاری برخوردار شده است.

حرکت‌های منطقه‌گرایی در میان کشورهای در حال توسعه هنوز در ابتدای راه می‌باشند. این مسأله در مورد اکو، سارک و سازمان کشورهای مشترک‌المنافع با وجود قدمت بالا بیشتر صادق است. با این حال گرایش به سوی همکاری منطقه‌ای در میان کشورهای در حال توسعه به عنوان یک ضرورت توسعه اقتصادی با هدف تجمیع ظرفیت‌های توسعه‌ای منطقه‌ای مشترک و بالا بردن قدرت اقتصادی کشورهای عضو، تسهیل مناسبات اقتصادی با ماهیت تکمیلی اقتصادهای ملی، تقسیم چالش‌ها و آسیب‌های اقتصادی ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی و کاهش هزینه آنها و نهایتاً زمینه‌سازی برای همگرایی سیاسی به عنوان ضامن اصلی توسعه اقتصادی کشورهای عضو، در حال گسترش است.

د- تقویت نقش بخش خصوصی در مناسبات خارجی

یکی از رویکردهای نوین در راستای تقویت روند توسعه اقتصادی و افزایش سطح رقابت‌پذیری اقتصاد ملی، فعال شدن نقش عوامل و متغیرهای اقتصادی غیردولتی در مناسبات خارجی کشورهاست. تا دو دهه پیش، سیاست‌گذاران و بازیگران اصلی حوزه سیاست خارجی، دولت‌ها و عوامل سیاسی امنیتی و نظامی وابسته به دولت بودند. این شرایط در ۲ دهه اخیر تحت تأثیر فعال شدن عوامل و نیروهای غیردولتی اقتصادی و

هم‌چنین تغییر فضای بین‌المللی و کاهش حساسیت‌های سیاسی و امنیتی دچار تحول شده است.

در حال حاضر گذار از اقتصاد دولتی و واسپاری مالکیت و فعالیت‌های اقتصادی به بخش خصوصی شتاب گرفته و به یک روند جهانی تبدیل گردیده است. در چند دهه اخیر دستورالعمل اصلاحات و تحرکات اقتصادی و توسعه‌ای به ویژه در میان کشورهای در حال توسعه خصوصی‌سازی و تقویت بخش خصوصی بوده است. در واقع اقتصاد توسعه بر محور آزادسازی اقتصادی با محوریت بخش خصوصی است. کشورهای در حال توسعه فراخور شرایط و اقتضائات سیاسی و اقتصادی داخلی و خارجی، در مسیر خصوصی‌سازی و گذار از اقتصاد دولتی گام گذاشته و آن را به عنوان موثرترین راه توسعه اقتصادی پذیرفته‌اند. چرا که در یک اقتصاد مبتنی بر سازوکارهای بازار و در نبود اقتصادهای دستوری، متمرکز و دولتی، خلاقیت‌ها و ابداعات افزایش یافته، درجه و سطح فساد اقتصادی و سیاسی کاهش می‌یابد، فرهنگ سخت‌کوشی، ریسک‌پذیری و افزایش مداوم مهارت‌ها را افزایش داده و با بالا بردن سطح رفاه جامعه را به برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی نزدیک‌تر می‌کند.^{۳۲}

کشورهای نوظهور اقتصادی در گذار از اقتصادهای متمرکز و دولتی ناکارآمد به سوی اقتصادهای آزاد، غیردولتی توسعه‌گرا، سه مرحله ایجاد تقویت بخش خصوصی، واگذاری شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی و فراهم‌سازی زمینه‌های حضور و فعالیت نیروهای اقتصاد بازار آزاد در عرصه‌های سیاسی داخلی و خارجی را تجربه کرده‌اند. لازمه گذار به یک اقتصاد مبتنی بر بازار، وجود یک بخش خصوصی قدرتمند و فعال است. عمده کشورهای در حال توسعه تا دهه ۱۹۸۰ به دلیل غلبه سازوکارهای اقتصاد دولتی فاقد بخش خصوصی قدرتمند بودند. بنابراین با برنامه‌ریزی برای تجمع سرمایه‌های داخلی و با بهره‌گیری از سرمایه‌های خارجی و جذب شرکت‌ها و بنگاه‌های بین‌المللی، پایه‌های نهادی و اقتصادی ظهور بخش‌های خصوصی قدرتمند را در دهه

۱۹۸۰ بنیان گذاشتند. در مرحله بعدی سیاست خصوصی‌سازی را با هدف واگذاری شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی تازه ایجاد شده در پیش گرفتند که این سیاست قدرت و توانمندی بخش خصوصی را تقویت کرد و در مرحله سوم با قدرت یافتن بخش خصوصی و گسترش یافتن دایره فعالیت آن به سطح بین‌المللی، فضا برای نقش‌آفرینی این بخش جهت بهره‌گیری بیشتر از فرصت‌های اقتصادی جهانی و تزریق این فرصت‌ها به فرآیند داخلی توسعه فراهم شده که لازمه آن حمایت هدفمند و برنامه‌ریزی شده دولت است. این روند سه مرحله‌ای البته در یک روند عادی طی نشده است چرا که از یک سو هنوز بسیاری از کشورهای در حال توسعه همچنان در مرحله اول و دوم متوقف هستند. این کشورها با وجود پذیرش الزامات اقتصاد بازار آزاد و استوار ساختن روند توسعه اقتصادی خود براساس آموزه‌های نظام سرمایه‌داری، اما به دلیل مشکلات خاص سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داخلی و بعضاً بین‌المللی، ناتوان از ایجاد و مدیریت یک الگوی مشخص بوده‌اند.^{۳۳} از سوی دیگر، کشورهایی که در این مسیر موفقیت نسبی داشته‌اند، مخاطرات، محدودیت‌ها و هزینه‌های سنگین سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را تجربه کرده‌اند. با این وجود فرآیند آزادسازی اقتصادی و تقویت بخش خصوصی در اقتصاد در کشورهای در حال توسعه به شدت چارچوب عملیات و فعالیت‌های دولت‌ها و بنگاه‌ها را تغییر داده است. این دگرگونی سیاستی موجب شده که نقش و سهم دولت‌ها در فعالیت‌های اقتصادی کاملاً تقلیل یافته و زمینه برای افزایش نقش فعالیت‌های تولیدی و تجاری بخش‌های خصوصی در سطح بین‌المللی فراهم شود.^{۳۴}

در فضای بین‌المللی نیز با برجسته شدن پارادایم اقتصادی بر تحولات جهانی و روندهای خصوصی‌سازی؛ بالا رفتن هزینه غلبه سازوکارهای سیاسی و امنیتی بر سیاست خارجی، محوریت قواعد اقتصاد بازار آزاد و بنگاه‌های اقتصادی در تعاملات بین‌المللی و کاهش محسوس قدرت مانور دولت‌ها در عرصه تعاملات جهانی و

افزایش قدرت مانور عناصر اقتصادی به تدریج از نقش عوامل سیاسی، ایدئولوژیک در تنظیم مناسبات خارجی کشورها کاسته و بر نقش عوامل و متغیرهای اقتصادی افزوده شد. تحول ماهیت و شکل دیپلماسی نیز در این راستا قابل توجه است. به اعتقاد سوزان استرنج ماهیت و شکل دیپلماسی از دولت - دولت در دوران جنگ سرد و پیش از آن به دیپلماسی دولت - شرکت تبدیل شد و این شکل نیز در حال تبدیل به دیپلماسی شرکت - شرکت است.^{۳۵} در این تحول به طور طبیعی از نقش عوامل رسمی و دولتی در میدان دیپلماسی کاسته می‌شود و به تدریج شرکت‌ها، بنگاه‌ها و فعالان اقتصادی میدان‌دار دیپلماسی می‌شوند. الزامات توسعه داخلی در شکل ضعف اقتصاد دولتی در برقراری ارتباط و تعامل با بخش خصوصی خارجی و جلب اعتماد آن، تسهیل و تأمین بیشتر منافع توسعه‌ای در نتیجه تعامل بخش‌های خصوصی، و ضرورت وجود بخش خصوصی قدرتمند و نهادینه شده به عنوان نماد اعتماد و اطمینان در مراودات اقتصادی نیز در این زمینه قابل توجه است.^{۳۶} در این راستا موقعیت بالای بنگاه‌های اقتصادی را در شکل قدرت اقتصادی و برتری تأثیرگذاری بنگاه‌های اقتصادی بر دولت‌ها، حضور ثابت و تعیین‌کننده بنگاه‌های اقتصادی در تصمیم‌گیری‌های کلان، برخورداری از سیستم‌های امنیتی پیشرفته و مرتبط با سیستم‌های امنیتی دولتی و توجه دولت به منافع این بنگاه‌ها و مشاورت با آنها در سیاست‌گذاری نباید نادیده گرفت.

در مواردی همچون موضوع تحریم‌های اقتصادی به طور طبیعی دولت و ملاحظات سیاسی و امنیتی در نگاه اول تعیین‌کننده هستند و بخش خصوصی و بنگاه‌های اقتصادی بیشترین زیان را به دلیل قطع مراودات اقتصادی با کشور مورد تحریم خواهند داشت. در این راستا به طور طبیعی بخش خصوصی مقاومت خواهد کرد اما توجیهات اقتصادی دولت‌ها با چشم‌انداز منافع اقتصادی آینده و پرداخت بخشی از هزینه‌ها و زیان‌ها، می‌تواند بخش خصوصی را وادار یا تشویق به همراهی کند. بدون همراهی بخش خصوصی نیز در عصر کنونی تحریم‌های اقتصادی کارایی نخواهد

داشت. این موضوع در مورد تحریم‌های اقتصادی اخیر ایران از سوی غرب و همراهی برخی کشورهای در حال توسعه قابل توجه است.

فعال شدن بخش خصوص در مناسبات خارجی نیز مستلزم شرایطی است. در واقع در کشورهایی که اقتصاد رقابتی مبتنی بر بازار آزاد وجود دارد و شرایط انباشت تولید و ثروت ایجاد شده و از سوی دیگر بخش خصوصی قدرتمندی شکل گرفته و در یک کلام بازار داخلی بزرگ، رقابتی، قوی، امن، سالم، مدرن و مرتبط با بنگاه‌های خارجی وجود دارد، می‌توانند نسبت به نقش‌آفرینی مثبت فعالان اقتصادی در عرصه مناسبات خارجی امیدوار باشند. بدون وجود یک بخش خصوصی فعال و موثر نمی‌توان با نقش‌آفرینی موثر آن در مناسبات خارجی امیدوار بود. در این راستا دولت، در ایجاد زمینه‌های ظهور و فعال شدن بخش خصوصی نقش موثری دارد. ظهور یک بخش خصوصی فعال در ابتدا مستلزم تغییر ذهنیت ساختار کلان سیاسی و تصمیم‌گیری از یک اقتصاد متمرکز به یک اقتصاد آزاد با در نظر گرفتن و پذیرش هزینه‌های سیاسی و اجتماعی آن است. تا زمانی که این ذهنیت ایجاد نشود و نگرانی از کاهش اقتدار و قدرت ساختار سیاسی در نتیجه اجرای اصلاحات اقتصادی وجود داشته باشد، نمی‌توان انتظار ظهور و نقش‌آفرینی بخش خصوصی در معادلات توسعه‌ای و اقتصادی داخلی و خارجی را داشت. نهادینه شدن بخش خصوصی و سیاست خصوصی در درجه اول نیازمند یک اراده سیاسی قوی و کارآمد می‌باشد. به عبارت دیگر ساماندهی بخش خصوصی و خصوصی‌سازی در کشور مستلزم یک دستگاه مدیریتی کارآمد است تا سرعت، شفافیت یکپارچگی و یکنواختی آن را تضمین کند. در این راستا آنچه مهم است تعریف مجدد حوزه‌های مسئولیتی حاکمیتی و تصدی‌گری دولت در امور اقتصادی است به گونه‌ای که منجر به کوچکتر شدن اندازه دولت و بازگشایی راه برای توسعه بخش‌های خصوصی گردد. این مهم مستلزم تلاش و پرداخت هزینه‌های بسیار است که به طور طبیعی از عهده همه دولت‌ها با ساختارهای ایستا بر نمی‌آید. چنان که

در سطور قبل بیان شد، توسعه بخش خصوصی مقدم بر خصوصی‌سازی است، زیرا وجود زمینه‌ها و فضای مساعد برای گسترش بخش خصوصی و ادامه حیات آن تنها با تبدیل واحدهای دولتی به واحدهای خصوصی امکان‌پذیر نیست و بدون نهادسازی‌ها و استقرار تأسیسات مناسب مرتبط با فعالیت‌های این بخش نمی‌توان عملکردی مثبت و رو به رشد را از سوی نهادهای خصوصی مشابه کشورهای توسعه‌یافته صنعتی انتظار داشت. حذف تدریجی انحصارات دولتی نیز از لوازم اصلی ایجاد فضای مناسب برای رقابت و رشد واحدهای تولیدی و خدماتی کوچک و متوسط می‌باشد. در واقع با وجود واحدهای بزرگ انحصاری، واحدهای کوچک و متوسط که بار اصلی متغیرهای اقتصادی را به دوش می‌کشند رشد نخواهند کرد. راه اصلی شکستن انحصارات، رفع محدودیت‌های ورود کالا و ایجاد محیط رقابتی و خارج کردن بازارهای داخلی از سلطه شرکت‌های داخلی می‌باشد. همزمان فضای لازم برای فعالیت رقابتی در زمینه تولید و صادرات در بخش‌های خصوصی از طریق نهادسازی‌های حقوقی، قانونی و سازمانی مهیا و تدابیری در جهت تضمین امنیت و آزادی اقتصادی اندیشیده شود. از جمله الزامات افزایش توان رقابتی ساختار اقتصادی کشور، سپردن تعیین قیمت‌ها به مکانیزم بازار است. در این مکانیزم همه محصولات در محیطی رقابتی عرضه می‌گردند و کالاهای و خدمات براساس عرضه و تقاضای عمومی تعیین قیمت می‌شوند. این سیستم در صورت آزادسازی تجاری می‌تواند به قیمت‌های جهانی نزدیک گردد. در چنین فضایی است که بخش خصوصی می‌تواند زمینه نقش‌آفرینی در عرصه خارجی را ایفا کند. نقشی که منجر به سبک و آرام شدن سیاست خارجی کشورها شده و زمینه بهره‌گیری از فرصت‌های اقتصادی و سیاسی و کاهش هزینه‌ها و آسیب‌ها را فراهم می‌سازد.

جدای از بسترسازی‌های توسعه‌گرایانه در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، می‌توان ۳ مرحله را برای فعال شدن بخش خصوصی در نظر گرفت. مرحله اول تلاش برای تقویت و حمایت از بخش خصوصی در عرصه رقابت خارجی است.

در این مرحله بخش خصوصی موضوع سیاست خارجی است و دولت نقش اساسی در تحقق آن دارد. مرحله دوم بازار و بخش خصوصی محور سیاست خارجی است. در این مرحله دولت و بازار در حرکتی مشترک نیازها و اهداف اقتصادی مورد نظر بخش خصوصی را دنبال می‌کنند. و در مرحله سوم بازار و بخش خصوصی بازی‌گردان و هدایت‌کننده سیاست خارجی می‌باشند. این به معنای حذف یا کاهش قدرت دولت نیست چرا که دولت سیاست‌نهایی را تعیین و اعمال می‌کند اما این سیاست‌نهایی دیگر صرفاً رنگ و صبغه سیاسی ندارد و در آن متغیرها و بازیگران اقتصادی نقش فعالی را ایفا می‌کند. جدای از کشورهای توسعه‌یافته که نقش و جایگاه بخش خصوصی و نیروهای بازار در سیاست خارجی آنها نهادینه شده، تجربه کشورهای نوظهور اقتصادی بیانگر حضور پر قدرت متغیرهای اقتصادی و نیروهای اقتصادی در تدوین، اجرا و پیشبرد سیاست خارجی آنهاست. در صدر این کشورها، چین است. با حلول روح توسعه‌گرایی در سیاست خارجی چین از ابتدای دهه ۱۹۸۰ و انعطاف و تحول آن متناسب با تحولات جهانی و پیشرفت اقتصادی و سیاسی داخلی، بنگاه‌های اقتصادی چین به درجه‌ای از توان رقابتی و پیشرفت رسیدند که امروزه پای ثابت سیاست خارجی چین می‌باشند. امروزه نیروهای اقتصادی به عنوان پیاده‌نظام ارتش سیاسی و اقتصادی چین در دنیا در حال فتح دروازه‌های اقتصادی هستند که به طور خاص می‌توان به حضور چین در آمریکای لاتین و آفریقا اشاره کرد.^{۳۷} این مسأله موقعیت چین را در تعاملات و چانه‌زنی‌های اقتصادی و سیاسی با قدرت‌های بزرگ اقتصادی همچون ایالات متحده تقویت کرده است. این شرایط برای ایران با نگاه ویژه به موضوع تحریم‌های اقتصادی متفاوت است. اگر بخش خصوصی و بازار در مناسبات خارجی ایران حضور فعال و موثر داشت، می‌توانست در شرایط تشدید تحریم‌های اقتصادی بسیاری از مخاطرات، آسیب‌ها و هزینه‌های تحریم را کاهش دهد و کانال‌های جدیدی را برای اقتصاد ملی باز کند. ضعف دیپلماسی نیروهای اقتصادی در موضوع

تحریم و به عبارت دیگر نبود دیپلماسی شرکت - شرکت، هزینه‌های تحریم را برای اقتصاد ایران سریع و تشدید کرد. هرچند نباید این نکته را فراموش کرد که یکی از اهداف اولیه و مهم تحریم‌های اقتصادی اخیر علیه ایران خلع سلاح بخش خصوصی و به عبارت دیگر تحمیل هزینه‌های سنگین به فعالان اقتصادی برای تشدید فشار به ساختار سیاسی بود.

۲-۱ تعامل فعال با سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی بین‌المللی

تحرك و پویایی نظام اقتصادی بین‌المللی در ابتدای قرن بیست و یکم تا حد زیادی مدیون شکل‌گیری و فعالیت سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی است. سابقه شکل‌گیری این سازمان‌ها به بعد از جنگ جهانی دوم و در قالب نهادهای سه‌گانه برتن‌وودز باز می‌گردد. پس از آن به تدریج همکاری‌های اقتصادی و تجاری در قالب منطقه‌گرایی گسترش یافت که شرح آن پیش از این بیان شد. در حال حاضر فعالیت سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در حوزه اقتصادی و تجاری را می‌توان در چند شکل تقسیم‌بندی کرد. اما پیش از آن یادآوری این نکته ضروری است که سازمان و نهاد متفاوت است. نهاد اعم از سازمان است. سازمان دارای ساختار اداری مشخص با دبیرخانه ثابت و متمرکز می‌باشد در حالی که نهادها الزاماً دارای دبیرخانه با نظام اداری متمرکز و ثابتی نیستند اما این مسأله بعضاً مانع از تأثیرگذاری گسترده آن نمی‌شود. گروه ۲۰ یا گروه ۸ از این دست نهادها به شمار می‌آیند.

بخش قابل توجهی از تحرکات اقتصاد جهانی در شرایط کنونی در قالب نهادهای سه‌گانه برتن‌وودز رقم می‌خورد. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در حوزه پولی و مالی و سازمان جهانی تجارت در حوزه تجاری محور تعاملات اقتصاد بین‌المللی به شمار می‌آیند. صندوق و بانک پیشینه فعالیتی در حدود ۷۰ ساله دارند و به نوعی فعالیت آنها در اقتصاد جهانی نهادینه شده است به ویژه در ۳ دهه اول فعالیت که

یکی (صندوق) وظیفه حفاظت از نظام ارزی برتن‌وودز را برعهده داشت و دیگری (بانک) کارکرد کمک به بازسازی کشورهای خسارت دیده از جنگ و پس از آن کمک به کشورهای تازه استقلال‌یافته را ایفا می‌کرد.^{۳۸} تأمل در روند توسعه کشورهای نوظهور اقتصادی این واقعیت را به اثبات می‌رساند که حمایت‌های مالی و معنوی صندوق بین‌المللی پول به ویژه در دوران گذار برای این کشورها تعیین‌کننده بوده است. احیای اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین در دهه ۱۹۹۰ با اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی صندوق بین‌المللی پول نه تنها موجب کنترل بحران بدهی‌ها شد بلکه زمینه گذار به دوره رونق اقتصادی را برای این کشورها فراهم ساخت. این حمایت‌ها برای کشورهای نظیر هند، ترکیه، آفریقای جنوبی و حتی روسیه قابل توجه بوده است. در این راستا به سیاست‌های حمایتی صندوق بین‌المللی پول که بعضاً به سیاست‌های تحمیلی هم تفسیر می‌شود انتقاداتی وارد است. به اعتقاد برخی کارشناسان اقتصادی سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول نه تنها موجبات رونق و توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه در دهه ۱۹۹۰ نشد بلکه این کشورها را در تنگنای اقتصادی بیشتری قرار داد. بولیوی، پرو، اکوادور از جمله این کشورها می‌باشند که استیگلitz برنده جایزه نوبل اقتصاد در انتقاد از سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول در قبال کشورهای در توسعه به آنها اشاره می‌کند.^{۳۹} اما حمایت‌های صندوق به ویژه در شکل غیرمالی به عنوان پشتوانه بزرگ توسعه‌ای برای کشورها در شکل تضمین روند توسعه اقتصادی، کاهش ریسک و بالا بردن درجه اعتماد و اطمینان فعالان اقتصادی خارجی برای فعالیت در آن کشور تأویل می‌شود. واقعیت غیرقابل انکار در این زمینه نقش متغیرهای سیاسی در نوع برخورد صندوق و بانک جهانی با کشورها است. درجه و کیفیت هماهنگی با نظام بین‌المللی و قواعد حاکم بر آن تعیین‌کننده میزان حمایت صندوق از کشورهاست. سوی دیگر ماجرا، سازمان جهانی تجارت است که با وجود قدمت ۱۷ ساله از زمان شکل‌گیری یعنی ۱۹۹۵ (بدون در نظر گرفتن روند ۵۰ ساله شکل‌گیری آن)، نقشی

مهم و تأثیرگذار در روند توسعه کشورهای در حال توسعه دارد. این تأثیر از ۲ بعد قابل توجه است. بعد اول ترتیبات و قواعد جدیدی است که در عرصه جهانی براساس الگوی تجارت آزاد شکل می‌گیرد که خود به خود بر روند تحولات اقتصادی کشورها بنابه درجه پیوند آنها با اقتصاد و تجارت جهانی تأثیر می‌گذارد.^{۴۰} و بعد دیگر، آثار مستقیم تعامل با سازمان جهانی تجارت بر روند توسعه کشورهاست که در ۴ مرحله، زمینه‌سازی‌های قبل از عضویت، اصلاحات اقتصادی در دوران مذاکره برای عضویت کامل، امتیازات یا استثنای دوران عضویت برای کاهش مخاطرات عضویت کامل و نهایتاً فعالیت به عنوان یک عضو عادی قابل بحث است. کمیت و کیفیت و بار توسعه‌ای تأثیر به طور طبیعی در هر یک از ۴ مرحله فوق متفاوت است اما واقعیت این است که امروزه با توجه به عضویت بیش از ۱۵۵ کشور دنیا در سازمان جهانی تجارت و اجتناب‌ناپذیر بودن این عضویت برای همه کشورها، هیچ روند توسعه‌ای در دنیا بدون تعامل با این سازمان شکل نمی‌گیرد و به نتیجه نمی‌رسد. حتی این دیدگاه نیز مطرح می‌شود که آغاز تعامل با سازمان جهانی تجارت می‌تواند محرک و آغازگر یک روند توسعه‌ای متناسب و هماهنگ با الزامات جهانی باشد و خلاءهای حرکتی داخلی جوامع را پرکند. به این موارد باید اثرات معنوی تعامل با سازمان جهانی تجارت بر روند توسعه کشورها را در شکل بالا بردن درجه اعتماد و اطمینان را هم اضافه کرد.^{۴۱}

بخش دیگری از فعالیت‌های سازمانی در حوزه اقتصادی به نهادهای تخصصی سازمان ملل متحد مرتبط است. سازمان ملل متحد در عمر تقریباً ۷۰ ساله خود تلاش داشته از گردونه تحولات اقتصادی جهانی دور نباشد و در این راستا تحرکات خوبی را تجربه کرده است. برخی از این تحرکات بخشی بوده یعنی با ابتکار کشورهای در حال توسعه صورت گرفته که نمونه عینی آن انکتاد یا گروه ۷۷ است و برخی نیز جمعی بوده که ماحصل اراده همه کشورهای عضو می‌باشد. برنامه‌های اقتصادی و توسعه‌ای

متعددی که در مجمع عمومی یا در قالب نهادهای تخصصی این سازمان تعیین و تصویب شده در این چارچوب قرار می‌گیرد.

ایجاد و فعالیت تشکلهای بین‌المللی برای مدیریت کلان اقتصاد جهانی، از اشکال دیگر فعالیت نهادهای بین‌المللی در حوزه اقتصادی است. پیشینه این نوع فعالیت نهادی به گروه ۷ کشور صنعتی در دوران جنگ سرد باز می‌گردد که تا چندی پیش نیز ادامه داشت اما در سال‌های اخیر این تشکل دچار تحول بنیادین شده و به تدریج جایگاه خود را به گروه ۲۰ قدرت اقتصادی داده است. اعضای این گروه علاوه بر ۷ کشور صنعتی شامل ایالات متحده، ژاپن، انگلستان، کانادا، فرانسه، آلمان و ایتالیا، کشورهای نوظهور اقتصادی شامل چین، هند، برزیل، کره جنوبی، مکزیک، ترکیه، اندونزی، آفریقای جنوبی و... را در برمی‌گیرد. سه عضو دیگر این گروه روسیه، عربستان سعودی و اتحادیه اروپا می‌باشند. این گروه با توجه به تنوع اعضا در حال تبدیل به مرجع اصلی تعاملات و تحولات بین‌المللی است. سهم کردن کشورهای در حال توسعه در مدیریت اقتصاد بین‌المللی و پرداخت هزینه‌های آن و همچنین تحمیل الزامات بین‌المللی در قالب توسعه مسئولانه از اهداف مهم تشکیل و تقویت گروه ۲۰ است که با مدیریت قدرت‌های بزرگ صنعتی در حال اجراست. علاوه بر این گروه، گروه‌های دیگری در ابعاد منطقه‌ای و بین منطقه‌ای با حضور کشورهای در حال توسعه در عرصه اقتصاد و تجارت بین‌المللی فعال‌اند که مهم‌ترین آنها گروه ۸ و گروه ۱۵ می‌باشند. نکته قابل توجه در شکل‌گیری نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، هماهنگی آنها با روندها و قواعد اقتصادی و تجاری بین‌المللی از جمله آزادی تجارت و انتقال سریع و آسان پول و سرمایه است. در این راستا، سازمان‌هایی همچون اوپک به تدریج جایگاه و کارکرد خود را از دست می‌دهند.

هماهنگی با روندهای بین‌المللی در قالب عضویت در سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی و تجاری بین‌المللی، علاوه بر تلاش هماهنگ برای تغییر ساختار بین‌المللی

متناسب با نیازهای و الزامات توسعه‌ای کشورهای در حال توسعه، زمینه تشویق سرمایه‌گذاری و فعالیت اقتصادی و کاهش ریسک اقتصادی از طریق افزایش اعتماد عمومی را فراهم می‌سازد. شرایطی که امروزه کشورهایی مانند ترکیه، برزیل و دیگر کشورهای در حال توسعه عضو گروه ۲۰ از آن بهره‌مند هستند و روند توسعه اقتصادی آنها را شتاب بخشیده است.

نشست‌ها و گردهمایی‌های دوره‌ای از بسترهای جدیدی است که در سال‌های اخیر مورد توجه همزمان دولتمردان و فعالان اقتصادی در سطح بین‌المللی قرار گرفته است. در صدر این نشست‌ها، اجلاس‌های سالانه و منطقه‌ای مجمع جهانی اقتصاد (داووس) است که در ظاهر به صورت غیررسمی برگزار می‌شود اما با توجه به حضور بسیاری از رهبران سیاسی جهان و هم‌چنین مدیران شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی بزرگ از کشورهای توسعه‌یافته یا در حال توسعه و کارشناسان اقتصادی برجسته، در بالاترین سطح سیاسی و اقتصادی برگزار می‌شود. هم‌اندیشی سیاستمداران و فعالان اقتصادی پیرامون مسایل مختلف سیاسی و اقتصادی و رایزنی برای انعقاد قراردادهای توافق‌نامه‌های بزرگ اقتصادی و تجاری در نشست‌های سالانه و منطقه‌ای مجمع جهانی اقتصاد، داووس را به یکی از موثرترین نهادهای بین‌المللی در حوزه اقتصاد سیاسی تبدیل کرده است.

و- حضور در بازارهای مالی و پولی بین‌المللی

یکی از ویژگی‌ها و عناصر جهانی شدن در دوران کنونی، ادغام گسترده بازارهای مالی ملی و گسترش فعالیت بازارهای مالی بین‌المللی است. از اواسط دهه ۱۹۷۰، با برداشتن کنترل‌های سرمایه، ایجاد ابزارهای مالی جدید و پیشرفت تکنولوژی در ارتباطات فرآیند ادغام سیستم مالی بین‌المللی آغاز گردید. دلایل مختلفی در ادغام رونق بازارهای مالی ارایه شده است. یکی از ابتدایی‌ترین و ساده‌ترین دلایل، افزایش

موجودی دارایی‌های خارجی سرمایه‌گذاران در طول سه دهه گذشته می‌باشد. این مسأله عمدتاً در بازار اوراق بهادار که سود بیشتری را در بردارد، تجلی یافته است. وام‌های ارزی نیز افزایش فوق‌العاده‌ای یافته‌اند و ارزهای جدیدی غیر از دلار یعنی یورو (پول واحد اروپا) و ین عملاً در بازارهای بین‌المللی اوراق قرضه داد و ستد می‌شوند. علاوه بر این تحولات اقتصاد جهانی سبب گردید، صاحبان سرمایه منابع مالی خود را برای در امان ماندن از خطرات احتمالی در بازارهای متنوع‌تری سرمایه‌گذاری نمایند. واسطه‌های مالی نیز با هدف سود بیشتر فعالیت خود را در مراکز مالی مختلف گسترش داده‌اند.

علاوه بر این رشد تجارت جهانی در طول سه دهه گذشته الزاماً توسعه بازارهای مالی و پولی را به عنوان هموارکننده راه رشد تجارت جهانی موجب گردیده است. گسترش کمی و کیفی پدیده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نیز در این امر تأثیرگذار بوده است. افزایش امنیت و ثبات بازارهای سهام و اوراق قرضه به لحاظ تثبیت اوضاع بین‌المللی و فعال شدن موسسات بین‌المللی بیمه، از عوامل دیگر رشد این بازارها و فعالیت نزدیک به ۵۰۰ تریلیون دلار در آن می‌باشد. پیشرفت تکنولوژی نیز باعث افزایش ترکیب و تنوع بازارهای مالی و کارایی آنها شده است. پیشرفت ارتباطات، صاحبان سرمایه و فعالان تجارت جهانی را در اسرع وقت به یکدیگر مرتبط گردانده است. علاوه بر این انتقال سریع اطلاعات از طریق اینترنت، زمینه بروز بودن صاحبان اوراق بهادار در هر نقطه از جهان را امکان‌پذیر ساخته است.

مجموع عوامل و تحولات فوق در اقتصاد جهانی، نهادینه شدن بازارهای مالی دنیا را موجب گردیده است. در واقع امروزه برخلاف دهه‌های گذشته، افراد و شخصیت‌های حقیقی، عوامل فعال در بازارهای مالی و سهام نیستند، بلکه بخش اعظم فعالیت‌ها توسط نهادهای مالی همچون شرکت‌های بیمه، بانک‌های بین‌المللی، موسسات سرمایه‌گذاری، صندوق‌های بازنشستگی و از این قبیل صورت می‌گیرد. این نهادها واسطه شخصیت‌های حقیقی در بازارهای مالی می‌باشند و به دلیل داشتن منابع

مالی قابل توجه قادر به فعالیت در این بازارها و تأثیرگذاری بر روند فعالیت بازارها و خنثی ساختن بحران‌های مقطعی آن می‌باشند.

مجموع تحولات رو به پیشرفت در بازارهای مالی در دو دهه گذشته سبب گردیده که هزینه‌های مبادله و انتقال ارز و همچنین انجام معاملات کاهش یابد، سرمایه‌ها سریع‌تر جریان پیدا کنند، نوآوری در عرصه خدمات مالی افزایش یابد، منابع مالی طرح‌های اقتصادی و صنعتی سریع‌تأمین گردد و در نتیجه بخش‌های خصوصی از دولت و نهادهای عمومی همچون بانک‌های مرکزی به استقلال عمل بیشتری دست یابند. این عنصر به خوبی با عناصر دیگر یعنی تجارت جهانی و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی پیوند خورده و به نزدیکی هرچه بیشتر فعالیت‌های اقتصادی، تجاری و مالی به استانداردهای جهانی و روندهای حاکم بر بازارهای مالی کمک کرده است. جدا از رونق و گستردگی بازارهای سهام نیویورک (داو جونز و وال استریت) و همچنین بازارهای بورس لندن و توکیو و بازارهای معتبر مرتبط با آنها یعنی بازار بورس هنگ‌کنگ، سنگاپور، دبی، استانبول و... جدیدترین و عینی‌ترین ادغام پولی، قرار گرفتن یورو به عنوان واحد پول اروپایی و از بین رفتن واحدهای پول ملی در میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا (به جز انگلستان) می‌باشد.

اهمیت و جایگاه بالای بازارهای مالی و پولی در سرنوشت اقتصادی و سیاسی جوامع مختلف امروزه امری شناخته شده برای دولت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی است. در حال حاضر کارآمدی سیاست‌های کلان اقتصادی در کشورهای مختلف به ویژه کشورهای در حال توسعه و همچنین موفقیت طرح‌های اقتصادی، صنعتی و عمرانی به کمیت و کیفیت تعامل با بازارهای مالی و پولی بین‌المللی وابسته است.^{۴۲} از سوی دیگر، دولت‌ها تلاش دارند با حضور در بازارهای مالی و پولی قدرت مانور خود را در عرصه اقتصادی و سیاسی بین‌المللی افزایش دهند. این مهم در پرتو کسب اعتبار سیاسی و جلب اعتماد اقتصادی بدست می‌آید. در این زمینه، فراهم ساختن بسترهای

قانونی مشارکت کشورها، استفاده بهینه از منابع مالی آن در جهت توسعه زیرساخت‌ها و ایجاد واحدهای تولیدی با بازدهی بالا برای پرداخت اصل و سود اوراق قرضه بین‌المللی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. علاوه بر این تلاش برای افزایش میزان ذخایر ارزی کشور در موسسات مالی معتبر بین‌المللی و تنوع دسترسی به ارزهای معتبر از اقدامات اساسی دیگر در این زمینه می‌باشد. در حال حاضر چین به تنهایی با در اختیار داشتن یک هزار میلیارد دلار اوراق قرضه آمریکا، از قدرت چانه‌زنی بالا در تعامل سیاسی و اقتصادی با ایالات متحده و از توان مانور زیادی در عرصه اقتصاد جهانی برخوردار است و علاوه بر افزایش اعتبار اقتصادی، جذب‌کننده حجم عظیمی از سرمایه‌گذاری‌های خارجی است. تضمین تداوم رشد اقتصادی بالا از دیگر دستاوردهای چین بابت حضور فعال در عرصه بازارهای مالی و پولی بین‌المللی است. این تجربه موفق از سوی دیگر کشورهای نوظهور اقتصادی مانند برزیل، ترکیه و هند هم الگوبرداری شده است.

ز- مشارکت در موافقتنامه‌های تجارت آزاد

توسعه صادرات از لوازم اصلی مشارکت در نظام تجارت جهانی است. صادرات اساساً یک مقوله بین‌المللی است و الزامات بازارهای جهانی بر آن حاکم است. کشورهایی نیز که به کارآمدی این استراتژی در توسعه اقتصادی داخلی چشم دوخته‌اند، الزاماً باید ضروریات بازارهای جهانی را بر بازار داخلی و بر نحوه تولید محصول صادراتی حاکم کنند. تداوم حضور نیز در گرو افزایش توانمندی رقابت‌پذیری کالاهای داخلی است. افزایش توانمندی رقابت‌پذیری داخلی نیز مستلزم اصلاحات اقتصادی دولت در زمینه تثبیت اقتصاد کلان، نهادینه کردن خصوصی‌سازی، رفع انحصارها، مقررات‌زدایی و... است. آزادسازی تجاری و رفع موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای از جمله سیاست‌های قابل توجه در جهت فراهم کردن زمینه‌های مشارکت کشورهای در حال

توسعه در نظام تجارت جهانی است. بنابراین واردات کالا و خدمات به تدریج و براساس یک برنامه زمان‌بندی باید آزاد شود. به طور طبیعی کالاهای صادراتی کشور ابتدا باید در محیط داخلی با کالاهای وارداتی رقابت کنند تا زمینه رقابت آنها در بازارهای جهانی فراهم شود. بنابراین منابع و کالاهای تولیدی تنها در محیطی رقابتی و نه حمایتی رشد می‌کنند. محیط رقابتی نیز در گروه آزادسازی تجاری است.

علاوه بر این، تدوین رژیم تجاری مشخص و هدفمند از جمله الزامات توسعه‌ای در زمینه مشارکت فعال در تجارت جهانی است. فقدان این رژیم مانع از برقراری روابط تجاری نظام‌مند و پویا با کشورهای منطقه و جهان می‌شود. با تدوین رژیم تجاری مشخص، اولویت‌ها تعیین می‌گردد و طرف‌های خارجی راحت‌تر و سریع‌تر رابطه تجاری برقرار می‌نمایند.^{۴۳}

مشارکت در موافقتنامه‌های تجارت آزاد از جمله رویکردهایی است که اخیراً مورد توجه کشورها اعم از توسعه‌یافته و در حال توسعه برای تسهیل مناسبات تجاری و اقتصادی قرار گرفته است. این موافقتنامه‌ها که در چارچوب قوانین و مقررات سازمان تجارت جهانی منعقد شده و حمایت این سازمان را با خود دارد، بیشتر به عنوان راهکاری برای نیل به تجارت آزاد و عبور از سیاست‌های حمایت‌گرایی دولت‌ها در حوزه‌های جغرافیایی محدودتر مطرح است. در حال حاضر موافقتنامه‌های تجاری متعددی بین کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه منعقد شده که به طور خاص می‌توان به موافقتنامه‌های تجاری اتحادیه اروپا با شورای همکاری خلیج فارس، آمریکای لاتین و آفریقا و هم‌چنین موافقتنامه‌های تجاری درون منطقه‌ای بین کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای آسیایی اشاره کرد. موافقتنامه‌های تجارت آزاد میان چین و کشورهای جنوب شرق آسیا نیز از اهمیت بالایی برخوردار است.

ح- بهره‌برداری از ظرفیت‌های ژئوپولیتیک

موقعیت جغرافیایی همواره یک از عناصر ثابت قدرت بوده است. این عنصر در سال‌های اخیر با وجود پایان جنگ سرد و کاهش ملاحظات سیاسی و امنیتی در تعاملات بین‌المللی نه تنها تضعیف نشده است، بلکه اهمیت و جایگاه خود را با لحاظ متغیرهای جدید حفظ کرده است. نظریه‌پردازان جغرافیای سیاسی نظیر مک‌لوهان و مکیندر یک قرن پیش سیاست جغرافیایی را براساس متغیرهای نظامی و امنیتی ترویج و توسعه دادند اما ملاحظات و منافع اقتصادی را در خلال دیدگاه‌های خود در نظر داشتند.

در شرایط کنونی گرچه با نوآوری‌های بدست آمده از فناوری هسته‌ای که تصور می‌شد سیاست جغرافیایی اهمیت خود را از دست داده، دوباره با قدرت بیشتری سنگینی خود را بر روی روابط و موازنه‌های بین‌المللی نشان داده است. سیاست جغرافیایی، به موازات افزایش روابط وابستگی میان توازن‌های بین‌المللی با حوزه‌های فعل و انفعال منطقه‌ای، اهمیت رو به رشد پیدا کرده است. ارتباطات میان سیاست جغرافیایی با اقتصاد جغرافیایی و فرهنگ جغرافیایی رویکردهای مبتنی بر تأثیرگذاری این حوزه‌ها، قدرت تأثیر آنها را بر روابط بین‌الملل تقویت کرده است.^{۴۴} این تأثیر زمانی که متغیر توسعه به میدان می‌آید، از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود. موقعیت مناسب جغرافیایی، ظرفیت‌های توسعه‌ای کشورها را افزایش دهد. متغیر واسط برای این نقش‌آفرینی وجود ثبات سیاسی و برخورداری از سیاست‌های تعاملی مثبت با نظام بین‌الملل است. حوزه‌های جغرافیایی خاورمیانه، مدیترانه، آسیای مرکزی و قفقاز در زمره مناطق جغرافیایی مهم با ارزش سیاسی و اقتصادی بالاست. به مانند دیگر متغیرهای توسعه‌ای، شناخت موقعیت جغرافیایی و درک اهمیت سیاسی و اقتصادی آن برای نظام بین‌الملل و قدرت‌های اقتصادی، می‌تواند روندهای توسعه‌ای را تقویت کند.

نتیجه

سیاست‌های برون‌گرایانه و به عبارتی متغیرهای خارجی در جایگاه کشورها در اقتصاد جهانی و ادغام آنها در فرآیند جهانی شدن اقتصاد نقشی تعیین‌کننده و اساسی بازی در شرایط کنونی در عصر حاضر بازی می‌کنند. در واقع حتی موفقیت سیاست‌ها و برنامه‌های داخلی دولت نیز به واکنش مثبت نیروهای اقتصاد جهانی و تعامل با تحولات اقتصاد جهانی وابسته است. در این راستا دولت‌های در حال توسعه باید هم‌زمان با اصلاحات ساختارهای داخلی، زمینه‌های خارجی اصلاحات را به شکل ایجاد، تغییر یا تقویت مناسبات با نیروهای اقتصاد جهانی فراهم سازد. بر این اساس موفقیت اصلاحات داخلی و خارجی در راستای توسعه اقتصادی در گرو موفقیت دیگری است. به عبارت دیگر اصلاحات اقتصادی در زمینه‌سازی ساختارهای داخلی و توسعه مناسبات خارجی تکمیل‌کننده یکدیگر می‌باشد و این اجتناب‌ناپذیر است. هم‌چنین در شرایط کنونی توانایی استخراجی نظام عمدتاً در بعد بین‌المللی بررسی می‌شود. به علاوه باور فراگستری وجود دارد که برخی از سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه تنها از طریق همکاری و مشارکت بین‌المللی و منطقه‌ای قابل دستیابی است. به این ترتیب ایجاد توانایی برای دولت در داخل به معنای ایجاد نهادها و مشارکت‌های ثمربخش بین‌المللی نیز می‌باشد. پدیده‌هایی همچون صلح جهانی، محیط زیست جهانی پایدار و تجارت جهانی واحد از جمله کالاهای عمومی بین‌المللی هستند. تولید واقعی این کالاها بدون تلاش آگاهانه، هماهنگ و جمعی واحدهای سیاسی امکان‌پذیر نیستند با این حال برآیند نهایی و کلی اصلاحات داخلی، توسعه کمی و کیفی مناسبات خارجی و گسترش همکاری‌های بین‌المللی، ادغام کارآمد و موثر کشور در فرآیند جهانی شدن اقتصاد است. بنابراین به کارگیری دیپلماسی اقتصادی و تقویت رویکرد اقتصادی در مناسبات خارجی از الزامات اصلی توسعه اقتصادی است. این استراتژی به خوبی آثار

مثبت و سرنوشت‌ساز خود را در کشورهای آسیای جنوب شرقی، چین و به میزان کمتر آمریکای لاتین، ترکیه و پاکستان در طول دهه‌های اخیر نشان داده است.

دولت‌های توسعه‌گرا در آسیای جنوب شرقی با واقع‌بینی دیپلماسی اقتصادی را بر مناسبات خارجی خود حاکم ساخته و با استفاده از فضای سیاسی امنیتی دوران جنگ سرد و فضای اقتصادی پس از آن از امکانات و فرصت‌های اقتصادی بین‌المللی بهره گرفتند. بحران مالی ۱۹۹۷ نه تنها نتوانست آنها را از مسیر منحرف سازد بلکه به تقویت بنیادهای توسعه این کشورها نیز کمک کرد و در حال حاضر آنها بیش از ۷۰ درصد مهم کشورهای در حال توسعه در تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی را دارا می‌باشد. در مرتبه بالاتر چین از ۱۹۷۸ با اجرای سیاست درهای باز به طور ملموس تأثیرگذاری متغیرهای ایدئولوژیک و سیاسی را در مناسبات خارجی خود کم‌رنگ ساخت و تحت راهبری عملگرایانه توانست مراتب ترقی در اقتصاد جهانی را به سرعت طی کند. در طول دو دهه گذشته اولویت مهم چین، مجهز شدن به اقتصادی پویا و قدرتمند در صحنه اقتصاد جهانی با بهره‌برداری از فرصت‌های موجود در آن بوده و به این مهم نیز نائل آمده است. بنابر این در عصر جهانی شدن اقتصاد، دیپلماسی اقتصادی به عنوان ابزاری در جهت بهره‌گیری از فرصت‌ها و کاهش آسیب‌پذیری‌ها از اهمیت قابل توجهی برخوردار شده و طبیعتاً ابزارها و پیچیدگی‌های خاص خود را دارا می‌باشد. مهم‌ترین وجه و به عبارت دیگر مهم‌ترین عامل موثر در رویکرد اقتصادی در مناسبات خارجی، تغییر بینش نخبگان سیاسی و نهادهای سیاست‌گذاری کشور در بعد کلان است. در شرایط کنونی، درک واقعیات بین‌المللی و سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی براساس شرایط و امکانات موجود، اولین گام در جهت حیات سیاسی و اقتصادی کشورهاست. جوامعی که متناسب با تحولات و واقعیات بین‌المللی و امکانات و توانایی‌های داخلی، سیاست‌های برون‌ی و درونی خود را تنظیم و اجرا کرده و می‌کنند از موقعیت موثر و کارآمدی در نظام جهانی برخوردار می‌باشند. استنباط و ادراکات یک

کشور نسبت به موقعیت آن در زمان و در تاریخ شاخص‌های اصلی و کلید موفقیت می‌باشد. مسأله مهم و سرنوشت‌ساز دیگر در حوزه بینش، نوسازی و بهسازی متغیرهای منافع ملی و رهیابی راهبردها و سیاست‌های مدرن و بروز برای تأمین آنها متناسب با شرایط روز و توانایی‌ها موجود است.

در چنین شرایطی آنچه بیش از همه اهمیت دارد، گرایش نخبگان سیاسی به برون‌گرایی اقتصادی است. برون‌گرایی اقتصادی عبارتست از میزان و درصد وابستگی اقتصادی کشور به عوامل برونی برای برخورداری از یک رشد با ثبات و پایدار. در شرایط فعلی کشور به تکنولوژی، مدیریت و نیز بازارهای صادراتی مناسب احتیاج دارد. تزریق تکنولوژی مطابق با شرایط بازار مهم‌ترین عامل موفقیت اقتصادی کشور است. در بخش اجرا نیز الزاماتی همچون بهره‌گیری مطلوب موقعیت ژئوپولیتیکی، استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی داخلی در چانه‌زنی‌ها، تقویت حضور در مجامع، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، تعامل و چانه‌زنی با قدرت‌های بزرگ اقتصادی، تقویت روحیه همکاری و رقابت در رفتار اقتصادی و سیاسی خارجی و هم‌چنین فراهم‌سازی زمینه حضور و مشارکت بخش‌های اقتصادی به ویژه فعالان غیردولتی در روند سیاست‌گذاری و اجرای سیاست خارجی مورد توجه قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- کلارک، باری؛ **اقتصاد سیاسی تطبیقی**، ترجمه عباس حاتمی، تهران: کویر، ۱۳۸۹.
ص ۴۳۶.
- ۲- نیلی، مسعود و همکاران؛ **استراتژی توسعه صنعتی کشور**، تهران: دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۸۲. صص ۱۶۸-۱۷۳.
- 3- Oliver Babene, 2008, 172
- 4- Jaffrelot, Christophe. **The Emerging States**. London; Hurst and Company. 2008, 48.
- ۵- واعظی، محمود، **دیپلماسی اقتصادی**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۸.
۱۶۷.
- ۶- پیتر ایوانز؛ **توسعه و چپاول**، ترجمه عباس زندباف و عباس مخبر، تهران: طرح نو،
۴۱۷، ۱۳۸۰.
- ۷- هالیدی، فرد و دیگران؛ **خاورمیانه نو**، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران: امیرکبیر،
۱۳۹۰، ۹۰.
- 8- Jaffrelot, Christophe. **The Emerging States**, London; Hurst and Company, 2008, 335.
- 9- Sen, S ; **Globalization and Development**, New delhi; N.B.T, 2007, 57.
- 10- Keohane, R.O. & Nye, J.S. **“Interdependence in World Politics.”** In Crane, G.T. & Amawi, A., *The Theoretical evolution of international* 1997.
- 11- Gabas, Jean; **“Emerging Countries and International Cooperation”**, in *Emerging Countries* ed by Christophe Jaffrelot, London; Hurst and Compony, 2008, 198.

- ۱۲- لارسون، توماس و دیوید اسکیدمور؛ **اقتصاد سیاسی بین‌الملل**، ترجمه احمد ساعی و مهدی تقوی، تهران: قومس، ۱۳۷۶. ۳۵۷.
- ۱۳- گیلین، رابرت؛ **اقتصاد سیاسی جهانی**، ترجمه مهدی میرمحمدی و دیگران، تهران: موسسه تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۷. ۲۱۹.
- ۱۴- پوراحمدی، حسین؛ **دیپلماسی نوین**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۸، ۴۵۳.
- ۱۵- سلطانی، علیرضا؛ «جهانی شدن از دیدگاه اقتصاد سیاسی»، راهبرد، شماره ۲۵، پاییز ۱۳۸۱.
- 16- Baranay, Pavol. **Modern Economic Diplomacy**, 2009
- ۱۷- واعظی، محمود، **دیپلماسی اقتصادی**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۸، ۱۵۴.
- 18- C.oman; 1994
- 19- Coleman , William D and Others (eds); **Regionalism and Global Economic Integration**, London: Routledge, 1998 5-10.
- 20- Gamble.A & A. payne: **Regionalism and world order**, (Basingstoke: Macmillan, 1996, p.250
- 21- Watter, A.Wqatt; "**Globalization and World Economic Orders**", in **Regionalism in World Politics** by Fawcett and A. Hurreul(eds), Oxford: Oxford University, 1995. P.71.
- ۲۲- سلطانی، علیرضا؛ **منطقه‌گرایی و تبیین روابط بین‌المللی**؛ نشریه راهبرد. شماره ۲۲، زمستان ۸۰.
- 23- Gamble. A & A. payne: **Regionalism and world order**, (Basingstoke: Macmillan, 1996, p.250)
- 24- Demelo , Jaine; **New Dimension in Regional Integration**, London: Cambridge University Press, 1993 .pp.6-20.

- 25- Hettene , Bjorn; **Globalization and New Regionalism**, London: Macmillan Press LTD, 1999. 3-6

۲۶- سلطانی، علیرضا؛ منطقه‌گرایی و تبیین روابط بین‌المللی؛ نشریه راهبرد. شماره ۲۲،

زمستان ۸۰

- 27- Lederman, Daniel; **"Lessons form NAFTA for Latin America"** The World Bank. 2005

- 28- Villarreal, M. Angeles; **"NAFTA and Mexican Economy"**, Congressional Reasearch Service. 2010.

- 29- Daniel Lederman, 2005

۳۰- سلطانی علیرضا؛ «منطقه‌گرایی: تجربه کشورهای در حال توسعه»: فصلنامه علمی

- پژوهشی دانشنامه، شماره ۶۳ زمستان ۸۵.

۳۱- همان.

۳۲- فن وایزشکر، ارنست اولریش؛ محدودیت‌های خصوصی‌سازی، ترجمه محمد

صفار، تهران: سازمان خصوصی‌سازی، ۱۳۸۶، ۴۰.

۳۳- چانگ، کلود وی؛ خصوصی‌سازی و توسعه، ترجمه محمد صفار، تهران: سازمان

خصوصی‌سازی، ۱۳۸۸، ۳۷-۳۹.

۳۴- صدیقی، کوروس، الزامات توسعه بخش خصوصی در اقتصاد ایران، تهران: اتاق

بازرگانی و صنایع و معادن تهران، ۱۳۸۹، ۱۰۴.

- 35- Strange, Susan; **"Rethinking Struetural Change in International Political Economy: State, Firms and Diplamaly"**, in Political Economy and the, pp.103-116.

۳۶- گیلین، رابرت؛ اقتصاد سیاسی جهانی، ترجمه مهدی میرمحمدی و دیگران، تهران:

موسسه تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۷، ۴۱۶.

- 37- Marshal ,Ronald; **China and Africa**. in Emerging Countries ed by Christophe Jaffrelot, London; Hurst and Compony. 2008
- ۳۸- گیلپین، رابرت؛ اقتصاد سیاسی جهانی، ترجمه مهدی میرمحمدی و دیگران، تهران: موسسه تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۷، ۲۹۳.
- ۳۹- استیگلیتز، جوزف؛ **نگاهی نو به جهانی شدن**، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۶، ۱۹۷.
- 40- Cornelia Woll, 2007. 247
- 41- Narlikar, A; **International Trade and Developing Countries**. London: Routledge. 2003, 89.
- 42- Abdelal, R; **The Vonstruction of Globl Finance**. Cambridge (Mass) Harvard University Press. 2007. 154.
- 43- Odell, J, S; **Negotiating Trade**, Cambridge University Press.2006. 134.
- ۴۴- داووداوغلو، احمد؛ **عمق راهبردی**، ترجمه محمدحسین نوحی‌نژاد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۱، ۱۲۵.



اتحاد بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE,
INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE

فصل سوم

چشم انداز تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی

مقدمه

جهانی جدید در راه است. این گزاره‌ای است که در وضعیت کنونی اجماعی نسبی میان اندیشمندان اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر سر آن وجود دارد، هرچند هنوز بر سر ویژگی‌های جهان جدید میان اندیشمندان اختلاف نظر وجود دارد. برخی از آن به جهان پساآمریکا، برخی دیگر به جهان پساغرب و دیگرانی به جهان چینی تعبیر و تفسیر می‌کنند.

اما ورای این تعبیر و تفسیرها آنچه از منظر منافع بازیگری با مختصات ایران اهمیت دارد، تبیین روندهای کلیدی شکل‌دهنده به جهان جدید است. از همین روی فصل حاضر معطوف به واکاوی این روندها و ارائه تصویری از جهانی است که در حال سر برآوردن است. روندهای کلیدی شکل‌دهنده به جهان جدید را می‌توان ذیل عنوان کلی «انتقال قدرت» مورد بحث و بررسی قرار داد. مراد از انتقال قدرت، تغییر در قابلیت‌های مادی و هنجاری بازیگران صحنه بین‌المللی است. از همین رو در این فصل روندها را در دو قالب روندهای مادی و روندهای هنجاری مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد و در انتها جمع‌بندی مباحث ارائه خواهد شد.

در این پژوهش از روش روند پژوهی که یکی از روش‌های مطالعات آینده‌پژوهی به شمار می‌آید بهره گرفته خواهد شد. روند پژوهی شامل سه مرحله است. کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت. روند عبارتست از تغییرات منظم، مستمر و یا دوره‌ای در پدیده‌ها در طول یک بازه زمانی. تغییرات مذکور ممکن است به شکل کیفی یا کمی باشد. به عنوان مثال، می‌توان به روند تغییرات جمعیت (کمی)، یا روند تغییر ارزش‌ها (کیفی) اشاره نمود. طبیعی است که این پژوهش بر واکاوی روندهای کلان و بلندمدت شکل‌دهنده به جهان جدید متمرکز خواهد بود.

الف- تغییر در توزیع قدرت مادی

کلیدی‌ترین عنصر در شکل‌دهی، تداوم بخشی و تحول در نظم‌های بین‌المللی، نحوه توزیع قدرت در صحنه بین‌المللی بوده است. بنابراین می‌توان نظم بین‌المللی را تابعی از توزیع قدرت دانست و مدعی شد که به تناسب تحول در توزیع قدرت، نظم‌های بین‌المللی نیز متحول می‌شوند. شکی نیست که در وضعیت کنونی توزیع قدرت مادی در صحنه جهانی به شدت در حال تحول است. نماد این تحول قدرتیابی کشورهای در حال توسعه است. بنابراین نخستین و مهم‌ترین روند شکل‌دهنده به جهان جدید را می‌توان روند خیزش کشورهای در حال توسعه نامید. در ادامه این روند را مورد واکاوی قرار خواهیم داد.

۱- خیزش کشورهای در حال توسعه

کلیدی‌ترین بعد روند انتقال قدرت در نظم بین‌المللی موجود را می‌توان روند خیزش جهان در حال توسعه نامید. خیزش بخش مهمی از کشورهای در حال توسعه، به ویژه قدرت‌هایی چون چین، هند، برزیل، آفریقای جنوبی و روسیه (گروه موسوم به بریکس) و گمانه‌زنی راجع به تأثیرات آنان بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل یکی از موضوعات اساسی مورد بحث در محافل فکری کشورهای مختلف در سالیان اخیر بوده است. نکته پر اهمیت آنکه خیزش بخشی از کشورهای در حال توسعه در این عرصه با روند کاهش قابلیت‌های اقتصادی و تجاری جهان توسعه‌یافته، به ویژه پس از بحران مالی اخیر به نوعی توأمان شده است. یکی از بحث‌های جدی‌ای که اکنون در محافل فکری و نظریه‌پردازی جریان دارد، تغییر مرکز ثقل قدرت و ثروت از آتلانتیک به پاسیفیک است. بسیاری از متفکرین سیاست و اقتصاد بین‌الملل معتقدند که کاهش اقتصادی قدرت‌های توسعه‌یافته آغاز شده است. آنان برای تأیید مدعای خود به کاهش

قابلیت‌ها و توانایی‌های ایالات متحده و مجموعه غرب در مولفه‌های مادی قدرت و به ویژه توان و جایگاه اقتصادی آن در جهان اشاره می‌کنند. شواهد و آمار و ارقام موجود نیز بر کاهش جایگاه ایالات متحده و به طور کلی دنیای توسعه‌یافته در اقتصاد و تجارت جهانی صحنه می‌گذارند. در واقع در حوزه اقتصاد به عنوان پایه قدرت یک کشور و مهم‌ترین مولفه آن، موقعیت ایالات متحده در اقتصاد جهانی در سالیان اخیر آشکارا رو به کاهش بوده است. جدول ذیل کاهش سهم قدرت‌های غربی در تولید جهانی را نشان می‌دهد.

جدول ۱- سهم درصد قدرت‌ها از تولید جهانی ۱۹۹۰-۲۰۱۳^۱

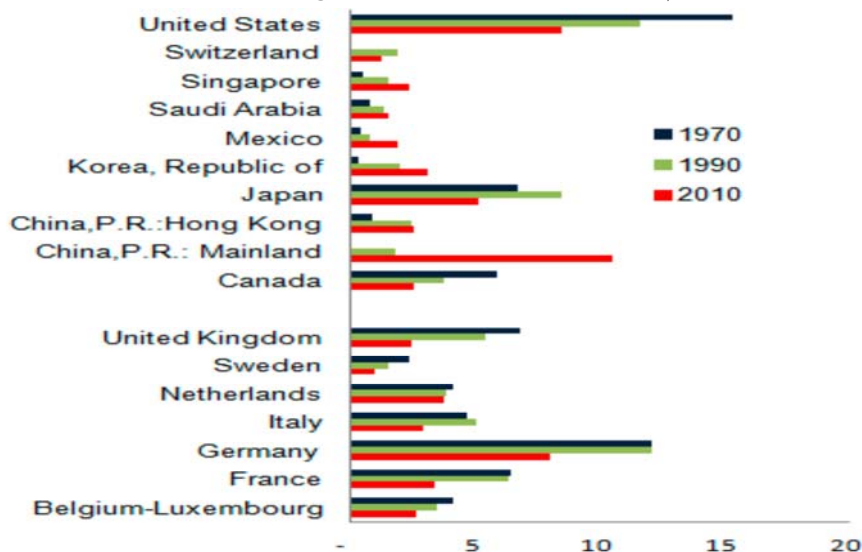
کشور	سال	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۰۶	۲۰۰۸	۲۰۱۳	تغییرات
ایالات متحده	۲۶	۳۱	۲۸	۲۳	۲۱	۳۲-	
چین	۲	۴	۶	۷	۹	۱۴۴+	
ژاپن	۱۴	۱۵	۹	۸	۷	۵۵-	
آلمان	۷	۶	۶	۶	۵	۱۱-	
انگلیس	۵	۵	۵	۵	۴	۹-	
فرانسه	۶	۴	۵	۵	۴	۶+	
روسیه	۲	۱	۲	۳	۵	۴۵۵+	

در حوزه صنعت به عنوان یکی از مهم‌ترین مزیت‌های قدرت کشورها نیز ایالات متحده جایگاه بلامنازع خود را تا حدی از دست داده است. از آنجا که در عصر اطلاعات، تکنولوژی و دانش به سرعت پخش و تکثیر می‌شوند، برتری ایالات متحده در این عرصه‌ها در عرض چند سال به چالش کشیده شده است. این روند را بسیاری انتقال مرکز ثقل قدرت و ثروت از غرب به شرق نامیده‌اند و به ویژه نیروی کار ارزان

در آسیا و سیاست‌گذاری خردمندانه دولت‌های این منطقه را در این رشد موثر دانسته‌اند.

متاثر از این روند این روند، سهم کشورهای توسعه‌یافته از تجارت جهانی در سالیان اخیر به سرعت رو به کاهش گذاشته است. نمودار ذیل به گونه‌ای شفاف‌تر روند کاهش نقش و جایگاه کشورهای توسعه‌یافته از یک سو و افزایش نقش برخی کشورهای کلیدی در حال توسعه در تجارت جهانی را از سال ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۰ را نشان می‌دهد.

نمودار ۱- درصد سهم صادرات کشورهای کلیدی از مجموع تجارت جهانی ۱۹۷۰-۲۰۱۰^۲



البته ذکر این نکات بدان معنی نیست که کشورهای توسعه‌یافته به تدریج از متن به حاشیه اقتصاد و تجارت جهانی خواهند رفت. دقت در تاریخ اقتصاد سیاسی بین‌الملل حکایت از آن دارد که کشورهای توسعه‌یافته امروزی بارها به بحران‌های اقتصادی دچار شده و توانسته‌اند به تدریج اقتصاد خود را بازسازی کرده و نقش خویش در اقتصاد و

تجارت جهانی را بازیابند. در واقع خیزش برخی از کشورهای در حال توسعه بدان معناست که تجارت بین‌الملل احتمالاً از ناموازنه گذشته به سوی نوعی از توازن میان نقش و جایگاه کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته احتمالاً سوق خواهد یافت.^۳

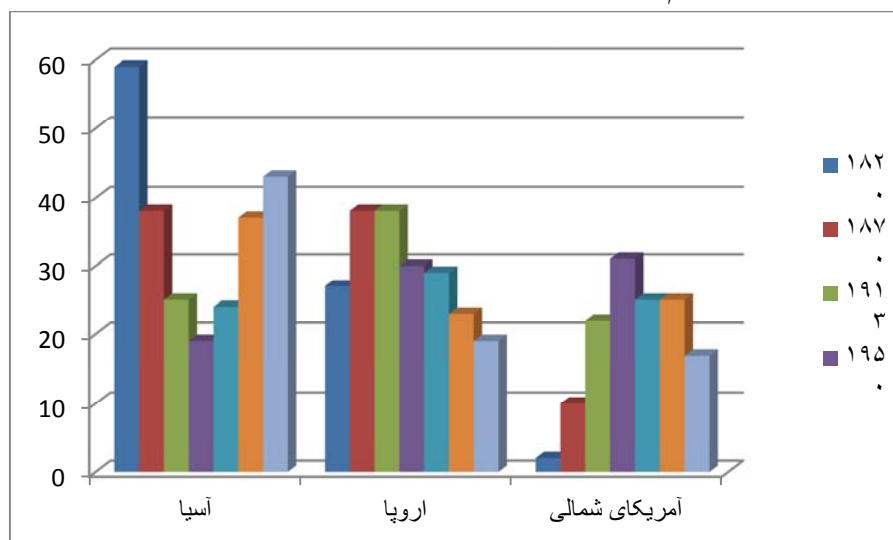
به موازات ارتقای جایگاه کشورهای در حال توسعه در تجارت جهانی، این کشورها به بازاری رو به گسترش برای سایرین و به ویژه کشورهای توسعه‌یافته نیز تبدیل شده‌اند. در واقع رشد روزافزون این کشورها، موجبات افزایش ارز در دسترس آنان را فراهم آورده و به طبقه متوسط عظیمی که مشتاق بهبود کیفیت زندگی خویش با بهره‌گیری از کالاهای با کیفیت است، شکل داده است. طبیعی است که این تحولات بازار این کشورها را بسیار گسترده‌تر و پویاتر از گذشته ساخته است.^۴

قدرت‌یابی کشورهای در حال توسعه بیش از هر منطقه‌ای در آسیا و به ویژه در روند توسعه چین و هند بروز و ظهور یافته است. از همین روست که این مباحث تحت عنوان «خیزش آسیا» عمدتاً ارائه می‌شوند. البته در سال‌های اخیر خارج از جغرافیای آسیا نیز بازیگرانی مانند برزیل به سرعت رو به توسعه و پیشرفت بوده‌اند و گام‌های مهمی در مسیر قدرت‌یابی برداشته‌اند اما از آنجا که عمده بازیگران رو به پیشرفت در آسیا قرار گرفته‌اند، تحولات این منطقه نقش تعیین‌کننده‌ای در آینده تجارت جهانی و خیزش کشورهای در حال توسعه ایفا می‌کند.^۵

توسعه اقتصادی معجزه‌آسای در آسیا مرهون شکل‌گیری و تداوم اقتدار دولت‌های توسعه‌گرا در این منطقه در دوران پس از جنگ دوم جهانی است. ظهور دولت‌های توسعه‌گرا در دهه ۱۹۶۰ به سرعت چهره آسیای شرقی را دگرگون کرد. این دولت‌ها در ابتدا در کشورهای کوچک منطقه شکل گرفتند و تأثیرات گسترده خود را بر روند پیشرفت این کشورها و انباشت گسترده ثروت و قدرت در آنها برجای گذاشتند. در دهه‌های بعد، این دولت‌ها در کشورهای بزرگ آسیایی شکل گرفتند و فرآیند دگرگونی آسیا را وارد مرحله جدیدی کردند؛ مرحله‌ای که از آن به خیزش آسیا و تغییر مرکز ثقل

قدرت از آتلانتیک به پاسیفیک نام می‌برند. اما شاید درست‌تر این باشد که از این روند به احیای آسیا نام ببریم، زیرا آسیا در دوران‌های مختلف تاریخی عمده‌ترین مرکز ثروت در جهان بوده است. حتی در ابتدای قرن نوزدهم نیز بیشترین میزان تولید ناخالص داخلی جهان در این قاره تولید می‌شد. اما در سده‌های اخیر، به دلایلی که از حوصله این بحث خارج است، آسیا رو به زوال رفت و مرکز ثقل قدرت و ثروت به آتلانتیک منتقل شد. اما در دهه‌های اخیر با تعمیق و بسط توسعه اقتصادی در این قاره، آسیا بار دیگر به سوی کسب جایگاه سابق خود در حرکت است. نمودار ذیل سهم آسیا در تولید ناخالص جهانی را در مقایسه با سایر کانون‌های ثروت و قدرت در ادوار مختلف نشان می‌دهد.^۶

نمودار ۲- درصد سهم آمریکای شمالی، اروپا و آسیا از تولید ناخالص جهان ۲۰۱۵-۱۸۲۰



رشد سریع آسیا در مولفه‌های مختلف اقتصادی و تجاری، انتقال مرکز ثقل ثروت بین‌المللی به این قاره را به امری محتمل تبدیل کرده است. در میان کشورهای این قاره، چین و هند بسیار بیش از سایرین از قابلیت دارند. در حال حاضر قابلیت‌های عظیم این

دو کشور در مولفه‌های سنتی قدرت همچون سرزمین، جمعیت، موقعیت ژئوپلیتیک و منابع، با قابلیت‌های «دولت توسعه‌گرا» همراه شده و به توسعه سریع این کشورها منجر شده است. اگر روند توسعه این دو کشور در سال‌های آتی تداوم یابد، آنان خواهند توانست اساساً استانداردهای ثروت و قدرت را متحول کنند و نظم بین‌المللی را به سوی مسیرهای کاملاً جدیدی سوق دهند.

با وقوع بحران اقتصادی اخیر رشد کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی سرعت بیشتری یافته و بسیاری از موسسات معتبر معتقدند این رشد فراتر از پیش‌بینی‌های آنان بوده است. به عنوان مثال گلدمن ساچ در تازه‌ترین گزارش خود تأکید کرده است که پیش‌بینی‌های این نهاد به واقعیت نزدیکتر شده‌اند، زیرا کشورهای موسوم به بریکس بهتر از کشورهای توسعه‌یافته بحران مالی را مدیریت کرده و تبعات آن را رفع کرده‌اند.

کشورهای موسوم به بریکس کشورهای برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی هستند که برمبنای گزارش‌هایی که گلدمن ساچ از سال‌ها پیش به طور منظم منتشر می‌کند، در واقع قدرت‌های اقتصادی و تجاری قرن بیست و یک هستند. افزون بر این کشورها، این موسسه از سال ۲۰۰۵ گزارش‌های منظمی در مورد کشورهای موسوم به N11 منتشر می‌کند. این گروه ۱۱ کشور بزرگ در حال توسعه‌اند که به لحاظ قابلیت‌ها بعد از چهار کشور بزرگ فوق‌الذکر قرار می‌گیرند و عبارتند از ایران، کره جنوبی، مصر، ترکیه، اندونزی، مکزیک، پاکستان، نیجریه، فیلیپین، ویتنام و بنگلادش. برمبنای گزارش‌های گلدمن ساچ این ۱۱ کشور در آینده‌ای میان‌مدت احتمالاً به عنوان رقیبی جدید برای گروه هفت (آمریکا، بریتانیا، ایتالیا، کانادا، آلمان، فرانسه و ژاپن) قد علم خواهند کرد، زیرا سهم آنان در اقتصاد و تجارت جهانی روزافزون است.^۷ از میان کشورهای در حال توسعه، برمبنای پیش‌بینی‌های مختلف، چین و هند بیشترین تأثیر را در شکل‌دهی به جهان جدید خواهند داشت. از این رو بررسی روند توسعه آنان

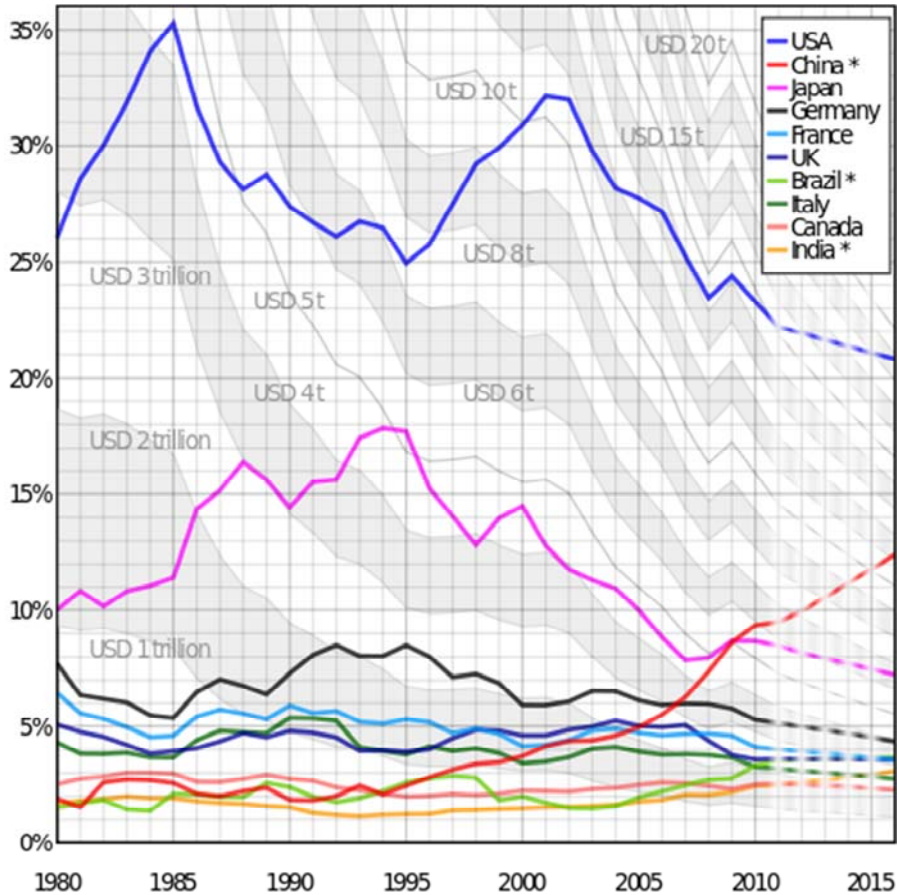
به طور مستقل واجد اهمیت است. ذیلاً به طور خلاصه روند توسعه اقتصادی در این دو کشور را بررسی می‌کنیم:

۱-۱- چین

همانگونه که در ابتدای بحث مطرح شد، اقتصاد پیشرفته در مقیاس جهانی یکی از ویژگی‌های اصلی یک قدرت بزرگ به شمار می‌آید. در این حوزه در وضعیت کنونی هنوز اقتصاد چین با اقتصادی کاملاً پیشرفته فاصله دارد. اما به سرعت در حال طی کردن این مسیر است. در واقع چرخش در استراتژی کلان چین از انقلابی‌گری به توسعه‌گرایی در دوره موسوم به اصلاحات و سیاست درهای باز در اواخر دهه ۱۹۷۰، به سرعت تأثیرات خود را بر حوزه اقتصاد آشکار ساخته است.

رشد اقتصادی چین از اواخر دهه ۱۹۷۰ تاکنون، به طور متوسط، ۹/۷ درصد بوده است که در تاریخ توسعه کم‌نظیر است. در این دوران تولید ناخالص داخلی این کشور بیش از صد برابر شده است و از دویست میلیارد دلار به حدود پنج تریلیون دلار افزایش یافته است. نمودار ذیل به خوبی سرعت رشد چین در قیاس با سایر کشورها را نشان می‌دهد.

نمودار ۳- رشد تولید ناخالص داخلی چین در مقایسه با برخی کشورها ۱۹۸۰-۲۰۱۵



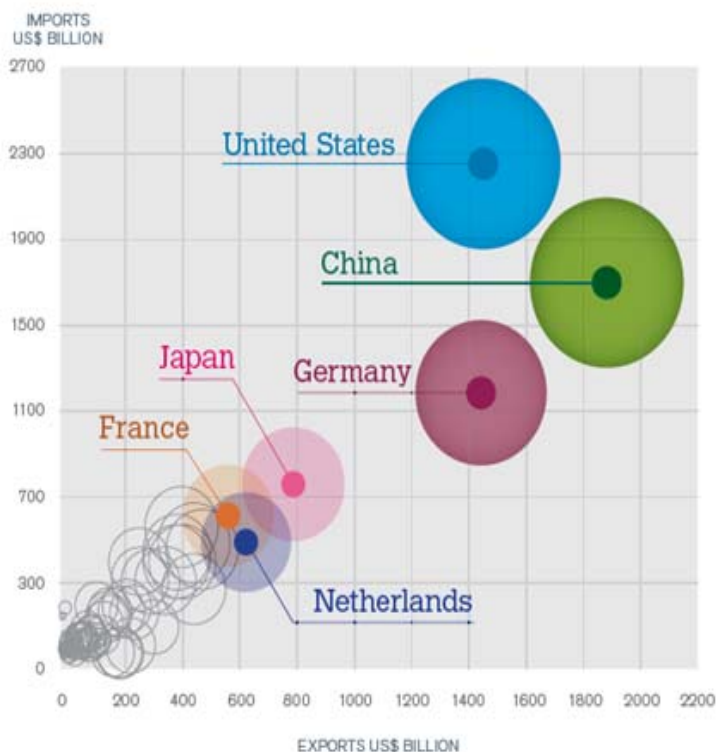
با برخورداری از چنین حجمی از تولید ناخالص داخلی، اقتصاد چین در رده دوم جهان قرار گرفته است و پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که تا سال ۲۰۳۰ به اولین اقتصاد جهان بدل خواهد شد.^۸ در میزان سهم از تولید صنعتی جهان نیز سهم چین در این سال‌ها پیوسته رو به افزایش بوده است. حجم تجارت این کشور به عنوان شاخصی دیگر در میزان قابلیت اقتصادی نیز در سه دهه گذشته به سرعت رشد یافته است. در سال ۱۹۷۹، کل حجم تجارت این کشور، بیست میلیارد دلار بود؛ در حالی که این

میزان در سال ۲۰۱۲، به حدود چهار تریلیون دلار رسید. به بیان دیگر در طول کمتر از سی سال حجم تجارت این کشور بیش از هشتاد برابر شده است. با این روند رشد اقتصادی چین حجم اقتصاد آمریکا به عنوان ابرقدرت اقتصادی جهان در سالیان اخیر نسبت به اقتصاد چین پیوسته رو به کاهش بوده است. حجم اقتصاد آمریکا نسبت به چین از بیش از سی و پنج برابر در سال ۱۹۷۹ به حدود دو برابر در سال ۲۰۱۱ کاهش یافت. افزون بر این در حوزه صادرات چین در سال ۲۰۰۹ ایالات متحده را پشت سر گذاشت و به اولین صادرکننده جهان تبدیل شد و تا سال ۲۰۳۰ صادرات چین به بیش از ۱۷ تریلیون دلار خواهد رسید در حالی که صادرات آمریکا نصف این میزان خواهد بود. در سال ۲۰۱۰ چین از لحاظ صادرات آلمان را پشت سر گذاشت و به اولین صادرکننده جهان^۹ تبدیل شد.

نمودار ذیل جایگاه چین در میان قدرت‌های عمده تجاری جهان در سال ۲۰۱۱ را نشان می‌دهد.

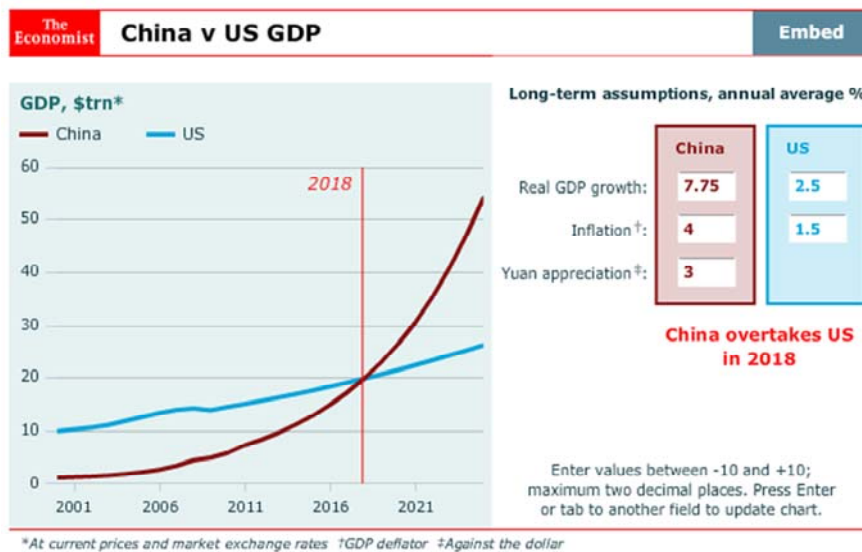
نمودار ۴- رشد صادرات و واردات قدرت‌های تجاری جهان در سال ۲۰۱۱ (میلیارد دلار)

Leading economies of merchandise trade, 2011



با این روند رشد، پیش‌بینی‌ها حکایت از آن دارد که چین تا سال ۲۰۲۰ به اولین اقتصاد جهان تبدیل خواهد شد و ایالات متحده را پشت سر خواهد گذاشت. نمودار ذیل نشریه اکونومیست آن را ارائه داده است، پیش‌بینی می‌کند که حجم اقتصاد چین در سال ۲۰۱۸ بیش از اقتصاد آمریکا شود.

نمودار ۵- روند رشد تولید ناخالص داخلی چین در قیاس با ایالات متحده ۲۰۰۱-۲۰۲۱^{۱۰}



در حوزه داخلی نیز پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که در دو تا سه دهه آینده بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون نفر از مردم چین از روستاها به شهرها مهاجرت خواهند کرد. از این رو پیش‌بینی می‌شود که میزان شهرنشینی در این کشور از ۳۹ درصد در سال ۲۰۰۲ به ۶۰ درصد در سال ۲۰۲۰ افزایش یابد. این روند که بزرگ‌ترین شهرنشینی در تاریخ بشر خواهد بود، به ظهور سریع طبقه متوسط چینی منجر خواهد گردید. در چارچوب طرح‌های استراتژیک دولت چین، این کشور تا سال ۲۰۲۰ باید با چهار برابر کردن تولید ناخالص داخلی «جامعه‌ای مرفه» ایجاد کند. بر مبنای این طرح‌ها در سال ۲۰۲۰ درآمد سرانه چین بر مبنای تولید ناخالص داخلی به ۳۰۰۰ دلار یعنی متوسط درآمد کشورهای مرفه در آن مقطع، خواهد رسید. البته این تخمین دولت چین، تخمینی محافظه‌کارانه است. برخی اقتصاددانان معتقدند درآمد سرانه چین تا سال ۲۰۲۰ به حدود ۶۳۲۰ و حتی ۹۸۰۰ دلار خواهد رسید. بر مبنای پیش‌بینی‌ها در آن هنگام طبقه متوسط این کشور به حدود ۵۲۰ میلیون نفر خواهد رسید. تحول کلان دیگری که

بر قدرت چین در آینده تأثیر خواهد گذاشت، انقلاب اطلاعات و فراگیر شدن آن در این کشور است. بر مبنای پیش‌بینی‌ها تا سال ۲۰۲۰ یک میلیارد نفر از مردم چین یعنی حدود ۷۰ درصد از کل جمعیت این کشور از تلفن همراه برخوردار خواهند بود. این رقم برابر با کل تعداد استفاده‌کنندگان از تلفن همراه در ایالات متحده، اروپا و ژاپن خواهد بود.^{۱۱}

۲-۱- هند

هند دیگر کشور آسیایی است که پس از نزدیک به دو دهه رشد سریع اقتصادی اکنون به یکی از کاندیداهای قدرت بزرگ و حتی ابر قدرت در آینده اقتصاد و تجارت بین‌الملل تبدیل شده است. البته هند به طور سنتی یکی از مراکز ثروت جهان بوده است. در آستانه انقلاب صنعتی، هند دومین اقتصاد بزرگ جهانی بود و حدود ۲۰ درصد از تولیدات جهانی را در ایجاد می‌کرد. از این دوران به بعد به دلایلی که از حوصله بحث خارج است، این کشور رو به زوال رفت به گونه‌ای که در حدود دو قرن پس از انقلاب صنعتی، سهم این کشور از تولیدات جهانی به حدود ۳ درصد افت کرد. این روند پس از دوران استقلال هند و تا پایان جنگ سرد نیز ادامه داشت. رشد اقتصادی هند در اوائل دهه ۱۹۹۰ و پس از تغییر رویکرد اقتصادی این کشور از اقتصاد دولتی و متمرکز به اقتصاد بازار آزاد سرعت گرفت. در طی سالیان اخیر، هند همواره یکی از بالاترین نرخ‌های رشد اقتصادی جهان را به خود اختصاص داده است. رشد اقتصادی سریع هند در ترکیب با مزیت‌های این کشور در مولفه‌های سنتی و نوین قدرت همچون جمعیت، وسعت، موقعیت ژئوپلیتیک، نیروی کار بسیار جوان، آشنایی عمومی به زبان انگلیسی، نیروی تحصیل‌کرده انبوه و کسب موقعیت ویژه در بخش‌های پیشرو اقتصادی همچون تکنولوژی اطلاعات قابلیت‌های این کشور برای تبدیل شدن به قدرتی بزرگ در اقتصاد سیاسی بین‌الملل را به شدت ارتقا بخشیده^{۱۲} بر مبنای پیش‌بینی‌های معتبر رشد اقتصادی هند تا سال ۲۰۲۰ با آهنگ ۸ درصد^{۱۳} ادامه خواهد

یافت. در آن هنگام تولید ناخالص داخلی این کشور با آلمان برابر خواهد شد. در راستای همین روند بر مبنای پیش‌بینی‌ها سهم هند در تجارت جهانی تا سال ۲۰۱۵ به ۱/۵ درصد خواهد رسید.

۳-۱- برزیل

افزون بر چین و هند برزیل دیگر کشور در حال توسعه است که از یک سو از قابلیت‌ها و توانایی‌های ذاتی و ویژه‌ای برخوردار است و از دیگر سو در سالیان اخیر رشد اقتصادی سریعی را تجربه کرده و جایگاه خود در تجارت و اقتصاد جهانی را به گونه‌ای محسوس ارتقا بخشیده است. در واقع برزیل سال‌هاست که از تصویر سنتی خود به عنوان کشوری تک محصولی (صادرکننده قهوه) و فقیر فاصله گرفته و به یکی از بازیگران مهم در اقتصاد و تجارت بین‌الملل^{۱۴} تبدیل شده است. این کشور به خصوص از ابتدای هزاره جدید، گام‌های مهمی را در راستای توسعه و پیشرفت برداشته و دستاوردهای مهم اقتصادی را کسب کرده است. در این دوران، ثبات اقتصاد این کشور مثال‌زدنی بوده؛ ذخایر ارزی آن به شدت رشد کرده و بدهی‌های خارجی آن کاهش یافته؛ تورم کنترل شده و نهایتاً اینکه برزیل در وضعیت کنونی به یکی از مهم‌ترین صادرکنندگان کالاهای صنعتی و مواد خام در جهان تبدیل شده است.

تولید در بخش‌های ارتباطات، انرژی، خودرو، نساجی، کیف و کفش، سیمان، کامپیوتر، هواپیما و محصولات مصرفی در این کشور به شدت رشد کرده است. در تمام این سال‌ها، این کشور رشد اقتصادی بالایی را تجربه کرده است؛ به طوری که در وضعیت کنونی با پشت سر گذاردن ایتالیا، به پنجمین قدرت صنعتی دنیا تبدیل شده است. تولید ناخالص داخلی برزیل، بالغ بر ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی کشورهای آمریکای لاتین و حوزه کاراییب است. بحران مالی سال ۲۰۰۸، آزمونی برای بنیان‌های اقتصاد برزیل و میزان استحکام ثبات در اقتصاد کلان این کشور بود. برزیل یکی از کشورهایی بود که به سرعت از بحران مالی ۲۰۰۸ نجات یافت و توانست همچنان به

رشد اقتصادی خود ادامه دهد که این امر، حاکی از استحکام بنیان‌های اقتصادی این کشور است که توانسته تبعات بحران فراگیر مالی در اقتصاد جهانی را از سر بگذراند.

نکته مهم دیگری که در روند رشد برزیل باید بدان اشاره کرد، اقدامات رفاه‌گرایانه‌ای است که از دوران لولا داسیلوا آغاز شده و تداوم یافته است. متاثر از این روند، اولاً ده‌ها هزار نفر از فقر نجات یافته‌اند و ثانیاً شکاف طبقاتی در این کشور نسبت به گذشته کاهش یافته است و بخش مهمی از جمعیت برزیل در حال پیوستن به طبقه متوسط هستند. از همین روست که در وضعیت فعلی، بخش مهمی از فعالیت‌های اقتصادی در برزیل، در جهت مصرف طبقه متوسط عمل می‌کنند؛ به بیان دیگر، طبقه متوسط و رو به رشد این کشور، به منبعی مهم برای توسعه این کشور تبدیل شده است.

نکته مهم آنکه سیاست‌های داسیلوا در دولت روسف نیز ادامه یافته است؛ به گونه‌ای که مهم‌ترین هدف این دولت، افزایش صادرات برزیل و افزایش سهم صادرات در تولید ناخالص داخلی این کشور است. در همین مقطع، قدرت نرم برزیل در صحنه بین‌المللی و به ویژه در نهادهای این حوزه به شدت رشد کرده است؛ به گونه‌ای که این کشور در وضعیت کنونی، یکی از رهبران جهان در حال توسعه در نهادهای بین‌المللی به ویژه در سازمان جهانی تجارت به شمار می‌آید و از بازیگرانی است که موفقیت گفتگوهای موسوم به دور دوحه به موافقت و رأی مثبت این کشور، نیاز جلدی دارد.

افزون بر این، برزیل در سال‌های اخیر به شدت پیگیر اصلاح ساختار شورای امنیت و عضویت به عنوان عضو دائم این شورا بوده است که حاکی از اعتماد به نفس روزافزون این کشور برای ایفای نقش‌های گسترده‌تر در صحنه بین‌المللی است.

یکی از مهم‌ترین دلایل موفقیت اقتصادی برزیل، روند خصوصی‌سازی در این کشور و باز بودن اقتصاد این کشور بر روی سرمایه خارجی است؛ به گونه‌ای که در آمریکای لاتین، به لحاظ میزان جذب سرمایه مستقیم خارجی، مقام اول را دارد. افزون بر این، این کشور در چارچوب مرکوسور و سایر موافقتنامه‌های تجاری، حضور فعالی

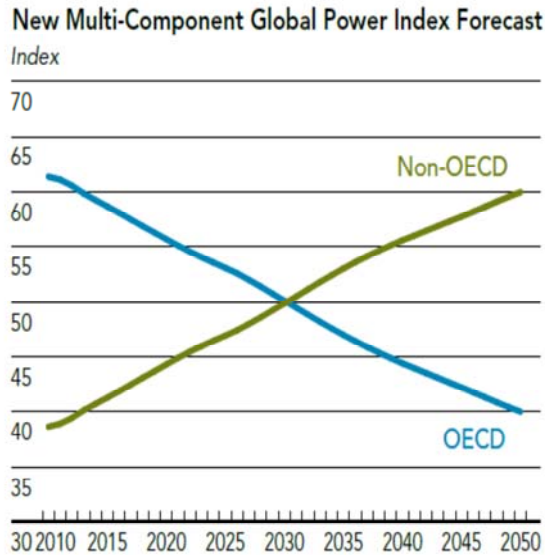
در گسترش تجارت آزادی در آمریکای لاتین و انعقاد موافقتنامه‌های تجاری با سایر بلوک‌های تجاری و کشورهای مهم داشته است.

کارشناسان اقتصادی، دیگر دلیل موفقیت برزیل را سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی وسیع این کشور می‌دانند؛ به گونه‌ای که شرایط زیرساختی برای فضای کسب‌وکار در این کشور با این سرمایه‌گذاری‌ها فراهم شده است و در همین جاست که نقش دولت به عنوان عاملی مهم در پیشبرد روند توسعه در این کشور نمایان می‌گردد.

یکی دیگر از مزیت‌های مهم برزیل در مسیر توسعه، ثبات نظام سیاسی این کشور است زیرا نظام سیاسی آن برخلاف برخی قدرت‌های دیگر در حال ظهور، همچون چین، فرآیند شفاف گردش نخبگان برخوردار است و همین امر، زمینه را برای ثبات بلندمدت سیاسی در این کشور را فراهم آورده است. افزون بر این، برزیل به لحاظ منابع طبیعی نیز غنی است و همین امر، به روند توسعه در این کشور کمک می‌کند.^{۱۵}

بنابراین به طور خلاصه می‌توان گفت که در پیامد خیزش بخش مهمی از کشورهای در حال توسعه، جهان جدیدی در حال ظهور است. به بیان دیگر خیزش کشورهای در حال توسعه و تغییر معادلات قدرت مادی و به ویژه قدرت اقتصادی کلیدی‌ترین روند شکل‌دهنده به جهان جدید است. تازه‌ترین پیش‌بینی که در گزارش اخیر شورای اطلاعات ملی آمریکا منتشر شده، نشان می‌دهد که شکاف قدرت میان کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه (جهان توسعه‌یافته) و کشورهای در حال توسعه در دهه‌های آتی به گونه‌ای چشمگیر گسترش خواهد یافت. این پیش‌بینی که براساس شاخص‌های مختلف قدرت مادی صورت گرفته، به خوبی روند انتقال قدرت از جهان توسعه‌یافته به جهان در حال توسعه را نشان می‌دهد. در این چارچوب در افق ۲۰۳۰ سهم جهان در حال توسعه از قدرت جهانی با سهم جهان توسعه‌یافته برابر خواهد شد و پس از آن به سرعت جهان در حال توسعه به مهم‌ترین قطب قدرت در نظام بین‌الملل تبدیل خواهد گشت.

نمودار ۶- پیش‌بینی روند تغییر سهم جهان توسعه‌یافته و در حال توسعه از قدرت جهانی^{۱۶}



۲- ظهور طبقه متوسط جدید

یکی دیگر از روندهای کلیدی شکل‌دهنده به جهان جدید که به نوعی تغییر در ابعاد مادی قدرت را نشانی می‌دهد، ظهور طبقه متوسط عظیمی در کشورهای در حال توسعه است، زیرا این طبقه می‌تواند روند تقاضا در اقتصاد جهانی را دگرگون کند و بازارهای بزرگ را از جهان توسعه‌یافته به جهان توسعه‌یافته تغییر دهد. بر مبنای تعریف بانک جهانی، طبقه متوسط ثروتمند به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که حداقل از ۴ هزار دلار درآمد سالانه (بر مبنای قدرت خرید) برخوردار باشند. ظهور این طبقه طبیعتاً تقاضای جهانی به ویژه در حوزه کالاها و خدمات پیشرفته را افزایش خواهد داد و بازار جهانی محصولاتی چون خودرو و کالاهای مصرفی بادوام را گسترشی چشمگیر خواهد بخشید. افزون بر این با توجه به نیازهای افراد این طبقه، احتمالاً تقاضای جهانی برای تحصیلات، بهداشت و نیز خدمات مرتبط با توریسم بین‌المللی را افزایش خواهند داد.

برخی برآوردها حکایت از آن دارد که جمعیت طبقه متوسط و ثروتمند کشورهای در حال توسعه عضو گروه ۲۰ [چین، هند، روسیه، برزیل، مکزیک، آرژانتین، اندونزی، ترکیه و آفریقای جنوبی] از ۷۳۹ میلیون نفر در سال ۲۰۰۹ به ۱/۳ میلیارد نفر در سال ۲۰۳۰ و ۱/۹ میلیارد نفر در سال ۲۰۵۰ افزایش یابد. در وضعیت کنونی ۲۴ درصد از طبقه متوسط و ثروتمند جهان در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند، در حالی که در سال ۲۰۳۰ میزان جمعیت این طبقه در کشورهای در حال توسعه از میزان جمعیت آنان در کشورهای توسعه‌یافته بیشتر خواهد شد و در سال ۲۰۵۰ بیش از ۶۰ درصد این طبقه در کشورهای در حال توسعه سکونت خواهند داشت. نمودار ذیل این روند را نشان می‌دهد.

نمودار ۷- حجم طبقه متوسط در کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه ۲۰۰۹-۲۰۵۰



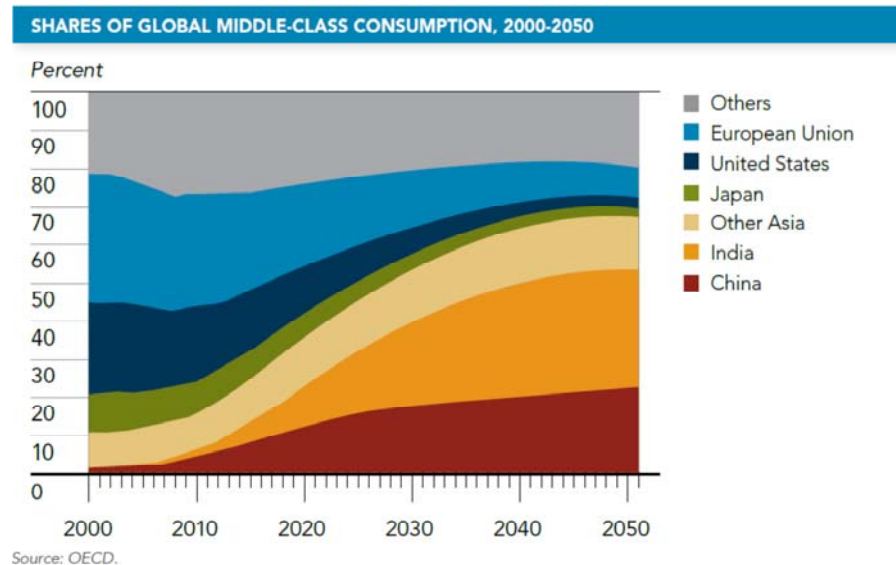
ناگفته پیداست که بخش اعظمی از این طبقه در چین به عنوان شکوفاترین و پرجمعیت‌ترین کشور در حال توسعه زندگی خواهند کرد. بر مبنای پیش‌بینی‌ها، طبقه

متوسط ثروتمند چین از ۱۲۰ میلیون نفر در سال ۲۰۰۹ به ۷۸۰ میلیون نفر در سال ۲۰۳۰ و ۱/۱ میلیارد نفر در سال ۲۰۵۰ خواهد رسید. افزون بر این در این مقطع بخش مهمی به طبقه ثروتمند (درآمد بیش از ۱۷ هزار دلار) خواهند پیوست.

البته این طبقه در سایر کشورهای در حال توسعه نیز رو به گسترش خواهد بود، اما بخش عمده آن در چین و هند متمرکز خواهند بود. در وضعیت فعلی ۴۲ درصد طبقه متوسط کشورهای در حال توسعه عضو گروه ۲۰ در این دو کشور زندگی می‌کنند که این رقم در سال ۲۰۵۰ به ۷۰ درصد خواهد رسید. پیامد طبیعی این روند، افزایش سهم و نقش طبقه متوسط در ترکیب جمعیتی کشورهای در حال توسعه خواهد بود، به گونه‌ای که از ۱۱ درصد در سال ۲۰۰۹ به ۳۳ درصد در سال ۲۰۳۰ و ۴۸ درصد در سال ۲۰۵۰ خواهد رسید.

اما در تازه‌ترین گزارش تحقیقی، شورای اطلاعات ملی آمریکا رشد سریع طبقه متوسط را یکی از مهم‌ترین تغییرات استراتژیک تا سال ۲۰۳۰ دانسته است. از منظر این گزارش تا آن هنگام جمعیت طبقه متوسط جهان تا ۳ میلیارد نفر افزایش خواهد یافت. جالب آنکه بر مبنای یافته‌های این گزارش، در افق ۲۰۵۰ عمده مصرف طبقه متوسط جهان در هند و نه چین صورت خواهد گرفت، زیرا ترکیب جمعیتی هند پویاتر است. این نمودار به روشنی نشان می‌دهد که در افق ۲۰۵۰، عمده جمعیت طبقه متوسط جهانی آسیایی خواهند بود.

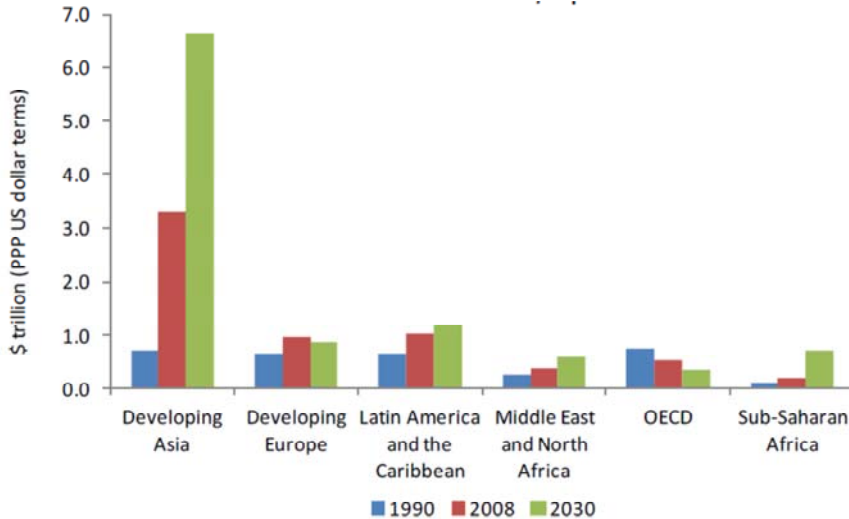
نمودار ۸- درصد سهم از مصرف طبقه متوسط جهانی ۲۰۰۰-۲۰۵۰



نمودار ذیل نیز به روشنی نشان می‌دهد که در آینده با معیار میزان مصرف نیز آسیا مهم‌ترین سکونت‌گاه طبقه متوسط در جهان خواهد بود.

نمودار ۹- تغییر در مصرف طبقه متوسط در مناطق مختلف جهان ۲۰۳۰-۱۹۹۰

(Australian Industry Group Submission, 2012)



از آنچه آمد، به روشنی پیداست که در دو دهه آتی طبقه متوسط جهان در حال توسعه به مهم‌ترین نیروی شکل‌دهنده به روندهای اقتصاد جهانی به ویژه از لحاظ شکل‌دهی به تقاضاهای جهانی برای کالاهای مصرفی تبدیل خواهد شد.

۳- خیزش کشورهای در حال توسعه در محیط پیرامونی ایران

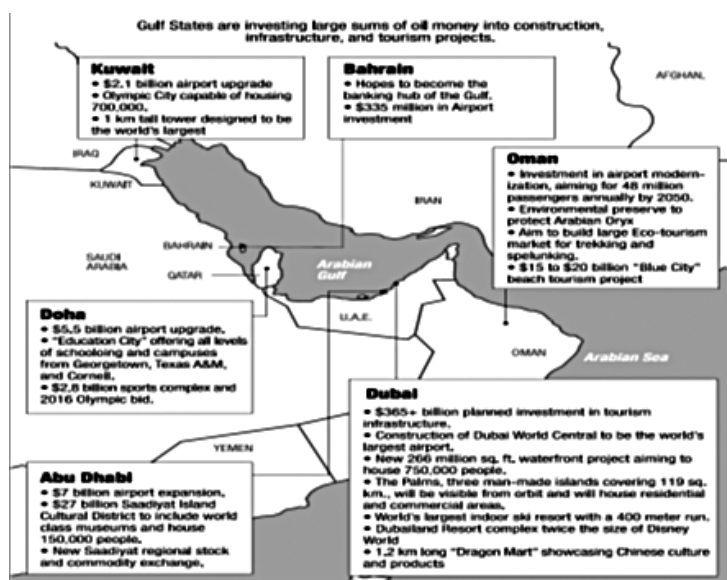
شورای همکاری خلیج فارس

خیزش کشورهای در حال توسعه در محیط همسایگی ایران عمدتاً در ترکیه و شورای همکاری خلیج فارس تجلی یافته است. از آنجا که خیزش ترکیه در فصول آتی مستقلاً مورد بحث قرار خواهد گرفت، در این بخش برنامه‌های آتی شورای همکاری خلیج فارس و پیش‌بینی‌های محتمل راجع به آینده آنان را به طور مختصر مورد بررسی قرار خواهیم داد. حجم اقتصاد کشورهای حاشیه خلیج فارس طی سال‌های اخیر متأثر

از افزایش قیمت نفت و برنامه‌های متنوع‌سازی اقتصادی که در این کشورها اجرا شده، دو برابر شده است. در پی این وضعیت، این کشورها طرح‌های اقتصادی بلندپروازانه‌ای را به اجرا گذاشته‌اند که سرمایه مورد نیاز برای اجرای آنها حدود ۳ تریلیون دلار برآورد شده است.

نقشه ذیل پروژه‌های کلان زیرساختی و ظرفیت‌ساز در حاشیه جنوبی خلیج فارس را نشان می‌دهد:^{۱۸}

شکل ۳- پروژه‌های کلان زیرساختی و ظرفیت‌ساز در حاشیه جنوبی خلیج فارس



نکته دیگری که باید به آن توجه داشت، ظرفیت‌های تجاری و اقتصادی کشورهای حاشیه خلیج فارس به عنوان یک مجموعه همگرا تحت عنوان شورای همکاری خلیج فارس است. وسعت اقدامات شورا برای شکل‌دهی به تعامل نهادمند با سایر بلوک‌های همگرا و تعریف خود به عنوان کانون همگرایی در خاورمیانه در ترکیب با سرمایه‌گذاری‌های وسیع کشورهای عضو آن در بخش سخت افزاری همگرایی، طبیعتاً

به آنان موقعیت بسیار مطلوب‌تری در قیاس با ایران خواهد داد. از همین روست که در مباحث مربوط به جاده ابریشم (مسیر دریایی) جدید، از دویی و سایر بنادر کشورهای عضو شورا به عنوان گره‌های استراتژیک این مسیر سخن گفته می‌شود و از ایران علی‌رغم موقعیت جغرافیایی ویژه و سابقه تاریخی گسترده در این حوزه، سخنی در میان نیست.

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه داشت، برنامه‌های بلندپروازانه شورا در افق ۲۰۲۰ است. در واقع، در صورتی که این پیش‌بینی‌ها که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت، محقق گردند، ابعاد تهدیداتی که این شورا می‌تواند برای موقعیت ژئواکونومیک ایران ایجاد کند، بسیار بیش از وضعیت کنونی خواهد بود.

برمبنای گزارش‌های نهادهای معتبر آینده‌پژوهی، اهمیت شورای همکاری به عنوان یک هاب اقتصادی و تجاری تا سال ۲۰۲۰، افزایش خواهد یافت زیرا در این سال، این نهاد از اقتصادی ۲ تریلیون دلاری برخوردار خواهد بود و بیش از یک چهارم نفت جهان را تولید خواهد کرد. افزون بر این، با تغییر مرکز ثقل اقتصاد جهانی به شرق، این کشورها نیز سرمایه‌گذارهای خود را به سمت آسیا و آفریقا سوق خواهند داد و نفت آنها نیز بیشتر به سوی آسیا خواهد رفت.

روند دیگری که در این گزارش‌ها احتمال وقوع آن به عنوان سناریوی محتمل در نظر گرفته شده این است که همگرایی اقتصادی و سیاسی میان اعضای شورا در افق ۲۰۲۰ افزایش خواهد یافت. از این منظر، شورا احتمالاً به سوی ایجاد پول واحد، بانک مرکزی واحد و هماهنگی بیشتر قوانین و مقررات پیش خواهد رفت البته پیشرفت در این زمینه‌ها منوط به تداوم روابط سیاسی خوب میان آنان خواهد بود. برمبنای این پیش‌بینی‌ها سیاست خارجی و نیروی نظامی مشترک میان آنان در این افق میسر نیست اما تشکیل اتحادیه پولی میان این کشورها محتمل است. یکی دیگر از روندهایی که در مورد رفتار اقتصادی این شورا پیش‌بینی شده، حرکت به سمت ایجاد صنایع برای

فراوری نفت و کاهش خام‌فروشی آن به عنوان مهم‌ترین ثروت این کشورهاست. افزون بر این و مهم‌تر از منظر بحث حاضر، اینکه شورای همکاری تلاش خواهد کرد تا با روند انتقال قدرت، همگام شده و بیش از پیش به سوی شرق بنگرد. در این راستا، موقعیت جغرافیایی این مجموعه و مناسبات دیپلماتیک خوب آنان با قدرت‌های در حال ظهور، به آنان کمک می‌کند. بر مبنای این پیش‌بینی‌ها، شورای همکاری تا سال ۲۰۲۰، به اتحادیه پولی شکل خواهد داد و سبد پولی ایجاد خواهد کرد. احتمال دارد که این اتحادیه به سایر کشورهای عربی نیز گسترش یابد. برخی حتی از پول عربی واحد سخن به میان آورده‌اند. تا سال ۲۰۲۰، احتمالاً شورای همکاری به کانون مالی منطقه تبدیل خواهد شد و نقشی را که سنگاپور در شرق آسیا ایفا کرده است، در غرب این قاره ایفا خواهد کرد. نهایتاً، محتمل‌ترین سناریو در مورد آینده شورای همکاری، حرکت محتاطانه این شورا به سوی همگرایی اقتصادی است؛ محتاطانه از آن لحاظ که هنوز رقابت‌ها و اختلافاتی میان کشورها وجود دارد و آنان هویت فردی خود را بعضاً بر هویت همگرایانه ترجیح می‌دهند.^{۱۹}

البته ذکر این نکته ضروری است که تحقق این پیش‌بینی‌ها منوط به جان به در بردن کشورهای حاشیه خلیج فارس از طوفان بهار عربی است، طوفانی که منطقه را درنوردیده و چهره آن را تغییر داده است. بر مبنای پیش‌بینی‌های شورای اطلاعات ملی آمریکا، در افق ۲۰۳۰ خاورمیانه و شرق آسیا از بیشترین زمینه برای در غلطیدن به ورطه بی‌ثباتی برخوردارند.

ب- تغییر در توزیع هنجارها: فراتر از اجماع واشنگتنی

نظم بین‌المللی‌ای که غرب با محوریت ایالات متحده در دوران پس از جنگ دوم جهانی بنیاد نهاد و تداوم بخشید طبیعتاً دارای پایه‌های مادی و هنجاری است. همانگونه

که در صفحات پیش توضیح داده شد پایه مادی این نظم که مبتنی بر هژمونی ایالات متحده در اقتصاد و سیاست بین‌الملل است در سال‌های اخیر به سرعت رو به تغییر رفته است. به بیان دیگر در پیامد ثباتی که هژمونی آمریکا در اقتصاد جهانی ایجاد کرد بخش مهمی از جهان در حال توسعه به سرعت رشد کرد و همین رشد زمینه را برای تغییر معادلات قدرت در صحنه بین‌المللی پدید آورد.

اما در بعد هنجاری این نظم در سال‌های اولیه پس از جنگ سرد و متاثر از فضای داغ جهانی شدن، بسیاری بر این عقیده بودند که عصر ایدئولوژی و نیز عصر دولت‌ها رو به پایان است. به بیان موجز آنان تأکید داشتند که در عصر جهانی شدن «دولت‌ها برای کارهای بزرگ بسیار کوچک و برای کارهای کوچک بسیار بزرگند». این قرائت به مشهورترین شکل در مقاله فوکویاما با عنوان پایان تاریخ ارائه شد.^{۲۰} در این مقاله در واقع پایان عصر نبردهای ایدئولوژیک و همه‌گیر شدن لیبرال دموکراسی و بازار آزاد پیش‌بینی شده بود. البته فضای دهه ۱۹۹۰ تا حد قابل توجهی اینگونه پیش‌بینی‌ها را تأیید می‌کرد. زیرا در دهه اول پس از فروپاشی شوروی بعد هنجاری نظم بین‌الملل لیبرال به شدت تقویت شد به گونه‌ای که تقریباً تمامی کشورها از هند تا چین و تا اروپای شرقی و آمریکای جنوبی منطق بازار آزاد را پذیرا شدند و خصوصی‌سازی به سرعت رشد کرد. در واقع در این دهه بعد مادی و هنجاری تسلط آمریکا در صحنه بین‌المللی در اوج قرار داشت. به بیان مشهور این دوران را می‌توان عصر بنیادگرایی بازار^{۱۱} نامید، عصری که در آن اعتقادی راسخ به بازار آزاد به عنوان بهترین مکانیسم شکل‌دهی به تعاملات اقتصادی وجود داشت.

در واقع در چالش با قرائت کینزی از اقتصاد، از دهه ۱۹۷۰ به تدریج دخالت گسترده دولت در اقتصاد از سوی برخی از نظریه‌پردازان به چالش کشیده شد. اینان

محور استدلال خود را بر ناصواب بودن دخالت دولت در اقتصاد به ویژه از منظر منطق اقتصادی قرار دادند. اینان بازگشت به دست‌نماری آدام اسمیت را تبلیغ می‌کردند و معتقد بودند که بازار را باید به حال خود رها کرد. از همین روست که آنان را نوکلاسیک یا نولیبرال می‌خوانند. برخی این تغییر در نظریات اقتصادی را نوعی ضد انقلاب و بازگشت به گذشته دانسته‌اند. آنان سه رهیافت عمده سیاست‌گذاری اقتصادی که بر مبنای نظریات کینز اجرا می‌شد را به چالش کشیدند:

- ۱- گسترش بیش از حد بخش عمومی
 - ۲- تأکید بیش از حد در سیاست‌گذاری اقتصادی بر سرمایه‌گذاری در حوزه‌های فیزیکی همچون پروژه‌های زیرساختی به جای تأکید بر سرمایه‌گذاری بر منابع انسانی همچون آموزش و بهداشت.
 - ۳- استفاده گسترده از کنترل‌های اقتصادی همچون تعرفه‌ها، یارانه‌ها و سهمیه‌ها که بر قیمت‌ها اثر نامطلوبی می‌گذارد.
- این تفکر به تدریج از دهه ۱۹۸۰ به نهادهای برتن‌وودز راه یافت و به سرعت به تفکر مسلط تبدیل شد. با برآمدن ریگان در آمریکا و تاجر در انگلیس دوران طلایی این نظریه نیز آغاز شد. برنامه تعدیل ساختاری که از سوی نهادهایی چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول طراحی و توصیه شد را می‌توان مهم‌ترین نماد این رویکرد دانست. این برنامه دارای رئوس ذیل بود:

۱- در حوزه داخلی

- ۱-۱- خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی
- ۱-۲- حذف یارانه‌ها
- ۱-۳- بهبود نظام مالیاتی
- ۱-۴- حذف نظارت بر دستمزدها
- ۱-۵- کاهش شاغلین در بخش دولتی

۲- در عرصه بین‌المللی

۲-۱- کاهش یا حذف تعرفه‌ها

۲-۲- کاهش نرخ برابری ارز

۲-۳- کاهش یا حذف سهمیه‌ها

۲-۴- عدم کنترل بر صادرات^{۲۱}

این رویکرد بعدها به اجماع واشنگتنی معروف شد. اجماع واشنگتنی در ساده‌ترین تعریف عبارت از مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها در مورد استراتژی‌های توسعه‌ای است که مورد حمایت نهادهایی همچون بانک جهانی صندوق بین‌المللی پول که در واشنگتن قرار دارند می‌باشد. به بیان دیگر همراه با اوجگیری موقعیت هژمونیک آمریکا در نظام بین‌الملل، اجماع واشنگتنی نیز به هنجار مسلط توسعه تبدیل شد. جان ویلیامسون به عنوان کسی که این مفهوم را خلق کرد معتقد است که ایده اولیه اجماع واشنگتنی مبتنی بر سه مولفه بنیادین بوده است:

۱- بازار آزاد

۲- گشودن درها به روی جهان

۳- نظم و ثبات اقتصاد کلان^{۲۲}

در واقع در قالب اجماع واشنگتنی به دولت‌ها توصیه می‌شود:

۱- کسری بودجه خود را به کمتر از ۲ درصد تولید ناخالص داخلی کاهش دهند.

۲- در بودجه‌بندی، برای بهداشت اولیه، آموزش و پرورش و سرمایه‌گذاری‌های

زیربنایی اولویت قائل شوند.

۳- پایه مالیاتی را با احتساب درآمد بهره از دارایی‌های موجود در خارج، گسترش

و نرخ‌های مالیاتی نهایی را کاهش دهند.

۴- نظام مالی را آزادسازی کنند، دست‌کم نرخ‌های بهره ترجیحی را لغو و یک نرخ

بهره واقعی نسبتاً مثبت را اعمال کنند.

- ۵- نرخ ارز را به منظور تشویق صادرات غیرستتی تعدیل کنند.
 - ۶- به منظور آزادسازی تجارت، محدودیت‌های کیفی را به سرعت جایگزین تعرفه‌ها کنند و به تدریج تعرفه‌ها را به ۱۰ درصد (یا حداکثر حدود ۲۰ درصد) کاهش دهند.
 - ۷- همه موانع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را برطرف و امکان رقابت شرکت‌های خارجی و داخلی را در شرایط مساوی فراهم کنند.
 - ۸- شرکت‌های دولتی را خصوصی کنند.
 - ۹- مقرراتی را که مانع ورود شرکت‌های جدید می‌شود یا رقابت را محدود می‌کند لغو و موجه بودن همه مقررات مربوط به یک صنعت خاص را تضمین کنند.
 - ۱۰- حقوق مالکیت خصوصی را بدون هزینه‌های اضافی، برای بخش‌های غیررسمی و هم‌چنین رسمی تأمین کنند.^{۲۳}
- برخی اجماع واشنگتنی را با بنیادگرایی بازار یکی می‌دانند زیرا معتقدند که عصاره هر دوی اینها مبتنی بر یک مولفه است و آن اینکه بازار اغلب مسایل را حل می‌کند و با داشتن مکانیسم خود تنظیمی، خویشتن را اصلاح می‌کند.

۱- بحران در اجماع واشنگتنی

گرچه اعتقاد به کارآمدی بازار هنوز تا حد زیادی پابرجاست و دست‌نামریی آدام اسمیت همچنان تقدیس می‌شود اما نشانه‌هایی از تغییر نیز وجود دارد. این نشانه‌ها به ویژه پس از بحران مالی ۲۰۰۸ بیشتر دیده می‌شوند. گرچه این نشانه‌ها به هیچ روی به وضوح نشانه‌های تغییر در بعد مادی نیست اما به هر روی برخی از نشانه‌ها در این زمینه نیز وجود دارد. مهم‌ترین این نشانه‌ها بحثی است که تحت عنوان سرمایه‌داری

دولتی^[۱] در سال‌های اخیر در محافل فکری اقتصاد سیاسی بین‌الملل به آن پرداخته شده است. سرمایه‌داری دولتی بنابر یکی از تعاریف عبارت از سیستمی است که در آن دولت به بازیگر اصلی در اقتصاد تبدیل می‌شود و بازار در جهت اهداف سیاسی خود به کار می‌گیرد. همین امر مهم‌ترین تفاوت و نیز نقطه چالش اینگونه نوظهور از سرمایه‌داری با هنجارهای بازار آزاد است. در واقع در سرمایه‌داری دولتی هدف نهایی اقتصادی نیست بلکه سیاسی است و معطوف به حداکثرسازی قدرت دولت و بالتیجه شانس رهبران برای بقا است.

۲- اجماع پساواشنگتنی

یکی دیگر از چالش‌هایی که در برابر اجماع واشنگتنی به عنوان قرائت مسلط توسعه در سال‌های اخیر البته در سطح نظری و آکادمیک ایجاد شده، نقدهایی است که برخی اقتصاددانان برجسته به ویژه جوزف استیگلیتز بر این مفهوم وارد کرده‌اند. استیگلیتز معتقد است که این نظریه موجبات توسعه قابل دوام را فراهم نیاورده و در کاهش فقر نیز توفیق چندانی نداشته است. در واقع از این منظر اجماع واشنگتنی اجماعی بر سر لیبرالیزه کردن و جهانی شدن بوده تا اجماعی بر سر توسعه پایدار و عادلانه. از منظر استیگلیتز به عنوان یکی از مهم‌ترین ناقدان اجماع واشنگتنی این مفروضات نتوانسته‌اند از آزمون توسعه سربلند بیرون بیایند در حالی که آسیایی‌ها در این روند موفق بوده‌اند. او معتقد است که مکانیسم خود تنظیمی بازار به ویژه در مراحل اولیه توسعه به نتایج موثر منجر نخواهد شد.

افزون بر این او شاهد دیگری که در راستای شکست اجماع واشنگتنی می‌آورد، تجربه اعمال این الگو در زیر صحرای آفریقا و آمریکای لاتین است. از منظر وی

کشورهایی که در این دو منطقه بر مبنای اجماع واشنگتنی توسعه خود را به پیش بردند در نهایت با ناکامی مواجه شدند ناکامی‌ای که آرژانتین نماد آن بود. در مقابل این الگو، الگوی توسعه آسیایی قرار دارد که در آن اولاً دست مریی دولت در توسعه پررنگ است و ثانیاً دولت لیبرالیزه کردن را به تدریج به پیش برده است. افزون بر این و مهم‌تر اینکه دولت ثبات اقتصاد کلان را فراهم کرده و زمینه را برای رشد سریع و با دوام اقتصادی کشورهای آسیایی فراهم آورده است.

مهم‌ترین نقدی که استیگلیتز بر اجماع واشنگتنی وارد می‌کند یکی آن است که اهداف توسعه را بسیار محدود در نظر می‌گیرد و آن را به رشد اقتصادی و افزایش تولید ناخالص داخلی فرو می‌کاهد و دیگر آنکه تنها به کاهش نقش دولت در اقتصاد می‌اندیشد و به این نکته را در نظر نمی‌گیرند که همانگونه که دولت‌ها نارسایی‌هایی دارند بازارها هم نارسایی‌های و شکست‌هایی دارند.

از منظر استیگلیتز آنچه روشن است آنکه اجماعی بر سر فراتر رفتن از اجماع واشنگتنی در جهان شکل گرفته است گرچه هنوز مولفه‌های این اجماع جدید کاملاً تبیین نشده است. با این وجود او به چند مولفه این اجماع که بر آن اجماع پساواشنگتنی نام می‌نهد اشاره می‌کند:

۱- اول آنکه این اجماع نمی‌تواند تنها در واشنگتن شکل بگیرد. بلکه باید جهان در حال توسعه نیز در این روند شریک شود.

۲- یک نسخه سیاستی واحد را نمی‌توان برای همه کشورها تجویز کرد. سیاست‌هایی که در یک کشور موفق بوده‌اند ممکن است در کشور دیگری به شکست منجر شوند. بنابراین باید مقتضیات کشورهای مختلف را در توصیه‌های سیاستی در نظر داشت.

۳- در برخی حوزه‌ها هنوز علم اقتصاد به آن میزان از نظرات و تجربیات متراکم که لازمه شکل‌گیری اجماع لازم برای ارائه توصیه‌های سیاست‌گذارانه به کشورها

هستند نرسیده است. به عنوان مثال در این مورد که آزادسازی تجاری شتابناک در یک کشور دارای بیکاری گسترده منجر به رشد اقتصادی سریع‌تر خواهد شد اجماعی وجود ندارد. بنابراین کشورها باید به تجارب خود توجه کنند و با استفاده از این تجارب بهترین راه‌ها را برای خود برگزینند.

۴- لازمه توسعه موفق برخلاف اجماع واشنگتنی به حداقل رساندن نقش دولت نیست بلکه ایفای نقش متوازن دولت در روند توسعه است.

۵- پیشبرد توسعه نیازمند تقویت توأمان نقش بازار و نهادهای دولتی است.

۶- توفیق در توسعه نباید تنها با افزایش تولید ناخالص داخلی مورد سنجش قرار گیرد بلکه باید متغیرهای بیشتری نیز از جمله ثبات اجتماعی و پایداری محیط زیست نیز در روند سنجش مورد توجه قرار گیرد.^{۲۴}

از دیگر نظریه‌پردازانی که معتقد به پایان عصر اجماع واشنگتنی است، می‌توان به فرانسیس فوکویاما اشاره کرد. فوکویاما در مقاله‌ای که سال ۲۰۱۱ در نشریه فارن افرز با عنوان اجماع پس‌واشنگتن به چاپ رساند از دیدگاهی که در اوایل دهه ۹۰ در مقاله پایان تاریخ به چاپ رسانده بود بسیار فاصله گرفته است. او در این مقاله استدلال می‌کند که کشورهای در حال توسعه به ویژه پس از بحران مالی اخیر از اصول مد نظر اجماع واشنگتنی به شدت فاصله گرفته‌اند گرچه او تأکید دارد که این کشورها هیچگاه این اصول را به طور کامل نپذیرفتند.

از منظر وی بحران‌های مالی دهه ۱۹۹۰ در آسیا و آمریکای لاتین تردیدهای جدی در مورد اجماع واشنگتنی ایجاد کرد و بحران مالی اخیر نیز ضربه سختی به آن وارد کرد زیرا کشورهای در حال ظهور در قیاس با غرب توسعه‌یافته که این مدل را به طور کامل اجرا می‌کرد با سرعت بیشتری از بحران خارج شدند. به همین دلیل وی معتقد است که آنچه اتفاق افتاده است نه زیر سوال رفتن سرمایه‌داری بلکه زیر سوال رفتن

قرائت آمریکایی از آن است و همین موضوع دگرگونی‌های فعلی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل را از دوران تعارض کمونیسم و سرمایه‌داری متمایز می‌کند.

دومین روندی که وی معتقد است در پیامد بحران مالی اخیر رخ داده توجه ویژه کشورهای در حال توسعه به آثار اجتماعی و سیاسی اقدامات و فعالیت‌های اقتصادی است، در حالی که در گذشته تنها به منافع اقتصادی و به بیان بهتر توجیه اقتصادی یک سیاست توجه می‌شد. در همین راستا او به برنامه‌های ریگان و تاجر به مثابه بنیادگذاران اجماع واشنگتنی توجه می‌دهد، برنامه‌هایی که در آنها ابعاد اجتماعی به نفع سود اقتصادی نادیده گرفته شد.

سومین پیامدی را که وی در اثر بحران مالی اخیر بر آن تأکید می‌کند تغییر در سیاست صنعتی دولت‌هاست. بر مبنای اصول اجماع واشنگتنی و دولت حداقل، نقش دولت در سیاست‌گذاری صنعتی مذموم تلقی می‌شود در حالی که به عقیده فوکویاما دولت در کشورهای در حال توسعه موفق مانند برزیل و چین نقش مهمی در سیاست صنعتی و سرمایه‌گذاری در بخش‌های زیرساختی داشته است. سایر کشورهای در حال توسعه نیز به زعم وی به این تجربه توجه بیشتری دارند تا تجربه مبتنی بر اجماع واشنگتنی. البته او تأکید دارد که با توجه به تجربه واشنگتنی هر کشوری باید به مقتضیات خود در سیاست‌گذاری صنعتی توجه نماید، زیرا بحران در اجماع واشنگتنی به روشنی نشان داد که کپی کردن مدل‌های دیگر می‌تواند هزینه‌های زیادی را در بر داشته باشد.

پیامد دیگری که وی به آن اشاره دارد چند قطبی شدن اقتصاد بین‌الملل و پایان هژمونی آمریکا در این عرصه است. او معتقد است آنچه که به عنوان خیزش دیگران از آن یاد می‌شود تنها معطوف به تغییر معادلات قدرت و ثروت نیست بلکه رقابت ایده‌ها و مدل‌ها را نیز در برمی‌گیرد. به بیان دیگر وی معتقد است که غرب باید از این پس خود را آماده رقابت با ایده‌ها و مدل‌های جدید نماید و با عصر انحصار خود در این

عرصه خداحافظی نماید. او به چالش کشیده شدن نهادهای بین‌المللی را یکی دیگر از نمادهای چند قطبی شدن اقتصاد سیاسی بین‌الملل برمی‌شمارد و معتقد است که این نهادها که در دوران تسلط مطلق غرب بر اقتصاد جهانی و به عنوان نمادهای این تسلط شکل گرفتند اکنون باید خود را با تغییرات تطبیق دهند.

فوکویاما این پیامدها را نشانه‌ای آشکار از تغییر پارادایم توسعه می‌داند و معتقد است که در شرایط کنونی کشورهای در حال توسعه دیگر از مجریان زبان‌بسته دستور کار توسعه‌ای جهان صنعتی فراتر رفته و خود به بازیگران مهمی در ایده‌پردازی و نیز تخصیص منابع در این حوزه بدل گشته‌اند.^{۲۵}

افزون بر این متفکرین برجسته، گزارش روندهای جهانی تا سال ۲۰۲۵ که به عنوان مهم‌ترین و معتبرترین گزارش آینده پژوهی از سوی شورای اطلاعات ملی آمریکا در سال ۲۰۰۸ منتشر شد پیش‌بینی می‌کند که نه تنها در دهه آینده ثروت به طور روزافزونی از غرب به شرق منتقل می‌شود بلکه این ثروت به طور روزافزونی نیز در دست دولت‌ها متمرکز می‌گردد. از منظر این گزارش به استثنای هند سایر قدرت‌های در حال ظهور به ویژه چین، روسیه و کشورهای حاشیه خلیج فارس به مدل‌های جدید سرمایه‌داری دولتی تبدیل خواهند شد. از منظر این گزارش در پی این روند احتمالاً دولت‌های بیشتری به ویژه در جهان در حال توسعه در پی این برخواهند آمد که وزن و نقش خود را در اقتصاد افزایش دهند. از این منظر گسترش پدیده سرمایه‌داری دولتی احتمالاً پیامدهای ذیل را برای اقتصاد جهانی به همراه خواهد داشت.

۱- دستکاری گسترده در سیاست پولی برای پایین نگاه داشتن ارزش پول و گسترش بازارهای صادراتی

۲- تمایل روزافزون این دولت‌ها به بهره‌گیری از صندوق‌های ثروت حاکمیتی

۳- عقب‌گرد خصوصی‌سازی و خیزش مجدد شرکت‌های دولتی

گزارش معتقد است که شرکت‌های دولتی برخلاف آنچه بسیاری از اقتصاددانان پیش‌بینی می‌کردند متعلق به گذشته نیستند بلکه در آینده نقشی پر اهمیت در اقتصاد داخلی بسیاری از کشورهای در حال توسعه و نیز در روابط اقتصادی خارجی آنها به ویژه در حوزه مواد خام و بخصوص ژئوپولیتیک انرژی ایفا خواهند کرد. گزارش استدلال می‌کند که برخی از کشورها احتمالاً به طور روزافزونی در پی استفاده از این شرکت‌ها به عنوان ابزارهای نفوذ ژئوپولیتیک برخواهند آمد.

۳- رشد حمایت‌گرایی در حوزه‌های تجارت و سرمایه‌گذاری

۴- حاشیه‌ای شدن نهادهای بین‌المللی به ویژه صندوق بین‌المللی پول و بانک

جهانی

گزارش معتقد است که با توسعه صندوق‌های ثروت حاکمیتی و افزایش ثروت کشورهای در حال ظهور نقش این نهادها در اقتصاد جهانی کمرنگ خواهد شد، به ویژه در مباحث توسعه. تحقق این پیش‌بینی را در آفریقا و در رقابت چین و بانک جهانی می‌توان دید رقابتی که چین در آن برنده شده است زیرا بسیار بیش بانک جهانی به برنامه‌های توسعه‌ای این قاره کمک کرده و وام ارائه داده است. گزارش تأثیرات ژئوپولیتیکی این روند را با اهمیت ارزیابی می‌کند.^{۲۶}

بنابراین در سخن نهایی و با توجه به موارد ذکر شده و نیز پیش‌بینی‌های معتبر می‌توان گفت که نشانه‌هایی از تغییر در ابعاد هنجاری نظم بین‌الملل لیبرال نیز وجود دارد گرچه همانگونه که اشاره شد این نشانه‌ها به هیچ روی به وضوح نشانه‌هایی تغییر در ابعاد مادی نیست. اما به هر روی این نشانه‌ها حکایت از یک روند کلان تغییر در ابعاد هنجاری نظم اقتصاد جهانی دارد، روندی که در صورت تداوم می‌تواند بنیان نظری شکل‌دهنده به این نظم را با چالش مواجه سازد. یکی دیگر از نمادهای این چالش، در مشروعیت نهادهای حکمرانی جهانی که بر مبنای ایده‌های غرب شکل گرفتند بروز و ظهور یافته است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۳- بحران در حکمرانی جهانی

شورای ملی اطلاعات آمریکا اخیراً گزارشی را در مورد آینده حکمرانی جهانی منتشر کرده که با توجه به جامعیت آن و نیز فقدان منابع قابل اتکا در مورد چنین بحث پیچیده‌ای، به ناگزیر برای گمانه‌زنی راجع به چالش‌های حکمرانی جهانی و آینده این موضوع باید به گزارش‌هایی از این دست اتکا کرد. بنابراین در ادامه برآوردهایی که در اینگونه گزارش‌ها ارائه شده است را مورد بررسی قرار خواهیم داد. از منظر نویسندگان گزارش که از صاحب‌نظران کشورهای مختلف نیز هستند حکمرانی جهانی در مقطع بسیار حساسی قرار دارد. دو تحول عمده موجبات این امر را فراهم آورده است:

۱- تنوع و گستردگی بی‌نظیر معضلات و مسایل جهانی که نهادهای بین‌المللی باید آنها را مدیریت کنند و نیز پیچیدگی معضلاتی که می‌تواند توانایی این نهادها در حل و فصل این موضوعات را کاهش دهد.

۲- روند انتقال قدرت که حکمرانی جهانی را با پیچیدگی‌های مضاعفی مواجه کرده است.

از منظر گزارش، نهادهای موجود که در دوران پس از جنگ دوم جهانی بنا نهاده شده‌اند در حوزه‌های اقتصادی، امنیتی و سیاسی به مدیریت موضوعات جهانی پرداخته‌اند. یکی از مهم‌ترین شواهد این موضوع این است که از مقطع شکل‌گیری سازمان ملل تاکنون علی‌رغم رقابت‌های شدید قدرت‌ها جنگی جهانی رخ نداده است. در حوزه اقتصادی شکل‌گیری گات و سازمان تجارت جهانی باعث جلوگیری از تمایلات حمایت‌گرایانه شده‌اند، تمایلاتی که یکی از علل بروز جنگ‌ها در گذشته بوده است.

اما پیرامون وضعیت حکمرانی جهانی در فضای کنونی گزارش تأکید دارد که سرعت گرفتن فرآیند جهانی شدن در ترکیب با ظهور قدرت‌های جدید فضای نوینی را پیش روی حکمرانی جهانی و نهادهای دخیل در آن قرار داده است. فرآیند جهانی شدن

از سه ویژگی بنیادین برخوردار است که این سه ویژگی نیاز به حکمرانی جهانی موثرتر را به ضرورت تبدیل خواهند کرد:

۱- وابستگی متقابل تعمیق‌شونده^[۱]

این نکته روشن است که وابستگی متقابل از هنگام شکل‌گیری اقتصادهای مبتنی بر سرمایه‌داری کمابیش وجود داشته است، اما وابستگی متقابلی که در پیامد فرآیند جهانی شدن رخ داده است با الگوهای پیشین این پدیده متفاوت است. در واقع خیزش قدرت‌های جدید، به ویژه چین، هند و برزیل به وابستگی متقابل ابعادی جهانی بخشیده است و بازیگرانی جدید و با قابلیت‌های گسترده را به این عرصه وارد کرده است. افزون بر این انتقال تولیدات و خدمات تجاری از کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای در حال توسعه و نیز افزایش شدید مبادلات تجاری میان جهان در حال توسعه، الگوهای سنتی تجارت و سرمایه‌گذاری را متحول ساخته است.

۲- معضلات مرتبط با یکدیگر^[۲]

از منظر نویسندگان گزارش، در تصویر کلان‌تر، وجود پیوندهای چندگانه میان تغییرات آب و هوایی، بحران‌های اقتصادی و شکنندگی دولت‌ها - کانون‌های اصلی بحران‌ها در آینده - ماهیت به هم پیوسته چالش‌های بین‌المللی را به خوبی نشان می‌دهد.

۳- درهم‌تنیدگی معضلات سیاست داخلی با مسایل بین‌المللی

یکی دیگر از ویژگی‌های جهان امروز درهم‌تنیدگی روزافزون معضلات داخلی و بین‌المللی است. یکی از گویاترین نمونه‌های این درهم‌تنیدگی، بحران مالی اخیر است، بحرانی که به طور توأمان ریشه‌های داخلی و بین‌المللی دارد. افزون بر این بحران گرم

1- Deepening interdependence

2- Interconnected problems

شدن کره زمین را نیز می‌توان یکی دیگر از نمادهای مهم در هم تنیدگی معضلات سیاست داخلی با مسایل بین‌المللی دانست.

با این تحلیل، نویسندگان گزارش استدلال می‌کنند که گرچه نهادهای بین‌المللی تا حدی خود را با شرایط دگرگون‌شونده تطبیق داده‌اند، اما این روند با موج تقاضاها برای تغییرات متناسب نبوده است. در این روند سه تحول را از منظر تطبیق‌پذیری می‌توان واجد اهمیت دانست:

۱- شکل‌گیری گروه‌های غیررسمی با محوریت کشورهای پیشرو همچون گروه

۲۰

۲- گسترش و تعمیق روند همگرایی منطقه‌ای به ویژه در شرق آسیا

۳- افزایش نقش و جایگاه سازمان‌های غیردولتی در حکمرانی جهانی

البته این تغییرات جملگی در ورای نهادهای بین‌المللی رخ داده‌اند و شیوه مدیریت موضوعات در آنها نیز با شیوه رسمی و رایج در نهادهای مرسوم متفاوت است. این نهادهای جدید نسبت به نهادهای غرب محور و سستی که شدیداً قاعده‌محورند از انعطاف بیشتری برخوردارند.

از منظر گزارش، ظهور و گسترش این نهادها یک روند بنیادین به سوی گونه‌ای جدید از حکمرانی جهانی را آشکار می‌سازد، گونه‌ای که از قاعده‌مندی بسیار کمتری برخوردار بوده، منعطف و معطوف به حوزه‌های موضوعی خاص^[۱] است. البته نویسندگان تأکید دارند که گسترش این نهادها به مثابه یک روند بدان معنی نیست که جای نهادهای سستی و قاعده‌محوری که غرب ایجاد کرده است را خواهند گرفت، زیرا این نهادها کالاهای عمومی‌ای^[۲] ایجاد می‌کنند که نهادهای جدید قادر به تولید آنها نیستند و اگر هم این توانایی را داشته باشند در حد ضعیفی از آن برخوردارند. افزون بر

1- Ad hoc

2- Public goods

این به موازاتی که نظام بین‌الملل به سوی تنوع و گوناگونی بازیگران و منابع قدرت پیش می‌رود اهمیت و ارزش تولید کارآمد این کالاها روزافزون می‌گردد.

آنگونه که در گزارش آمده، کشورهای در حال توسعه به ویژه معتقدند که باید برای موضوعات و معضلات مختلف مکانیسم‌های متفاوتی را طراحی کرد، زیرا همه معضلات را نمی‌توان با یک مکانیسم مدیریت نمود. برخی چالش‌ها نیازمند مکانیسم‌های دو جانبه، منطقه‌ای و جهانی با تقسیم کار مشترک هستند. از این رو در صورتی می‌توان به آینده حکمرانی جهانی امیدوار بود که نهادهای قدیمی و جدید در این حوزه به نوعی مکمل یکدیگر باشند. نیل به چنین وضعیتی نیازمند شرایط حداقلی ذیل است:

۱- دانش مشترک در مورد مسایل و نحوه مواجهه با آنها

۲- تبیین ابتکاراتی در جهت تعامل میان نهادهای قدیمی و جدید، دولتی و غیردولتی، منطقه‌ای و جهانی، رسمی و غیررسمی

۳- شکل‌دهی به یک موازنه قابل قبول میان شمولیت و کارآمدی

آنچه به نظر نویسندگان روشن است آنکه نهادهای جدید نمی‌توانند جای نهادهای قدیمی را در این روند بگیرند، زیرا این نهادها از ساختار منسجمی برخوردار نیستند و عموماً نیز برای مدیریت مسایل خاص تشکیل می‌شوند. گروه ۲۰ نماد چنین وضعیتی است، زیرا از یک سو از ساختار سستی برخوردار است و از دیگر سو برای مدیریت مسایل خاص همچون بحران مالی اخیر از آن بهره‌برداری می‌شود. از این رو نویسندگان معتقدند که آینده نهادهای جدیدی که در عرصه حکمرانی جهانی رو به گسترش‌اند تا حد زیادی وابسته به روابط و تعامل آنان با ساختارهای رسمی چندجانبه است. البته اینگونه از تعامل در وضعیت کنونی میان بسیاری از سازمان‌های غیردولتی و بانک جهانی وجود دارد. به عنوان نمونه‌ای دیگر گروه بیست همواره در تعیین اولویت‌ها برای نشست‌های این گروه از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مشورت می‌گیرد.

یکی دیگر از ضعف‌های نهادهای جدید به ظرفیت اندک^[۱] آنان برای پیشبرد دستورکارهای گسترده، شبیه آنچه سازمان ملل پیگیری می‌کند باز می‌گردد. واضح است که گروه بیست حتی اگر تمایل داشته باشد قادر به پیگیری چنین دستورکارهایی نیست. به بیان بهتر گروه‌های غیررسمی هنگامی که از اعضای اندکی برخوردار باشند مشروعیت‌شان مورد مناقشه است و زمانی که تعداد اعضای آنان زیاد شود با مشکل عدم انسجام مواجه می‌شوند.

البته نویسندگان این گزارش هم می‌پذیرند که این به معنای اهمیت اندک این نهادها نیست. در بسیاری از مسایل مبتلابه حکمرانی جهانی این نهادها از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. در واقع در هر دو سوی زنجیره تقاضا و عرضه حکمرانی جهانی این نهادها از اهمیت روزافزونی برخوردارند. افزون بر این نهادهای غیررسمی منابع حیاتی دانش و تخصص در مسایل و معضلات بین‌المللی به شمار می‌آیند. این نهادها در شکل‌دهی به دستور کار بین‌المللی در زمینه حکمرانی جهانی و ارائه راه‌حل درباره مسایل این حوزه از یک سو و مشارکت در اجرای این راه‌حل‌ها از دیگر سو واجد اهمیتی روزافزون‌اند. از همین روست که در برخی از حوزه‌های حکمرانی جهانی به ویژه در زمینه توسعه پایدار نوعی مشارکت هیبریدی مبتنی بر شراکت بخش‌های دولتی و خصوصی شکل گرفته و نتایج مثبتی به بار آورده است. البته فراگیر شدن انقلاب اطلاعاتی و تسهیل ارتباطات نیز در این روند نقش مهمی ایفا کرده است. به عنوان نمونه‌ای دیگر، همکاری چندجانبه و با مشارکت بازرگانان، سازمان‌های غیردولتی و نهادهای عمومی به یکی از ویژگی‌های ثابت در زمینه تعیین استانداردهای بین‌المللی^[۲] تبدیل شده است. با تبیین فوق‌الذکر از وضعیت حکمرانی جهانی، نویسندگان گزارش سناریوهای ذیل را در مورد آینده این حوزه در یک دهه آینده مطرح کرده‌اند:

1- Capacity deficit
2- International standard setting

۱- تداوم وضع موجود با اندکی تغییرات

در قالب این سناریو، در یک دهه آینده بحرانی که نظام بین‌الملل را دگرگون سازد رخ نخواهد داد گرچه مدیریت جمعی موضوعات بین‌المللی به کندی توسعه خواهد یافت. بحران‌هایی که رخ خواهد داد در چارچوب‌های موقت مدیریت جمعی حل و فصل خواهد شد. نهادهای رسمی حکمرانی جهانی اصلاحات چندانی به خود نخواهند دید و دولت‌های غربی همچنان سهم زیاد و نامتناسبی از قدرت را در حکمرانی جهانی در اختیار خواهند داشت. این وضعیت در درازمدت پایدار نخواهد بود زیرا در صورت وقوع بحران‌های گسترده، نظام بین‌الملل دگرگون خواهد شد.

۲- تکه‌تکه شدن حکمرانی جهانی^[۱]

در قالب این سناریو دولت‌ها و مناطق قدرتمند تلاش خواهند کرد تا خود را از تهدیدات بیرونی مصون بدارند. آسیا به نوعی از نظم منطقه‌ای شکل خواهد داد که به لحاظ اقتصادی خودکفا^[۲] خواهد بود. گرچه ارتباطات جهانی^[۳] نشانه‌ای از تداوم حیات جهانی شدن خواهند بود اما سرعت این فرآیند به شدت کاهش خواهد یافت. اروپا با توجه به اینکه سطح رفاه در این قاره به سرعت افت خواهد کرد، توجه بیش از پیش خود را به معضلات درونی معطوف خواهد کرد. وضعیت آمریکا با توجه به رشد نیروی کار این کشور نسبت به اروپا بهتر خواهد بود اما مشکلات مالی این کشور اگر کسری بودجه و بحران بدهی‌های آن حل نشود تعمیق خواهد شد.

1- Fragmented global governance
2- Self-sufficient
3- Global communication

۳- بازگشت به کنسرت اروپا^[۱]

در قالب این سناریو، تهدیدات فزاینده‌ای که در برابر سیستم بین‌المللی شکل خواهند گرفت بویژه در زمینه‌هایی چون فجایع زیست محیطی یا درگیری‌هایی با قابلیت گسترش اپیدمیک- کشورها را به همکاری بیشتر و گسترده‌تر برای حل و فصل معضلات بین‌المللی سوق خواهد داد. از این رو امکان انجام اصلاحات مهم در نظام بین‌الملل وجود خواهد داشت. آمریکا قدرت خود را به گونه‌ای فزاینده به اشتراک خواهد گذاشت، چین و هند مسئولیت‌پذیری بیشتری خواهند داشت و اتحادیه اروپا نقش جهانی بزرگتری ایفا خواهد کرد. گرچه امکان تحقق این سناریو کمتر از دو سناریوی فوق‌الذکر پیش‌بینی شده، اما به عنوان بهترین سناریو از منظر پیشرفت حکمرانی جهانی از آن نام برده شده است.

۴- غلبه درگیری بر همکاری^[۲]

در قالب این سناریو که در گزارش نامحتمل ارزیابی شده است، درگیری‌ها و فروپاشی‌های داخلی به ویژه در قدرت‌های در حال ظهور و بخصوص در چین، تهدیدات روزافزونی در مقابل نظام بین‌الملل شکل خواهد داد. آرزوهای بر باد رفته طبقه متوسط کشورها برای برخورداری از زندگی بهتر، به احساسات ملی‌گرایانه شدت خواهد بخشید. تنش میان چین و آمریکا در پیامد این فرآیند تشدید خواهد شد. افزون بر این برخی کشورهای دیگر نیز در رقابت بر سر منابع و بازارها وارد تنش با یکدیگر خواهند شد. مسابقه تسلیحاتی هسته‌ای در خاورمیانه نیز به تنش‌زایی در پهنه جهانی یاری خواهد رساند. بدگمانی‌ها و تنش‌ها، اصلاح نهادهای جهانی را غیرممکن خواهد ساخت. همگرایی منطقه‌ای نیز به ویژه در آسیا شکوفا نخواهد شد.

1- Concert of Europe redux
2- Conflict trumps cooperation

نهایتاً جمع‌بندی‌ای که در این گزارش آمده بر دو نکته مهم در روند آتی حکمرانی جهانی تأکید می‌گذارد:

۱- ضرورت اصلاحات ساختاری در نهادهای حکمرانی جهانی و تطبیق دادن این نهادها با واقعیات قدرت در سیاست بین‌الملل، واقعیاتی که به سرعت به سوی نوع جدیدی از موازنه قدرت در حال تغییر است. این امر به ویژه از سوی کشورهای در حال توسعه مورد تأکید قرار دارد.

۲- نقش روزافزون سازمان‌های غیردولتی در روند حکمرانی جهانی هم از لحاظ شناخت مسایل و معضلات جهانی و هم از لحاظ ارائه راه‌حل‌ها برای مقابله با این معضلات.^{۲۷}

جهان ۲۰۳۰ از منظر شورای اطلاعات ملی آمریکا

در اثنای نگارش این گزارش، شورای اطلاعات ملی آمریکا گزارش جامعی در مورد روندهای جهانی تا افق ۲۰۳۰ منتشر کرد که با توجه به جامعیت آن، ارائه خلاصه‌ای از پیش‌بینی‌های آن ضروری به نظر می‌رسد، گرچه بخشی از بحث‌های این گزارش در راستای مطالب صفحات فوق است زیرا این مطالب نیز با توجه به گزارش‌های پیشین این شورا و سایر نهادهای آینده‌پژوهی به رشته تحریر درآمده است. به بیان دیگر اگر بر مبنای گزارش‌های معتبر آینده‌پژوهی راجع به جهان‌های محتمل در آینده یا سناریوهای آتی سخن بگوییم طبیعتاً معتبرترین و تازه‌ترین گزارش، گزارش شورای اطلاعات ملی آمریکا تحت عنوان «روندهای جهانی تا سال ۲۰۳۰: جهان‌های بدیل» است که در آن روندهایی که تغییرات تکنیک در جهان ما تا سال ۲۰۳۰ ایجاد می‌کنند به شکل ذیل دسته‌بندی شده‌اند:

جدول ۲- روندهای ایجادکننده تغییرات تکنیک در جهان تا سال ۲۰۳۰

رشد طبقه متوسط جهانی	طبقه متوسط در جهان در حال توسعه هم به لحاظ تعداد و هم درصد آن در کل جمعیت به شدت رشد خواهد کرد به گونه‌ای که می‌توان اغلب جمعیت این کشورها را در ۱۵ تا ۲۰ سال آتی در این طبقه قرار داد
دسترسی گسترده‌تر به فناوری‌های کشنده و آشوب‌ساز	طیف گسترده‌تری از ابزارهای جنگ سلاح‌های دارای قابلیت حمله دقیق، ابزارهای سایبری و سلاح‌های بیوترور- در دسترس خواهند بود. افراد و گروه‌های کوچک قابلیت ایجاد آشفته‌گی‌های گسترده را خواهند داشت، قابلیتی که در گذشته تنها در انحصار دولت‌ها بود.
تغییر قطعی قدرت اقتصادی به شرق و جنوب	سهم اروپا، آمریکا و ژاپن از درآمد جهانی از ۵۶ درصد کنونی به کمتر از نصف در سال ۲۰۳۰ کاهش خواهد یافت. در سال ۲۰۰۸ چین آمریکا را پشت سر گذاشت و به بزرگترین دارنده پس‌انداز در جهان تبدیل شد، تا سال ۲۰۲۰ سهم بازارهای در حال ظهور در دارایی‌های مالی جهان دو برابر خواهد شد.
کهنسالی گسترده و بی‌سابقه	در حالی که در سال ۲۰۱۲ تنها آلمان و ژاپن دارای ترکیب جمعیتی رو به کهنسالی، بالای ۲۵ سال هستند، در سال ۲۰۳۰ عمده جمعیت اغلب کشورهای اروپایی، کره جنوبی و تایوان وارد دوران کهنسالی خواهند شد.
شهرنشینی	جمعیت شهرنشین جهان از ۵۰ درصد کنونی به ۶۰ درصد در سال ۲۰۶۰ افزایش خواهد یافت. آفریقا به تدریج به عنوان منطقه‌ای که بالاترین رشد شهرنشینی را خواهد داشت، جایگزین آسیا خواهد شد. مراکز شهری حدود ۸۰ درصد رشد اقتصادی را ایجاد خواهند کرد. پتانسیل موجود برای بکارگیری فناوری‌ها و زیرساخت‌های نوین، بهره‌گیری از منابع کمیاب را افزایش خواهد داد.

تقاضا برای غذا ۱۳۰ درصد و تقاضا برای آب ۴۰ درصد افزایش خواهد یافت. نزدیک به نیمی از جمعیت جهان در مناطقی زندگی خواهند کرد که با کمبود شدید منابع آبی مواجه خواهد بود. دولت‌های شکننده در آفریقا و خاورمیانه با بیشترین ریسک کمبود موارد غذایی و آب مواجه خواهند شد، گرچه چین و هند نیز در این حوزه آسیب‌پذیرند.	فشار بر منابع آبی و غذایی
ایالات متحده با دارا بودن منابع عظیم سنگریزه‌های گازی قادر به پاسخگویی به نیازهای داخلی و ایجاد ظرفیت‌های صادرات گاز در دهه‌های آینده خواهد بود. افزایش تولید نفت از منابعی که به سختی قابل دسترس بودند، بر ناموازنه تجاری آمریکا تأثیرات تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت و به گسترش فعالیت‌های اقتصادی در آمریکا منجر خواهد شد. ظرفیت ذخیره جهانی نفت به بیش از ۸ میلیون بشکه افزایش خواهد یافت. در چنین شرایطی اوپک کنترل قیمت‌ها را از دست خواهد داد و قیمت نفت سقوط خواهد کرد.	استقلال انرژی آمریکا

به بیانی دقیق‌تر از منظر این گزارش، چهار روند کلیدی تغییراتی تکنونیک در دو دهه آینده ایجاد می‌کنند:

۱- قدرتمندتر شدن افراد

نخستین روند کلیدی، قدرتمند شدن روزافزون افراد در مقابل دولت‌هاست. بر مبنای این گزارش، گسترش آموزش، رشد روزافزون طبقه متوسط که در صفحات پیشین بدان اشاره شد و بهبود مراقبت‌های بهداشتی باعث خواهد شد تا افراد به طور روزافزون به عنوان متغیرهای نقش‌آفرین در جهان آینده محسوب شوند. در یک دهه آینده برای نخستین بار در تاریخ جهان، تعداد افراد طبقه متوسط بر تعداد فقرا پیشی خواهد گرفت؛ به بیان دیگر، در ۱۵ سال آتی، طبقه متوسط جدید، بخش عمده‌ای از

جمعیت جهان را تشکیل خواهد داد و این طبقه متوسط نیازهای جدیدی خواهد داشت و از توانمندی‌هایی برخوردار است که قشر فقیر که در گذشته، بخش عمده جمعیت جهان را تشکیل می‌دادند، هرگز چنین امکانات و توانمندی‌هایی را نداشتند. تحول مهم دیگری که در قدرتمندتر شدن افراد کمک کرده است، فراگیر شدن انقلاب اطلاعات است که امکانات جدیدی را در اختیار افراد برای نقش‌آفرینی بیشتر در حوزه‌های مختلف قرار داده است.

جنبه تاریک این انقلاب اطلاعاتی، این است که برای نخستین بار، تکنولوژی‌های مخرب با قابلیت ایجاد تخریب‌هایی در ابعاد وسیع در اختیار تعداد هرچه بیشتری از افراد قرار گرفته است که مهم‌ترین نمونه آن، هکرهای اینترنتی هستند. با این امکانات، افراد قادر به ایفای نقش‌هایی خواهند شد که در گذشته هرگز قادر به انجام آن نبودند. در واقع قرار گرفتن تسلیحات مخرب در دست افراد برای نخستین بار، انحصار دولت در این عرصه را به چالش خواهد کشید.

۲- پخش شدن قدرت

روند دیگری که در آینده بر جهان ما تأثیرات مهمی برجای خواهد گذارد، پخش شدن قدرت و خارج شدن آن از انحصار غرب است. به بیان دیگر، همانگونه که در صفحات گذشته اشاره شد، غرب در آینده به عنوان مهم‌ترین قطب قدرت در سیاست بین‌الملل نخواهد بود. در سال ۲۰۳۰، آسیا، جایگزین آمریکای شمالی و اروپا به لحاظ شاخص‌های تجمیعی قدرت، یعنی تولید ناخالص داخلی، جمعیت، بودجه نظامی و سرمایه‌گذاری در حوزه تکنولوژیک خواهد شد. در آن زمان، چین احتمالاً بزرگ‌ترین و مهم‌ترین قدرت اقتصادی جهان خواهد بود، به گونه‌ای که حتی چند سال پیش از ۲۰۳۰ از آمریکا پیشی خواهد گرفت.

مهم‌ترین پیامد این تغییر، آن است که در آینده، سلامت اقتصاد جهانی و کارکرد آن، بیش از آنکه به اقتصادهای غربی وابسته باشد، به شرق و قدرت‌های نوظهور و

چگونگی عملکرد این کشورها در اقتصاد داخلی و نیز در نهادهای اقتصاد جهانی وابسته خواهد شد. در افق ۲۰۳۰، نقش بازیگرانی چون ترکیه، آفریقای جنوبی، کلمبیا، اندونزی و کشورهای مشابه در اقتصاد جهانی به شدت افزایش خواهد یافت و اتحادیه اروپا و ژاپن همچنان در رکود نسبی به سر خواهند برد.

اتفاق مهم دیگری که احتمالاً تا سال ۲۰۳۰ در حوزه قدرت رخ خواهد داد، انتقال قدرت از دولت به بازیگران غیردولتی است که بخشی از روند پخش شدن قدرت به شمار می‌آید. در واقع در سال ۲۰۳۰ دولت‌ها، یکی از بازیگران اصلی در صحنه قدرت بین‌المللی خواهند بود و قدرت بیشتر در درون شبکه‌های افراد و بازیگران غیردولتی و دنیای مجازی پخش خواهد شد و بازیگرانی می‌توانند قدرتمندتر جلوه کنند و توان تأثیرگذاری بیشتری داشته باشند که این شبکه‌ها و فرایندها را به درستی تشخیص دهند و در قالب آنها تأثیرگذاری خود را شکل دهند.

۳- تحولات جمعیتی

روند سوم، الگوهای جدید جمعیتی است که تغییرات مهمی در جهان تا سال ۲۰۳۰ ایجاد خواهد کرد. نخست آنکه جمعیت جهان از ۷/۱ میلیارد نفر بر مبنای آمارهای ۲۰۱۲ به ۸/۳ میلیارد نفر تا سال ۲۰۳۰ افزایش خواهد یافت که همین امر، به لحاظ فشاری که بر منابع کره زمین و نیازها و تقاضاهای جدیدی که ایجاد می‌کند، در شکل‌دهی به اقتصاد جهانی و سایر روندها تأثیرگذار خواهد بود. رشد جمعیت جهان باعث خواهد شد تا تقاضا برای مواد غذایی به شدت افزایش یابد. تقاضا برای غذا تا سال ۲۰۳۰، ۳۵ درصد افزایش خواهد یافت. در حالی که بر مبنای پیش‌بینی‌ها، روند تولید مواد غذایی در جهان تغییر چندانی نخواهد داشت.

افزون بر این، چهار روند جمعیتی در جهان وجود دارد که اگر نگوئیم تأثیرات تعیین‌کننده بر اقتصاد و سیاست کشورها بر جای خواهد گذارد، می‌توان گفت که به

طور بنیادین در شکل‌دهی به این روابط سهیم خواهد بود. این روندها از منظر گزارش، عبارت است از:

۱-۳- پیرشدن جمعیت؛ پیرشدن جمعیت کشورهای توسعه‌یافته تا سال ۲۰۳۰، تشدید خواهد شد و همین امر بر اقتصادهای این کشورها تأثیرات مهمی برجای خواهد گذاشت. نکته مهم دیگر آنکه این روند پیری جمعیت، اغلب کشورهای در حال توسعه را نیز در افق ۲۰۳۰ در برخواهد گرفت. به بیان دیگر، بخش مهمی از جمعیت جهان در ۱۵ سال آتی رو به پیر شدن خواهد گذاشت.

۲-۳- دومین روند تعیین‌کننده در این حوزه، تداوم جمعیت جوان در برخی از کشورهاست که گرچه رو به کاهش است، اما می‌تواند تأثیرات مهمی در سوگیری این کشورها به لحاظ تنش‌ها و تعارضات داخلی و نیز روابط این کشورها با محیط پیرامونی ایجاد کند. در واقع در پیامد این روند، از جمعیت جوان جهان کاسته شده و این جمعیت عمدتاً در خاورمیانه و آفریقا متمرکز خواهد بود. نکته جالب آنکه جوان‌ترین کشورها در محیط پیرامونی ایران، افغانستان، اردن و فلسطین خواهند بود و ایران وارد دوران میانسالی خواهد شد. نکته دیگری که در این گزارش در مورد کشورهای دارای جمعیت جوان که عمدتاً در خاورمیانه و آفریقا قرار دارند، بدان اشاره شده، این است که این کشورها همچنان پتانسیل بی‌ثبات شدن را دارند. بدان دلیل که بین میانگین سنی جمعیت یک کشور و ثبات آن رابطه مستقیمی حاکم است و از آنجا که در این کشورها همچنان جوانان بخش عمده‌ای از جمعیت را تشکیل می‌دهند، پتانسیل بی‌ثباتی در آنها بالاست. در این گزارش از کشورهای دارای جمعیت انبوه جوان در خاورمیانه و آفریقا، به عنوان هلال بی‌ثباتی نام برده شده و پیش‌بینی شده که این کشورها احتمالاً در پی فشار تقاضاهای جمعیت جوان به ورطه بی‌ثباتی خواهند افتاد.

۳-۳- روند سومی که در قالب الگوهای جمعیتی، تأثیرات مهمی بر روند آتی جهان برجای خواهد گذاشت، مهاجرت است که از یک سو به دلیل پیر شدن بخش

مهمی از جمعیت کشورهای توسعه‌یافته غیر از آمریکا، نیاز این کشورها به جذب مهاجرین را افزایش خواهد داد و همین امر از دیگر سو باعث خواهد شد تا مهاجران انسجام اجتماعی این جوامع را دچار تنش کنند و واکنش‌هایی را در میان مردم بومی این کشورها ایجاد نمایند. عامل دیگری که بر مهاجرت در افق ۲۰۳۰ تأثیر خواهد گذاشت، تغییرات آب و هوایی است. یکی از ویژگی‌های تغییرات آب و هوایی این است که عاملان ایجادکننده تغییرات آب و هوایی، عمدتاً کشورهای توسعه‌یافته هستند در حالی که عمده تأثیرات مخرب این تغییرات، متوجه کشورهای در حال توسعه می‌شود. به همین دلیل پیش‌بینی می‌شود که تغییرات آب و هوایی، به مهاجرت گسترده در آفریقا و آسیا دامن خواهد زد و طیف وسیعی از مهاجرین در این کشورها تلاش خواهند کرد تا راهی سرزمین‌های دیگر شوند و همین امر می‌تواند بر روابط کشورها تأثیر منفی بگذارد و منازعات جدیدی میان کشورها شکل داده و بحران‌های جدیدی را ایجاد نماید. در این گزارش پیش‌بینی شده که مهاجرت در آینده عمدتاً ریشه در ورشکستگی‌های اقتصادی خواهد داشت. به بیان دیگر، ورشکستگی اقتصادهای در حال توسعه باعث خواهد شد که جمعیت این کشورها به سمت کشورهای دیگر هجوم برند.

۳-۴- چهارمین روند جمعیتی که در این گزارش بدان توجه شده است، روند شهرنشینی است که بر مبنای داده‌های ارائه شده، جهان شاهد بزرگ‌ترین روند شهرنشینی از ابتدای هزاره جدید است و این روند تا سال ۲۰۳۰ با سرعت تداوم خواهد یافت. از همین رو، مدیریت روند شهرنشینی، یکی از چالش‌های بزرگ کشورها در یک دهه آتی خواهد بود.

روند شهرنشینی باعث خواهد شد تا تقاضاها بسیار افزون‌تر از گذشته شود و همین امر، فشار بر منابع آبی و غذایی افزایش خواهد داد و می‌تواند کشورها را بر سر منابع آبی و غذایی دچار اختلاف و درگیری نماید.

۱- افزایش رابطه میان غذا، آب و انرژی

چهارمین روندی که در این گزارش به عنوان یک روند دارای تأثیرات تکنیک از آن یاد شده، افزایش رابطه میان غذا، آب و انرژی است. بر مبنای این گزارش، تقاضا برای غذا، آب و انرژی به ترتیب، ۳۵، ۴۰ و ۵۰ درصد افزایش خواهد یافت که عمده‌تأ به دلیل افزایش جمعیت جهان و الگوهای مصرف طبقه متوسط رو به افزایش خواهد بود. از دیگر سو، تغییرات آب و هوایی، چشم‌انداز در دسترس بودن چنین منابع حیاتی را تیره کرده است. به بیان دیگر، امکان دسترسی به این حجم از منابع برای پاسخگویی به نیازهای جمعیت رو به افزایش جهان در اثر تغییرات آب و هوایی کمتر شده است.

بر مبنای پیش‌بینی‌های کارشناسان آب و هوا، تغییرات آب و هوایی، الگوهای بارش را در مناطق مختلف جهان دچار تغییر خواهد کرد؛ بدان معنا که بخش‌هایی از جهان از بارش‌های وسیع‌تری برخوردار خواهند شد و بخش‌هایی دیگری در خشکسالی‌های روزافزونی فرو خواهند رفت. بر مبنای این پیش‌بینی‌ها، عمده کاهش بارش و خشکسالی در خاورمیانه، شمال آفریقا و هم‌چنین بخش غربی آسیای مرکزی، جنوب اروپا، جنوب آفریقا و جنوب غربی آمریکا رخ خواهد داد. طبیعتاً این خشکسالی‌ها بر امنیت غذایی این مناطق تأثیرات مهمی برجای خواهد گذاشت. زیرا مهم‌ترین عنصر در تأمین امنیت غذایی، تولید محصولات کشاورزی است و تولید محصولات کشاورزی، به آب به عنوان مهم‌ترین مولفه نیاز دارد. بنابراین تغییرات آب و هوایی باعث خواهد شد که امنیت غذایی این کشورها دچار مشکلات بیشتری نسبت به گذشته گردد. البته این گزارش تأکید ندارد که جهان وارد دورانی از کمبود شدید مواد غذایی و آب خواهد شد، بلکه تأکید دارد این چالش به عنوان یکی از چالش‌های پر اهمیت پیش روی بخش مهمی از کشورها و دولت‌ها در افق آتی خواهد بود.

از منظر این گزارش، شش روند کلان فوق‌الذکر، به خودی خود جهان ما را تا سال ۲۰۳۰ به گونه‌ای بنیادین تغییر خواهند داد اما پرسش کلیدی آن است که بازیگران

صحنه بین‌المللی و عوامل و متغیرهایی که در این صحنه نقش‌آفرین هستند، چگونه با این روندها برخورد خواهند کرد و به بیان دیگر، نحوه برخورد این بازیگران و به ویژه دولت‌ها با روندهای فوق‌الذکر، تعیین خواهند کرد که ما در افق ۲۰۳۰، چگونه دگرگونی‌ای را تجربه خواهیم کرد، بدان معنا که دگرگونی در جهان اجتناب‌ناپذیر است اما شکل‌دهی به چگونگی دگرگونی بستگی به تعامل یا تقابل عواملی دارد که در این گزارش به عنوان ۶ عامل کلیدی "تغییردهنده بازی"^{۱۱} از آن نام برده شده است. این وجه تسمیه بدان دلیل است که می‌توانند بر سرنوشت و شکل دگرگونی‌ای که در جهان آتی اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد، تأثیر بگذارند. در واقع این بازیگران تغییردهنده را می‌توان به عنوان متغیرهای مداخله‌گری محسوب داشت که می‌توانند نتایج روندها و نحوه دگرگونی در جهان آینده را تحت تأثیر قرار دهند:

۱- اقتصاد جهانی بحران‌زده

اولین این بازیگران تغییردهنده، اقتصاد جهانی بحران‌زده است. اقتصاد جهانی بحران‌زده می‌تواند دو تأثیر مهم بر جهان آینده برجای بگذارد. اگر تفاوت نگاه میان بازیگران متفاوت و تفاوت منافع آنها تشدید شود و به اختلاف‌نظرهای بنیادین بیانجامد، اقتصاد جهانی می‌تواند به سوی فروپاشی و گسست روزافزون حرکت کند اما از دیگر سو، اگر روند تحولات به سمت همکاری و هم‌اندیشی بازیگران عمده اقتصاد جهانی به پیش رود، می‌توان انتظار داشت که نظم در اقتصاد جهانی بازتولید شود و اقتصاد جهانی بتواند از رکود خارج شود.

اقتصاد جهانی در شرایطی وارد دوران بحران شده است که هژمونی آمریکا تضعیف شده و ایالات متحده به گونه‌ای روزافزون نه خواست و نه ظرفیت تولید

1- Game changer

کالاهای عمومی در این عرصه را ندارد. به همین دلیل اقتصاد جهانی به سوی چندقطبی شدن حرکت می‌کند که این چندقطبی شدن، می‌تواند به چندپارگی نیز منجر شود. نکته دیگری که در این گزارش بر آن تأکید شده و حائز اهمیت است، آن که بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که بحران‌های اقتصادی متمایل به تعمیق بوده‌اند. بنابراین گذر اقتصاد جهانی از بحران کنونی سال‌ها زمان خواهد برد. البته اقتصاد بحران‌زده جهانی، بیشتر تابع تصمیم‌گیری‌های اقتصادهای در حال توسعه و روند رشد آنها خواهد بود تا تابع غرب. زیرا در سال‌های اخیر، جهان در حال توسعه، بیش از ۵۰ درصد از رشد اقتصاد جهانی و ۴۵ درصد از سرمایه‌گذاری جهانی را ایجاد کرده است. به بیانی نمادین، مسیر آینده اقتصاد جهانی را چین و هند تعیین خواهند کرد. رونق اقتصادی چین و هند و همکاری آنان با سایر بازیگران در مدیریت اقتصاد جهانی، می‌تواند به گذار اقتصاد جهانی از بحران کمک کند و در صورت فرورفتن این کشورها در بحران و ناتوانی آنان در مدیریت چالش‌های پیش‌رویشان، اقتصاد جهانی می‌تواند به سمت بحران‌های عمیق‌تر سوق یابد.

۲- شکاف حکمرانی

دومین متغیر مداخله‌کننده‌ای که می‌تواند بر نحوه دیگرگونی جهان ما در یک دهه آینده تأثیر بگذارد، حکمرانی جهانی است؛ به بیان دیگر، نکته کلیدی آن است که آیا دولت‌های موجود و نهادهای بین‌المللی متعارف و موجود خواهند توانست خود را با روندهای تغییردهنده‌ای که از سرعت زیادی نیز برخوردارند، تطبیق دهند یا اینکه این روندها بر این نهادها غلبه خواهند کرد. به بیان دیگر، آیا نهادها می‌توانند با تغییراتی که در خود ایجاد می‌کنند، اعم از دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی این روندها را مدیریت کرده و به سمت و سوی سازنده‌ای سوق دهند؟ یا اینکه شدت و سرعت این روندهای سیل وار آنها را نابود خواهد کرد و کارایی آنها را از بین خواهد برد؟

همانگونه که اشاره شد، روند تحولات جهانی، باعث شده است تا قدرت به گونه‌ای روزافزون پخش شود. پخش قدرت هم در میان دولت‌ها در جریان است و تحت عنوان پدیده‌ای که از آن به عنوان خیزش دیگران یاد می‌شود و هم قدرت از دولت‌ها به بازیگران غیردولتی به گونه‌ای روزافزون انتقال پیدا خواهد کرد. در چنین جهانی که قدرت به گونه‌ای روزافزون پخش می‌شود، طبیعتاً مدیریت مسایل جهانی و اجماع‌سازی بر سر مسایل جهانی بسیار دشوارتر از گذشته خواهد شد. از همین رو پیش‌بینی این گزارش، مبنی بر این است که در یک دهه آینده تصمیم‌گیری و اجماع در مورد مسایل کلان بین‌المللی دشوارتر از گذشته خواهد بود.

شکاف دیگری که در حوزه حکمرانی می‌تواند رخ دهد، در درون دولت‌هاست. در دهه‌های گذشته با افزایش درآمد، رفاه و بهبود امکانات بهداشتی، تغییرات وسیعی در جهان رخ داده است؛ همانگونه که اشاره شد، طبقه متوسط عظیمی در جهان در حال توسعه در حال شکل‌گیری است. یکی از نیازهای مهم این طبقه، حکمرانی بر مبنای آرمان‌ها و ارزش‌های دموکراتیک است. همان گونه که بهار عربی به روشنی نشان داد، دولت‌هایی که در برابر خواست طبقه متوسط مقاومت نمایند، با ریسک شورش این طبقه و سرنوشتی نظام‌های سیاسی مواجه خواهند بود و همین امر، می‌تواند شکاف دیگری میان دولت‌ها در زمینه حکمرانی ایجاد نماید.

به بیان دیگر، اگر دولت‌های اقتدارگرایی که در مسیر توسعه اقتصادی قرار دارند، نتوانند گذار دموکراتیک مسالمت‌آمیزی را صورت دهند، احتمالاً به بحران‌هایی شبیه آنچه که در بهار عربی رخ داد، گرفتار خواهند شد.

۳- افزایش پتانسیل درگیری‌ها

سومین عاملی که در این گزارش از آن به عنوان یکی دیگر از متغیرهای مداخله‌گر نام برده شده است، افزایش پتانسیل درگیری‌هاست. به بیان دیگر، سخن از آن است که آیا تغییرات سریع و شدیدی که در قدرت رخ داده، در هر دو سطح، یعنی توزیع قدرت

میان دولت‌ها و توزیع قدرت در درون دولت‌ها، باعث ایجاد درگیری‌ها و تعارضات جدید خواهد شد و تعارضات را افزایش خواهد داد یا خیر؟

۴- گسترش دامنه بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای

یکی دیگر از روندهای موسوم به تغییردهنده بازی‌ها یا متغیرهای مداخله‌گری که در این گزارش با اهمیت دیده شده، گسترش دامنه بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای است. یکی از ویژگی‌های جهان جدید که در این گزارش از آن سخن گفته شده، آن است که این جهان به گونه‌ای روزافزون به هم وابسته و مرتبط می‌شود. طبیعتاً در چنین جهانی، هر اتفاقی می‌تواند ابعادی فراتر از مکان آن اتفاق و منطقه‌ای که در آن رخ می‌دهد، داشته باشد.

بنابراین، سوال کلیدی در یک دهه آینده آن است که آیا تغییرات سریع به ویژه در خاورمیانه و جنوب آسیا می‌تواند به بی‌ثباتی در جهان دامن بزند و نوعی بی‌ثباتی جهانی ایجاد نماید؟

بر مبنای پیش‌بینی‌های این گزارش، خاورمیانه و جنوب آسیا دو منطقه‌ای هستند که از بیشترین جمعیت جوان برخوردارند و اقتصاد خاورمیانه به دلیل کشف شیوه‌های جدید تولید انرژی در آینده مجبور خواهد بود بیش از پیش متنوع شده و وابستگی به نفت را کاهش دهد. در چنین شرایطی اگر دولت‌ها نتوانند به نیازهای اقتصادی و سیاسی جمعیت به شدت جوان خود پاسخ گویند، باید منتظر بی‌ثباتی‌های بیشتری باشند و این بی‌ثباتی‌ها می‌تواند دامنه‌ای فراتر از منطقه خاورمیانه پیدا کند. از طرف دیگر در جنوب آسیا، در افغانستان و پاکستان که دارای جمعیت به شدت جوانی هستند و اقتصادهای آنها رو به ورشکستگی است، انتظار می‌رود بحران‌ها تشدید شوند و سرریز این بحران‌ها، یکی از مسایلی است که می‌تواند روندهای جهانی را تا افق ۲۰۳۰ تحت تأثیر قرار دهد.

۵- فناوری‌های نوین

پنجمین متغیر مداخله‌گری که می‌تواند نحوه اثرگذاری روندهای فوق‌الذکر را تحت تأثیر قرار دهد، اثرگذاری تکنولوژی‌ها و فناوری‌های جدید است؛ به بیان دیگر، اینکه آیا پیشرفت‌ها و نوآوری‌های جدید تکنولوژیک می‌تواند در جهت افزایش تولید اقتصادی و حل مسائلی که ناشی از کمبود منابع طبیعی و تغییرات آب و هوایی و هم‌چنین بیماری‌های فراگیر جمعیت کهنسال و شهرنشینی روزافزون خواهد بود، موثر واقع گردد یا خیر؟

از منظر این گزارش، بهبود فناوری‌های موجود به خصوص در حوزه IT و تکنولوژی‌های نوین، عامل کلیدی در جهت کاهش فشار بر منابع آبی، غذایی و نیز منابع انرژی در جهان آینده خواهد بود. به عبارت دیگر، اگر فناوری‌های نوین بتواند با ارائه شیوه‌های جدیدی اولاً روند تولید را افزایش داده و ثانیاً نحوه مصرف را تا حد قابل توجهی کاهش دهد، می‌توان امیدوار بود که جهان از چالش کمبود منابع گذر کند. افزون بر این، تکنولوژی‌های جدید می‌تواند در بهبود روند شهرنشینی که یکی از روندهای کلان در جهان آینده است، تأثیر بگذارد؛ به بیان دیگر، شهرهای جدید می‌توانند بر مبنای تکنولوژی‌های جدید به لحاظ اقتصادی نسبت به روندهای گذشته، کم هزینه‌تر، کم مصرف‌تر و سازگارتر با محیط زیست ایجاد شوند و از دیگرسو، اگر این تکنولوژی‌ها تحول نیابند، روندهای فوق‌الذکر می‌توانند به گونه‌ای خطرناک، جهان آینده را با کمبود منابع مواجه سازند.

۶- نقش بین‌المللی آمریکا

نهایتاً آخرین متغیر مداخله‌گری را که می‌تواند سرنوشت جهان ما و روندهای کلان شکل‌دهنده به آن را تحت تأثیر قرار دهد، نقش ایالات متحده است؛ به بیان دیگر، آیا ایالات متحده خواهد توانست با همکاری با شرکای جدید، یا همان قدرت‌های در حال ظهور، نظام بین‌الملل را مجدداً طراحی نماید و نقش جدیدی را برای خود در

جهان جدید پیدا کند. اهمیت این موضوع از آن جهت است که ایالات متحده در دوران پس از جنگ جهانی دوم، مهم‌ترین بازیگر در شکل‌دهی به نظم بین‌المللی بوده است. تا جایی که از این کشور در مواردی تحت عنوان هژمون یاد شده است زیرا تنها این کشور از قابلیت و تمایل تولید کالاهای عمومی در جهان برخوردار بوده است. در وضعیت فعلی، پرسش اساسی این است که آیا ایالات متحده اولاً از ظرفیت تداوم ارائه کالاهای عمومی در جهان برخوردار خواهد بود؟ و ثانیاً با توجه به زوال تدریجی موقعیت آن در جهان جدید، همچنان از تمایل به تولید این کالاها و پرداخت هزینه برای تأمین ثبات در امنیت بین‌المللی و اقتصاد جهانی برخوردار خواهد بود یا خیر؟ نوع پاسخ ایالات متحده به این پرسش می‌تواند تأثیرات تعیین‌کننده‌ای بر جهان آینده بر جای بگذارد.

آینده خاورمیانه از منظر شورای اطلاعات آمریکا

در گزارش موسوم به «جهان بدیل» که در صفحات گذشته به آن اشاره شد، متغیرهای تعیین‌کننده در شکل‌دهی به آینده خاورمیانه نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این بخش، به طور کلی امکان استخراج منابع جدید انرژی به خصوص در ایالات متحده به عنوان یکی از روندهایی که اقتصادهای خاورمیانه را تحت تأثیر قرار خواهد داد، نام برده شده است. زیرا کشف منابع جدید انرژی، باعث خواهد شد که برخلاف تصور رایج، قیمت نفت و نقش آن در اقتصاد جهانی کاهش یابد و همین امر، اقتصادهای خاورمیانه را مجبور به کاهش وابستگی به نفت و متنوع‌سازی اقتصادی نماید.

عامل دیگری که به عنوان یک روند کلان در موازنه قدرت خاورمیانه بدان اشاره شده، هسته‌ای شدن ایران است. از منظر این گزارش، هسته‌ای شدن ایران، موازنه شدن قدرت در خاورمیانه را به شدت تغییر خواهد داد و احساس ناامنی را در رقبای ایران

در منطقه برخورد خواهد انگيخت. نهایتاً نکته دیگری که در روندهای آتی بدان اشاره شده است، حل بحران‌های خاورمیانه یا تشدید آنهاست و اگر این بحران‌ها به سمت حل شدن پیش روند، طبیعتاً منطقه به سمت ثبات بیشتری خواهد بود و در صورتی که این روندها تشدید شوند، منطقه دچار ناامنی فزاینده‌ای خواهد گشت؛ ناامنی که می‌تواند به سایر مناطق نیز گسترش یابد. در نهایت در این گزارش، ۶ متغیر به عنوان عوامل تعیین‌کننده در آینده خاورمیانه مورد بحث قرار گرفته‌اند که به ترتیب زیر عبارتند از:

۱- اسلام سیاسی

از منظر گزارش، قدرت گرفتن اسلام سیاسی در جهان سنی، یکی از عوامل تعیین‌کننده در آینده خاورمیانه است و سوال کلیدی در این رابطه، آن است که آیا اسلام‌گرایان با به دست گرفتن قدرت در خاورمیانه میانه رو خواهند شد یا به تفکر رادیکال خود در منطقه ادامه خواهند داد؟ در این صورت، تنش شیعه و سنی در منطقه گسترش خواهد یافت و زمینه برای تنش اعراب و اسرائیل بیش از پیش مهیا خواهد شد و در صورتی که اسلام‌گرایان به سمت میانه‌روی حرکت کنند، محیط امنیتی و سیاسی خاورمیانه به طور جدی به سوی ثبات سوق خواهد یافت.

۲- دولت‌های انتقالی

اینکه آیا دولت‌های انتقالی در کشورهای بحران‌زده خاورمیانه قادر به جلوگیری از جنگ داخلی خواهند بود یا خیر نیز بر آینده این منطقه تأثیرات مهمی برجای خواهد گذاشت.

۳- ثبات یا شکنندگی اقتصاد کلان

یکی دیگر از روندهایی که بر آینده خاورمیانه تأثیرات مهمی خواهد گذاشت، ثبات یا شکنندگی اقتصاد این کشورهاست. به بیان دیگر، این مسأله که آیا کشورهای خاورمیانه خواهند توانست با بهره‌گیری از فرآیند جهانی شدن، ثبات اقتصادی خود را

حفظ کنند و یا به سوی شکنندگی بیشتر اقتصادی که پدیده‌ای عام در این منطقه به شمار می‌رود، سوق یابند، بر آینده این منقه تأثیرات متفاوت و پراهمیتی برجای می‌گذارد.

۴- نمایش قدرت ایران

عامل تعیین‌کننده دیگری که گزارش بر آن تأکید کرده است، چگونگی نمایش قدرت ایران است. اینکه آیا ایران هسته‌ای با خویشتن‌داری در منطقه خاورمیانه رفتار خواهد کرد و یا اینکه تلاش خواهد نمود تا با بهره‌گیری از قدرت خود به سمت هژمونی منطقه‌ای نیل کند، تأثیرات مهمی بر آینده منطقه خاورمیانه خواهد گذاشت.

۵- صلح اعراب و اسرائیل

اینکه آیا میان اعراب و اسرائیل صلح برقرار خواهد شد و یا روند تلاش‌ها برای صلح سیر معکوسی خواهد یافت، تأثیرات متفاوتی بر منطقه خواهد داشت. از منظر این گزارش، در صورتی که امید به صلح بیشتر گردد، امید به ثبات در منطقه افزایش خواهد یافت و همین طور بالعکس.

۶- شیخ‌نشین‌های حاشیه خلیج فارس و بهار عربی

نهایتاً از منظر گزارش حاضر، ششمین عامل تعیین‌کننده در آینده منطقه خاورمیانه، افق سیاسی پیش روی کشورهای حاشیه خلیج فارس خواهد بود. تاکنون شیخ‌نشین‌ها به استثنای بحرین از امواج ویرانگر بهار عربی در امان بوده‌اند. اینکه آیا در آینده نیز این شیخ‌نشین‌ها خواهند توانست در برابر موج مطالبات مردمی مصون بمانند یا خیر تأثیرات مهمی بر آینده منطقه خاورمیانه برجای خواهد گذاشت.

سناریوهای جهان ۲۰۳۰

بر مبنای روندهای فوق‌الذکر در این گزارش چهار سناریو در مورد جهان در حال ظهور و به بیان بهتر چهار تصویر ارائه شده است:

۱- سناریوی موتورهای خاموش

نخستین سناریو، سناریوی موتور خاموش است. در قالب این سناریو، آینده جهان به شکلی بدبینانه مورد پیش‌بینی شده که در چارچوب آن، جهانی که در سال ۲۰۳۰ پدید خواهد آمد، پرتنش‌تر، نابرابرتر و دارای مشکلات بیشتری نسبت به جهان کنونی خواهد بود. در قالب این سناریو، رشد اقتصاد جهانی در ۱۵ سال آینده، کندتر از میزان کنونی خواهد شد و همین امر قیمت مواد غذایی و کالاهای افزایش خواهد داد.

در قالب این سناریو، نه تنها روند جهانی شدن متوقف خواهد شد، بلکه معکوس خواهد گشت؛ بدان معنا که کشورها بیش از پیش به سمت ناسیونالیسم اقتصادی و سیاست درهای بسته روی خواهند آورد و حکمرانی جهانی متأثر از این وضعیت به تدریج از بین خواهد رفت. آمریکا و اتحادیه اروپا، سیاست‌های درون‌گرایانه‌ای را در پیش خواهند گرفت. همین امر، منجر به کاهش روزافزون وابستگی متقابل میان کشورها خواهد شد و با کاهش وابستگی متقابل، احتمال بروز جنگ، بیشتر و بیشتر خواهد شد. البته جنگ‌ها در حد درگیری‌های منطقه‌ای محدود خواهند بود و بعید است که به جنگ‌های جهانی منجر گردند. به بیان دیگر، در جهان پیش رو، ایالات متحده و اتحادیه اروپا، نه توان و نه تمایل رهبری جهان را خواهند داشت. افزون بر این، تنش میان قدرت‌های در حال ظهور به خصوص چین و هند نیز افزایش خواهد یافت. آمریکا از آسیا خارج خواهد شد و همین امر احساس نگرانی و ناامنی را در هند بیش از پیش دامن خواهد زد.

در آسیا، بازی بزرگ جدیدی در خواهد گرفت که در یک سوی آن چین و در سوی دیگر آن، سایر قدرت‌های بزرگ قرار خواهند داشت. بخش مهمی از جهان از جنوب شرق آسیا تا خلیج فارس، به گونه‌ای روزافزون بی‌ثبات خواهند شد. تکنولوژی رشد چندانی نخواهد کرد؛ روسیه از قدرت بیشتری در خارج نزدیک خود برخوردار خواهد بود؛ اصلاحات بنیادینی در چین صورت نخواهد گرفت، این کشور بیش از پیش به ورطه فساد سقوط خواهد کرد و پتانسیل شورش‌های اجتماعی در این کشور افزایش خواهد یافت.

۲- جهان ادغام شده

این سناریو، در نقطه مقابل سناریوی فوق‌الذکر قرار دارد و در واقع، پیش‌بینی خوشبینانه‌ای از آینده جهان در افق ۲۰۳۰ ارائه می‌دهد. جهانی که در این سناریو تصویر شده، جهان ایده‌آلی است که بسیاری از کشورها و قدرت‌ها برای شکل‌گیری چنین جهانی تلاش می‌کنند. در این جهان، افزایش همکاری میان قدرت‌های بزرگ، اعم از قدرت‌های قدیمی و قدرت‌های در حال ظهور مشاهده خواهد شد؛ به خصوص همکاری میان چین و آمریکا و همین همکاری به عنوان عامل ثبات‌ساز در آسیای جنوب شرقی به عنوان مهم‌ترین و پویاترین منطقه جهان عمل خواهد کرد.

ثبات‌سازی در آسیای جنوب شرقی، باعث خواهد شد تا جهانی باثبات‌تر شکل گیرد. در این جهان مملو از همکاری و هماهنگی، طبیعتاً رشد اقتصادی افزایش خواهد یافت و قدرت‌های اقتصادی جهان برای غلبه بر مشکلات جهانی، همکاری‌های بیشتری و بیشتری با یکدیگر صورت خواهند داد؛ اصلاحات در چین عمق و شدت بیشتری پیدا خواهد کرد و نخبگان لیبرال‌تری در این کشور بر سر کار خواهند آمد؛ در پهنه جهانی، بخش مهمی از نخبگان، گرایش‌های جهان‌وطنی پیدا خواهند کرد و بیش از اینکه به ناسیونالیسم بها دهند، به مشکلات جهانی بها خواهند داد؛ طبقه متوسط به شدت رو به گسترش خواهد رفت و همین امر زمینه را برای رشد اقتصادی جهان

فراهم خواهد کرد؛ اقتصادهای جهان رو به رشد خواهند بود البته اقتصادهای در حال ظهور، از رشد بیشتری نسبت به قدرت‌های سنتی برخوردار خواهند بود. پیامد این وضعیت، دو برابر شدن حجم اقتصاد جهان در افق ۲۰۳۰ و رسیدن حجم تولید ناخالص داخلی جهان، به ۱۳۲ تریلیون دلار خواهد بود.

در این راستا، درآمد سالانه چین به شدت رشد خواهد کرد و امکان درگیری میان چین با ایالات متحده یا میان این کشورها و سایر قدرت‌ها به شدت کاهش خواهد یافت البته تنش‌ها در خاورمیانه و جنوب آسیا احتمالاً تداوم خواهد داشت اما با همکاری قدرت‌های بزرگ، ریسک تبدیل شدن این تعارضات به درگیری کمتر خواهد بود؛ حکمرانی جهانی با همکاری بیشتر کشورها تعمیق خواهد یافت و نهادهای بین‌المللی مورد اصلاح قرار خواهند گرفت؛ شرایط برای دموکرات‌تر شدن چین فراهم خواهد شد؛ نقش رهبری ایالات متحده تداوم خواهد داشت. متأثر از سیاست‌های موفق اقتصادی کاخ سفید، درآمد سرانه آمریکا در طی ۱۰ سال آینده، ۱۰ هزار دلار افزایش خواهد یافت.

۳- جهان نابرابر

در قالب این سناریو، جهان به سمت رشد نابرابر خواهد رفت؛ بدان معنا که بخشی از جهان، ثروتمندتر و بخش‌های مهمی از جهان نیز فقیرتر خواهند شد. در قالب این سناریو، اقتصاد جهانی احتمالاً با نرخ ۲/۷ درصد رشد خواهد کرد؛ ایالات متحده به مدد کشف منابع جدید انرژی و اصلاح ساختار اقتصادی این کشور به شدت رشد خواهد کرد؛ در حالی که رقیبان در حال ظهور این کشور ضعیف خواهند ماند؛ رشد چین کندتر خواهد شد؛ در صورتی که اروپا رشد متوسطی را تجربه خواهد کرد.

در پی این رشد نابرابر، تعارضات طبقاتی به ویژه میان روستاها و شهرها افزایش خواهد یافت. این تعارضات، عمدتاً در آسیا، آفریقا و بخشی از خاورمیانه رخ خواهد داد. آفریقا در پی شکاف‌های قومی، قبیله‌ای و مذهبی، به سوی بی‌ثباتی بیشتر سوق

خواهد یافت. مرزهای خاورمیانه با ظهور کردستان جدید، بازتعریف خواهند شد و تعارضات سیاسی، اجتماعی و نسلی، در اروپا، چین و هند تشدید خواهد شد؛ حکمرانی جهانی با ضعیف‌تر شدن اروپا و عدم تمایل آمریکا، رو به رکود خواهد گذاشت و همین امر، به تداوم بحران‌های بین‌المللی و فقدان راه‌حل‌های جهانی برای آنها منجر خواهد گشت.

هم‌چنین در قالب این سناریو، آمریکا نقش بین‌المللی محدودی را برعهده خواهد گرفت زیرا منافع چندانی در تداوم نقش‌های فعلی نخواهد داشت. از دیگر سو، فناوری‌های جدید انرژی که در بالا به آنها اشاره شد، کشورهای نفتی را بحران‌زده خواهد کرد زیرا منجر به کاهش قیمت نفت می‌شود و از این رو، این کشورها ناگزیر خواهند بود تا اقتصاد به شدت نفتی خود را به سوی منابع درآمدی جدیدی سوق دهند که امر بسیار دشواری خواهد بود؛ ناامنی فضای اینترنتی، کشورها را هرچه بیشتر به سمت محدود کردن اینترنت سوق خواهد داد.

۴- جهان غیردولتی

در قالب این سناریو، در افق ۲۰۳۰، بازیگران غیردولتی، به عنوان مهم‌ترین بازیگران بین‌المللی خواهند بود. این بازیگران، اولویت را به شکل‌دهی به همکاری با دولت‌ها قرار خواهند داد و همین امر باعث خواهد شد تا جهانی باثبات‌تر و منسجم‌تر شکل گیرد. تهدیدات در این جهان جدید و منسجم، عمدتاً تهدیدات نوین امنیتی و نه تهدیدات سنتی خواهند بود؛ این تهدیدات ناشی از گسترش دسترسی به تسلیحات کشنده از سوی افراد خواهد بود. مهم‌ترین منابع تهدید در چنین جهانی، تروریسم و باندهای جنایتکار خواهند بود.

سازمان‌های بین‌المللی در قالب این سناریو، هویت‌های هیبریدی و دوگانه‌ای پیدا خواهند کرد؛ بدان معنا که دولت‌ها در کنار بازیگران غیردولتی در این سازمان‌ها به ایفای نقش خواهند پرداخت. نکته مهم دیگری که در قالب این سناریو بدان پرداخته

شده است، افزایش نقش شهرها در اقتصاد جهانی است. در واقع کلان شهرها و شهرداری‌های کلان شهرها در افق ۲۰۳۰، از بازیگران مهم در عرصه جهانی خواهند بود.

باز توزیع قدرت: پیامدها

از آنچه آمد به روشنی می‌توان دریافت که نظم بین‌المللی وارد دورانی ویژه شده است، دورانی که در متون نظری از آن به عنوان دوران انتقال قدرت^[۱] نام برده‌اند. با دقت در فضای فکری موجود در حوزه سیاست بین‌الملل می‌توان گفت که اجماعی نسبی میان نظریه‌پردازان بر سر وقوع تغییری تکنیک در این حوزه و برآمدن جهانی جدید وجود دارد.

بنابر یک روایت در پانصد سال گذشته، سه تغییر تکنیک قدرت در سیاست بین‌الملل رخ داده است که دگرگونی‌های اساسی در توزیع قدرت ایجاد کرده و زیست بین‌المللی در هر سه حوزه سیاست، اقتصاد و فرهنگ را مجدداً معماری کرده است. اولین تغییر، ظهور دنیای غربی بود که در قرن یازدهم میلادی آغاز شد و در قرن هجدهم به اوج خود رسید. جهان غربی مدرنیته را با همه ویژگی‌هایش خلق کرد. دومین تغییر، در اواخر قرن نوزدهم و با برآمدن آمریکا رخ داد. آمریکا در مدت کوتاهی پس از صنعتی شدن، به قدرتمندترین کشور از زمان امپراطوری رم تبدیل شد. در اغلب ادوار قرن گذشته، آمریکا این موقعیت را تداوم بخشید. اکنون سومین تغییر تکنیک در حال رخ دادن است که آن، ظهور قدرت‌های دیگر است.^{۲۸}

اما اختلافات و تفاوت‌ها بر سر توصیف انتقال قدرت مادی و هنجاری و به طور کلی آینده نظم بین‌المللی است. برخی معتقدند ما به عصر «پسا آمریکا» وارد شده‌ایم؛ عصری که مهم‌ترین ویژگی آن، نه افول آمریکا، بلکه ظهور سایر بازیگران است. از منظر اینان، متأثر از فرآیند جهانی شدن، اغلب کشورهای جهان در دهه‌های اخیر رشد بسیار سریعی را در حوزه اقتصاد تجربه کرده‌اند و همین امر باعث شده قدرت از تمرکز شدید خارج شود. آنان تأکید دارند که ظهور سایرین به معنای زوال آمریکا نیست. فرید زکریا و فرانسیس فوکویاما در این دسته قرار می‌گیرند. از منظر آنان، آمریکا همواره نگران برتری خود بوده است. در حال حاضر، چهارمین باری است که آمریکا در دوران پس از جنگ دوم جهانی نگران از دست دادن موقعیت خود می‌شود. اولین بار، در دهه ۱۹۵۰ بود که این نگرانی در پی ارسال ماهواره اسپوتنیک از سوی شوروی به فضا در آمریکا مطرح شد. دومین بار، در اوائل دهه ۱۹۷۰ و در زمانی بود که قیمت بالای نفت و رشد پایین اقتصاد آمریکا باعث مطرح شدن اروپای غربی و عربستان به عنوان قدرت‌های آینده و زوال ایالات متحده شد. بار سوم که آمریکا با این نگرانی مواجه شد، در میانه دهه ۱۹۸۰ بود. در این مقطع زمانی، اغلب کارشناسان بر این باور بودند که ژاپن ابرقدرت تکنولوژیک و اقتصادی آینده جهان خواهد بود. اما آنان تأکید دارند که پیش‌بینی‌های معطوف به زوال آمریکا راه به جایی نبرد زیرا سیستم سیاسی و اقتصادی آمریکا منعطف و دارای منابع بسیار است، قادر به اصلاح اشتباهات و تغییر نگرش خود می‌باشد و خویش را تقویت می‌کند.

آنان می‌پذیرند که جهان تغییر کرده است و یکی از آشکارترین دلایل آن حرکت به سوی چند قطبی شدن است. البته آنان تأکید دارند که این به معنای زوال آمریکا نیست بلکه ناشی از ظهور بقیه جهان است. در حوزه اقتصادی قطعاً انتقال قدرت در جریان است. افزون بر این و مهم‌تر آنکه وابستگی سایر اقتصادها به اقتصاد آمریکا در حال کاهش است. اما تغییر مرکز ثقل اقتصاد جهان به سادگی به معنای تغییر در قدرت

نیست زیرا پول و توانایی اقتصادی به آسانی قابل تبدیل به توانایی نظامی یا سایر وجوه قدرت نیست. آنان می‌پذیرند که ما به جهانی وارد شده‌ایم که گزینه‌های آمریکا محدود شده است.^{۲۹}

از منظر آنان احتمالاً سیستم بین‌المللی در حال ظهور، با سیستم‌های گذشته کاملاً متفاوت خواهد بود. در حوزه سیاسی - نظامی، قدرت به شکل تک‌قطبی باقی خواهد ماند. اما در حوزه‌های اقتصادی و فرهنگی توزیع قدرت تغییر خواهد کرد و تسلط آمریکا به پایان خواهد رسید. به طور خلاصه به گمان آنان عصر پساآمریکا فرا رسیده است و آنچه که مهم است، نوع برخورد آمریکا با این عصر است.

برخی دیگر مانند ریچارد هاس رئیس شورای روابط خارجی آمریکا معتقدند در دوران پس از جنگ سرد، ماهیت قدرت متحول شده است و گسست از گذشته، گسستی ماهیتی است و نه صرفاً تغییر در قابلیت‌های قدرت‌های بزرگ. از منظر وی، جهان آینده نه در سلطه معدودی قدرت بزرگ، بلکه تحت نفوذ چندین نوع بازیگر مختلف که برخوردار از انواع مختلف قدرت هستند، شکل داده خواهد شد. او جهان آینده را جهان بی‌قطبی خوانده، جهانی که شاخصه آن، وجود کانون‌های متعدد قدرت است. به گمان وی، دولت - ملت‌ها تا حد زیادی قدرت خود را در جهان بی‌قطبی از دست خواهند داد. در این جهان قدرت در دستان متعدد و در کانون‌های مختلف جریان خواهد یافت. قدرت‌های متعدد منطقه‌ای ظهور خواهند کرد و رسانه‌های جهانی رشد روزافزونی خواهند یافت. به طور خلاصه در این جهان قدرت بیش از آنکه متمرکز باشد، پخش است و رابطه قدرت و نفوذ کمرنگ و کمرنگ‌تر خواهد شد.

او جهان بی‌قطبی را واجد پیامدهای منفی گسترده‌ای برای آمریکا می‌داند. زیرا تهدیدات پیش‌روی آن به شدت در چنین جهانی افزایش خواهد یافت. از این رو وی تأکید می‌کند که آمریکا باید جهان بی‌قطبی را مدیریت کند. او تأکید دارد که گرچه

پیدایش جهان بی‌قطبی ناگزیر است، اما آمریکا می‌تواند بر شکل‌دهی به ویژگی‌های آن تأثیر بگذارد.

به گمان وی، در جهان بی‌قطبی، دیپلماسی پیچیده‌تر می‌شود. زیرا تعریف مشخصی از وضعیت جهانی وجود نخواهد داشت و روابط کشورها در چنین وضعیتی گزینشی و تابع وضعیت‌های گذرا خواهد شد. او معتقد است در چنین نظامی، کشورها را نمی‌توان موتلف یا دشمن تعریف کرد. زیرا آنان در برخی مسایل با هم همکاری و در حوزه‌های دیگری دچار تعارض‌اند. نهایتاً او چندجانبه‌گرایی منعطف و غیررسمی را راهبرد مهمی برای مدیریت پیامدهای عصر بی‌قطبی می‌داند.^{۳۰}

برخی دیگر، به ویژه نوواقع‌گرایان، روندها را به سوی چندقطبی شدن نظام بین‌الملل و شکل‌گیری نوعی موازنه قدرت به واسطه ظهور بازیگران جدید می‌دانند. در نقطه مقابل نوواقع‌گرایان، برخی اساساً بدیلی برای هژمونی ایالات متحده قائل نیستند. نیال فرگوسن، تاریخ‌نگار برجسته آمریکایی، معتقد است بدیل هژمونی آمریکا نه چین، نه اروپا، نه جهان اسلام، نه سازمان ملل و نه یوتوپای چندقطبی بلکه باتلاقی هرج و مرج‌آلود خواهد بود و دوران تاریک جدیدی را در تاریخ بشر رقم خواهد زد. او تأکید دارد که بدیل آمریکا، خلاء قدرت جهانی خواهد بود؛ خلاء قدرتی که پیامدهای فاجعه‌باری به همراه خواهد داشت. از نظر وی، بیش از آنکه نگران قدرت^{۳۱} آمریکا باشیم، باید نگران پیامدهای هرج و مرج‌آمیز ناشی از ضعف آمریکا در آینده بود. متفکرینی چون برژینسکی، کسینجر و جوزف نای نیز دیدگاه مشابهی دارند و معتقدند بدیلی برای نظم آمریکا محور موجود، وجود ندارد و نخواهد بود.

جان ایکنبری در مقاله «قدرت‌یابی چین و آینده غرب: آیا نظام لیبرال می‌تواند بقا داشته باشد؟» به بحث قدرت‌یابی چین و رفتار استراتژیک این کشور می‌پردازد و استدلال می‌کند که این کشور در پی تغییر رادیکال این نظم و رفتاری شبیه آنچه آلمان و ژاپن در جنگ جهانی دوم انجام دادند را صورت نخواهد داد. از منظر وی قدرت‌یابی

چین چارچوب نظم لیبرال موجود را تغییر نخواهد داد و مانند رشد آلمان و ژاپن در دهه ۱۹۸۰ قابل مدیریت خواهد بود.^{۳۲}

ریچارد روزکرانس نیز با اشاره به بحث قدرت‌یابی خشونت‌آمیز قدرت‌های بزرگ در گذشته تأکید دارد که آنچه در گذشته روی داده است، ممکن است در آینده رخ ندهد. بر این مبنا ظهور قدرت‌های جدید متفاوت از ظهور قدرت‌ها در گذشته روی خواهد داد. دلیل این امر به گمان وی آن است که وضعیت اقتصاد جهانی در اثر فرآیند جهانی شدن، با گذشته ماهیتاً متفاوت شده است. او تأکید دارد که در وضعیت موجود اقتصاد جهانی، وابستگی کشورها به یکدیگر بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر شده است که عمده‌تأ ناشی از بین‌المللی شدن تولید است. بنابراین قدرت‌های بزرگی که از نیروی نظامی پرقوتی نیز برخوردارند، باز به تولیدات و بازارهای سایر کشورها وابسته‌اند. قدرت‌های جدید نیز از این وضعیت مستثنی نیستند. او استدلال می‌کند که شکل‌گیری چنین وابستگی متقابل عمیقی باعث شده تا وابستگی قدرت‌های نوظهور به سایر کشورها روزافزون گردد و به لحاظ هزینه - فایده تسخیر سایر سرزمین‌ها برای آنان توجیه نداشته باشد. البته او تأکید می‌کند که این بدان معنا نیست که سرشت روابط این قدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ کاملاً صلح‌آمیز خواهد بود، زیرا گاهی کشورها بدون دلیل کافی عقلانی یا با در نظر داشتن منافع کوتاه‌مدت اقدام به جنگ می‌کنند. نهایتاً روزکرانس نتیجه می‌گیرد که اگرچه هیچ‌کس نمی‌تواند ثبات و صلح درازمدت در روابط قدرت‌های بزرگ را پیش‌بینی کند، اما روندهای اقتصادی،^{۳۳} سیاسی و نظامی، صلح درازمدت را بسیار بیش از سایر گزینه‌ها محتمل می‌سازد.

برخی دیگر از متفکرین معتقدند که در دوران پسا جنگ سرد دو گونه از تغییر در نظم بین‌المللی رخ داده است یکی تغییر ساختاری که به معنای روند چند قطبی شدن نظام بین‌الملل و به بیانی که گیلپین به کار می‌گیرد تغییر سیستمیک و دیگری تغییر سیستم‌هاست بدان معنا که ماهیت بازیگرانی که در صحنه بین‌المللی عمل می‌کنند نیز

تغییر یافته است. به عنوان مثال جوزف نای در تازه‌ترین کتاب خود با عنوان آینده قدرت استدلال می‌کند که دو نوع تغییر به موازات یکدیگر در نظام بین‌الملل در حال وقوع است یکی تغییر کانون قدرت دولت‌ها از شرق به غرب و دیگری انتقال قدرت از دولت‌ها به بازیگران غیر دولتی. این تغییر در گزارش آینده‌پژوهی‌ای که شورای اطلاعات ملی آمریکا در سال ۲۰۰۸ تحت عنوان روندهای جهانی تا ۲۰۲۵ منتشر کرد نیز با تأکید آمده است که در سال ۲۰۲۵ دیگر نظام بین‌الملل دولت محور وجود نخواهد داشت.

آنچه از منظر بحث حاضر اهمیت دارد آنکه نظم موجود بین‌المللی نظامی نهادینه است. نظم نهادینه نظامی است که بر محور نهادهای سیاسی و حقوقی مورد توافق شکل گرفته نهادهایی که در جهت احقاق حقوق و محدود کردن اعمال قدرت به کار گرفته می‌شوند. در این نظم قدرت محدود می‌شود تا پیامدهای آن کاهش یابد. این نظم به صورت کامل آن در سیاست داخلی شکل می‌گیرد ولی در صحنه بین‌المللی به درجاتی ضعیف است. نظم نهادینه بنابر تعریف عبارت است از نظامی که از طریق قواعد مورد توافق، نهادها و اقتدار رسمی - نهادی، اعمال قدرت را محدود می‌کند.

این نظم از سه ویژگی اصلی برخوردار است:

۱- توافق بر سر اصول و قواعد نظم یا توافق بر سر قواعد بازی. این امر به نظم مشروعیت می‌بخشد.

۲- نهادها و قواعد ایجاد شده که محدودیت‌های اقتدارآمیز بر اعمال قدرت بار می‌کنند. این بدان معناست که قدرتمندان از طریق و در قالب فرآیند نهادها تنها می‌توانند به اعمال قدرت بپردازند.^{۳۴}

۳- در این نظم قواعد و نهادها در بطن یک نظام سیاسی بزرگتر قرار گرفته‌اند و به راحتی قابل تغییر نیستند.

تحول مهمی که اکنون در جریان است و بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل همانگونه که در بالا اشاره شد به آن پرداخته‌اند، در واقع دگرگونی‌های محتمل در این نظم نهادینه در پیامد انتقال قدرت است. این نظم که در دوران پس از جنگ جهانی دوم در منطقه صلح لیبرالی شکل گرفت و در دوران پسا جنگ سرد جهان گستر شد، دوره‌ای از ثبات هژمونیک را در اقتصاد جهانی ایجاد کرد و همین امر آنگونه که گیلپین می‌گوید باعث شد تا بازیگران جدیدی به سرعت سر برآورند. این بازیگران طبیعتاً تقاضاهای جدیدی دارند، تقاضاهایی که اگر پاسخ نگفته نشود بحران در نظم موجود را ژرف خواهد کرد.

یکی از مهم‌ترین این تقاضاها معطوف به اصلاح نهادهای بین‌المللی است. بسیاری از بازیگران جدید به ویژه گروه موسوم به بریک معتقدند که این نهادها بر مبنای الزامات دهه ۱۹۵۰ شکل گرفته‌اند و هنوز نیز بر همان مبنا عمل می‌کنند، در حالی که در این دوران توزیع قدرت در صحنه بین‌المللی به شدت دگرگون شده است. بنابراین اینان مدعی‌اند که اگر این نهادها اصلاح نشوند به سرعت کارکرد و معنای خود را از دست می‌دهند. نماد عینی این امر را در مناقشه‌ای که میان این گروه و کشورهای غربی بر سر تعیین رئیس جدید صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در سال‌های گذشته در گرفت می‌توان به عینه دید. بنابراین اینکه به تقاضای بازیگران نوظهور که برخی از آنان چالشگران بالقوه نیز هستند چگونه پاسخ داده شود یکی از عوامل مهم تأثیرگذار در آینده نظم بین‌المللی به شمار می‌آید.

تحول دیگری که بر آینده این نظم تأثیرات پراهمیتی بر جای خواهد گذاشت، انتقال قدرت از بازیگران دولتی به بازیگران غیردولتی در پیامد فرآیند جهانی شدن و انقلاب اطلاعاتی است. انقلاب اطلاعاتی که برخی آن را انقلاب صنعتی سوم می‌خوانند موجبات تغییر در توانمندی‌های بازیگران سنتی اقتصاد سیاسی بین‌الملل را فراهم آورده و بازیگران غیردولتی را به عنوان رقبایی در برابر دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی

برافراشته است. از این رو نهادهای بین‌المللی باید به یک وجه دیگر انتقال قدرت که می‌تواند چالش‌های ماهیتاً جدیدی را پیش روی آنان ایجاد کند توجه کنند.

پی‌نوشت‌ها

- 1- Pape, R. (2009). **Empire Falls**. The National Interest, 21.
- 2- Bayoumi, T. (2011). **Changing Patterns of Global Trade**. Washington D.C. : International Monetary Found.
- 3- Carnegie Endowrnment. (2010). **The World Order in 2050**. Washington D.C.: Carnegie Endowrnment.
- 4- European commission. (2010, 11 21). Retrieved 12 19, 2010, from bilateral trade: <http://ec.europa.eu/trade>.
- 5- National Intelligence Council. (2008). **Global Trends 2025: A Transformed World**. Washington D.C. : National Intelligence Council (National Intelligence Council 2008)
- 6- Green, M. (2001). **strategic asia 2001-1002**. Strategic Asia, 7-8.
- 7- Gs global economic website. (2007). The N-11: More Than an Acronym. London: Goldman Sachs.
- 8- World Economic Forum. (2009). **China and the World: Scenarios to 2025**. Geneva: World Economic Forum.
- 9- Atkins, R. (2010, 08 13). **china confirmed as world's top exporter**. Retrieved 12 14, 2010, from Financial Times: <http://www.ft.com>.
- 10- The Economist. (2011). **The dating game**. London: The Economist.
- 11- Bottellie, P. (2007). **China's Economy in 2020: The Challenge of a Second Transition**. Asia Policy, 37-41.
- 12- Mohan, R. (2010). **Rising India: Partnerin Shaping the Global Commons?** The Washington Quarterly, 33(3), 37.
- 13- Goldman sach. (2008). **The expanding middle: the exploding world middle class and falling global inequality**. London: Goldman Sach.
- 14- Rose, J. (2011). **BRIC in the Backyard: Brazil's Economic Rise and What it Means for the United States**. Texas: Center for Strategic Leadership
- 15- Onis, J. (2008). **Brazil Big Moment**. Foreign Affairs, 27.

- 16- National Intelligence Council. (2012). **Global Trends 2030: an alternative world**. Washington D.C. : National Intelligence Council.
- 17- Goldman Sachs. (2008). **India rising growth potential**. London: Goldman Sachs.
- 18- Kamp, 2011, p. 139
- 19- The Economist. (2011). **The dating game**. London: The Economist.
- 20- Fukuyama, F. (1989). **The End of History**, 21(3).
- 21- Tribe, M. A. (2008). **International Development Studies: Theories and Methods in Research and Practice**. London: palgrave.
- 22- Stiglitz, J. E. (2008). **The Washington Consensus Reconsidered**. London: Oxford University Press.

۲۳- کرباسیان، م. (۱۳۸۲)، **جهانی شدن و مخالفان آن**. تهران : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

- 24- Stiglitz, J. E. (2008). **The Washington Consensus Reconsidered**. Washington D.C: Oxford Univrsity Press. pp. 41-43.
- 25- Birdsall, N., & Fukuyama, F. (2011). **The Post-Washington Consensus**. 90(2).
- 26- National Intelligence Council. (2008). **Global Trends 2025: A Transformed World**. Washington DC: National Intelligence Council.
- 27- National Intelligence Council. (2010). **Global Governance 2025: At a Critical Juncture**. Washington.D.C.: National Intelligence Council.
- 28- Zakaria, F. (2008). **The Future of American Power**. Foreign Affairs.
- 29- Fukuyama, F. (2008). **Is America ready for post American world?** The American Interest, 28-32.
- 30- Hass, R. N. (2008). **The Age of Nonpolarity: What Will Follow U.S. Dominance**. Foreign Affairs, 12-19.
- 31- Chari, C. (2008). **War, Peace and Hegemony in a Globalized World**. London: Rutledge.
- 32- Ikenberry, J. J. (2006). **After Victory**. Chicago: Stanford University press.
- 33- Rosecrance, R. (1992). **A New Concert of Powers**. Foreign Affairs, 27-33.

34- Ikenberry. ibid.



فصل چهارم

رابطه سیاست
خارجی و توسعه اقتصادی
مطالعه موردی
تجربه‌های موفق

مقدمه

بی‌شک نحوه مواجه شدن با مدرنیته، مهم‌ترین چالش نخبگان دنیای اسلام در دوران مدرن بوده است. به بیان دیگر در دو سده اخیر، نحوه مواجه شدن با تمدن رو به پیشرفت غرب، چالشی کلیدی برای نخبگان جهان اسلام ایجاد کرده است؛ چالشی که هنوز هم در اشکالی چون بهار عربی و سایر تحولات رخ می‌نماید.

این چالش یا به عبارت بهتر، این پرسش، شکاف‌های متعددی را در جهان اسلام شکل داد. اساساً تمدن غربی و برآمدن این تمدن باعث شد تا یکپارچگی گذشته جهان که در قالب امپراتوری‌ها تجلی و تجسم می‌یافت، از بین برود و جایگزینی یکپارچگی گذشته با دشواری‌های متعددی روبرو گردد.

از همین رو در جهان اسلام پاسخ‌های متفاوتی به چالش غرب داده شد. برخی بر بازگشت به خویشن و تأکید بر ارزش‌های سنتی همت گماشتند. دیگرانی به بیان معروف، راه‌حل را در غربی شدن یافتند و تلاش کردند تا ارزش‌های سنتی اسلامی را به حاشیه رانده تا بدان وسیله بتوانند روند توسعه را به پیش رانند. بر مبنای همین تعارض‌گرایی این دو قرائت افراطی است که توفیق در روند توسعه در جهان اسلام پدیده‌ای نادر محسوب می‌شود. در واقع برخلاف سایر مناطق در حال توسعه و مناطق غیر غربی همچون آمریکای لاتین و آسیای شرقی، جهان اسلام هنوز در مواجهه با پدیده مدرنیته چالش‌های عدیده‌ای دارد و همچنان پرسش بنیادین و تا حد قابل توجهی بی‌پاسخ آن است که راه صحیح مواجه شدن با مدرنیته کدام است؟

اما قرائت دیگری نیز در میان این دو قرائت افراطی وجود داشت و آن، قرائتی است که به تدریج در جهان اسلام شکل گرفت و مدعی نوعی تلفیق میان ارزش‌های اسلامی و دنیای مدرن بود. البته همانگونه که اشاره شد، این قرائت در جهان اسلام در

حاشیه بوده است از همین رو در معدود کشورهای اسلامی توانسته به موفقیت‌های قابل توجهی دست یابد.

بر همین مبنا، توجه به اندک کشورهایی در جهان اسلام که توانسته‌اند پاسخ معقول و مقبولی به این پرسش دهند، اهمیت ویژه‌ای دارد. مالزی و ترکیه از مهم‌ترین کشورهای جهان اسلام هستند که توانسته‌اند پاسخی معقول و منطقی به چالش توسعه ارائه دهند و در واقع پارادایم میانه‌روانه در جهان اسلام را عملی سازند؛ پارادایمی که مدعی قابلیت همزیستی مسالمت‌آمیز میان ارزش‌های اسلامی و ارزش‌های مدرن توسعه است. بنابراین بررسی تجربه این دو کشور و روند توسعه آنها چه به لحاظ منطق نظری و چه آنچه در عمل روی داده، واجد اهمیت ویژه است. از همین رو، در ادامه پس از بررسی تجربه توسعه چین به عنوان بزرگترین تحول جهانی در این زمینه، تجربه دو کشور ترکیه و مالزی در روند توسعه و به ویژه در مقطعی که حاملان پارادایم میانه‌روانه به قدرت رسیده‌اند و به دوران طلایی توسعه در این کشورها شکل داده‌اند، را مورد بررسی قرار خواهیم داد و در نهایت نیز در جمع‌بندی مباحث، شباهت‌های این دو مدل و دلایل توفیق آنان را به طور اجمالی بررسی خواهیم کرد:

۱- چین: آزمایشگاه نظریات توسعه

«ما، مردم چین برخاستیم»^۱. این جمله تاریخی را مائو زدوونگ، رهبر کارizmایی انقلاب چین، در آستانه پیروزی بر زبان راند. اما این برخاستن آسان نبود و تاریخ دولت انقلابی چین از آن هنگام تاکنون واجد فراز و فرودهای بسیار بوده است. اول اکتبر ۱۹۴۹، نقطه عطفی در تاریخ چین به شمار می‌آید. در این روز حزب کمونیست پس از حدود سه دهه مبارزه، قدرت را در دست گرفت و چین دچار جنگ داخلی را در مسیر نوینی قرار داد. از آن هنگام تاکنون تفکرات توسعه‌ای مختلفی در این کشور مورد

آزمون قرار گرفته‌اند و نتایج متفاوتی به بار آورده‌اند. با عنایت به جایگاه کنونی چین به عنوان تجربه‌ای موفق در تاریخ توسعه، در ادامه تفکرات توسعه‌ای در این کشور از مقطع پیروزی انقلاب ۱۹۴۹ تاکنون و نتایج این تفکرات را مورد بحث قرار خواهیم داد.

دولت انقلابی در متن نظام بین‌الملل دوقطبی سربرآورد و الزامات ساختاری این نظام، آن را وادار کرد تا با تکیه بر یک قطب به مقابله با قطب دیگر بپردازد؛ امری که رهبران آن را با واقعیت‌های تلخ رهبری یک دولت آشنا کرد. شاید از همین روست که مائو در پاسخ به منتقدان حزبی‌اش که کرنش در برابر شوروی و وابسته شدن به آن را برنمی‌تابیدند گفته بود "گرفتن کمک از شوروی مانند بیرون کشیدن تکه گوشتی از دهان ببر است"^[۲]. ائتلاف با شوروی نقطه آغاز مسیر پر پیچ و خم برخاستن دولت انقلابی چین و دگرگونی‌های آن بود. جنگ کره (۱۹۵۳-۱۹۵۰)، جنبش صد گل^[۱]، جنبش مقابله با راست‌ها^[۲]، جهش بزرگ به جلو^[۳]، درگیری با شوروی، انقلاب فرهنگی^[۴] و نهایتاً دیپلماسی پینگ‌پنگ^[۵]، مراحل پر اهمیت روند حرکت دولت انقلابی در دوران مائو بود؛ حرکتی که بعد از مرگ رهبر کاریزمایی انقلاب، وارد مراحل نوینی شد و از آنجا که دگردیسی دولت انقلابی به دولتی توسعه‌گرا ریشه در مراحل پس از مرگ مائو و به ویژه مرحله اصلاحات و سیاست درهای باز^[۶] دارد، این مراحل را با اندکی تفصیل در این مقاله مورد واکاوی قرار می‌دهیم.

-
- 1- hundred flowers campaign
 - 2- anti-rightist movement
 - 3- great leap forward
 - 4- Cultural revolution
 - 5- ping pong diplomacy
 - 6- reform and opening up policy

الف- تحولات تفکر توسعه‌ای در چین از آغاز سیاست درهای باز تا پایان جنگ سرد

همانگونه که اشاره شد، دولت برآمده از انقلاب چین از مقطع پیروزی انقلاب تا مرگ رهبر کاریزمای آن، مراحل مختلفی را پشت سر گذارد. در همه این مراحل، به ویژه در دوره انقلاب فرهنگی، دیدگاهی مخالف با دیدگاه مائو در درون حزب وجود داشت، دیدگاهی که چوئن‌لای و دنگ شیائوپینگ، رهبران آن به شمار می‌رفتند. اینان در قرائت خود از مارکسیسم، الگوی توسعه چین و روابط آن با دنیای خارج، اختلافات اساسی با مائو داشتند. این اختلافات در دوران انقلاب فرهنگی به اوج خود رسید و دنگ و سایر همفکرانش تحت عنوان پیروان راه سرمایه‌داری مورد آزار و تحقیر قرار گرفتند و تصفیه شدند و چوئن‌لای نیز با سکوت و تمکین در برابر خواست مائو، توانست موقعیت خود را حفظ نماید. اما تبعات مخرب انقلاب فرهنگی (۱۹۷۶-۱۹۶۶) که در واقع تبلور تفکر مائو به شمار می‌رفت، به تدریج زمینه را برای تسلط تفکر دنگ و حامیانش در درون حزب فراهم آورد. مرگ مائو و نیز چوئن‌لای در سال ۱۹۷۶، زمینه را برای بازگشت دنگ به قدرت و تسلط بر حیات سیاسی چین پس از دو سال جدال با حامیان مائو و سرنگونی باند چهار نفره فراهم آورد.^۳

تسلط دنگ بر حزب کمونیست و دولت برآمده از انقلاب ۱۹۴۹ را می‌توان مهم‌ترین مرحله در روند تفکر توسعه‌ای در این کشور دانست. زیرا مسیر حرکت آن در دو حوزه داخلی و خارجی از این مقطع به بعد دچار دگرگونی شد. دنگ در چارچوب برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز، مسیر حرکت جدید دولت برآمده از انقلاب را ترسیم کرد. همانگونه که از عنوان این برنامه پیداست، دنگ به عنوان رهبری که زندگی سیاسی خود را با حزب کمونیست آغاز کرده و در متن دولت انقلابی تداوم بخشیده بود، اصلاح در داخل و تغییر در سیاست خارجی را مکمل و مقوم هم می‌دانست. او برخلاف مائو (و با درس گرفتن از تجربه دوران مائو) که بنیاد دولت انقلابی را بر مبنای

مقابله با آمریکا و در مقاطعی شوروی از یک سو و قرائتی راست‌گیشانه از مارکسیسم در داخل، از دیگر سو قرار داده بود، اصلاحات اقتصادی بازار محور و نیز گشایش درها به سوی جهان خارج و نیل به نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز با دنیای سرمایه‌داری را مبنای بازسازی نظام برآمده از انقلاب قرار داد، نظامی که به زعم وی اگر در این مسیر قرار نمی‌رفت، سرانجامی جز زوال نداشت. از همین روی است که اگر دوگانه «انقلاب و جنگ» یعنی لزوم حفظ مسیر مائویی انقلاب در داخل و اجتناب‌ناپذیری جنگ با دنیای سرمایه‌داری در صحنه بیرونی، رؤس تفکر سیاسی مائو را تشکیل می‌داد، در مورد دنگ، این رؤس عبارت بودند از «صلح و توسعه». وی معتقد بود که رسالت نظام سیاسی برآمده از انقلاب، پیشبرد توسعه اقتصادی و اجتماعی است و پیشبرد توسعه، مهم‌ترین نیروی ایجاد صلح در جهان است. شاید این دو جمله مشهور دنگ و مائو، به بهترین وجهی تفاوت در نگرش آنان به قدرت و نیز توسعه چین را نشان دهد. «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید»^۴ از مشهورترین جملات مائو است و «نوسازی اقتصادی و فناوریانه ستون‌های قدرت و استقلال چین هستند»^۵ از مشهورترین جملات دنگ. از آنجا که از دوران اصلاحات تاکنون تفکر دنگ مهم‌ترین تأثیرات را بر روند توسعه چین گذارده است، تبیین هرچند مختصر آن به ویژه در نسبتی که با سیاست خارجی می‌کند ضروریست.

تفکر دنگ شیائوپینگ محصول مطالعات علمی او نبود، بلکه بیشتر برگرفته از تجربیاتش در حکومت‌داری در چین از انقلاب ۱۹۴۹ به بعد بود. تجربیاتی که به تدریج به تفکر او پیرامون سیاست بین‌الملل، توسعه چین و چگونگی پیشبرد توسعه در این کشور شکل بخشید. برای فهم بهتر تفکر دنگ می‌توان آن را حول دو محور مرتبط با یکدیگر ارائه کرد: نگاه به سیاست بین‌الملل و نگاه به توسعه و امنیت ملی.

از منظر دنگ، موضوع اصلی سیاست بین‌الملل، نه «جنگ و صلح» بلکه «توسعه و صلح» است و در این میان توسعه اهمیت بیشتری دارد، زیرا مادامی که توسعه اقتصادی

دستور کار اصلی سیاست کشورها باشد، آنان ناگزیر از همکاری و تعامل با یکدیگر هستند. همکاری و تعامل کشورها با یکدیگر، خطر جنگ را نیز کاهش می‌دهد و صلح را تقویت می‌کند. اعتقاد دنگ به «صلح و توسعه»، به عنوان مسایل اصلی در سیاست بین‌الملل، حاکی از فاصله گرفتن او از قرائت مائو از مارکسیسم بود زیرا مائو معتقد بود که جنگ با سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر است و باید برای پیروزی از یک سو به انقلاب و صدور آن اهتمام ویژه ورزید؛ و از دیگر سو نیروی نظامی را تقویت کرد. به همین دلیل بود که پیوسته بر دو گانه «انقلاب و جنگ» پای می‌فشرد.

دنگ با فاصله گرفتن از تفکر مائو، معتقد بود که می‌توان از وقوع جنگ میان اردوگاه کمونیسم و سرمایه‌داری اجتناب کرد، مشروط بر آنکه طرفین در مدیریت صحنه بین‌المللی به خوبی عمل کنند.^۶ او در ۱۹۸۵ اعلام کرد که تا پنج سال آینده جنگ جهانی‌ای در کار نخواهد بود.^۷ از آن هنگام به بعد، دنگ تلاش منظمی را در تغییر نگاه چین به صحنه بین‌المللی و به ویژه به مسأله جنگ و صلح صورت داد. تقریباً هر ساله در مناسبت‌های مهم حزب کمونیست، اعلام می‌کرد که جنگ در پنج یا ۱۰ سال آینده اتفاق نخواهد افتاد.^۸

بر پایه درک جدید از جنگ و صلح، دنگ قضاوت جدیدی پیرامون روندهای ممکن در عرصه سیاست بین‌الملل ارائه کرد. در واقع او بود که درک حزب کمونیست به مثابه دستگاه رهبری از صحنه بین‌المللی را تغییر داد و پیش‌شرط لازم برای توسعه چین را فراهم آورد؛ در پی این تغییر، فهم حزب کمونیست از جهان از دوگانه «جنگ و انقلاب» به «صلح و توسعه» و لزوم آن دگرگون شد. دنگ معتقد بود «هنگامی که چالش و درگیری میان گروه بزرگی از کشورهای شرق و غرب و نیز میان دو ابرقدرت به نحو محسوسی کاهش یافته است، عوامل اصلی که قادر به ایجاد جنگ بودند نیز از میان رفته‌اند، زیرا تنها دو ابرقدرت قابلیت برپایی جنگ را دارند و نه سایرین».^۹

به اعتقاد دنگ، رقابت تسلیحاتی میان دو قطب در آن دوران به امری ثانویه تبدیل شده بود و توسعه اقتصادی، علمی و فناوری کانون اصلی رقابت بود. از نظر او در دهه ۱۹۸۰ «انقلاب جدید فناوری و علمی به سرعت در جهان در حال گسترش است. اقتصاد، علم و فناوری نقش اصلی را در رقابت‌های جهانی ایفا می‌کنند. ایالات متحده، شوروی، کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه، همگی به طور جدی با این وضعیت مواجهند. در این وضعیت قدرت‌های بزرگ نظامی جهان با کاهش تسلیحات خود، مسابقه تسلیحاتی را سرد کرده‌اند. اغلب قدرت‌ها سریعاً به سمت اصلاحات اقتصادی و تعدیل پیش رفته‌اند و به شدت در حال تقویت فناوری‌های پیشرفته خویش هستند تا به واسطه آن بتوانند با برتری اقتصادی و فناوری، به برتری در ابتکارات راهبردی دست یابند».^{۱۰}

بنابراین در مجموع باید گفت با نفوذ تفکر دنگ در حزب کمونیست، نگرش چین به توسعه دگرگون شد، دگرگونی‌ای که پس از نشست سوم اجلاس یازدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست، آشکارا بروز و ظهور یافت و می‌توان آن را به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

۱- دیدگاه حزب کمونیست پیرامون «جنگ و صلح» به مثابه موضوعات اصلی سیاست بین‌الملل دگرگون شد و حزب به این جمع‌بندی رسید که در درازمدت جنگی همه‌گیر اتفاق نخواهد افتاد.

۲- توسعه اقتصادی کانون اصلی شکل‌دهی به رفتار سیاست خارجی چین در صحنه بین‌المللی شد.^{۱۱}

در بررسی نسبت توسعه و امنیت ملی این نکته را با قاطعیت می‌توان گفت که «توسعه» مرکز ثقل تفکر دنگ را تشکیل می‌داد. البته نگاه او به توسعه عمدتاً ابعاد اقتصادی و اجتماعی آن را در برمی‌گرفت. درک دنگ از توسعه شامل مجموعه‌ای از

ایده‌ها بود که از آن تحت عنوان سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی^{۱۱} نام برده است. از منظر دنگ، چین در آن دوره (اواخر دهه ۱۹۷۰)، هنوز در مراحل آغازین سوسیالیسم قرار داشت و این امر پی‌ریزی اقتصاد بازار سوسیالیستی را به هدفی استراتژیک تبدیل می‌کند؛ اقتصادی که به غایت از ایدئولوژی رادیکال به دور باشد. در پی رسیدن به این هدف استراتژیک، دنگ معتقد بود که تنها با آزادسازی و توسعه نیروهای تولید، می‌توان اولاً به ارتقای استانداردهای زندگی مردم همت گماشت و ثانیاً قدرت ملی را افزایش داد. از این رو می‌توان گفت، هدف نهایی توسعه از نظر دنگ، رساندن چین به کشوری مرفه، قدرتمند، دموکراتیک (در معنای مارکسیستی) و سوسیالیست (تداوم سلطه حزب کمونیست) بوده است. او جهت رسیدن به این هدف مراحل سه‌گانه‌ای را ترسیم کرد:

مرحله اول (۱۹۹۰-۱۹۸۱)؛ هدف اصلی در این سال‌ها دو برابر کردن تولید ناخالص ملی (GNP) و فراهم آوردن حداقل‌های زندگی مردم (خوراک و پوشاک) بود. مرحله دوم (۲۰۰۰-۱۹۹۰): هدف اصلی رساندن تولید ناخالص ملی به یک تریلیون دلار تحقق درآمد سرانه‌ای بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ دلار بود.

مرحله سوم (۲۰۵۰-۲۰۰۰): رسیدن به سطح استانداردهای کشورهای توسعه‌یافته، به عبارت دیگر محقق ساختن توسعه و تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ.^{۱۲}

دنگ شیائوپینگ برای طی این مسیر، ایده استراتژیک «هسته اصلی و دو مولفه اساسی» را ارائه کرد. وی معتقد بود باید نوسازی سوسیالیستی را وظیفه اصلی تلقی کرده (هسته) و سیاست درهای باز و نیز پیشبرد اصول چهارگانه را به عنوان مولفه‌های اصلی آن در نظر گرفت. این ایده باید چراغ راهنمای حزب کمونیست در دوران جدید (۱۹۷۸ به بعد) باشد. او تأکید داشت که حوزه‌های اصلی توسعه باید شامل کشاورزی، انرژی، حمل‌ونقل و علم و آموزش باشد. او پیرامون علم و فناوری نیز دیدگاه جدیدی

1- socialism with Chinese characteristics

در حزب کمونیست مطرح کرد. بر مبنای این دیدگاه، اندیشمندان، نیروهای اصلی تولید به شمار می‌آمدند و در واقع عضو طبقه کارگر هستند. بر این مبنای سیاست‌های مهمی جهت شکوفایی حوزه علم و آموزش در پیش گرفت تا بتواند در آینده چین را در حوزه فناوری‌های پیشرفته در موقعیت برتری قرار دهد.^{۱۳}

دنگ توسعه را نیاز راهبردی چین می‌دانست و معتقد بود که چین (اواخر دهه ۱۹۷۰)، با چالش‌ها و فرصت‌های مهمی روبروست، فرصت‌هایی که عمدتاً در حوزه اقتصاد جهانی قرار داشت. از منظر او در آن دوران ساختار بین‌الملل دچار دگرگونی‌های عمیقی شده و جنبش سوسیالیستی رو به افول بود. بنابراین چین می‌بایست با ایجاد تحول در اقتصاد خود، ضمن حفظ بقا به ارتقای جایگاه خود در صحنه بین‌الملل نیز بپردازد. وی در این مسیر، با رد تفاسیر جزم‌گرایانه از مارکسیسم و کپی‌برداری از مدل‌های توسعه غربی، پیوسته بر «جستجوی حقیقت از طریق واقعیات» تأکید داشت، حقیقتی که آن را «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» نامید.^{۱۴}

بنابراین می‌توان گفت که توسعه کانون اصلی تفکر دنگ را تشکیل می‌داد؛ او آن را نه تنها رسالت تاریخی حزب کمونیست، بلکه مهم‌ترین چالشی می‌دانست که چین آن دوران با آن روبرو بود. به نظر دنگ «تنها هنگامی که مسأله توسعه حل شود، قدرت ملی همه‌جانبه افزایش یابد و استانداردهای زندگی مردم بالا رود، آنگاه چین خواهد توانست بر جایگاه مناسب خود در جهان تکیه زده و اهداف خود را پیش برد» (تأکید از من است).^{۱۵} رسیدن به چنین هدفی طبعاً نیازمند الزاماتی است. یکی از مهم‌ترین این الزامات در نگاه دنگ، وجود محیط امنیتی با ثبات است و اینجاست که پیوند تنگاتنگ توسعه و امنیت نمایان می‌شود. دنگ معتقد بود که امنیت چین رابطه تنگاتنگی با امنیت سایر کشورها به ویژه همسایگان آن دارد. بنابراین تأمین آن نیازمند در پیش گرفتن رویکردی چندجانبه و تعامل با سایرین، در جهت ایجاد محیط امنیتی پیش‌بینی‌پذیر و قابل اطمینان است.

از انقلاب اکتبر ۱۹۴۹ تا به قدرت رسیدن دنگ در ۱۹۷۸، نگاه حزب کمونیست به امنیت، همواره رنگ و بوی غلیظ نظامی داشت و بالتبع، تقویت آن در تقویت بنیه نظامی دیده می‌شد. دنگ با نفی این نگاه تأکید داشت که قدرت چین باید در تمامی جوانب افزایش یابد تا امنیت آن تأمین شود. او معتقد بود که امنیت ملی تابعی از توسعه‌یافتگی است و در صورت رسیدن به استانداردهای توسعه‌یافتگی، امنیت ملی به طور طبیعی تأمین خواهد شد. دنگ تأکید داشت که توسعه نظامی باید تابعی از توسعه اقتصادی و در خدمت آن باشد. از منظر او توسعه نظامی تنها بخشی از توسعه اقتصادی است و بالتبع طراحی و پیشبرد آن باید در هماهنگی کامل با توسعه اقتصادی صورت گیرد. در این چارچوب، نیروهای مسلح می‌بایست در توسعه اقتصادی مشارکت نموده و منابع و امکانات آنان نیز در جهت توسعه اقتصادی به کار گرفته شود. این رویکرد دنگ به توسعه نظامی، در چارچوب درک او از مفهوم «قدرت ملی» و استنباطی که از روندها و فرآیندهای نظام بین‌الملل داشت، قابل تحلیل است. به اعتقاد وی از یک سو پایه اصلی شکل‌دهی، تثبیت، تداوم و افزایش قدرت ملی یک کشور در توسعه اقتصادی نهفته است؛ و از سوی دیگر نظام بین‌الملل تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی از ثبات پایدار برخوردار است. بنابراین توسعه نظامی اولویت ثانویه دارد (تأکید از من است). از همین‌روست که او همواره تأکید داشت هنگامی که شرایط عمومی کشور بهبود یافت و قدرت ملی توسعه یافت، برای ما آسان‌تر است که به توسعه دفاع ملی بپردازیم.^{۱۶}

بنابراین می‌توان گفت که در نگاه دنگ، امنیت تابعی از توسعه است و تنها هنگامی می‌توان آن را تأمین کرد که مسأله توسعه حل شده باشد. در این رویکرد، امنیت ابزار نیل به توسعه نیز هست، بدان لحاظ که محیط امنیتی با ثبات و موقعیت استراتژیک مساعد، شرط لازم گام برداشتن در مسیر توسعه به شمار می‌آیند. به بیانی دیگر، راهبرد سیاست خارجی و امنیت ملی، باید تابع و در خدمت توسعه ملی باشند. پیامد چنین درکی از امنیت، کانونی شدن «همکاری» در سیاست خارجی چین بود. رویکرد دنگ به

سیاست بین‌الملل و مفهوم امنیت، تحولات مهمی را در سیاست خارجی این کشور پدید آورد.

مهم‌ترین تغییری که چارچوب نوین در سیاست خارجی چین ایجاد کرد، تغییر در «اصول راهنمای» آن بود. در دهه‌های قبل از اصلاحات، کمونیست‌های چینی همواره تأکید داشتند که انترناسیونالیسم پرولتاریا اصل راهنمای سیاست خارجی آنان است. اما با شروع دوران اصلاحات، ترکیبی از اصول میهن‌پرستی و بین‌الملل‌گرایی و تأکید بر برداشت رئالیستی از منافع ملی جایگزین آن مفاهیم شد. دنگ در دیدارهای خود با مقامات کشورهای مختلف، همواره تأکید داشت که دیپلماسی چین در مدار منافع ملی این کشور حرکت می‌کند.^{۱۷}

در این دوره به تدریج بر چسب «قدرت هژمونیک» که سابقاً برای مخالفت و تخطئه ایالات متحده و در مراحل بعد شوروی در ادبیات سیاست خارجی چین به کار گرفته می‌شد، از میان رفت و به جای آن چینی‌ها اغلب از مخالفت خود با تفکر یا رفتار هژمونیک سخن به میان می‌آوردند. مهم‌تر آنکه در این دوران برای اولین بار در طول تاریخ مدرن چین، هیچ قدرتی تهدید عمده علیه امنیت ملی و بالتبع دشمن چین، شناخته نشد. به همین دلیل مبنای تفکر استراتژیک در سیاست خارجی این کشور نیز، که بر پایه تشکیل جبهه متحد برای مبارزه با دشمن مشترک قرار داشت، متحول شد.^{۱۸}

افزون بر این در دوران مائو، به لحاظ نظری، سیستم سیاسی داخلی یک کشور، عامل شکل‌دهی به سیاست خارجی آن محسوب می‌شد. از منظر چین، کشورهای سوسیالیست بازیگرانی صلح‌طلب و کشورهای سرمایه‌دار و امپریالیست، بازیگرانی جنگجو و خواهان مناقشه و درگیری محسوب می‌شدند؛ لذا روابط خارجی این کشور نیز در زمان مائو با این ملاحظه تنظیم می‌شد. این نگرش در دوره دنگ به سرعت تغییر کرد. رهبران چین در این دوران، نگرش دوری و نزدیکی به کشورها بر مبنای سیستم اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژی آنان را کنار گذاشتند و روابط خارجی خود را بر مبنای

رویکردی عملگرایانه سامان دادند. شاهد این مدعا، بهبود سریع مناسبات چین با ایالات متحده، به عنوان رهبر دنیای سرمایه‌داری در آن دوران، بلافاصله پس از به قدرت رسیدن دنگ بود. دنگ پس از به قدرت رسیدن، در یکی از اولین سفرهای خارجی خود به ایالات متحده رفت و در آنجا صریحاً اعلام کرد که «ما نیازمند جدی همکاری و کمک ایالات متحده در فرآیند توسعه اقتصادی کشورمان هستیم».^{۱۹} بهبود روابط با ایالات متحده، بهبود در روابط با کشورهای غربی و ژاپن را در پی داشت.

جایگاه تعاملات اقتصادی نیز در دوران دنگ در سیاست خارجی چین دگرگون شد. در دوران مائو و دوران قبل از باز شدن درهای چین به روی اقتصاد جهانی در اواخر دهه ۱۹۷۰، درک نخبگان چینی از اقتصاد بین‌الملل، محدود به «تئوری وابستگی»^[۱] بود. در این چارچوب آنان مهم‌ترین علت فقر و عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم، از جمله چین را استثمار سرمایه‌داری جهانی و نظم نابرابر اقتصاد بین‌المللی می‌دانستند و تنها راه توسعه اقتصادی این کشور را تداوم استقلال سیاسی از طریق خودکفایی اقتصادی و تقویت مبارزه هماهنگ کشورهای جهان سوم برای ایجاد نظم جدید در عرصه اقتصاد بین‌الملل می‌دیدند. از سال ۱۹۷۸ به بعد، به جای اینکه علت عقب‌ماندگی چین از پنجره عملکرد سرمایه‌داری جهانی (توسعه توسعه‌نیافتگی) نگریسته شود، دنگ تأکید داشت که عقب‌ماندگی چین ناشی از سیاست درهای بسته (انزواگرایی) این کشور بوده است. از منظر او توسعه تنها در متن و بطن جهان قابل تحقق است و کشوری که نتواند اتصالات قوی با اقتصاد جهانی برقرار کند، امکان چندانی جهت پیشبرد توسعه ندارد.^{۲۰} در واقع چرخش در نگاه چین به خود، ملاحظات عملگرایانه اقتصادی در سیاست خارجی این کشور را از اهمیتی ویژه برخوردار کرد. در این مقطع اگرچه چین در صحنه تجارت بین‌المللی، شریک کوچکی به شمار می‌آمد و

سهم چندانی در تجارت جهانی نداشت، اما جستجو برای یافتن بازارهای خارجی، فناوری و سرمایه، به تدریج به هدف اصلی در سیاست خارجی این کشور تبدیل شد. در این دوران پیرامون دو مسأله مهم میان نخبگان چین با محوریت دنگ، اجماع حاصل شد:

۱- ارتقای موقعیت چین در عرصه بین‌المللی و حرکت به سمت کسب موقعیت قدرتی بزرگ در این عرصه، بر پایه اقتصادی پیشرفته میسر خواهد بود.

۲- توسعه اقتصادی جز در متن و بطن جهان و برخورداری از اتصالات مستحکم با اقتصاد جهانی امکان‌پذیر نیست.^{۲۱}

جایگاه ویژه توسعه اقتصادی در تفکر دنگ و امکان‌پذیری آن در پرتو برقراری روابط گسترده‌تر با اقتصاد جهانی و کشورهای مختلف به «تعاملات اقتصادی» در سیاست خارجی چین جایگاه ویژه‌ای بخشید؛ بدان صورت که اولاً از سیاست خارجی همچون ابزار بسترسازی برای پیشبرد توسعه اقتصادی استفاده شد و ثانیاً تلاش در جهت ایجاد ثبات در محیط امنیتی چین، به عنوان شرط لازم تداوم توسعه اقتصادی در زمره اولویت‌های اصلی سیاست خارجی این کشور قرار گرفت.

تغییر نگاه به نظام بین‌الملل در دوران دنگ و تلاش جهت بهره‌گیری از چنین فرصت‌هایی جهت پیشبرد توسعه اقتصادی، مشارکت در عرصه بین‌المللی را به مثابه الزامی مهم در سیاست خارجی چین مطرح کرد. پیامد این امر، مطرح شدن افزایش عضویت در سازمان‌های بین‌المللی، به عنوان یکی از اهداف مهم سیاست خارجی چین بود. برای نیل به این هدف، مشارکت در سازمان‌های بین‌المللی با اولویت عضویت در سازمان‌هایی که به سیاست سفلی (اقتصاد، علم، فناوری و مبادلات فرهنگی) می‌پرداختند، در دستور کار قرار گرفت. در این دوره (۱۹۸۹-۱۹۷۹)، آشکارا الگوی مشارکت این کشور در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی متحول شد.

به طور کلی می‌توان گفت که برخلاف دوران مائو، که سازمان‌های بین‌المللی از منظر چین سازمان‌های پلیدی بودند و در سلطه معدودی از قدرت‌های بزرگ قرار داشتند؛ در دهه ۱۹۸۰، مشارکت چین در این سازمان‌ها به سرعت رو به گسترش و تعمیق رفت و رویکرد آن عمدتاً معطوف به بهره‌گیری از این سازمان‌ها در جهت پیشبرد توسعه شد و تغییر نظم موجود بین‌المللی، بیش از پیش در گفتمان سیاست خارجی چین رنگ باخت. در واقع در این دوران سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی به مثابه مجموعه‌هایی مستقل در سیاست خارجی چین بازتعریف شدند، مجموعه‌هایی که مشارکت فعالانه در آنها از الزامات سیاست خارجی چین به شمار می‌آمد.

از این رو می‌توان گفت که با تسلط تفکر دنگ بر حیات سیاسی چین، نگرش آن به قدرت و قدرت‌یابی دگرگون می‌شود و به تبع آن، نگاه چین به خود و جهان نیز دچار تغییرات اساسی می‌گردد و چین از بازتعریف نظام بین‌الملل فاصله می‌گیرد و بنیانگذاری نظامی جدید در اقتصاد و سیاست بین‌الملل از متن دستور کار سیاسی این کشور به حاشیه آن می‌رود. در واقع دنگ در چارچوب برنامه «اصلاح و سیاست درهای باز» اولویت‌های سیاست داخلی و خارجی چین را بازتعریف می‌کند و آن را در مسیر نوینی قرار می‌دهد. حرکت در مسیر جدید علی‌رغم بروز برخی مقاومت‌ها در درون حزب با قوت نزدیک به یک دهه ادامه یابد. در این دوران، اقتصاد چین از یک اقتصاد کاملاً برنامه‌ریزی شده، به سوی اقتصادی بر مبنای سازوکارهای بازار آزاد سوق داده می‌شود؛ روند عادی‌سازی روابط با ایالات متحده به عنوان رهبر و راهبر دنیای سرمایه‌داری تکمیل می‌شود و روابط رسمی دو کشور در اوائل ژانویه ۱۹۷۹، (پس از سه دهه)، مجدداً برقرار می‌گردد؛ روابط با اروپای غربی و ژاپن به عنوان کانون‌های دیگر ثروت و قدرت بازتعریف می‌شود و تنش‌زدایی در رابطه با شوروی اولویت می‌یابد.^{۲۲}

دستور کار توسعه‌ای دنگ در حوزه اقتصاد نیز به سرعت آثار خود را نشان می‌دهد. اقتصاد چین از اوایل دهه ۱۹۸۰، وارد دوران طلایی رشد خود می‌شود و به طور متوسط نرخ رشدی بالغ بر ۹ درصد در سال را به خود می‌بیند. اما رشد و پیشرفت، یک روی سکه تحولات چین در این دهه است و روی دیگر یا نیمه تاریک تحولات، نگرانی حزب از تبعات اجتماعی تغییرات سریع در چین و امکان مدیریت آن و نیز مناقشه در درون حزب بر سر تعریف مسیر صحیح اصلاحات و اساساً لزوم تداوم آن است. به بیان دیگر، تحول حزب و هنجارهای حزبی در اواخر دهه ۱۹۷۰ در چارچوب «اصلاح و سیاست درهای باز» تحول را در اقتصاد، اجتماع و فرهنگ و نیز سیاست خارجی چین سبب می‌شود و بر سر مدیریت این تغییرات نزاع سختی در درون حزب و نیز در روابط دولت و جامعه شکل می‌گیرد که واقعه تیان‌آن‌من در ۴ ژوئن ۱۹۸۹، نقطه اوج آن به شمار می‌رود.

در درون حزب و در تداوم سنتی که آغاز بنیانگذاری آن در سال ۱۹۲۱ وجود داشت، بر سر مبانی اصلاحات، سرعت و مسیر آن نیز به سرعت صف‌بندی‌هایی شکل گرفت. در یک سو محافظه‌کاران به رهبری لی‌پنگ^[۱] قرار داشتند که گرچه تا قبل از تیان‌آن‌من لزوم اصلاحات را رد نمی‌کردند، اما بر اعمال احتیاط در این مسیر و تقویت جایگاه ایدئولوژی پای می‌فشرده. در سر دیگر طیف، اصلاح‌طلبان رادیکال به رهبری ژائو ژیانگ^[۲] قرار داشتند که علاوه بر لزوم پیشبرد سریع توسعه اقتصادی، بر توسعه سیاسی و دموکراتیک نمودن ساخت قدرت در چین نیز پا می‌فشرده. دنگ تلاش می‌کرد در میانه طیف قرار گیرد. گرچه تا پیش از واقعه تیان‌آن‌من، گرایش بیشتری به اصلاح‌طلبان داشت. ژائو ژیانگ به عنوان نماد اصلاح‌طلبان رادیکال، طرفدار اقتصاد بازار، خصوصی کردن شرکت‌های دولتی و اصلاحات کلان اقتصادی برای رسیدن به

1- li peng

2- Zhao Ziyang

اقتصاد بازار بود. او که در سال ۱۹۸۰ با حمایت دنگ به نخست‌وزیری چین و سپس در سال ۱۹۸۲ به عضویت کمیته دائمی دفتر سیاسی حزب به عنوان مهم‌ترین و قدرتمندترین نهاد حکومتی در چین در آمد، نظریه مرحله‌مقدماتی^[۱] را برای دگرگونی نظام سوسیالیستی مطرح کرد که در قالب اصلاحات اقتصادی محقق می‌شد. او در دوره نخست‌وزیری خود، اصلاحات را محور اصلی فعالیت‌های خود قرار داد و با اجرای طرح مناطق ویژه اقتصادی در سواحل چین، واگذار کردن مدیریت صنایع به صنعتگران و کنترل تولید به کشاورزان آن را به پیش برد. او اصلاحات را بزرگترین آزمایش سوسیالیسم و بالتبع، حزب کمونیست چین می‌دانست و معتقد بود که توسعه اقتصادی، پیوند تنگاتنگی با دموکراتیک شدن ساختار سیاسی دارد. او لزوم برگزاری انتخابات در روستاها را مطرح کرد و با بیان ایده شفافیت و گفتگوی ملی، خواستار مشارکت شهروندان در فرآیند تصمیم‌گیری بود. او پیشنهاد جدایی حزب از دولت را نیز ارائه کرد که پس از تیان‌آن‌من به تابویی تبدیل شد. او ایده خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی را نیز در دوره ریاست خود مطرح کرد تا بدین وسیله تسلط دولت بر اقتصاد کاهش یابد. این ایده نیز در زمان وی به تابویی در حزب تبدیل شد اما از اوایل دهه ۱۹۹۰، به تدریج اجرایی شد.^{۲۳}

در مقابل و در سر دیگر طیف، محافظه‌کاران به رهبری لی‌پینگ، تفکر اصلاح‌طلبان رادیکال را که در گفتار و رفتار ژائو ژیانگ تجلی می‌یافت، مسبب دوری روزافزون از سوسیالیسم و به خطر افتادن دولت برآمده از انقلاب می‌دانستند. آنان، ژائو ژیانگ و همفکران وی را به تجدیدنظرطلبی در مارکسیسم متهم می‌کردند و معتقد بودند که او به مبانی سوسیالیسم عنایتی ندارد. کلیدواژه محافظه‌کاران برای حمله به اصلاح‌طلبان رادیکال و در رأس آنان ژائو ژیانگ، «آزادسازی بورژوایی»^[۲] بود. آنان تفکر

1- Primary Stage Theory

2- Bourgeois liberalization

اصلاح‌طلبی را جاده صاف‌کن نفوذ روزافزون غرب و سرمایه‌داری در چین و زمینه‌ساز از میان رفتن نظام سیاسی برآمده از انقلاب می‌دانستند. در مقابل، کلیدواژه اصلاح‌طلبان برای حمله به محافظه‌کاران و نقد آنان، رهاسازی اذهان^{۱۱} بود. آنان محافظه‌کاران را دارای ذهنیتی بسته و نامتناسب با مقتضیات زمانه و درک آنان از مارکسیسم را نیز نادرست می‌دانستند. افزون بر کشمکش درون نخبگان بر سر اصلاحات، در پیامد اجرای برنامه اصلاح و گشایش دنگ، روابط دولت - جامعه نیز در دهه ۱۹۸۰ تغییر یافت. دوران ریاست ژائو ژیانگ در این دهه را بسیاری دورانی می‌دانند که از نظر فضای باز سیاسی در تاریخ انقلاب چین حتی تاکنون بی‌نظیر بوده است. متأثر از این فضا در این دهه در سطوح دانشگاهی و روشنفکری، بحث‌های بسیاری در مورد اصلاحات و مسیر مطلوب حرکت جامعه چین درگرفت. در این دهه جریان روشنفکری که خود را تداوم بخش ایده‌های روشنگری می‌دانست، به جریان مسلط روشنفکری در چین تبدیل شد. این جریان از یک سو مروج لیبرالیسم فرهنگی و ارزش‌های لیبرال دموکراتیک بود و از دیگر سو، جهانگرایی مبتنی بر روشنگری را در کانون دیدگاه خود قرار داده بود. نقطه اوج تسلط این جریان بر عرصه روشنفکری چین در این دهه مستند شش قسمتی رودخانه مرده بود که با حمایت اصلاح‌طلبان، به رهبری ژائو ژیانگ از تلویزیون دولتی چین پخش شد. در این فیلم، در قالب گفت‌وگوهای روشنگری، فرهنگ و سیاست چین در قرون گذشته مورد نقد جدی قرار گرفت. حاکم شدن این جریان در محیط‌های نخبگی چین، طبیعتاً توسعه سیاسی، تغییر در ساختار حکومت و دموکراتیک شدن سامان سیاسی را واجد طرفداران زیادی در محیط‌های دانشگاهی کرد. از دیگر سو، مقاومت در برابر تغییر همچنان در بخش مهمی از نخبگان چین، یعنی محافظه‌کاران وجود داشت.

ب- پایان جنگ سرد و بازتعریف اصلاحات و سیاست درهای باز

واقعه تیان‌آن‌من، نقطه اوج این کشمکش درون‌نخبگان و نیز جامعه بود که شکلی تراژیک به خود گرفت. در واقع در میدان تیان‌آن‌من و در ۴ ژوئن ۱۹۸۹، کشمکش بر سر تعریف توسعه و اصلاحات و چگونگی آن، کاملاً عریان شد. واقعه تیان‌آن‌من که بزرگترین چالش حزب کمونیست حداقل از آغاز دوران اصلاحات در سال ۱۹۷۸ بود، تغییرات وسیعی را در درون حزب، در روند توسعه و نیز در روابط آن با جامعه و در سیاست خارجی ایجاد کرد.

ژائو ژیانگ به عنوان دبیرکل حزب کمونیست برکنار و محکوم به حبس خانگی شد. محافظه‌کاران که تا آن هنگام جرات انتقاد علنی از دنگ نداشتند، زبان به انتقاد از وی گشودند و به شدت اصلاحات مورد نظر وی را مورد نقد و نفی قرار دادند. آنان تلاش کردند تا دنگ را به رهبری تشریفاتی مبدل کرده و اصلاحات را متوقف سازند. از منظر آنان، واقعه تیان‌آن‌من نتیجه تفکرات اصلاح‌طلبانه و باز شدن راه نفوذ سرمایه‌داری و غرب بود و اگر سرکوب نمی‌شد، نظام سیاسی برآمده از انقلاب را مضمحل می‌کرد. واقعه تیان‌آن‌من و تبعات فوری آن، از یک سو دیدگاه محافظه‌کاران درون حزب را تقویت نمود و از دیگر سو، منجر به حذف رهبر و قدرتمندترین حامی اصلاح‌طلبان رادیکال در درون حزب شد. از این رو دنگ تحت فشار محافظه‌کاران، برخی دیدگاه‌های آنان را پذیرفت؛ البته در برخی دیدگاه‌ها نیز با آنان مشترک بود.

از منظر دنگ، دانشجویان معترض در میدان تیان‌آن‌من به طور بنیادین در پی تغییر نظام سیاسی چین بودند و از همین روی بود که وی دستور سرکوبی آنان را شخصاً صادر کرد. افزون بر این، او با حذف ژائو ژیانگ که با حمایت دنگ اصلاحات را به پیش برده بود، موافقت کرد و در پاسخ به انتقادات، اینگونه بیان کرده بود که "سرمایه‌داری در کانون نگاه ژائو ژیانگ به اصلاحات بود در حالی که نگاه من متفاوت است".^{۲۴} دنگ در سخنرانی که در جمع نیروهای حکومت نظامی پس از تیان‌آن‌من نیز

به نوعی دیدگاه محافظه‌کاران در مورد نفوذ غرب در چین در اثر اصلاحات را تأیید کرد. اما دنگ در برابر این فشار محافظه‌کاران برای تبدیل او به رهبری تشریفاتی مقاومت کرد و پس از مدتی کشمکش توانست در کنگره چهاردهم سلطه خود بر حزب را احیا کند. او در این مسیر حتی سخن از بهره‌گیری از ارتش آزادیبخش خلق برای حفظ مسیر اصلاحات به میان آورد. این سخن دنگ که "چین فقط یک راه در پیش دارد: اصلاحات، اصلاحات، اصلاحات" به خوبی جدیت او را نشان می‌دهد.^{۲۵}

دنگ پس از تثبیت خود در کانون رهبری حزب، تلاش کرد تا جیانگ زمین را که گرچه محتاط بود، اما در مدیریت روند دگردیسی دولت انقلابی، به ویژه در شانگهای قابلیت‌های ویژه‌ای را به نمایش گذاشته بود، به عنوان مدیر اصلاحات و نیز جانشین خود برگزیند. دنگ با انتصاب جیانگ زمین به دبیرکلی حزب و سپس ریاست جمهوری، نشان داد که گرچه اصلاح‌طلبان رادیکال را از حزب کنار گذاشته، اما نمی‌خواهد که محافظه‌کاران بر حزب مسلط گردند.

با تسلط دوباره قرائت دنگ از اصلاحات در حزب و نیز تغییر ترکیب دفتر سیاسی و متمایل شدن کفه به سمت حامیان دنگ، بار دیگر توسعه اقتصادی به عنوان اولویت نخست و انتخاب استراتژیک چین تثبیت شد. جیانگ زمین در واقع ادامه‌دهنده راه دنگ بود و در دو مولفه اصلی با دنگ دیدگاه مشترکی داشت:

۱- تعهد کامل به اصلاحات اقتصادی و نه سیاسی

۲- تعهد کامل به حفظ حکومت حزب کمونیست در چین^{۲۶}

اندکی پس از حادثه تیان‌آن‌من، تحول عظیم دیگری البته این بار در ورای مرزهای چین رخ داد که به تثبیت موقعیت دنگ و قرائت او از اصلاحات کمک شایانی کرد. این تحول عظیم، فروپاشی شوروی و پس از آن، دولت‌های کمونیستی اروپای شرقی بود. فروپاشی شوروی آشکارا برتری خط دنگ و ناگزیر بودن اصلاحات را نشان داد. بنابراین، می‌توان گفت که چندپارگی و تشتت درون‌نخبگان چین بر سر ضروری بودن

اصل اصلاحات از یک سو (که محافظه‌کاران بر سر آن با دنگ و اصلاح‌طلبان رادیکال مناقشه داشتند)، و لزوم اصلاحات سیاسی به موازات اصلاحات اقتصادی با واقعه تیان‌آن‌من در درون و فروپاشی شوروی در بیرون، به نفع قرائت دنگ که جیانگ زمین نماد آن بود، حل و فصل شد و برنامه «اصلاحات و سیاست درهای باز» با تغییرات اندکی به حیات خود ادامه داد.

در چارچوب این برنامه، تعریف خاصی از سیاست خارجی ارائه شد؛ تعریفی که منشأ رفتار استراتژیک متفاوت چین در دوران پساجنگ سرد گردید. طبیعتاً برنامه اصلاحی دنگ پس از یک دهه رشد اقتصادی سریع چین و پیچیده شدن روابط دولت - جامعه از یک سو و وقوع تغییرات بنیادین در پهنه بین‌الملل از دیگر سو، نیازمند تعریفی مجدد بود؛ تعریفی که جیانگ زمین به تدریج در دهه ۱۹۹۰ آن را ارائه کرد و در قالب آن به اصول اساسی مدنظر دنگ وفادار ماند. دنگ در سال ۱۹۸۹ و پس از واقعه تیان‌آن‌من از اقتدارگرایی جدید^[۱] نام برد. مراد وی از این اصطلاح، بهره‌گیری از اقتدار دولت برای ایجاد یک اقتصاد قوی و جامعه باثبات بود. نمونه‌های عینی مورد نظر او، حکومت‌های اقتدارگرای پیرامون چین، به ویژه ببرهای آسیایی و به طور خاص، سنگاپور بودند. او در سفر مشهور خود به جنوب چین در سال ۱۹۹۲، از سنگاپور به عنوان جامعه ایده‌آل خود نام برد.^{۲۷}

او توانست در کنگره چهاردهم حزب، تفکر خود را مسلط سازد و خط اصلاحی مورد نظر خود را به عنوان خط اصلی تعریف نماید. در این کنگره اعلام شد که مهم‌ترین ویژگی دوران تاریخی جدید، اصلاحات و گشایش است و ایجاد نظام اقتصاد بازار سوسیالیستی هدف اصلاحات است. در این کنگره در واقع نسل سوم رهبران با حمایت دنگ و به رهبری جیانگ زمین، زمام امور دولت انقلابی را در دست گرفتند؛

رهبرانی که به خط دنگ وفادار بودند، در واقع دست‌چین شده او بودند. او محافظه‌کاران را از دفتر سیاسی حزب کنار گذارد و جای آنان را به رهبران جوان داد. هوجین تائو که پس از جیانگ‌زمین به رهبری چین رسید، در همین کنگره به عضویت کمیته دائمی دفتر سیاسی درآمد. در این کنگره، اهداف رشد و توسعه اقتصادی بلندپروازانه‌تر شد؛ اقدامات جدیدی برای جذب سرمایه خارجی اتخاذ شد و مهم‌تر از همه، بخش خصوصی اجازه توسعه یافت و به صورت انفجاری رشد کرد.^{۲۸} این کنگره در واقع مسیر حرکت چین در دهه ۱۹۹۰ را تعیین کرد. کنگره چهاردهم در عین حالی که تبلور احیای اقتدار دنگ بود، به توعی پایان دنگیسم نیز بود. زیرا مسایل جدیدی در پی پیشبرد اصلاحات مورد نظر دنگ پدید آمده بود و مسایل پیش روی دولت انقلابی بسیار پیچیده‌تر از آن بودند که فقط با فرمول «اصلاح و گشایش» بتوان آنها را حل نمود. افزایش نابرابری‌ها، فساد روزافزون و تجاری شدن فرهنگ جامعه، چین را وارد فضای نوینی کرد. افزون بر این، تغییرات پس از جنگ سرد، فضای بین‌المللی عمیقاً متفاوتی را پیش روی چین باز کرد. با شوک تیان‌آن‌من، فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی و مهم‌تر از همه، فروپاشی شوروی، گزینه‌های پیش‌روی نخبگان چین به اصلاحات و یا فروپاشی محدود شد و همین امر، نگرش نخبگان چین در مورد اصلاحات را تغییر داد. در این تغییر، حفظ ثبات در عین تداوم اصلاحات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گشت و همین امر، موجب شکل‌گیری تفکر نومحافظه‌کاری در میان نخبگان حاکم چین شد. نومحافظه‌کاری مفهومی توسعه‌نیافته و کلی بود و معطوف به یافتن راهی میانه در بین محافظه‌کاری سنتی و مستظهر به قرائتی راست‌گیشانه از مارکسیسم از یک سو و اصلاح‌طلبان رادیکال از دیگر سو بود. نومحافظه‌کاری چینی، اقتصاد بازار را پذیرفت اما نقش بیشتری برای دولت در آن قائل شد. در واقع تلاش

کرد میان دست‌نمایی آدام اسمیت با دست‌میری دولت نوعی توازن برقرار سازد. در تفکر نومحافظه‌کاری چینی، اصلاحات گام به گام و نوعی تدریجی‌گرایی^[۱] از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد. پس از فروپاشی شوروی، عده‌ای از روشنفکران جوان که کلام آنان در حزب تأثیرگذار بود، متنی را تحت عنوان «پاسخ واقع‌گرایانه: گزینه‌های استراتژیک چین پس از فروپاشی شوروی» منتشر ساختند؛ متنی که به نوعی مانیفست نومحافظه‌کاری به شمار می‌آمد و بر دنگ و جیانگ‌زمین تأثیر فراوان برجای گذارد. در این متن، از یک سو از یوتوپای سوسیالیستی انتقاد شده بود و از دیگر سو، از یوتوپاگرایی سرمایه‌داری. نویسندگان تأکید را بر ثبات اجتماعی و اصلاحات تدریجی گذاشتند و مدعی بودند که این امر هم ریشه در عقلانیت غربی دارد و هم ریشه در سنت چینی. دغدغه اصلی نویسندگان، آن بود که حزب کمونیست چگونه از حزبی انقلابی به حزبی حاکم گذر کند. آنان چاره را در ایجاد نهادهای سیاسی پایدار دیدند تا بدان وسیله ثبات سیاسی حفظ گردد. آنان از مشروعیت لرزان حزب آگاهی داشتند لذا توصیه کردند تا برای ممانعت از فروپاشی ملی‌گرایی، میهن‌پرستی، منافع ملی چین و ویژگی‌های بی‌نظیر آن^[۲]، تأکید شود و عناصر ایدئولوژیک از سیاست خارجی چین حذف گردد.^{۲۹}

در واقع در دهه ۱۹۹۰، وجود چشم‌انداز فروپاشی حکومت و هرج و مرج اجتماعی که به واسطه درس‌های عینی ناشی از فروپاشی شوروی و اروپای شرقی، ملموس شد. سوال اصلی پیش روی نخبگان چین در دهه ۱۹۹۰ آن بود که آیا می‌توان مدلی از اصلاحات را ارائه داد که ضمن حفظ هویت ملی چین و پیشبرد توسعه اقتصادی، نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی هم‌پیوند با سرمایه‌داری را کاهش دهد؟ نومحافظه‌کاری پاسخی به این پرسش بود. جیانگ‌زمین که نماد نومحافظه‌کاری به شمار

1- incrementalism

2- China's Unique Characteristics

می‌رفت، همواره ضمن تقبیح بورژوازی و لیبرالیسم از قرائت راست‌گیشانه از مارکسیسم نیز انتقاد می‌کرد و اصلاح و گشایش را تنها گزینه پیش روی چین می‌دانست. تفکر نومحافظه‌کارانه مبتنی بر اصلاحات تدریجی، در طول دهه ۱۹۹۰، به رفتار سیاسی چین شکل داد و جیانگ‌زمین در انتهای این دهه، آن را در قالب تئوری سه نمایندگی^[۱] مفهوم‌بندی کرد. در واقع جیانگ زمین نیز در در اواخر دوره ریاست خود بر طبق سنت رهبران چین نظریه‌ای را در باب نسبت حکومت و جامعه موسوم به نظریه سه نمایندگی ارائه داد. او اول بار در سفر خود به گواندونگ این نظریه را مطرح کرد و در واقع ارزیابی خود را از روند حرکت نیم قرنه حزب کمونیست و دولت برآمده از انقلاب بیان کرد. از منظر وی "نتیجه مهمی که از تاریخ فعالیت حزب می‌توانیم بگیریم آن است که حزب در دوره‌های انقلاب، بازسازی و اصلاح غالباً نیروهای پیشرفته تولید، گرایش غالب فرهنگ پیشرفته چین و منافع بنیادین اکثریت ملت را نمایندگی کرده است. ... حزب باید به طلایه‌داری خود ادامه دهد و حرکت مردم به سوی موفقیت و پیروزی را رهبری کند. به بیان دیگر، حزب باید نماینده نیازهای توسعه‌ای نیروهای پیشرفته تولیدی چین، گرایش توسعه‌ای فرهنگ پیشرفته این کشور و منافع بنیادین اکثریت مردم آن باشد".^{۳۰} کارکرد واقعی این نظریه اولاً مشروعیت بخشی به ورود کارآفرینان بخش خصوصی و سرمایه‌داران به حزب و ثانیاً حک کردن نقش جیانگ زمین بر روند توسعه چین بود. بیان این نظریه در واقع نماد ورود دولت انقلابی به مرحله نوین دگردیسی بود.

در ابتدای هزاره جدید و در سال ۲۰۰۲، قدرت از نسل سوم رهبران به ریاست جیانگ‌زمین به نسل چهارم رهبران انتقال یافت. نسل چهارم رهبران که تا سال ۲۰۱۲ قدرت را در این کشور در دست داشتند، انتخاب استراتژیک رهبران قبلی را که همانا

پیشبرد و توسعه اقتصادی است، تداوم بخشیدن و به الزامات آن وفادار ماندند؛ گرچه در روش پیشبرد توسعه به مسأله عدالت اجتماعی توجهی ویژه داشتند. اما آنان در سیاست خارجی کاملاً در تداوم گذشته عمل کردند و همان دستور کار توسعه‌گرایانه را ادامه دادند.^{۳۱}

با آغاز سال ۲۰۱۳ نسل پنجم رهبران چین به قدرت رسیدند نسلی که همچنان به اصول نظریه توسعه‌ای دنگ وفادار است و با اعتماد به نفسی که پس از سه دهه توسعه پرشتاب و بی‌وقفه یافته، ماموریت خود را «احیای تمدن چینی» قرار داده است. بنابراین با عنایت به مباحث این بخش می‌توان گفت که چین از ابتدای انقلاب ۱۹۴۹ تاکنون دوگونه متفاوت از تفکر توسعه را تجربه کرده است. در دوران مائو که روند توسعه در دوگانه «انقلاب و جنگ» خلاصه می‌شد، در واقع در ابتدا به گونه‌ای از شوروی تقلید شد و تأثیر آن بر سیاست خارجی این کشور همانا اتحاد و ائتلاف با شوروی و قرار گرفتن در خط مسکو بود.

اما این روند تقلید همانگونه که در متن نشان داده شد، دیری نپایید و به تدریج چین مائویی به سوی مدلی بومی از توسعه گرایش یافت، مدلی که اوج آن جهش بزرگ به جلو و انقلاب فرهنگی بود. در دوره انقلاب فرهنگی نیز متاثر از این مدل، مناسبات چین با جهان خارج دگرگون شد. اما شکست زود هنگام این شیوه توسعه باعث شد تا بحث و جدل‌های زیادی در درون حزب بر سر در پیش گرفتن شیوه جدیدی از توسعه درگیرد، بحث و جدل‌هایی که با برآمدن دنگ و تثبیت برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز به نوعی سرانجام یافت. این مدل توسعه در وجوه مهمی تقلید از روند توسعه در دنیای سرمایه‌داری، به ویژه در وجه اقتصادی بود، اما در حوزه‌های مهمی نیز مبتنی بر سنت حکمرانی چینی بوده است.

جمع‌بندی

همانگونه که در متن اشاره شد، از مقطع پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ تاکنون، این کشور نه یک الگو بلکه دو الگوی متفاوت و متمایز توسعه را تجربه کرده است. از مقطع آغاز انقلاب تا سال ۱۹۷۶، یعنی زمانی که مائو به عنوان رهبر کاریزماتیک انقلاب درگذشت، گفتمان انقلاب و جنگ، بر تفکر توسعه‌ای این کشور حاکم بود. بدان معنا که از یک سو، بر حفظ قرائت راست‌کیشانه از آرمان‌های انقلاب تأکید می‌شد و از دیگر سو، جنگیدن با دنیای سرمایه‌داری ناگزیر پنداشته می‌شد. به همین دلیل در این دوران چین سیاست‌های خودکفایی و درون‌گرایانه‌ای را در پیش گرفت و در سیاست خارجی نیز عمدتاً رویکرد مواجهه‌جویانه‌ای با دنیای سرمایه‌داری اتخاذ می‌کرد، در جنگ کره به حمایت از کره‌شمالی برخاست و در جنگ ویتنام، حمایت از کمونیست‌های ویتنامی را برعهده گرفت و در بسیاری از بحران‌های دیگر بین‌المللی نیز در برابر دنیای سرمایه‌داری به ایفای نقش می‌پرداخت. به بیان نظری در این دوران، تفکر توسعه در چین، ملهم از تفکر توسعه‌ای شوروی و نظریات مکتب وابستگی بود. در این قالب، چینی‌ها تلاش کردند تا با دوری گزیدن هرچه بیشتر از دنیای سرمایه‌داری، به نوعی توسعه بر بنیان خودکفایی را ایجاد نمایند و در حوزه فرهنگ نیز تلاش نمودند تا با انقلاب فرهنگی، بنیان‌های حضور و نفوذ تفکرات لیبرالی را از جامعه فرهنگی چین بزدایند. نتیجه این اقدامات، فاجعه‌آمیز بود؛ به گونه‌ای که بعدها چینی‌ها این دوران را دوران از دست رفته تاریخ مدرن این کشور نام بردند.

اما مدل و الگوی دوم توسعه‌ای چین که از مقطع ۱۹۷۸ به بعد و با اتخاذ سیاست درهای باز و ایجاد اصلاحات در این کشور اجرایی شد، تأکید را بر گفتمان صلح و توسعه گذارد؛ صلح با جهان خارج و اولویت توسعه اقتصادی و اجتماعی در داخل. در قالب این تفکر، گشودن هرچه بیشتر درهای چین به روی اقتصاد جهانی، اولویت یافت و چین وارد فرآیند همکاری با کانون‌های قدرت و ثروت و یادگیری از تجربیات

توسعه سایر کشورها شد و علی‌رغم بروز حوادثی چون تراژدی میدان تیان‌آن‌من، تفکر توسعه‌ای چین از مقطع ۱۹۷۸ به این سو، توانسته به تسلط خود بر حزب کمونیست تداوم بخشد و همین امر، موجبات تداوم ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی در این کشور را فراهم آورده است.

آنچه در وضعیت فعلی قابل مشاهده است، آنکه نتایج این دو تفکر توسعه‌ای که در چین در مقاطع زمانی متفاوت به کار گرفته شده‌اند، با یکدیگر بسیار متفاوت می‌باشند؛ تفکر خودکفایی حداکثری، چین را به ورطه ورشکستگی اقتصادی و فروپاشی اجتماعی سوق داد. این در حالی است که در پی اجرای برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز، چین اکنون به دومین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شده است البته این بدان معنا نیست که در این کشور مشکلات توسعه‌ای بروز نکرده است بلکه به موازات پیشبرد روند توسعه در این کشور، مشکلاتی که در روند پیشرفت هر کشور موفق دیگر نیز رخ داده‌اند، در این کشور نیز به تدریج رخ می‌نمایند و رهبران آن تلاش دارند تا این مشکلات را مدیریت کنند.

بنابراین دقت در تجربه چین از آن رو حائز اهمیت است که از یک سو همواره این کشور به عنوان یکی از تمدن‌های مهم بشری بوده و از سوی دیگر، در واقع در دوران مدرن، این کشور به آزمایشگاه نظریات توسعه تبدیل شده است. زیرا هر دو نحله تفکر نظری توسعه، یعنی تفکرات توسعه‌ای چپ و راست، در این کشور اجرایی شده و نتایجی را به بار آورده‌اند که یکی فاجعه بار بوده و دیگری توانسته به رفاه نسبی این ملت و افزایش بسیار سریع موقعیت و جایگاه بین‌المللی آن منجر گردد.

۲- ترکیه: دموکراسی محافظه کارانه

ترکیه قدرتی در حال ظهور است و به یک مدل جالب توجه توسعه در جهان کنونی شکل داده است. این گزاره‌ای است که در وضعیت کنونی بحث‌ها و دیدگاه‌های متعدد و متفاوتی در مورد آن ابراز شده است. گرچه در مورد چند و چون این مدل اختلاف نظرهای جدی وجود دارد، اما در مورد جذابیت روزافزون این مدل در جهان اسلام تردیدهای اندکی ابراز شده است. این مدل از ویژگی‌های چندی برخوردار است که در بخش نخست به طور مختصر آنها را برخواهیم شمرد و در بخش دوم موفقیت‌هایی که این مدل توسعه برای اقتصاد ترکیه به ارمغان آورده است را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

مدل توسعه ترکیه: ویژگی‌ها

تفکر توسعه در ترکیه از تاریخی طولانی برخوردار است. در دوران مدرن سابقه این تفکر را می‌توان از زمان روی کار آمدن آتاتورک دانست. در واقع با روی کار آمدن آتاتورک، ترکیه از نخستین کشورهای اسلامی بود که تلاش کرد تا الگوی توسعه غربی را محقق سازد و به بیان معروف اروپایی شود. از آن هنگام تاکنون مهم‌ترین دغدغه ترک‌ها تبدیل شدن به بخشی از اروپا و درونی کردن استانداردهای اروپایی در زندگی مردم این کشور بوده است. در این مسیر ترک‌ها با برنامه‌ها و ابزارهای مختلفی تلاش کردند تا این کشور را به کشوری توسعه‌یافته مبدل سازند. طبیعتاً در بخش عمده‌ای از تاریخ توسعه در ترکیه، نظامیان نقش اصلی را در شکل‌دهی به مسیر توسعه این کشور برعهده داشته‌اند و تلاش کردند تا به دغدغه آتاتورک که همانا اروپایی شدن ترکیه بود جامه عمل بپوشانند و در این مسیر توفیقاتی نیز دست یافتند اما در نیل به هدف اصلی که همانا الحاق به اتحادیه اروپاست توفیق چندانی نیافتند. افزون بر این برخلاف

لفاظی‌های ژنرال‌ها که همواره ارتش را حافظ دموکراسی در ترکیه می‌دانستند، در این دوران هیچگاه دموکراسی به معنای واقعی کلمه در این کشور شکل نگرفت و همواره سرکوب صدای مخالفین بر دیگر ابزارها و روش‌های تعامل با جامعه مدنی برتری داشت. البته در این دوران و به ویژه در دوران اوزال در دهه ۱۹۸۰ گام‌های مهمی در جهت ایجاد ثبات و خصوصی‌سازی بخش‌های مهم اقتصادی در این کشور برداشته شد، اما این اقدامات به دلیل تسلط نظامیان بر سپهر سیاسی و روابط آشفته آنان با جامعه مدنی چندان ثمربخش نبود. در این دوران ویژگی پایدار اقتصاد ترکیه تورم افسارگسیخته و رکود مداوم بود. به بیان دیگر چگونگی پیشبرد توسعه همواره در کانون مناظرات و منازعات نیروهای سیاسی ترک در دهه‌های اخیر بوده است گرچه این مناظرات در عمل تا آغاز هزاره جدید دستاوردهای عملی چندانی نداشت. اما در این مسیر با پایان جنگ سرد و گشایش فضای بین‌المللی، نیروهای جدیدی وارد فعالیت در فضای سیاسی ترکیه شدند که مهم‌ترین آنها اسلام‌گرایان ترک و کردها هستند، نیروهایی که فضای سیاسی ترکیه را در دو دهه اخیر تغییر داده‌اند. اسلام‌گرایان ترک که با دشواری و به تدریج بر صحنه سیاسی ترکیه مسلط شدند، چهره این کشور را در طول یک دهه تغییر دادند و زمینه را برای تبدیل شدن آن به مدلی جدید از توسعه به ویژه در دنیای اسلام فراهم آوردند.

مهم‌ترین ویژگی و مهم‌ترین دلیل جذابیت این مدل که با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه روند شکل‌گیری آن آغاز شد، به توان آن در تلفیق ارزش‌های اسلامی یا سنت اسلامی و ارزش‌های مدرن بر می‌گردد، امری که در دنیای اسلام به یکی از پیچیده‌ترین و مناقشه‌آمیزترین موضوعات در یک سده اخیر بوده است. در واقع این حزب با ترکیب قدرت دموکراسی با حمایت بورژوازی در حال ظهور اسلام‌گرا در ترکیه و بر مبنای سرمایه، رسانه و گفتمان اصلاح‌طلبی ملی‌گرایانه به قدرت رسید و برنامه‌های توسعه‌گرایانه خود را پیگیری نمود.

از همان آغاز دوران به قدرت رسیدن این حزب، نسبت اسلام و مدل توسعه ترکیه نسبت بحث برانگیزی بوده است، بدان معنا که برداشت‌های مختلفی از آن صورت گرفته است. اما ورای بحث‌ها و تفسیرهای مختلفی که در این باره صورت گرفته، مهم‌ترین اقدام عملی حزب عدالت و توسعه ترکیه که در نهایت به سود گسترش نمادهای اسلامی در جامعه ترکیه تمام شد، بسط آزادی‌های اجتماعی در این کشور بوده است. به بیان دیگر بسط آزادی‌های اجتماعی باعث شد تا جامعه عمدتاً مسلمان در پیگیری سنت‌های خود با مانعی مواجه نگردد و همین امر چهره جامعه این کشور را تغییر داد. افزون بر این در سطوح ملی و بین‌المللی حزب عدالت و توسعه تلاش کرده تا از میراث تاریخی ترکیه که بخش مهمی از میراث جهان اسلام نیز محسوب می‌شود، در راستای اهداف خود بهره گیرد و همین امر زمینه را برای بحث‌هایی همچون نوع‌ثمانی‌گرایی فراهم آورده است.

در واقع این حزب بیش از آنکه بر اسلام‌گرایی به طور آشکار تأکید نماید تلاش کرد تا با بهره‌گیری از میراث تاریخی ترکیه و پیوندهای تاریخی آن با دنیای اسلام و جهان غرب، موقعیت این کشور را در صحنه بین‌المللی ارتقا بخشد.

از همین روست که برخی مدل توسعه ترکیه را دموکراسی محافظه‌کارانه^[۱] نام نهاده‌اند. در این مدل از یک سو بر ارزش‌های دموکراتیک به عنوان میراث مشترک بشری تأکید می‌گردد و از دیگر سو حفظ و حراست از ارزش‌های خاص ملت ترکیه مورد توجه قرار می‌گیرد. طبیعی است که ارزش‌های اسلامی بخش مهمی از ارزش‌های مشترک ملت ترکیه را تشکیل می‌دهند. این مدل در واقع به مثابه ریسمانی اقشار مختلف جامعه ترکیه را به یکدیگر پیوند می‌زند زیرا در قالب آن ارزش‌های مشترک و نیز ارزش‌های خاص هر یک از این اقشار مورد نظر و توجه قرار گرفته است.

1- Conservative democracy

به بیان بهتر این حزب برای تحقق اهداف خود، به جای تحمیل ارزش‌های جدید به جامعه ترکیه و تلاش برای تغییر چهره جامعه از بالا، کوشش کرد تا با بهره‌گیری توسعه‌گرایانه از ویژگی‌های مهم و منحصر بفرد هویتی جامعه ترکیه، قدرت این کشور را گسترش دهد.

در واقع بهره‌برداری از ترکیبی از مدرنیسم و سنت، سکولاریسم و اسلام‌گرایی و هویت دوگانه شرقی و غربی به حزب عدالت و توسعه جایگاهی خاص در تاریخ ترکیه مدرن بخشیده است، زیرا این حزب توانسته با تلفیق موفقیت‌آمیز این عناصر نه تنها ترکیه را به سوی پیشرفت توأم با حفظ ارزش‌های سنتی سوق دهد بلکه به بخش مهمی از جهان اسلام نیز مسیر تازه‌ای را نشان داده است. این مسیر تازه در سخنان اردوغان به خوبی متجلی شده است. او گفته است که "ترکیه به منبعی الهام‌بخش برای کسانی که معتقد به همزیستی اسلام و دموکراسی‌اند تبدیل شده است".^{۳۲}

طبیعتاً ارائه بحثی مفصل در مورد بنیان نظری و ویژگی‌های این مدل در این مقال نمی‌گنجد، اما به طور خلاصه مهم‌ترین عواملی که به تبدیل شدن ترکیه به مدلی جدید از توسعه به ویژه در جهان اسلام کمک کرده‌اند عبارتند از:

- ۱- ثبات سیاسی که بر مبنای فرآیند واقعی دموکراسی در این کشور شکل گرفته است. این ثبات در وهله اول مرهون نرمال شدن روابط نظامیان - غیرنظامیان در درون این کشور است. در گذشته‌ای نه چندان دور نظامیان بر سپهر سیاسی و اقتصادی ترکیه تسلط داشتند و همین امر یکی از موانع مهم پیش روی پیشرفت این کشور محسوب می‌شد. اما از یک دهه پیش نظامیان به تدریج در حال بازگشت به پادگان‌ها هستند همین امر زمینه را برای شکل‌گیری فرآیند واقعی دموکراتیک شدن فراهم آورده است.^{۳۳}
- ۲- انجام اصلاحات بنیادین در جهت گسترش آزادی‌ها در داخل. این امر باعث شد تا جامعه عمدتاً مسلمان و رو به پیشرفت ترکیه چهره واقعی خود را بازابد و به الگویی جذاب برای بخش مهمی از دنیای اسلام تبدیل گردد.

۳- رشد اقتصادی بر مبنای سازوکارهای اقتصاد بازار و گسترش شبکه‌ای شرکای اقتصادی این کشور. این ویژگی از آن رو مهم است که نشان می‌دهد برخلاف گذشته، در یک دهه اخیر نقش دولت در فعالیتهای اقتصادی در ترکیه به گونه‌ای روزافزون کاهش یافته و نهاد دولت نه به عنوان رقیب بخش خصوصی بلکه به عنوان زمینه‌ساز و تسهیل‌کننده فعالیتهای این بخش عمل می‌کند.

۴- سیاست درهای باز و گشایش به روی جهان خارج بر مبنای تساهل و گفتگوی تمدن‌ها.

۵- روابط مثبت و سازنده با تمام همسایگان و نیز با قدرت‌های جهانی بر مبنای سیاست حل تمام مسایل با همسایگان و پیگیری سیاست چندوجهی در قبال سایر کشورها.

۶- تقویت روند تعامل این کشور با اروپا و سازمان‌های غربی بر مبنای هویت اروپایی این کشور.

۷- حضور فزاینده و نقش‌آفرینی فعال در جهان اسلام بر مبنای هویت اسلامی این کشور.^{۳۴}

در قالب این مدل، سیاست خارجی ترکیه بر مبنای دکترین داوود اوغلو (وزیر خارجه این کشور) به نوعی به سوی ایجاد توازن در روابط با شرق و غرب حرکت کرد. از منظر وی ترکیه به دلیل سابقه فرهنگی و موقعیت جغرافیایی، ژئوپولیتیکی چندگانه دارد و باید از این ژئوپولتیک در جهت بسط نفوذ در مناطق مختلف جهان و تبدیل شدن به یک قدرت جهانی بهره گیرد. برای توفیق در این مسیر از منظر وی دو دسته شرایط زمینه‌ای باید فراهم می‌شد:

۱- در حوزه سیاست داخلی ترکیه باید مسأله کردها را حل و فصل نماید و شکاف فزاینده میان سکولارها و اسلام‌گرایان در درون جامعه ترکیه را از بین ببرد. طبیعتاً راه‌حل‌های او برای فایق آمدن بر این معضلات راه‌حل‌های دموکراتیک بود.

۲- در حوزه بین‌المللی ترکیه می‌بایست تمام معضلات خود با همسایگان را که موجبات آسیب به روابط این کشور با آنان را فراهم می‌آورد، حل و فصل نماید. بر مبنای چشم‌اندازی که داوود اوغلو برای ترکیه ترسیم نموده است، در سال ۲۰۲۳ که مقارن با صدمین سالگرد تأسیس جمهوری ترکیه است این کشور باید:

- ۱- به عضویت کامل اتحادیه اروپا درآید
- ۲- در صلح کامل با همسایگان قرار داشته باشد
- ۳- با محیط همسایگی همگرایی اقتصادی و چشم‌انداز امنیتی مشترکی داشته باشد
- ۴- بازیگری موثر در شکل‌دهی به نظم‌های منطقه‌ای در مناطقی که ترکیه در آن منافع ملی دارد

۵- فعال در تمامی امور جهانی

۶- دهمین اقتصاد جهان^{۳۵}

به بیان دیگر این دکترین بر پنج پایه قرار دارد:

- ۱- توازن میان امنیت و دموکراسی
- از منظر وی کشورهای در حال توسعه به ویژه در خاورمیانه همواره به بها و بهانه امنیت، دموکراسی و حقوق مردم خود را نادیده گرفته‌اند و توسعه را به تأخیر انداخته‌اند. از همین رو او تأکید دارد که در استراتژی کلان سیاست خارجی ترکیه همواره باید میان این دو اولویت توازن برقرار باشد. افزون بر این ترکیه در قبال تحولات منطقه نیز بر همین اساس موضع‌گیری می‌کند.

- ۲- سیاست حل تمام مسایل با همسایگان^{۱۱}
- ۳- توسعه توان روابط با محیط همسایگی و مناطق دوردست
- ۴- پیگیری سیاست خارجی چندبعدی

۵- دیپلماسی ریتمیک بدان معنا که افراد، شرکت‌ها و سازمان‌های مدنی غیردولتی به موازات دولت در پیشبرد دیپلماسی ترکیه به ایفای نقش بپردازند.^{۳۶}

این اولویت‌ها و اهداف در قالب «پروژه تغییر»^[۱] حزب عدالت و توسعه پیگیری شد و نتایج درخشانی برای این کشور به همراه آورد. در ادامه این دستاوردها را با تأکید بر حوزه اقتصاد سیاسی مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد، زیرا در قالب این مدل، توسعه اقتصادی از اهمیتی استراتژیک برای ارتقای جایگاه ترکیه در صحنه بین‌المللی برخوردار است.

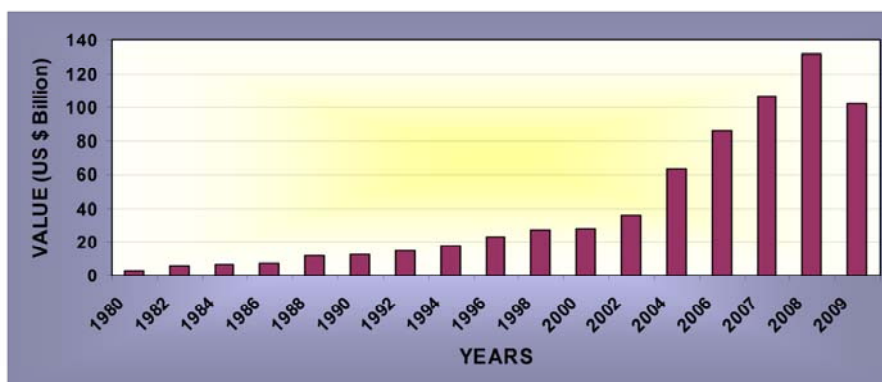
روند پرشتاب توسعه اقتصادی ترکیه با برآمدن حزب عدالت و توسعه

با برآمدن حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲ ترکیه وارد دوران نوینی در روند توسعه خود شد به گونه‌ای که با بازتعریف استراتژی کلان این کشور و رویکرد تجاری آن، زمینه برای ظهور آن به عنوان یک قدرت جدید در اقتصاد و سیاست بین‌الملل فراهم آمد.

همانگونه که اشاره شد با به قدرت رسیدن حزب توسعه و عدالت، مبانی نظری تبیین‌کننده جایگاه این کشور در صحنه بین‌المللی بازتعریف شد، به گونه‌ای که این کشور دیگر خود را نه به عنوان بازیگری حاشیه‌ای که برای پیوستن به اتحادیه تلاش می‌کند، بلکه به عنوان پل شرق و غرب و مهم‌ترین نقطه اتصال اروپا به خاورمیانه، بازتعریف نمود. عملکرد این حزب در اقتصاد نیز موفقیت‌های مهمی در برداشت به گونه‌ای که صادرات ترکیه از ۳۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ به ۸۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ افزایش یافت. در واقع در این دوران صادرات ترکیه بیش از میزانی که دولت این کشور در برنامه‌های استراتژیک خود در نظر گرفته بود رشد کرد. در چارچوب

برنامه‌های دولت، صادرات این کشور باید به ۷۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ می‌رسید در حالی که در این سال به ۸۵ میلیارد دلار بالغ شد. این رشد سریع باعث شد تا ترکیه از رده بیست و پنجمین صادرکننده جهان در سال ۲۰۰۲ به رده بیست و دومین صادرکننده در سال ۲۰۰۶ ارتقا یابد. رشد صادرات ترکیه در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ با سرعت بیشتری ادامه یافت به گونه‌ای که به ترتیب با ۲۵ و ۲۳ درصد به ۱۰۷ و ۱۳۲ میلیارد دلار افزایش یافت. البته با وقوع بحران مالی در اتحادیه اروپا به عنوان مهم‌ترین بازار صادراتی ترکیه، صادرات این کشور در سال ۲۰۰۹ با افت قابل توجهی به ۱۰۲ میلیارد دلار کاهش یافت. این افت ناشی از سهم ۶۴ درصدی اتحادیه اروپا در صادرات ترکیه بود. با وقوع این بحران ترکیه تلاش‌های خود برای نفوذ در بازار خاورمیانه و آفریقا را شدت بخشید، تلاش‌هایی که با موفقیت نسبی توأم بوده است به گونه‌ای که سهم اقتصادهای آفریقایی در صادرات ترکیه به ۱۲/۳ درصد در سال ۲۰۰۹ افزایش یافت و این کشور توانست ۱۰/۲ میلیارد دلار در این سال بحرانی به آفریقا صادرات داشته باشد. نمودار ذیل به گونه‌ای بهتر روند رشد صادرات ترکیه در سه دهه اخیر را نشان می‌دهد.

نمودار ۱۰- روند افزایش صادرات ترکیه ۱۹۸۰-۲۰۰۹ (میلیارد دلار)



تبیین رشد سریع ترکیه در یک دهه اخیر از زوایای مختلفی صورت گرفته است. اما در اغلب این تحلیل‌ها یک نکته مشترک است و آن اینکه پیگیری سیاست‌های اقتصادی لیبرال در ترکیب با اصلاحات دموکراتیک، مهم‌ترین نقش را در ارتقای موقعیت ترکیه به شانزدهمین اقتصاد جهان ایفا کرده است. افزون بر این سیاست خارجی ترکیه نقش اساسی در این موفقیت‌ها داشته است، زیرا زمینه را برای تعامل سازنده و هدفمند این کشور با اقتصاد جهانی فراهم آورده است. در پیامد همین زمینه‌سازی است که ترکیه طی سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۹ توانست ۸۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را جلب نماید.

تغییر در سیاست خارجی ترکیه باعث شد تا این کشور با مطرح کردن خود به عنوان پل شرق و غرب ضمن اینکه مناسبات تجاری، اقتصادی و استراتژیک خود را با غرب تداوم می‌دهد، بتواند در خاورمیانه و آسیای مرکزی نیز نفوذ نماید و بازارهای جدید و وسیعی را تحت نفوذ دیپلماسی تجاری خود قرار دهد.^{۳۷}

جنبه دیگری از سیاست خارجی و به ویژه دیپلماسی تجاری ترکیه که در روند افزایش تعاملات تجاری این کشور به ویژه در ورای مرزها نقش مهمی ایفا کرده است، نقش روزافزون این کشور در نهادهای بین‌المللی از شورای امنیت تا سازمان کنفرانس اسلامی، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان همکاری اقتصادی و توسعه است. یکی از جلوه‌های مهم این حوزه از دیپلماسی ترکیه به حضور این کشور در گروه ۲۰ معطوف است. در این گروه ۲۰ کشور که ۸۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را تولید می‌کنند حضور دارند و ترکیه در کنار عربستان به نوعی به عنوان بازیگران برتر در ژئواکونومی خاورمیانه در این گروه عضویت دارند.^{۳۸} در ادامه نمودهای موفقیت ترکیه در بخش‌های مختلف را مرور خواهیم کرد.

سرمایه‌گذاری و تجارت آزاد

رویکرد توسعه‌گرایانه ترکیه به سرعت آثار خود را در روابط تجاری این کشور در منطقه نشان داده است به گونه‌ای که حجم تجارت این کشور با ایران از ۱/۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ به ۵/۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ افزایش یافته است در همین مقطع حجم روابط تجاری این کشور با روسیه از ۵/۱ میلیارد دلار به ۲۲/۷ میلیارد دلار و با سوریه از ۷۷۳ میلیون دلار به بیش از ۱/۸ میلیارد دلار افزایش یافته است. به عنوان نمونه‌ای دیگر از افزایش تجارت ترکیه با مناطق دوردست باید به حجم تجارت این کشور با منطقه کارایب اشاره کرد. در این مقطع حجم تجارت طرفین از ۷۳۵ میلیون دلار به بیش از ۴ میلیارد دلار افزایش یافته است.

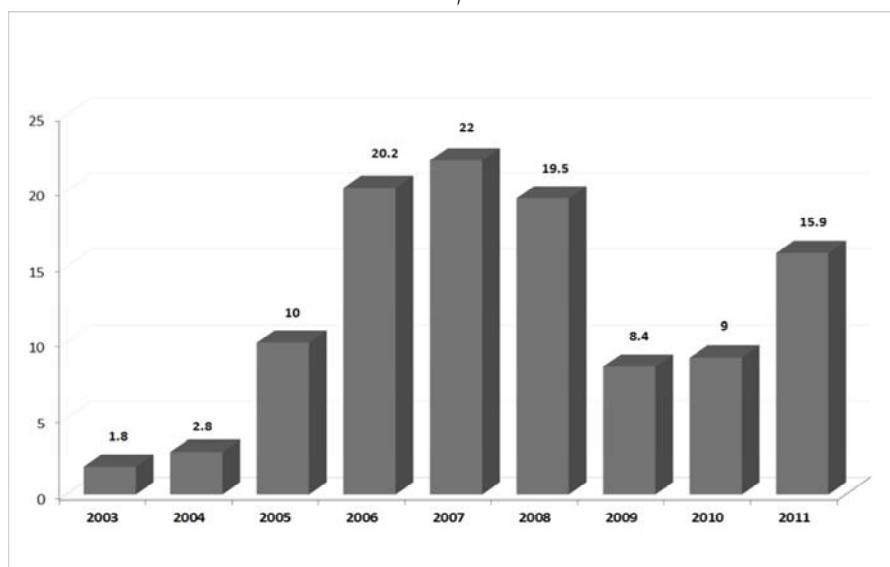
در سطحی دیگر سیاست خارجی و دیپلماسی تجاری ترکیه در راستای بهبود روابط تجاری این کشور تلاش کرده تا مناسبات آن با کشورها و مناطق مختلف با اولویت جهان در حال توسعه را نهادینه نماید. در این راستا از یک سو تلاش کرده تا موافقتنامه‌های تجارت آزاد ترکیه در چارچوب‌های دوجانبه و چندجانبه گسترش یابد. در این راستا این کشور روابط خود با مجموعه‌های منطقه‌ای همچون مرکوسور، اتحادیه آفریقا (ترکیه در سال ۲۰۰۵ به عضویت ناظر اتحادیه آفریقا درآمد) و شورای همکاری خلیج فارس را نهادینه کرده است. در همین چارچوب به ویژه در حوزه دیپلماسی تجاری گروه‌های مختلفی از صادرکنندگان و بازرگانان شکل گرفته‌اند و در راستای دیپلماسی تجاری ترکیه در مناطق مختلف به رایزنی می‌پردازند. از این میان گروه موسوم به توسکون^[۱] در راستای گسترش حضور و نفوذ ترکیه در بازارهای آسیای شرقی و آفریقا فعالیت می‌کند، گروه موسیاد^[۲] که در راستای گسترش منافع تجاری این

1- Tuskon

2- Musiad

کشور در منطقه خلیج فارس فعال است و گروه توسیاد^[۱] به عنوان قدیمی‌ترین گروه که لابی‌گری در اروپا برای حضور در بازارها و مهم‌تر از آن به نتیجه رساندن روند الحاق ترکیه به اتحادیه اروپا را برعهده دارد.^{۳۹}

از دیگر سو این کشور با شکل‌دهی به مکانیسم‌های جدید همچون مجمع ترکیه - اعراب تلاش دارد تا بسط نفوذ تجاری خود در مناطق مختلف را قاعده‌مند نماید. ابتکار دیگری که در سیاست خارجی ترکیه به کار گرفته شده و تأثیرات مهمی بر ظرفیت‌سازی تجاری در این کشور داشته، تلاش برای شکل‌دهی به مناسبات این کشور با سایرین در قالب فرمول «برد - برد» است. طی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی به ترکیه وارد شده که از این میان ۱۰۹ میلیارد دلار به صورت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بوده است. نمودار ذیل این روند را نشان می‌دهد.

نمودار ۱۱- سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ترکیه ۲۰۱۱-۲۰۰۳^{۴۰}

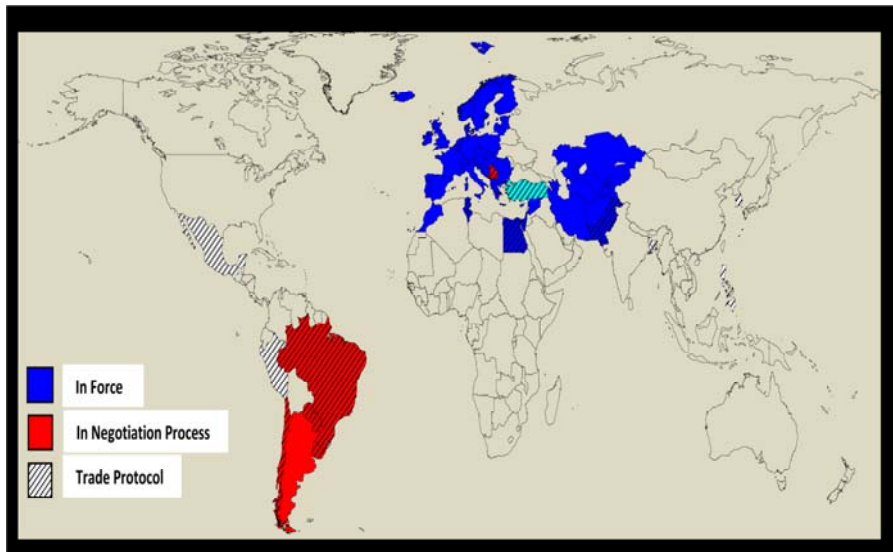
در واقع در این دوران ترکیه شاهد سرمایه‌گذاری روزافزون خارجی در بخش‌های مختلف اقتصاد این کشور از بخش کشاورزی تا سیستم بانکی بوده است به گونه‌ای که ۴۰ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌ها در صنعت این کشور در مقطع مورد بحث منشا خارجی داشته است که از این میان سهم بانک‌های عربی بین ۵ تا ۶ درصد برآورد شده است.

تجارت نهادمند

یکی دیگر از اقدامات ترکیه در زمینه ظرفیت‌سازی تجاری به موافقتنامه‌های این کشور با سایرین به صورت دوجانبه و چندجانبه در حوزه تجارت آزاد و تجارت ترجیحی باز می‌گردد. همانگونه که نقشه ذیل نشان می‌دهد ترکیه با بخش اعظم محیط همسایگی خود موافقتنامه تجارت آزاد منعقد کرده و یا مذاکرات در این حوزه را تا

مراحل نهایی پیش برده است. افزون بر این با کشورهای منطقه آمریکای جنوبی نیز مشغول مذاکرات تجارت آزاد است و یا پروتکل تجاری امضا کرده است.

شکل ۴- موافقتنامه‌های تجاری ترکیه با کشورهای مختلف



تنوع این موافقتنامه‌ها با کشورهای مناطق مختلف از محیط همسایگی تا دور دست حاکی از این امر است که ترکیه سیاست تجاری خود را در راستای متنوع‌سازی بازارها طراحی کرده است.

از بعد دیگری ترکیه مذاکرات موافقتنامه تجارت آزاد را با لبنان، شورای همکاری خلیج فارس، اوکراین، کشورهای مرکوسور، لیبی، موریتانی و جزایر فارو آغاز کرده و گفتگوها با مکزیک، الجزایر، اتحادیه گمرکی آفریقای جنوبی، آسه‌آن، آفریقای جنوبی، هند و ۳۶ کشور عضو گروه کشورهای آفریقایی، کاراییب و پاسفیک در حال انجام است. جدول ذیل موافقتنامه‌های تجارت آزاد منعقد شده میان ترکیه و سایر کشورها را نشان می‌دهد.^{۴۱}

جدول ۳- موافقتنامه‌های تجاری منعقد شده میان ترکیه و سایر کشورها تا سال ۲۰۱۲

آلبانی	۲۰۰۸
بوسنی	۲۰۰۳
شیلی	۲۰۱۱
کروواسی	۲۰۰۳
اتحادیه تجارت آزاد اروپا	۱۹۹۲
مصر	۲۰۰۷
گرجستان	۲۰۰۸
اسرائیل	۱۹۹۷
اردن	۲۰۱۱
مراکش	۲۰۰۶
تونس	۲۰۰۵
سوریه	۲۰۰۷
صربستان	۲۰۱۰
کره جنوبی	۲۰۱۲
فلسطین	۲۰۰۵
مونته‌نگرو	۲۰۱۰
موریس	۲۰۱۱
مقدونیه	۲۰۰۰
لبنان	۲۰۱۰

توریسم

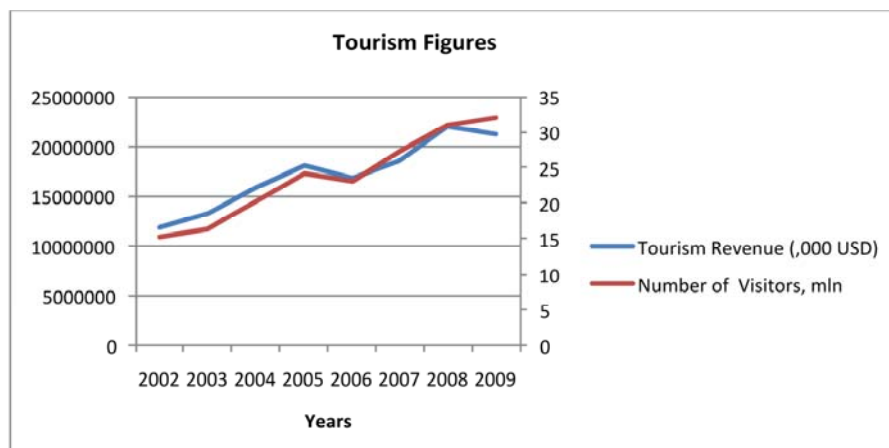
توریسم را می‌توان مهم‌ترین نماد موفقیت اقتصادی ترکیه در یک دهه اخیر دانست. علی‌رغم اینکه این کشور از جاذبه‌های توریستی چندانی برخوردار نیست، اما در سال‌های اخیر توانسته بخش گردشگری را به عنوان یکی از بخش‌های پویای اقتصاد

خود مطرح سازد. بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۹ تعداد گردشگرانی که از این کشور دیدار کرده‌اند بیش از دو برابر شده و درآمد این کشور نیز دو برابر شده است.

در وضعیت کنونی ترکیه یکی از مقاصد مهم توریست‌ها در جهان است و با پذیرش ۲۹/۳ میلیون نفر مقام ششم را در پذیرش توریست در جهان دارا می‌باشد. در حوزه کسب درآمد از صنعت توریسم با ۲۱ میلیارد دلار در رتبه دهم جهان قرار گرفته است. مهم‌تر آنکه این کشور هدف‌گذاری جاه‌طلبانه‌ای در این حوزه تدوین کرده است؛ به گونه‌ای که تا سال ۲۰۲۳، بتواند ۶۰ میلیون توریست را جذب نماید و از طریق آن، سالانه ۶۰ میلیارد دلار درآمد کسب نماید. در همین راستا، استانبول افزون بر تبدیل شدن به یک کانون تجاری و مالی، به کانون توریسم ترکیه نیز تبدیل شده است، به گونه‌ای که در سال ۲۰۱۱، ۸ میلیون توریست از این شهر دیدار کرده‌اند.

یکی از مهم‌ترین اقدامات ترکیه در این حوزه، تسهیل شرایط صدور ویزاست. در حال حاضر شهروندان ترکیه بدون ویزا به ۵۸ کشور می‌توانند سفر کنند. نمودار ذیل درآمد ترکیه در بخش گردشگری و نیز تعداد گردشگرانی که از این کشور بازدید کرده‌اند را بین سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۹ نشان می‌دهد.^{۴۲}

نمودار ۱۲- تعداد توریست‌های ورودی به ترکیه و درآمد این کشور ۲۰۰۲-۲۰۰۹ (میلیارد دلار)



گروه کشورهای ترکیه در سال‌های اخیر با آنان موافقتنامه لغو روایید امضا کرده است عبارتند از:^{۴۳}

تاجیکستان ۲۰۰۳، ازبکستان ۲۰۰۳، رومانی ۲۰۰۴، گواتمالا ۲۰۰۴، ونزوئلا ۲۰۰۵، پاراگوئه ۲۰۰۶، کلمبیا ۲۰۰۶، لاتویا ۲۰۰۶، مونته نگرو ۲۰۰۸، هند ۲۰۰۸، امارات ۲۰۰۸، کوزوو ۲۰۰۹، جیبوتی ۲۰۰۹، سوریه ۲۰۰۹، پاکستان ۲۰۰۹، آلبانی ۲۰۰۹، کنیا ۲۰۰۹، قطر ۲۰۰۹، لیبی ۲۰۰۹، اردن ۲۰۰۹، آذربایجان ۲۰۰۹، لبنان ۲۰۱۰، تانزانیا ۲۰۱۰، کامرون ۲۰۱۰، روسیه ۲۰۱۰، صربستان ۲۰۱۰، پرتغال ۲۰۱۰، یونان ۲۰۱۰.

صنعت خودرو

بر مبنای آمارهای سال ۲۰۱۰، ترکیه شانزدهمین تولیدکننده وسایل نقلیه موتوری در جهان به شمار می‌آید. این کشور یکی از تولیدکنندگان مهم خودروهای تجاری و سبک در اروپا به شمار می‌آید و دومین تولیدکننده اتوبوس در این منطقه است. از لحاظ نیروی کار، بخش قطعه‌سازی حدود ۱۵۰ هزار نفر نیروی کار را در استخدام خود دارد. در حالی که بخش تولید و مونتاژ تنها ۴۰ هزار نفر را در استخدام خود دارند. ظرفیت سالانه تولید صنعت خودروسازی این کشور در حوزه خودروهای تجاری به ۵۰۰ هزار دستگاه در سال و در حوزه خودروهای سواری، به ۸۰۰ هزار دستگاه در سال رسیده است. صادرات صنایع خودروسازی و قطعه‌سازی ترکیه در سال ۲۰۱۰ بالغ بر ۱۷ میلیارد دلار بوده است. نکته مهم‌تر آنکه حدود ۷۳ درصد از این صادرات به اتحادیه اروپا به ویژه فرانسه، آلمان، ایتالیا و بریتانیا بوده است. هدف‌گذاری آینده صنعت خودروسازی در ترکیه، رسیدن به ظرفیت تولید ۲ میلیون دستگاه در کوتاه‌مدت و به ۴ میلیون دستگاه در سال ۲۰۲۳ است البته در عین حال ترکیه از واردکنندگان مهم خودرو نیز محسوب می‌شود؛ به گونه‌ای که ۶۰ درصد خودروهای فروخته شده در این کشور در سال ۲۰۱۰، وارداتی بوده‌اند که این رقم در بخش خودروهای سواری به ۷۰ درصد رسیده است البته صنعت خودروسازی عمدتاً بر مبنای سرمایه‌گذاری خارجی و

با مالکیت خارجی یا به صورت سرمایه‌گذاری مشترک یا تحت لیسانس خارجی فعالیت می‌کند. پنج شرکت عمده خوروسازی ترکیه عبارتند از: اویاک - رنو، توفاس (با مشارکت فیات)، تویوتا، هیوندا آسان و هندتا ترک. صنعت خودرو ترکیه به دلایلی چون نیروی کار ارزان، دسترسی به بازارهای اتحادیه اروپا و کیفیت بالای قطعات تولیدی این کشور برای سرمایه‌گذاران خارجی جذاب بوده است. گرچه ترکیه برند داخلی خودرو ندارند، اما در داخل این کشور طراحی می‌شوند.

آهن و فولاد

صنعت آهن و فولاد، بنیان صنعتی ترکیه را از سال ۱۹۴۰ شکل داده است. در وضعیت کنونی این صنعت کاملاً خصوصی‌سازی شده است و ۲۰۰ هزار نفر در آن مشغول به کار هستند. این کشور با تولید ۲ درصد فولاد خام جهان، دهمین تولیدکننده بزرگ در این حوزه محسوب می‌شود. ظرفیت تولید فولاد در این کشور از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰، حدود ۲ برابر شده و از ۱۶/۵ میلیون تن به ۲۹/۱ میلیون تن رسیده و تا پایان سال ۲۰۱۲ قرار است به ۴۲ میلیون تن افزایش یابد. صادرات آهن و فولاد ترکیه در سال ۲۰۱۰ بالغ بر ۱۳ میلیارد دلار بوده است. مهم‌ترین بازارهای صادراتی آهن و فولاد ترکیه، اتحادیه اروپا، خاورمیانه و شمال آفریقا هستند. افزون بر این و مهم‌تر آنکه ترکیه در سال‌های اخیر به صادرکننده فناوری صنعت فولاد نیز تبدیل شده است.

پوشاک و نساجی

با وجود اینکه بخش پوشاک به طور سنتی مهم‌ترین بخش صنعتی ترکیه بوده اما در سال‌های اخیر، رقبای آسیایی در بازار داخلی و نیز بین‌المللی این کشور، بازار نساجی آن را با چالش‌های گسترده‌ای مواجه کرده‌اند. این کشورها از یک سو بازار داخل این کشور نفوذ رشدیابنده‌ای دارند و از دیگر سو، بازارهای بین‌المللی سنتی این کشور یعنی اتحادیه اروپا، آمریکا و روسیه را از آن خود کرده‌اند. بخش پوشاک و

نساجی ترکیه در اختیار شرکت‌های کوچک و متوسط خصوصی است. این کشور دارای بیش از ۴۰ هزار شرکت نساجی است که عمدتاً در زمینه صادرات این محصولات فعالیت می‌کنند.

ترکیه در پاسخ به چالش‌های رقبا در حوزه پوشاک ترکیه تلاش کرده تا با تولید محصولات دارای ارزش افزوده بالا ایجاد برندهای ترک در این حوزه و نیز استفاده از مزیت قرابت جغرافیایی و معافیت از پرداخت عوارض گمرکی در بازار اتحادیه اروپا به مقابله با رقبا بپردازد.

صنعت پوشاک در وضعیت کنونی ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی ترکیه را تشکیل می‌دهد و ۱۱ درصد نیروی کار این کشور در آن مشغول فعالیت‌اند. بر مبنای آمارهای سال ۲۰۱۰، ترکیه پنجمین صادرکننده بزرگ جهان در حوزه پوشاک و هشتمین صادرکننده در حوزه نساجی است. این کشور دومین صادرکننده پوشاک و نساجی به اتحادیه اروپاست؛ به گونه‌ای که ۸۰ درصد مجموع صادرات آن به این منطقه است البته این کشور بالاترین حمایت تعرفه‌ای را از صنعت نساجی خود صورت می‌دهد

بخش بانکی

نقش سیستم بانکی در اقتصاد ترکیه در سال‌های اخیر به سرعت رو به گسترش بوده است. پس از بحران اقتصادی سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۰۰، دولت دست به اصلاحات وسیع در سیستم بانکی زد و حدود ۵۳ میلیارد دلار برای اصلاح ساختار بانک‌های دولتی هزینه کرد. در وضعیت فعلی سیستم بانکی ترکیه دارای ۱۰ هزار شعبه است و حدود ۱۹۰ هزار نفر در آن مشغول به کار هستند. ۷/۸ میلیون کاربر از خدمات اینترنت بانک استفاده می‌کنند (بر مبنای آمارهای ۲۰۱۱) که از این میان ۹۰ درصد اشخاص حقیقی و ۱۰ درصد را اشخاص حقوقی تشکیل می‌دهند.^{۴۴}

اما مهم‌ترین برنامه‌ای که ترکیه از منظر بحث حاضر دنبال می‌کند، تبدیل کردن استانبول به یک مرکز منطقه‌ای و جهانی تبادلات مالی است. این پروژه از سال ۲۰۰۹ آغاز شده است. این مرکز با نظام مالیاتی و قانونی ترکیه هماهنگ خواهد بود. در این راستا، قرار است سیستم قانونی ترکیه به روز شود، تولیدات و خدمات مالی متنوع‌سازی گردد، یک نظام مالیاتی ساده و موثرتر تدوین شود، نظام نظارتی بهبود یابد و زیرساخت‌های فیزیکی و تکنولوژیک قدرتمندتری شکل گیرد.

در وضعیت فعلی، ۹ گروه کاری برای اجرای این استراتژی مشغول فعالیت هستند. در چارچوب این استراتژی، بانک‌هایی که شعبه سرپرستی آنها در آنکاراست به استانبول انتقال خواهند یافت. در مقدمه این سند، چشم‌انداز مالی استانبول چنین ترسیم شده است: استانبول در مرحله نخست باید به یک مرکز مبادلات مالی در سطح منطقه و نهایتاً به یک مرکز مبادلات مالی در پهنه جهانی تبدیل شود.

در مقدمه این سند نیز آمده است: ترکیه با برخورداری از یک جمعیت جوان و پویا، نیروی کار کیفی، مزیت‌های ژئوپلیتیک، اقتصاد به سرعت رو به توسعه و رشد، میراث فرهنگی و تاریخی، بازارهای توسعه‌یافته، تولیدات متنوع، خدمات و فعالیت‌های مالی متنوع و چارچوب حقوقی مستحکم در حوزه مالی، در آینده به یکی از مراکز پر اهمیت تبادلات مالی تبدیل خواهد شد. تبدیل شدن استانبول به یک مرکز تبادلات مالی منطقه‌ای و جهانی، کمک قابل توجهی به افزایش اشتغال و تسهیل جریان سرمایه بین‌المللی به ترکیه و نهایتاً رشد اقتصادی این کشور خواهد کرد.^{۴۵}

بخش ساخت‌وساز

یکی دیگر از حوزه‌هایی که در سال‌های اخیر در ترکیه از رشد بالایی برخوردار بوده، بخش ساخت‌وساز است. این بخش در یک دهه اخیر به سرعت بین‌المللی شده و بخش مهمی از نیروی کار این کشور (۱/۵ میلیون نفر) را در استخدام خود دارد. در وضعیت فعلی، ترکیه دارای ۱۵۰ شرکت پیمانکاری بین‌المللی است که پروژه‌های

کلانی را در کشورهای مختلف در دست اجرا دارند. این شرکت‌ها به طور مستقیم حدود ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی ترکیه را تشکیل می‌دهند اما نقش غیرمستقیم آنها در اقتصاد این کشور گسترده‌تر است. ترکیه در وضعیت فعلی دوازدهمین تولیدکننده مصالح ساختمانی همچون سیمان و شیشه در جهان است.

در عرصه بین‌المللی، شرکت‌های ساخت‌وساز ترکیه در چهار دهه گذشته ۶۵۰۰ پروژه به ارزش ۲۰۵ میلیارد دلار را در کشورهای مختلف اجرا کرده‌اند. میزان ارزش سالانه پروژه‌هایی که این شرکت‌ها در یک دهه اخیر اجرا کرده‌اند از ۲/۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ به ۲۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ افزایش یافته است. در یک دهه اخیر، صنعت ساخت‌وساز این کشور هم به لحاظ تولید و هم از لحاظ بازارها به شدت متنوع شده است. بر مبنای آمارهای سال ۲۰۱۰، پیمانکاران ترک، ۵۷۷ پروژه را در ۵۰ کشور جهان در دست اجرا داشته‌اند که طیف وسیعی از پروژه‌ها را از پروژه‌های زیرساختی (جاده، ریل، تونل) تا مسکن، تأسیسات ورزشی، پروژه‌های انرژی و ایجاد امکانات توریستی را در برمی‌گیرد. به لحاظ جغرافیایی، روسیه، لیبی، ترکمنستان، قزاقستان و عراق از بازارهای اصلی صنعت ساخت‌وساز ترکیه به شمار می‌آیند، به گونه‌ای که ۵۰ درصد از کل پروژه‌های انجام شده در این سال‌ها در این کشورها بوده‌اند. یکی دیگر از تحولاتی که در طی این سال‌ها در بخش پیمانکاری ترکیه رخ داده، تخصصی شدن روزافزون این بخش است. به گونه‌ای که برخی از این شرکت‌ها در رده شرکت‌های مهم بین‌المللی در ساخت فرودگاه‌ها، راه‌آهن و سیستم‌های حمل‌ونقل شهری قرار گرفته‌اند.^{۴۶}

حمل و نقل هوایی

به موازات ایجاد زیرساخت‌های سخت در جهت افزایش توان تجاری ترکیه در مناطق مختلف، این کشور در فراهم آوردن زیرساخت‌های نرم نیز توفیقات مهمی کسب کرده است. به عنوان یک نمونه می‌توان به افزایش خطوط پروازی ترکیش

ایرلین در سال‌های اخیر اشاره کرد. از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰ در مجموع این شرکت ۵۸ خط پروازی جدید را ایجاد کرده است. از این میان ۱۴ خط به اروپا، ۱۸ مسیر در آسیا، ۱۴ مسیر برای خاورمیانه و شمال آفریقا، و ۸ مسیر برای قاره آفریقا تأسیس شده و ۱۴ مشغول فعالیت هستند. ۴ مسیر نیز در سایر مناطق تأسیس شده‌اند. طبیعی است که با برقراری پروازهای مستقیم میان ترکیه و سایر مناطق فوق‌الذکر روابط تجاری را تسهیل می‌کند.

در این حوزه گردش مالی این صنعت از ۲/۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ به ۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ افزایش یافته است. شرکت‌های هواپیمایی ترکیه در این مدت از یک شرکت (ترکیش ایر) به ۵ شرکت افزایش یافته‌اند و مقاصد پروازی از ۲۲ شهر به ۴۴ شهر افزایش یافته‌اند. در همین مدت خطوط پروازی بین‌المللی این کشور نیز از ۷۰ به ۱۳۰ شهر افزایش یافته است.^{۴۷} نتیجه آنکه تعداد مسافر جابجا شده توسط این شرکت در سال‌های اخیر و درآمد حاصل از آن به شدت رشد کرده است. تعداد مسافر جابجا شده توسط این شرکت از ۱۷ میلیون در سال ۲۰۰۶ به ۳۹ میلیون نفر در سال ۲۰۱۲ افزایش یافته است و در همین مدت درآمد این شرکت از ۲/۲ میلیارد دلار به ۹ میلیارد دلار افزایش یافته که روند رشد بسیار سریعی را نشان می‌دهد.^{۴۸}

در واقع تحولات بخش حمل‌ونقل و ارتباطات شاخص بسیار مهمی در توانمندی ترکیه در حوزه زیرساخت‌های لازم برای توسعه اقتصادی است. ترک تلکام، شرکت ملی ارتباطات ترکیه در سال ۲۰۰۵، ۵۵ درصد از سهام خود را به بخش خصوصی به ارزش ۶/۵ میلیارد دلار واگذار کرد. جالب آنکه برنده این مزایده شرکتی عربستانی بود. افزون بر این شرکت‌های ارتباطاتی بزرگ جهانی همچون ودافون نیز با خرید شرکت تله سیم ترکیه به ارزش ۴/۵ میلیارد دلار، فعالانه وارد بازار این کشور شده‌اند. طبیعتاً حضور این شرکت‌ها در بخش ارتباطات ترکیه نشان از توفیق این کشور در فراهم آوردن محیطی مناسب برای سرمایه‌گذاری و کسب‌وکار دارد.

انرژی

یکی دیگر از حوزه‌هایی که ترکیه تلاش کرده تا با ایجاد زیرساخت‌ها موقعیت تجاری خود را ارتقا دهد، حوزه انرژی است. در این حوزه این کشور از یک سو با بسط مناسبات با کشورهای دارنده انرژی به ویژه ایران و روسیه تلاش کرده تا استراتژی متنوع‌سازی منابع انرژی را محقق سازد. از دیگر سو علی‌رغم اینکه از منابع انرژی برخوردار نیست، تلاش دارد تا با ایفای نقش موثر در طرح‌هایی همچون باکو - جیهان و نوبوکو، خود را به عنوان کانون انرژی در منطقه و مهم‌ترین مسیر انتقال انرژی به اروپا مطرح سازد. همچنین این کشور تلاش دارد تا به پروژه‌های بلواستریم و سوئاستریم که منابع انرژی روسیه را به اروپا انتقال می‌دهند مشارکت نماید. افزون بر این ترکیه برنامه‌های بلندپروازانه‌ای در حوزه انرژی دارد به گونه‌ای که تا سال ۲۰۲۰ برای سرمایه‌گذاری ۱۳۰ میلیارد دلاری در این بخش طراحی‌هایی صورت داده است.

ترکیه در چشم‌انداز آتی

با عنایت به مباحث فوق‌الذکر می‌توان مدعی شد که حزب عدالت و توسعه در یک دهه اخیر انقلابی در توسعه اقتصادی ترکیه ایجاد کرد و مسیر تاریخی این کشور را تغییر داده است. اما موضوع مهم‌تر از منظر بحث حاضر، اهداف استراتژیک ترکیه در آینده است. بر مبنای اسنادی که در دولت ترکیه تدوین شده است، هدف اصلی استراتژی توسعه‌ای این کشور، تبدیل شدن به کانون اصلی^[۱] در تولیدات صنعتی های‌تک و تولیدات با فناوری متوسط^[۲] در منطقه اوراسیاست. این هدف برای سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۱۱ انتخاب شده است.

1- Hub

2- Medium Tech

بر مبنای سندی که ترک‌ها منتشر کرده‌اند، افزایش رقابت‌پذیری و بهره‌وری بخش صنعتی ترکیه و شکل‌دهی به گونه‌ای از ساختار صنعتی که سهم بیشتری از صادرات جهانی داشته باشد و دغدغه اصلی آن، تولید کالاهای های‌تک با ارزش افزوده بالا باشد. نیازمند نیروی کار کیفی و حساسیت‌های الزامات محیط زیستی و اجتماعی است. برای تبیین این سند، ترک‌ها به تجربه کشورهایی چون ژاپن، کره جنوبی، تایلند و اندونزی توجه کرده و نتیجه گرفته‌اند که موقعیت یک کشور وابسته به فرایندهای صحیح صنعتی است. در واقع ترکیه رویکرد صنعتی خود را اساساً بر محور سیاست‌های صنعتی اتحادیه اروپا پی‌ریزی کرده و براساس این سیاست صنعتی، برنامه حضور در بازارهای منطقه را طراحی کرده است.

مهم‌ترین هدف این استراتژی، تداوم بخشیدن به رشد اقتصادی ترکیه است که این امر بر مبنای سند، مستلزم افزایش رقابت‌پذیری بخش خصوصی این کشور است. برای برآورد کردن این هدف، وزارت صنعت و تجارت ترکیه، کنفرانسی را با حضور همه طرف‌های ذینفع برگزار کرد که ماحصل این کنفرانس به صورت چشم‌انداز سیاست تجارت ترکیه منتشر شد: تبدیل شدن به هاب منطقه اوراسیا در تولیدات های‌تک با فناوری متوسط

بر مبنای این هدف قانونی، اهداف سیاست صنعتی ترکیه در سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۱۱ عبارتند از:

۱- افزایش حجم بخش های‌تک و فناوری متوسط در تولیدات و صادرات این کشور

۲- تغییر بخش‌های دارای تکنولوژی پایین به بخش‌های تولیدکننده محصولات با ارزش افزوده بالا

۳- افزایش تعداد شرکت‌هایی که مداوماً مهارت‌های خود را افزایش می‌دهند.

افزون بر این ترک‌ها سند چشم‌اندازی برای این کشور تا سال ۲۰۲۳ نیز ترسیم کرده‌اند، سالی که مقارن با صدمین سال شکل‌گیری جمهوری در این کشور است. در این سند اهداف ذیل برای حوزه‌های مختلف در نظر گرفته شده است:

۱- اقتصادی

۱-۱- قرار گرفتن در میان ده اقتصاد برتر جهان

۱-۲- افزایش تولید ناخالص داخلی به ۱ تریلیون دلار تا سال ۲۰۱۴

۱-۳- افزایش تولید ناخالص داخلی به ۲ تریلیون دلار تا سال ۲۰۲۳

۱-۴- افزایش صادرات ترکیه به ۵۰۰ میلیارد دلار

۱-۵- افزایش درآمد سرانه به ۲۵ هزار دلار

۱-۶- افزایش حجم تجارت خارجی به ۱ تریلیون دلار

۱-۷- کاهش نرخ بیکاری به ۵ درصد

۲- انرژی

۲-۱- ایجاد ظرفیت تولید ۲۰ هزار مگاوات انرژی بادی و ۶۰۰ مگاوات انرژی

زمین گرمایی

۲-۲- افزایش ۲۰ درصدی بهره‌وری انرژی

۲-۳- ایجاد حداقل سه نیروگاه هسته‌ای

۳- بهداشت

۳-۱- فراگیر نمودن نظام بیمه درمانی به گونه‌ای که هیچ شهروندی فاقد

پوشش بیمه‌ای نباشد

۳-۲- ۲۱۰ پزشک به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر

۴- حمل و نقل

۴-۱- ایجاد ۱۱ هزار کیلومتر خطوط راه‌آهن جدید

۴-۲- ایجاد ۱۵ هزار کیلومتر جاده

۳-۴- قرار دادن یکی از بنادر ترکیه در میان ۱۰ بندر برتر جهان

۴-۴- تولید هواپیما، پرنده‌های بدون سرنشین و ماهواره توسط مهندسين

ترک

۵- توریسم

۱-۵- تبدیل کردن ترکیه به پنجمین مقصد گردشگری

۲-۵- میزبانی از ۵۰ میلیون گردشگر در ترکیه در سال ۲۰۲۳

۳-۵- افزایش درآمد ناشی از توریسم به ۵۰ میلیارد دلار^{۴۹}

جمع‌بندی

با عنایت به آنچه آمد می‌توان گفت که فکر توسعه در ترکیه از تاریخی طولانی برخوردار است و بر همین مبنا تلاش برای تحقق بخشیدن به پیشرفت در این کشور دهه‌هاست آغاز شده و فراز و فرودهای بسیاری را پیموده است.

در بخش مهمی از این تلاش‌ها، توجهی به مقتضیات جامعه ترکیه و متناسب ساختن آن با روند توسعه صورت نمی‌گرفت. به بیان دیگر مراد از توسعه تا حد قابل توجهی به غربی شدن فروکاسته شده بود. اما با برآمدن حزب عدالت و توسعه، ترک‌ها در واقع در مورد نسبت سنت و مدرنیته تجدیدنظر موفقی صورت دادند و تلاش کردند تا توسعه را اولاً بر مبنای مقتضیات جامعه مسلمان ترکیه به پیش ببرند و ثانیاً از موقعیت ترکیه در جهان اسلام در راستای اهداف توسعه بهره گیرند. نتایج تلاش آنان در یک دهه اخیر شگفت‌انگیز بوده است به گونه‌ای که نه تنها این کشور به یکی از قدرت‌های در حال ظهور تبدیل شده است بلکه قدرت نرم آن نیز در پهنه وسیعی از جهان اسلام افزایش یافته تا جایی که بخش مهمی از نخبگان کشورهای اسلامی به این کشور به عنوان الگویی موفق از توسعه در جهان اسلام می‌نگرند.

۳- مدل توسعه مالزی: عمل‌گرایی محافظه‌کارانه

مالزی یکی دیگر از کشورهای اسلامی است که در دهه‌های اخیر برنامه‌های توسعه‌گرایانه موفق‌تری را به اجرا گذاشته است. توفیق این کشور در طراحی و اجرای سیاست‌های توسعه‌گرایانه آنچنان چشمگیر بوده که در پهنه وسیعی از دنیای اسلام و به ویژه در میان نخبگان مسلمان به عنوان مدلی از توسعه مطرح شده است.

فصل حاضر معطوف به واکاوی مدل توسعه این کشور است. در این راستا در وهله نخست تاریخ توسعه در این کشور و برنامه‌های توسعه‌گرایانه آن مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. در بخش دوم، دستاوردهای توسعه‌ای این کشور با استناد به آمار و ارقام مورد تحلیل قرار خواهد گرفت و در بخش سوم اصول بنیادین تأثیرگذار بر موفقیت‌های توسعه‌ای این کشور تشریح خواهد شد. در نهایت نیز جمع‌بندی مباحث ارائه خواهد شد.

تاریخ تحول در اقتصاد سیاسی مالزی

مالزی کشوری پسااستعماری است. این سابقه در درک روندهای تحول در این کشور از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در دوران استعمار متاثر از نیازهای عمدتاً اقتصادی امپراطوری بریتانیا منطقه‌ای که امروز مالزی نامیده می‌شود عمدتاً از زاویه تجارت و استخراج معادن قلع مورد توجه بود. همین امر باعث شد تا این منطقه به یکی از کانون‌های تجارت و فعالیت اقتصادی در قرن نوزدهم تبدیل شود. این امر از یک سو نیاز به نیروی کار را افزایش داد و انگلیسی‌ها با وارد کردن کارگران هندی به این تقاضا پاسخ دادند. از دیگر سو با شکوفایی بازار این منطقه، چینی‌ها که کشورشان رو به هرج و مرج و زوال بود به طور وسیع به این منطقه مهاجرت کردند، مهاجرتی که بریتانیا نیز مانع آن نشد. چینی‌ها با ورود به این منطقه در اندک زمانی تجارت آن را در

دست گرفتند و به طبقه سرمایه‌دار تبدیل شدند، طبقه‌ای که بابت حضور و تولید ثروت در این منطقه به امپراطوری بریتانیا مدیون بود و حق حساب پرداخت می‌کرد. از دیگر سو هندی‌ها همچنان به ایفای نقش به عنوان طبقه کارگر ادامه دادند. در این میان مالایی‌ها به عنوان جمعیت بومی منطقه و صاحبان واقعی این سرزمین، منطقه را در تعامل با بریتانیا اداره می‌کردند و طبقه بوروکراتیک را شکل می‌دادند.

بنابراین می‌توان گفت که میراث استعمار برای مالزی جامعه‌ای چندفرهنگی و بالقوه مستعد چندپارگی بود، جامعه‌ای که از یک سو چینی‌ها و هندی‌ها با میراث تمدنی غنی به آن وارد شدند و همچنان به سنت‌های فرهنگی خود تداوم بخشیدند و از دیگر سو مالایی‌ها به عنوان جمعیت بومی نیز آنان را به طور کامل به عنوان شهروند این کشور نشناختند.

بنابراین مالزی‌ای که در ۱۹۵۷ استقلال یافت کشوری موزاییکی بود که استعداد چندپارگی، درگیری‌های داخلی و حتی تجزیه را قویا در خود داشت.

از همین رو از ابتدا ایجاد جامعه‌ای یکپارچه و منسجم به دغدغه اصلی سیاست‌گذاران این کشور در دوران پسااستعمار تبدیل شد. به بیان دیگر پرسش استراتژیکی که سیاست‌گذاران این کشور همواره در پی ارائه پاسخی دقیق و متناسب با مقتضیات زمان به آن بوده‌اند این است که مالزی را چگونه می‌توان یکپارچه کرد و زیر هویتی واحد گرد هم آورد؟

طبیعی است که پاسخ این پرسش بیش از هر حوزه‌ای در اقتصاد و ارزش‌های عام بشری نهفته باشد. از آنجا که این کشور به نوعی محل تلاقی تمدن‌های آسیا و دارای خرده فرهنگ‌های عمیقاً متفاوتی است، تنها منافع و ارزش‌های عام می‌تواند زمینه را برای انسجام ملی فراهم آورد.

از همین روست که توسعه اقتصادی از همان ابتدای استقلال به دغدغه اصلی سیاست‌گذاران مالزی تبدیل شد و در قالب برنامه‌های مختلف پیگیری شد.

البته افزون بر اراده توسعه‌گرایانه سیاست‌گذاران مالزی، دو عامل مهم دیگر نیز در روند توسعه این کشور نقش مهمی ایفا کرد. یکی میراث استعمار بود. حضور انگلیسی‌ها در این منطقه اولاً ساختار سیاسی نسبتاً مدرنی را برای این کشور به همراه آورد و ثانیاً راه و رسم تجارت و فعالیت اقتصادی را به آنان آموخت.

مهم‌تر آنکه در دوران پس از جنگ دوم جهانی ایالات متحده در رقابت استراتژیک با شوروی همواره تلاش داشت تا تعداد هرچه بیشتری از کشورهای پسااستعماری را به مدل‌های منطقه‌ای لیبرال دموکراسی تبدیل کند تا بدان وسیله هم در نبرد ایده‌ها موقعیت برتر را کسب نماید و هم سیاست سد نفوذ در برابر کمونیسم را تحقق بخشد. طبیعی بود که اولویت استراتژیک ایالات متحده با اراده توسعه‌گرایانه دولتمردان مالزیایی همپوشی‌های وسیعی داشت و باعث شد تا این کشور از ظرفیت‌های عظیم اقتصادی و امنیتی ایالات متحده در جهت پیشبرد توسعه بهره‌مند گردد.

عامل مهم دیگری که بر روند توسعه مالزی تأثیرات مهم و عمیقی برجای گذاشت، شیوع پدیده دولت‌های توسعه‌گرا در آسیای شرقی بود.

دولت توسعه‌گرا بنا بر تعریف، دولتی است که بنیان مشروعیت خود را بر پیشبرد توسعه اقتصادی قرار می‌دهد.^{۵۰} شکل‌گیری این دولت‌ها در ابتدا در کشورهای معروف به ببرهای آسیایی و تداوم حیات آنان و از همه مهم‌تر تکثیر اینگونه از دولت در سایر کشورهای آسیایی به ویژه چین و هند، رنسانسی را در آسیا ایجاد کرد و چهره این قاره را که قرن‌ها فقر تنها نماد آن بود را به گونه‌ای بنیادین تغییر داد. از آنجا که میان جغرافیا و روند توسعه ارتباطی تنگاتنگ و مستقیم وجود دارد، طبیعتاً شکل‌گیری، شیوع و تکامل دولت‌های توسعه‌گرا در همسایگی مالزی زمینه را برای پیشبرد تفکر توسعه‌گرایانه در این کشور هموار ساخت. افزون بر این شکل‌گیری دولت‌های توسعه‌گرا روند همگرایی اقتصادی را در منطقه تعمیق بخشید و توسعه را به تفکر مسلط در آسیای شرقی تبدیل کرد. از این رهگذر آسه‌آن به قدرتی هنجاری مبدل

گشت و اعضای آن و از جمله مالزی اولاً برای پیشبرد توسعه گرد هم آمدند و ثانیاً به عنوان یک مجموعه همگرا تلاش نمودند تا تفکر توسعه جمعی را در آسیای شرقی ترویج نمایند.

با تداوم حیات دولت‌های توسعه‌گرا در آسیای شرقی و اثرات پایدار آنان بر اقتصاد سیاسی منطقه، وابستگی متقابل میان اقتصادهای آسیای شرقی به گونه‌ای رشد یافت که منطقه را واجد شرنوشت اقتصادی مشترکی نمود، به گونه‌ای که در دوران پس از جنگ سرد دیگر تنها سیاست‌گذاران مالزیایی در مورد کشور خود تصمیم نمی‌گیرند بلکه تصمیمات آنان بر کل مجموعه همبسته آسیای شرقی تأثیر می‌گذارد. امری که بحران مالی ۱۹۹۷ به عینه آن را نشان داد. اما از آنجا که سخن گفتن در مورد متغیرهای خارجی تأثیرگذار بر روند توسعه مالزی در حوصله این مقال نمی‌گنجد، در ادامه عوامل داخلی شکل‌دهنده به روند توسعه در این کشور را مورد بحث قرار خواهیم داد.

برنامه‌های دولت توسعه‌گرا و پیامدهای آن

همانگونه که اشاره شد در اوائل دوران پس از استعمار، یعنی طی سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۷ اقتصاد مالزی، عمدتاً وابسته به صادرات لاستیک و قلع بود اما فکر صنعتی شدن، از همین مقطع شکل گرفت و در قالب آن، ابتدا سیاست جایگزینی واردات به کار گرفته شد که به طور کامل ناموفق بود.

از همین رو در دهه ۱۹۶۰، کشاورزی از مهم‌ترین حوزه‌های اقتصاد مالزی بود؛ به گونه‌ای که حدود ۵۰ درصد از نیروی کار این کشور در بخش کشاورزی مشغول به کار بودند و ۶۰ درصد از صادرات این کشور را لاستیک و ۲۵ درصد از صادرات را نیز قلع تشکیل می‌دادند. بنابراین معادن قلع، بخش مهم دیگری از اقتصاد مالزی را تشکیل می‌دادند. به بیان دیگر، لاستیک و قلع، ۸۰ درصد از صادرات مالزی را تشکیل می‌دادند. نتیجه آنکه اقتصاد این کشور اقتصادی تک‌محصولی و مبتنی بر صادرات مواد خام و

محصولات کشاورزی بود. از لحاظ سطح رفاه اقتصادی نیز ۵۲ درصد از مردم این کشور زیر خط فقر بودند.

سیاست اقتصادی جدید

با شکست استراتژی جایگزینی واردات، دولت از دهه ۱۹۷۰، سیاست اقتصادی جدیدی^[۱] را در پیش گرفت که این سیاست طی دو دهه، یعنی از دهه ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ در این کشور اعمال شد. در این دوران، دولت استراتژی صادرات محور را در پیش گرفت تا با توسل به آن، بتواند به رشد اقتصادی و نهایتاً هدف اصلی یعنی انسجام و برابری اجتماعی دست یابد.

در دورانی که دولت این سیاست را اجرا می‌کرد، به ابتکارات مهمی دست یازید که از این جمله می‌توان به خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی، کاهش نقش دولت در تجارت خارجی و زمینه‌سازی برای ارتقای صادرات و ایجاد زیرساخت‌های حقوقی و قانونی برای جذب سرمایه خارجی اشاره کرد. در سطح اجتماعی نیز دولت با ایجاد فرصت‌های جدید شغلی و تغییرات قانونی، نابرابری اقتصادی را تا حد قابل توجهی کاهش داد. در واقع این برنامه دو هدف کلان را پیگیری می‌کرد:

۱- ریشه‌کنی فقر

۲- ساختاردهی مجدد به جامعه به گونه‌ای که نژاد معرف حوزه فعالیت اقتصادی و برخورداری از ثروت نباشد. به بیان واضح‌تر چینی‌ها بر بخش اصلی فعالیت‌های اقتصادی مسلط نباشند.^{۵۱}

سیاست توسعه ملی

اما با آغاز دهه ۱۹۹۰، دوران سیاست جدید اقتصادی نیز به سر رسید و دولت در سال ۱۹۹۱، سیاست توسعه ملی را جایگزین آن نمود. هدف سیاست توسعه ملی، تبدیل مالزی به کشوری مرفه و متحد بود. در این قالب اهداف استراتژیک ذیل پیگیری شد:

- ۱- ایجاد یک ملت پیشرو
- ۲- تقویت برابری در جامعه
- ۳- تداوم رشد اقتصادی بالا
- ۴- تقویت رقابت‌پذیری
- ۵- توسعه اقتصاد دانش‌محور
- ۶- تقویت منابع انسانی
- ۷- پیگیری توسعه پایدار^{۵۲}

در همین سال، دولت چشم‌انداز طولانی‌مدتی موسوم به چشم‌انداز ۲۰۲۰ را برای مالزی تدوین کرد. در واقع، این چشم‌انداز، استراتژی کلانی محسوب می‌شود زیرا حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، روان‌شناختی، معنوی و فرهنگی را در برمی‌گیرد. در قالب این سند، هدف نهایی تبدیلی مالزی به کشوری توسعه‌یافته در افق ۲۰۲۰ است. مالزی آرمانی که در این سند ترسیم شده است «توسعه‌یافته با شهروندانی که ارزش‌های اخلاقی را درونی کرده‌اند تا بدان واسطه بتوان جامعه‌ای قدرتمند از لحاظ ارزش‌های دینی و معنوی ایجاد کنند، جامعه‌ای که انگیزه رفتار آن را ارزش‌های عالی اخلاقی تشکیل می‌دهد»^{۵۳} در این راستا مالزیایی‌ها باید بر ۸ چالش کلیدی ذیل غلبه کنند:

- ۱- ایجاد مالزی متحد
- ۲- ایجاد جامعه‌ای امن، توسعه‌یافته و آزاد به لحاظ روانی
- ۳- پرورش و توسعه جامعه دموکراتیک و بالغ

- ۴- ایجاد جامعه‌ای اخلاقی
- ۵- ایجاد جامعه‌ای بالغ، آزاد و مداراجو^[۱]
- ۶- ایجاد جامعه‌ای علمی و مرفعی
- ۷- ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر کرامت انسانی
- ۸- تضمین عدالت اقتصادی در جامعه به گونه‌ای که توزیع ثروت در آن منصفانه باشد
- ۹- ایجاد جامعه‌ای مرفه با اقتصادی کاملاً رقابت پذیر، پویا، قدرتمند و انعطاف‌پذیر^{۵۴}

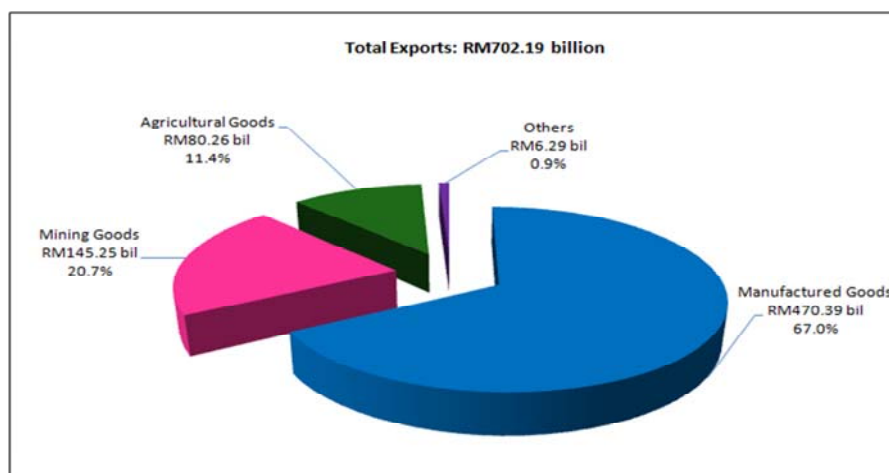
پیامدهای برنامه‌های توسعه‌گرایانه

مالزی یکی از موفق‌ترین کشورها در اجرای سیاست‌های توسعه‌ای بوده است. بر سر این گزاره در میان پژوهشگران توسعه اجماع نظری نسبی وجود دارد. افزون بر اجماع نظر متخصصین، آمار و ارقام نیز به خوبی مبین موفقیت‌های عظیم این کشور در پیشبرد برنامه‌های توسعه‌گرایانه است. نخستین و مهم‌ترین شاخص سنتی موفقیت توسعه‌ای کشورها روند رشد تولید ناخالص داخلی آنان در بازه‌های زمانی است. همانگونه که نمودار ذیل نشان می‌دهد، رشد تولید ناخالص داخلی مالزی در دهه‌های اخیر بسیار سریع بوده است، به گونه‌ای که از حدود ۵۴ میلیارد رینگت در سال ۱۹۸۰ به حدود ۷۶۵ میلیارد رینگت در سال ۲۰۱۰ افزایش یافته است. از همین روست که بین سال‌های ۲۰۰۸-۱۹۷۱، مالزی به یکی از سریع‌ترین اقتصادهای در حال رشد در مجموعه آسه‌آن تبدیل شد. در فاصله سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ این کشور در میان ده اقتصادی که از سریع‌ترین نرخ‌های رشد در جهان برخوردار بودند قرار داشت.

زمانی که مالزی در سال ۱۹۵۷ از بریتانیا استقلال پیدا کرد، کشوری با درآمد متوسط ارزیابی می‌شد. از این مقطع به بعد، به تدریج و به ویژه از دهه ۱۹۹۰ به سرعت رو به توسعه رفت؛ به طوری که سطح درآمد این کشور سالانه ۶ تا ۷ درصد از دهه ۷۰ تاکنون رشد داشته است. در پی این وضعیت، این کشور توانست به گونه‌ای موفقیت‌آمیز، پدیده فقر را مهار کند. زیرا تعداد افراد فقیر، یعنی افرادی که روزانه زیر یک دلار درآمد داشتند به صفر رسیده است. این در حالی است که در سال ۱۹۷۰، نیمی از جمعیت این کشور زیر خط فقر زندگی می‌کردند. در وضعیت فعلی، مالزی در رده کشورهای دارای درآمد بالا در جهان محسوب می‌شود.

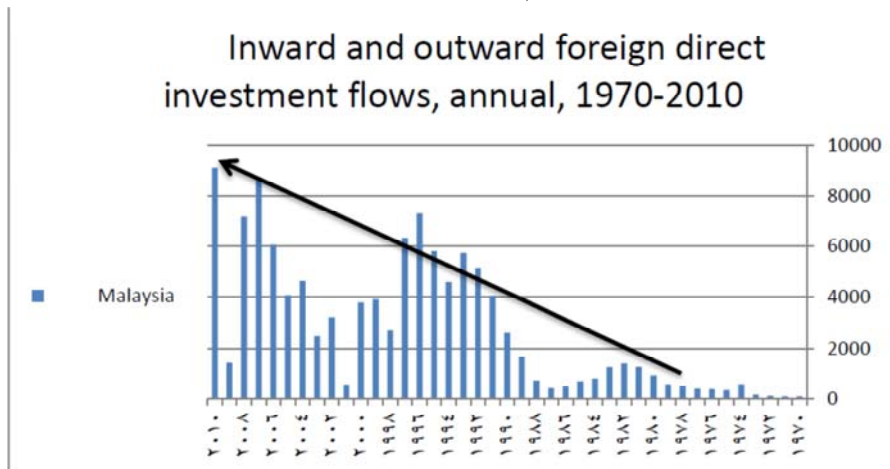
در همین دوران و با در پیش گرفتن سیاست‌های نوین اقتصادی در این کشور، سهم بخش کشاورزی از بیش از ۳۰ درصد در تولید ناخالص داخلی این کشور، به کمتر از ۱۰ درصد افت کرده است. در حالی که در همین دوران، سهم بخش صنعت، از ۲۷ درصد، به ۵۰ درصد رشد یافته است. در همین دوران، نقش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و صادرات صنعتی و به ویژه صادرات کالاهای با تکنولوژی بالا در اقتصاد این کشور به گونه‌ای روزافزون افزایش یافته است؛ به گونه‌ای که سهم این کالاها از ۵ درصد در دهه ۱۹۷۰، به ۶۷ درصد در سال ۲۰۱۲ افزایش یافته است. نمودارهای ذیل این روند را به خوبی نشان می‌دهند.

نمودار ۱۳ - ساختار صادراتی مالزی (۲۰۱۲) ۵۵



در این دوران مالزی یکی از کشورهای موفق در جذب سرمایه خارجی نیز بوده است. به گونه‌ای که بسیاری از پژوهشگران میان رشد اقتصادی سریع این کشور و مهم‌تر از آن تداوم این رشد از یک سو و جذب سرمایه مستقیم خارجی از دیگر رابطه‌ای مستقیم دیده‌اند و نقش سرمایه‌گذاری خارجی در رشد این کشور را برجسته یافته‌اند.^{۵۶} نمودار ذیل روند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در این کشور در دهه‌های اخیر را نشان می‌دهد.

نمودار ۱۴ - سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در مالزی ۲۰۱۰-۱۹۷۰ (میلیون دلار)^{۵۷}



افزون بر این از منظر عدالت اجتماعی، با اجرای سیاست جدید اقتصادی، ساختار درآمدی جامعه مالزی به سود طبقات فرو دست که عمدتاً اقوام بومی مالایی بودند تغییر کرد، به گونه‌ای که سهم آنان از ثروت از ۴ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۲۰ درصد در سال ۱۹۹۷ افزایش یافت. افزون بر این در این دوران میزان فقر از ۵۲ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۵ درصد در سال ۲۰۰۴ کاهش یافت.

به لحاظ ساختاری نیز در طی این دهه‌ها اقتصاد مالزی به گونه‌ای موفقیت‌آمیز تغییر ساختار داده شد، به گونه‌ای که در سال ۱۹۹۸، برای نخستین بار، بخش صنعت به بخش پیشروی اقتصاد مالزی تبدیل شد. در مرحله دوم صنعتی شدن، دولت تلاش کرد تا بخش صنعت مالزی را از بخشی مونتاژ کار و مبتنی بر سرمایه و دانش خارجی، به بخشی که قادر به تولید کالاهای با ارزش افزوده بالا باشد، تغییر جهت دهد.

زمانی که دولت مالزی در دهه ۱۹۷۰، لزوم صنعتی شدن کشور را احساس کرد، نکته مهم و عقلانی که بدان توجه نمود، آنکه روند صنعتی شدن باید توسط بخش خصوصی صورت گیرد نه توسط دولت. این تفکر توسعه‌گرایانه از همان دهه در

مالزی، موقعیت ویژه‌ای یافت و بر مبنای همین تفکر، اقتصاد این کشور متحول شد. در واقع از دهه ۱۹۷۰ به بعد، دولت به موازات در پیش گرفتن استراتژی صنعتی شدن و تلاش برای گسترش نقش بخش صنعت در اقتصاد مالزی، استراتژی خصوصی‌سازی اقتصاد و کاهش نقش مستقیم دولت در فعالیت‌های اقتصادی را نیز آغاز کرد.

بنابراین با عنایت به مطالب فوق‌الذکر می‌توان گفت که اولاً سیاست‌گذاران مالزیایی رویکردی واقع‌گرایانه به مقوله توسعه در دهه‌های اخیر داشته‌اند و بر مبنای این رویکرد برنامه‌های توسعه‌گرایانه موفق را به اجرا گذاشته‌اند برنامه‌هایی که گرچه به لحاظ مقتضیات فنی تفاوت‌هایی با یکدیگر داشته‌اند، اما از هسته مشترکی که همانا ارتقای استانداردهای زندگی مردم این کشور است برخوردار بوده‌اند. اما نقش برخی مولفه‌ها در روند توسعه این کشور پر اهمیت بوده است، مولفه‌هایی که در ادامه آنها را مورد بحث قرار خواهیم داد.

۱- سیاست خارجی توسعه‌گرا

یکی از مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز در روند توسعه مالزی، سیاست خارجی این کشور بوده است. به بیان دیگر سیاست خارجی همواره بخشی از راه‌حل توسعه این کشور بوده است. در این دهه‌ها توسعه در کانون سیاست خارجی مالزی قرار داشته است و با پیگیری اصولی همچون بی‌طرفی در مناقشات بین‌المللی، همزیستی مسالمت‌آمیز تلاش کرده تا زمینه بین‌المللی را برای پیشبرد روند توسعه در این کشور فراهم آورد. در همه این سال‌ها مالزی هم‌چنین خود را به عنوان کشوری مسلمان و بخشی از دنیای اسلام تعریف کرده و تعلق به دنیای اسلام را بخش مهمی از هویت خود قرار داده است. تفکر توسعه‌گرایی با برآمدن ماهاتیر محمد موقعیتی مسلط در سیاست خارجی این کشور یافت. ماهاتیر تلاش کرد تا با بهره‌گیری از سیاست خارجی بازارهای صادراتی مالزی و منابع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در این کشور را تا حد ممکن متنوع سازد.

او با تأکید بر همکاری‌های جنوب - جنوب و گسترش مناسبات با طیف وسیعی از کشورهای در حال توسعه از یک سو و تحکیم روابط با دنیای غرب از دیگر سو محیط بین‌المللی مساعدی را برای اقتصاد شکوفای مالزی ایجاد کرد.

در همین چارچوب مالزی به ابتکارت مختلفی برای توسعه همکاری‌های اقتصادی و سیاسی با طیف وسیعی از کشورها دست یازید تا جایی که در برخی از مسایل بین‌المللی نقش رهبری بخشی از کشورهای در حال توسعه را از آن خود کرده و در شکل‌گیری به دستور کار بین‌المللی تأثیر می‌گذارد. در این دوران مالزی سیاست خارجی مستقلی را پیگیری کرده است، سیاست خارجی که در آن انتقاد از برخی رفتارهای غرب و تداوم همکاری با این مجموعه به طور توأمان وجود داشته است.

۲- خصوصی‌سازی و پذیرش منطق بازار

یکی دیگر از اصول ثابت برنامه‌های توسعه مالزی یا به بیان بهتر مدل توسعه این کشور، نقش گسترش یابنده بخش خصوصی در اقتصاد این کشور بوده است. به بیان دیگر مالزی همواره به منطق بازار به عنوان منطق بهینه در توسعه اقتصادی توجه داشته است. این توجه را نباید با نقش مسلط دولت توسعه‌گرا در پیشبرد روند توسعه خلط کرد. دولت در این کشور سیاستگذار کلان بوده و زمینه را برای رشد بخش خصوصی فراهم آورده، اما به عنوان فعال اقتصادی نقش ایفا نکرده است. از همین روست که در وضعیت کنونی بیش از ۷۰ درصد فعالیت‌های اقتصادی در این کشور توسط بخش خصوصی صورت می‌گیرد.^{۵۸}

۳- سیاست درهای باز و الحاق به اقتصاد جهانی

یکی دیگر از اصول ثابت سیاست‌های توسعه‌ای مالزی در دهه‌های اخیر مشارکت گسترش یابنده در اقتصاد جهانی بوده است به گونه‌ای که در شرایط کنونی نمی‌توان تمایزی میان روندهای کلان اقتصادی این کشور و روندهای اقتصاد جهانی قائل شد. به

بیان دیگر در پیامد الحاق، اقتصاد مالزی به بخشی جدای ناپذیر از اقتصاد جهانی تبدیل شده است.

جدول ۴- موافقتنامه‌های تجارت آزاد و ترجیحی مالزی با سایر کشورها و بلوک‌ها^{۵۹}

تاریخ انعقاد	موافقتنامه‌های تجارت آزاد دوجانبه
دسامبر ۲۰۰۵	موافقتنامه شراکت اقتصادی مالزی - ژاپن
نوامبر ۲۰۰۷	موافقتنامه تجارت آزاد مالزی - پاکستان
اکتبر ۲۰۰۹	موافقتنامه تجارت آزاد مالزی - نیوزیلند
نوامبر ۲۰۰۲	موافقتنامه همکاری اقتصادی جامع میان آسه‌آن و چین
اکتبر ۲۰۰۳	موافقتنامه مشارکت اقتصادی جامع میان ژاپن و آسه‌آن
ژوئن ۲۰۰۴	موافقتنامه نظام تجارت ترجیحی میان اعضای سازمان کنفرانس اسلامی
می ۲۰۰۶	موافقتنامه همکاری اقتصادی جامع میان کره جنوبی و آسه‌آن
فوریه ۲۰۰۹	موافقتنامه تجارت آزاد آسه‌آن - استرالیا - نیوزیلند
اگوست ۲۰۰۹	موافقتنامه تجارت کالا میان هند و آسه‌آن
جولای ۲۰۰۶	موافقتنامه تعرفه ترجیحی گروه دی ۸
دسامبر ۲۰۰۴	موافقتنامه تجارت آزاد دوجانبه (در حال مذاکره - زمان آغاز مذاکرات مالزی - هند
می ۲۰۰۵	مالزی - استرالیا
ژوئن ۲۰۰۶	مالزی - آمریکا
نوامبر ۲۰۰۶	مالزی - شیلی

۴- ارتقای شفافیت و حکمرانی مدیرانه

شفافیت و ارتقای آن را می‌توان یکی از مولفه‌های بنیادین تأثیرگذار بر روند توسعه کشورها دانست، مولفه‌ای که مالزی در برنامه‌های توسعه‌گرایانه خود همواره به

آن توجه داشته است به گونه‌ای که افزایش شفافیت و حکمرانی مدبرانه همواره یکی از اصول ثابت برنامه‌های توسعه در مالزی بوده است. از همین روست که این کشور در سال ۲۰۱۲ بر مبنای آمارهای سازمان بین‌المللی شفافیت در رده ۵۴ جهان از لحاظ شفافیت قرار گرفته است، رتبه‌ای که از اغلب همسایگان این کشور بسیار بهتر است. به عنوان مثال رتبه اندونزی ۱۱۸ است. از این رو می‌توان مالزی را یکی از کشورهایی دانست که تا حد قابل توجهی فرایندهای سیاسی و اقتصادی در آن شفاف هستند.

۵- رهبران توسعه‌گرا

یکی دیگر از عوامل تعیین‌کننده در توفیق روند توسعه در مالزی، نقش رهبران توسعه‌گرا بوده است، نقشی که با نام ماهاتیر محمد پیوند خورده است. به بیان دیگر اندیشه‌های توسعه‌گرایانه ماهاتیر و اراده او در اجرای این اندیشه‌ها را می‌توان مهم‌ترین متغیر شکل‌دهنده به توسعه مالزی در سطح کارگزاری دانست. همانگونه که اشاره شد، فرآیند توسعه مالزی از دهه ۱۹۸۰ و مقارن با روی کار آمدن ماهاتیر وارد دوران طلایی خود می‌شود. از آنجا که در دوران حکومت وی ثبات سیاسی مثال‌زدنی‌ای در مالزی حکمفرما بود و او توانست به مدت ۲۳ سال حکمرانی کند، نقش متغیر رهبران در روند توسعه این کشور را می‌توان برجسته‌تر از سایر کشورهای موفق در حال توسعه نیز ارزیابی کرد. به واقع او در دوران حکمرانی خود پایه‌های توسعه در مالزی را چنان بنیاد نهاد که روند توسعه در آن را برگشت‌ناپذیر نمود و جانشینان وی نیز همین مسیر را با فراز و فرودهایی تداوم بخشیده‌اند.

دستاوردهای مالزی

همانگونه که نشان داده شد، مالزی در پرتو سیاست‌گذاری‌های خردمندانه و توسعه‌محور در اندک زمانی از کشوری موزاییکی، پرتنش و فقیر به کشوری در آستانه توسعه‌یافتگی تبدیل شده است. آنچه موفقیت این کشور را واجد ارزش بیشتری

می‌سازد آنکه این موفقیت در جامعه چندپاره و فاقد همگونی رخ داده است. مطالعات توسعه در دهه‌های اخیر مبین آن است که پیشبرد توسعه در کشورهای موزاییکی بسیار دشوارتر از جوامع همگون است. افزون بر این روند توسعه در مالزی گرچه وامدار عقلانیت بشری و بهره‌گیری از تجارب کشورهای توسعه‌یافته است، اما به هیچ روی سیاست‌گذاران این کشور مقلد غرب نبوده‌اند زیرا تا جایی که توانسته‌اند در فرآیند توسعه ارزش‌های بومی جامعه خود را حفظ کرده‌اند. نماد این تلاش بخش بانکداری این کشور است. به موازات پیشرفت این کشور بانکداری اسلامی نیز در آن رو به رشد بوده است به گونه‌ای که در وضعیت کنونی این کشور به یکی از مهم‌ترین کانون‌های بانکداری اسلامی در جهان تبدیل شده است.^{۶۰}

همانگونه که در متن اشاره شد، مالزی در واقع در روند توسعه همچون ترکیه، اصول ثابت توسعه مانند خصوصی‌سازی و حکمرانی مدبرانه را به کار گرفته و به اجرای آنها پایبند بوده است. افزون بر این و مهم‌تر آنکه نسبت سازنده و مکملی میان توفیق این کشور در روند توسعه و سیاست خارجی آن وجود داشته است. به بیان دیگر سیاست خارجی توسعه‌گرا را می‌توان یکی از عوامل پر اهمیت در توفیق این کشور دانست زیرا در پرتو این سیاست خارجی مالزی توانست به منابع بین‌المللی توسعه‌ای اعم از منابع سیاسی و منابع اقتصادی دست یابد، ناگفته پیداست که بدون دستیابی به منابع بین‌المللی توسعه‌ای، پیشرفت کشورها در دنیای جهانی شده چندان امکان‌پذیر نیست.

جمع‌بندی

با عنایت به آنچه آمد، می‌توان شباهت‌های بسیاری میان روند توسعه در مالزی و ترکیه به عنوان دو کشوری که در دو سوی جهان اسلام قرار دارند، تشخیص داد.

مهم‌ترین نکته‌ای که در مدل توسعه دو کشور وجود دارد، این است که در هر دو کشور، تعارضی میان سنت‌های حاکم بر آنها و پیشرفت شکل نگرفت یا بهتر آنکه بگوییم بر ساخته نشد. به بیان دیگر، مهم‌ترین ویژگی الگوی توسعه ترکیه و مالزی، آن بوده که نخبگان این کشورها در تلفیق اصول ثابت توسعه که منبعث از تجربه بشری است، با ارزش‌های اسلامی موفق عمل کردند و در یادگیری از دیگران به ویژه غرب، هراسی به خود راه ندادند و در عین حال، در برابر غرب دچار خودباختگی نیز نشدند. اگر بخواهیم دقیق‌تر بحث کنیم، الگوی توسعه مالزی و ترکیه، نه منبعث از خودشیفتگی این کشورها و باور به اینکه تمام مشکلات را می‌توان با رجوع به سنت‌های گذشته حل کرد، بوده و نه اینکه آنها دچار خودباختگی در برابر غرب باشند و در فرآیند تقلیدوار روند توسعه را به پیش برند.

نکته پر اهمیت دیگری که در بررسی تجربه این دو کشور واجد اهمیت است، اینکه هر دو کشور تعریف از خود و جهان پیرامون را بر مبنای تعامل سازنده و یادگیری متقابل و نه تقابل یا خودکفایی حداکثری شکل دادند. از همین روست که در هر دو تجربه، بخش خصوصی و به طور کلی منطق بازار نقش اساسی در روند توسعه ایفا کرده است، زیرا این امر مهم‌ترین اصل ثابت در تاریخ توسعه جوامع مختلف بوده و اینان نیز آن را وام گرفتند.

اگر به صفحات گذشته مراجعه شود، ملاحظه می‌گردد که با گذشت زمان و پیشرفت روند توسعه در این دو کشور، نقاط اتصال و پیوند آنها با اقتصاد جهانی بیشتر و بیشتر می‌گردد و این اتصال و پیوند روند توسعه آنان را تسریع می‌بخشد. از این رهگذر، نقش سیاست خارجی واجد اهمیت می‌گردد. زیرا در هر دو کشور، سیاست خارجی به عنوان حلقه وصل یک نظام سیاسی به صحنه سیاست بین‌الملل، که در واقع مهم‌ترین حلقه توسعه‌ای هر کشوری نیز هست، در این دو کشور به درستی و دقت تعریف شده بود. نکته دیگری که در بررسی این دو تجربه حائز اهمیت است، آن است

که هر دو کشور، استقلال خود را در بطن و متن جهان و در پیوند با روندهای جهانی تعریف کرده‌اند؛ به بیان دیگر، استقلالی را واجد ارزش و اهمیت دانستند که در عین حال دارای بیشترین پیوندها با جهان پیرامون باشد و برخلاف برخی دیگر از کشورها، استقلال را انزوا تعریف نکردند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- چانگ، ج.، & هالیدی، ج. (۱۳۸۸). مائو داستان ناشناخته. تهران: نشر ثالث، ۵۴۷.
- ۲- شاهنده، ب. (۱۳۶۶). انقلاب چین. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۷۹.
- 3- Yu Cao, T. (2006). **The Chinese Model of Modern Development**. london:. Tian Yu Cao, The Chinese Model of Modern Development, London, Routledge, 2006, p.59.
- ۴- چانگ، ج.، & هالیدی، ج. (۱۳۸۸). مائو داستان ناشناخته. تهران: نشر ثالث، ۶۵۹.
- ۵- کاستلز، م. (۱۳۷۵). عصر اطلاعات اقتصاد، جامعه و فرهنگ: پایان هزاره. تهران: طرح نو، ۶۷۳.
- 6- Goodman, D. S. (1994). **Deng Xiaoping and the Chinese Revolution: A political biography**. London: Routledge, 77-80.
- 7- X.U 2005, 39
- 8- Way, y. (2007, 11 23). **A New Approach to Stabilizing the World Situation**. Retrieved 09 28, 2008, from people daily: www.english.peopledaily.com.cn
- 9- ibid
- 10- Swine, M. D. (2003). **China: Domestic Change and Foreign Policy**. New York: Rand Corporation, 72.
- 11- Cheng XU 2001
- 12.- Fulin, C. (2000). **Reform Determinates Future of China**. Bijing: Foreign Languages Press, 296-298.
- 13- Pye, L. W. (1991). **China: an introduction**. New York: Harper Collins Publishers
- 14- Goble, T. R. (1990). T.R. Goble, **China Foreign Policy; opening to the west**. London: Deep 8 Deep Publishers.
- 15- Chang 1991, 32

- 16- Goodman, D. S. (1994). **Deng Xiaoping and the Chinese Revolution: A political biography**. London: Routledge, 213.
- 17- Lanteigne, M. (2010). **China Foreign Policy: An Introduction**. London: Routledge
- 18- Lanteigne, M. (2010). **China Foreign Policy: An Introduction**. London: Routledge, 135.
- 19- Sullivan, L. R. (2007). **Historical Dictionary of the People's Republic of China**. Toronto: The Scarecrow Press, Inc, 178.
- 20- Chen, W., & Zhong, Y. (2005). **Leadership in a Changing China**. New York: PALGRAVE MACMILLAN
- 21- Robison, T. W., & Shambavgh, D. (1995). W. Thomas. Robison, David Shambavgh, **Chinese Foreign Policy**, Oxford, Clarondon Press, London, 1995. pp 80-82. oxford: Clarondon Press, 381.
- 22- Kirby, W. C., Ross, R. S., & Li, G. (2005). **Normalization of U.S. - China Relations**. London: Harvard University Asia Center
- 23- Fewsmith, J. (2008). **China since Tiananmen: the politics of transition**. London: Cambridge university press.
- 24- Fewsmith, J. *ibid*.p. 101.
- 25- Tien, H.-m., & Yunhan Zhu, T. (2007)., **China under jiang zemin**. Singapoure: lyn riner publisher., 231.
- 26- Smith, S. (2008). **Revolution and the People in Russia and China**. Melbourne: Cambridge University Press.
- 27- Unger, J., & Dittme, L. (2002), **The nature of chinese politics: froma mao to jiang**. new delhi: an east gate book.
- 28- Fewsmith, J. *ibid*.
- 29- Fewsmith, J. *ibid*.
- 30- Zemin, J. (2001, 12 14). **On the Three Represents**. Retrieved 05 23, 2008, from China Leaders: [www. idcpc.org.cn](http://www.idcpc.org.cn)
- 31- Collin, M., & Donald, M. M. (2008). **Dictionary of Politics of The People's Republic of China**. london: Routledge.

- 32- Sinan, Ü. (2011). **From Inspiration to Aspiration: Turkey in the New Middle East**. Washington, D.C: Carnegie Endowment for International Peace.
- 33- Jung, D. (2012). **The Turkish Revolution: changing civil-military relations in Turkey**. Odense: Syddansk University.
- 34- Kaddorah, E. (2010). **The Turkish Model: Acceptability and Apprehension**. Insight Turkey, 115-116
- 35- Grigoriadis, I. N. (2010). **The Davutoğlu Doctrine and Turkish Foreign Policy**. Ankara: Bilkent University.
- 36- Murinson, A. (2007). **The strategic depth doctrine of Turkish foreign policy**. London: Middle east Studies
- 37- Turan, I. (2011). **Turkish Foreign Policy: Interplay Between the Domestic and External**. Washington D.C.: Carnegie Endornment for International Peace
- 38- Sachs, J. D. (2010). **Turkish Economic Development: An Overview**. Chicago: University of Chicago Press.
- 39- Grigoriadis, I. N. (2010). **The Davutoğlu Doctrine and Turkish Foreign Policy**. Ankara: Bilkent University
- 40- invest in turkey . (2011). **FDI in Turkey**. Ankara: republic of Turkey prime ministry invedtment support and promotion agency
- 41- Ministry of Economy . (2012). **Turkey's Free Trade Agreements**. Ankara: Ministry of Economy
- 42- Ulusoy, R. (2011). **The Effects of Tourism Sector on Turkish Economy**. International Research Journal of Finance and Economics, 90
- 43- Baba Can, M. (2010). **Whither Axis Shift: A Perspective from Turkey's Foreign Trade**. Ankara: SETA Foundation
- 44- Baba Can, M. (2010). **Whither Axis Shift: A Perspective from Turkey's Foreign Trade**. Ankara: SETA Foundation
- 45- Turkey Ministry of Development . (2009). **Strategy and action Plan for Istanbul International Financial Center**. Ankara: Turkey Ministry of Development.

- 46- World Trade organization. (2012). **Trade Policy Review**. Geneva: World Trade Organization
- 47- Bown, C. P. (2012). **Trade Policy Flexibilities and Turkey: Tariffs, Antidumping, Safeguards, and WTO Dispute Settlement**. Stanford: Stanford University Press.
- 48- Wikipedia. (2012). **Turkish Airlines**. Wikipedia
- 49- Business Turkey Today. (2012). **2023 Vision of The Republic of Turkey**. Ankara: Business Turkey Today.
- ۵۰- کاستلز، م. (۱۳۷۵). عصر اطلاعات اقتصاد، جامعه و فرهنگ: پایان هزاره. تهران: طرح نو، ص ۶۴۹.
- 51- Menon, J. (2008). **Macroeconomic Management Amid Ethnic Diversity: Fifty Years of Malaysian Experience**. Tokyo: ADB Institute
- 52- Departement of Fisheries. (2010). **National Development Plan**. Kualalampour: Departement of Fisheries
- 53- vision 2020. Kualalampour: Economic Development unit.
- 54- Economic Planing Unit . (2008). Vision 2020, 1991-2020. Kualalampour: Prime Minister Departement malaysia
- 55- Department of Statistics, Malaysia. (2012). **Malaysia's Exports by Main Sectors, 2012**.
- 56- Snodgrass, D. R. (2010). **Successful Economic Development in a Multi-Ethnic Society: The Malaysian Case**. Washington D.C. : Center for International Development
- 57- Pua, T. (2010). **Foreign Direct Investments: What Happened to Malaysia?** Kualalampur: Blogspot
- 58- World Bank. (2007). **Economic Performance and Prospects**. Washington D.C.: World Bank
- 59- European Union. (2009). **Malaysia economy at glance**. London: European Union

۶۰- محرابی، ل. (۹۱). ساختار بانکداری اسلامی در کشورهای اسلامی: مطالعه

موردی مالزی. پژوهشکده پولی و بانکی، ۲۶-۳۰.



فصل پنجم

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و مسأله توسعه اقتصادی

مقدمه

در فصل گذشته این مسأله مورد تأکید قرار گرفت که در جهان جدید تلاش برای بالا بردن سطح رفاه و ظرفیت‌های اقتصادی به یکی از مهم‌ترین وظایف دولت‌ها تبدیل شده و افزایش قدرت اقتصادی به هدفی هم‌تراز -و یا احتمالاً بالاتر از- قدرت نظامی برای دولت‌ها مبدل شده است. با توجه به اینکه چنین هدفی تنها با اتکا به منابع و توانمندی‌های داخلی قابل دسترسی نیست، چگونگی بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و امکانات موجود در خارج از مرزهای ملی یکی از موضوعات بحث‌برانگیزی است که سیاست خارجی دولت‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد. به عبارت دیگر، در فضای جهانی شده یک پرسش مهم این است که سیاست خارجی کشورها تا چه اندازه زمینه‌های لازم را برای استفاده از فرصت‌های اقتصادی موجود در عرصه بین‌المللی فراهم می‌سازد؟

با مفروض قرار دادن این مسأله که جمهوری اسلامی ایران از این وضعیت و قاعده کلی مستثنی نیست، برای پاسخ به این پرسش، به نظر می‌رسد که حداقل باید سه مسأله زیر به منظور تبیین وضعیت موجود مورد بررسی قرار گیرد:

۲- ماهیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

۳- رابطه سیاست خارجی و توسعه در اسناد بالادستی

۴- ارزیابی عملکرد سیاست خارجی

ماهیت و ابعاد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

انقلاب‌های بزرگ در چند قرن گذشته بیش از آنکه به دلیل پیامدهای داخلی‌شان مورد توجه و حائز اهمیت باشند به دلیل تأثیراتی که بر سایر کشورها بر جای گذاشته‌اند مورد توجه بوده‌اند. انقلاب فرانسه نه از آن جهت که نظام پادشاهی را در این کشور منهدم کرد، بلکه از آن جهت که اندیشه آزادی را در اروپا گسترش داد، حائز

اهمیت تلقی می‌شد. انقلاب روسیه نیز بیشتر به دلیل پیامدهای بین‌المللی‌اش در جهان شناخته شده است. انقلاب اسلامی ایران نیز از این قاعده کلی مستثنی نبوده است. بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، موضوع تأثیرات و پیامدهای احتمالی انقلاب اسلامی برای جهان بیرون و کشورهای منطقه به یک موضوع مهم و تعیین‌کننده تبدیل شد. در واقع، در سال‌های بعد و پس از تثبیت نسبی اوضاع داخلی، مهم‌ترین مسایل و دغدغه‌های دولت جدید مسایلی بودند که از ماهیت منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار بودند. بحران گروگان‌گیری و قطع روابط با ایالات متحده آمریکا، آغاز جنگ تحمیلی با عراق و مسأله تهاجم شوروی به افغانستان در نخستین سال‌های شکل‌گیری دولت جمهوری اسلامی ایران، عملاً روابط ایران با کشورهای غربی، شرقی و کشورهای عربی منطقه را در یک وضعیت بحرانی و تنش‌آلود قرار داد. دلایل بروز این وضعیت در آثار بسیاری از تحلیل‌گران سیاست خارجی ایران در سال‌های بعد به ماهیت ایدئولوژیک سیاست خارجی دولت جدید، آرمان‌گرایی رهبران انقلابی ایران و تلاش آنها برای صدور انقلاب خود به سایر کشورها نسبت داده شد.^۱ چنین تحلیل‌هایی گناه تمامی تنش‌ها و تعارضات موجود در روابط جمهوری اسلامی ایران و قدرت‌های غربی و حتی کشورهای عربی را به گردن سیاست خارجی ایدئولوژیک ایران می‌انداخت و عملاً هیچ نقشی در این زمینه برای اقدامات خصم‌آلود دشمنان ایران قائل نبود.

مجموعه آثاری که به تحلیل سیاست خارجی ایران در دوره پس از انقلاب پرداخته‌اند، اغلب وجود طرحی ایدئولوژیک از یک سیاست خارجی مشخص را که مقدم بر تحولات سیاست خارجی ایران باشد، مفروض گرفته‌اند، در حالی که سیاست خارجی جدید ایران نه صرفاً در اذهان آرمان‌گرای رهبران انقلاب، بلکه در فرآیند تحولات سیاست خارجی - و به ویژه تحولات نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب - و در فرآیند تأثیر و تأثر متقابل با محیط بیرونی شکل گرفت. در واقع، ترس از

مداخله آمریکا و حمایت این کشور از نیروهای ضد انقلاب در پیوند با مجموعه‌ای از شواهد عینی مانند حمایت نظامی، مالی و سیاسی تمامی قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای از عراق در جریان حمله این کشور به ایران، به تشدید تنش در روابط دولت جدید با قدرت‌های غربی در فاصله سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۵۹ کمک کرد.

اگرچه براساس آموزه‌های دینی رهبران ایران با هرگونه ظلم و سلطه‌گری در سطح بین‌المللی مخالف بودند، اما این مسأله به معنای تعارض ایدئولوژیک دولت انقلابی با برخی کشورهای مشخص نبود. در واقع این رفتار خصمانه قدرت‌های استکباری بود که آنها را به دشمنان ملت ایران تبدیل کرد. گواه این سخن تأکید مکرر رهبران ایران بر این نکته است که اگر آمریکا رفتار خصمانه خود را کنار بگذارد، جمهوری اسلامی ایران رابطه‌ای مانند سایر کشورها با آن خواهد داشت.

۱- الگوهای دوستی و دشمنی در سیاست خارجی ایران

با وجود آنکه انقلاب اسلامی پیامدهای جهانی و منطقه‌ای وسیعی به همراه داشت و به تعبیر ریمون آرون اندیشمند فرانسوی، تمامی کشورهای عرب منطقه را به لرزه در آورد و اروپای غربی را در برابر وضعیت نگران‌کننده‌ای قرار داد،^۲ در آغاز متضمن هیچ ایده عملیاتی و از پیش تعیین شده‌ای مشخصی برای جهان نبود. واقعیت این است که تئوریسین‌های انقلابی ایران تا پیش از پیروزی انقلاب (و حتی تا ماه‌های بعد از آن) مباحث و دیدگاه‌های روشنی در خصوص تحولات جهانی و منطقه‌ای و نسبت دولت مورد انتظار آنها با وضعیت موجود جهانی، مطرح نساخته بودند. در واقع، هیچ یک از متفکرینی که در سال‌های بعد به عنوان تئوریسین‌های انقلاب اسلامی شناخته شدند، در خصوص سیاست خارجی یک دولت انقلابی و اسلامی اندیشه‌ورزی نکرده بودند. حتی امام خمینی (ره) که از سال ۱۳۴۱ رهبری انقلاب را در دست گرفتند، تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، براساس وظیفه و رسالت دینی که برای خود قائل بودند، در

موارد مختلف به موضوعاتی که گریبان‌گیر جهان اسلام بود (مانند مسأله فلسطین) می‌پرداختند، اما این مسأله به هیچ‌وجه به معنای تفسیر و برداشت ایدئولوژیک از شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی نبود. واضح‌تر آنکه امام خمینی (ره) براساس یک برداشت از پیش تعیین شده (همانند برداشت ایدئولوژیک رهبران انقلاب روسیه) از جهان عمل نمی‌کردند، بلکه برای امام خمینی (ره) مسأله اصلی عمل کردن براساس تکالیفی بود که اسلام برعهده همه مسلمانان و به ویژه علمای دینی گذاشته شده بود. تفاوت ظریف اما مهم این دو مسأله در این است که برای یک ایدئولوگ همه مسایل از جمله مصادیق دوست و دشمن از پیش تعیین شده هستند و به عبارت دیگر این برداشت‌های نظری و ذهنی هستند که واقعیت‌ها را تعریف می‌کنند، اما برای یک عالم یا رهبر دینی مانند امام خمینی (ره) واقعیت‌ها به معیارهای نظری یا آموزه‌های دینی عرضه می‌شوند. هیچ شخص، گروه یا دولت مشخصی از پیش دشمن نیستند، بلکه این رفتارهای آنان است که آنها را در زمره دوستان یا دشمنان قرار می‌دهد.

انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در عرصه سیاست خارجی شرایطی را که بیش از دو قرن بر روابط ایران با سایر دولت‌ها و به ویژه قدرت‌های بزرگ سایه انداخته بود، به شکلی بنیادین دچار تغییر ساخت. این شرایط وضعیتی را رقم زد که در آن ایران، برای نخستین بار پس از دو قرن، نه تنها در رابطه خود با جهان بیرون و قدرت‌های بزرگ از موضع انفعالی خارج شد، بلکه تمامی الگوهای دوستی و دشمنی را نیز در هر دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی متحول ساخت. در سطح بین‌المللی مهم‌ترین تغییر در روابط ایران و آمریکا ایجاد گردید که رابطه وابستگی رژیم شاه به آمریکا^۳ به یکباره به یک رابطه تخصصی تبدیل شد. چنین تغییری در سطح منطقه‌ای نیز به وضوح در روابط ایران و اسرائیل قابل مشاهده بود. در سطح منطقه‌ای هم‌چنین روابط ایران با کشورهای محافظه‌کار منطقه که در گذشته در وضعیت کم و بیش مطلوبی قرار داشت، پس از انقلاب در یک شرایط بی‌ثبات و همراه با بدگمانی و بی‌اعتمادی قرار گرفت.^۴

بدون تردید، برای امام خمینی(ره) و جریان‌های مذهبی همسو با وی مسأله اسرائیل، مهم‌ترین مسأله خارجی بود که نسبت به آن حساسیت نشان داده می‌شد. اهمیت موضوع فلسطین موجب شد که نخستین تعاملات خارجی دولت انقلابی با مبارزان فلسطینی برقرار شود. یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین، اولین شخصیت خارجی بود که به ایران وارد شد و سفارت اسرائیل اولین سفارتی بود که پس از پیروزی انقلاب تعطیل گردید. از سوی مقابل، نخستین واکنش‌های منفی نسبت به انقلاب اسلامی نیز از سوی مقام‌های اسرائیل مطرح گردید. موشه دایان، وزیر خارجه اسرائیل، بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اعلام کرد که اثرات این تحولات بر روابط ایران و سایر کشورها و همچنین روابط اسرائیل و اعراب قابل ملاحظه خواهد بود. چون آیت‌الله خمینی به طور آشکار طرفدار اعراب است و به خصوص با سازمان آزادیبخش فلسطین اعلام همبستگی کرده است.^۵ چنین اقدامات و اظهارنظرهایی از سوی دو طرف به سادگی آشکار می‌ساخت که روابط اسرائیل با انقلاب اسلامی حتی پیش از تولد دولت جدید در ایران در وضعیت خصمانه‌ای قرار داشته است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که دولت جدید در ایران ذاتاً ضد اسرائیلی متولد شد. اما در مورد آمریکا وضعیت تا حدودی متفاوت است. با وجود آنکه تصویر آمریکا در نزد امام خمینی به دلایلی که پیش از این ذکر شد تصویری کاملاً منفی بود، اما اولین مواجهه آمریکا و رهبران انقلاب اسلامی در جریان کنفرانس گوادولوپ در دی ماه ۱۳۵۷ به وقوع پیوست. پس از این کنفرانس کارتر رییس جمهور وقت آمریکا از طریق فرانسه پیامی برای امام خمینی (ره) فرستاد که آن را می‌توان نخستین مواجهه آمریکا با رهبر آینده جمهوری اسلامی تلقی کرد. این پیام اگرچه در بطن خود حاکی از این مسأله بود که آمریکا به ناچار وقوع تغییر و همچنین جایگاه امام خمینی(ره) به عنوان رهبر این تغییر در ایران را پذیرفته است، اما در عین حال حاوی علامت تحقیرآمیز و نگران‌کننده‌ای برای انقلابیون ایران بود که سوءظن موجود نسبت به این کشور را

افزایش می‌داد.^۶ در این پیام آمریکا علی‌رغم روابط بین‌المللی و با نهایت صراحت اعلام می‌کند که دولت بختیار مورد حمایت آمریکاست و از امام می‌خواهد که از او حمایت نماید. و تهدید می‌کند که در صورت مخالفت آیت‌ا... با دولت بختیار وقوع یک کودتای نظامی حتمی است، و اینکه بهتر است آیت‌ا... در بازگشت به ایران عجله نکند.^۷ پاسخ امام به این تهدید حاوی نصیحت‌هایی برای رئیس جمهور آمریکا و حتی تهدید متقابل است: "به آمریکا اخطار می‌کنم که اگر کودتایی بشود از چشم شما می‌بینند ... اگر کودتای نظامی بشود، حکم جهاد مقدس باید داد ... به شما توصیه می‌کنم جلوی این خونریزی‌ها را بگیرید".^۸

نکته حائز اهمیت دیگر اینکه در این مرحله و حتی تا سال‌های بعد تصویر یکپارچه‌ای از غرب به عنوان دشمن وجود ندارد. امام خمینی (ره) در این دیدار خطاب به نماینده دولت فرانسه می‌گویند: "از رئیس جمهور [فرانسه] که در این کنفرانس از تأیید کارتر از شاه مناقشه کرده است تشکر می‌کنم."^۹ تقریباً دو ماه پیش از این، امام خمینی در پاسخ به پرسش خبرنگار آلمانی در خصوص اینکه تغییرات در ایران چه نتایجی برای کشورهای اروپای غربی به ویژه آلمان غربی بوجود خواهد آورد، نیز گفته بودند که: "نتایج بدی به بار نخواهد آورد. با همه دولتی که به احترام با ما رفتار کنند، ما نیز با آنها به احترام متقابل رفتار خواهیم کرد." با این حال امام در پاسخ به پرسش همین خبرنگار در خصوص وضعیت آمریکایی‌ها می‌گویند "آمریکایی‌هایی که به ضرر ما در ایران هستند، آنها را تحمل نخواهیم کرد. اما کسانی که به ضرر ما نیستند، مثل سایر خارجی‌ها در آنجا زندگی خواهند کرد."^{۱۰}

تشدید اقدامات خصمانه آمریکا علیه انقلاب اسلامی پس از پیروزی انقلاب، در واقع نه تنها مجالی برای تغییر نگرش رهبران ایران باقی نگذاشت، بلکه آنها را بیش از

پیش متقاعد ساخت که آمریکا بنا ندارد از خوی استکباری خود در قبال ایران دست بکشد. هارولد براون^{۱۱} وزیر دفاع وقت آمریکا در دیداری که دقیقاً همزمان با پیروزی انقلاب از برخی از کشورهای خاورمیانه داشت، در تهدیدی آشکار اعلام کرد که ایالات متحده اگر مقتضی بداند رأساً با کمک نیروی نظامی از منافعی که در ادامه عرضه نفت از خلیج فارس دارد، دفاع خواهد کرد.^{۱۱} درست چند ماه بعد از پیروزی انقلاب، تصویب قطعنامه‌ای علیه وضعیت حقوق بشر در ایران خشم امام خمینی(ره)^{۱۲} و یاران نزدیک وی را برمی‌انگیزد، اما تنش‌های جدی‌تر میان دو طرف زمانی ایجاد می‌شود که آمریکا اجازه ورود شاه به آمریکا را برای درمان سرطان را صادر کرد.^{۱۳} این مسأله موجب شد که احساسات ضد آمریکایی در ایران بیش از هر زمان دیگر تشدید شود و در نهایت با حمله دانشجویان به سفارت آمریکا در تهران و اشغال این سفارت در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، به نقطه بی‌بازگشت برسد. پیچیدگی‌های مربوط به دلایل و چگونگی اشغال سفارت آمریکا ضرورت بحث‌های گسترده‌تری را ایجاد می‌کند، اما این نکته لازم به ذکر است که استدلال امام خمینی(ره) برای حمایت از عمل دانشجویان حکایت از این می‌کرد که امام براساس اطلاعاتی که به ایشان داده شده بود کاملاً به این نتیجه رسیده بودند که سفارت آمریکا مرکز طراحی تمامی توطئه‌هایی بوده است که جمهوری اسلامی طی چند ماه حیات خود با آن روبرو شده بود.^{۱۴} نگرانی از تکرار واقعه کودتای ۲۸ مرداد که به عنوان یک گزاره محوری به طور مکرر در گفتمان امام خمینی(ره) و برخی از رهبران انقلابی مورد تأکید قرار می‌گرفت تا حدود زیادی نشان از دغدغه‌هایی داشت که می‌توانست هرگونه اقدام انقلابی علیه آمریکا را توجیه کند.

۲- مسأله صدور انقلاب

غیر از آمریکا و اسرائیل، سیاست خارجی ایران در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب با مسایل نزدیک‌تری نیز مواجه بود: مجموعه‌ای از کشورهای عربی منطقه که نگران تسری جوشش‌های انقلابی به کشورهای خود بودند. این مسأله به نوبه خود یکی از مهم‌ترین موضوعات مجادله‌برانگیز در سیاست خارجی ایران به ویژه در سال‌های نخست- یعنی مسأله صدور انقلاب را برجسته کرد.

تحلیلگرانی که به تحلیل ابعاد و اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته‌اند، اغلب در نقطه آغاز بر دو مسأله تأکید می‌کنند: مسأله آرمان‌گرایی دولت جدید و مسأله صدور انقلاب. فرهنگ رجایی بدون آنکه دلیل روشنی ارائه کند، معتقد است که اگر انقلابی خود را اسلامی می‌داند، صدور انقلاب نه تنها حرکتی انقلابی بلکه وظیفه‌ای انقلابی است.^{۱۵} گری سیک، عضو شورای امنیت ملی آمریکا، در زمان وقوع انقلاب و پژوهشگر کنونی موسسه مطالعات خاورمیانه دانشگاه کلمبیا نیز می‌نویسد این تجربه مشترک انقلاب‌هاست که به طور مقدماتی به بازتعریف جهان بیرونی براساس تصویر خود می‌پردازند. تنها با تجربه‌های سخت است که آنها می‌فهمند دنیا به سادگی در خدمت آنها در نخواهد آمد.^{۱۶}

دو ویژگی آرمان‌گرایی و صدور انقلاب به میزانی در کتاب‌ها و مقالات مربوط به سیاست خارجی ایران تکرار شده است که اغلب نویسندگان نیازی به این نمی‌بینند که مصادیقی برای ادعای خود مطرح کنند. نه رجایی و نه گری سیک و نه حتی نویسندگان دیگر به ما نمی‌گویند که بر مبنای چه مصادیقی به این نتیجه رسیده‌اند. رجایی تنها به اصل ۱۵۴ قانون اساسی اشاره می‌کند که در آن بر حمایت از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین تأکید شده است. بر مبنای این استدلال، بنابر این باید انقلابیون آمریکا و نویسندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر را بیش از همه متهم به تلاش برای صدور انقلاب ساخت. البته رجایی این موضوع را نیز نادیده می‌گیرد که

در ابتدای این اصل، صراحتاً بر خودداری از مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر تأکید شده است. گری سیک نیز هیچ اشاره‌ای به دلایل ادعای خود نمی‌کند.

انوشیروان احتشامی نیز در کتاب پس از [امام] خمینی، در حالی که به صراحت تأکید می‌کند که در هر حال تا تابستان ۱۹۸۲ (۱۳۶۱)، مجال صدور انقلاب به گونه‌ای جدی برای ایران فراهم نشد،^{۱۷} در صفحات دیگر بدون ذکر هرگونه سندی می‌نویسد که در سال ۱۹۸۰ اینگونه به نظر می‌رسید که ایران خشونت آشکاری را در قبال دولت‌های محافظه‌کار خلیج فارس، عراق و کشورهای میانه‌رو عرب به نمایش می‌گذارد. احتشامی هم‌چنین به نقل از شهرام چوبین می‌نویسد که دو عامل صدور انقلاب و سیاست نه شرقی و نه غربی، به گونه‌ای طبیعی کافی بود تا زنگ خطر قابل ملاحظه‌ای را در میان کشورهای منطقه‌ای و همسایگان ایران در خلیج فارس به صدا در آورد.^{۱۸}

تقریباً در هیچ متنی اسناد قانع‌کننده‌ای برای نشان دادن تلاش‌های عملی و سازماندهی شده جمهوری اسلامی ایران برای صدور انقلاب خود در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب ارائه نشده است. اغلب مواردی که تحت عنوان حمایت ایران از جنبش‌های آزادیبخش و یا سازمان‌های انقلابی در کشورهای عربی مطرح می‌شود در واقع به سال‌های پس از شروع جنگ ایران و عراق، و به عبارتی به سال‌های پس از آشکار شدن حمایت کشورهای عربی از عراق، برمی‌گردد. البته تردیدی نیست که در فضای سیاسی آشفته سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۱ برخی اقدامات و اظهارات توسط برخی افراد یا گروه‌ها موجب نگرانی‌هایی در میان کشورهای دیگر گردیده است، اما حمایت از چنین اقداماتی هیچ‌گاه به یک گفتمان مسلط تبدیل نشد و در داخل نیز مخالفان جدی داشت.

۳- مسأله استقلال

واقع‌گرایان سنتی بقای کشور را اصلی‌ترین منفعت حیاتی یک دولت می‌دانند و معتقدند در انتخاب میان استقلال و همکاری، دولت باید اولویت را به استقلال بدهد. اما این استقلال بیشتر معنای سیاسی دارد، به این معنا که دولت باید در پیگیری اهداف خود مستقل باشد. با گسترش موضوع وابستگی متقابل از دهه ۱۹۷۰ به بعد، استقلال به معنای سنتی آن تقریباً منسوخ شده است؛ زیرا امروزه به ندرت کشوری را می‌توان یافت که فاقد روابط سیاسی، تجاری و اقتصادی با سایر کشورها باشد. معنای دیگری از استقلال توسط نظریه‌پردازان چپ مکتب وابستگی مطرح شده است که براساس آن توسعه واقعی برای جهان سوم زمانی ممکن است که خود را از مرکز سرمایه‌داری جدا کند. این جدا شدن صرفاً جنبه سیاسی ندارد، بلکه به طور عمده در حوزه اقتصادی است. براساس نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل دولت - ملت‌ها برای تأمین منافع خود باید در صورت تشخیص با همه دولت - ملت‌های دیگر روابط اقتصادی و سیاسی برقرار کنند و در این میان تفاوت خاصی میان دولت‌ها نیست. گرچه همکاری با دولت‌های قوی‌تر اگر منافع آن دولت را بیشتر تأمی کند، در تقدم است.

اما در متون اسلامی، استقلال معنای دیگری دارد که برخاسته از قاعده نفی سبیل است. این قاعده هر نوع سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بیگانگان بر سرنوشت مسلمانان را نفی می‌کند. بنا بر قاعده فوق، حکومت دینی تا زمانی که موفق به تشکیل یک دولت عدل جهانی نشده است، باید در مواجهه با مراکز قدرت استقلال رأی خود را حفظ کند. در نتیجه در حالی که در نظریه‌های روابط بین‌الملل، مرکز قدرت جاذبه دارد و دولت‌ها باید با نزدیکی به آن قدرت خود را افزایش داده و منافع ملی خود را پیگیری کنند، در آموزه‌های دینی مشروعیت مرکز قدرت اولویت دارد و حکومت دینی نمی‌تواند به یک مرکز قدرت غیراسلامی متجاوز و سلطه‌گر نزدیک شود و با کمک آن امنیت و منافع خود را تأمین کند.

از ویژگی‌های مورد تأکید در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که در قانون اساسی هم بر آن تأکید گردیده، نفی هم‌زمان سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری است. در پایه‌گذاری سیاست خارجی و در جریان روابط با دیگر کشورهای دولت اسلامی دنبال استثمار ملت‌های دیگر نیست، چشم به اراضی و معادن و ذخایر آنها نداشته و در مقام تسلط بر هیچ جمعی نیست. در اصل ۱۵۴ قانون اساسی صریحاً اعلام کرده که سعادت انسان را در کل جامعه بشری آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد و در اصل ۱۵۲ می‌گوید: سیاست خارجی جمهوری اسلامی براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری است.

۴- سیاست خارجی از منظر امام خمینی

برای امام خمینی امنیت ملی و سیاست خارجی پیش از هر چیز ذیل مفهوم حفظ نظام جمهوری اسلامی معنا می‌یابد. بی‌راه نیست اگر بگوییم برای امام همه چیز یا تقریباً همه چیز در ارتباط با «جمهوری اسلامی» معنا می‌یابد یا بی‌معنا می‌شود؛ اهمیت می‌یابد یا بی‌اهمیت می‌شود. بنابر این ابتدا باید دانست گفتار «حفظ نظام» امام خمینی چه معنایی دارد و براساس سیاست خارجی و امنیت ملی نظام جمهوری اسلامی چه ابعاد و منظری به خود می‌گیرد.

اصطلاح «حفظ نظام» در کلام حضرت امام، اصطلاحی با کاربرد مستمر و مداوم است؛ درخواست موکد امام از مسئولین و مردم آن بود که «برای خدا و برای حفظ اسلام این جمهوری را تقویت نمایید».^{۱۹} «به ملت عزیز ایران توصیه می‌کنم که نعمتی که با جهاد عظیم خودتان و خون جوانان برومندان به دست آوردید همچون عزیزترین امور قدر آن را بدانید و از آن حفاظت و پاسداری نمایید».^{۲۰} به طور کلی، به نظر می‌رسد فریضه یا ضرورت عمومی حفظ نظام، ضرورتی آن چنان گسترده است که از حفظ خود نظام فراتر می‌رود.

ممکن نیست دولتی که مدعی نمایندگی خداوند است، به برتری خود و تحقیر برادران مسلمان خود در منطقه بپردازد یا به اقدام‌هایی روی آورد که توجیه اخلاقی و دینی آن به سختی ممکن باشد. دولت برتری طلب یا بیشینه‌خواه دولتی اخلاقی نسبت و بنابراین دینی نیست. رهیافت امام خمینی در سیاست خارجی، با ناسیونالیسم یا دستکم با فلسفه و اندیشه آن (اگر از واقعیت دولت‌های ملی در گذریم)، نه مخالف که معاند است و آن را ضد خود می‌انگارد. ناسیونالیسم نقطه مقابل سیاست برادری است که چیزی همچون اساس یا فکر بنیادی سیاست خارجی امام خمینی و هم‌چنین آرمان نهایی ایشان است. این سیاست از برابری فراتر می‌رود و به برادری‌خواهی می‌رسد. از نظر امام برادری و محبت مبنای دولت اسلامی است: «من امیدوارم این نقطه عطف از ایران به کلیه ممالک اسلامی و به همه مستضعفان جهان پرتوافکن شود و شما جوانان و عزیزان ببینید که دولت اسلامی مبنایش براساس برادری، محبت و اخوت است و اینکه فردی بالا و پایین یا طبقه‌ای فوق طبقه‌ای نباشد و نه براساس حاکم و محکوم».^{۲۱}

نتیجه دیگری که از رهیافت امام در عرصه سیاست خارجی به دست می‌آید آن است که رهیافت این دولت ابتدائاً جهان‌گرایانه نیست، بلکه منطقه‌گرایانه است؛ تمرکز بر منطقه اسلامی یا مناطق اسلامی و سپس بر جهان است نه ابتداءً بر جهان و جهان‌گرایی و سپس بر منطقه.

دیگر آنکه این دولت تحرک فراوانی را در عرصه‌های خارجی خود لازم می‌آورد و ایجاب می‌کند. دولت امام خمینی امواج وسیعی از مخالفت‌ها و موافقت‌ها، تفکرات، اقدامات، موضع‌گیری، گسست‌ها و پیوندها را موجب می‌شود و این یعنی ضرورت یک دستگاه دیپلماسی سرزنده با حوزه‌ای گسترده از ابتکارات و رفتارها. به علاوه این سیاست خارجی به ناچار درگیر قضاوت‌ها و ارزیابی‌های اخلاقی می‌شود و ضرورتاً باید برخی رفتارها را ستایش (نه فقط تأیید) و برخی دیگر را مذمت (نه صرفاً رد) نماید. یک دولت اخلاقی، به ناچار درگیر یک سیاست خارجی اخلاقی می‌شود. در

عین حال این سیاست خارجی، به دلیل داعیه‌های جهانی و انسانی خود که هر دو مقولاتی عمومی‌اند نمی‌تواند تا ابد با گزینش‌های خاص به سر کند. به عبارت دیگر، به عنوان سیاست خارجی یک دولت، نمی‌تواند بین ملت‌ها و دولت‌ها یکی را برگزیند و دیگری را تا ابد فرو گذارد. چنین انتخابی با رسالت‌مآبی جهانی انقلاب و جمهوری اسلامی نیز چندان مطابق نیست. از این رو امام خمینی دولت و ملت‌ها را با هم مورد خطاب قرار می‌دهند؛ امام نمی‌خواهند که فقط ملت پیش‌برنده فرآیند تغییر باشد، مطلوب آنها هماهنگی دولت‌ها نیز هست.

هدف امام ایجاد بی‌ثباتی در داخل کشورهای اسلامی و کشورهای تحت ستم نیست «همه کشورها باید در محل خودشان باشند». هدف امام بی‌ثباتی در نظم ظالمانه بین‌المللی است. در این مسیر ایده‌آل آن است که دولت‌ها با ملت‌های‌شان هم مسیر شوند نه آنکه خودشان اسیر اغتشاش و بی‌ثباتی گردند.

به همین دلیل امام خمینی نه تنها هیچگاه توصیه‌ای به انزوا و قطع ارتباط با دولت‌های دیگر نکردند، بلکه همواره بر ضرورت تداوم این ارتباطات تأکید می‌کردند. «الآن از قراری که من شنیدم، شیطنت دیگری می‌کنند و آن اینکه: ما چرا با دولت‌ها رابطه داشته باشیم؟ ما می‌رویم سراغ ملت‌ها و با دولت‌ها، هیچ کاری نداریم. که این، یک نقشه‌ای است که اخیراً تعقیب می‌شود. ابرقدرت‌ها و آمریکا خیال می‌کردند که ایران، به واسطه انقلابی که کرده است و می‌خواهد استقلال و آزادی را، که یک مسأله تازه و برخلاف رویه همه حکومت‌هاست، به دست بیاورد، و به ناچار منزوی خواهد شد. وقتی که منزوی شد، زندگی نمی‌تواند بکند که دیدند نشد و ایران روابطش با خارجی‌ها زیاده‌تر گردید. حالا به دنبال این مطلب افتادند که ما چه کار داریم به دولت‌ها، اینها همه ظالم و کذا هستند و ما باید با ملت‌ها روابط داشته باشیم که این هم نقشه تازه و مسأله بسیار خطرناک و شیطنت دقیقی است. ما باید، همان گونه که در زمان صدر اسلام، پیامبر سفیر به این طرف و آن طرف می‌فرستاد که روابط درست کند،

عمل کنیم و نمی‌توانیم بنشینیم، بگوییم که با دولت‌ها چه کار داریم. این، برخلاف عقل و برخلاف شرع است و ما باید با همه رابطه داشته باشیم. تنها چندتا استثناء می‌شود که الآن با آنها رابطه نداریم. اما این، معنایش این نیست که با هیچ دولتی نباید رابطه داشته باشیم، هیچ عقل و هیچ انسانی آن را نمی‌پذیرد، چون معنایش شکست خوردن و فنا و مدفون شدن است، تا آخر. و ما باید با ملت‌ها و دولت‌ها رابطه پیدا کنیم. آنها را که می‌توانیم ارشاد کنیم، با همین روابط ارشاد کنیم و از آنهایی که نمی‌توانیم ارشاد کنیم، سیلی نخوریم. بنابراین، من به شما سفارش می‌کنم که در هر کجا و در هر کشوری که هستید، رابطه‌تان را محکم کنید و رفت‌وآمد داشته باشید.^{۲۲}

تنها قید امام برای روابط با دولت‌های دیگر حفظ احترام متقابل و سلطه‌ناپذیری است. "تمام کشورها، اگر احترام ما را حفظ کنند، ما هم احترام متقابل را حفظ خواهیم کرد و اگر کشورها و دولت‌ها بخواهند به ما تحمیلی بکنند، از آنها قبول نخواهیم کرد. نه ظلم به دیگران می‌کنیم و نه زیربار ظلم دیگران می‌رویم."^{۲۳} چنین شرطی حتی در مورد کشوری مانند آمریکا نیز صادق است. "باید ببینیم آمریکا خودش در آینده چه نقشی دارد. اگر آمریکا بخواهد همان طور که حالا با ملت ایران معامله می‌کند، با ما رفتار کند، نقش ما با او خصمانه است. و اگر چنانچه آمریکا به دولت ایران احترام بگذارد، ما هم با همان احترام متقابل عمل می‌کنیم و به طور عادلانه، که نه به او ظلم کنیم و نه به ما ظلم کند، رفتار خواهیم کرد و اشکالی پیش نمی‌آید."^{۲۴} نگاه امام به آمریکا نگاهی کاملاً مبتنی بر عقل سلیم است؛ اما با این حال در مورد اسرائیل، وضعیت فرق می‌کند. رویکرد امام به اسرائیل احتمالاً تنها موردی است که در چهارچوب عرف بین‌المللی موجود قرار نمی‌گیرد، زیرا به گفته امام "ما با آنها نمی‌توانیم زندگی بکنیم" و "اسرائیل آدم‌شدنی نیست". مجموعه گفتارهای ایشان درخصوص اسرائیل از یک منع اصولی سخن می‌گوید. امام می‌گوید: "اسرائیل غاصب است، جنایتکار و نژادپرست

است، در حال جنگ با مسلمین و با ما دشمن است.^{۲۵} صفات یاد شده، بیشتر ذاتی‌اند تا عرضی و داوری‌هایی قطعی و تمام شده به نظر می‌رسند.

انقلابی‌گری امام خمینی همانگونه که گفته شد اخلاقی و در چهارچوب اصول پذیرفته شده بین‌المللی است. "اینکه می‌گوییم باید انقلاب ما به همه جا صادر بشود، این معنی غلط را از او برداشت نکنند که ما می‌خواهیم کشورگشایی کنیم. ما همه کشورهای مسلمین را از خودمان می‌دانیم. همه کشورها باید در محل خودشان باشند. ما می‌خواهیم این چیزی که در ایران واقع شد و این بیداری که در ایران وقع شد و خودشان از ابرقدرت‌ها فاصله گرفتند و دست آنها را از مخازن خودشان کوتاه کردند، این در همه ملت‌ها و در همه دولت‌ها بشود. آرزوی ما این است. معنی صدور انقلاب ما این است که همه ملت‌ها بیدار بشوند و همه دولت‌ها بیدار بشوند و خودشان را از این گرفتاری که دارند و از این تحت سلطه بودنی که هستند و از اینکه همه مخازن آنها دارد به باد می‌رود و خودشان به نحو فقر زندگی می‌کنند نجات بدهند."^{۲۶}

تقریباً همه کارگزاران سیاست خارجی نظام جمهوری اسلامی اذعان دارند که امام خمینی از رفتارهای یکسره خلاف‌آمد هنجارهای بین‌المللی اکراه داشت. امام بر احترام به شعور متعارف یا دانش عمومی متداول روابط بین‌الملل (مثل ضرورت همکاری‌های بین دولت‌ها، تعامل با اتحادیه‌ها، اهمیت سازمان‌های بین‌المللی، عدم انزوا و تحرک دیپلماتیک و عدم ضدیت با ارزش‌های پذیرفته شده بین‌المللی مثل حقوق بشر و...) تا زمانی که ابزاری برای ممانعت از استقلال دولت جمهوری اسلامی نباشند، باور داشت. اما اگر ممانعتی از سوی این نهادها و ارزش‌ها در مقابل جمهوری اسلامی صورت می‌گرفت (مثل تبدیل نرم‌ها، سازمان‌ها و اصول حقوق بشر به یک نظریه ایدئولوژیک برای تشکیک در حقانیت دولت جمهوری اسلامی) آنگاه در مخالفت با آن رویه‌های جاف‌فاده تردید به خود راه نمی‌داد. با این حال، آغازگاه داوری‌های ایشان در مقوله سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی، شناسایی و احترام به اصول جاف‌فاده روابط

بین‌الملل است. فکر سیاست خارجی امام خمینی، از یک دیدگاه، آمیزه‌ای از عقل سلیم در روش و انقلابی‌گری در هدف است.

با همه این تفاسیر نمی‌توان کتمان کرد که امام (ره) در آرزوی ظهور یک دولت واحد جهانی احتمالاً دولت امام زمان (عج) است که متشکل از «جمهوری‌های آزاد و مستقل» است:

”از هیاهوی تبلیغاتی ابرقدرت‌ها و عمال سرسپرده آنان نترسید؛ و حکام جنایت‌کار که دسترنج شما را به دشمنان شما و اسلام عزیز تسلیم می‌کنند از کشور خود برانید؛ و خود و طبقات خدمتگزار متعهد زمام امور را به دست گیرید؛ و همه در زیر پرچم پرافتخار اسلام مجتمع، و با دشمنان اسلام و محرومان جهان به دفاع برخیزید، و به سوی یک دولت اسلامی با جمهوری‌های آزاد و مستقل به پیش روید، که با تحقق آن همه مستکبران جهان را به جای خود خواهید نشاند، و همه مستضعفان را به امامت و وراثت خواهید رساند. به امید آن روز که خداوند تعالی وعده فرموده است.“^{۲۷}

با وجود این، سیره عملی و سیاست امام عملاً نشان داد آرمان بزرگ دولت واحد اسلامی تا هر زمان که لازم باشد و زمان آن را میزان قدرت دولت اسلامی تعیین خواهد کرد. می‌تواند به نفع ضرورت‌های فوری‌تر به تعویق بیفتد. «یک دولت اسلامی»، آرمانی عقیدتی است نه برنامه‌ای سیاسی. این دولت، دولت جهانی، چنان که امام ره در همین عبارت بالا تصریح کرده، یک وعده الهی است و بنابراین به آینده‌ای نامشخص و نامعین مربوط است و بنابراین ربط مستقیمی به یک دولت اسلامی که در این زمان مجبور است در قالب‌های ملت - کشوری عمل کند، ندارد.

با تشکیل جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی به عنوان بنیانگذار و هم‌چنین نظریه‌پرداز دولت جدید با توجه به ویژگی‌ها و موقعیت خاص این دولت - دو موضوع ضرورت حفظ نظام، ضرورت ایجاد روابطی عادلانه و در عین حال مسئولانه با سایر دولت‌ها، را به عنوان اصول محوری سیاست خارجی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران

مورد تأکید قرار دادند. این تأکیدهای متفاوت اگرچه در شرایط زمانی متفاوت بر محورهای خاصی از سیاست خارجی و امنیتی دولت اسلامی متمرکز بوده‌اند، اما تمامی آنها برگرفته از اصول و معیارهایی هستند که در نصوص دینی و هم‌چنین سیره پیامبر گرامی اسلام و ائمه طاهرین بر آنها تأکید شده است.

۵- مبانی استمرار و تغییر در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سیاست خارجی جمهوری اسلامی دارای منابع و یا ریشه‌هایی است که عناصری را در آن پایدار و یا دگرگون ساخته است. سیاست خارجی کشور فارغ از متغیرها و تحولات جاری داخلی و خارجی از عوامل سیاسی، امنیتی، فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی و تاریخی و هم‌چنین ویژگی‌ها و شرایط جغرافیایی نیز متأثر است که تداوم مولفه‌ها و محورهای اصلی آن را در پی دارد. در این راستا می‌توان به میراث و تأثیرات ناشی از تمدن و فرهنگ ایران باستان و تمدن اسلامی و هم‌چنین ذهنیت تاریخی ایرانیان مانند ظلم و ستم و فشارهای قدرت‌های بیگانه به عنوان ریشه‌های سیاست خارجی استقلال طلب ایران بعد از انقلاب اسلامی اشاره کرد.^{۲۸} در تشریح منابع سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که باعث تبیین دلایل و علل تداوم و تغییر در آن می‌شود، عناصر بادوامی چون وضعیت جغرافیایی، پیشینه تاریخی و فرهنگ سیاسی، تداوم در سیاست خارجی را ایجاب می‌کند و در مقابل متغیرهای فردی و بین‌المللی که حالت پویا دارند موجبات تغییر در سیاست خارجی را به وجود می‌آورند.^{۲۹}

بررسی‌های انجام شده در خصوص سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فارغ از اشاره به تغییرات تاکتیکی یا روشی و به عبارت دیگر تغییر در گفتمان‌های سیاست خارجی، نشان‌دهنده اصول و بنیان‌هایی است که رفتارهای سیاست خارجی عمدتاً بر آنها مبتنا یافته است.

در مجموع می‌توان عنوان نمود که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پی تأمین همزمان امنیت فیزیکی و امنیت هویتی خود بوده است. امنیت فیزیکی به مفهوم دفع تهدیدات و تأمین امنیت نظامی، حفظ انسجام اجتماعی و ملی و تأمین نیازهای اقتصادی است. امنیت هویتی نیز به حفظ هویت اسلامی - انقلابی جمهوری اسلامی و حفظ و تداوم آن در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی اشاره دارد. اما این مسأله در دوره‌های زمانی مختلف سیاست خارجی کشور متفاوت بوده است. بدین مفهوم که در برخی مقاطع به دلیل تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی یا دیدگاه‌ها و گرایش‌های دولت‌ها و رهبران حاکم امنیت فیزیک و در برخی مقاطع دیگر امنیت هویتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مورد تأکید بیشتر قرار گرفته است. ولی عمده‌تأ سعی شده است تا بین این دو نوع از امنیت نوعی توازن برقرار شود. به عبارت دیگر سعی شده است تا هم امنیت فیزیکی و مسایل و نیازهای حیاتی داخلی و ملی و هم حفظ هویت و اصول انقلاب اسلامی در اتخاذ تصمیمات و بروز رفتارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مورد لحاظ و توجه واقع شود.

با توجه به حرکت کلان کشور و سیاست خارجی در جهت تأمین همزمان امنیت فیزیکی و امنیت هویتی و اصول و منافع تعریف شده برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، اهداف سیاست خارجی در دو سطح ملی و فراملی طبقه‌بندی می‌شود. حفظ امنیت ملی و موجودیت کشور، توسعه و رفاه اقتصادی، کسب اعتبار بین‌المللی و کسب و افزایش قدرت ملی از جمله اهداف ملی و حفظ کیان اسلام و تشیع، تلاش برای بیداری اسلامی، آزادی سرزمین‌های اشغال شده اسلامی، حمایت از نهضت‌های اسلامی وحدت جهان اسلام و تشکیل جامعه جهانی اسلامی (امت اسلامی) از اهداف فراملی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تلقی می‌شوند.^{۳۰}

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و مسأله توسعه

همان‌گونه که در فصل گذشته به آن اشاره شد میان سیاست خارجی و مدل توسعه اقتصادی رابطه مستقیمی وجود دارد. انتخاب مدل توسعه یک کشور تأثیرات گسترده و تعیین‌کننده‌ای در تعیین جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آن کشور دارد و مدل توسعه یکی از منابع داخلی سیاست‌گذاری خارجی کشورها محسوب می‌شود.^{۳۱} نوع مدلی که برای توسعه کشور انتخاب می‌شود، الزاماتی را بر حوزه سیاست‌گذاری خارجی کشور تحمیل کرده و رفتارهای مکمل و تأمین‌کننده نیازهای آن نوع خاص از توسعه ملی را هم طلب می‌کند و این مسأله بر تنظیم رفتار خارجی کشور اثرگذار است.

رابطه میان دو مفهوم توسعه و سیاست خارجی غالباً در دل اسناد بالادستی هر کشوری پردازش می‌شود، اسنادی مانند قانون اساسی یا سندهای راهبردی که برای دوره‌های میان‌مدت و بلندمدت تنظیم می‌شود و تلاش اصلی آنان تحقق بخشیدن به اهداف و آرمان‌ها و ارزش‌های اساسی و بنیادین کشور هستند. اینگونه اسناد مانند سند چشم‌انداز بیست ساله در جمهوری اسلامی، خطوط کلی راهبردی یک کشور را برای نیل به اهداف میان‌مدت و بلندمدت تعیین می‌کنند و رابطه نهادها و سازمان‌ها را تعریف کرده و از دل این سند، اسناد راهبردی بخشی نیز استخراج می‌شوند.^{۳۲}

۱- سیاست خارجی در قلمرو قانون اساسی

بنابه یک تعریف، سیاست خارجی بازتاب اهداف و سیاست‌های یک دولت در صحنه روابط بین‌الملل است. از منظری کلی اهداف کلان جمهوری اسلامی ایران با توجه به قانون اساسی شامل موارد زیر می‌شود:

- حفظ استقلال، تمامیت ارضی و امنیت ملی
- توسعه و اعتلای کشور و ایجاد رفاه عمومی جامعه در محیطی صلح‌آمیز

- وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام
- ارتقای حیثیت بین‌المللی و توانمندی‌های کشور
- اصلاح نظام بین‌الملل در جهت استقرار عدالت، آزادی، امنیت و رفاه در سطح جهان
- حضور در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و حفظ و تثبیت حقوق بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران
- گسترش روابط دو جانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی

از منظری دقیق‌تر نیز اهداف ملی مندرج در قانون اساسی حائز توجه است. این اهداف با توجه به اصول ۳، ۹، ۱۵۲، ۱۲۱، ۶۷ و ۱۵۳ قانون اساسی در بردارنده تأکید بر اسلام، آزادی، استقلال همه جانبه، وحدت و تمامیت ارضی، مشارکت عامه مردم، تقویت کامل بینه دفاع ملی و اعتلای کشور است. اهداف فراملی با توجه به اصول ۳، ۱۱، ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ قانون اساسی در بردارنده دفاع از حقوق همه مسلمانان، حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان، وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام است.

جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران طبق اصول ۱۵۲ و ۱۵۴ قانون اساسی عبارتند از نفی سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر، روابط صلح‌آمیز متقابل با دولت‌های غیر محارب، خودداری کاملی از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر.^{۳۳}

اصل ۱۵۲ قانون اساسی می‌گوید «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحارب استوار است».

اصل ۱۵۴ قانون اساسی نیز می‌گوید «جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند».

۲- سیاست خارجی ج.ا.ا. در چارچوب سند چشم‌انداز

جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۸۲، سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ را به عنوان یک سند کلیدی و فرادستی تدوین کرد که در آن چهارچوب برنامه‌ریزی سیاست‌های داخلی و خارجی برای تبدیل کشور به قدرت برتر در منطقه آسیای جنوب غربی مشخص گردیده است. سند چشم‌انداز پس از قانون اساسی مهم‌ترین سند بالا دستی کشور محسوب می‌شود. این سند، در واقع، در پی ایجاد عقلانیت و پیوستگی در تمامی اقدامات و سیاست‌های کشور در حوزه‌ها و سطوح متفاوت جهت تأمین اهداف دوگانه رفاه و امنیت در قالب فرآیند توسعه ملی است.

پس از پایان جنگ تحمیلی، اجرای سه برنامه توسعه زمینه‌های بازسازی اقتصادی کشور را فراهم کرد. اما تدوین سند چشم‌انداز بیانگر اراده ملی برای شتاب بخشیدن به آهنگ حرکت به سوی این هدف تاریخی بود. سند چشم‌انداز بیست ساله درصدد دستیابی به توسعه ملی پایدار در یک افق بلندمدت و در تعامل با نظام بین‌المللی است. به بیان دیگر در سند چشم‌انداز، توسعه اقتصادی با نگاهی برون‌گرا و در تعامل با اقتصاد جهانی تعریف می‌شود. این موضوع در شرایط موجود جهانی از ضرورت‌ها و بایسته‌های اساسی در نیل به توسعه ملی، بازسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور و نهایتاً شکل‌گیری دولت مقتدر ملی به حساب می‌آید.

سیاست خارجی که براساس استراتژی، بنا شده و دارای مراحل گوناگون برای برآوردن منافع ملی باشد، از دو نوع چشم‌انداز قابل تصور برخوردار خواهد بود ۱- چشم‌انداز به معنای یک اندیشه در برنامه‌ریزی استراتژیک ۲- چشم‌انداز در سلسله مراتب موجود در برنامه‌ریزی استراتژیک که به ترتیب ماموریت، چشم‌انداز، استراتژی، سیاست‌گذاری، اجرا و کنترل را در برمی‌گیرد. در حال حاضر بسیاری از کشورها دارای چشم‌انداز هستند و نه تنها برای خودشان بلکه به تازگی برای همسایگان، رقبا و دشمنان نیز چشم‌انداز ترسیم می‌کنند. در سال ۱۹۸۶ آمریکایی‌ها کتابی بنام «افول امپراتوری» منتشر کردند که چشم‌انداز اتحاد شوروی را بیان می‌کرد و سناریوهای گوناگونی را مطرح کرده بود. یکی از سناریوهای این بود که این امپراتوری دچار فروپاشی می‌شود که این امر در دسامبر ۱۹۹۱ عملی شد.^{۳۴}

با نگاهی به ساختار راهبردی متن سند نهایی چشم‌انداز بیست ساله جمهوری اسلامی ایران، می‌توان این سند را در سه بخش قابل تفکیک بررسی کرد: پیش درآمد، درآمد، و برآیند سند چشم‌انداز. این سند در آبان ۱۳۸۲ به تصویب نهایی رسید و بررسی مفاد آن می‌تواند بیانگر نوع رابطه آرمان‌ها و اهداف از یک طرف و سیاست‌ها و خط مشی‌های اتخاذ شده از طرف دیگر باشد.

در سند چشم‌انداز بیست ساله ج.ا.ا. ایران چنین آمده است:

«با اتکال به قدرت لایزال الهی و در پرتو ایمان و عزم ملی و کوشش برنامه‌ریزی شده و مدبرانه جمعی و در مسیر تحقق آرمان‌ها و اصول قانون اساسی در چشم‌انداز بیست ساله: ایران کشوری است توسعه‌یافته، با جایگاه اول اقتصادی علمی و فناوری در سطح منطقه با هویتی اسلامی و انقلابی، و الهام‌بخش در روابط بین‌الملل. دست یافته به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه آسیای جنوب غربی (شامل آسیای میانه، قفقاز، خاورمیانه و کشورهای همسایه) با تأکید بر جنبش نرم‌افزاری و

تولید علم، رشد پرشتاب و مستمر اقتصادی، ارتقای نسبی سطح درآمد سرانه و رسیدن به اشتغال کامل».

در سند چشم‌انداز به صراحت در مورد الگوی توسعه ذکرى به میان نیامده، اما با توجه به مقدمه آن و فرآیندی که برای تبدیل کشور به قدرت برتر در منطقه با اقتصادی پیشرفته و جایگاه اول علمی - تکنولوژیکی و متعامل با نظام بین‌الملل برای آن در نظر گرفته شده است و هم‌چنین براساس چهارچوب برنامه پنج ساله‌ای که برای تحقق اهداف سند توسعه پایدار ملی با «چشم‌انداز رویکرد جهانی» تحت عنوان تدوین شده، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که برای رسیدن به اهداف چشم‌انداز، راهبرد «توسعه صادرات» در نظر گرفته شده و در چهارچوب این سند رویکرد جمهوری اسلامی «برون‌گرایی اقتصادی» است. زیرا به استناد مفاد سند چشم‌انداز و وابستگی متقابلی که در نظام بین‌الملل وجود دارد و روند جهانی شدن اقتصاد، نمی‌توان با درون‌گرایی به این اهداف رسید.

جهت‌گیری سیاست خارجی در سند چشم‌انداز

اگرچه رویکرد سند چشم‌انداز تعیین مسیر برای پیشرفت و توسعه اقتصادی کشور است، اما این موضوع که توسعه پایدار بدون داشتن یک سیاست خارجی منسجم و فعالانه امکان‌پذیر نخواهد بود، از نظر تدوین‌کنندگان سند به دور نمانده است. در واقع، سند چشم‌انداز بیست ساله درصدد دستیابی به توسعه ملی پایدار در یک افق بلندمدت و در تعامل با نظام بین‌المللی است. به بیان دیگر در سند چشم‌انداز، توسعه اقتصادی با نگاهی برون‌گرا و در تعامل با اقتصاد جهانی تعریف می‌شود. این موضوع در شرایط موجود جهانی از ضروریات و بایسته‌های اساسی در نیل به توسعه ملی، بازسازی

اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور و نهایتاً شکل‌گیری دولت مقتدر ملی به حساب می‌آید.

در متن سند مفاهیم کلیدی که ابعاد سیاست خارجی را تعیین می‌کنند اندک اما بسیار مهم و محوری هستند. به طور مشخص در متن سند شش ویژگی برای ایران ۱۴۰۴ پیش‌بینی شده است که از این شش ویژگی، سه ویژگی آن یعنی «امن» بودن، «مستقل» بودن و «مقتدر» بودن، اشاره به ویژگی‌های کلان و ماهوی جمهوری اسلامی ایران دارد و سه ویژگی دیگر آن نسبت جمهوری اسلامی ایران با سایر کشورهای جهان را تعریف می‌کند. این سه ویژگی عبارتند از:

۱- دارای جایگاه اول منطقه‌ای،

۲- الهام‌بخش و

۳- دارای تعامل سازنده و موثر با سایر کشورهای جهان.

هرکدام از این مفاهیم به نوبه خود تعیین‌کننده جهت و حتی ماهیت سیاست خارجی هستند.

الف- پیش‌نیازهای دستیابی به جایگاه اول منطقه‌ای

مفهوم جایگاه اول منطقه‌ای اگرچه انتظارات از سطح پیشرفت اقتصادی و علمی کشور را مورد تأکید قرار می‌دهد اما در حوزه سیاست خارجی متضمن این پیام است که در افق ۱۴۰۴ ایران باید به توسعه‌یافته‌ترین قدرت منطقه‌ای تبدیل شود. تحقق چنین هدفی پیش از هر چیز مستلزم دو مسأله است:

۱- ثبات‌سازی در محیط منطقه‌ای

در یک محیط منطقه‌ای آشوب‌زده، توسعه اگر نگوئیم غیرممکن، حداقل بسیار دشوار است. دستیابی به توسعه نیازمند محیط امنیتی است که در آن ثبات و آرامش و هم‌چنین همکاری و تجارت ویژگی غالب باشد. تجربه کشورهای در حال توسعه

موفق، شاهدهی بر این مدعاست. دقت در تجربه آنها نشان می‌دهد که در دوره‌های اولیه حرکت به سمت توسعه و پیشرفت، کشورهای در حال توسعه، یا تحت پوشش چتر امنیتی قدرت‌هایی بزرگ بوده‌اند و یا خود به ثبات‌سازی در محیط پیرامونی خویش همت گماشته‌اند. توجه به این نکته ضروری است که در وضعیت فعلی پیشبرد سریع «توسعه» برای جمهوری اسلامی ایران از مرز «انتخاب» گذشته است و به ضرورت تبدیل شده است، ضرورتی که «ثبات‌سازی» ابزار مهم تحقق آن است.

۲- بهره‌گیری از سیاست خارجی در جهت توسعه اقتصادی

رسیدن به جایگاه نخست در سطح منطقه‌ای مستلزم این است که بخشی مهمی از منابع کشور و از جمله سیاست خارجی در خدمت اقتصاد قرار گیرند. دقت در تجربه کشورهای موفق در امر توسعه این موضوع را به خوبی نشان می‌دهد. در گذار این کشورها از وضعیت «در حال توسعه» به صنعتی شده، سیاست خارجی نقش عمده‌ای ایفا کرده است. به گونه‌ای که از یک سو با تصویرسازی این کشورها به مثابه فرصت بین‌المللی، زمینه را برای جذب هرچه بیشتر منابع بین‌المللی توسعه‌ای فراهم ساخته و از دیگر سو با ایجاد ثبات در محیط امنیتی فضا را برای گسترش تعاملات و همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای مهیا ساخته است.

از دیگر وظایف سیاست خارجی جهت تقویت اقتصاد کشور در افق چشم‌انداز، فراهم کردن زمینه‌های سیاسی مناسب جهت تقویت نقش و توان رقابتی کشور، به ویژه بخش خصوصی جهت حضور فعال در اقتصاد جهانی است. تاریخ توسعه در کشورهای موفق نشان می‌دهد که دولت در اینگونه کشورها همواره نقشی پر اهمیت در بالا بردن توان رقابتی بخش خصوصی در عرصه جهانی ایفا کرده است.

ب- الهام‌بخشی در جهان اسلام

در متن سند چشم‌انداز آنچه که از لحاظ جهت‌گیری سیاست خارجی مهم است دو مفهوم «الهام‌بخشی» و «تعامل سازنده و موثر» است. مفهوم الهام‌بخشی مفهومی است که با دقت و هوشمندی زیادی انتخاب شده است. این مفهوم علاوه بر آنکه ارتقای تأثیرگذاری موثر و مثبت جمهوری اسلامی ایران را در سطوح منطقه‌ای و جهانی مد نظر قرار می‌دهد، اصل عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها که در قانون اساسی نیز بر آن تأکید شده است- را نیز نادیده نمی‌گیرد. در واقع در جهان امروز با توجه به انقلاب ارتباطات و انفجار اطلاعات و هم‌چنین تسهیل مشارکت مستقیم مردم در شکل دادن به روندهای داخلی، کشورهایی می‌توانند نقش‌آفرینی موثرتری در عرصه بین‌المللی داشته باشند که کالاهای بهتری برای عرضه کردن در اختیار داشته باشند. این کالاها شامل تمامی انواع آن یعنی کالاهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی می‌شود. البته نباید فراموش کرد که این کالاها باید در بسته‌بندی‌های مناسب عرضه شوند. در جهان امروز توانمندی در ارائه از اهمیتی برابر با توانمندی در تولید محتوا برخوردار است. چگونگی صورت‌بندی یا نظریه‌پردازی و یا گفتمان‌سازی تکنیک‌هایی هستند که می‌توانند در فرآیند الهام‌بخشی نقش موثری ایفا کنند.

مفهوم الهام‌بخشی حتی مفهوم انسانی‌تری نسبت به مفهوم قدرت نرم است. در مفهوم قدرت نرم به رغم تأکید بر جذابیت، نوعی تحمیل و اجبار به صورت غیرآشکار نهفته است. در حالی که در مفهوم الهام‌بخشی حق انتخاب به مخاطبین داده می‌شود. اگر ما بتوانیم با رفتار و عمل خود الگویی برای دیگران باشیم بسیار انسانی‌تر است تا اینکه بخواهیم با لطایف‌الحیل و یا از طریق ایجاد جذابیت‌های کاذب دیگران را با خود همراه نماییم. این مسأله پیش از هر چیز مستلزم آن است که ما بتوانیم تجربه موفق‌تری را به لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پایه‌گذاری کنیم.

ج- تعامل سازنده

اگر مفهوم الهام بخشی حوزه توجه خود را عمدتاً متوجه بخش خاص و محدودی از جهان کرده است، مفهوم تعامل سازنده نگاهی عامتر به کلیت رویکرد سیاست خارجی ایران دارد. بی گمان انتخاب گزینه تعامل، چهارچوب رفتاری و گفتاری ویژه‌ای در جهت ساختن منافع و اهداف ملی، فراروی کشور قرار می‌دهد. تعامل در جهان کنونی نه یک شیوه در میان شیوه‌های دیگر، بلکه مهم‌ترین و موثرترین شیوه پیشبرد اهداف سیاست خارجی است. این مسأله به معنای آن نیست که در روابط بین‌الملل معاصر تقابل و رویارویی دیگر جایی ندارد، بلکه به این معناست که در شرایط امروز جهان حتی اختلافات و چالش‌های عمده نیز دلیل قانع‌کننده‌ای برای خروج از مسیر تعامل نیست. در این فضا، قدرت جریان‌سازی و تصمیم‌سازی، از اولویت بالایی برخوردار است. به بیان بهتر، پایش و گسترش اهداف و منافع ملی از راه جریان‌سازی و تصمیم‌سازی آگاهانه در بستر دگرگونی‌ها و معادلات پیچیده و متنوع کنونی امکان‌پذیر می‌شود. این مهم نیز وابسته به درک درست و ارزیابی واقع‌بینانه از فرآیندهای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی و امکان تأثیرگذاری بر آنها می‌باشد و نیز نیازمند اتخاذ راهبردی مناسب در عرصه سیاست خارجی است. در کل، می‌توان گفت نیل به هدف اساسی دگردیسی موقعیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، نیازمند در نظر گرفتن ابعاد گوناگون فرصت‌سازی است که در این راه وجود دارد.

تعامل سازنده و موثر و درون سیستم بین‌المللی نه به معنی پذیرش وضعیت موجود است و نه به معنی مبارزه دائمی با وضعیت موجود، بلکه در میان این دو وضعیت است. تلاش برای ایجاد تغییرات بنیادین در نظام بین‌الملل موجود نه امکان‌پذیر است و نه عقلانی.

۳- سیاست خارجی ج.ا.ا. در بستر برنامه‌های توسعه

در برنامه‌های اول تا سوم توسعه به حوزه سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی توجه نشده است و صرفاً در برنامه چهارم نیم‌نگاهی به امور مربوط به سیاست خارجی وجود دارد. ویژگی برنامه چهارم، گنجانده شدن برنامه میان‌مدت در چهارچوب چشم‌انداز بلندمدت بیست ساله کشور است که رسالت چهار برنامه بعدی را مشخص کرده است. براساس سند چشم‌انداز هدف کلی برنامه چهارم «رشد پایدار اقتصادی دانایی‌محور» و هدف برنامه پنجم «تثبیت مبانی رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی» و برنامه‌های ششم و هفتم «توسعه پایدار و دانش بنیان» کشور و «تأمین عدالت اجتماعی» برشمرده شده است. در چهارچوب چشم‌انداز بلندمدت بیست ساله کشور است که رسالت چهار برنامه بعدی را مشخص کرده است.

اسناد سازمان برنامه کشور، چهار هدف کلی را برای برنامه چهارم تصریح کرده است که عبارت‌اند از: توسعه دانش پایه، عدالت‌محور و در تعامل با جهان؛ تأمین امنیت مطمئن ملی و بازدارندگی همه‌جانبه؛ صیانت از هویت و فرهنگ اسلامی ایران؛ حاکمیت موثر و استقرار دولت شایسته.^{۳۵}

سیاست‌های برنامه پنجم در چارچوب سند چشم‌انداز بیست ساله و با رویکرد پیشرفت و عدالت از سوی مقام رهبری ابلاغ گردید. سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه دارای ۴۵ بند و شامل سرفصل‌های امور فرهنگی، امور علمی و فناوری، امور اجتماعی، امور اقتصادی و امور سیاسی، دفاعی و امنیتی است. سند برنامه پنجم اعتلای جایگاه منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران از نظر توانمندی اقتصادی و فنی، فرهنگی و سیاسی و امنیتی را مدنظر قرار داده است. قاعدتاً فقدان امنیت و آرامش در منطقه و حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خلیج فارس به بهانه برقراری امنیت و ایجاد هرگونه ترتیبات منطقه‌ای بدون حضور جمهوری اسلامی ایران، تحقق اهداف مندرج در برنامه پنجم توسعه را با چالش جدی مواجه خواهد ساخت.

با مروری بر برنامه‌های توسعه پنج ساله کشور موارد مورد تأکید در حوزه سیاست‌گذاری خارجی شامل موارد زیر می‌شوند:

۱- تقویت امنیت و اقتدار ملی با تأکید بر رشد علمی و فناوری، مشارکت و ثبات سیاسی، ایجاد تعادل میان مناطق مختلف کشور، وحدت و هویت ملت، قدرت اقتصادی و دفاعی و ارتقاء جایگاه جهانی ایران.

۲- تقویت هویت اسلامی و ایرانی ایرانیان خارج از کشور، کمک به ترویج زبان فارسی در میان آنان، حمایت از حقوق آنان، و تسهیل مشارکت آنان در توسعه ملی.

۳- تعمیق روحیه دشمن‌شناسی و شناخت ترفندها و توطئه‌های دشمنان علیه انقلاب اسلامی و منافع ملی، ترویج روحیه ظلم‌ستیزی و مخالفت با سلطه‌گری استکبار جهانی.

۴- ثبات در سیاست خارجی براساس قانون اساسی و رعایت عزت، حکمت و مصلحت و تقویت روابط خارجی از طریق:

- استفاده مطلوب از موقعیت و مزیت جغرافیایی کشور به ویژه در امر بازرگانی.

- تحکیم روابط با جهان اسلام و ارایه تصویر روشن از انقلاب اسلامی و تبیین دستاوردها و تجربیات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جمهوری اسلامی و معرفی فرهنگ غنی و هنر و تمدن ایرانی و مردم سالاری دینی.

- افزایش اقتدار دفاعی و امنیتی و انتظامی به منظور بازدارندگی و پاسخگویی موثر به تهدیدها و تأمین منافع ملی و امنیت عمومی، و پشتیبانی از سیاست خارجی و گسترش صلح و ثبات و امنیت در منطقه با بهره‌گیری از همه

در متن قانون برنامه پنج ساله پنجم در ماده ۲۱۰ وزارت امور خارجه را موظف کرده است که با بهره‌گیری از نظرات کارشناسان کلیه سازمان‌ها و نهادهای مسوول و به منظور اعتلای شأن، موقعیت، اقتدار و نقش جمهوری اسلامی ایران و استفاده از فرصت‌های اقتصادی در منطقه و نظام بین‌الملل و بسط گفتمان عدالت‌خواهی در روابط بین‌الملل، سیاست‌های مناسب را برای اجرایی نمودن احکام ذیل به مراجع ذی‌ربط ارائه دهد:

الف- تنظیم سطح روابط و مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با کشورهای دارای دیدگاه‌ها و مواضع غیرهمسو با جمهوری اسلامی ایران
ب- تلاش برای حضور فعال، موثر و الهام‌بخش در مناسبات دو جانبه و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از طریق:

۱- تدوین نظام جامع تقویت حضور ایران در سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی با دستور کار مشخص برای اقدام در مورد هریک از آنها حداکثر در سال اول پس از زمان اجرایی شدن برنامه

۲- ارزیابی کارآمدی و اثربخشی مأموران شاغل در داخل و خارج از کشور و به کارگیری آنان با اولویت تخصص و کارآمدی در سازمان‌ها و سفارتخانه‌های دارای اهمیت راهبردی

۳- تدوین فرآیند پیشنهادی ایران برای اصلاح ساختار سازمان ملل متحد در راستای منافع ملی جمهوری اسلامی ایران حداکثر در سال اول برنامه و تلاش برای تحقق آن

۴- پیگیری حمایت از حقوق مسلمانان و مستضعفان جهان به ویژه ملت مظلوم فلسطین در سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی

۵- اتخاذ دیپلماسی فعال جهت توقف روند صدور قطعنامه‌های حقوق بشری علیه جمهوری اسلامی ایران

ج- همکاری با کشورهای منطقه و اسلامی و نیز استفاده از سایر ظرفیت‌های اقتصادی، حقوقی، سیاسی، فرهنگی، رسانه‌ای و بین‌المللی برای کاهش حضور نظامی بیگانگان در منطقه

د- تقویت روابط حسنه با همسایگان، اعتمادسازی، تنش‌زدایی و همگرایی با کشورهای منطقه و اسلامی به ویژه حوزه تمدن ایران اسلامی

ه- تقویت دیپلماسی اقتصادی از طریق حمایت جدی از فعالیت‌های اقتصادی به ویژه بخش غیردولتی و ایجاد زمینه‌های لازم برای رابطه و حضور بخش مذکور در دیگر کشورها و منطقه جنوب غربی آسیا به ویژه کشورهای همسایه و اسلام

و- توسعه و تعمیق دیپلماسی عدالت‌خواهانه در جهان

ز- ارتقای مدیریت ایران در حوزه اقتصادی در منطقه به ویژه در حوزه توزیع و عبور (ترانزیت) انرژی و تلاش برای قرار گرفتن در مسیرهای انتقال انرژی در منطقه

ح- استفاده از ظرفیت‌های ایرانیان مقیم خارج از کشور به ویژه در امر سرمایه‌گذاری در جهت تأمین منافع ملی^{۳۷}

ارزیابی سیاست خارجی ایران در دولت نهم و دهم

گفتمان انقلاب اسلامی در دهه اول انقلاب معطوف به پیروزی انقلاب اسلامی و تحقق نه شرقی و نه غربی بود و عمدتاً براساس مختصات نیاز فوری و نگاه بلندمدت جمهوری اسلامی بود. اهمیت خودباوری در استقلال سیاسی و خروج از محور غرب به صورتی که وابسته به محور شرق نشود و احیای محوریت در جهان اسلام و پاسخ مستقل و مسئولیت‌ساز در نظام دو قطبی نسبت به طبقه‌بندی قدرت در جهان از رفتارهای اساسی محسوب می‌شد. خروج ایران از حلقه استراتژیک آمریکا و تلاش این کشور برای بازگرداندن ایران به گذشته دوره‌ای چالش‌ساز را پدید آورد. تلاش غرب

برای تولید جنگ داخلی، انجام کودتای نظامی، برهم‌زدن تعادل ژئوپلیتیک درونی و بیرونی ایران، تحریک جنگ بین ایران و عراق، انجام محاصره اقتصادی و... همه در خدمت جلوگیری از تشکیل ایده مستقل در سیاست خارجی ایران به کار برده شد.

آمریکا با رفتار خود عملاً خود را از حوزه تهدید به دشمنی با ایران تغییر داد و این موضع باعث شد تا توان جمهوری اسلامی ایران صرف دفاع و مهار و رویارویی جدید در عرصه بین‌المللی شود.

اما اکنون در دهه سوم و چهارم انقلاب اسلامی شاهد تغییرات عمده در جهان هستیم. فضای جنگ سرد به شکل دیگری تقسیم شده است. انقباض و انبساط قدرت و دیپلماسی از روش‌های جدیدتر و پیچیده‌تری استفاده می‌کند و شدت و نوع اثر بخشی تقابل‌ها و تعاملات و شدت این تغییرات در حوزه غرب و شرق متفاوت شده است. ابزارها و انتظارات و سرعت متغیرها و نوع ائتلاف‌سازی و ائتلاف شکنی و چند لایه شدن تئوری بازی در محیط رسمی و پنهان و نامتقارن همه و همه در سطح و کیفیت دیگری قرار گرفته است.

در این شرایط ارزیابی کارنامه دولت نهم و دهم در عرصه سیاست خارجی به دو دلیل از اهمیت قابل توجهی برخوردار است: نخست، دولت نهم در شرایطی سکان هدایت قوه مجریه و بالتبع سیاست خارجی ایران را در اواسط سال ۱۳۸۴ برعهده گرفت که جمهوری اسلامی ایران به دلیل چالش هسته‌ای با قدرت‌های غربی در یکی از حساس‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین مقاطع تاریخ معاصر خود قرار داشت و از این نظر نوع سیاست‌گذاری و هدایت سیاست خارجی می‌توانست در ارجاع و یا عدم ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد و متعاقب آن قرار گرفتن در ذیل فصل هفتم منشور سازمان ملل و تصویب اقدامات تنبیهی علیه جمهوری اسلامی ایران در این شورا نقش موثری داشته باشد. و دوم، اینکه به دلیل فقدان معیارهای ملموس و مشخص برای ارزیابی سیاست خارجی، دولت نهم و دهم مدعی

دستاوردهایی در این زمینه است که بسیاری از ناظران آن را غیرواقعی می‌دانند. بر این اساس، ارزیابی سیاست خارجی دولت نهم و دهم هم از منظر تبیین نقش دولت در ورود به شرایط کنونی و هم از منظر آسیب‌شناسی وضع موجود و شفاف‌سازی معیارهای ارزیابی سیاست خارجی حائز اهمیت است.

ارزیابی دقیق از سیاست خارجی یک دولت مشخص مستلزم بررسی مواضع، عملکردها و نتایج سیاست خارجی از منظر ۱- تأمین منافع ملی، ۲- تطابق آن با اصول تعیین شده در متون فرادولتی و نهایتاً ۳- برخورداری از انسجام درونی می‌باشد.

۱- ابعاد و ویژگی‌های سیاست خارجی دولت نهم و دهم

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره دولت نهم و دهم احتمالاً یکی از دشوارترین دوره‌ها از منظر بازشناسی عنصر محوری یا جهت‌گیری اصلی در سیاست خارجی است. در حالی که تا پیش از شکل‌گیری دولت نهم تقریباً نوعی اتفاق نظر میان صاحب‌نظران، اعم از اجرایی یا دانشگاهی، در خصوص جهت‌گیری محوری دولت‌های گذشته در حوزه سیاست خارجی وجود داشت، در خصوص دولت نهم و دهم آنچه که بیشتر قابل تأکید است اختلاف‌نظرهای شدید در این زمینه است. نام‌گذاری‌های متعددی که برای سیاست خارجی این دوره صورت گرفته است پیش از هر چیز حاکی از آشفتگی‌هایی است که در مواضع و عملکرد سیاست خارجی دولت نهم و دهم قابل مشاهده است.

از زمان شکل‌گیری دولت نهم، اهداف و مواضعی در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پیگیری شده است که از دیدگاه برخی از تحلیل‌گران بازگشت به اصول اولیه انقلاب اسلامی و از دیدگاه برخی دیگر، برداشت افراطی از اصول اهداف انقلاب اسلامی و حتی انحراف از آن تحلیل و تفسیر شده است. از منظر قائلین به دیدگاه نخست، اظهارات و مواضع رییس‌جمهور در سطح بین‌المللی، که اغلب

متضمن به چالش کشیدن عناصر تعیین‌کننده در گفتمان مسلط روابط بین‌المللی و طرح تقاضاهای جدید است، همان اهداف و موضعی است که انقلاب اسلامی از آغاز برای تحقق آنها شکل گرفت و عملاً در دوره‌های گذشته مورد کم‌توجهی واقع شد. از این منظر سیاست خارجی دولت نهم و دهم یک سیاست خارجی اصول‌گرا، عدالت‌محور و تهاجمی است که جمهوری اسلامی ایران را از موضع انفعالی خارج کرده و در مقام پرسشگری انتقادی نسبت به نظام سلطه قرار داده است.

برخلاف قائلین به دیدگاه نخست، معتقدان به دیدگاه دوم بر این اعتقاد هستند که سیاست خارجی دولت نهم و دهم مطابقتی با اصول و اهداف انقلاب اسلامی نداشته و از این نظر نه یک سیاست خارجی اصول‌گرایانه و عدالت‌محور، بلکه یک سیاست خارجی مبتنی بر تولید بحران، متوهمانه، پوپولیستی، بی‌ثبات در مواضع و فاقد یک استراتژی مشخص است.

به طور کلی نقدهایی که به سیاست خارجی دولت نهم و دهم وارد می‌شود به دو دسته قابل تقسیم هستند: اول نقدهای مبنایی که نوع رویکرد و نگرش دولت نهم و دهم به مسایل بین‌المللی و همچنین نقش و مسئولیت بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران را مورد توجه قرار می‌دهند، و دوم نقدهایی که مواضع و عملکرد سیاست خارجی را در این دوره به چالش می‌کشند.

الف- نقدهای مبنایی

به لحاظ مبنایی دو انتقاد اساسی به سیاست خارجی دولت نهم و دهم وارد است:

۱- مخدوش کردن مرز آرزوها، آرمان‌ها و اهداف در سیاست خارجی

آرمان‌ها و آرزوها مجموعه خواسته‌ها و یا تمایلاتی هستند که فارغ از امکان‌پذیری یا امکان‌ناپذیری آنها و یا درستی یا نادرستی آنها، شکل و جهت‌گیری کلان رفتارها را به سمت خود تنظیم می‌کنند. آرمان‌ها و آرزوها ایجاد شدنی نیستند بلکه تنها قابل زمینه‌سازی هستند. در مقابل، اهداف خواسته‌هایی هستند که در آینده قابل پیش‌بینی

قابل دستیابی بوده و می‌توان برای آن برنامه‌ریزی و تلاش کرد. در یک زنجیره پلکانی از اهداف می‌توان به آرمان‌ها نزدیک شد، اما آرمان‌ها نمی‌توانند مستقیماً جایگزین اهداف شوند. در حوزه سیاست خارجی بسیاری از دولت‌ها ممکن است آرمان‌هایی را برای خود قائل باشند، اما آنچه که به عنوان هدف در سیاست خارجی شناخته می‌شود، مسایل و موضوعاتی است که با فرض ظرفیت‌ها و شرایط موجود قابل دستیابی هستند.

مطالعه اظهارات متعدد رئیس جمهور در مجامع بین‌المللی، کنفرانس‌های خبری، مصاحبه‌ها و گفتگوهای دوجانبه حاکی از آن است که دغدغه اصلی بالاترین مقام اجرایی کشور نه پیشبرد منافع ملموس ملی و نه حتی اهداف مشخص شده در قانون اساسی، بلکه توجه و تأکید بر موضوعات کلانی مانند ایجاد نظام عادلانه بین‌المللی، تغییر و سهیم شدن در مدیریت جهانی، گسترش عشق و دوستی میان انسان‌ها، از بین بردن ریشه‌های فقر و جنگ، بازگشت به حقیقت، عدالت، حفظ کرامت انسانی و اخلاق و معنویت و روحیه مهرورزی و محبت در تعاملات بین‌المللی، صلح و امنیت پایدار بر پایه خداپرستی و موضوعاتی از این دست بوده است. چنین موضوعاتی اگرچه بعضاً بخشی از آرمان‌هایی تلقی می‌شوند که انقلاب اسلامی ایران نیز مانند تمامی تلاش‌های برآمده از فطرت پاک انسانی آرزوی تحقق آن را داشته است، اما آنقدر آرمانی و دور از دسترس هستند که خداوند نیز تنها با ظهور حجت خود وعده تحقق آن را داده است. مسأله حائز اهمیت دیگر اینکه حتی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که برآمده از آرمان‌های انقلاب اسلامی می‌باشد هم رسیدن به چنین اهداف آرمان‌گرایانه‌ای را برای خود قائل نشده است.

بر این اساس، چنانچه منظور رئیس جمهور از بیان این گزاره‌ها دعوت به ایجاد نظامی عادلانه در جهان، با فرض وجود نظام دولت - ملت موجود (که متشکل از دولت‌هایی با سطوح توانمندی مختلف و با ویژگی‌های متفاوت فرهنگی، مذهبی و

سیاسی است) می‌باشد، در این صورت، قطعاً چنین آرمانی با توجه ماهیت قدرت‌محور روابط بین‌الملل موجود دست نیافتنی است (که اگر بود، طبق آموزه‌های شیعی، دلیلی برای ظهور حضرت مهدی (عج) وجود نداشت). از سوی دیگر، چنانچه منظور رئیس‌جمهور از تأکید مکرر بر این گزاره‌ها حرکت به سمت نظمی عادلانه‌تر است، در این صورت می‌بایست به جای بیان مکرر آرزوها (با بهره‌گیری از ابزارهای قدرت نرم، دیپلماسی قدرتمند و ارائه طرح‌های عملیاتی)، به فضاسازی بین‌المللی برای رسیدن به این هدف پرداخت. نهایتاً اینکه، چنانچه منظور رئیس‌جمهور از بیان مکرر این گزاره‌ها (که آخرین سخنرانی رئیس‌جمهور در مجمع عمومی سازمان ملل تنها یک نمونه از آن به شمار می‌آید) زمینه‌سازی برای ظهور حضرت مهدی (عج) می‌باشد، در این صورت این پرسش قابل طرح است که چرا رئیس‌جمهور از موضع یک رئیس‌دولت و در مجامعی که روسای سایر دولت‌ها (یعنی کسانی که خود بیشترین نقش را در ساخته شدن نظام ظالمانه موجود دارند) مخاطب اصلی وی هستند به طرح این دعوت می‌پردازند؟ اگر مخاطب حضرت مهدی (عج) تمامی انسان‌ها و نه دولت‌های ملی-هستند، در این صورت چنین دعوتی باید مخاطب خود را تمامی انسان‌ها قرار دهد. خوشبختانه در دنیای جهانی شده امروز ابزارهای زیادی برای بیان چنین سخنانی وجود دارد، اما پرسشی که پیش از این باید به آن پاسخ گفت این است که آیا این وظیفه برعهده رئیس‌دولت ملی (هرچند که این دولت ملی جمهوری اسلامی باشد)، که پیش از هر چیز مسئول ایجاد یک زندگی عزتمندانه و سعادت‌مند برای شهروندان متبوع خود می‌باشد و الزاماً یک رهبر دینی نیست، قرار دارد. چنین دعوتی، اگر واقعاً نیازی به طرح آن در این مقطع باشد، قطعاً رهبری انقلاب اسلامی شأن اولی‌تری برای طرح آن خواهند داشت.

۲- مخدوش شدن مرز سیاست خارجی تهاجمی با تنش آفرینی و بحران‌زایی

اتخاذ رویکرد تهاجمی در سیاست خارجی الزاماً تحت هر شرایطی رویکرد قابل دفاعی نیست. جسارت‌ورزی نابهنگام و بدون پشتوانه می‌تواند به تخریب چهره و جایگاه کشور در سطح بین‌المللی منجر شده و در صورت تداوم، افزایش تهدیدهای امنیتی را برای کشور به همراه بیاورد. علاوه بر این، اتخاذ سیاست خارجی تهاجمی تبعات و الزاماتی دارد که با فرض تحقق و پذیرش آنها باید مورد توجه قرار گیرد.

یکی از تبعات قطعی سیاست خارجی تهاجمی، انتظار تهاجم متقابل است که باید آمادگی لازم برای آن وجود داشته باشد. تهاجم متقابل به نوبه خود می‌تواند به گسترش و توسعه حوزه‌های رویارویی منجر شود. بنابراین، از آنجا که اتخاذ سیاست خارجی تهاجمی تمامی شئون کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد، این سیاست باید فراگیر و همه‌جانبه باشد. به عبارت دیگر، نمی‌توان در یک حوزه به تهاجم پرداخت و در حوزه دیگر به انتظار تعامل و همکاری نشست. اتخاذ سیاست خارجی تهاجمی در شرایطی از موضع افتخار و اقتدار از سوی دولت نهم و دهم پیگیری شده است که در مهم‌ترین مسأله بین‌المللی کشور یعنی موضوع پرونده هسته‌ای، ایران مکرراً از تمایل به تعامل، همکاری و گفتگو با طرف‌های غربی خود سخن می‌گوید. پرسش مهمی که در این زمینه می‌تواند مطرح شود این است که اگر دولت رویکرد خود را تهاجم به طرف مقابل (و به عبارتی ارتقای سطح درگیری) تعریف کرده است و مکرراً از ناعادلانه بودن نظام موجود بین‌الملل سخن گفته و ساختار شورای امنیت را ساختاری ظالمانه و قطعنامه‌های آن را ورق پاره تلقی می‌کند، چگونه انتظار دارد که طرف مقابل از تمامی امکانات خود برای مقابله با برنامه هسته‌ای ایران استفاده نکند؟ از سوی دیگر، در شرایط تشدید رویارویی، راهبرد مذاکره و گفتگو در موضوع هسته‌ای با چه هدفی دنبال می‌شود؟ اگر ما برای پیشبرد برنامه هسته‌ای خود به زمان بیشتری نیاز داریم در این صورت چرا تلاش نشد تا این برنامه در فضایی آرام‌تر پیگیری شود؟ بر این اساس،

آنچه که در این دوره به عنوان سیاست خارجی تهاجمی از آن یاد می‌شود در حقیقت چیزی جز تحریک بدون هدف دشمن و تنش‌آفرینی در فضای بین‌المللی نبوده است. متأسفانه در سال‌های اخیر، دولت نهم و دهم به نام سیاست خارجی تهاجمی به اقدامات بی‌هدفی در سطح بین‌المللی دست زده است که بیشتر به بحران‌آفرینی شباهت دارد تا یک سیاست خارجی منسجم و فراگیر. به عبارت دیگر، بررسی رفتار و عملکرد دولت نهم در حوزه سیاست خارجی حکایت از مجموعه‌ای از اقدامات ناهماهنگ، نامتجانس و بعضاً متضاد دارد که حتی اطلاق عنوان سیاست خارجی بر آنها نیز دشوار به نظر می‌رسد. طرح موضوعاتی مانند نفی هولوکاست و ضرورت محو اسرائیل، که به بیان رییس جمهور مهم‌ترین جلوه سیاست خارجی تهاجمی دولت محسوب می‌شود، در حالی دشمنان جمهوری اسلامی ایران را در دشمنی خود علیه ایران متحدتر و مصمم‌تر ساخت که همان‌گونه که گفته شد، کشور به دلیل پیگیری برنامه هسته‌ای خود نیازمند آرامش بیشتر در سطح بین‌المللی بود. اینگونه مواضع تند و پرهزینه که بیشتر هدفی تبلیغاتی داشته است، اغلب بدون آنکه تأثیر مثبتی بر منافع ملی کشور داشته باشد، پس از مدتی رها شده و به فراموشی سپرده شده است.

بحران‌آفرینی در سیاست خارجی در دولت نهم و دهم تنها به حوزه‌های سابقاً مناقشه‌آمیز محدود نبوده است و محدودیتهایی که روابط نسبتاً خوبی با ایران داشته‌اند نیز از این بحران‌آفرینی مستثنی نبوده‌اند. نمونه این مسأله را می‌توان در بحران ایجاد شده در روابط ایران با روسیه مشاهده کرد. در سال ۲۰۱۰ پس از آنکه روس‌ها به قطعنامه ۱۹۲۹ رأی مثبت دادند رییس جمهور در جمع مردم کرمان با مخاطب قرار دادن رهبران روسیه اظهارات تندی را علیه این کشور بیان داشت که با پاسخ تندتر مقامات روسی مواجه شد و عملاً روابط دو کشور را به بدترین شرایط خود در دو دهه گذشته رساند. اگرچه این حق جمهوری اسلامی ایران است که نسبت به رفتار هر کشوری علیه خود اعتراض کند، اما طرح این مسأله در جمع مردم کرمان، در حالی که

مسیرهای دیپلماتیک (گفتگوی دوجانبه، فراخواندن سفیر و...) برای بیان چنین نارضایتی باز است و می‌تواند بسیار ثمربخش‌تر و کارآمدتر باشد، چه هدفی جز اهداف داخلی می‌تواند داشته باشد؟

ب- نقد مواضع و عملکرد

۱- سیاست خارجی بدون استراتژی

مهم‌ترین ایرادی که به لحاظ عملیاتی می‌توان بر سیاست خارجی دولت نهم و دهم وارد ساخت، مسأله فقدان یک استراتژی مشخص برای تنظیم سیاست‌ها در حوزه‌های مختلف می‌باشد. اگر سیاست خارجی دولت آقای هاشمی رفسنجانی بر استراتژی بهره‌گیری از سیاست خارجی برای بازسازی اقتصادی و سیاست خارجی آقای خاتمی بر تنش‌زدایی با کشورهای مسأله‌دار و به ویژه بازسازی روابط با اروپا بنیان‌گذاری شده بود، مهم‌ترین ویژگی دولت نهم و دهم را از این لحاظ، در بهترین و خوش‌بینانه‌ترین تعریف، می‌توان اتکا بر استراتژی‌های موردی دانست. طی هفت سال گذشته استراتژی‌های گوناگونی مانند نگاه به شرق، نزدیکی با آمریکای لاتین، رویکرد تهاجمی علیه قدرت‌های غربی و هم‌پیمانان آنها و ساختارهای قدرت موجود و نهایتاً دوستی یک‌سویه با برخی کشورهای همسایه در مقاطع مختلفی مورد توجه دستگاه سیاست خارجی قرار داشته است، اما اولاً هیچ‌یک از این استراتژی‌ها در مقام استراتژی محور برای دولت نهم و دهم قرار نگرفتند و ثانیاً تقریباً تمامی این استراتژی‌های موردی پس از مدتی ناکارآمدی خود را نشان دادند.

مهم‌ترین ضربه ناشی از عدم وجود استراتژی مشخص را می‌توان بر فرآیند مذاکرات هسته‌ای ایران با ۵+۱ مشاهده کرد. تا پیش از شکل‌گیری دولت نهم، استراتژی ایران در مذاکرات هسته‌ای (در چارچوب استراتژی کلان تنش‌زدایی و بازسازی روابط با اروپا)، بر تلاش برای گفتگوی سازنده با اروپا و استفاده احتمالی از شکاف‌های موجود میان اروپا و آمریکا مبتنی بود، اما پس از شکل‌گیری دولت نهم این استراتژی

مورد انتقاد قرار گرفته و کنار گذاشته شد. با این حال، آنچه که مشخص است اینکه عملاً هیچ استراتژی مشخصی جایگزین استراتژی پیشین نشده است. در این وضعیت فقدان استراتژی، نه روسیه و نه کشورهایمانند ترکیه و برزیل، نه تنها نتوانستند به خروج ایران از این وضعیت کمکی کنند، بلکه عملاً این کشورها نیز حداقل از جرگه دوستان ایران خارج شدند. یکی از نتایج این فقدان استراتژی هم‌چنین تسریع فرآیند وارد شدن پرونده ایران به شورای امنیت، تصویب چهار قطعنامه و اجرای تحریم‌های همه‌جانبه علیه ایران بوده است.

در این زمینه حتی اگر گفته شود که استراتژی ایران استراتژی مقاومت بوده است پاسخی که می‌توان داد این است که این استراتژی، حداقل با ادعای استراتژی تهاجمی دولت نهم و دهم در برابر قدرت‌های غربی در تناقض است.

۲- سیاست خارجی غیرواقع‌بینانه و متوهمانه

دومین نقد مهمی که می‌توان به لحاظ عملیاتی بر سیاست خارجی دولت نهم و دهم وارد ساخت، عدم شناخت درست از مسایل بین‌المللی و منطقه‌ای و تأکید بر موضعی است که نادرستی آنها بر اغلب ناظران داخلی و خارجی آشکار بوده است. نوع انتقادات رییس‌جمهور از موضوعاتی مانند بازارهای بورس جهانی و نحوه عملکرد آنها و هم‌چنین دلایل افزایش یا کاهش قیمت نفت و یا نحوه عملکرد نهادهای اقتصادی بین‌المللی و یا دلایل بروز بحران مالی جهانی اغلب فاقد مبنای اصولی مشخصی بوده و حکایت از برداشت نادرست رییس‌جمهور از این موضوعات دارد. تحلیل‌ها و برداشت‌های نادرست رییس‌جمهور از مسایل بین‌المللی به نوبه خود منجر به اظهارات و اقداماتی شده است که در بهترین حالت می‌توان آنها را غیرواقع‌بینانه نامید. اظهاراتی مانند اینکه دیگران برای الگوگیری از ایران صف کشیده‌اند و یا اینکه در هنگام سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل حضار حتی پلک هم نمی‌زدند و یا اینکه در خیابان‌های نیویورک همه مردم با علاقمندی برای رییس‌جمهور ابراز احساسات

می‌کردند و یا مسایلی مانند هاله نور، تغییر جهان در دو سال آینده، نامه‌نگاری‌های بی‌رویه و بی‌پاسخ به روسای جمهور آمریکا و برخی کشورهای غربی، اعلام حل یک روزه روابط ایران و مصر در مصاحبه مطبوعاتی در سفر به امارات و برخی موضوعات دیگر همگی نشان از نگاه غیرواقع‌بینانه و به عبارتی متوهمانه به مسایل بین‌المللی دارد.

۳- سیاست خارجی تناقض‌آمیز

به لحاظ عملی گفتمان سیاست خارجی دولت نهم و دهم با تناقض‌های زیادی مواجه است. رئیس جمهوری اسلامی ایران، در حالی که از یک سو قطعنامه‌های شورای امنیت را ورق پاره‌هایی بیش نمی‌داند، از سوی دیگر هشت بار به طور متوالی بخشی از انرژی خود را معطوف به حضور در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد و سخنرانی در این مجمع ساخته است. علاوه بر این، در حالی که طرح موضوع هولوکاست و مسأله نابودی اسرائیل یکی از مهم‌ترین موضوعاتی بوده است که در سال‌های اخیر سیاست خارجی ایران را تحت‌الشعاع قرار داده است، معاون وقت رئیس جمهور از دوستی با ملت اسرائیل سخن بر زبان آورد.

علاوه بر این، رئیس جمهور در حالی که در بسیاری از موارد نظام بین‌المللی موجود را نظام سلطه تعریف کرده و ملت‌ها را تشویق به مقابله با این نظام می‌کند، در برخی گفته‌ها و نوشته‌ها از آمادگی برای همکاری و مشارکت با قدرت‌های بزرگ برای حل «مشکلات اساسی جهان در فضای احترام متقابل و عادلانه» سخن گفته‌اند. هم‌چنین در خصوص موضوع رابطه با آمریکا نیز به رغم شعارهای تند دولت در مورد این کشور، ذوق‌زدگی زیادی در خصوص برقراری رابطه با آمریکا مشاهده می‌شود. در آخرین سفر رئیس جمهور به نیویورک نیز بارها رئیس جمهور از آمادگی برای گفتگوی مستقیم با آمریکا سخن گفت.

علاوه بر این، استفاده از شخصیت‌هایی مانند حمید مولانا و هوشنگ امیراحمدی که از تابعیت آمریکا برخوردار بوده و کارنامه مبهمی دارند یکی دیگر از نقاط تناقض‌آمیز سیاست خارجی دولت نهم و دهم به شمار می‌آید.

۴- سیاست خارجی عوام‌گرایانه و مبتنی بر شعار

بخش عمده‌ای از رفتارها و مواضع دولت نهم و دهم در حوزه سیاست خارجی ظاهراً با هدف جذب مخاطب داخلی صورت می‌گیرد و به عبارت دیگر می‌توان گفت که در بسیاری از موارد سیاست خارجی فدای اهداف داخلی شده است. به عنوان نمونه در این زمینه می‌توان به سفر رییس جمهور به جزیره ابوموسی و یا انتقاد از روسیه در جمع مردم کرمان و یا طرح موضوعات تخصصی یا هیجان‌برانگیز بین‌المللی در سخنران‌هایی که مخاطب آنها مردم عادی هستند اشاره کرد. رییس جمهور در حالی با سفر به جزیره ابوموسی موجی از مخالفت‌ها یا موافقت‌ها را در کشور و منطقه به راه انداخت که پیش از آن با حضور بدون مبنا در نشست شورای همکاری خلیج فارس در قطر، اقتدار جمهوری اسلامی ایران در این زمینه را خدشه‌دار ساخته بود.

در بسیاری از موارد دولت نهم و دهم شعارها و موضوعاتی را مطرح کرده است که در ورای آن هیچ اقدام ملموسی قابل مشاهده نیست. استراتژی نگاه به شرق که در آغاز مورد تأکید قرار گرفت عملاً تلاش مشخصی برای آن صورت نگرفت. هم‌چنین در ادبیات رییس جمهور به طور مشخص ساختار سازمان ملل و شورای امنیت به طور مکرر مورد انتقاد قرار گرفته است. با این حال این موضوع تنها در سخنرانی‌ها و اعلام مواضع خودش را نشان می‌دهد و هیچ طرحی یا اقدام عملی در این زمینه تاکنون از سوی ایران مطرح نشده است. جمهوری اسلامی ایران حتی علی‌رغم هزینه‌های زیاد نتوانست از فرصت برگزاری اجلاس سران عدم تعهد در تهران برای پیشبرد اهداف جمهوری اسلامی و حل برخی مشکلات بهره بگیرد و در این اجلاس تنها به اعلام مواضع اکتفا شد.

۵- سیاست خارجی متعارض با سند چشم‌انداز

سند چشم‌انداز سندی است که به عنوان سند محوری در جمهوری اسلامی ایران پذیرفته شده و مورد تأکید رهبری نظام قرار دارد. با این حال، صفت تهاجمی که متصدیان سیاست خارجی دولت نهم و دهم برای سیاست‌های خود در این حوزه به کار می‌گیرند، عرصه روابط بین‌الملل را پیشاپیش عرصه رویارویی و تقابل فرض گرفته است که این مسأله با روح سند چشم‌انداز بیست ساله که در آن بر اتخاذ رویکرد تعامل سازنده تأکید شده است، در تعارض می‌باشد.

در متن سند چشم‌انداز بیست ساله، هدف ایران در سال ۱۴۰۴ رسیدن به موقعیت یک کشور توسعه‌یافته با استراتژی تعامل سازنده با سایر کشورهای جهان در سیاست خارجی تعریف شده است، در حالی که سیاست خارجی دولت نهم و دهم مفهوم تعامل سازنده را کاملاً به محاق برده و ماهیت سیاست‌های پیگیری شده در هفت سال گذشته روند توسعه ایران را نیز کندتر ساخته است. به عبارت دیگر، دولت به جای آنکه در شرایط موجود به دنبال زمینه‌سازی برای کاهش فشار قدرت‌های بزرگ در زمینه فعالیت‌های هسته‌ای ایران باشد با اتخاذ مواضع تند و مقابله با اکثر کشورها و نظام بین‌المللی، امکان هرگونه تعاملی با سایر کشورها را نیز محدود ساخته است. این مسأله به نوبه خود موجب کاهش سطح سرمایه‌گذاری‌های خارجی و فرآیند انتقال تکنولوژی به داخل ایران شده است. برداشت دولت نهم و دهم از مفهوم تعامل سازنده تفاوت زیادی با مفهوم تقابل ندارد.

۶- رفتارهای مغایر با شئون و اعتبار ملت ایران

اصول سه‌گانه عزت، حکمت و مصلحت که از سوی مقام معظم رهبری به عنوان چراغ راهنمای دیپلماسی ایران تعریف و مشخص شده است در رفتار و عملکرد سیاست خارجی دولت تبلور کمتری داشته است. برخی از اقدامات دولت نهم و دهم

در عرصه سیاست خارجی که به نظر می‌رسد با عزت جمهوری اسلامی ایران مطابقت ندارد، عبارتند از:

- تضعیف اعتبار و جایگاه ایران در برابر کشورهای عربی به دلیل تقاضاهای یک سویه و غیرمرسوم برای سفر به این کشورها و یا حضور در اجلاس سران شورای همکاری خلیج فارس.
- اصرار بر انجام سفرهایی که از پیش خدشه‌دار شدن عزت و احترام رئیس جمهوری اسلامی ایران در آنها قابل پیش‌بینی بود. این موارد شامل سفر به ایتالیا، چین، حضور در دانشگاه کلمبیا، اجلاس دوربان ۲ (ژنو) و برزیل می‌شود.
- انجام برخی اقدامات که در شأن رئیس جمهوری اسلامی ایران نیست؛ مانند حضور در مراسم بدرقه ملوانان دستگیر شده انگلیسی و اعطای هدیه به آنها.
- بیان مطالبی که انعکاس آنها در رسانه‌های خارجی در برخی موارد حاکی از عدم اشراف کامل به مسایل جهانی تلقی شده است، مانند، نامه‌نگاری‌های صورت گرفته با برخی از رهبران جهان و بی‌پاسخ ماندن آنها و یا درخواست کشورهای اروپایی برای انحلال رشته‌های دانشگاهی هسته‌ای و انجام آن از سوی دولت گذشته.
- کشاندن اختلافات داخلی و حتی سیاست‌های اعلامی عالی‌ترین مقامات کشور به بیرون از مرزها.
- عزل وزیر خارجه در جریان یک سفر خارجی.
- انجام مصابه‌های تکراری.
- تغییر لحن و مواضع بدون بسترسازی لازم (به طور نمونه آخرین سخنرانی رئیس جمهور در مجمع عمومی و مصاحبه‌های صورت گرفته در حاشیه آن مطابقتی با دیدگاه‌های گذشته رئیس جمهور و مواضع رهبری نداشت).

- سفر به جمهوری آذربایجان و کویت علی‌رغم آنکه سران این دو کشور اندکی پیش از آن، به رغم اعلام حضور، از آمدن به اجلاس سران عدم تعهد در تهران خودداری کرده بودند.

۷- سیاست خارجی متکی به شخص تضعیف ساختارهای تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در حوزه سیاست خارجی

در هفت سال گذشته بخش عمده‌ای از سیاست خارجی کشور متکی بر اقدامات شخصی رئیس‌جمهور بوده و تنها حلقه محدودی از مشاوران که تقریباً هیچ یک از آنها تخصصی در حوزه سیاست خارجی و مسایل بین‌المللی ندارند، گردانندگان اصلی مسایل عمده در سیاست خارجی بوده‌اند. در این زمینه دستگاه وزارت امور خارجه عملاً تنها به رتق و فتق امور جاری و کم‌اهمیت اشتغال داشته است. کشوری که اهداف فعالانه و بلندپروازانه‌ای را در سطح بین‌المللی دنبال می‌کند، باید ساختارهای داخلی قوی و مستحکمی داشته باشد. با این حال در سال‌های اخیر متأسفانه نه تنها ساختارهای تصمیم‌گیری در دولت تقویت نشده‌اند بلکه جایگاه وزارت امور خارجه در تصمیم‌گیری نیز در ضعیف‌ترین شرایط خود در سی سال گذشته قرار دارد. هم‌زمان با وزارت امور خارجه، شورای عالی امنیت ملی نیز نقش و اهمیت خود را در فرآیند تصمیم‌گیری سیاست خارجی از دست داده است. در این سال‌ها، بسیاری از نیروهای با تجربه جمهوری اسلامی ایران در عرصه سیاست خارجی به کنار گذاشته شده‌اند و افرادی که تجربه‌ای در این عرصه نداشته‌اند در موقعیت تصمیم‌گیری‌های مهم قرار گرفته‌اند. در حال حاضر مأموریت‌های مهم در سیاست خارجی با وجود حضور وزیر امور خارجه و دبیر شورای عالی امنیت ملی به افرادی واگذار می‌شود که مسئولیت رسمی و تجربه لازم را در این زمینه ندارند. اظهار نظر رئیس‌جمهور در این خصوص که وزارت خارجه در حوزه سیاست خارجی بسیار عقب‌تر از رئیس‌جمهور عمل می‌کند به خوبی گویای نقش وزارت خارجه در سال‌های اخیر است.

در این سال‌ها اگرچه رئیس‌جمهور تلاش زیادی کرده است تا با ارائه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های مختلف یک تنه دیپلماسی عمومی ایران را به پیش ببرد، اما این اقدامات به سه دلیل از تأثیرگذاری لازم برخوردار نبوده است:

الف- عدم وجود و یا طرح ایده‌ای که برای مخاطبان ایران اقناع‌کننده و جذاب باشد. در واقع، رئیس‌جمهور در تمامی این سخنرانی‌ها و مصاحبه سخنانی را تکرار می‌کند که اغلب ویژگی سلبی دارند و در شرایط مختلف تکرار شده‌اند.

ب- خلاصه شدن تمامی قدرت نرم و دیپلماسی عمومی ایران در اقدامات شخص رئیس‌جمهور.

ج- کاهش شدید ارتباطات مردمی - دانشگاهی میان مردم و دانشگاهیان ایران با مردم و دانشگاهیان سایر کشورها.

موضوع قابل توجه دیگر در این زمینه نادیده گرفته شدن اهمیت کار کارشناسی در حوزه سیاست خارجی است. در این چارچوب به نظر می‌رسد که عقلانیت بوروکراتیک به حاشیه رفته و اهمیت کار کارشناسی کاملاً نادیده گرفته شده است. در حال حاضر، بسیاری از مراکز تحقیقاتی در زمینه سیاست خارجی و مسایل بین‌المللی یا تعطیل شده‌اند یا عملاً هیچ‌گونه نقشی در فرآیند سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی ندارند.

پیامدها و نتایج سیاست خارجی دولت نهم و دهم

همان‌گونه که پیش از این مورد اشاره قرار گرفت، مفهوم منافع ملی یکی از مهم‌ترین معیارهایی است که براساس آن می‌توان به ارزیابی سیاست خارجی یک دولت پرداخت. منافع ملی اغلب با دو شاخصه کاهش تهدیدات و افزایش فرصت‌ها (امنیت و توسعه و یا بقا و رفاه) پیوند زده می‌شود. در واقع، هرچه سیاست خارجی یک دولت به تولید، افزایش و تقویت امنیت و توسعه یک کشور کمک بیشتری کند می‌توان این سیاست خارجی را موفقیت‌آمیزتر تلقی کرد.

الف- مسأله امنیت ملی

در بحث امنیت ملی دو شاخص مهم از یکدیگر قابل تفکیک هستند:

۱- سطح تهدیدات

۲- سطح قدرت ملی

اگر بخواهیم بر مبنای این دو شاخص به ارزیابی سیاست خارجی دولت نهم و دهم بپردازیم، در این مبحث هشت نکته قابل تأکید است:

۱- امنیتی شدن چهره جمهوری اسلامی ایران

در حالی که تا پیش از شکل‌گیری دولت نهم تلاش زیادی برای غیرامنیتی کردن چهره و مسأله ایران در سطح بین‌المللی صورت گرفته بود، طی سال‌های گذشته با طرح برخی موضوعات غیرضروری و بعضاً غیرمرتبط با منافع ملی ایران، مجدداً فرآیند امنیتی شدن ایران که مشخصاً از جمله اهداف اسراییل بوده، تشدید شده است.

۲- تضعیف موقعیت و اعتبار جهانی ایران

طی چند سال اخیر، به دلیل نوع عملکرد و ادبیات خاص و غیرمتعارف دولت نهم و دهم، موقعیت و اعتبار جمهوری اسلامی ایران تا حدی تضعیف شده است که در مقاطع مختلف موضوع حمله به ایران در فضای افکار عمومی جهانی به امری عادی تبدیل گردیده و قبح اخلاقی و هنجاری آن ریخته شده است. در شرایط موجود دیگر از مسأله مشروعیت یا عدم مشروعیت حمله نظامی به ایران سخن گفته نمی‌شود بلکه مباحث عمدتاً حول چگونگی و کارآمدی یا عدم کارآمدی آن دور می‌زنند. در حال حاضر حتی مخالفان جنگ هم از عدم مشروعیت جنگ احتمالی علیه ایران سخن نمی‌گویند، بلکه تنها آن را ابزاری ناکارآمد برای تغییر رفتار ایران می‌دانند. این مسأله در حالی رخ می‌دهد که حتی پیش از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، افکار عمومی جهانی مخالف خود را با این حمله به اشکال گوناگون نشان می‌داد.

۳- مشروعیت یافتن و حقوقی شدن تهدیدها

در سال‌های اخیر، مجموعه‌ای از قطعنامه‌های شورای امنیت به تهدیدها علیه ایران ابعاد حقوقی بخشیده است. در شرایط موجود، قطعنامه‌های شورای امنیت، و فضا سازی‌های گسترده پیرامون آن، بستری فراهم نموده است که ادعای مشروعیت فعالیت‌های هسته‌ای ایران قابل توجیه نباشد، زیرا این اسناد هرگونه توسعه و ادامه فعالیت هسته‌ای ایران را فعالیتی غیرقانونی می‌دانند.

۴- تبدیل شدن ایران به اصلی‌ترین تهدید برای امنیت بین‌الملل

براساس قطعنامه‌های صادر شده علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل، جمهوری اسلامی ایران مهم‌ترین و اصلی‌ترین تهدید صلح و امنیت بین‌الملل معرفی شده است. به طوری که دولت کانادا تحت این عنوان خواستار تعطیلی سفارت ایران در اتاوا و سفارت کانادا در تهران شد.

۵- کاهش انتخاب‌های استراتژیک ایران

طی سال‌های گذشته، به دلیل سیاست‌های اتخاذ شده، حق انتخاب‌های استراتژیک ایران بسیار محدود شده و به جز روابط محدود با برخی کشورهای کم‌اهمیت آمریکای لاتین که آن هم اخیراً کاهش یافته است، ایران ناگزیر به اتکا به سیاست‌های دوپهلوی کشورهایی مانند روسیه و چین در سطح بین‌المللی شده است.

۶- تشدید تهدیدهای منطقه‌ای

در چند سال اخیر، با وجود اینکه سیاست‌های آمریکا در منطقه، به ویژه در عراق و افغانستان، با چالش‌های زیادی مواجه شد و فرصت‌های بزرگی برای ایران به وجود آمد ولی تهدیدها علیه جمهوری اسلامی ایران در بسیاری از مناطق همجوار افزایش پیدا کرد. در عراق تثبیت حضور نظامی آمریکا در پی انعقاد موافقتنامه امنیتی، تقویت موقعیت عربستان و برخی از کشورهای عربی در این کشور و بسیاری از موارد دیگر حاکی از این است که به تدریج فرصت‌های ایجاد شده برای جمهوری اسلامی ایران در

عراق در حال از دست رفتن می‌باشد که احتمال می‌رود این امر در صورت استمرار به تهدید تبدیل شود.

- در خلیج فارس، کشورهای عضو شورای همکاری در مخالفت با ایران وحدت‌رویه بیشتری پیدا کرده و مخالفت‌های آنها علنی‌تر شده است. در این سال‌ها هم‌چنین به دلیل ضعف عملکرد جمهوری اسلامی ایران، رفتار دولت عربستان ابعاد ضد ایرانی و ضد شیعی بیشتر پیدا کرده و این دولت هم در بحث حجاج ایرانی و نیز در بحث سیاست‌های منطقه‌ای و مسأله سوریه فشارهای متعددی بر ایران وارد ساخته است.

- در افغانستان، به رغم روابط خوب دو کشور، جایگاه و محبوبیت جمهوری اسلامی ایران در افکار عمومی این کشور کاهش یافته و دو نیروی تأثیرگذار در این کشور (جریان افراطی و ناتو) به ضرر ایران در حال تقویت جایگاه خود هستند و برخی خبرها مبنی بر توافقات میان این دو نیز فضا را برای ایران تنگ‌تر ساخته است. در افغانستان دولت آمریکا توانسته است با کسب وجهه مردمی به عنوان نجات‌دهنده افغانستان از شرّ طالبان، نفوذ زیادی کسب کرده و امضای موافقتنامه استراتژیک میان دو کشور و تصویب آن با رأی اکثریت نمایندگان مجلس افغانستان خود دلیل این ادعاست. علاوه بر این، در مرزهای شرقی به ویژه مرز با پاکستان موقعیت اشرار به وضعیت کاملاً نگران‌کننده‌ای تبدیل شده است.

۷- تضعیف موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی ایران

در این زمینه موارد زیر قابل تأمل است:

- تضعیف جایگاه ایران در میان کشورهای عربی که شامل موارد زیر می‌شود: تشدید تبلیغات و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی در مورد جزایر سه‌گانه، ایجاد محدودیت برای ایرانیان مقیم و ایرانیانی که به این کشورها سفر

می‌کنند و هم‌چنین افزایش اظهارات ضد ایرانی و ضد شیعی رهبران کشورهای عربی. علاوه بر این، سیاست‌های غلط اتخاذ شده در خصوص مصر نتایج توهین‌آمیزی برای سیاست خارجی ایران به همراه داشته است.

- تضعیف روابط ایران با کشورهای همسایه شرقی؛ روابط ما با پاکستان عمده‌تاً با چالش‌های بسیاری روبرو است و گفتگو و همکاری بین مقامات دو کشور کاهش یافته است. به طور کلی، جهت‌گیری ایران نسبت به تحولات سیاسی در پاکستان که از اهمیت زیادی برای ما برخوردار است کاملاً نامشخص می‌باشد (در مجلس پاکستان ائتلاف طرفدار ایران جایگاه خود را از دست داده است).

- در روابط با افغانستان بحث اخراج بی‌برنامه مهاجرین افغانی، که عملاً بی‌نتیجه ماند، منجر به هزینه‌های زیاد سیاسی علیه ایران در افکار عمومی افغانستان شده است، به گونه‌ای که امروز بیش از هر زمان دیگر در ایران مهاجر افغانی داریم. این آمار طبق برخی گفته‌ها از مرز سه میلیون گذشته است.

- در سطح بین‌المللی، دیپلماسی «نامه» که توسط رییس جمهور دنبال می‌شد، نه تنها به اعتبار بین‌المللی ایران نیافزود، بلکه به دلیل عدم ارسال پاسخ از سوی مخاطبان این نامه‌ها، موجب تضعیف اعتبار بین‌المللی ایران نیز گردید.

- در سطح بین‌المللی هم‌چنین امکان بازیگری ایران به دلیل ایجاد وفاق و وحدت‌رویه بین اروپا و آمریکا در مقابله با ایران کاهش پیدا کرده است. در واقع سیاست‌های دولت نهم و دهم کمک قابل توجهی به ایجاد اتحاد هرچه بیشتر میان اروپا و آمریکا کرده است.

- در نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به دلیل استفاده از دیپلمات‌های کم‌تجربه و ضعف دیپلماسی سازمانی، امکان تأثیرگذاری ایران بر روند تصویب قوانین

- مختلف کاهش یافته است. برخی از این مصوبات در آینده می‌تواند مشکلات زیادی را برای جمهوری اسلامی ایران فراهم نماید.
- خارج ساختن منافقین از فهرست گروه‌های تروریستی اگرچه از ارزش چندانی به لحاظ امنیتی برخوردار نیست، اما نشانه دیگری از تضعیف موقعیت بین‌المللی ایران می‌تواند باشد.
 - تخریب چهره ایران و ایرانیان در سطح جهان به دلیل عدم رعایت عزت در رفتارهای دیپلماتیک؛ سفرهای بی‌هدف، بی‌دست‌آورد و تحمیلی به کشورهای منطقه که هیچ یک پاسخ مناسبی از سوی این کشورها دریافت نکرد.
 - قطع یک‌جانبه روابط کشورهایی مثل کانادا و مغرب و برخی از کشورهای آفریقایی و یا فراخوانی سفرا.
 - تخریب چهره ایران در مجامع بین‌المللی و تضعیف شدید سطح تأثیرگذاری در این مجامع.
 - ناتوانی ایران در متعهدسازی بیشتر چین و روسیه به حمایت از ایران در سطح بین‌المللی.
 - از دست رفتن فرصت تاریخی ایران برای تقویت موقعیت شیعه در منطقه.
 - ناکامی ایران در کسب آرای لازم برای عضویت غیردائم در شورای امنیت که یکی دیگر از نشانه‌های ضعف و انزوای بین‌المللی ایران محسوب می‌شود.

۸- تضعیف قدرت ملی ایران

مجموعه موضوعات ذکر شده در مجموع به تضعیف قدرت ملی ایران در ابعاد مختلف نظامی، سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی کمک کرده است. در این زمینه، علاوه بر موارد مطرح شده در بندهای گذشته، توجه به موارد زیر حائز اهمیت است:

- ناکامی ایران در طرح هرگونه موضوع ایجابی و سازنده در سطح جهانی؛ زیرا به دلیل قطب‌بندی‌های ایجاد شده در عرصه سیاست خارجی و فقدان اجماع ملی در این زمینه، ما نمی‌توانیم تولیدگر و تأثیرگذار باشیم.
- ارتقای سطح تأثیرگذاری کشورهای رقیب در منطقه از جمله ترکیه، عربستان و قطر و کنار گذاشته شدن ایران در فرآیند تحولات منطقه‌ای. در حال حاضر ترکیه رهبری تحولات دموکراسی‌خواهی در منطقه را برعهده گرفته و در موضوع فلسطین نیز در حال ایجاد جبهه تازه‌ای از کشورها و جریان‌های همسو با خود می‌باشد. در دو موضوع مهم تنش‌های سیاسی در لبنان و بحران غزه، طی سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۸، ایران عملاً نقش تماشاگر را ایفا کرد و تحرکات دیپلماتیک خود را به آمریکای لاتین محدود ساخت. این موضوع در حالی است که در نتیجه سیاست‌های ایران دولت کوچکی مانند قطر به یکی از فعالین دیپلماسی منطقه‌ای تبدیل شده است. لازم به تذکر است که در شرایط امروز جهانی قدرت دیپلماسی یکی از مهم‌ترین عناصر قدرت ملی محسوب می‌شود.
- احساس تهدید و افزایش خریدهای تسلیحاتی کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، در شرایطی که ایران به دلیل تشدید تحریم‌ها از دسترسی به فناوری‌های پیشرفته در این زمینه محروم است.

ب- مسأله توسعه

میزان تأثیرگذاری سیاست خارجی دولت نهم و دهم بر فرآیند توسعه اقتصادی کشور یکی دیگر از معیارهایی است که در روند ارزیابی این سیاست‌ها باید مورد بررسی قرار گیرد. مهم‌ترین معیار در این زمینه میزان انحراف یا تطابق سیاست خارجی دولت از اهداف توسعه‌ای سند چشم‌انداز بیست ساله می‌باشد. از این لحاظ پیامدهای منفی سیاست خارجی دولت نهم و دهم شامل موارد زیر می‌شود:

- ۱- تشدید تحریم‌های اقتصادی که پیامدهای مختلفی بر وضعیت اقتصادی و روانی جامعه به جا گذاشته است؛
- ۲- کاهش سطح سرمایه‌گذاری‌های خارجی به ویژه در بخش انرژی و خروج بسیاری از سرمایه‌گذارانی که از گذشته در ایران حضور داشتند؛
- ۳- کاهش سطح دسترسی به فناوری‌های پیشرفته به دلیل اتخاذ سیاست‌های تقابلی و انزواگرایانه و تشدید بیش از پیش تحریم‌ها؛
- ۴- عدم ایجاد زیر ساخت‌های پیوندهای متقابل اقتصادی میان ایران و سایر کشورها؛
- ۵- تضعیف موقعیت ایران در نهادهای اقتصادی بین‌المللی؛
- ۶- تشدید فرار سرمایه‌های داخلی به خارج از کشور؛
- ۷- تشدید فرار نخبگان به خارج از کشور؛
- ۸- ایجاد تضییقات بی‌سابقه برای شهروندان، بانک‌ها و شرکت‌های ایرانی که علاوه بر پیامدهای اقتصادی موجب تخریب وجهه و شأن ایرانیان در خارج از کشور شده است.
- ۹- افزایش نرخ خطرپذیری سرمایه‌گذاری خارجی در ایران؛
- ۱۰- عدم بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود در اقتصاد جهانی به دلیل تأکید بر الگوی تجربه شده انزواگرایانه و تقابلی.

نتیجه‌گیری

- با توجه به بحث‌های صورت گرفته، سیاست خارجی جمهوری اسلامی در هفت سال گذشته از ویژگی‌های زیر برخوردار بوده است:
- ۱- تضعیف محتوایی اسناد ملی در خصوص سیاست خارجی مانند چشم‌انداز بیست ساله و برنامه چهارم توسعه.

- ۲- فرو کاسته شدن منافع ملی به دیدگاه‌های شخصی و سلیقه‌ای رییس جمهور (شخصی‌سازی سیاست خارجی و ناتوان شدن بوروکراسی).
- ۳- پیگیری اهداف سیاست خارجی کشور بر مبنای سیاست سعی و خطا، به جای بهره‌گیری از نظریه‌ها و تحلیل‌های کارشناسی.
- ۴- سیاسی شدن شدید روابط خارجی ایران و تضعیف سایر ابعاد اقتصادی و فرهنگی آن.
- ۵- عدم استفاده از فرصت‌های تاریخی که در این سال‌ها برای ایران وجود داشته است. برخی از این فرصت‌ها عبارت بوده‌اند از: ناکامی‌های آمریکا در عراق و افغانستان، اختلافات آمریکا و روسیه، گزارش آژانس‌های اطلاعاتی آمریکا در مورد برنامه هسته‌ای، پیروزی‌های تاریخی حزب... در لبنان، فرصت تاریخی ناشی از ارتقای جایگاه شیعیان در عراق و نهایتاً گسترش موج بیداری اسلامی در منطقه.
- ۶- تخریب روابط ایران با بسیاری از کشورها و تضعیف جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران. در حالی که در گذشته بسیاری از کشورها به دنبال گسترش ارتباطات با ایران بودند و ایران از موضع قدرت با این کشورها برخورد می‌کرد. هم‌اکنون ایران به دنبال این کشورها افتاده و آنها ابراز بی‌میلی می‌کنند. نمونه این وضعیت را باید در روابط ایران با کشورهای عربی و هم‌چنین کشورهای پاکستان و هند دید.
- ۷- هدر رفتن بخش مهمی از انرژی و توانمندی دیپلماتیک ایران برای موضوعات کلان و آرمانی که هیچ نتیجه‌ای برای سیاست خارجی ایران به همراه نداشته است.
- ۸- تقلیل روابط خارجی ایران به روابط با کشورهایی که نمی‌توانند در تقویت جایگاه استراتژیک ایران در سطح بین‌المللی نقش مهمی ایفا کنند.
- ۹- کاهش سطح تأثیرگذاری ایران بر شکل‌گیری روندها و رژیم‌های منطقه‌ای و بین‌المللی.
- ۱۰- امنیتی شدن چهره جمهوری اسلامی ایران در عرصه جهانی.

- ۱۱- کاهش قدرت بازیگری ایران در منطقه.
- ۱۲- منفی شدن تصویر ایران در افکار عمومی اکثر کشورها.
- ۱۳- محدودیت شدید در روابط اقتصادی و بانکی با جهان.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- به عنوان مثال نگاه کنید به کاتم، ۱۳۷۹: ۲۳۵-۱۹۷؛ رجایی، ۹۲: ۱۳۸۲-۸۷؛ Ehteshami, 2002: 126؛ رضانی، ۱۳۸۸: ۶۴
- ۲- آرون، ریمون (۱۳۸۴). «آرامش شتر مرغی؛ سر در گریبان بردن و نادیده گرفتن خطر، در اندیشمندان علوم اجتماعی و انقلاب اسلامی ایران، گردآوری و ترجمه محمدباقر خرمشاد، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران. ۱۹.
- 3- Gasiorowski, Mark (1991). **U.S. Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran**, Ithaca, N.Y.: Cornell University Press
- ۴- روح‌الله رضانی، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشرنی (۱۳۸۸)، چاپ ششم، ص ۶۷
- ۵- روزنامه کیهان، ۲۵ بهمن ۱۳۵۷، ص ۸ به نقل از هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۳). **انقلاب و پیروزی کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸**، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب. ۲۱۲.
- ۶- هاشمی رفسنجانی، همان، ۱۴۷.
- ۷- ابراهیم یزدی، آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، تهران: انتشارت قلم (۱۳۶۸). ۹۱.
- ۸- همان، ص، ۹۴.

- ۹- همان، ص، ۹۵.
- ۱۰- صحیفه نور، ج ۲: ۲۷۹.
- ۱۱- روح‌الله رضوانی، پیشین. ص، ۶۳.
- ۱۲- صحیفه نور، ج ۶: ۱۷۴.
- ۱۳- آبراهامیان، یروآند (۱۳۸۹). تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی. ص ۲۹۸.
- ۱۴- صحیفه نور، ج ۱۰: ۱۴۳-۱۳۹.
- ۱۵- فرهنگ رجایی، «ایدئولوژی و جهان بینی ایرانی، صدور انقلاب فرهنگی ایران»، در جان اسپوزیتو، انقلاب اسلامی و بازتاب‌های جهانی آن، ترجمه محسن مدیر شانه‌چی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (۱۳۸۲) ص. ۸۱.
- 16- Sick, 2002: 356
- 17- Ehteshami, Anoushiravan (2002), **After Khomeini**, London: Taylor & Francis e-Library. 132
- 18- Ehtshami, 2002: 130
- ۱۹- وصیت‌نامه حضرت امام (ره)، چاپ یازدهم (تهران مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۱)، ص ۷۵.
- ۲۰- همان، ص ۳۴.
- ۲۱- همان، جلد ۱۱، ص ۶۵.
- ۲۲- صحیفه نور، ج ۱۹/۷۳.
- ۲۳- صحیفه نور، ج ۳/۳۱، وزارت ارشاد.

- ۲۴- صحیفه نور، ج ۳۳/۳
- ۲۵- صحیفه نور، جلد ۴، ص ۱۱۴.
- ۲۶- همان، جلد ۱۳، ص ۱۲۷.
- ۲۷- وصیت‌نامه امام، ص ۷۷.
- ۲۸- روح‌الله رضوانی، پیشین، صص ۱۵-۱۴.
- ۲۹- جلال دهقانی فیروزآبادی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران سمت، ۱۳۸۸، صص ۶۷-۱۲۳.
- ۳۰- جلال دهقانی فیروزآبادی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران سمت، ۱۳۸۸، صص ۱۴۷-۱۷۹.
- 31- Ishmael, Tareq (1986), **International Relations of the Contemporary Middle East**, New York: Syracuse University Press, p 35.
- ۳۲- سجادی‌پور، سید محمدکاظم و نوریان، اردشیر (۱۳۸۹) «برنامه‌ریزی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بررسی رابطه قدرت منطقه‌ای، اقتصاد و سیاست خارجی براساس سند چشم‌انداز» فصلنامه راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۶، پاییز ۱۳۸۹، ص ۴۵.
- ۳۳- منصور، جهانگیر (۱۳۸۸)، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر دادگستر.
- ۳۴- میزگرد چشم‌انداز (زمستان ۱۳۸۵) کندوکاو در پرسش‌های بنیادین، فصلنامه راهبرد یاس، ش ۸.
- ۳۵- سازمان مدیریت، ۱۳۸۲.

۳۶- کمیسیون تلفیق و هماهنگی و موارد خاص (۱۳۸۷)، «مقایسه اجمالی سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه با سیاست‌های کلی برنامه دوم، سوم و چهارم توسعه»، دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام

۳۷- قانون برنامه پنجاه و پنجم توسعه جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۴-۱۳۹۰): ۱۰۱



فصل ششم

وضعیت تعاملات اقتصادی خارجی جمهوری اسلامی ایران در پایان دولت دهم

مقدمه

تحولات پنجاه ساله اخیر در نگاه به جهان و تعاملات بین کشورها نقش اقتصاد را بیش از پیش در شکل‌دهی و تحول این تعاملات و نگرش‌ها پررنگ‌تر کرده است. شاید بتوان ادعا کرد که یکی از نخستین بخش‌هایی که در جامعه جهانی به هم متصل و به تبع آن وابسته شد و روند جهانی شدن را پدید آورد اقتصاد و روابط اقتصادی بین کشورهای جهان بود. اقتصاد در سال‌های نخستین این تحول، از طریق تجارت و روابط تجاری بین تجار کشورها با هم، تجار کشورها با دولت‌ها و بالاخره دولت‌ها با هم؛ اولین گام‌ها را در جهت جهانی شدن برداشت. بسط تکنولوژی‌های ارتباطی و توسعه علم اقتصاد در عرصه‌های مالی باعث شد پس از تجارت، سرمایه حاصل از آن نیز جهانی شود. امری که به جهانی شدن بازارهای مالی و تکامل روابط اقتصادی بین کشوری از صرفاً روابط تجاری به روابط تجاری - سرمایه‌ای - مالی انجامید. با تکامل بیشتر روند جهانی شدن و هرچه بیشتر وابسته شدن اقتصاد کشورها به یکدیگر امکان مکان‌یابی اقتصادی هم برای فعالین این عرصه اعم از تجار یا سرمایه‌گذاران فراهم شد. به طوری که فریدمن معتقد بود که امروزه این امر ممکن شده است که هر چیز را در هرجا با استفاده از منابع هر جا توسط شرکتی در هر جای جهان تولید کرد و آن را در هر جایی از جهان به فروش رسانید.

بنابراین می‌توان ادعا کرد که در جهان امروز روابط سیاسی و اقتصادی غیرقابل تفکیک از یکدیگر می‌باشند، به بیان بهتر سیاست (به دست آوردن، توزیع و بهره‌مندی از قدرت) و اقتصاد (تولید، تبادل و مصرف منابع) در هم تنیده شده‌اند و غفلت از یکی ضرر جبران‌ناپذیری به دیگری خواهد زد.

با توجه به این امر بررسی روابط اقتصادی یک کشور در پرتو تعاملات سیاسی آن کشور با سایر کشورها حائز اهمیت و غیرقابل اغماض می‌باشد. شکل سنتی هم‌افزایی

این دو عرصه، اثر روابط سازنده سیاسی بر ثبات و بسط روابط اقتصادی و تجاری بین کشوری می‌باشد، اما اشکال نوین این هم‌افزایی بر تضمین روابط سیاسی سازنده و حفظ امنیت ملی کشور از طریق بسط روابط اقتصادی و تجاری کشورها تأکید دارد. به بیان بهتر با ایجاد منافع اقتصادی برای کشورهای خارجی در داخل، حفظ امنیت خارجی کشور و بسط روابط سیاسی در زمره منافع سیاسی کشورهای خارجی قرار می‌گیرد. در همین راستا می‌توان بررسی روابط اقتصادی خارجی و رویکردهای دولت به آن را بر سه بخش استوار نمود: بررسی روابط و تعاملات تجاری، بررسی روابط مالی و سرمایه‌ای و بالاخره بررسی میزان ریسک‌پذیری و مطلوبیت اقتصادی کشور در جذب سایر اقتصادها از طریق بررسی وضعیت و جایگاه اقتصادی کشور. بدیهی است که با چنین تفکیکی امکان مقایسه دستیابی رویکردها به اهداف، بهتر و مستدل‌تر خواهد بود.

در همین راستا، در بخش اول این فصل به استخراج رویکردهای حاکم بر روابط اقتصادی خارجی دولت نهم و دهم پرداخته خواهد شد؛ اینکه چرخش روابط اقتصادی کشور و تعریف شرکای اقتصادی جدید چه اهدافی را دنبال می‌کرده است و اینکه این بازتعریف و بعضاً جایگزینی این شرکا به لحاظ اقتصادی نیز برای کشور مفید فایده بوده است؟

در ادامه، تحولات اقتصادی کشور در عرصه جهانی با توجه به رویکردهای بالا بررسی خواهد شد. سیر تحول روابط تجاری و سرمایه‌ای ایران در هشت سال گذشته و اثر روابط سیاسی کشور بر جایگاه رقابتی اقتصاد ایران در منطقه و جهان مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت. این امر نیز که در سال‌های پایانی شرایط اقتصاد خارجی کشور، تحت تأثیر تنش‌های سیاسی دستخوش چه آسیب‌هایی شد نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت و بعضاً هزینه‌های اقتصادی آن نیز بررسی خواهد شد. مهم‌ترین جنبه مورد بررسی در این بخش ارزیابی میزان تغییر در ریسک‌پذیری کشور و افزایش یا

کاهش میزان ریسک سرمایه‌گذاری و تجارت در کشور، امنیت و ثبات سرمایه در کشور، ثبات قوانین حاکم بر روابط تجاری کشور و... خواهد بود. در پایان با توجه به این عناصر میزان موفقیت رویکردها با توجه به شرایط اقتصادی حاکم بر کشور برآورده خواهد شد.

رویکردهای دولت نهم و دهم در حوزه اقتصادی خارجی

با اتمام دوره کاری دولت هشتم، رویکردهای تنش‌زدایی و ایجاد اعتماد متقابل در جهان توسط دولت دستخوش تغییرات قابل توجهی شد. در واقع از آنجا که آغاز به کار دولت نهم با تغییر رویکرد نسبت به مسأله هسته‌ای کشور و نوع تعامل با جهان، در رابطه با این موضوع بود؛ رویکردهای جدیدی نیز در عرصه جهانی مورد نیاز بود، بنابراین کشور نیاز به بازتعریف رویکردهای اقتصادیش در جهان داشت. با توجه به، بوجود آمدن و گسترده‌تر شدن تنش‌های سیاسی در مقابل برنامه هسته‌ای کشور با غرب علی‌الخصوص اتحادیه اروپا در طول هشت سال حاکمیت دولت نهم و دهم بر کشور، روابط سیاسی و به تبع آن روابط اقتصادی کشور با غرب علی‌الخصوص اتحادیه اروپا (به عنوان بزرگترین شریک اقتصادی ایران) دستخوش تحولات عمده‌ای شد. بنابراین نیاز به تدوین رویکردهای سیاسی - اقتصادی جدیدی بود تا هم کشور را نسبت به این شرایط کم‌تر آسیب‌پذیر نماید و هم منافع اقتصادی کشور کم‌تر تحت تأثیر تنش‌های سیاسی حاکم بر روابط سیاسی کشورها با ایران، قرار گیرد. رویکردهای جدید سیاست‌گذاری خارجی دولت، بر این اساس استوار شد که همکاری‌های اقتصادی و سیاست‌های ایران در قبال تجارت انرژی با کشورهای در حال توسعه به عنوان ابزاری برای مهار تبعات حاصل از بحران اتمی کشور و دستیابی به

هژمونی منطقه‌ای مورد نظر در خاورمیانه قرار گیرد. این کشورها در سه قالب آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا تعریف شد.

۱- رویکرد ایران به روابط اقتصادی در آسیا (چرخش به سمت شرق)

رویکرد ایران به این منطقه براساس دو اصل قابل تعریف است. بسط روابط از طریق سازمان‌های همکاری‌های اقتصادی در منطقه، و بسط روابط دو جانبه با کشورهایی که بتوانند منافع سیاسی ایران را نیز تأمین نمایند. عمده این کشورها هند و پاکستان (به عنوان دو شریک سیاسی سنتی آمریکا) و چین (به عنوان یک قدرت اقتصادی در حال ترقی در جهان) تعریف شد. در همین راستا برای نیل به این هدف و برای افزایش قدرت اثرگذاری سیاسی در منطقه خاورمیانه بزرگتر (شامل پاکستان و هند)، حاشیه دریای خزر و خاور دور (چین و کشورهای جنوب شرق آسیا (شامل مالزی، اندونزی و...)) روابط تجاری جدیدی با محوریت صادرات و انتقال انرژی به کشورهای منطقه، مدنظر قرار گرفت.

در مرحله اول ایران سعی در بسط روابطش با سازمان‌های منطقه‌ای نمود. بنابر دیدگاه مبتکر این رویکرد، این امر همکاری‌های اقتصادی را با کشورهای قاره آسیا تسهیل می‌نمود و امکان جایگزینی روابط تجاری را ممکن می‌کرد. در سال‌های نخستین روی کار آمدن دولت نهم، این هدف در اجلاس سران کشورهای ساحلی دریای خزر در تهران دنبال شد؛ تلاشی برای تأسیس سازمان و یا شورای همکاری‌های (اقتصادی) کشورهای حاشیه دریای خزر.

این هدف سپس در قالب نقش‌آفرینی پر رنگ‌تر در سازمان همکاری‌های شانگهای دنبال شد. هدف کشور تغییر وضعیت خود از کشور ناظر (به همراه هند، پاکستان، افغانستان و مغولستان) به کشور عضو دائم به همراه (چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان) در این سازمان بود. این امر در گفته‌های معاون

وقت رییس جمهور در اجلاس شانگهای در نوامبر ۲۰۰۷ نیز قابل مشاهده می‌باشد. وی در آن تاریخ اهداف منطقه‌ای ایران را این‌چنین تعریف می‌نمود: "تجربه جدید اجلاس دریای خزر در تهران نشانگر خواست بالای کشورهای منطقه در بسط همکاری‌هاست و سازمان همکاری‌های شانگهای می‌تواند نقش پررنگ‌تر و وزن بیشتر در عرصه بین‌الملل، برای بهبود بخشیدن نظم نوین جهانی براساس منافع کشورهای منطقه، داشته باشد."

در مرحله دوم ایران سعی کرد در کنار سرمایه‌گذاری در سازمان‌های منطقه‌ای، روابط دو جانبه خویش را از طریق به کارگیری منابع انرژی کشور در ایجاد انگیزه برای بسط روابط بین کشوری، توسعه دهد. یکی از تلاش‌های عمده در این راستا تلاش‌ها برای عقد قرارداد خط لوله انتقال گاز بین ایران - پاکستان و هند بود. خط لوله گاز «صلح» با طول ۲۶۰۰ کیلومتر و ارزش ۷/۴ میلیارد دلار، گاز میدان پارس جنوبی را به هند و پاکستان منتقل می‌کرد. توافق بین ایران و پاکستان علی‌رغم خروج هند از پروژه (به علت فشارهای آمریکا)، حاصل شد و یک قرارداد صادرات گاز را نیز در پی داشت. در کنار این امر همکاری‌های انرژی‌محور ایران با پاکستان، با احداث خطوط انتقال برق ۱۰۰ کیلومتری از ایران به این کشور نیز افزایش یافت؛ امری که این توان را به پاکستان می‌دهد که ۱۰۰ مگاوات برق بیشتر از ایران وارد نماید.

در واقع رویکرد ایران به کشورهای هند و پاکستان افزایش پیوندهای اقتصادی و افزایش سطح وابستگی متقابل اقتصادی در منطقه بوده است. در عین حال رابطه با بازیگران مهم این منطقه و اقتصادهای نوظهور مثل هند، می‌توانست راه‌حل خوبی برای شکستن انزوای اقتصادی ایران و ایفای نقش این کشورها در چرخش مسأله هسته‌ای ایران به نفع ایران داشته باشد.

در رابطه با چین هم می‌توان همین روند را در رویکردهای ایران مشاهده نمود. بنابراین روند توافق نامه‌ها و قراردادهای انتقال انرژی بین ایران و چین در طی این

هشت سال سیر فزاینده‌ای را در پیش داشت. به طوری که در اواخر سال ۲۰۰۷ قرارداد انتقال گاز مایع به چین انعقاد شد و توسعه میدان یادآوران هم به چین واگذار شد. پر واضح است که آغاز این تحولات در روابط ایران و چین اولین نتیجه خویش را در ارزش ۲۰ میلیارد دلاری روابط تجاری بین دو کشور در آغاز سال ۲۰۰۷ متبلور نمود. ایران و چین هم‌چنین در همین سال‌های آغازین یک تفاهم نامه اقتصادی برای ذخیره نفت ایران در چین امضا نمودند تا منافع ایران و چین هرچه بیشتر به هم پیوند داده شود و صادرات نفت ایران را به منافع استراتژیک چین متصل نماید.

این روند با کشورهای جنوب شرق آسیا نیز ادامه یافت. قرارداد سه جانبه ایران، چین و مالزی برای توسعه میدان نفتی رسالت را شاید بتوان جزو مثال‌های سال‌های اول این رویکرد دولت نهم نام برد. به طور کلی روابط اقتصادی انرژی محور ایران با چین هم انزوای اقتصادی کشور را کاهش می‌داد و هم از آسیب‌پذیری کشور در مقابل تحریم‌های بین‌المللی می‌کاست و هم در کنار روسیه یک امتیاز مثبت در شورای امنیت بود.

۲- رویکرد ایران به روابط اقتصادی با آمریکای لاتین

در بیست سال گذشته تحولات جهانی و تغییرات داخلی، نظام‌های حاکم بر کشورهای آمریکای لاتین را تغییر داده است. در ساختار و نظم جدید حاکم بر این منطقه که پیش از این تحت نفوذ آمریکا بود، ایران در هشت سال گذشته، تلاش نمود تا پیوندهای اقتصادی و سیاسی قوی را با کشورهای آمریکای لاتین تبیین نماید، با این هدف که از انزوا و فشار ناشی از کشورهای غربی بیرون بیاید و در عرصه بین‌المللی خود را بازتعریف نماید.

این روابط با شکل‌گیری روابط مثبت با ونزوئلا آغاز شد و تداوم یافت. اساس و رویکرد در این روابط هم سویی در احساسات ضد آمریکایی و با هدف موازنه قدرت

کشورهای غربی با قدرت حاصل از همکاری‌های بین کشورهای دیگر بوده است. درست در راستای همین همکاری‌هاست که روابط اقتصادی با محوریت انرژی یا بدون آن شکل می‌گیرد. این امر دقیقاً در بیانات آقای احمدی‌نژاد قابل مشاهده است: “کشورهای غیرهمسو با غرب باید همکاری‌های ضعیف خویش را توسعه دهند... تا بتوانیم خود را از سلطه کشورهای غربی برهانیم.”

این اتحاد هم‌چنین حول محور تقابل با روند کنونی جهانی شدن شکل گرفته است. آقای احمدی‌نژاد بارها در سخنرانی‌های داخلی یا خارجی سیستم غرب را متهم نموده است که با استفاده از روند جهانی شدن می‌خواهند خواست‌های خود را به سایر کشورها تحمیل نمایند. در سال ۱۳۸۹ وی در جمع دانشجویان بیان می‌دارد که “میدان جنگ واقعی امروز در جهان بر سر حاکمیت و مدیریت جهانی و جهانی شدن است. و ایران امروز از جهانی شدن بیش از غرب حمایت می‌نماید.” این دیدگاه به تناوب توسط شرکای ایران در آمریکای لاتین اعم از هوگو چاوز، اوو موالس و لوییز لولا دو سیلوا مطرح شده است. بنابراین ایران در این سال‌ها سعی کرده است که از طریق بسط روابط سیاسی - تجاری با کشورهای آمریکای لاتین چه به صورت دوجانبه، چندجانبه و سازمان‌های همکاری؛ شبکه‌های قدرت‌ساز جایگزینی برای خود تعریف نماید؛ و از این طریق انزوای اقتصادی، فشار تحریم‌های بین‌المللی و فشار بر برنامه هسته‌ای خود را کاهش دهد.

هم‌چنین در یک رویکرد بلندمدت‌تر دولت نهم و دهم درصدد تبیین چارچوب‌های جایگزین برای مدیریت جهانی از طریق ساخت شبکه‌های مالی، تجاری و سرمایه‌گذاری بدون نیاز به غرب بوده است و سعی نموده این کار را از طریق بسط همکاری‌های اقتصادی با کشورهای آمریکای لاتین انجام دهد.

۱-۲- ایران و ونزوئلا

در سال ۲۰۰۷ ایران و ونزوئلا قرارداد تأسیس یک شرکت سرمایه‌گذاری نفت و گاز^۱ (VENIROGC) به ارزش یک میلیارد دلار امضا نمودند، که سهمی ۵۰-۵۰ بین پتروپارس و پترولس دو ونزوئلا را دارا بوده است. ایران هم‌چنین یک پروژه ساخت پالایشگاه با ظرفیت ۱۴۰,۰۰۰ بشکه در روز را به همراه ونزوئلا، سوریه و مالزی در حمص سوریه در سال ۲۰۰۷ آغاز کرد. در همین سال ایران و ونزوئلا حسابی به ارزش ۲ میلیارد دلار را جهت تأمین پروژه‌های توسعه در کشورهای در حال توسعه و در راستای کاهش سلطه آمریکا تأسیس نمودند. آقای احمدی نژاد اعلام داشت که این حساب همکاری‌ها را در میان کشورهای جهان سوم مخصوصاً آمریکای لاتین و آفریقا گسترش خواهد داد. هم‌چنین ایران و ونزوئلا بر سر تأسیس یک بانک توسعه ایرن و ونزوئلا با سرمایه اولیه ۲۰۰ میلیون دلار به توافق رسیدند.

۲-۲- ایران و سایر کشورهای آمریکای لاتین

رابطه با ونزوئلا راه را برای یافتن متحدان جدیدتر هموار کرد. آقای احمدی نژاد این رویکرد را چنین مطرح می‌کند: «ایران و ونزوئلا می‌توانند زمینه‌ها را برای بسط پیوندهای مستقل ایران در میان کشورهای آمریکای لاتین، از طریق بهبود همکاری‌هایشان در عرصه‌های مختلف ایجاد نمایند.» با چنین هدفی بود که ایران با دعوت ونزوئلا به عنوان عضو ناظر به سازمان جایگزینی بولیواری برای آمریکا (A.L.B.A)^۲ که شامل متحدان اصلی ونزوئلا (کوبا، نیکاراگوئه و بولیوی) در مقابل منطقه آزاد تجاری آمریکا (F.T.A.A) پیوست.

بدین وسیله ایران موفق به عقد قراردادهای اقتصادی و بسط روابط تجاری با کشورهای آمریکای لاتین شد. از جمله این قراردادها و پیوندهای تجاری با محوریت انرژی با کشورهای آمریکای لاتین امضای توافقنامه همکاری‌های انرژی با بولیوی در اواخر سال ۲۰۰۷ بود این در حالی است که هم زمان پتروپارس در حال همکاری با

ونزوئلا در توسعه میدان نفتی در منطقه ارینوکو بلت بود. در عین حال دو کشور بر سر یک طرح همکاری‌های صنعتی پنج ساله به توافق رسیدند.

این همکاری‌ها با نیکاراگوئه هم بسط پیدا کرد به طوری که چندین پروژه مالی و انرژی شامل تأمین مالی ۴ کارخانه هیدروالکتریک با این کشور انجام شد.

همین روند در مورد برزیل هم طی شد به طوری که روابط دو جانبه بین ایران و برزیل توسعه قابل توجهی یافت. به گونه‌ای که حجم این روابط در سال ۲۰۰۸ از مرز ۱/۳ میلیارد دلار (بیش از ۸۰ درصد افزایش در یک سال) گذشت. در سال ۲۰۱۰ برزیل بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران در آمریکای لاتین شد. در همین سال ایران و برزیل توافق کردند که تجارت دوجانبه را به ۱۰ میلیارد دلار افزایش دهند و ۱۱ موافقتنامه همکاری‌های اقتصادی امضا نمودند.

اگرچه که حجم و ارزش این تبادلات چندان عظیم نبوده است، اما این امکان را به کشور داده است که تا حدودی هدف ایران را برای بسط سرمایه‌گذاری خارجی و همکاری‌های توسعه میادین نفتی، مرتفع نماید. امری که بنا بر نظر مبتکران این دیدگاه می‌تواند اثرات مثبتی بر اقتصاد داخلی کشور داشته باشد. هم‌چنین این رویکردها دنبال می‌شود تا ضرر مالی ناشی از کاهش سرمایه‌گذاری و همکاری‌های اقتصادی با کشورهای غربی را تا حدودی جبران نماید.

۳- رویکرد ایران به روابط اقتصادی با آفریقا

همکاری‌های اقتصادی ایران با کشورهای آفریقایی نیز در راستای بسط منافع سیاسی ایران، کاهش انزوای اقتصادی، افزایش سرمایه‌گذاری خارجی در بستر کاهش این سرمایه‌گذاری‌ها توسط غرب و جبران خسارات مالی ناشی از تحریم‌های اقتصادی بوده است. در همین راستا ایران پیوندهای اقتصادی خود را برای افزایش

سرمایه‌گذاری، تسهیل تجارت و کمک و حمایت‌های انسان دوستانه با کشورهای آفریقایی تحکیم بخشید.

آفریقای جنوبی از جمله بزرگترین شرکای تجاری ایران می‌باشد؛ به طوری که در سال‌های اخیر حجم این مبادلات بالغ بر سالانه ۲۰ میلیارد دلار بوده است و ایران حدود ۴۰ درصد از نفت آفریقای جنوبی را تأمین می‌نموده است. این کشور از جمله کشورهایی بوده است که قویاً از حقوق ایران در مسأله هسته‌ای حمایت نموده است. رابطه اقتصادی ایران هم‌چنین با کشورهای غرب آفریقا نیز در جهت این رویکرد بوده است. در سال‌های اخیر این روابط گسترش بیشتری یافته است اگرچه که این حجم با حجم تبادلات ایران با آفریقای جنوبی قابل مقایسه نمی‌باشد. یک گزارش از مرکز مطالعات شرکت‌های آمریکا^۳ در سال ۲۰۱۰ نشان می‌دهد که صادرات ایران به ساحل عاج، نیجر و سنگال به ترتیب ۲۸۰۰، ۲۷۰۰ و ۳۶۰۰ درصد بیشتر از صادرات به این کشورها در سال ۲۰۰۰ بوده است.^۴

۴- ارزیابی رویکردها

به طور کلی می‌توان اهداف مطرح شده در رویکردهای حاضر را به دو دسته تقسیم کرد: اهداف سیاسی و اهداف اقتصادی. ارزیابی دستیابی به اهداف اقتصادی در بخش‌های بعدی که به تفصیل وضعیت تجارت و سرمایه‌گذاری کشور را بررسی خواهد کرد، صورت خواهد پذیرفت. اما در اینجا بررسی دستیابی به اهداف سیاسی این رویکردها بررسی خواهد شد.

بررسی‌ها نشان می‌دهد ایران در دستیابی به اهداف سیاسیش چندان اقبال نداشته است و تلاش برای بسط روابط اقتصادی با دول اثرگذار نتوانسته است چندان موفقیتی را به ارمغان بیاورد:

- ۱- تحریم‌های سازمان ملل ۲۰۱۰

- علی‌رغم بسط روابط اقتصادی و ایجاد منافع اقتصادی حائز اهمیت برای دو کشور عضو شورای امنیت سازمان ملل چین و روسیه هر دو این کشورها رأی مثبت به این تحریم‌ها داده‌اند.
 - نیجریه نیز به تحریم‌ها رأی مثبت داده است. (بنابراین رویکرد آفریقا چندان موفق نبوده است)
 - برزیل به تحریم‌ها رأی منفی داده است اما اعلام کرده است که آنها را اجرا می‌کند. (عدم توفیق رویکرد آمریکای لاتین)
- ۲- در آفریقا روابط سیاسی با مراکش در سال ۲۰۰۹ بر سر کشمکش‌های مذهبی به حالت تعلیق درآمده است و در آمریکای لاتین بعضی کشورها نسبت به اهداف ایران اعلام تردید نموده‌اند.
- ۳- در آفریقای غربی بسیاری از کشورهایی که از روابط تجاری با ایران سود اقتصادی بسیاری برده‌اند به برنامه‌های ضد تروریستی آمریکا پیوسته‌اند و...
- لذا به طور کلی می‌توان ادعا کرد که کشورهایی که ایران سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی را برای تأمین امنیت ملی خود و تضمین برنامه هسته‌ای کشور، در آنها انجام داده بود؛ چندان نقش اثرگذاری در تضمین منافع ایران بازی نکرده‌اند و بعضاً از منافع اقتصادی بالایی برای صرف نظر کردن از رابطه اقتصادی با ایران بهره‌مند شده‌اند. بنابراین این رویکردها توفیق چندانی در نیل به اهداف سیاسی نداشته است.

روابط تجاری جمهوری اسلامی ایران در دولت نهم و دهم

تجارت بین‌الملل یکی از مهم‌ترین ارکان اقتصادی هر کشوری است و بدون آن هر کشوری دچار چالش‌های قابل توجهی می‌شود. بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷ (سال‌های آغازین دولت نهم) کل تجارت ایران در کالاها (صادرات و واردات) تقریباً

دو برابر شده و به ۱۴۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ رسید. اما با کاهش قیمت‌های جهانی نفت کل مازاد تجاری ایران از ۳۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ به ۱۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ سقوط کرد.

جدول ۵- تجارت ایران در کالا (اعداد به میلیون دلار)

Merchandise	2006	2007	2008 ^a	2009 ^b
Exports	76,055	97,401	100,572	77,408
Oil and gas	62,011	81,764	81,855	59,240
Non-oil and gas	14,044	15,637	18,717	18,168
Imports	50,020	56,582	68,533	60,327
Trade Balance	26,035	40,819	32,039	17,081
Total Trade	126,075	153,983	169,105	137,735

Sources: IMF, "Islamic Republic of Iran: 2008 Article IV Consultation," August 2008, IMF Country Report No. 08/284. IMF, "Islamic Republic of Iran: 2006 Article IV Consultation," March 2007, IMF Country Report No. 07/100.

Notes:

- a. Data for 2008 are estimated.
- b. Data for 2009 are projected.

این در حالی است که علی‌رغم این تغییرات ایران مازاد حساب جاری خویش را حتی در سال ۲۰۰۸ هم توانست حفظ کند اگرچه که این مازاد از ۱۲ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۷ به ۷ درصد تولید ناخالص داخلی کاهش یافت. با بازگشت قیمت‌های جهانی نفت در سال ۲۰۱۰ قاعدتاً صادرات نفت و گاز کشور می‌بایست مجدداً رشد می‌یافت و موجبات بهبود در تعادل تراز تجاری کشور را فراهم می‌نمود. اما این مهم به علت افزایش قابل توجه هزینه واردات به علت تحریم‌های بین‌المللی میسر نشد. بنابر نظر کمیسیون بازرگانی ایران، تحریم‌های مالی بین‌المللی هزینه تجارت و بازرگانی را برای ایران سالانه بین ۵ تا ۱۰ درصد افزایش داده است؛ هم‌چنین این تحریم‌ها زمان لازم برای انجام تعاملات و عملیات‌های مالی را نیز به مقدار قابل توجهی افزایش داده است.

جدول ۶- تجارت و تراز حساب جاری ایران (اعداد به میلیون دلار)

	2007/08	2008/09	2009/10	Est		Proj				
				2010/11	2011/12	2012/13	2013/14	2014/15	2015/16	2016/17
Current account balance	32,597	22,903	10,908	24,406	41,964	40,685	39,306	38,980	39,875	41,207
(in percent of GDP at market prices)	10.5	6.5	3.0	6.0	8.7	8.2	7.5	7.0	6.8	6.5
Trade balance	39,428	31,090	20,935	37,454	55,647	54,917	52,461	50,418	51,183	50,175
Exports	97,668	101,289	87,534	107,454	131,795	135,249	137,532	141,724	146,978	152,832
Oil and gas	81,567	82,403	66,210	81,127	102,854	103,870	103,163	104,242	104,788	106,997
Non-oil and gas	16,101	18,886	21,324	26,327	28,942	31,380	34,369	37,481	42,190	45,835
Imports	-58,240	-70,199	-66,599	-70,000	-76,148	-80,333	-85,070	-91,306	-95,795	-102,657

Source: IMF, "Islamic Republic of Iran: 2011 Article IV Consultation", IMF Country Report No.11/241

۱- کالاهای تجاری ایران و سیر تطور آن در ۸ سال مورد بررسی

در سال‌های اخیر به طور کلی غیر از نفت و گاز که عمده‌ترین صادرات ایران می‌باشد، محصولات پتروشیمی، فرش، ماهی و مرکبات خشک و تر نیز در زمره صادرات غیرنفتی عمده کشور بوده است. عمده محصولات غیرنفتی به کشورهای امارات متحده عربی، عراق، چین، ژاپن و هند بوده است.^۵

عمده واردات به ایران شامل بنزین، و سایر محصولات پالایش شده نفتی، مواد اولیه صنعتی، کالاهای میانی برای تولیدات کارخانه‌ای، کالاهای سرمایه‌ای، محصولات غذایی و سایر کالاهای مصرفی می‌باشد.^۶

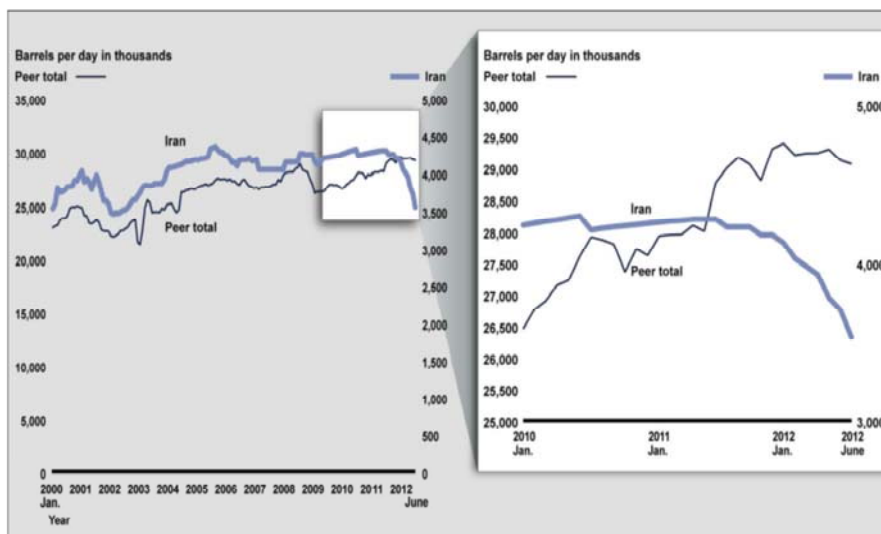
۱-۱- کالاهای صادراتی

در سال ۲۰۰۸ صادرات نفت خام ایران ۲/۵ میلیون بشکه نفت در روز بوده است و درآمد خالص حاصل از این صادرات در سال ۲۰۰۸، ۷۳ میلیارد دلار بوده است. در جولای ۲۰۱۰ به دنبال افزایش تحریم‌های بین‌المللی تولید نفت ایران شروع به کاهش یافت به طوری که تولید نفت خام کشور ۱۶ درصد سقوط کرد؛ این روند ادامه

یافت به طوری که بنابر آمار سازمان اطلاعات انرژی (EIA) این کاهش ۲۶ درصد (به طور سالانه) بیش از پیش‌بینی‌های محققان اقتصادی بوده است.^۷

نمودار ۱۵

Figure 2: Oil Production for Iran and Peers, January 2000 through June 2012



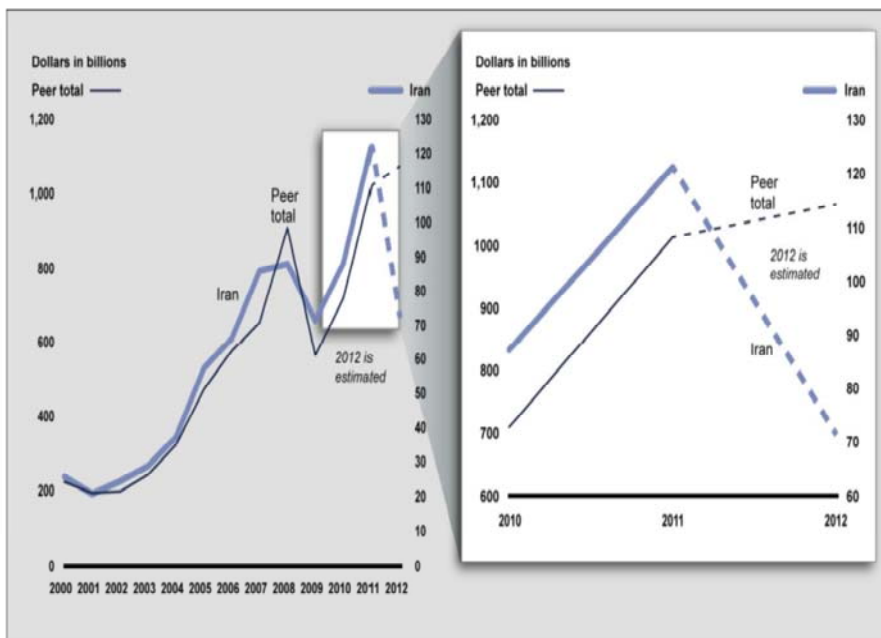
Source: GAO analysis of Energy Information Administration data.

هم‌چنین به نظر می‌رسد که تحریم‌های بین‌المللی بر علیه کشور باعث محدودیت در سرمایه‌گذاری خارجی در بخش نفت و گاز کشور شده است. تحریم‌های اتحادیه اروپا که از آغاز سال ۲۰۱۲ به کار گرفته شده است و در آن واردات نفت از ایران محدود گشته است. در عین حال اتحادیه اروپا ممنوعیت‌هایی بر بیمه کشتی‌های حاوی نفت و محصولات پتروشیمی ایران اتخاذ کرده است.

این امر باعث شده است که درآمد حاصل از صادرات نفت در مقابل افزایش قابل توجه این درآمد برای کشورهای رقیب؛ کاهش چشمگیری داشته باشد. بنابر آمار صندوق بین‌المللی پول درآمد ایران از صادرات نفت خام به طور تخمینی بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ حدود ۱۸ درصد کاهش داشته است.

نمودار ۱۶

Figure 3: Oil Export Revenue for Iran and Peers, 2000 through 2012



Source: GAO analysis of International Monetary Fund data.

لازم به ذکر است که ایران برای حفظ سطح تولید خود، مقداری از ذخایر نفتی خود را به کشتی‌ها منتقل نموده است (این رقم به طور تخمینی ۲۱ میلیون بشکه می‌باشد). این امر به این دلیل است که خسارت ناشی از بستن چاه‌های نفتی مورد بهره‌برداری هم خسارات تکنیکی و مالی به کشور وارد می‌کند و هم به چاه‌ها و امکان بهره‌برداری از آنها ضرر وارد می‌نماید و در صورت بسته و سپس باز بهره‌برداری از آن، مقدار تولید و ذخایر قابل استخراج از آن نمی‌تواند به مقدار قبلی بازگردد. اما از تابستان ۲۰۱۲ ایران مجبور به توقف استخراج از بعضی از این چاه‌ها شده است. عوامل فوق باعث شده است که تولید از ۴ میلیون بشکه در روز در ۲۰۱۰ به ۲/۵ میلیون بشکه در روز در ۲۰۱۱ کاهش یابد.

بر همین اساس سازمان جهانی انرژی (IEA) اعلام کرده است که صادرات نفت خام ایران از ۲/۵ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۱ به ۱/۳ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۲ کاهش یافته است. این کاهش بیشتر به علت پیش‌بینی‌ها از کاهش صادرات به علت تحریم‌های بین‌المللی و یا قیمت‌های پایین‌تر می‌باشد. اطلاعات غیررسمی حاکی از این است که ایران ممکن است تا حد ۱۰ درصد تخفیف از قیمت رسمی فروشش به بعضی از مشتریانش داده باشد.^۸ این اعداد ممکن است حتی بیشتر کاهش یابد، این امر منوط به نتیجه مذاکرات کشورهای غربی با مقامات چین دارد.

به طور کلی این کاهش در فروش نفت خسارتی بالغ بر ۵۰ بیلیون دلار به ارزشهای قوی^۹ کشور در طی یک سال وارد آورد. برآورد صندوق بین‌المللی پول از ذخایر ارز معتبر ایران حدود ۱۰۶ میلیارد دلار در پایان سال ۲۰۱۱ بوده است. پیش‌بینی‌ها بر این است که این ذخایر تا پایان سال ۲۰۱۲ به ۸۰ میلیارد دلار کاهش یافته باشد. برخی پژوهشگران اقتصادی بر این باورند که ذخایر ارز معتبر ایران تا سال ۲۰۱۴ به طور کامل تمام خواهد شد. این امر بدین دلیل است که بیشتر تبادلات ارزی کشور به صورت بارتر و یا با طلا انجام می‌شود که نوعی از ارز معتبر است اما قابلیت نقد شدن آن به مراتب سخت‌تر خواهد بود. البته تحریم‌های اخیر در سال ۲۰۱۳ این قابلیت را نیز از بین خواهد برد و منجر به کاهش بیشتر صادرات کشور خواهد شد.

غیر از مسأله کاهش تقاضا برای کالاهای ایرانی در جهان و سخت‌تر شدن امکان این تبادلات به علت تحریم‌های بین‌المللی مسأله امکان انتقال کالاها هم باید مد نظر قرار گیرد. با تحریم سازمان کشتیرانی کشور و عدم امکان بیمه حمل کالاهای تجاری اعم از صادراتی و یا وارداتی با کشتی، هزینه حمل با کشتی کالاها افزایش چشمگیری پیدا کرده است و بنابراین امکان حمل کالاها به مقدار قابل توجهی کاهش یافته است؛ امری که به کاهش صادرات ایران (چه نفتی و چه غیرنفتی) کمک کرده است. به طوری که صادرات نفت و گاز ایران به علت مشکلات ناشی از بیمه در تابستان ۲۰۱۲ به میزان

روزانه ۱ میلیون بشکه کاهش یافت این امر بدین علت بود که واردکنندگان نفت کشور: ژاپن، کره جنوبی، چین و هند به علت فقدان امکان بیمه صادرات، به دنبال راه‌های جایگزین نفت ایران رفته‌اند. اگرچه که بخشی از این مشکل با تعهدات بعضی شرکت‌های ایرانی مثل شرکت KISH P&I مرتفع شد اما هرگز نتوانست به صادرات قبل بازگردد.^{۱۰}

جدول ۷

Estimates of Iran's monthly and annual average exports of crude oil and condensate in 2012, million barrels per day

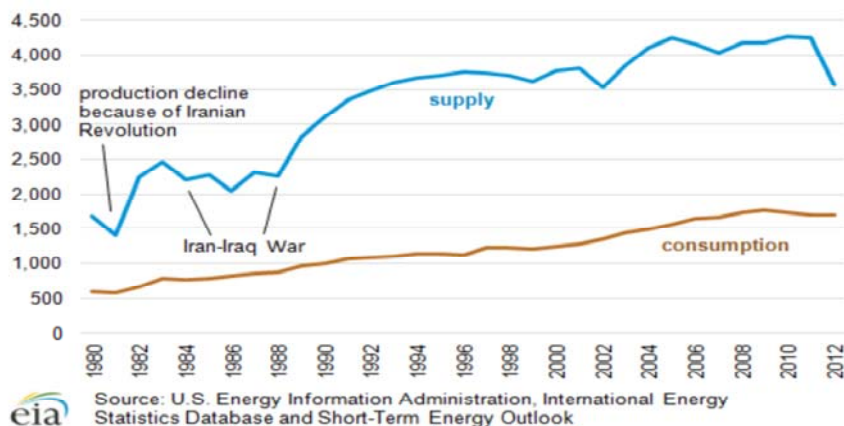
	Jan-12	Feb-12	Mar-12	Apr-12	May-12	Jun-12	Jul-12	Aug-12	Sep-12	Oct-12	Nov-12	Dec-12	2012 average
Japan and Korea	0.57	0.51	0.43	0.44	0.26	0.38	0.13	0.10	0.25	0.34	0.38	0.39	0.35
China and India	0.96	0.70	0.66	0.66	0.77	0.98	0.66	0.56	0.68	0.82	0.65	0.87	0.75
Other non-IEA	0.12	0.26	0.32	0.15	0.09	0.07	0.09	0.13	0.03	0.00	0.33	0.09	0.14
Greece, Italy, Spain, and Turkey	0.63	0.42	0.54	0.40	0.29	0.39	0.05	0.22	0.11	0.07	0.11	0.10	0.28
Other Europe	0.06	0.04	0.02	0.00	0.02	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.01
Total Exports	2.35	1.92	1.96	1.65	1.42	1.82	0.93	1.01	1.07	1.24	1.47	1.46	1.53

Source: EIA Estimates

۱-۱- کالاهای وارداتی

علی‌رغم ذخایر بالای نفت و گاز کشور بیش از نیمی از محصولات پالایشی نفتی مورد نیاز کشور (مخصوصاً بنزین) وارد می‌شود به عنوان مثال واردات بنزین کشور در سال ۲۰۰۹ معادل ۱۳۰,۰۰۰ بشکه نفت در روز می‌باشد وارداتی که حدود ۸۰ درصد کل واردات کشور را تشکیل می‌دهد.^{۱۱}

نمودار ۱۷

Iranian total supply and consumption of oil, 1980-2012
thousand barrels per day

در مورد گاز طبیعی هم علی‌رغم طرح هدف‌مندی یارانه‌ها در سال ۲۰۱۲ خالص واردات ایران همچنان بیش از خالص صادرات کشور بود.

جدول ۸

Average Iranian imports and exports of natural gas,
2012 (million cubic feet per day)

	Imports	Exports
Armenia	--	44
Azerbaijan	35	56
Turkey	--	670
Turkmenistan	770	--
Total	805	770

Source: FACTS Global Energy, Iran Oil and Gas Monthly Reports

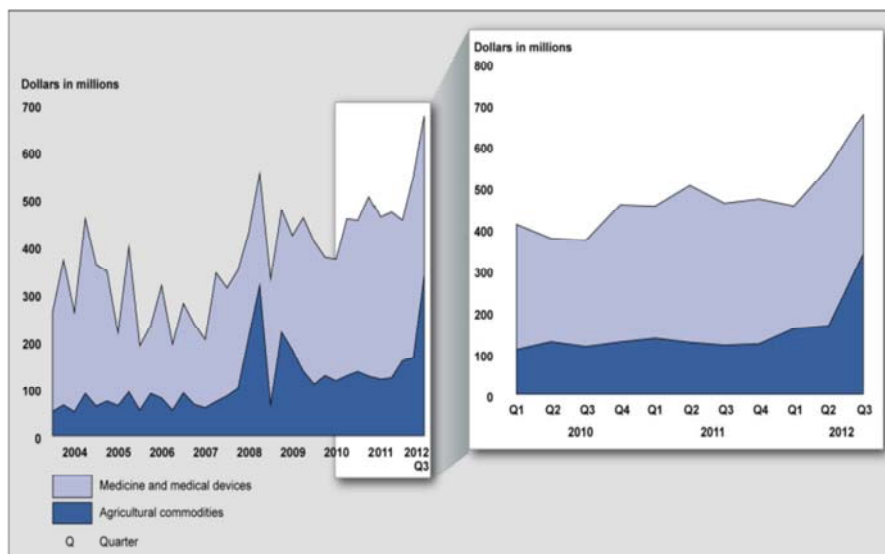
در سال ۲۰۰۹ عرضه‌کنندگان بنزین به ایران به ترتیب شرکت ویتل، گلنکور و ترابیلورا سوییس، شرکت ملی نفت چین، گروه مستقل نفت کویت، لیتاسکو روسیه، پتروناس مالزی RIL هند، شل، توتال فرانسه و ژنوا چین بود.^{۱۲} البته ونزوئلا هم بخش بسیار کوچکی از بنزین کشور را تأمین می‌کرده است. اما در چند سال اخیر و به دنبال افزایش تحریم‌های بین‌المللی بسیاری از این شرکت‌ها عرضه بنزین به کشور را متوقف کرده‌اند:

- هر سه شرکت سویسی که از تأمین‌کنندگان قدیمی بنزین کشور بوده‌اند به علت افزایش ریسک انجام تجارت با ایران این عرضه را متوقف نموده‌اند.
 - شرکت RIL هند نیز که از تأمین‌کنندگان اصلی بنزین کشور بود در سال ۲۰۰۹ اعلام کرد صادرات بنزین به ایران را بعد از پایان قرارداد قبلی ادامه نخواهد داد. این امر به این شرکت کمک کرد تا وام ۵۰۰ میلیون دلاری مورد نیاز برای بهبود پالایشگاه‌های خود و همچنین وام ۴۰۰ میلیون دلاری برای توسعه میدان گازی ساحل بنگال را با تضمین ۹۰۰ میلیون دلاری کنگره آمریکا به دست آورد.^{۱۳}
 - در نیمه اول سال ۲۰۱۰ شرکت‌های پتروناس، LUKOIL روسیه و شل نیز عرضه بنزین به ایران را متوقف نمودند.
 - به جای شرکت‌های مذکور بعضی از شرکت‌های کوچک‌تر عرضه بنزین در دبی و همچنین بعضی شرکت‌های چینی تأمین بنزین کشور را برعهده گرفته‌اند. به عنوان مثال شرکت ژنوا چین در سال ۲۰۱۱-۲۰۱۰ بیش از یک سوم بنزین مورد نیاز کشور را تأمین می‌کرده است.
- در کنار مسأله بنزین بحران ارزی کشور که در اواخر سال ۲۰۱۲ به اوج خود رسید باعث شد محدودیت‌های بیشتری بر واردات کشور وارد شود. با اعلام دولت مبنی بر عدم تأمین ارز دولتی برای واردات کالاهای لوکس مثل خودرو و یا گوشی‌های همراه،

نوع واردات و هزینه واردات کشور دستخوش تغییرات اساسی شد. به طوری که به عنوان مثال واردات از کشورهای اروپایی به علت تحریم‌های بین‌المللی و محدودیت ارزی و هزینه بالا به طور کلی به سوی دارو و کالاهای کشاورزی (گندم) تغییر جهت داده است. در ده ماهه آخر سال ۲۰۱۲ صادرات کالاهای بشر دوستانه به ایران توسط اتحادیه اروپا و آمریکا نسبت به ده ماهه اول سال ۲۰۱۱، ۳۵ درصد افزایش داشته است و از ۱/۶۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ به ۲/۲۵۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۲ رسیده است. این افزایش به علت افزایش قابل توجه صادرات گندم توسط اتحادیه اروپا و گندم و جو توسط آمریکا به ایران می‌باشد اما صادرات کالاهای پزشکی و دارو توسط آمریکا به ایران نیز طی این مدت ۱۱ درصد کاهش داشته است. البته به طور کلی صادرات کالاهای بشردوستانه به ایران از آمریکا تنها ۱۰ درصد صادرات این کالاها به ایران توسط اتحادیه اروپا بوده است.^{۱۴}

نمودار ۱۸

Figure 9: EU Exports of Humanitarian Goods to Iran, First Quarter 2004 through Third Quarter 2012



Source: GAO analysis of EU trade data.

به طور کلی نرخ رشد سالانه صادرات این نوع کالاها به ایران از ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ سه برابر شده است به بیان بهتر این نرخ رشد سالانه از متوسط پنج سال (۲۰۰۹-۲۰۰۴) ۶/۶ به ۱۸/۵ درصد افزایش یافته است. در مورد محصولات کشاورزی این افزایش سالانه ۳۱ درصد و در مورد دارو این افزایش سالانه ۱۱/۲ درصد بوده است.^{۱۵} این امر در کنار این واقعیت که درآمد ارزی کشور به طور سالانه در حال کاهش است نشانگر این واقعیت است که واردات کشور از مواد اولیه صنعتی، کالاهای میانی برای تولیدات کارخانه‌ای و کالاهای سرمایه‌ای به واردات محصولات کشاورزی علی‌الخصوص گندم و دارو تغییر جهت داده است. به بیان بهتر منابع کشور صرف تأمین کالاهای خوراکی و مصرفی کشور می‌گردد.

۲- روابط و شرکای تجاری ایران و سیر تطور آن در ۸ سال مورد بررسی

در سال ۲۰۰۷ بزرگترین شرکای تجاری ایران به ترتیب چین، ژاپن، ایتالیا، کره جنوبی و آلمان بوده است. به طور کلی در سالهای آغازین دولت نهم مهم‌ترین بازارهای ایران (صادرات) را کشورهای چین، ژاپن، ترکیه و ایتالیا تشکیل می‌داده است. در عین حال عمده کالاهای مورد نیاز کشور (واردات) توسط آلمان، چین، امارات متحده عربی و کره جنوبی تأمین می‌شده است.

جدول ۹- بازارهای اصلی صادرات و واردات کشور در سال ۲۰۰۷ (اعداد به میلیون دلار)

Country	Total Trade	Exports	Imports	Trade Balance
China	20,135	12,188	8,017	4,101
Japan	13,064	11,599	1,465	10,134
South Korea	8,421	5,139	3,282	1,857
Italy	8,039	5,215	2,824	2,391
Turkey	7,539	6,013	1,526	4,487
Germany	6,066	621	5,445	-4,824
UAE	5,915	747	5,168	-4,421
France	5,334	3,069	2,265	804
Russia	3,272	282	2,990	-2,708

Source: IMF, Direction of Trade Statistics

با توجه به فشارهای بین‌المللی و تحریم‌ها، این روابط در طی این ۸ سال با تحولات و تطورات قابل ملاحظه‌ای روبرو بوده است به طوری که در سال ۲۰۰۹ ترتیب این شرکا بدین سان تغییر کرد: اگرچه که چین و ژاپن همچنان به ترتیب بزرگ‌ترین شرکای تجاری ایران باقی ماندند اما سایر شرکا به ترتیب به امارات متحده عربی، هند و کره جنوبی تغییر یافت. بدین ترتیب مهم‌ترین بازارهای صادراتی کشور را به ترتیب چین، ژاپن، هند و کره جنوبی تشکیل داد و عمده کشورهایایی که واردات از آنها صورت پذیرفت به ترتیب به چین، آلمان امارات متحده عربی و کره جنوبی تغییر یافت.

جدول ۱۰ - بازارهای اصلی صادرات و واردات کشور در سال ۲۰۰۹ (اعداد به میلیون دلار)

Country	Total Trade	Exports	Imports	Trade Balance
Argentina	1,197	7	1,190	-1,183
Brazil	1,264	17	1,247	-1,230
China	26,653	17,801	8,852	8,949
Taiwan	5,201	4,581	620	3,961
France	6,070	3,167	2,903	264
Germany	7,002	704	6,298	-5,594
India	13,941	12,061	1,880	10,181
Italy	8,775	5,269	3,506	1,763
Japan	18,687	16,587	2,100	14,487
Korea	12,253	7,476	4,777	2,699
Russia	4,032	364	3,668	-3,304
Singapore	1,923	1,450	473	977
Spain	4,822	4,069	753	3,316
South Africa	3,569	3,394	175	3,219
Turkey	9,687	7,454	2,233	5,221
UAE	14,177	978	13,199	-12,221

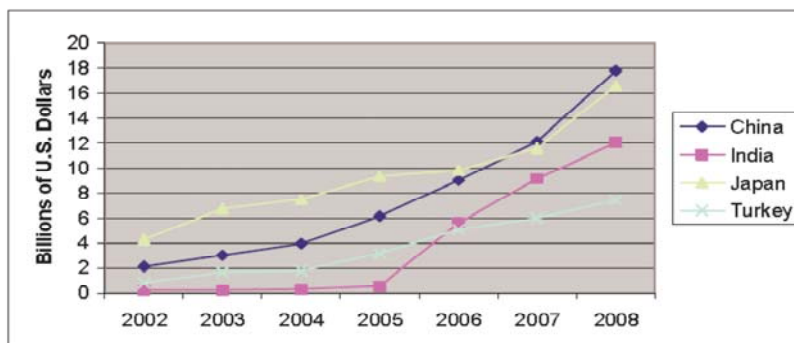
Source: IMF, Direction of Trade Statistics

سیر این تطور در سال‌های اولیه دولت نهم را می‌توان در دو نمودار صفحه بعد

مشاهده نمود:

نمودار ۱۹

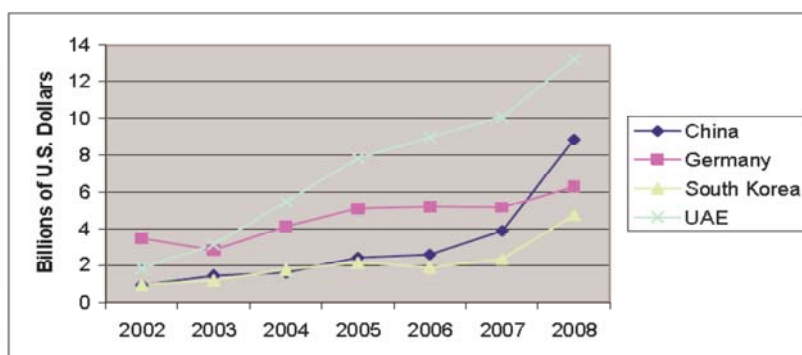
Figure 1. Iran's Exports to Select Countries, 2002-2008



Source: IMF, Direction of Trade Statistics

نمودار ۲۰

Figure 2. Iran's Imports From Select Countries, 2002-2008



Source: IMF, Direction of Trade Statistics

همان طور که پیش‌تر بیان شد به دنبال بازنگری شرکای اصلی تجاری ایران در واردات نفت از کشور و یا شکل گرفتن معادلات بارتر و طلا به جای انتقال پول و ارز به ایران، ایران طرح جایگزینی شرکای تجاری خویش را آغاز نمود. با توجه به سرعت گرفتن فشار تحریم‌های بین‌المللی، ایران ناچار بود واردات خود را نیز از کشورهایی که نفت را به صورت بارتر یا پایاپای از ایران می‌خریدند، انجام دهد بنابراین به مرور سهم

کشورهای صادرات‌کننده کالا به ایران در کل واردات ایران تغییر کرد. جدول ۵ این تحول را به خوبی به نمایش می‌گذارد.

جدول ۱۱ - متوسط کل صادرات سه ماه به ایران به تفکیک کشور از ژانویه ۲۰۰۸ تا ژوئن ۲۰۱۲

	2008-2009		2010-2011		2012 ^a	
	Dollar amount (millions)	Share (percent)	Dollar amount (millions)	Share (percent)	Dollar amount (millions)	Share (percent)
European Union	3,900.6	25	3,486.0	17	\$2,200.0	11
United Arab Emirates	3,112.6	20	5,841.1	29	6,778.3	33
China	1,996.3	13	3,236.8	16	2,571.7	13
South Korea	1,041.8	7	1,334.4	7	1,708.5	8
Russian Federation	762.6	5	828.9	4	444.7	2
India	532.5	3	635.5	3	600.3	3
Turkey	506.8	3	829.2	4	2,943.8	14
Japan	444.6	3	472.6	2	167.6	1
United States	120.6	1	54.7	0	79.7	0
All Others	3,105.7	20	3,349.2	17	2,915.0	14
Total	15,524.1	100	20,068.3	100	20,409.5	100

Source: GAO analysis of MF's Direction of Trade data.

Note: Numbers may not sum to total and percentages may not sum to 100 percent because of rounding.

^aData for 2012 cover the first two quarters of the year.

همان طور که جدول فوق نشان می‌دهد سهم اتحادیه اروپا به مرور طی ۴ سال گذشته به شدت کاهش و سهم ترکیه و امارات متحده عربی به مرور افزایش یافته است. بدیهی است که نوع کالاهای وارداتی نیز دستخوش این تغییر شده باشد. همان طور که پیش‌تر هم تأکید شد کالاهای وارداتی از اروپا بیشتر گندم و دارو می‌باشد و از آنجا که عمده کشورهای صادرکننده به کشور نیز ترکیه و امارات است به نظر می‌رسد همان طور که پیش‌تر هم گفته شد کالای سرمایه‌ای ایران در طی چند سال اخیر صرفاً صرف واردات کالاهای مصرفی و نه سرمایه‌ای شده است.

۲-۱- اتحادیه اروپا

آلمان و ایتالیا مهم‌ترین و عمده‌ترین شرکای تجاری ایران در طی چند ده سال گذشته بوده‌اند. همچنان آلمان و ایتالیا مهم‌ترین مقصد تجارت ایران به اتحادیه اروپا

می‌باشند اما طی چند سال اخیر و با اوج گرفتن فشارها و تحریم‌های بین‌المللی این تجارت به مقدار قابل توجهی کاهش یافته است.

آلمان

سال ۲۰۰۷ را می‌توان سال آغازین کاهش تجارت ایران با آلمان برشمرد چرا که در سال ۲۰۰۷ اگرچه که صادرات ایران به آلمان ۴۲ درصد افزایش یافت اما واردات از آلمان ۱۲ درصد کاهش را نشان می‌داد. و به طور کلی کل تجارت ایران با آلمان در سال ۲۰۰۷، ۰/۳ درصد کاهش را نشان می‌داد.^{۱۶}

جدول ۱۲- مبادلات تجاری ایران و آلمان ۲۰۰۷-۲۰۱۲ (اعداد به میلیارد یورو)

	Exports to Iran	Imports from Iran
2007	EUR 3.604 billion (-12.3 per cent)	EUR 583 million (+42.2 per cent)
2008	EUR 3.924 billion (+8.9 per cent)	EUR 593 million (+1.7 per cent)
2009	EUR 3.714 billion (-5.3 per cent)	EUR 537 million (-9.4 per cent)
2010	EUR 3.804 billion (+2.4 per cent)	EUR 916 million (+70.6 per cent)
2011	EUR 3.087 billion (-18.5 per cent)	EUR 712 million (-16.5 per cent)
2012	EUR 2.528 billion (-18.0 per cent)	EUR 313 million (-56.3 per cent)

منبع: سایت وزارت امور خارجه فدرال آلمان

بنابر اطلاعات مندرج در وب سایت رسمی وزارت امور خارجه آلمان از سال ۲۰۰۷ بانک‌های بازرگانی آلمان هیچگونه تجارت جدیدی را با ایران نهایی نکرده‌اند و بسیاری از شرکت‌های این کشور در حال خروج از ایران می‌باشند. به طوری که تجارت ایران با آلمان در سال ۲۰۱۲ به ۲/۸ میلیارد یورو کاهش یافته است، کاهشی معادل ۲۷ درصد.

آلمان هم‌چنین ریسک بازرگانی با ایران را بازبینی نموده است. بنابراین بعضی از موسسات مالی بزرگ اروپایی، روابط مالی خود با ایران را از سال ۲۰۰۸ کاهش داده‌اند.

از جمله این موسسات، موسسه Deutsche Bank و Commerzbank آلمان می‌باشند. هم‌چنین است بانک HSBC و موسسه Standard Chartered انگلستان و بسیاری دیگر از موسسات مالی و بانک‌های بزرگ و معتبر اروپا.

در زمستان سال ۲۰۱۰ دو شرکت بزرگ بیمه آلمانی، Allianz و Munich Re نیز اعلام نمودند که روابط خود را با ایران قطع نموده و هیچ قرارداد جدیدی با ایران منعقد نخواهند کرد و هیچ قراردادی را تمدید نخواهند نمود. در عین حال شرکت زیمنس آلمان هم در همان تاریخ اعلام کرد روابط تجار خویش با ایران را کاهش می‌دهد.

ایتالیا

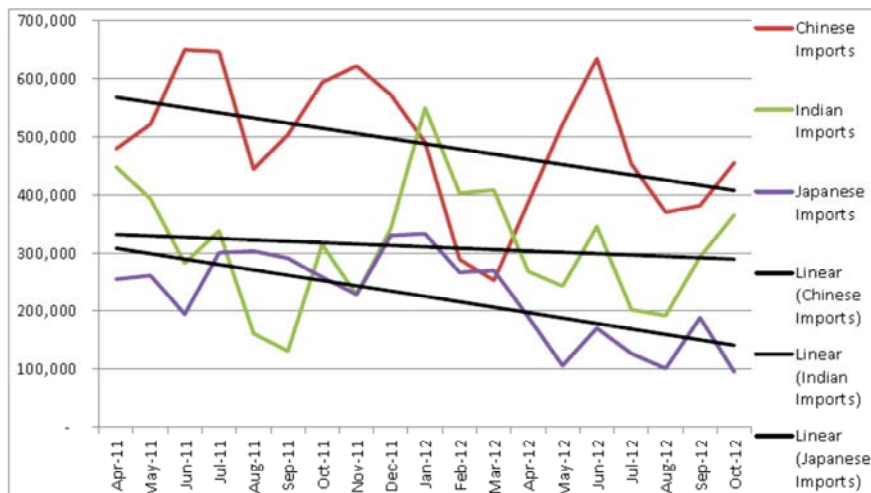
از دیگر شرکای تجاری عمده ایران در اروپا، ایتالیا را می‌توان برشمرد. بیشتر این تجارت به علت حضور شرکت نفتی ENI در قراردادهای نفتی ایران می‌باشد. این روابط تجاری در سال ۲۰۰۷ مقداری بالغ بر ۷/۵ میلیارد دلار بود و تا سال ۲۰۰۹ به بیش از ۸ میلیارد دلار رسید به طوری که این کشور در سال ۲۰۰۹ بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران در اتحادیه اروپا شد. اما در سال ۲۰۱۰ با اوج گرفتن تحریم‌های بین‌المللی بر علیه ایران وزیر خارجه ایتالیا اعلام کرد که ایتالیا تصمیم گرفته مانع هرگونه سرمایه‌گذاری جدید در بخش نفت و گاز ایران شود و به دنبال معلق نمودن تعهدات صادراتی خود به ایران است. وی هم‌چنین از منع بیمه شرکت‌های ایرانی توسط شرکت بیمه ایتالیایی Export Crediting Agency خبر داد.^{۱۷} بنابراین در آوریل ۲۰۱۰ شرکت ENI میدان نفتی درخوین را به شرکت‌های محلی تحویل داد و از پروژه‌های نفتی خویش کنار کشید. شرکت ENI اذعان داشت که تولیدش در ایران حدود ۳۵۰۰۰ بشکه نفت در روز بوده است و در ده سال گذشته سرمایه‌گذاری بالغ بر سالانه ۲۰ میلیون دلار در ایران داشته است.^{۱۸} در همین راستا در سپتامبر ۲۰۱۰ شرکت ENI ایتالیا، Total فرانسه، Statoil نروژ، Royal Dutch Shell انگلستان و هلند

توافقنامه‌ای را امضا نمودند که براساس آن تمامی سرمایه‌گذاری در ایران را متوقف نموده و هیچ پروژه‌ای را در بخش انرژی ایران آغاز ننمایند. البته شرکت ENI اعلام کرده است که سه سال طول خواهد کشید تا به طور کامل از ایران خارج شود.^{۱۹}

۲-۲- آسیا

با ایجاد مشکلات تجاری با اتحادیه اروپا، ایران اقدام به تحکیم تجارت خود با کشورهای آسیایی نمود. در همین راستا بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸ تجارت با چین تقریباً ۸ برابر شد و بدین ترتیب چین تبدیل به بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران گردید. بیشتر صادرات ایران به چین نفت و گاز است به طوری که ایران یکی از عمده‌ترین تأمین‌کنندگان انرژی چین می‌باشد. در عین حال بیشتر واردات ایران از چین لوازم مکانیکی و الکترونیکی می‌باشد.

نمودار ۲۱- واردات نفتی چین، ژاپن و هند از ایران



Source: Reuters, Bloomberg, Japanese Ministry of Economy, Trade and Industry

جدول زیر هم‌چنین تغییرات صادرات نفت ایران به شرکای عمده خود در آسیا را نشان می‌دهد:

جدول ۱۳- مقایسه حجم واردات نفتی شرکای آسیایی ایران
در ده ماه اول سال ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ (اعداد به هزار بشکه در روز)

کشور	Jan-Oct 2011	Jan-Oct 2012	درصد تغییر
چین	۵۴۹	۴۲۶	-۲۲
ژاپن	۳۲۰	۱۸۸	-۴۱
هند	۳۰۷	۳۲۸	۷/۱
کره جنوبی	۲۴۳	۱۴۸	-۳۹
کل	۱,۴۱۹	۱,۰۹۰	-۲۳

منبع: Reuters FACTBOX-Iran's crude oil buyers in Asia, Europe

پر واضح است که روند کاهش تجارت ایران در مورد این کشورها هم قابل رویت می‌باشد. بنابراین سیاست جایگزینی ایران چندان موفق نبوده است.

۳-۲- خاورمیانه

در سال ۲۰۰۲ کل تجارت ایران با کشورهای خاورمیانه ۶ درصد کل تجارت ایران را تشکیل می‌داد تا سال ۲۰۰۸ این سهم به ۱۳ درصد افزایش یافت. عمده این صادرات به ترکیه، امارات متحده عربی، عراق و افغانستان بوده است. این تجارت اصولاً مبتنی بر صادرات گاز طبیعی، محصولات کشاورزی و صنعتی، مواد معدنی، مواد پتروشیمی، فرش و صنایع دستی بوده است.

ایران بیشترین واردات را از دو کشور امارات متحده عربی و ترکیه داراست. به طور کلی که عمده واردات از امارات، در سال‌های گذشته، واردات محصولاتی است که از بازارهای خارجی به امارات منتقل می‌شود و از آنجا دوباره بسته‌بندی می‌شود تا در ایران به فروش برسد.^{۲۰} اما در سال‌های اخیر آمریکا از امارات خواسته است که صادراتش به ایران را محدودتر و مشکل‌تر نماید. بنابراین در اواسط سال ۲۰۱۰ امارات شروع به تدوین قوانینی برای محدود نمودن مبادلات تجاری و مالی با ایران و

بازرگانان ایرانی نمود. در عین حال بعضی از بانک‌های امارات سرمایه‌های ایرانیان را در آنجا ضبط نموده‌اند و امکان باز کردن موسسات تجاری - بازرگانی را برای ایرانیان مشکل‌تر نموده‌اند. بنابراین بسیاری از مبادلات تجاری به صورت نقد صورت می‌گیرد که باعث افزایش هزینه برای مصرف‌کننده نهایی می‌گردد. این احتمال وجود دارد که با سخت‌تر شدن شرایط تجاری تغییر جهت در تجارت ایران با امارات متحده عربی رخ دهد.^{۲۱}

سرمایه‌گذاری‌های خارجی و تبادلات مالی جمهوری اسلامی ایران در دولت نهم و دهم

۱- وضعیت ذخایر ارزی کشور طی سال‌های اخیر

به طور کلی ذخایر ارز خارجی ایران (شامل حساب ذخیره ارزی یا صندوق توسعه ملی) روندی هم سو با نوسانات قیمت نفت را دارا می‌باشد. براساس برآورد صندوق بین‌المللی پول ذخایر بین‌المللی ایران از ۶۰/۵ میلیارد دلار در سال مالی ۲۰۰۶ به ۸۲/۹ میلیارد دلار سال مالی ۲۰۰۷ افزایش یافت. برای سال مالی ۲۰۰۸ به علت نوسانات ناشی از بحران اقتصادی این رقم به ۷۹/۶ میلیارد دلار کاهش یافت. در عین حال خالی شدن حساب ذخیره ارزی امکان تعادل بخشیدن به نوسانات اقتصادی را در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹ عملاً غیرممکن نمود.

در اواخر سال ۲۰۰۷ ایران اعلام کرد پرداخت‌های به دلار در ازای صادرات نفتی خود را دیگر نمی‌پذیرد و از این پس این پرداخت‌ها را به ارزهای دیگر همچون یورو و ین می‌پذیرد. در عین حال بانک مرکزی شروع به کاهش سهم دلار در ذخایر ارزی کشور و استفاده از سایر ارزها نمود.

در اواسط سال ۲۰۱۲ با افزایش فشارهای بین‌المللی ناشی از تحریم‌های بین‌المللی، تحریم بانک مرکزی، اعمال محدودیت برای هرگونه معاملات مالی، محدود کردن معاملات نفتی ایران به معاملات بارترو و یا در ازای دریافت طلا در کنار تصمیم‌های نا هماهنگ مالی و پولی (که منجر به افزایش نقدینگی و تورم فزاینده شد)، کشور را با بحران تأمین ارز مواجه کرد.

در اکتبر ۲۰۱۲ ارزش ریال به شدت سقوط کرد، به طوری که در بازارهای غیررسمی طی یک هفته این ارزش از ۲۸۰۰۰ ریال به ازای یک دلار آمریکا به نزدیک ۴۰۰۰۰ ریال به ازای یک دلار رسید. پیشتر نیز در سپتامبر ۲۰۱۱ ریال از ۱۳۰۰۰ به ازای یک دلار به ۲۸۰۰۰ ریال به ازای یک دلار رسیده بود. این امر علاوه بر تصمیمات داخلی به این علت بود که انتظارات در مورد کاهش فراگیر ذخایر ارز معتبر، ایران با کاهش شدید فروش نفت ایران افزایش یافته بود. سقوط ارزش ریال هم‌چنین حاکی از قصد دولت بر ذخیره ارز (به علت کاهش درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت و نگرانی از مواجهه با بحران ذخایر ارزی) و امتناع از عرضه آن در بازار بود، ترجیح دولت بر ذخیره ارز مذکور برای واردات کالاهای ضروری (مثل دارو و مواد غذایی) بود.^{۲۲}

۲- سرمایه‌گذاری خارجی و تبادلات مالی ایران طی ۸ سال مورد بررسی

به عنوان یکی از پر جمعیت‌ترین کشورهای منطقه خاورمیانه به همراه ذخایر عظیم طبیعی، ایران همواره بستر لازم برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی را دارا می‌باشد؛ اما سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی همواره نسبت به سایر کشورهای منطقه از پایین‌ترین سطح برخوردار بوده است. این امر بیشتر به دلیل مشکلات ساختاری و یا تنش‌های سیاسی کشور بوده است.

جدول ۱۴- جریان سرمایه‌گذاری خارجی ایران و چند اقتصاد مهم منطقه (اعداد به میلیون دلار)

کشور	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱
ایران	۱/۶	۲/۰۱	۱/۹۱	۳/۰۵	۳/۶۵	۴/۱۵
مصر	۱۰/۰	۱۱/۶	۹/۵	۶/۷	۶/۳۹	۰/۴۸
ترکیه	۲۰/۲۰	۲۲/۰	۱۹/۵	۸/۴	۹/۰۴	۱۵/۸۷
عربستان سعودی	۱۸/۳	۲۴/۳	۳۸/۲	-	-	-

فضای سخت‌گیرانه قوانین داخلی ایران و بی‌میلی دولت برای تحقق سرمایه‌گذاری خارجی منجر به سطح بسیار پایین FDI در ایران شده است. به عنوان مثال در بخش انرژی، سرمایه‌گذاری خارجی به دلیل نظام بای‌بک (Buy-back system) حاکم بر این بخش بسیار محدود شده است. در سال ۲۰۰۶ بای‌بک‌ها به حدود ۵۰۰ میلیون دلار رسید.

در عین حال تحریم‌های بین‌المللی و نااطمینانی سیاسی، فضای اقتصاد ایران را نامطلوب نموده است و باعث شده بسیاری از تجار و سرمایه‌گذاران خارجی به شدت نسبت به آینده ایران و تنازعاتش به علت برنامه هسته‌ای نگران باشند. به خصوص که بخشی از تحریم‌های بین‌المللی، آمریکا و اتحادیه اروپا با هدف توقف سرمایه‌گذاری و توسعه میادین نفتی و به طور کلی توقف توسعه صنعت نفت و گاز ایران می‌باشد. در عین حال شرکت‌های خارجی برای تأمین مالی خود با مشکلات بسیاری روبه‌رو هستند چرا که وزارت خزانه‌داری آمریکا بانک‌هایی را که برای هر شرکتی در درون ایران تأمین مالی می‌نمایند، تحریم می‌نماید. در عین حال برای اجتناب از تحریم‌های آمریکا، شرکت‌های خارجی، سرمایه محدودی را به ایران منتقل می‌نمایند. به همین دلایل در دو سه سال اخیر بسیاری از شرکت‌های بین‌المللی از مشارکت در طرح‌های اقتصادی در بخش نفت و گاز، کشتیرانی و خودروسازی انصراف داده‌اند. در عین حال ایران با مسأله فرار سرمایه‌ها از کشور به علت بی‌ثباتی اقتصادی - سیاسی و نااطمینانی

از آینده اقتصاد کشور رو برو است از جمله این فرار سرمایه، خرید املاک توسط بسیاری از صاحبان سرمایه در دبی و ترکیه را می‌توان برشمرد.

با اوج‌گیری اختلافات بین‌المللی بر سر مسأله هسته‌ای کشور، ایران جهت بازرگانی خود را به سمت آسیا عوض نمود این کشورها شامل روسیه، چین، پاکستان، کشورهای آسیای مرکزی و شرکای منطقه‌ای مثل بحرین و ترکیه می‌باشد. مذاکرات برای موافقتنامه‌های جدید صورت گرفت ولی همچنان دستیابی به توافق بسیار دشوار می‌باشد. بسیاری بر این باورند که یکی از دلایل اصلی به سرانجام نرسیدن مذاکرات ایران با این کشورها به علت وضعیت بی‌ثبات ایران و انتظارات مبنی بر تنگ‌تر شدن حلقه تحریم‌ها می‌باشد.

جدول ۱۵ - خلاصه بعضی از مذاکرات انجام شده در بخش نفت و گاز

کشور	توضیحات
سوئیس	در مارچ ۲۰۰۷ شرکت انرژی EGL قرارداد صادرات ۲۵ ساله LNG را با شرکت ملی گاز ایران امضا کرد که ارزشی معادل ۱۸ میلیارد دلار داشته است. بنابراین قرارداد از آغاز ۲۰۱۱ سوییس سالانه ۵/۵ میلیارد مترمکعب گاز ایران را سالانه خریداری می‌نماید. این می‌توانست دومین بزرگ‌ترین قرارداد گاز اروپا باشد. البته اینکه این قرارداد عملی شود چندان امیدبخش نبود چرا که هیچ قرارداد ساخت خط لوله انتقال گاز بین ایران و اروپا وجود ندارد. هم‌اکنون این قرارداد مورد بازبینی و بررسی برای نقض تحریم‌هاست.
اتریش	در آوریل ۲۰۰۷ شرکت نیمه دولتی اتریشی OMV تمایل‌نامه‌هایی برای تأمین گاز اروپا توسط ایران امضا کرد. این مبادله می‌توانست ارزشی بالغ بر ۲۳ میلیارد دلار داشته باشد. وزارت خزانه‌داری آمریکا در حال بررسی این تمایل‌نامه‌ها برای نقض از تحریم‌هاست.

کشور	توضیحات
روسیه	در فوریه ۲۰۰۸ شرکت دولتی Gazprom اعلام انعقاد یک قرارداد برای همکاری ریسکی (Venture Company) برای توسعه میدان پارس جنوبی ایران را نمود.
	در سال ۲۰۰۹ Gazprom و شرکت ملی نفت ایران یک قرارداد سوآپ هیدروکربوری را به سرانجام رساندند. بنابراین قرارداد Gazprom از طریق ترکمنستان گاز به ایران می‌فرستد و در ازای آن از ایران نفت و گاز می‌گیرد.
چین	یک شرکت ملی فراساحل چین (CNOOC) امضا یک قرارداد سرمایه‌گذاری به ارزش ۱۶ میلیارد دلار، برای توسعه میدان گازی پارس شمالی و همچنین ساخت کارخانه گاز مایع طبیعی (LNG) را به تعویق انداخته است. بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند که این به تعویق انداختن به علت نگرانی چین از آینده ایران و تحریم‌های پیش روی سرمایه‌گذاران در ایران بوده است. در عین حال در دسامبر ۲۰۰۶ شرکت ملی نفت ایران و CNOOC یک تفاهم‌نامه امضا نمودند که براساس آن CNOOC به مدت ۲۵ سال، سالانه ۱۰ میلیون مترکعب LNG از ایران خریداری خواهد کرد. چین به علت این قراردادها مورد انتقاد شدید امریکا قرار گرفته است و به دنبال جایگزین کردن ایران با سایر عرضه‌کنندگان مثل قطر و استرالیا است.
پاکستان	شرکت ملی گاز ایران یک قرارداد صادرات گاز طبیعی به ارزش ۷/۴ میلیارد دلار با پاکستان منعقد کرده است که از سال ۲۰۱۱ شروع به بهره‌برداری شده است. این گاز از طریق خط لوله صلح به پاکستان منتقل می‌شود. این طرح در آغاز حتی شامل هند هم می‌شد اما توافق بر سر قیمت صورت نپذیرفت. آمریکا بر هند و پاکستان جهت توقف طرح فشار بسیاری وارد نموده است.

کشور	توضیحات
ترکیه	ایران هم‌چنین به دنبال صادرات گاز خود به ترکیه بوده است. بنابراین ترکیه هم در توسعه میدان گازی پارس جنوبی مشارکت خواهد نمود و در ازای آن گاز و یا پرداخت‌های مالی دریافت خواهد کرد. گاز ایران قرار است به ترکیه و از آنجا از طریق خط لوله‌ای که ترکیه احداث خواهد کرد به سایر نقاط جهان از جمله اروپا منتقل شود.
آلمان	در نوامبر ۲۰۰۸ شرکت آلمانی استینر اعلام کرد می‌خواهد سه کارخانه LNG به ارزش ۱۴۷ میلیارد دلار احداث نماید. آلمان خاطر نشان کرده است که این قرارداد تحریم‌های بین‌المللی را نقض نمی‌کند.
مالزی	در دسامبر ۲۰۰۸ ایران یک قرارداد گاز به ارزش ۱۴ میلیارد دلار با گروه SKS مالزی منعقد کرد. قرارداد شامل احداث یک کارخانه LNG هم بوده است.
بحرین	در دسامبر ۲۰۰۸ ایران و بحرین پیش‌نویس یک قرارداد انتقال ۱ میلیارد فیت مکعب گاز طبیعی در روز به بحرین را امضا نموده‌اند.
هند	در دسامبر ۲۰۰۹ هند اعلام کرد شرکت نفت و گازش و شرکای آن تصمیم دارند ۱۰ میلیارد دلار در توسعه میدان گاز پارس جنوبی و تسهیلات LNG سرمایه‌گذاری نمایند و در ازای آن گاز ایران را وارد نمایند.

تحریم‌های بین‌المللی از سال ۲۰۱۰ به بعد با هدف مختل نمودن عملیات استخراج، انتقال و فروش نفت و گاز کشور، فشارها را بر شرکای ایران در بخش نفت و گاز افزایش داد. مقامات آمریکا اعلام نمودند که ایران در سال ۲۰۱۱ حدود ۶۰ میلیارد دلار در سرمایه‌گذاری بر تأسیسات بخش انرژی‌اش از دست داده است. این امر

به علت خروج شرکت‌های خارجی از طرح‌های مشترک خود با ایران، عدم تمایل به سرمایه‌گذاری مجدد و یا فروش سرمایه‌گذاری خود به سایر شرکت‌ها بوده است.

جدول ۱۶- مقایسه مقدار *FDI* طی چند سال (اعداد به میلیون دلار و یا به صورت درصد)

FDI flows	2005-2007 (Pre-crisis annual average)	2008	2009	2010	2011	as a percentage of gross fixed capital formation			
	2005-2007 (Pre-crisis annual average)	2008	2009	2010	2011	2005-2007 (Pre-crisis annual average)	2008	2010	2011
Iran, Islamic Republic of									
Inward	2 262	1 909	3 048	3 648	4 150	3.6	3.7	4.0	3.0
Outward	380	380	356	346	360	0.6	0.4	0.4	0.3
Memorandum									
Pakistan									
Inward	4 021	5 438	2 338	2 022	1 327	16.1	8.1	7.5	5.3
Outward	84	49	71	47	62	0.3	0.2	0.2	0.2
Turkey									
Inward	17 421	19 504	8 411	9 038	15 876	14.6	8.1	6.5	9.0
Outward	1 365	2 549	1 553	1 464	2 464	1.1	1.5	1.0	1.4
South Asia									
Inward	25 681	52 869	42 370	31 746	38 942	5.8	7.3	4.5	5.5
Outward	12 802	19 756	16 403	13 605	15 234	2.9	2.8	1.9	2.2
Asia and Oceania									
Inward	287 145	382 658	317 178	386 138	424 759	11.2	8.1	8.2	7.4
Outward	155 394	223 211	211 002	273 209	280 588	6.1	5.4	5.8	5.0
Developing economies									
Inward	442 915	650 017	519 225	616 661	684 399	13.0	10.3	10.3	8.5
Outward	229 567	328 121	268 476	400 144	383 754	6.9	5.4	6.7	4.4
World									
Inward	1 473 190	1 790 706	1 197 824	1 309 001	1 524 422	13.1	9.6	9.6	9.2
Outward	1 500 545	1 969 336	1 175 108	1 451 365	1 694 396	13.5	9.5	10.7	10.4
FDI stocks	1985	2000	2008	2010	2011	as a percentage of gross domestic product			
	1985	2000	2008	2010	2011	1985	2008	2010	2011
Iran, Islamic Republic of									
Inward	2 287	2 597	24 645	28 293	32 443	2.1	7.0	7.3	6.9
Outward	- 18	572	2 209	2 555	2 915	-	0.6	0.7	0.6
Memorandum									
Pakistan									
Inward	5 408	6 919	17 673	19 828	21 876	7.5	11.3	11.4	10.5
Outward	266	489	1 851	1 362	1 432	0.4	1.2	0.8	0.7
Turkey									
Inward	14 933	19 209	143 795	186 022	140 305	6.6	23.4	25.3	18.0
Outward	1 418	3 668	22 250	21 570	24 034	0.6	3.6	2.9	3.1
South Asia									
Inward	15 320	29 834	225 739	266 641	270 890	2.5	11.2	10.8	9.6
Outward	826	2 949	85 352	100 817	116 141	0.1	4.3	4.1	4.2
Asia and Oceania									
Inward	570 905	1 074 547	3 123 095	3 731 131	4 007 372	16.1	26.5	27.0	24.5
Outward	208 974	607 109	1 967 962	2 282 661	2 573 270	6.0	17.0	16.8	16.0
Developing economies									
Inward	847 292	1 735 488	5 120 182	6 256 066	6 625 032	14.4	29.6	30.5	26.0
Outward	329 152	857 107	2 834 914	3 313 808	3 705 410	5.8	16.9	16.6	13.8
World									
Inward	3 438 082	7 450 022	18 041 009	19 906 662	20 438 199	11.2	31.1	31.6	28.7
Outward	3 790 105	7 952 878	19 325 746	20 864 846	21 168 489	12.6	33.7	33.4	30.0

Source: UNCTAD, World Investment Report 2012, www.unctad.org/wir or www.unctad.org/fdistatistics.

بنابر پیش‌بینی‌ها احتمال جذب سرمایه‌گذاری معادل ۱۴۵ میلیارد دلار تا سال ۲۰۱۸ که توسط وزیر نفت کشور در سال ۲۰۰۸ اعلام شده، را بسیار کم می‌باشد. این در حالی است که بخش نفت و گاز کشور سرمایه‌ای معادل ۱۳۰ میلیارد دلار در حد فاصل سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰ را نیازمند خواهد بود. در عین حال در یک سال اخیر کم‌تر فعالیتی از طرف سرمایه‌گذاران و یا حاکی از توسعه میداین‌گازی و نفتی کشور قابل مشاهده است. شرکت‌های باقی‌مانده در کشور هم دائماً مورد بررسی توسط آمریکا برای نقض قوانین تحریم‌ها هستند.^{۲۳}

در کنار این طرح‌های سرمایه‌گذاری خارجی در کشور، تحریم‌های اتحادیه اروپا یک قرارداد نفتی بین شرکت ملی نفت ایران و بی‌پی انگلستان در میدان گازی روم که در ۲۰۰ مایلی ساحل اسکاتلند قرار دارد، را نیز متوقف کرد. در نوامبر ۲۰۱۰، بی‌پی اعلام کرد که لغو این مشارکت را برای اطمینان از هم‌سویی با تحریم‌های اتحادیه اروپا انجام داده است. در عین حال شرکای خط لوله ترانس اتلانتیک در سپتامبر ۲۰۱۰ اعلام نمودند که خط لوله مذکور به هیچ عنوان گاز ایران را به اروپا منتقل نخواهد کرد. به طور کلی روند خروج سرمایه‌گذاران و شرکت‌های خارجی از کشور به شرح زیر است:

- ۱- نفت پالایش یافته
- شرکت ترک توپراسکه پالاینده نفت است، قراردادهای خود برای تأمین بنزین به ایران را لغو کرده است.
- گروه فرانسوی نفت توتال، رویال داچ شل، گروه مستقل نفتی کویت، شرکت ریلاینس هند و پتروناس مالزی همگی فروش محصولات پالایش یافته به ایران را در سال ۲۰۱۰ را متوقف کرده‌اند.

- شرکت معاملات انرژی ویتول سوییس، گلن کورو ترا فیگورا همگی در ماه مارس ۲۰۱۰ به طور علنی تعهد خود را مبنی بر عدم تأمین محصولات نفتی پالایش یافته به ایران اعلام کرده‌اند.
- شرکت نفت لوکویل از روسیه اعلام کرده است که فروش بنزین به ایران را متوقف کرده است. پس از انتشار گزارش‌های مطبوعاتی در جهت خلاف این امر، لوکویل طی نامه سرگشاده‌ای به کنگره آمریکا و در بیانیه علنی در سال ۲۰۱۰ بار دیگر تعهد خود را مورد تأکید قرار داد.
- شرکت‌های BP، شل، Q8، توتال و OMV همگی تأمین سوخت جت به ایران ایر را متوقف کرده‌اند.
- شرکت آلمانی تیسن کراپ اخیراً اعلام داشته است که از محدوده آنچه این تحریم‌ها مقرر داشته‌اند نیز فراتر خواهد رفت و تمام معاملات جدید خود را در ایران به حالت رکود در خواهد آورد.
- طرح‌های مربوط به تولید و استخراج (Upstream).
- شل، توتال، انی، استت اوایل و اینپکس همگی یا به فعالیت‌های خود در ایران پایان داده‌اند یا در شرف خاتمه دادن به این فعالیت‌ها هستند. هر پنج شرکت تعهد سپرده‌اند که در هیچگونه فعالیت جدیدی در ایران مشارکت نجویند.
- علاوه بر شل، رپسول مذاکرات خود را برای توسعه مرحله ۱۳ و ۱۴ میدان گاز پارس جنوبی کنار گذاشته است. آنها به آمریکا تعهد سپرده‌اند که در هیچ گونه مذاکره دیگری با ایران شرکت نخواهند کرد.
- بی پی در اواسط ماه نوامبر سال ۲۰۱۰ اعلام کرد که تولید در میدان گاز روم دریای شمال را، که شرکت نفت ایران در مالکیت آن شریک است، متوقف خواهد کرد تا اطمینان یابد که فعالیت‌های آن با تحریم‌های اتحادیه اروپا علیه ایران مطابقت دارد.

- شرکت مهندسی و ساختمانی GS از کره جنوبی در روز اول ژوئیه اعلام کرد که طرح ۲/۱ میلیارد دلاری پردازش گاز را در ایران را لغو کرده است.
- در ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۰ شرکای آمریکا اعلام کردند که خط لوله طراحی شده در عرض دریای آریاتیک (تپ) برای انتقال گاز از ایران به اروپا مورد استفاده قرار نخواهد گرفت.
- شرکت آلمانی لینده، که تنها تأمین کننده فناوری تبدیل گاز به گاز مایع به ایران بوده، همه فعالیت های تجاری خود با ایران را قطع کرده است. ایران اعلام کرده است که هیچ کدام از طرح های الان جی جدید را به اجرا در نخواهد آورد.
- صنایع ریلاینس، بزرگترین پالاینده خصوصی هند، در تاریخ اول آوریل به رویترا اعلام کرده که در سال مالی ۲۰۱۰ نفت خام از ایران وارد نخواهند کرد.

۲- کشتیرانی

- شرکت لویڈز لندن در روز ۹ ژوئیه ۲۰۱۰ اعلام کرد که محموله های نفتی به مقصد ایران را بیمه یا بیمه مجدد نخواهد کرد.
- انجمن های اصلی کشتیرانی بندهایی را در قراردادهای خود گنجانده اند که صاحبان کشتی ها را قادر می سازد تا از تحویل محموله های نفت پالایش یافته به ایران خودداری کنند.
- شرکت کشتیرانی سهامی محدود خط NYK از کره جنوبی اعلام کرده است که تصمیم دارد از انجام معاملات با ایران خودداری کند.

۳- تجهیزات و دیگر موارد

- تجارت محلی و مطبوعات بین المللی در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۰ گزارش داده اند که شرکت کیا موتورز کره جنوبی با توجه به احتمال سخت تر شدن

- تحریم‌های کره جنوبی در انجام تجارت با ایران، از ماه اوت صادرات اتومبیل، مجموع قطعات برای مونتاژ و قطعات یدکی را به ایران قطع کرده است.
- دیملر، تولیدکننده اتومبیل‌های تجملی، در ماه آوریل اعلام کرد که ۳۰ درصد از سهم خود در شرکت سازندگان موتور ایرانی را خواهد فروخت و صادرات برنامه‌ریزی شده اتومبیل و کامیون را به ایران مسدود خواهد کرد.
- شرکت کترپیلار شرکت‌های غیرآمریکایی تابع خود را از قبول سفارش‌هایی که به ایران فرستاده می‌شوند منع کرده است.
- شرکت سویسی ABB۲۹، مجتمع ایتالیایی «فینمکانیکا» در صنایع دفاعی، هوا، انرژی و حمل و نقل، شرکت سهامی محدود عام اینگرسول - راندریال که کمپرسور هوا و سیستم‌های سردکننده می‌سازد، و مجتمع آلمانی مهندسی زیمنس، همگی از انجام معاملات تجاری با ایران صرف نظر کرده‌اند.
- هانتس من، شرکت سهامی تولیدکننده مواد شیمیایی، اعلام کرده است که شرکت‌های خارجی که دارای ارتباط غیرمستقیم جانبی با آن هستند، فروش محصولات به اشخاص ثالث را در ایران قطع خواهد کرد.^{۲۴}

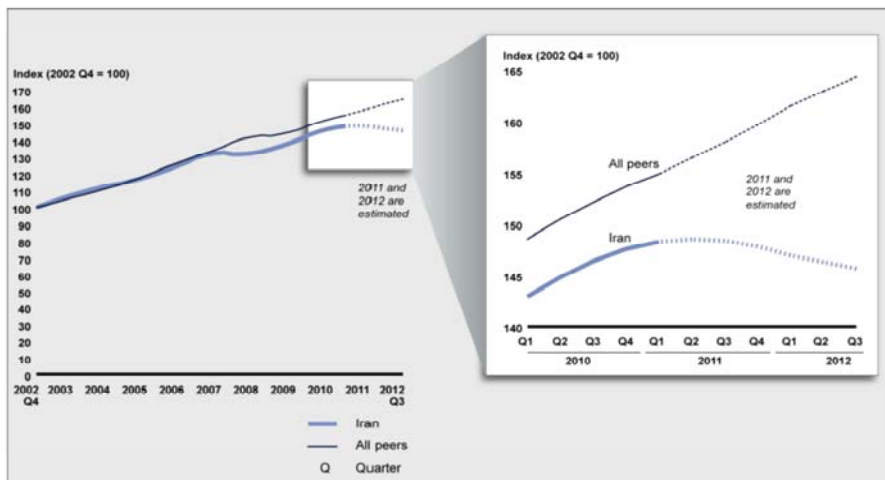
۳- ریسک و جایگاه اقتصاد ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی در دولت نهم و دهم

یکی از عناصر مهم در تبیین میزان ریسک‌پذیری یک کشور و اطمینان از سودآوری مداوم سرمایه‌گذاری در یک کشور، بررسی وضعیت اقتصادی کشور و ارزیابی میزان ثبات اقتصادی آن، توان بازگشت‌پذیری یک کشور به دوران قبل از بحران در صورت وقوع بحران، میزان هزینه سرمایه‌گذاری در آن کشور و... می‌باشد. بنابراین برای تبیین میزان ریسک اقتصاد ایران و قدرت رقابت‌پذیری کشور بررسی جایگاه اقتصادی کشور در منطقه و جهان مهم می‌نماید.

شرایط اقتصادی ایران (در قالب مقایسه مقدار GDP واقعی) در مقایسه با کشورهای هم تراز با کشور در نمودار زیر به خوبی قابل مشاهده است.

نمودار ۲۲

Figure 4: GDP for Iran and Peers, January 2010 through July 2012



Source: GAO analysis of International Monetary Fund, IHS Global Insight, and Economist Intelligence Unit data.

Peers میانگین وزنی رقبای اصلی اقتصادی ایران است

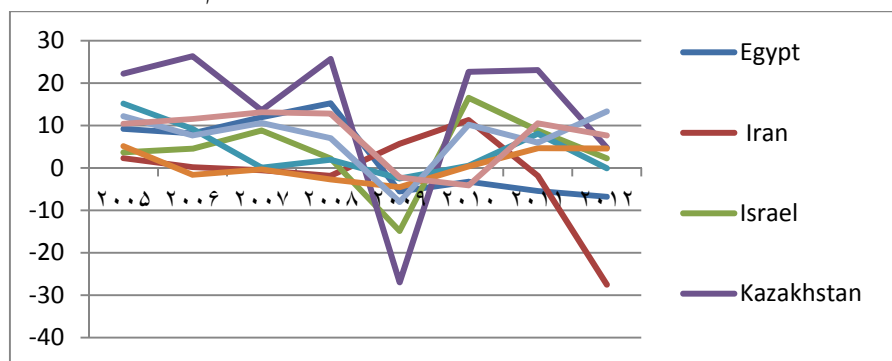
پر واضح است که روند فزاینده تولید ناخالص ملی کشور از اواسط سال ۲۰۰۷ با افول روپرو شده است و این سقوط در مقایسه با کشورهای هم تراز ایران در اواسط سال ۲۰۰۸ به اوج رسید. در اوایل سال ۲۰۱۰ بار دیگر تولید ناخالص داخلی کشور افزایش یافت اما با اعمال فشارهای مضاعف بین‌المللی و تحریم‌ها از اواسط سال ۲۰۱۱ تولید ناخالص داخلی روند کاهنده شدیدی را تجربه نموده است. بیشتر این کاهندگی به دلیل کاهش درآمدهای نفتی کشور می‌باشد.

جدول ۱۷- رشد اقتصادی (تغییر در تولید ناخالص داخلی به قیمت‌های ثابت) اعداد به درصد

Country	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲
مصر	۴/۴۷۲	۶/۸۴۴	۷/۰۸۸	۷/۱۵۶	۴/۶۷۴	۵/۱۴۷	۱/۷۷۶	۲/۲۱۵
ایران	۴/۶۵۶	۶/۲۱۱	۶/۳۶۷	۰/۵۷۶	۳/۹۵	۵/۸۹۹	۳/۰۲۷	-۱/۸۷۵
اسرائیل	۴/۷۳۲	۵/۷۹۸	۵/۸۹۷	۴/۱۱۱	۱/۱۰۶	۴/۹۸۳	۴/۶۰۵	۳/۱۰۴
قزاقستان	۹/۷	۱۰/۷	۸/۹	۳/۲	۱/۱۸۱	۷/۲۵۱	۷/۵	۵/۰۴۳
پاکستان	۸/۹۵۸	۵/۸۱۸	۶/۸۱۵	۳/۶۸۵	۱/۷۲۲	۳/۰۶۶	۳/۰۳۸	۳/۶۷۵
عربستان سعودی	۷/۲۵۶	۵/۵۷۷	۵/۹۹۲	۸/۴۲۷	۱/۸۲۹	۷/۴۳۴	۸/۴۷۹	۶/۸۰۶
ترکیه	۸/۴۰۲	۶/۸۹۳	۴/۶۶۹	۰/۶۵۹	-۴/۸۲۶	۹/۱۵۷	۸/۵۰۳	۲/۶۱۹
امارات متحده عربی	۸/۵۹۹	۸/۸۴۵	۶/۵۵	۵/۳۲۳	-۴/۸	۱/۳	۵/۱۹۱	۳/۹۰۹

International Monetary Fund, World Economic Outlook Database, April 2013

نمودار ۲۳- رشد اقتصادی ایران در مقایسه با کشورهای هم‌تراز



بنابراین نمودار رشد اقتصادی کشور یک بار در سال ۲۰۰۸ و یک بار در سال ۲۰۱۲ به شدت سقوط کرده است. سقوط رشد اقتصادی ایران از سال ۲۰۱۰ شروع شده است و بنابر نظر صندوق بین‌المللی پول کشور در سال ۲۰۱۲ با رشد منفی روبرو بوده است. این در حالی است که کشورهای هم‌جوار ایران اکثراً در این سال‌ها با رشد مثبت و قابل قبولی روبرو بوده‌اند.

جدول ۱۸ - نرخ برابری پول ملی نسبت به دلار آمریکا

(براساس نرخ تبدیل ضمنی برابری قدرت خرید)

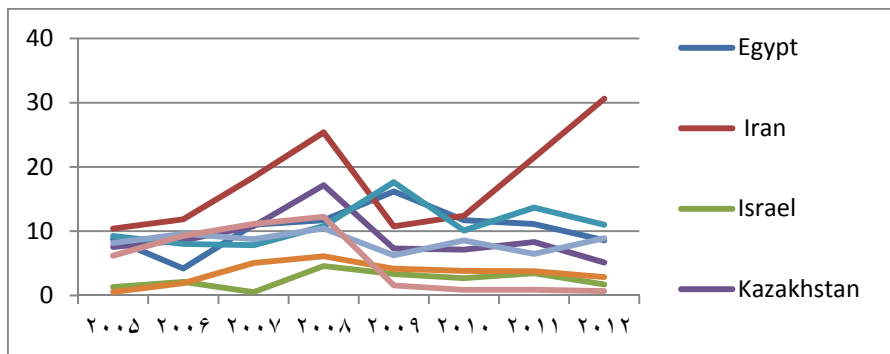
کشور	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲
مصر	۱/۶۱۵	۱/۶۸	۱/۸۳۸	۲/۰۱۸	۲/۲۲۴	۲/۴۱۷	۲/۶۴۲	۲/۸۵۶
ایران	۲۶۷۴/۷۶	۲۹۶۲/۰۵	۳۴۷۲/۵۲	۳۹۷۲/۵۴	۴۰۳۷/۹۷	۴۵۵۷/۶۳	۵۶۰۷/۲۲	۶۷۳۴/۸۵
اسرائیل	۳/۷۱۷	۳/۶۶۸	۳/۵۵۷	۳/۵۳۶	۳/۶۷۳	۳/۶۶۹	۳/۶۷۹	۳/۷۳۳
قزاقستان	۵۷/۶۰۷	۶۷/۸۳	۷۴/۹۱۳	۹۱/۳۹۴	۹۳/۶۱۷	۱۱۰/۴۸۷	۱۲۳/۸۴۴	۱۲۶/۳۵۹
پاکستان	۱۹/۱	۲۰/۵۰۷	۲۱/۲۲۷	۲۳/۶۵۳	۲۸/۶۳۶	۳۱/۸۹۹	۳۶/۹۲۴	۴۰/۰۷۵
عربستان سعودی	۲/۴۰۹	۲/۵۳۴	۲/۵۶۶	۲/۸۹۵	۲/۳۲۷	۲/۶۲۴	۳/۰۱	۳/۰۰۸
ترکیه	۰/۸۶۸	۰/۹۲	۰/۹۴۹	۱/۰۴	۱/۰۸۶	۱/۱۳۲	۱/۲۰۷	۱/۲۷
امارات متحده عربی	۳/۶۳۲	۳/۹۷۳	۴/۲۱	۴/۷۶۸	۴/۱۰۱	۴/۳۶۷	۴/۸۹۶	۴/۸۵۹

International Monetary Fund, World Economic Outlook Database, April 2013

نمودار صفحه بعد تحولات ارزی کشور را در ۸ سال گذشته نسبت به سایر کشورهای مطرح منطقه نشان می‌دهد. در مقابل سقوط چشمگیر ریال، ارزش پول ملی کشورهای منطقه به نسبت با ثبات بوده است و این ریال بوده است که با سقوط قابل توجهی روبرو بوده است. این نوسانات علاوه بر نمایانگر کردن بحران ارزی کشور و مشکلات اقتصادی خارجی است نشانگر مشکلات داخلی اقتصاد ایران و بی‌ثباتی و ریسک بالای انجام فعالیت‌های اقتصادی و یا سرمایه‌گذاری در کشور است.

نمودار ۲۴- نرخ برابری پول ملی نسبت به دلار آمریکا

(براساس نرخ تبدیل ضمنی برابری قدرت خرید)



جدول ۱۹- میزان تغییر سالانه در واردات کشور (درصد)

کشور	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲
مصر	۱۷/۳۴۹	۱۳/۴۲۷	۸/۷۴۹	۲۴/۶۰۵	-۰/۳۱۴	-۵	-۲/۷۱۳	۳/۰۷۹
ایران	۲/۶۳۹	۶/۰۵۱	۸/۳۸۴	۱۰/۹۶۴	۶/۴۱۱	-۰/۵۹۷	-۸/۸۷۸	-۱۹/۰۰۵
اسرائیل	۲/۸۴۹	۰/۸۶۵	۹/۹۴۴	۳/۷۹۲	-۱۵/۲۰۹	۱۳/۲۴۳	۸/۵۱۲	۳/۲۰۲
قزاقستان	۲۸/۳۸۱	۲۲/۶۳۷	۲۵/۶۹۵	-۲/۲۹۷	-۱۱/۵۸۹	۷/۷۸۷	۴/۰۵۳	۲۰/۴۷۵
پاکستان	۲۶/۵۹۸	۲۱/۱۷۶	۲/۷۵۱	۱۰/۶۶۹	-۳/۰۹۸	-۱/۹۹۴	۳/۰۹۱	۲/۰۰۵
عربستان سعودی	۲۶/۶۹	۱۹/۷۸۷	۱۸/۹۶	۱۲/۸۵۹	۰/۱۲۶	۱/۰۳۹	۴/۲۳۶	۷/۳۱۴
ترکیه	۱۲/۶۴۸	۷/۸۸۲	۱۴/۲۲۲	-۱/۳۴۶	-۱۲/۴۲۲	۱۷/۹۸	۱۱/۲۸۵	-۰/۵۷
امارات متحده عربی	۱۴/۳۶۸	۱۰/۶۶۲	۳۷/۰۲۴	۲۲/۲۹۷	-۹/۳۸۶	۰/۰۶۴	۱۰/۱۰۱	۱۱/۴۴۳

International Monetary Fund, World Economic Outlook Database, April 2013

جدول ۲۰ - میزان تغییر سالانه در صادرات کشور (درصد)

کشور	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲
مصر	۹/۱۹۵	۸/۱۶۷	۱۱/۹۶	۱۵/۲۶	-۵/۵۳	-۳/۲۳۵	-۵/۴۴۷	-۶/۷۸۸
ایران	۲/۲۸۹	۰/۱۷۵	-۰/۵۶	-۱/۸۳۵	۵/۶۹۲	۱۱/۲۸۷	-۱/۸۵۵	-۲۷/۵۰۷
اسرائیل	۳/۶۶۱	۴/۵۱۶	۸/۸۴۷	۲/۲۴۱	-۱۴/۸۷۶	۱۶/۵۲۸	۸/۸۲۶	۲/۲۶۱
قزاقستان	۲۲/۲۴۲	۲۶/۳۴۱	۱۳/۵۹۶	۲۵/۷۰۹	-۲۶/۹۸۳	۲۲/۶۳۲	۲۳/۰۶۷	۴/۷۹۸
پاکستان	۱۵/۱۶۲	۹/۱۹۱	۰/۰۶۹	۱/۹۳۹	-۲/۵۰۲	۰/۵۴۷	۸/۰۷۷	-۰/۰۵۸
عربستان سعودی	۵/۱۳۹	-۱/۶۲۷	-۰/۳۳۵	-۲/۷۰۲	-۴/۵۱۵	۰/۳۸۵	۴/۶۳۲	۴/۵۷۷
ترکیه	۱۲/۲۰۴	۷/۶۴۴	۱۰/۶۰۶	۷/۰۳۸	-۸/۰۳	۱۰/۱۹۵	۵/۹۵۷	۱۳/۳۱۸
امارات متحده عربی	۱۰/۴۱	۱۱/۵۳۱	۱۳/۱۴۱	۱۲/۷۸۶	-۲/۲۱۸	-۴/۱۱۶	۱۰/۵۱۸	۷/۶۴۶

International Monetary Fund, World Economic Outlook Database, April 2013

دو جدول بالا از کاهش شدید در صادرات و واردات کشور و به بیان بهتر از کاهش شدید در کل تجارت کشور خبر می‌دهند. البته میزان کاهش در صادرات کشور (که بیشتر به علت کاهش شدید در صادرات نفت و گاز کشور است) در سال ۲۰۱۲ بیش از کاهش در واردات کشور است. این در حالی است که صادرات کشورهای ترکیه و امارات به ترتیب ۱۳ و ۷/۵ درصد افزایش یافته است.

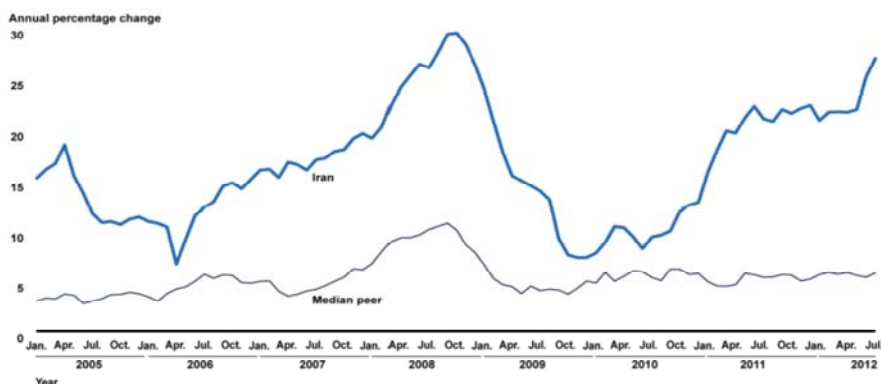
جدول ۲۱ - نرخ تورم (براساس درصد تغییر در میانگین شاخص قیمت مصرف کننده) واحد: درصد

کشور	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲
مصر	۸/۷۹۴	۴/۲	۱۱	۱۱/۷	۱۶/۲	۱۱/۷	۱۱/۱	۸/۶
ایران	۱۰/۴	۱۱/۸۶۶	۱۸/۳۹۴	۲۵/۳۶۸	۱۰/۷۵۶	۱۲/۳۹۶	۲۱/۴۸	۳۰/۶
اسرائیل	۱/۳۲۵	۲/۱۰۷	۰/۵۱۸	۴/۵۹۲	۳/۳۳	۲/۶۹۲	۳/۴۶۲	۱/۷۱۱
قزاقستان	۷/۵۴۱	۸/۵۷۵	۱۰/۷۸۳	۱۷/۱۴۹	۷/۲۹۶	۷/۱۲۶	۸/۳۲۹	۵/۱۱۹
پاکستان	۹/۲۵۷	۸/۰۱	۷/۸۲۸	۱۰/۷۷۹	۱۷/۶۳۲	۱۰/۱۰۴	۱۳/۶۶۱	۱۱/۰۰۵
عربستان سعودی	۰/۵۳۸	۱/۹۲۷	۵/۰۴۲	۶/۱	۴/۱۴۷	۳/۸۰۱	۳/۷۴۹	۲/۸۵۷
ترکیه	۸/۱۷۹	۹/۵۹۷	۸/۷۵۶	۱۰/۴۴۴	۶/۲۵۱	۸/۵۶۶	۶/۴۷۲	۸/۹۱۲
امارات متحده عربی	۶/۱۹۵	۹/۲۸۵	۱۱/۱۲۸	۱۲/۲۵۱	۱/۵۶	۰/۸۷۸	۰/۸۷۵	۰/۶۶۵

International Monetary Fund, World Economic Outlook Database, April 2013

نمودار ۲۵

Figure 5: Consumer Price Inflation for Iran and Peers, January 2005 through July 2012

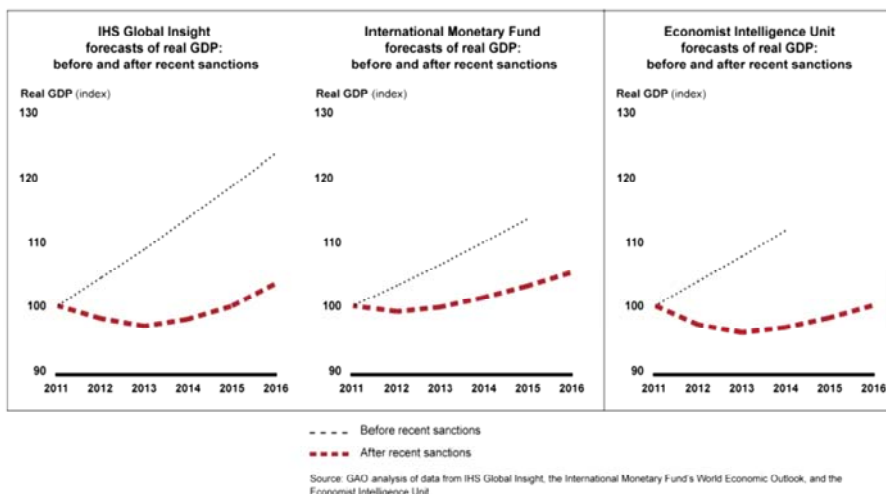


تورم سالانه در کشور که صعودی قابل توجه را در سال ۲۰۰۸ داشت، دوباره از اواسط سال ۲۰۱۰ تا سال ۲۰۱۲ حدود ۸ درصد افزایش یافت و به ۳۰ درصد در سال ۲۰۱۲ رسید. بنابر مطالعات انجام شده این افزایش ۱۲/۶ درصد بیش از انتظارات پیش‌بینی شده بوده است. یکی از دلایل عمده افزایش این نرخ، افزایش هزینه مبادلات مالی با خارج به علت تحریم‌ها، افزایش شدید نرخ ارز کشور و همچنین افزایش نقدینگی شدید در کشور به علت سیاست‌های اقتصادی دولت (هدفمندی یارانه‌ها، رشد شدید پول توسط بانک مرکزی) می‌باشد.

تمامی موارد بالا باعث شده است که صندوق بین‌المللی پول، IHS Global (Economet Intelligence Unit (EIU, Insight پیش‌بینی‌ها از آینده اقتصاد ایران را بازبینی نمایند تا تغییر در عملکرد اقتصادی کشور پس از اعمال تحریم‌ها را منعکس نمایند. نمودار زیر این دو پیش‌بینی را با هم مقایسه نموده است.

نمودار ۲۶

Figure 6: Forecasts of Iran's GDP Before and After Recent U.S. and International Sanctions



بنابراین تمامی این پیش‌بینی‌ها آینده اقتصاد ایران را بدتر و پر ریسک‌تر پیش‌بینی نموده‌اند. به عنوان مثال بنابر پیش‌بینی IHS Global Insight ایران پس از سال ۲۰۱۲ با تولید ملی پایین‌تر، سقوط شدیدتر صادرات و کاهش شدیدتر ارزش پول ملی‌اش روبرو خواهد بود.

نمودار بالا هم‌چنین منعکس‌کننده این امر است که نظر این سه موسسه مبنی بر رشد اقتصادی ایران بین ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ از متوسط ۳/۲ تا ۴/۳ درصد به ۰/۵- تا ۰/۸ تغییر یافته است. این پیش‌بینی‌ها بر این باور استوار است که سیاست‌های داخلی حاضر به همراه تحریم‌ها، اقتصاد ایران را به یک رکود فراگیر و عمیق فرو خواهد برد.

صندوق بین‌المللی پول نیز در گزارش Regional Economic Outlook خود در نوامبر ۲۰۱۲ پیش‌بینی کرده است که ذخایر ناخالص رسمی ایران از ۱۰۱/۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ به ۸۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۲ و ۸۴/۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ خواهد رسید. هم‌چنین بنابر پیش‌بینی IMF از واردات سالانه کالا و خدمات در

سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳، ذخایر پیش‌بینی شده کمتر از ارزش کل واردات ایران در ۲۰۱۳ خواهد بود.^{۲۵}

چشم‌انداز جایگاه ایران در نظام اقتصاد بین‌الملل و اقتصاد منطقه

در این بخش به بررسی جایگاه ایران در اقتصاد منطقه و آرایه حدس‌هایی در باره چشم‌انداز آن در اقتصاد منطقه‌ای و جهانی اختصاص دارد. در ابتدا بر مبنای شاخص قدرت ملی به جایگاه ایران در میان کشورهای منطقه پرداخته می‌شود. سپس بر مبنای شاخص‌های تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه، چشم‌اندازی از موقعیت ایران به عنوان یکی از کشورهای موسوم به گروه ۱۱ (کره جنوبی، مکزیک، ترکیه، ایران، اندونزی، ویتنام، پاکستان، مصر، نیجریه، فیلیپین، بنگلادش) در سال ۲۰۲۵ آرایه و در ادامه احتمال تحقق پیش‌بینی خوش‌بینانه از موقعیت اقتصادی ایران در سال ۲۰۲۵، برحسب چند شاخص از جمله جذب سرمایه خارجی، نفوذ در بازارهای منطقه‌ای اکو و بازار مشترک اسلامی، در قیاس با رقبا، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- جایگاه ایران در اقتصاد منطقه‌ای برحسب شاخص قدرت ملی

در ادامه، پیش از پرداختن به جایگاه ایران برحسب شاخص قدرت ملی در منطقه، لازم است منظور خود از منطقه را مشخص کنیم. در اینجا، منظور ترکیبی از معیارهای حوزه جغرافیایی خاورمیانه (ایران، ترکیه، عربستان سعودی، امارات، قطر، یمن، اردن، سوریه، عمان عراق، کویت، لبنان، فلسطین و اسرائیل) و حوزه سازمان همکاری‌های اقتصادی (اکو) (ایران، ترکیه، پاکستان، افغانستان، قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، آذربایجان، ترکمنستان و تاجیکستان) است. این حوزه تعریف شده با توجه به رقابت

قدرت‌های اصلی برای اثرگذاری بر روند تحولات اقتصادی و سیاسی کشورهای مذکور مصداق بیشتری پیدا می‌کند.

بر مبنای برآورد «پژوهشکده مطالعات راهبردی» (۱۳۸۸)، ترکیه، ایران، اسرائیل، قزاقستان، پاکستان، و عربستان (جدول ۱۷) و بر مبنای برآورد «موسسه رتبه‌بندی ملی» ترکیه، عربستان سعودی، اسرائیل، قزاقستان، ایران و امارات (جدول ۱۸) قدرت‌های اصلی منطقه‌ای هستند. به نظر می‌رسد که برآورد اول با واقعیت انطباق بیشتری دارد و بنابراین قابل استنادتر است. برای مثال، هرچند امارت بر مبنای معیار صرف اقتصادی می‌تواند از پاکستان پیشروتر باشد اما بر مبنای جمیع متغیرهای مد نظر در محاسبه قدرت ملی به روش اول (جدول ۱۹) نمی‌تواند از پاکستان برتر باشد. در هر حال، صرف نظر از رتبه‌بندی این دو منبع، در این باره که ترکیه، ایران، عربستان سعودی، پاکستان، قزاقستان و اسرائیل قدرت‌های اصلی منطقه‌ای هستند و همین طور در حال حاضر ترکیه پیش‌تر از ایران است، اجماع نظر وجود دارد.

جدول ۲۲ - جایگاه ایران در منطقه بر مبنای شاخص قدرت ملی (ترکیبی از شاخص‌های علمی و فناوری، اقتصادی، اجتماعی، سرزمینی، فرهنگی، سیاسی - حکومتی، فرامرزی، فضایی و نظامی)

رتبه‌بندی کشورهای منطقه (عدد اول رتبه در جهان و عدد داخل پرانتز امتیاز کسب شده است)	
۱۷- ترکیه (۱۰۷/۲)، ۲۰- ایران (۱۰۳/۶)، ۳۸- اسرائیل (۷۹/۱)؛ ۳۹- قزاقستان (۷۶/۲)؛ ۴۰- پاکستان (۷۶/۱)، ۴۳- عربستان (۷۳/۴)؛ ۶۴- امارات متحده (۵۱/۹)، ۷۷- قرقیزستان (۴۶/۳)، ۷۸- ازبکستان (۴۶/۱)، ۷۹- کویت (۴۶)	رتبه‌بندی قدرت ملی کشورهای منطقه بدون اعمال ضریب
۲۰- ترکیه (۱۵۵/۶)، ۲۴- ایران (۱۵۱)، ۳۷- اسرائیل (۱۲۳/۵)؛ ۴۳- قزاقستان (۱۱۰/۱)؛ ۴۴- عربستان (۱۱۰)، ۴۷- پاکستان (۱۰۷/۴)، ۶۴- امارات متحده (۷۷/۷)، ۷۲- اردن (۷۱/۴)، ۷۶- کویت (۶۹/۴)، ۸۱- قرقیزستان (۶۷)	رتبه بندی قدرت ملی کشورهای منطقه پس از اعمال ضریب

ماخذ: زرقانی، صص ۲۵۲-۲۱۱

جدول ۲۳- جایگاه ایران در منطقه برحسب شاخص قدرت ملی
(ترکیبی از شاخص‌های اقتصادی، نظامی، دیپلماسی، فناوری و جمعیتی)

شاخص	رتبه‌بندی کشورهای منطقه (عدد اول رتبه در جهان و عدد داخل پرانتز امتیاز کسب شده است)
قدرت ملی	۱۹- ترکیه (۰/۵۶۵)؛ ۲۶- عربستان سعودی (۰/۵۲۸)؛ ۳۴- اسرائیل (۰/۴۸۲)؛ ۴۲- قزاقستان (۰/۴۶۶)؛ ۴۳- ایران (۰/۴۵۵)؛ ۴۵- امارات (۰/۴۴۵)؛ ۴۷- پاکستان (۰/۴۴۴)؛ ۵۲- ازبکستان (۰/۴۲۶)؛ ۵۷- کویت (۰/۴۲۲)؛ ۶۲- عراق (۰/۴۰۳)

منبع: <http://nationranking.wordpress.com>

جدول ۲۴- رتبه ۱۰ کشور اصلی در خاورمیانه برحسب شاخص‌های علمی و فناوری، اقتصادی، اجتماعی، سرزمینی، فرهنگی، سیاسی - حکومتی، فرامرزی، فضایی و نظامی

عامل	کشورها (عدد اول رتبه در جهان و عدد داخل پرانتز میزان رتبه کسب شده است)
علمی و فناوری	۲۱- اسرائیل (۱۶/۷۷)؛ ۴۰- ترکیه (۱۲/۱۲)؛ ۴۴- ایران (۱۱/۵۷)؛ ۴۸- عربستان سعودی (۷/۳۶)؛ ۶۱- کویت (۳/۹۷)؛ ۶۲- اردن (۳/۷۴)؛ ۶۴- پاکستان (۳/۶۸)؛ ۶۵- امارات (۳/۵۹)؛ ۶۸- قزاقستان (۳/۲۴)؛ ۷۶- ازبکستان (۲/۶۷)
اقتصادی	۲۹- اسرائیل (۲/۹)؛ ۳۱- ترکیه (۲/۸)؛ ۳۷- ایران (۱/۸)؛ ۴۱- امارات (۱/۶)؛ ۴۵- عربستان سعودی (۱/۳)؛ ۴۶- پاکستان (۱/۲)؛ ۵۱- کویت (۰/۹)؛ ۶۲- قزاقستان (۰/۵)؛ ۶۳- لبنان (۰/۵)؛ ۶۸- بحرین (۰/۳)
اجتماعی	۱۴- اسرائیل (۵/۰۹)؛ ۲۵- امارات (۴/۵۳)؛ ۳۵- ایران (۴/۲۵)؛ ۶۵- ترکیه (۳/۴۵)؛ ۶۹- لبنان (۳/۳۵)؛ ۷۳- آذربایجان (۳/۲۳)؛ ۷۵- قزاقستان (۳/۲۱)؛ ۸۱- قطر (۲/۹۹)؛ ۸۲- عربستان (۲/۹۸)؛ ۸۳- پاکستان (۲/۹۶)
سرزمینی	۱۰- ایران (۵۰/۲)؛ ۲۰- عربستان (۴۲/۲)؛ ۳۱- ترکیه (۳۸/۴)؛ قیرقیزستان (۳۲/۹)؛ ۶۱- ازبکستان (۲۸/۵)؛ ۷۰- عراق (۲۷/۲)؛ ۷۴- پاکستان (۲۶/۱)؛ ۷۸- تاجیکستان (۲۵/۳)؛ ۸۲- امارات (۲۴/۸)؛ ۹۸- آذربایجان (۲۱/۹)
فرهنگی	۲۰- ترکیه (۶/۶۵)؛ ۲۶- ایران (۵/۶۸)؛ ۴۴- اسرائیل (۳/۴۷)؛ ۶۴- لبنان (۲/۷۰)؛ ۶۹- کویت (۲/۵۸)؛ ۷۵- عمان (۲/۲۶)؛ ۷۹- سوریه (۲/۱۶)؛ ۸۳- تاجیکستان (۲/۰۷)؛ ۸۴- پاکستان (۲/۰۳)؛ ۸۶- اردن (۱/۹۸)؛

عامل	کشورها (عدد اول رتبه در جهان و عدد داخل پرانتز میزان رتبه کسب شده است)
سیاسی - حکومتی	۲۴- اسرائیل (۱۴/۲)؛ ۴۵- ایران (۱۰/۳)، ۶۴- ترکیه (۸/۸)؛ ۷۲- لبنان (۸/۳)؛ ۷۷- بحرین (۷/۹)؛ ۸۹- قیرقیزستان (۷/۳)؛ ۹۷- کویت (۶/۹)؛ ۹۹- تاجیکستان (۶/۸)؛ ۱۰۶- ازبکستان (۶/۵)؛ ۱۰۷- پاکستان (۶/۵)
فرامرزی	۲۶- ترکیه (۷/۸۹)؛ ۳۲- پاکستان (۷/۳۵)؛ ۳۸- امارات (۶/۱۹)؛ ۴۳- سوریه (۵/۴۰)؛ ۴۵- عربستان (۵/۱۳)؛ ۵۷- اردن (۳/۸۷)؛ ۶۳- ایران (۳/۵۵)؛ ۶۶- کویت (۳/۳۴)؛ ۷۵- اسرائیل (۲/۹۳)؛ ۸۲- عراق (۲/۷۲)
فضایی	۱۲- اسرائیل (۲/۶۵)؛ ۱۶- پاکستان (۰/۹۲)؛ ۲۲- عربستان (۰/۵۴)، ۲۳- ترکیه (۰/۴۰)، ۲۶- ایران (۰/۲۷)؛ ۲۷- امارات (۰/۲۷)؛
نظامی	۹- ترکیه (۲۶/۶)، ۱۰- پاکستان (۲۵/۳)، ۱۳- ایران (۱۶)؛ ۱۸- اسرائیل (۱۱/۹)؛ ۲۰- سوریه (۱۰/۴)؛ ۲۵- عربستان (۹)؛ ۳۹- عراق (۶)؛ ۴۹- اردن (۳/۷)؛ ۵۶- عمان (۳/۱)؛ ۵۷- یمن (۳)

ماخذ: منبع پیشین، ۲۱۱-۲۵۲

جدول ۲۵- رتبه ۱۰ کشور اصلی منطقه برحسب

شاخص‌های اقتصادی، نظامی، دیپلماسی، فناوری و جمعیتی

شاخص	رتبه‌بندی کشورهای منطقه (عدد اول رتبه در جهان و عدد داخل پرانتز میزان رتبه کسب شده است)
اقتصادی	۱۷- عربستان سعودی (۰/۶۱۳)؛ ۲۲- ترکیه (۰/۵۷۳)؛ ۲۹- ایران (۰/۵۳۴)؛ ۳۰- کویت (۰/۵۲۰)؛ ۳۴- امارات؛ ۴۴- اسرائیل (۰/۴۵۴)؛ ۴۹- قزاقستان (۰/۴۴۴)؛ ۵۵- پاکستان (۰/۴۱۵)؛ ۵۶- عراق (۰/۴۱۰)؛ ۵۸- آذربایجان (۰/۳۹۴)
نظامی	۱۷- پاکستان (۰/۶۴۶)؛ ۳۱- قزاقستان (۰/۵۸۸)؛ ۳۳- ازبکستان (۰/۵۸۷)؛ ۳۴- عربستان (۰/۵۷۶)؛ ۳۵- اسرائیل (۰/۵۷۵)؛ ۴۰- ایران (۰/۵۵۹)؛ ۴۴- عراق (۰/۵۴۶)؛ ۶۸- سوریه (۰/۴۴۷)؛ ۷۰- امارات (۰/۴۴۲)؛ ۷۱- یمن (۰/۴۲۶)
دیپلماسی	۱۷- ترکیه (۰/۵۲۰)؛ ۱۹- ایران (۰/۵۱۱)؛ ۳۸- پاکستان (۰/۴۶۹)؛ ۴۴- عربستان سعودی (۰/۴۷۴)؛ ۵۵- کویت (۰/۴۴۲)؛ ۵۸- عراق (۰/۴۳۵)؛ ۶۰- سوریه (۰/۴۳۲)؛ ۶۴- قزاقستان (۰/۴۲۶)؛ ۶۷- آذربایجان (۰/۴۲۴)؛ ۶۸- امارات (۰/۴۲۱)

شاخص	رتبه‌بندی کشورهای منطقه (عدد اول رتبه در جهان و عدد داخل پرانتز میزان رتبه کسب شده است)
فناوری	۴۹- ترکیه (۰/۳۸۰)؛ ۵۰- قزاقستان (۰/۳۷۵)؛ ۵۴- عربستان (۰/۳۴۹)؛ ۶۶- کویت (۰/۲۶۶)؛ ۷۰- آذربایجان (۰/۲۴۲)؛ ۷۲- امارات (۰/۲۳۲)؛ ۷۶- لبنان (۰/۲۰۹)؛ ۷۷- پاکستان (۰/۱۹۸)؛ ۷۸- اردن (۰/۱۸۹)؛ ۸۱- ایران (۰/۱۶۷)
جمعیتی	۱۱- امارات (۰/۵۰۳)؛ ۵۲- عربستان (۰/۲۹۲)؛ ۳۱- (کشورهای افغانستان، عراق، اردن، قزاقستان، کویت، لبنان، سوریه و ترکیه با امتیاز یکسان. ۲۵۰ در رتبه بعدی قرار دارند.)

منبع: <http://nationranking.wordpress.com>

۲- چشم‌انداز جایگاه اقتصاد ایران در منطقه

نیاز به گفتن ندارد که ایران کشوری است با موقعیت ژئوپلتیک بسیار خوب. در منطقه‌ای واقع شده که بخش عمده‌ای از انرژی جهانی را تأمین می‌کند و خود نیز یکی از تولیدکنندگان و صادرکنندگان اصلی نفت و گاز است؛ بعد از عربستان سعودی و ونزوئلا دارای بزرگترین ذخایر نفتی (جدول ۲۱) و بعد از روسیه دومین کشور دارای بزرگترین ذخایر گاز طبیعی جهان است (جدول ۲۲).

جدول ۲۶ - ذخایر قطعی نفت کشورهای / اوپک

کشور	میزان ذخایر (میلیارد بشکه)	ظرفیت تولید در سال ۲۰۰۸ (میلیون بشکه در روز)	پیش‌بینی ظرفیت تولید در سال ۲۰۳۵ (سناریو رشد بالای اقتصاد جهانی) (میلیون بشکه در روز)	پیش‌بینی ظرفیت تولید در سال ۲۰۳۵ (سناریو رشد پایین اقتصاد جهانی) (میلیون بشکه در روز)
عربستان	۲۶۵	۱۰/۸	۱۶/۲	۱۴/۱
ونزوئلا	۲۱۲	۲	۱	۲/۴
ایران	۱۳۷	۴/۲	۴/۲	۳/۱
عراق	۱۱۵	۲/۴	۷/۱	۵/۲
کویت	۱۰۱/۵	۲/۴	۴/۴	۳/۳
امارات	۹۸	۳	۳/۵	۲/۷
لیبی	۴۶/۴	۱/۹	۱/۸	۱/۴
نیجریه	۳۷/۲	۲	۲/۴	۲/۵
قطر	۲۵/۴	۱/۲	۲/۵	۲/۲
الجزایر	۱۲/۲۰۰	۲/۲	۳/۴	۲/۶
آنگولا	۹/۵	۲	۲/۴	۱/۸
اکوادور	۶/۵	۰/۵	۰/۵	۰/۴
آذربایجان (غیر عضو)	۷	۰/۹	۱/۲	۰/۹
قزاقستان (غیر عضو)	۳۹	۱/۴	۳/۵	۲/۷
منبع: ذخایر: اوپک، بولتن آماری، ۲۰۰۹؛ پیش‌بینی ظرفیت تولیدی: سازمان اطلاعات انرژی آمریکا، ۲۰۱۰				

جدول ۲۷- کشورهای مهم دارنده ذخایر گاز طبیعی در سال ۲۰۱۰

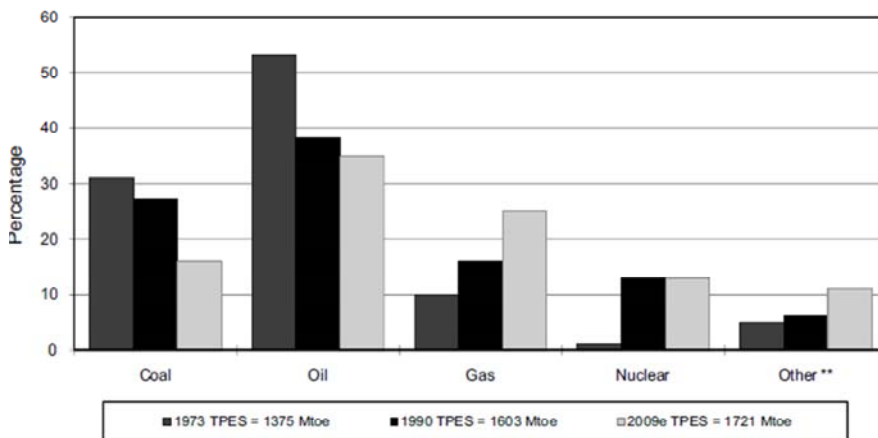
کشور	میزان ذخایر (میلیارد متر مکعب)
روسیه	۱۶۸۰
ایران	۱۰۴۶
قطر	۸۹۹
ترکمنستان	۲۶۵
عربستان سعودی	۲۶۳
آمریکا	۲۴۵
امارات (ابوظبی)	۱۹۹
نیجریه	۱۸۵
ونزوئلا	۱۷۶
الجزایر	۱۵۹

منبع: US Energy Information Administration (<http://www.eia.doe.gov/cabs/Russia/NaturalGas.html>)

با توجه به افزایش دغدغه‌های زیست محیطی و در نتیجه توجه بیشتر به انرژی‌های پاک‌تر، سهم گاز از کل مصرف انرژی جهانی طی سه دهه گذشته افزایش یافته و انتظار می‌رود که طی دهه‌های آینده گاز جای نفت را به عنوان انرژی اصلی بگیرد (نمودار ۲۷) بنابراین، ایران به عنوان دومین کشور دارنده ذخیره جهانی گاز، همچنان دارای موقعیتی مهم از منظر تأمین انرژی جهانی خواهد بود.

نمودار ۲۷ - سهم انرژی‌های ذغال سنگ، نفت، گاز، هسته‌ای و سایر

از کل مصرف جهانی طی سال‌های ۱۹۷۳-۲۰۰۹



منبع: موسسه جهانی انرژی، ۲۰۱۰

هم‌چنین، ایران از نظر شاخص سرزمینی، جز یکی از ۱۰ کشور اول جهان است. امکانات سرزمینی به علاوه حجم قابل توجه اقتصاد داخلی مرتبط با جمعیت ۷۰ میلیونی و همین‌طور وجود زمینه‌هایی برای همپایی در تحولات فناورانه، در مجموع موجب شده تا ایران به عنوان یکی از کشورهای گروه ۱۱ (کره جنوبی، مکزیک، ترکیه، ایران، اندونزی، پاکستان، نیجریه، فیلیپین، مصر، بنگلادش، ویتنام)، بعد از گروه چهار (چین، هند، روسیه و برزیل)، در نظر گرفته شود. چنانچه جدول (۲۲) نشان می‌دهد ایران که طی سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۱ به طور متوسط رشدی معادل ۵/۷ درصد در سال داشته و انتظار می‌رود با رشدی معادل ۴/۲ درصد در سال طی دوره ۲۰۲۵-۲۰۰۷، با ۷۱۶ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۲۵ بعد از کره جنوبی، مکزیک، ترکیه و اندونزی و با ۹۳۲۸ دلار درآمد سرانه بعد از کره جنوبی، مکزیک و ترکیه قرار بگیرد. نمودارهای ۲۸ و ۲۹ موقعیت ایران را برحسب درآمد سرانه در میان کشورهای مهم دنیا از منظر شاخص درآمد سرانه در سال ۲۰۲۵ نشان می‌دهد. نکته قابل توجه در این

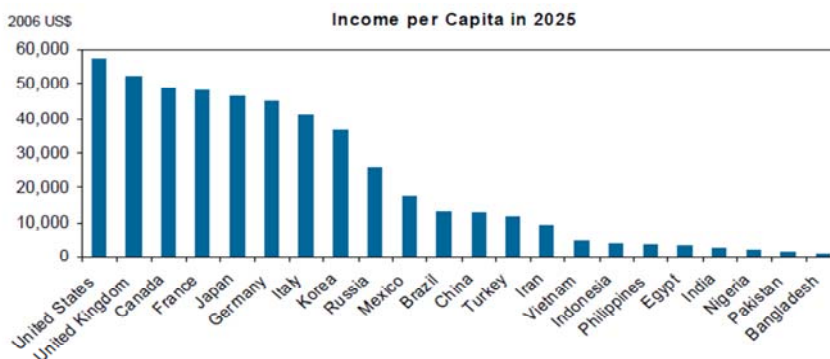
نمودارها این است که با افزایش طول پیش‌بینی از ۲۰۲۵ به ۲۰۵۰، ویتنام جای ایران را می‌گیرد و فاصله میان ایران و ترکیه بیشتر می‌شود. این داده‌ها به علاوه داده‌های مربوط به شاخص قدرت ملی در مجموع نشان می‌دهند که رقابت اصلی در منطقه برای دستیابی به رهبری، میان ایران و ترکیه شدت خواهد گرفت و در این میان قدرت‌های دیگری چون پاکستان، عربستان سعودی، قزاقستان، اسرائیل و امارات حضور خواهند داشت.

جدول ۲۸ - پیش‌بینی تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه گروه ۱۱ در سال ۲۰۲۵

میانگین رشد سالیانه		درآمد سرانه (دلار)		تولید ناخالص داخلی (میلیارد دلار)		
۲۰۰۷-۲۰۲۵	۲۰۰۱-۲۰۰۶	۲۰۲۵	۲۰۰۶	۲۰۲۵	۲۰۰۶	
۳/۴	۴/۵	۳۶۸۱۳	۱۸۱۶۱	۱۸۶۱	۸۸۷	کره جنوبی
۴/۳	۲/۳	۱۷۶۸۵	۷۹۱۸	۲۳۰۳	۸۵۱	مکزیک
۴	۴/۶	۱۱۷۴۳	۵۵۴۵	۹۶۵	۳۹۰	ترکیه
۴/۷	۴/۸	۳۷۱۱	۱۵۰۸	۱۰۳۳	۳۵۰	اندونزی
۴/۲	۵/۷	۹۳۲۸	۳۷۶۸	۷۱۶	۲۴۵	ایران
۵/۸	۵/۳	۱۵۶۸	۷۷۸	۳۵۹	۱۲۹	پاکستان
۵/۸	۵/۶	۲۱۶۱	۹۱۹	۴۴۵	۱۲۱	نیجریه
۵/۱	۵	۳۳۷۲	۱۳۱۲	۴۰۰	۱۱۷	فیلیپین
۵	۴/۲	۳۰۸۰	۱۲۸۱	۳۱۸	۱۰۱	مصر
۵/۱	۵/۷	۱۰۲۷	۴۲۷	۲۱۰	۶۳	بنگلادش
۷/۲	۷/۶	۴۵۸۳	۶۵۵	۴۵۸	۵۵	ویتنام

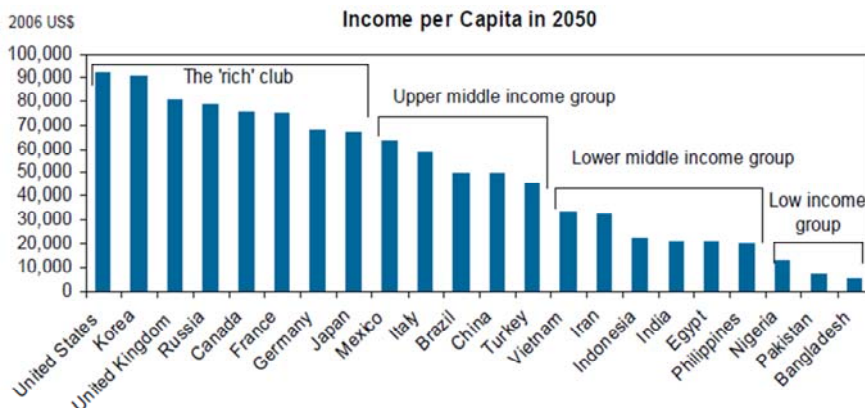
منبع: گلدمن ساچز، ۲۰۰۷

نمودار ۲۸ - درآمد سرانه برخی از اقتصادهای جهان در سال ۲۰۲۵



منبع: همان

نمودار ۲۹ - درآمد سرانه برخی از اقتصادهای جهان در سال ۲۰۵۰



منبع: همان

۳- پیش شرط‌های لازم برای تقویت موقعیت منطقه‌ای اقتصاد ایران

نظم آینده اقتصاد جهانی احتمالاً نظامی از نوع «تک قطبی - چندجانبه» خواهد بود. یعنی هرچند آمریکا به عنوان قدرت اصلی در صحنه باقی خواهد ماند اما برخلاف دو دهه گذشته تنها مرجع اصلی تعیین‌کننده نظم جهانی نخواهد بود. قدرت‌های منطقه‌ای

به عنوان فیلترهای مهم، در شکل‌گیری نظم جهانی حضور قوی خواهند داشت. اما، حضور این قدرت‌ها و تلاش آنها برای افزایش قدرت چانه‌زنی‌شان در برابر آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ، از طریق گفتگو و مذاکره و بده‌بستان‌های سیاسی در سطح جهانی و همگرایی سیاسی در سطح منطقه‌ای پیش خواهد رفت. به بیانی دیگر، تأمین مناسبات باثبات منطقه‌ای شرط لازم برای شکل‌دهی به قدرت منطقه‌ای، ارتقای موقعیت اقتصادی و اثرگذاری بر نظم جهانی از این طریق است. این مسیری است که به نظر می‌رسد ترکیه به خوبی آن را پیش می‌برد؛ به همین دلیل، توانسته بدون اتکا به منابع نفت و گاز، ساختار اقتصادی خود را متنوع و به اولین قدرت ملی در منطقه درآید و نفوذ خود در اقتصاد منطقه را همراه با دیدگاهی انتقادی نسبت به نظم جاری جهانی افزایش دهد.

در واقع، در اینجا پرسشی که پیش می‌آید این است که احتمال صدق پیش‌بینی موسسه گلدمن ساچز مبنی بر اینکه ایران به عنوان یکی از کشورهای گروه ۱۱، بعد از کره جنوبی، مکزیک، ترکیه و اندونزی پنجمین اقتصاد این گروه برحسب شاخص تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۲۵ خواهد بود، به چه میزان است؟ پاسخ این پرسش از بعد اقتصادی در گرو تحقق میزان رشد اقتصادی پیش‌بینی شده این موسسه برای سال‌های ۲۰۲۵-۲۰۰۷ یعنی ۴/۲ درصد در قیاس با ۴ درصد ترکیه است. آیا این میزان رشد در این دوره زمانی قابل تحقق است؟ در شرایط عادی و بر مبنای عملکرد سال‌های گذشته دور از انتظار نیست. اما، احتمال صدق آن در شرایط غیرعادی که تحت تأثیر مناسبات سیاسی ایران با قدرت‌های بزرگ جهانی است، کاهش می‌یابد. بنابراین، این پیش‌بینی را باید به عنوان پیش‌بینی خوش‌بینانه در نظر گرفت. یکی از متغیرهای لحاظ شده در این پیش‌بینی همانگونه که پیشتر ذکر شد توانایی اقتصادها در همپایی فناورانه با اقتصادهای پیشروست که تابعی از عوامل فناورانه و اقتصادی شاخص قدرت ملی است. در اینجا، ما از شاخص جذب سرمایه خارجی به عنوان معیاری برای ارزیابی توانایی فناورانه

ایران در مقایسه با سایر کشورهای منطقه استفاده می‌کنیم. در اصل، این شاخص هم توضیح‌دهنده دسترسی به دانش علمی و فنی پیشروی جهانی است و هم توضیح‌دهنده افزایش ظرفیت‌های تولیدی با قدرت رقابتی بالا. داده‌های جداول (۵۹ و ۶۰) نشان می‌دهد که عملکرد اقتصاد ایران در مقایسه با ترکیه و عربستان طی سال‌های گذشته بسیار ضعیف بوده است. بدیهی است در صورت استمرار تنش‌های موجود، میزان این جذب، هم بر اثر تحریم‌ها و هم بر اثر افزایش ریسک سرمایه‌گذاری، کمتر از این عملکرد خواهد بود که نتیجه آن افت قدرت رقابتی اقتصاد و میزان رشد اقتصادی نسبت به پیش‌بینی‌های صورت گرفته است.

ترکیه و ایران دو قدرت اصلی منطقه‌ای خاورمیانه هستند. البته ترکیه رتبه بالاتری دارد و به نظر می‌رسد که با توجه به مناسبات بهتری که در سطح اقتصاد جهانی با قدرت‌های مرکزی دارد توانایی ادامه این جایگاه را نیز دارد. برای مثال، شاخص جذب سرمایه‌گذاری خارجی نشان می‌دهد که فاصله قابل توجهی میان عملکرد ترکیه و ایران وجود دارد. استمرار این وضعیت، به معنای امکان دسترسی بیشتر ترکیه به دانش علمی فنی پیشروی جهانی، امکان افزایش ظرفیت‌های تولیدی با قدرت رقابتی جهانی و در تحلیل نهایی اثرگذاری بر شکل‌گیری نظم منطقه‌ای است. این نظم، به عنوان فیلتری که نظم جهانی از درون آن عبور می‌کند و شکل می‌یابد، مستلزم مناسبات دست‌کم قابل تحمل در سطح کشورهای یک منطقه است (همگنی سیاسی و فرهنگی). روابط و مناسبات در حال گسترش ترکیه با کشورهای خاورمیانه و موقعیت بهتر آن بر مبنای شاخص قدرت ملی نشان می‌دهد که در صورت ادامه تنش‌های موجود میان ایران و کشورهای منطقه و همین‌طور میان ایران و قدرت‌های مرکزی به ویژه آمریکا، ایران به رغم برخورداری از موقعیت ژئوپلیتیک بسیار خوب توانایی لازم برای شکل دادن به نظم منطقه‌ای را از دست خواهد داد. پیش‌بینی‌های انجام شده از موقعیت اقتصاد ایران در سال ۲۰۲۵ برحسب شاخص تولید ناخالص داخلی نشان می‌دهد که ایران بعد از

کره جنوبی، مکزیک، ترکیه و اندونزی بزرگترین اقتصاد در میان کشورهای موسوم به گروه ۱۱ (کره جنوبی، مکزیک، ترکیه، اندونزی، ایران، پاکستان، ویتنام، نیجریه، مصر، فیلیپین، بنگلادش) خواهد بود که بعد از گروه چهار (چین، هند، روسیه و برزیل) انتظار می‌رود مهم‌ترین بازیگران اقتصادی در آینده باشند. اما، عملی شدن این پیش‌بینی برای ایران، مستلزم تحقق میزان رشد اقتصادی ۴/۲ درصد سالیانه در نظر گرفته شده است که خود تابعی از عوامل دیگری چون میزان جذب سرمایه خارجی، و امکان استفاده از ظرفیت‌های تولیدی در صنایع نفت و گاز است. چنانچه، عملکرد ضعیف جذب سرمایه خارجی در قیاس با کشورهای چوون ترکیه و عربستان طی سال‌های آینده به دلیل تنش‌های موجود میان ایران و قدرت‌های بزرگ جهانی، ادامه یابد در این صورت می‌توان پیش‌بینی مذکور را به عنوان خوش‌بینانه‌ترین حالت در نظر گرفت. بنابراین، در چارچوب تنش‌های موجود آنچه واقع‌بینانه‌تر به نظر می‌رسد، این است که با جذب ضعیف‌تر سرمایه خارجی و دیپلماسی تنش‌زا، نفوذ اقتصاد ایران در منطقه تضعیف و ترکیه با جا پا باز کردن بیشتر و نزدیک شدن به رویای احیای امپراتوری عثمانی، موقعیت ژئوپلیتیک ایران را تهدید خواهد کرد. یعنی، این کشور با پیشبرد پروژه‌هایی چون خط لوله نفت باکو - جیحون در گذشته نزدیک و خط لوله ترکمنستان - ترکیه - اتحادیه اروپا در چند سال آینده، به عنوان تأمین‌کننده انرژی اروپا ظاهر می‌شود و به نوعی بر موقعیت منابع طبیعی ایران سایه می‌اندازد. در اصل، ترکیه بدون برخورداری از منابع طبیعی نفت و گاز، صرفاً به خاطر مناسبات باثبات منطقه‌ای و جهانی تبدیل به مکانی برای عبور این منابع شده است که از یک سو حکم گلوگاه استراتژیک برای کشورهای صادرکننده را پیدا می‌کند و از سوی دیگر ایران را دور می‌زند. اگر پروژه‌های دیگری چون خط لوله گاز ترکمنستان - افغانستان - پاکستان - هند (تاپی) را به این مجموعه اضافه کنیم، می‌توان تضعیف این موقعیت ژئوپلیتیک را بیشتر دریافت. بنابراین، جذب ضعیف سرمایه خارجی که در چنین پروژه‌هایی و همین

طور ظرفیت تولیدی پایین تر نفت و گاز ایران تبلور می یابد، در کوتاه مدت به از دست رفتن فرصت های اقتصادی و در میان مدت و بلندمدت به از دست رفتن موقعیت ژئوپلتیک منجر می شود که نتیجه آن بالا رفتن شدید هزینه فرصت سرمایه گذاری برای سرمایه گذاران خارجی به دلیل از دست رفتن بازارهای مهم است. بنابراین، در این چارچوب انتظاری که می رود حاشیه ای شدن اقتصاد ایران و کاهش نفوذ آن است.

ارزیابی و نتیجه گیری

بررسی های اقتصادی فوق نشان می دهد که در کنار ناکامی رویکردهای دولت در دستیابی به اهداف سیاسی مورد نظر از طریق بسط روابط تجاری، پیوندهای تجاری و اقتصادی کشور هم در چند سال اخیر به شدت تحت تأثیر شرایط ویژه سیاسی کشور قرار گرفته است.

به بیان بهتر رویکردهای دولت نهم در عرصه سیاست خارجی که به ترک تنش زدایی و تعامل متقابل کشور با خارج انجامید، به افزایش تنش های غرب با ایران بر سر مسأله هسته ای ایران منجر گردید. امری که به مرور باعث شد روابط اقتصادی کشور با غرب دستخوش تحول گشته و به مرور کاهش یابد. در عین حال دولت دهم سعی کرد برای کاهش هزینه های ناشی از این تغییر رویکرد، روابط تجاری خود را با کشورهای آسیایی بسط دهد. پیشتر روشن شد که این تغییر رویکرد منافع سیاسی مورد نظر را تأمین نکرد.

در مورد منافع اقتصادی با توجه به این امر که این کشورها از ظرفیت های تکنیکی لازم برای تأمین نیازهای اقتصادی کشور برخوردار نیستند و در عین حال با اعمال فشارهای بین المللی، پیوندهای اقتصادی خود را قطع می نمایند. کشور به مرور با افول

تجاری - سرمایه‌گذاری خارجی روبرو شد و به تبع آن شرایط اقتصادی کشور نیز تحت تأثیر قرار گرفت.

با اعمال تحریم‌های بین‌المللی بر کشور و افزایش فشارهای بین‌المللی نه تنها انزوای اقتصادی ایران افزایش یافت بلکه آزادی اقتصادی کاهش و فساد سازمان‌یافته نیز افزایش یافت. شرایط کنونی کشور به لحاظ اقتصادی به هیچ عنوان رضایت‌بخش نمی‌باشد و در آینده پیش رو نیز رویکردهای حاضر نمی‌تواند ایران را از بحران‌های اقتصادی که درگیر آن است و به مرور هم افزایش می‌یابد رهایی بخشد.

کاهش درآمد دولت به علت کاهش فروش نفت باعث خواهد شد که به مرور ظرفیت مالی دولت کاهش یابد. امری که دولت را در تأمین کالاهای عمومی از جمله امنیت دچار چالش خواهد کرد و وضعیت نااطمینانی اقتصادی کشور را تشدید خواهد نمود.^{۲۶} بنابراین به نظر می‌رسد تغییر رویکردهای حاضر و آغاز حل منازعات، مطلوب‌ترین راه‌حل برای نجات اقتصاد و اجتماع کشور باشد.

توصیه سیاستی

نظم اقتصادی از حالت «نظام اقتصاد - جهانی» مرکزگرا به سوی اقتصاد جهانی چند جانبه‌گرا در حال گذار است. همین‌طور نظم سیاسی امنیتی جهان از حالت «تک‌قطبی» جاری در حال گذار به حالت «تک‌قطبی - چندجانبه» در سال‌های آینده است. چنین نظم اقتصادی و امنیتی، شرایط مناسبی را در سطح جهانی برای قدرت‌های منطقه‌ای فراهم می‌کند تا در بازی چند جانبه‌گرایانه منطقه‌ای ایفای نقش کنند و به صورت قطب توسعه اقتصادی عمل کنند. اما، برای ایفای چنین نقشی، هر کشوری ناچار است در درجه اول، مناسبات سیاسی امنیتی قابل قبولی با کشورهای دیگر داشته باشد. در غیر این صورت، نظم منطقه‌ای به دلیل ناهمگنی سیاسی - امنیتی یا شکل نمی‌گیرد و یا اگر بگیرد حول قدرتی شکل می‌گیرد که شرط ذکر شده را تأمین کند. با

این توضیح، ایران برای برخورداری از قدرت تعیین‌کننده‌گی منطقه‌ای، چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ سیاسی - امنیتی، نیاز به بازخوانی مناسبات خود با کشورهای منطقه دارد در غیر این صورت ترکیه در آینده نقش تعیین‌کننده‌تری خواهد داشت و به عنوان یک تهدید مانع از بهره‌برداری از فرصت‌های اقتصادی ما خواهد شد. عملکرد بسیار بهتر این کشور در جذب سرمایه خارجی و همین‌طور در نفوذ به بازار منطقه‌ای اکو تأییدی است بر این مطلب. این کشور به دنبال ادغام کم و بیش موفق در جامعه اقتصادی اروپا، اکنون به دنبال عملی کردن رویای امپراتوری عثمانی است؛ از این‌رو بازگشت به خاورمیانه و آسیای میانه و نفوذ اقتصادی و فرهنگی در این مناطق را در دستور کار دارد. پیشبرد چنین پروژه‌ای که در عرصه سیاسی به صورت درگیر شدن در نزاع فلسطینی - اسرائیلی و ایفای نقش جدی در فرآیند مذاکرات صلح، و در عرصه اقتصادی به صورت مناسبات قوی‌تر با کشورهای منطقه و همین‌طور انتقال نفت آذربایجان (خط لوله باکو - جیحون) و گاز ترکمنستان (خط لوله ناباکو) به اروپا نمود پیدا می‌کند به معنای تضعیف موقعیت اقتصادی و ژئوپلیتیکی ایران است. در بلندمدت حاشیه‌ای شدن اقتصاد ایران فرجام اجتناب‌ناپذیر استمرار چنین وضعیتی خواهد بود. در راستای آنچه ذکر شد با نزدیکی بیشتر کشورهای عربی منطقه به این کشور، ترکیه می‌تواند از آنها به عنوان سرپل‌های ارتباطی برای نفوذ در کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی استفاده و موقعیت ایران را تهدید کند.

بر مبنای خوش‌بینانه‌ترین برآوردها، ایران در سال ۲۰۲۵ می‌تواند در میان یکی از اقتصادهای منطقه‌ای موسوم به گروه ۱۱ بعد از ترکیه قرار بگیرد. چنانچه، این برآورد خوش‌بینانه بر مبنای مناسبات تنش‌زا میان ایران و قدرت‌های بزرگ تعدیل شود، طبعاً انتظار می‌رود که فاصله میان ایران و ترکیه بیش از برآوردهای خوش‌بینانه باشد. اگر ایران، دسترسی به هدف اقتصاد برتر منطقه‌ای یا دست‌کم هم‌تراز با ترکیه را مد نظر دارد، در این صورت بازخوانی مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی به نحوی که هم موجب

جذب سرمایه خارجی قابل توجه در مقایسه با رقبای منطقه‌ای و هم مانع از عملی شدن پروژه‌های سرمایه‌گذاری تضعیف‌کننده موقعیت ژئوپلتیک شود، لازم و ضروری است.

پی‌نوشت‌ها

- 1- Oil and gas venture company
- 2- Bolivarian alternative for the Americas
- 3- American Enterprise
- 4- Heydemann, Steven, **“Iran’s Alternative Allies”**, 2008
- 5- **“Iran’s Economic Condition: US policy Issues”**, C.R.S Report, January 2010

۶- همان.

- 7- **“Iran, US International sanction have adversely affected Iranian Economy”**, GAO Report No. 13-326
- 8- **“Iran, US International sanction have adversely affected Iranian Economy”**, GAO Report No. 13-326
- 9- Hard Currency
- 10- EIA, **“country Analysis Briefs: Iran”**, updated March 2013
- 11- EIA, **“country Analysis Briefs: Iran”**, updated January 2010
- 12- EIA, **“country Analysis Briefs: Iran”**, updated January 2010
- 13- Export-Import Bank of United States, **Annual Report 2008 and Annual Report 2007**, Washington DC
- 14- **“Iran, US International sanction have adversely affected Iranian Economy”**, GAO Report No. 13-326
- 15- **“Iran, US International sanction have adversely affected Iranian Economy”**, GAO Report No. 13-326
- 16- International Monetary Fund (IMF), Direction of trade Statistics
- 17- Iran Tracker, Iran- Italy Foreign Relations, August 2010
- 18- **“Eni walks away from Darkhovin”**, Upstream Online, April 29, 2010
- 19- Erdbrink, Thomas and Glen Kessler, **“E.U. Rules let Iran Import, Export Oil, Gas”**, The Washington Post, October 28, 2010,

<http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2010/10/27/AR2010102707782.html>

- 20- **“Iran’s Economic Condition: US policy Issues”**, C.R.S Report, January 2010
- 21- **“UAE/Iran: Trade squeeze or business as usual?”** EIU-Business Middle East, January 16, 2008
- 22- **“Iran Sanctions”**, United States of America congress research service, January 2013
- 23- **“Iran Sanctions”**, United States of America congress research service, January 2013
- 24- <http://iipdigital.usembassy.gov/st/persian/texttrans/2011/05/20110525140033x0.120689.html#ixzz2QuZrhnu>
- 25- **“Iran, US International sanction have adversely affected Iranian Economy”**, GAO Report No. 13-326
- 26- Besley, Timothy and Ilzetzki, Ethan and Persson, **Torsten (2010) Weak states and steady states: the dynamics of fiscal capacity**. In: The Political Economy of Economic Development, April 30th - May 1st 2010, Manresa, Spain.



فصل هفتم

تحریم‌ها و موانع گسترش تعاملات اقتصادی خارجی

مقدمه

تحریم‌ها و اثرات آن بر اقتصاد کشور، یکی از مباحثی است که به دلیل نگرانی‌های ناشی از تبعات آن، عموماً به شکل مکفی مورد توجه قرار نگرفته و به صورت لازم نیز به آن پرداخته نشده است. لیکن به دنبال مواجهه با تعمیق تحریم‌ها و تحکیم تلاش‌های بین‌المللی برای افزایش تأثیرات آن، آرام آرام مسئولین دولتی و در نهایت مقام معظم رهبری به این موضوع، البته از نظرگاه‌ها و دیدگاه‌های مختلف، پرداخته و در خصوص تحریم‌ها و تأثیراتش بر جامعه هشدارگونه سخن گفته‌اند.

در این راستا، سخن منقول از وزیر صنعت، معدن و تجارت مبنی بر اینکه «مقصود تحریم‌ها فلج کردن جمهوری اسلامی ایران است ... آنها بسیار هوشمندانه‌اند و اکنون می‌توان اسم این تحریم‌ها را «تحریم‌های فلج‌کننده» گذاشت»^۱ واضح‌ترین و شاید بی‌پرده‌ترین بیان یک مسئول کشور در مورد تحریم‌ها و اثرات آن می‌باشد؛ مسئولی که به جهت جایگاه حقوقی و مسئولیتی‌اش سخن او به غایت معنادار بوده و به واقع می‌تواند بیانی آشکار از آنچه در کشور بر اثر تحریم‌ها در حال اتفاق افتادن است، باشد. از این منظر ضرورت دارد تحریم‌ها، اقدامات، و آثار آنها به شکلی عمیق مورد توجه و بررسی قرار گرفته و حداقل در شناخت آن و میزان تأثیراتش دید روشنی ارائه گردد. لذا و بر مبنای این ضرورت، بحث تحریم‌ها و آثار آن در ایجاد مانع در گسترش تعاملات اقتصادی خارجی در بخش‌های زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

- بخش اول: تحریم‌های یک جانبه و چندجانبه، از ابتدا تا آغاز دولت اوپاما؛
- بخش دوم: مباحث تئوریک در رابطه با تشدید تحریم‌ها؛
- بخش سوم: دولت اوپاما، هوشمند شدن و فراگیری تحریم‌ها؛
- بخش چهارم: تغییر فاز غرب به سمت فلج‌کننده‌سازی تحریم‌ها؛
- بخش پنجم: تحریم‌ها و موانع گسترش تعاملات اقتصادی خارجی؛

بخش اول: تحریم‌های یک‌جانبه و چندجانبه، از ابتدا تا آغاز دولت اوباما؛

تحریم از منظر تئوریک یعنی ابزاری در دست سیاست خارجی و روابط بین‌الملل برای اعمال محدودیت بر کشور یا فرد به منظور تغییر رفتار. لذا باید توجه نمود که هدف اولیه و اصلی تحریم به هیچ رو تغییر نظام و یا «Regime Change» نبوده و چنانچه این اتفاق صورت پذیرد ناشی از کنش‌های عنصر تحت تحریم در نوع تعامل و یا برخورد با این تحریم‌ها است؛ به نحوی که تقریباً در اکثر مواردی که با این تحریم‌ها به گونه‌ای بی‌تفاوت برخورد شده و یا نقش آنها دستکم^[۱] گرفته شده است، کارکرد نهایی این تحریم‌ها تغییر نظام شده است.

تحریم‌ها به شکل نوین آن، از سال ۱۹۵۰ آغاز و در خلال سال‌های متمادی و به دلایل مختلف مانند: حقوق بشر، نفت اعراب و اسرائیل، سلاح‌های کشتار جمعی، تروریسم و... بر کشورهای گوناگونی چون کره شمالی، کوبا، اتحادیه عرب، گواتمالا، ایران، لیبی، عراق، برمه، سومالی، چین، سودان، کامبوج، ... و به اشکال یک‌جانبه، چندجانبه، بین‌المللی، اعمال گردیده است. که در این میان، تحریم ایران شکل منحصر به فردی داشته و تقریباً از لحاظ حوزه قدرت (یک‌جانبه، چندجانبه، بین‌المللی) تمام انواع آن، از جهت محتوی (دیپلماتیک، تجاری، مالی، نظامی) تمام اشکال آن را تاکنون، البته با شدت و ضعف در هر حوزه‌ای، به خود اختصاص داده است.

۱- عباراتی از این دست که "تحریم هیچ اثری ندارد" می‌تواند در طرف مقابل بیانگر این معنا باشد که این اقدامات ما را وادار به تغییر رفتار نخواهد کرد؛ و یا "آنها خود را تحریم می‌کنند" دارای بار معنایی به این مفهوم است که آنها با تحریم رفتار خود را تغییر می‌دهند! که در هر دو صورت به معنای فراخوانی طرف مقابل به اقدامات افزون‌تر است.

در این راستا و پس از اتفاقات مرتبط با سفارت آمریکا در تهران (توقیف اموال و دارایی‌ها در اوان انقلاب اسلامی)، اولین تحریم جدی ایران به سال ۱۹۸۴ و اتهام بمب‌گذاری در مقر تفنگداران آمریکایی در سال ۱۹۸۳ در بیروت باز می‌گردد. بر این اساس، ایران «دولت سرکش و یاغی» نامیده شده و به لیست «حامیان تروریسم» آمریکا اضافه می‌شود. این تحریم شامل ممنوعیت فروش تجهیزات نظامی و کمک‌های تسلیحاتی و مخالفت با اعطای وام در مجامع بین‌المللی به ایران می‌گردد.

دومین تحریم جدی ایران در سال ۱۹۸۷ و با فراگیری تجارت، واردات و صادرات هر نوع کالا از مبدأ آمریکا به مقصد ایران و بالعکس بر علیه ایران اعمال می‌گردد. این تحریم‌ها، که تاکنون شکل یک‌جانبه داشته و ازسوی آمریکا اعمال می‌گردیده است، در کنار قطع روابط دیپلماتیک با ایران مجموعه‌ای از تحریم‌های یک‌سویه را شکل می‌دادند که به منظور تغییر رفتار ایران در زمان جنگ تحمیلی بر کشورمان تحمیل شده‌اند.

لیکن تحریم اساسی و ساختاری ایران در سال ۱۹۹۵ و در زمان دولت بیل کلینتون دموکرات شکل می‌گیرد. بر این مبنا:

- در ماه می این سال، رییس جمهور آمریکا طی دستورالعملی اجرایی (E.O)، تجارت با و سرمایه‌گذاری در ایران را ممنوع می‌سازد تا از «توسعه برنامه هسته‌ای» و «حمایت ایران از سازمان‌های تروریستی» یعنی حماس، حزب‌الله، جهاد اسلامی و... ممانعت گردد؛
- در ماه ژوئن سال ۱۹۹۶ کنگره آمریکا براساس دستورالعمل فوق، به مصوبه‌ای به نام ایلسا (Iran Libya Sanction Act) رأی می‌دهد تا براساس آن:

- ۱- اموال و دارایی‌های توقیف شده ایران در سال ۱۹۸۱ به تصرف دولت آمریکا درآمده و برای تأدیه ادعاهای اتباع آمریکایی علیه ایران بکار رود^[۱]؛
- ۲- شرکت‌های غیرآمریکایی سرمایه‌گذار در حوزه‌های نفتی ایران برای مبالغ بیش از بیست میلیون دلار مورد تحریم قرار گیرند؛
- ۳- صدور تکنولوژی حوزه نفت به ایران تحریم گردد (داماتو)؛
- ۴- فروش تکنولوژی WMD یا سلاح‌های کنوانسیون پیشرفته به ایران تحریم گردد؛

لذا موضوع تحریم ایران بعد فراسرزمینی یافته و به حوزه روابط بین‌الملل کشیده می‌شود. این امر گذشته از مباحث حقوقی آن، که چندان بر وضعیت ایران تأثیرگذار نبوده است، کشور را وارد چالشی قابل توجه و مبنایی می‌نماید.

مشارکت بالای مردم در انتخابات خرداد ماه ۱۳۷۶، و سیاست تنش‌زدایی ناشی از آن و دیپلماسی جداسازی اروپا^[۲] از آمریکا (اوت ۱۹۹۷ تا اوت ۲۰۰۵) و... سبب می‌گردد که نه تنها ابعاد فراسرزمینی این اقدامات از میان برود بلکه محدودیت‌های شرکت‌های آمریکایی هم برای حضور در اقتصاد ایران نیز به نوعی غیررسمی برداشته شود.

بر این مبنای، در سال بعد یعنی ۱۹۹۸ و به دنبال حضور کنسرسیوم نفتی متشکل از شرکت‌های توتال فرانسه، گازپروم روسیه، و پتروناس مالزی در فازهای ۲ و ۳ پارس جنوبی و سرمایه‌گذاری دو میلیارد دلاری آن، و به دنبال بالا گرفتن اختلافات ناشی از

۱- توقیف اموال ایران در آمریکا که دامنه آن نیز به بنیاد علوی و متعلقات آموزشی و مذهبی و... هم کشیده شده و تصرف آنها برای پرداخت‌های معادل جهت تأدیه ادعاهای شهروندان آمریکایی خسارت دیده، نیازمند بررسی‌های جداگانه‌ای است.

۲- اقدامات اروپا، ژاپن و... یا مجموعه‌هایی مانند گروه استرالیا، واسنار و... نیز بررسی‌های جداگانه‌ای را می‌طلبد تا بتوان تصویری کلی از موضوع تحریم ایران و اثرات آن به دست آورد.

فراسرزمینی بودن قانون ایلسا و اعتراضات بوجود آمده در سازمان تجارت جهانی، دولت آمریکا بر مبنای بند تعلیق (Waiver) با اروپا به توافق زیردست پیدا می‌کند:

- قانون ایلسا برای شرکت‌های اروپایی و اقدامات آنان معلق و در آینده هیچ شرکت اروپایی مورد تحریم قرار نگیرند؛

- اروپا در حوزه «عدم اشاعه» و «مبارزه با تروریسم» با آمریکا همکاری خود را افزایش دهد؛

در همین راستا و به دنبال تعمیق ارتباطات خارجی ایران، از سال ۱۹۹۹ تحولات شگرفی در اقتصاد کشور شکل گرفته و:

- در صنعت نفت و گاز، چند ده میلیارد دلار سرمایه‌گذاری به سمت این صنایع سرازیر شده، سبب شکوفایی این صنعت و رها شدن آن از بیم فروپاشی می‌گردد. حوزه‌هایی مانند دورود (۱۹۹۹)، بلال (۱۹۹۹)، سروش و نوروز (۱۹۹۹)، اناران (۲۰۰۰)، فازهای ۴ و ۵ پارس جنوبی (۲۰۰۰)، اکتشافات دریای خزر (۲۰۰۱)، دارخوین (۲۰۰۱)، مسجدسلیمان (۲۰۰۲)، فازهای ۹ و ۱۰ پارس جنوبی (۲۰۰۲)، فازهای ۶ و ۷ و ۸ پارس جنوبی (۲۰۰۲)، آزادگان (۲۰۰۴)، بلوک توسن (۲۰۰۴)، یادآوران (۲۰۰۴)، و... با مشارکت شرکت‌های فرانسوی: الف، توتال؛ کانادایی بوولی، شیر انرژی؛ ایتالیایی انی؛ چندملیتی رویال داچ شل؛ نروژی نورسک هیدرو، استات اوایل؛ روسی لوک اوایل؛ سوئدی جی‌وی‌ای؛ کره‌ای ال‌جی؛ ژاپنی اینپکس؛ چینی سی‌ان‌پی‌سی، ساینوپک؛ برزیلی پتروبراس؛ و... به شکوفایی رسیده و افزایش تولید نفت و گاز کشور و رها شدن ساختار صنعت نفت و تأسیسات قدیمی آن از خطر تخریب، کشور را از اتفاقی که می‌رفت دست به گریبان آن گردد، رهانید؛
- در بخش غیرنفتی نیز با سرمایه‌گذاری و مشارکت شرکت‌های مختلف از چهارگوشه جهان، نوسازی وسیع کشور آغاز و حتی شرکت‌های آمریکایی نیز

نه تنها تمایل خود را اعلام نمودند بلکه در موارد زیر اعلام همکاری صورت گرفت:

- فروش قطعات آمریکایی هواپیما و موتور ایرباس برای ایران ایر؛
- مذاکرات شرکت‌های آمریکایی برای حضور در حوزه‌های نفتی ایران و سوآپ نفت از دریای خزر و...؛
- فروش مواد غذایی و محصولات ممنوعه به ایران از سال ۱۹۹۹ و ارسال داروهای ویژه مانند لوکمیا، ایدز، و...؛
- تبادلات علمی، شرکت در سمینارها،...؛
- از سال ۱۹۹۹ همکاری‌های کشاورزی، کمک‌های مالی و دامی در حوزه کشاورزی، و...؛
- از سال ۲۰۰۰ آزاد شدن صادرات فرش، خاویار، خشکبار، پسته، ... ایران به آمریکا و آزاد شدن پتانسیل رشد طبقه محروم کشور؛
- تفاهات با شرکت‌های آمریکایی جی‌ای، هانی ول، هالبرتون، یواپی، ... و در حوزه‌های مهم حفاری نفت، پارک‌دریلینگ و... نه تنها مشکلات تکنولوژیک این صنایع را برطرف نمود بلکه آنها را با رشد قابل توجهی در عرصه بین‌المللی روبرو کرد؛
- و...

اما این تحولات قابل توجه که می‌رفت اقتصاد ایران را تغییر دهد، از نیمه دوم سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) با اقدامات اتخاذ شده و مسایل تبعی پس از آن، خود به جرگه تغییر افتاد؛ به نحوی که پس از آن به طور متوسط هر ساله^۲ در حوزه تجارت، خسارت و زیان تجاری ایران تقریباً به مبلغ ۳۴/۸۸۸ (حدود سی و پنج میلیارد دلار) بر مبنای قیمت‌های سال ۲۰۰۵ به شرح زیر بالغ می‌گردد:

- زیان مواد غذایی و حیوانات زنده حدوداً ۴/۹۱۴ (حدود پنج میلیارد دلار)؛

- زیان نوشیدنی‌ها و مواد دخانی ۵۱۰ (حدود نیم میلیارد دلار)؛
 - زیان مواد خام ۱/۳۲۸ (حدود ۱/۳ میلیارد دلار)؛
 - زیان مواد شیمیایی ۴/۱۷۷ (حدود چهار میلیارد دلار)؛
 - زیان مواد ساخته شده ۶/۴۲۱ (حدود شش و نیم میلیارد دلار)؛
 - زیان ماشین‌آلات ۱۰/۱۰۶ (حدود ده میلیارد دلار)؛
 - زیان متفرقه و خدمات ۷/۴۳۳ (حدود هفت و نیم میلیارد دلار)؛
 - در حوزه نفت و گاز و مواد پالایش شده به ۲۴/۷ (حدود بیست و پنج میلیارد دلار) بر مبنای قیمت نفت سال ۲۰۰۵ به شرح زیر بالغ می‌گردد:
 - زیان حوزه نفت ۲۲/۳ (حدود بیست و دو میلیارد دلار)؛
 - زیان مواد پالایش شده ۲/۱ (حدود دو میلیارد دلار)؛
 - زیان حوزه گازی ۰/۳ (حدود نیم میلیارد دلار) بدون محاسبه زیان گاز حوزه‌های مشترک با همسایگان که رقم آن سربه فلک می‌کشد؛
- یعنی در مجموع، زیان ۶۰/۸ (حدود شصت و یک میلیارد دلار) در هر سال، که می‌توانست GDP کشور را ۳۲٪ سی و دو درصد رشد دهد؛ نرخ رشد را در راستای سند چشم‌انداز قرار داده و از سقوط آن در سال ۱۳۸۷ به ۳/۲٪^۳ دو ممیز سه از شش و اندی درصد سال ۱۳۸۶، و رسیدن به زیر دو درصد، و بر مبنای محاسبه مرکز بررسی‌های مجلس شورای اسلامی و برخی دیگر مراکز به حدود صفر در سال ۱۳۹۰ و رشد منفی در سال ۱۳۹۱ جلوگیری نماید؛ روند بیکاری کشور را متوقف، تورم ساختاری را کنترل و...؛
- اما نه تنها این اتفاقات در اقتصاد ایران رخ نمی‌نماید بلکه کنگره آمریکا در تعاقب برخی موضع‌گیری‌ها، تحریم‌های اعمالی را از تغییر رفتار به سمت تغییر رژیم سوق داده و برای هوشمند نمودن آن در همین چهارچوب، لایحه (Iran Freedom Support

Act) در کنگره آمریکا به قانون ایلسا که در سال ۲۰۰۴ با حذف نام لیبی از آن به (Iran Sanction Act) ایسا تغییر نام یافته بود اضافه می‌گردد.

بر مبنای این قانون:

۱- کمک‌های خارجی آمریکا به کشورهایی که شرکت‌هایشان ایسا را نقض نمایند قطع می‌گردد؛

۲- توافقات هسته‌ای آمریکا با کشورهایی که در زمینه هسته‌ای به ایران تکنولوژی بدهند ممنوع می‌گردد؛

۳- ممنوعیت سرمایه‌گذاری در ایران و تجارت با آن به شرکت‌های زیرمجموعه خارجی شرکت‌های آمریکایی توسعه می‌یابد؛

۴- مهلت نود روزه برای تصمیم‌گیری در مورد شرکت‌های ناقض مصوبه تعیین می‌گردد؛

۵- بازنگری در ایسا به جای هر دو سال و نیم به آخر سال ۲۰۱۱ موکول می‌گردد؛

۶- قوانین پولشویی آمریکا برای محدود کردن ایران توسعه می‌یابد؛

۷- مهلت ۱۸۰ روزه برای شرکت‌های نقض‌کننده ایسا تعیین می‌گردد؛

بر این مبنای بودجه خاص برای تغییر رژیم با عناوین گوناگون حقوق بشر، ارتقای دموکراسی، و... در ایران اختصاص می‌یابد که طی آن در:

- سال ۲۰۰۵ مبلغ ۳ میلیون دلار؛

- سال ۲۰۰۶ مبلغ ۷۷/۶ میلیون دلار در دو نوبت؛

- سال ۲۰۰۷ مبلغ ۶/۵۵ میلیون دلار؛

- سال ۲۰۰۸ مبلغ ۶۰ میلیون دلار؛

- و...

هزینه گردیده است.

اوج این اقدامات سال ۲۰۰۶ است که می‌تواند به عنوان بدترین سال در تاریخ روابط خارجی کشور محسوب گردد. زیرا در ژانویه این سال رییس جمهور آمریکا طی نطق خود برای مردم آمریکا با اشاره به موضوع ایران و در اقدامی خلاف نرم بین‌المللی می‌گوید: "ملت ما امیدوار است روزی از نزدیک‌ترین دوستان ایرانی آزاد و دموکراتیک باشد." که اشاره‌ای صریح به اقدامات خود برای تغییر رژیم است.

در این راستا، و درست در همین ایام است که تحریم بین‌المللی ایران با تصمیم مجدد آمریکا به بین‌المللی نمودن تحریم‌ها علیه کشورمان شکل گرفته و به دنبال اقدامات یک جانبه، آمریکا ضرورت پایه‌گذاری اقدامی بین‌المللی برای تکمیل تحریم ایران را احساس می‌نماید تا پس از آن به آرامی و با ابتناء بر آن و اقدامات تکمیلی یک‌جانبه بعدی، اقتصاد ایران را به سمت فروپاشی و نظام را به سمت تغییر سوق دهد. تحریم‌های بین‌المللی، که به طور کلی شکل غیرقابل برگشتی دارند، مگر آنکه کشور تحت تحریم به تمام درخواست‌های پنج قدرت دارای حق و تو مشروع یا نامشروع مانند آنچه لیبی انجام داد- تن داده و به دنبال آن، تحریم‌ها لغو و کشور از تحریم خارج گردد؛ گذشته از آنکه کشور را دچار حالت فوق‌العاده در صحنه بین‌المللی می‌نماید، و بدون در نظر گرفتن لطمات آن به حیثیت نظام، برای این وضع شده‌اند که از منظر اقتصادی کشورها را دچار مشکلات لاینحلی نمایند. لذا در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸، سخت‌گیری‌های بین‌المللی به اوج خود رسیده و طی سه قطعنامه لازم‌الاجرای ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳ شورای امنیت سازمان ملل متحد، ایران تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی تلقی شده و تحت فصل هفتم منشور و بند چهل و یک آن قرار می‌گیرد؛ و گذشته از خطرات غیرقابل باور آن برای کلان امنیت ملی کشور، از منظر اقتصادی الزامات و اجبارها و تحریم‌های ذیل بر صنعت هسته‌ای و اقتصاد ایران تحمیل می‌شوند:

- ایران باید غنی‌سازی اورانیوم را تعلیق نماید (برخلاف تعلیق‌های قبلی که داوطلبانه و کوتاه‌مدت بود)؛
 - انتقال آیت‌های دوگانه در زمینه‌های موشکی و هسته‌ای به ایران ممنوع می‌گردد؛
 - صادرات سلاح‌های ساخت ایران و تکنولوژی تولید WMD ممنوع می‌گردد؛
 - از اعضا می‌خواهد که تسلیحات به ایران صادر نکرده و از تجارت‌های جدید با ایران خودداری نمایند؛
 - از اعضا می‌خواهد بانک‌های ایرانی (بویژه بانک‌های ملی و صادرات) و فعالیت‌های آنها را تحت مراقبت قرار دهند؛
 - از اعضا می‌خواهد کالاها و بارهای حمل شده توسط ایران‌ایر و کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران، و یا به مقصد ایران را در صورت تردید بازرسی و در صورت لزوم توقیف نمایند؛
 - اموال و دارایی‌های چهل نفر از افراد و شرکت‌های ایرانی من جمله بانک سپه و تعدادی از شرکت‌ها توقیف می‌گردد؛
 - کشورهای عضو موظف می‌شوند برای تردد سی و پنج نفر از این افراد، محدودیت و برای پنج نفر مابقی ممنوعیت قائل شوند؛
 - کمیته‌ای برای پیگیری و گزارش روند اجرای قطعنامه ۱۷۳۷ تشکیل می‌گردد.^[۱]
- این قطعنامه‌ها که به صورت بین‌المللی، ایران را در بند هفت منشور و در حوزه تحریم‌های الزامی اقتصادی برمبنای ماده ۴۱ و برای تمام اعضا قرار داده است، زمینه را برای آمریکا پس از سی سال تلاش خصمانه فراهم آورد تا با آرامش در صحنه بین‌المللی و با اتکا به این قطعنامه‌ها به گسترش دامنه تحریم‌ها و اعمال تحریمی خود

۱- این کمیته که به پاراگراف ۱۸ مشهور است در گزارشات متعدد خود به شورای امنیت اعلام نموده که ایران با ارسال سلاح -که توقیف شده است- و... قطعنامه ۱۷۳۷ را نقض کرده است؛

بپردازد. لذا آمریکا در خلال سه سال به گونه‌ای تداومی و بدون هیچ تعجیلی (۲۰۰۹-۲۰۰۶) و صرفاً با تمسک به هیاهوهای تبلیغاتی موجود و جوّ مسموم ایجاد شده بین‌المللی، شرایطی را فراهم آورد که بتواند سخن از تحریم‌های فلج‌کننده سر دهد. در این سه سال آمریکا در حوزه‌های نفت، بیمه و بانک، ارتباطات، تجارت و شرکت‌های دولتی و برخی حوزه‌های دیگر به موفقیت‌های زیر دست یافته است:

۱- در حوزه‌های نفت و گاز

- ایران از هرگونه ارتباطی با خطوط انتقال چندجانبه نفت و گاز من‌جمله باکو - جیحان بیرون نگاهداشته می‌شود؛
- لوله دوم انتقال ایران - ترکیه که در سال ۲۰۰۷ امضای مقدماتی شده و قرار بود در سال ۲۰۰۸ نهایی گردد با فشار آمریکا به جایی نرسیده و طرف ایرانی به سمت قراردادی با شرکتی ترک برای صادرات ۳۵ میلیارد متر مکعب گاز به اروپا در سال با نسبت ۵۰٪ سوق می‌یابد؛
- خط لوله ایران - هند هم از سپتامبر ۲۰۰۸ به جهت عدم حضور هندی‌ها بی‌نتیجه می‌ماند. اقدام ایران و پاکستان در سال ۲۰۰۹ برای انجام پروژه هنوز به دلیل اقدامات آمریکا ناکام مانده است؛
- حضور ایران در خط لوله نابوکو به دلیل مواضع آمریکا ناکام مانده و خط لوله پرشین که به موازات آن از طریق عراق و سوریه به دریای مدیترانه می‌رسید هم در حد حرف می‌ماند؛
- ساخت هشت پالایشگاه برای نفت و بنزین و افزایش ۴۰٪ تولید بنزین با اعمال ایسا روبرو می‌گردد و ساخت پنج پالایشگاه در چین، اندونزی، مالزی، سنگاپور هم که مذاکرات آنها در ژوئن ۲۰۰۷ آغاز گردیده بود نیز با ایسا مواجه می‌گردد؛

- اواخر سال ۲۰۰۹ با بحث تحریم بنزین در سنا و کنگره آمریکا، شرکت‌های فروش بنزین که تعداد محدودی می‌باشند به دلیل این اقدامات به تدریج عقب‌نشینی می‌نمایند. در این راستا شرکت ریلاینس هند به خاطر آغاز بحث ممنوعیت وام ۹۰۰ میلیون دلاری اگزیم بانک آمریکا به آن شرکت در کنگره، و شرکت‌های دیگر من جمله ویتول، گلنکور، روبال داچ شل و... هم به دلیل مصوبات کنگره دست به عقب‌نشینی زده و شرکت‌های پترولئوس و نوزولا و چند شرکت چینی هم در لیست بررسی‌های تحریمی قرار می‌گیرند؛
 - فروش تجهیزات و تکنولوژی LNG به دلیل آمریکایی بودن و یا Patent آمریکایی داشتن در سال ۲۰۰۸ مورد تحریم قرار گرفته و تأسیسات گاز ایران به ویژه حوزه‌های مشترک را دچار بحران می‌نماید. این اقدام سبب وارد آمدن خسارت‌های بی‌حد و حصری به کشور می‌شود؛
- در مجموع تأسیسات و زیرساخت‌های قدیمی و فرسوده نفت ایران که هدف اصلی این حملات تحریمی قرار گرفته است در اثر توقف گسترش تکنولوژی نفتی و سرمایه‌گذاری در این صنایع:
- در بلندمدت و به دنبال کاهش کارایی صنعت عظیم نفت و گاز کشور دست خوش استهلاک نابودکننده شده و در اثر افزایش هزینه‌های تولید و کاهش پی‌درپی و مداوم بهره‌وری، سود حاصل از فروش نفت و گاز کشور رفته‌رفته در مسیری نزولی با شیبی تند قرار می‌گیرد؛
 - گسترش پالایشگاه‌ها و صنایع نفتی-گازی در کشور نیز با شتابی فوق‌العاده به سمت سرازیری حرکت و امکان هرگونه تحول و دگرگونی در آن از دست

می‌رود، امری که بستری مناسب برای بهره‌برداری بیشتر کشورهای همسایه^[۱] از منابع و ذخایر مشترک کشور - اکثر ذخایر ایران، حداقل در بخش گاز، در حوزه‌های مشترک قرار گرفته است - ایجاد می‌نماید.

- محدودیت در انتقال محصولات نفتی و گازی کشور باعث می‌گردد که در بازارهای جهانی کشورهای نفت‌خیز - گازخیز عمده دیگر که امکان سرمایه‌گذاری و حمایت بین‌المللی بیشتری برخوردارند، جایگزین ایران شده و با برخورداری آنان از تکنولوژی برتر، هزینه‌های جایگزینی ایران کاهش یابد؛

به همین دلیل، صنعت نفت و گاز کشور با مشکلات فراوان پیش‌رو، تحلیل‌گران بازارهای نفت و گاز را به این باور و پیش‌بینی رساند که ایران تا سال ۲۰۱۵^۴ از رده صادرکنندگان مهم نفت جهان خارج و به دلیل افزایش تقاضای داخلی و عدم امکان افزایش تولید، حتی به یک صادرکننده جزء تبدیل می‌گردد. همین اتفاق نیز در مورد گاز هم به وقوع پیوسته و از مجموع گازهای تولیدی ایران به دلیل قرارداد موجود برای صدور حدود ۳/۶ تریلیون فوت مکعب به ترکیه، ضرورت تزریق به چاه‌ها و مخازن نفت و مصرف بالای داخلی، عنوان جهانی خود را به یک صادرکننده غیرتأثیرگذار در بازار تنزل داده و جایگاه جهانی خود را احتمالاً از دست خواهد داد.

۲- در حوزه بیمه و بانک

- مصوبات کنگره آمریکا در سال ۲۰۰۸ دامنه تحریم را به بیمه‌ها در سطح بین‌المللی کشاند و بیمه کوفاس فرانسه و هرمس آلمان و... را تحت‌الشعاع

۱- همانند بهره‌برداری از میدان گازی پارس جنوبی که در سال‌های اخیر صرفاً توسط کشور همسایه مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. اینگونه خسارات امکان جبران در آینده را نیز به دلایل مختلف از ایران سلب نموده است.

خود قرار داد. این امر سبب عقب‌نشینی بسیاری از بیمه‌های صادراتی و غیر آن گردید و بیمه‌های بسیار مهمی مانند مونیخ روک، آلیانس، و... نیز عدم پوشش بیمه‌ای خود در خصوص ایران را اعلام و لویدز لندن و... هم به تدریج به آن می‌پیوندند؛

- بحث توقیف اموال و دارایی‌های مقامات ایران اعم از هسته‌ای، موشکی، سپاه و غیره با تضيیقات جدید مصوب نوامبر ۲۰۰۹ نیز بین‌المللی شده و مثلاً در انگلیس مبلغ ۱/۶ میلیارد دلار از این نوع اموال توقیف گردید؛
- تلاش‌های آمریکا سبب شد که تا آوریل ۲۰۰۸ تعداد چهل بانک من‌جمله UBS سوییس، HSBC انگلیس، کامرتز بانک آلمان، دوچ بانک آلمان، بانک‌های کویت، ژاپن، کره جنوبی، ... قانع گردند که انتقال پول بانک‌های ایرانی را ممنوع نمایند. این امر جدای جرائمی است که برای برخی بانک‌ها وضع و اعمال گردیده است، مانند جریمه ۱۰۰ میلیون دلاری یوبی‌اس، ۸۰ میلیون دلاری ای‌بی‌ان‌آمر، ۵۳۶ میلیون دلاری کردیت سوییس.
- در نوامبر سال ۲۰۰۸ نیز خزانه‌داری آمریکا تمام بانک‌های ایرانی را تحت تحریم انتقال U-turn پول قرار داد.

۳- در حوزه ارتباطات

- شرکت‌هایی که لوازم سانسور اینترنت و... به ایران بفروشد براساس مصوبه نوامبر ۲۰۰۹ تحریم خواهند شد؛
- در مارس ۲۰۱۰ ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های مصوب قبلی برای کاربران ایرانی در حوزه نرم‌افزارهای اینترنتی حذف گردید؛

۴- در حوزه شرکت‌های دولتی

- برمنبای این مصوبات شرکت‌های بسیاری از جمله: شرکت‌های حوزه هسته‌ای از جابر بن حیان تا تأسیسات کرج و...؛ شرکت کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران و تمام شرکت‌های تحت پوشش از کشتیرانی ایران و مصر، ایران و هند،...؛ شرکت‌های وابسته به وزارت دفاع از صنایع الکترونیک شیراز تا...؛ شرکت‌های وابسته به بانک ملی از سیمان مازندران تا...؛ ... تحت ممنوعیت‌های تحریمی قرار گرفتند؛

۵- در حوزه بازرگانی

- براساس مصوبه نوامبر ۲۰۰۹ «بررسی مقاصد انحرافی احتمالی» صادرات، ضروری گردید و لذا صادرات مجدد کالاها به ایران از مقاصد امارات و مالزی دستخوش مشکل شد.

بخش دوم: مباحث تئوریک در رابطه با تشدید تحریم‌ها

به لحاظ تئوریک، تحریم اقتصادی به عنوان ابزار سیاست خارجی، زمانی تأثیرات تعیین‌کننده خواهد داشت که با تنش‌های سیاسی، بحران‌های اقتصادی، ناکارآمدی نهادها و ساختارهای یک نظام توأم باشد. بر این مبنا، تحریم‌ها به لحاظ اثرگذاری آن به سه نوع تقسیم می‌گردند:

۱- تحریم‌های تضعیف‌کننده

این تحریم‌ها به شکلی وسیع برای تضعیف اقتصادی طراحی می‌گردند تا از آن طریق، اقتصاد ضعیف کشور به تعمیق نارضایتی مردم و بروز مشکلات بیانجامد. لذا هدف تحریم‌های تضعیف‌کننده، اقتصاد کشور در درازمدت است.

۲- تحریم‌های فلج‌کننده

آنچه از مفهوم این نوع تحریم پیداست آن است که هدف تحریم‌های فلج‌کننده، کلیت کشور و مردم و ساختارهای زیربنایی اقتصاد است.

اما بحث این نوع تحریم‌ها با توجه به:

- اهمیت یافتن اعتبار مردم ایران به دنبال تحولات درون کشور که تحریم‌های فلج‌کننده را به جهت تأثیرگذاری آن بر مردم مشکل کرده بود؛
- ویژگی اصلی اقتصاد ایران که «خودتخریبی درونی» است؛ مانند: خروج تحصیل‌کرده‌ها با رقم ۱۵۰ هزار نفر در حوزه انسانی و یا رده‌بندی‌های فساد و قاچاق و سقوط نرخ رشد به ۲/۳٪ و زیر آن و... که حتی در برخی محافل غربی هم سخن از رفع کل تحریم‌ها به جهت همین ویژگی اقتصاد ایران می‌رفته است؛
- سیاست‌های توده‌گرایانه که اقدامی موثر در کوتاه‌مدت برای جامعه، و نابودکننده در میان‌مدت برای کل اقتصاد و اقشار اجتماعی است؛ که بر این مبنا اثر تحریم‌های فلج‌کننده بر قشر آسیب‌پذیر، توسط سیاست‌های توده‌گرایانه توزیع پول و... در کوتاه‌مدت تحت تأثیر قرار می‌گیرد. این اقدام در بازه زمانی چندساله به دلیل تخریب وسیع اقتصاد روندی معکوس یافته و توده‌ها را به اعتراض، به دلیل فشارهای سرسام‌آور گرانی، تورم و بیکاری وامی‌دارد.

ملاحظات فراوانی را پدید آورده و سبب شد که در حداقل در حوزه تئوری، مباحث تحریم به سمت نوع دیگری از تحریم‌ها یعنی تحریم هوشمند سوق یابد.

۳- تحریم‌های هوشمند

تحریم هوشمند به لحاظ تئوریک آن دسته از تحریم‌ها است که هدف آن سیاست‌های اقتصادی دولت و ناکارآمد کردن آن است. در این راستا:

- تحریم هوشمند می‌کوشد تا پایه‌های توانایی اقتصادی دولت را تخریب و ناکارآمد نماید. بدین منظور درآمد خارجی، تجارت، و حوزه ارتباطی که بیشترین کارایی تحکیم سیاست‌ها را دارند هدف قرار می‌گیرد؛
- تحریم هوشمند می‌کوشد تا از یک سو ارتباط حکومت با پایگاه اجتماعی‌اش به دلیل فشار اقتصادی، منقطع شده و از سوی دیگر چرخه انباشت دارایی‌ها به دلیل سیکل تازه ثروت، تخریب و جامعه را دچار انشقاق نماید. بدین منظور تحریم افراد حکومتی اعم از تردد، دارایی، پرونده‌سازی قضایی و... مدنظر قرار می‌گیرد؛

بخش سوم: دولت اوپاما، هوشمند شدن و فراگیری تحریم‌ها

با روی کار آمدن دولت اوپاما در ابتدای سال ۲۰۰۹، سیاست تعامل و بازگشت به دوران سال‌های (۱۳۸۴-۱۳۷۶) از طریق شعار تغییر از «سیاست انزوا» به سیاست «اندراج و تعامل» مدنظر قرار گرفت؛ اما ساختارهای سی ساله سیاست انزوا در سه حوزه ایران، آمریکا و نظام بین‌الملل در هم نشکست و سخن‌گویی تفاهم‌آمیز، تعامل‌گرا و رو در روی دو طرف در فضایی آرام و بی‌تنش صورت نگرفت. چرا که پی‌آمدهای این سیاست برای هر دوسو روشن نبود؛ لذا هر دو بازیگر اصلی، عطای سخن گفتن را

به لقای آن بخشیده و با بازگشت به دوران سی ساله موجود، این قابل حصول‌ترین امکان را نیز از دست دادند. اگرچه مدتی به تبادل پیام‌ها گذشت، ولی در نهایت اوپاما بدانجا رسید که بگوید برای سیاست جدید خود با ایران بهای گزافی را پرداخته است. امری که در انتخابات میان دوره‌ای آمریکا به وضوح نشان داده شد و شکستی سهمگین بر دوش او و سیاست‌هایش تحمیل کرده و نشان داد که اوپاما در این مدت پایگاه توده‌ای و اجتماعی خود را به دلایل مختلف به وسیع‌ترین شکلی از دست داده است. مشارکت فقط ۱۰ درصد از رنگین‌پوستان آمریکا در این انتخابات نشان داد که او به چه میزان پایگاه توده‌ای یا حداقل قدرت بسیج مردمی خود را از دست داده و در سوی دیگر و مشارکت ۷۷ درصدی سفیدپوستان آمریکا و رأی بیش از ۵۳ درصدی به جمهوری‌خواهان نشان داد که قدرت بسیج جناح «سرمایه‌داری - قدرت» آمریکا تا چه حد در این برهه زمانی توانسته است پایگاه توده‌ای خود و یا حداقل توانایی بسیج مردمی خود را بازیابد.

این اتفاق در مورد ایران به تغییری اساسی دامن زد، زیرا:

- در اثر سیاست‌های ایران از سال ۱۳۸۴ به بعد، در عرصه بین‌المللی آنقدر بر نگرانی جامعه جهانی دمیده شده بود که توانایی ایجاد اجماعی بر سر سیاست‌های افراطی بر علیه ایرانی که در فصل هفتم منشور و ذیل یکی از خطرناکترین مواد آن تعریف شده بود، کاملاً فراهم آمده بود؛
- در عرصه داخلی توده‌ای آمریکا، آنقدر واگرایی از ایران بالا رفته بود که این سیاست، حمایت توده‌ای خود را به راحتی می‌یافت؛
- در حوزه رقابت دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه، تنها ایران بود که بدون هیچ رابطه و یا توانایی ایجاد مانعی، در عرصه تنازعات و تخصیصات داخلی و رقابت‌های حزبی می‌توانست صحنه تفاهم ملی بر سر تغییر سیاست‌های آقای اوپاما باشد؛

- در حوزه قدرت‌های برتر هم، انگلستان و فرانسه سندی امضا کرده بودند که در آن، ایران تهدید برای امنیت جهانی به حساب می‌آمده؛ و روابط ایران با حوزه اروپا و سایر قدرتمندان هم چندان عمیق و قابل اعتماد نبود که بشود از آن برای مقابله با چنین جمع‌بندی خطرناکی بهره برد؛
- اقتصاد جهانی و آمریکا و غرب هم آنقدر خراب شده بود که بیش از این نتوان بر آن فشار وارد کرد و معضلات سیاست جهانی را با هزینه اقتصاد به انتها رساند؛

لذا تعارض میان دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان هم به تفاهم بر تقابل با ایران تبدیل و این «تفاهم بر تقابل» به انتقال بیشتر حوزه نزاع از عرصه «منافع ملی ایران» به حوزه «امنیت ملی ایران» کشانده شد.

قطعنامه ۱۹۲۹ و آغاز تهاجم همه‌جانبه

در این راستا و علی‌رغم سایر اقدامات، قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت که در ژوئن ۲۰۱۰ به تصویب رسید، زمینه را برای تهاجمی همه‌جانبه و تغییری اساسی در رویکرد غرب آماده می‌کرد. زیرا آمریکا در خلال نزدیک به چهار سال به گونه‌ای تداومی و بدون هیچ تعجیلی (۲۰۱۰-۲۰۰۶) و صرفاً با تمسک به هیاهوهای تبلیغاتی موجود و جوّ مسموم ایجاد شده بین‌المللی، شرایطی را فراهم آورده بود که بتواند نه فقط سخن از تحریم‌های موثر و هوشمند سر دهد، بلکه با اتکای به آن، تحریم‌های یک‌جانبه خود را نیز به گونه‌ای سامان دهد که دیگران مجبور به تمکین در رابطه با آن گردند. آنچه از آن به کرات تحت عنوان تحریم‌های فلج‌کننده، به ویژه توسط وزیر خارجه آمریکا، نام برده شده بود؛ و آن چیزی نبود مگر قطعنامه‌ای که:

- طولانی‌ترین و محکم‌ترین قطعنامه شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی ایران است که در مقایسه با قطعنامه‌های قبلی از لحاظ کمی و کیفی جهش قابل توجهی داشته است؛
 - برخلاف قطعنامه‌های قبلی که عموماً توسط اروپایی‌ها تدوین می‌شد، این قطعنامه به رهبری آمریکا و با لحن کاملاً حقوقی تدوین شده است؛
 - تبلیغات گسترده و موضع‌گیری هماهنگ تمامی اعضای دائم (من جمله روسیه و چین) در مورد قطعنامه و شرایط ایران پس از آن، جو قابل توجه منفی بین‌المللی در مورد «وضعیت ویژه» ایران را دامن زده است؛
 - و ...
- و در آن تمامی تحریم‌ها و مقررات قبلی ادامه پیدا کرده و یا تشدید شده است. به علاوه در نزدیک به ۱۲ حوزه جدید، تحریم‌ها و محدودیت‌های جدیدی وضع شده؛ یا مقررات ویژه و قابل توجهی در مورد نحوه اعمال تحریم‌ها و روش نظارت بر آنها تصویب گردیده؛ و در تمامی آنها دو نکته قابل توجه مدنظر قرار گرفته است. یعنی اینک:
- این محدودیت‌ها شامل تمامی افراد و سازمان‌هایی که به نحوی به عنوان پوشش برای ایران و اتباع و شرکت‌های ایرانی عمل کنند و یا به آنها کمک نمایند خواهد شد.
 - شرط اعمال اکثر محدودیت‌ها «داشتن اطلاعاتی که ایجاد محمل منطقی در مورد احتمال ارتباط با برنامه هسته‌ای یا موشکی ایران و یا سایر موارد ممنوعه می‌نماید»، می‌باشد که به میزان قابل توجهی دست دولت‌ها را برای بهانه‌تراشی جهت اعمال تضيیقات باز می‌گذارد.
- در این راستا اقدامات زیر مدنظر قرار گرفته است:

۱- ممنوعیت مالکیت و یا سرمایه‌گذاری ایران در حوزه هسته‌ای و موشکی در خارج

- بند ۷ اجرایی قطعنامه هرگونه سرمایه‌گذاری ایران و یا داشتن هر سهم در معادن و استخراج اورانیوم یا هر فعالیت هسته‌ای مندرج در سند شماره INFCIRC/254/Rev.9/Part 1 آژانس را ممنوع می‌کند.
- این بند هم‌چنین سرمایه‌گذاری و یا داشتن سهم در صنایع آب سنگین و یا مرتبط با موشک‌های بالستیک را ممنوع می‌کند.
- ممنوعیت‌های فوق شامل همه افراد و شرکت‌های ایرانی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم و یا با هر واسطه‌ای را می‌شود.
- همه دولت‌ها موظفند ممنوعیت فوق را اعمال کنند.

۲- تحریم تسلیحات متعارف

- بند ۸ اجرایی، فروش و یا انتقال اقلام ذیل به هر شکل توسط هر دولت و یا اتباع، کشتی‌ها، هواپیماها و یا از طریق سرزمین آن به ایران را ممنوع می‌کند: تانک، نفربر زرهی، توپ‌های کالیبر بالا، هواپیمای جنگی، هلی‌کوپتر جنگی، کشتی جنگی، موشک یا سیستم موشکی تعریف شده در سازوکار ثبت تسلیحات متعارف ملل متحد و قطعات، وسایل مربوطه و یا اقلامی که توسط کمیته تحریم ۱۷۳۷ تعیین شوند.
- هرگونه آموزش، خدمات مالی و اعتباری، راهنمایی و یا هر خدمات دیگری که برای تهیه، خرید، انتقال، تولید، نگهداری و یا استفاده از اقلام فوق مورد بهره‌برداری قرار گیرد نیز ممنوع است.
- دولت‌ها می‌باید در مورد فروش، انتقال، تهیه، تولید و یا استفاده از کلیه اقلام نظامی دیگر و اقلام مرتبط با آنها به ایران خویشتنداری و مراقبت به کار برند.

۳- ممنوعیت فعالیت ایران در حوزه موشک‌های بالستیک و ضرورت اتخاذ کلیه اقدامات لازم جهت جلوگیری از آن

• بند ۹ اجرایی قطعنامه هرگونه فعالیت (any activity) مرتبط با موشک‌های بالستیک که قابلیت حمل سلاح هسته‌ای را دارند را از سوی ایران ممنوع می‌کند.

- این ممنوعیت شامل سامانه‌های پرتاب و فناوری مربوطه نیز می‌شود.
- براساس این بند کلیه دولت‌ها موظفند (shall take) که کلیه اقدامات لازم (all necessary measures) را برای جلوگیری از انتقال فناوری و یا هرگونه کمک مرتبط با موشک به ایران به کار برند.
- عبارت (all necessary measures) تنها در قطعنامه‌هایی به کار رفته که مجوز استفاده از نیروی نظامی را فراهم می‌کرده است.
- نکته قابل توجه این است در قطعنامه‌هایی که با عبارت (all necessary measures) مجوز استفاده از زور داده می‌شده است، از فعل «می‌توانند» (may) استفاده می‌شده است در صورتی که در این قطعنامه از فعل «می‌باید» (shall) استفاده شده است.

اهمیت فوق‌العاده نکته فوق با توجه به بند ماقبل آخر مقدماتی جدی‌تر می‌شود. عبارت عجیب و بی‌سابقه بند ماقبل آخر مقدماتی که بعداً تشریح خواهد شد این نکته را تقویت می‌کند که کلیه اقدامات شامل اقدام نظامی نیز هست.

۴- مقررات جدید بازرسی بار هوایی و دریایی (Cargo)

- بند ۱۴ قطعنامه از کلیه دولت‌ها می‌خواهد (calls upon) که مطابق قوانین داخلی و تعهدات بین‌المللی خود «کلیه بارهای با مقصد و یا مبدأ ایران را در سرزمین خود من جمله فرودگاه‌ها و بنادر بازرسی نمایند»

- تنها شرط مجوز (و به عبارت صحیح‌تر دستور) شورای امنیت برای بازرسی این است که «اگر دولت مربوطه اطلاعاتی دارد که محمل منطقی برای باور (reasonable grounds to believe) بر اینکه بار مربوطه به نحوی با اقلام هسته‌ای، موشکی و تسلیحاتی ممنوعه مرتبط است فراهم می‌کند».
- بند ۱۵ قطعنامه مجوز بازرسی کشتی‌ها با شرط فوق در دریاهای آزاد را به دولت‌ها می‌دهد.
- بازرسی مشروط به کسب اجازه کشور صاحب پرچم است.
- از کلیه دولت‌ها خواسته شده است (calls upon) که در این بازرسی‌ها همکاری نمایند.
- شرط ضرورت همکاری «وجود» اطلاعات است و نه «داشتن» اطلاعات توسط دولتی که کمک آن درخواست شده است. (if there is information that provides reasonable grounds)
- به عبارت دیگر، دولت‌های مخالف در تئوری می‌توانند حتی از دوستان جمهوری اسلامی درخواست کنند که کشتی‌ها را نه تنها در بنادر و آب‌های داخلی خود، بلکه در آب‌های بین‌المللی متوقف کنند و یا در این عملیات همراهی نمایند. گرچه بعید است این اقدام انجام شود اما اهرم فشاری در اختیار مخالفین کشور خواهد بود به ویژه با توجه به اینکه در بند ۱۱ قطعنامه که بعداً توضیح داده خواهد شد امکان اعمال تحریم علیه افراد و یا موسساتی که ایران را در فرار از تحریم‌ها یاری دهند درج شده است.
- در پایان دو بند فوق، هدف این بازرسی‌ها تضمین اجرای سخت‌گیرانه مقررات و ممنوعیت‌ها اعلام شده است.

- ماده ۱۷ دولت‌هایی که براساس مواد ۱۴ و ۱۵ اقدام به بازرسی نموده‌اند را موظف می‌کند ظرف ۵ روز اقدامات و دلایل خود را به شورای امنیت گزارش دهند.

۵- مقررات جدید در مورد توقیف و تخریب کالاهای ممنوعه

- بند ۱۶ قطعنامه اجازه می‌دهد اقلام ممنوعه کشف شده در بازرسی‌ها توقیف، تخریب، انبار و یا به کشور ثالثی غیر از کشور مبدأ و یا مقصد اقلام منتقل شوند.
- در انتهای این بند با آمرانه‌ترین لحن تصمیم می‌گیرد (Decides that all States shall) که کلیه دولت‌ها موظف به همکاری در این زمینه هستند.
- بخش دوم ماده ۱۷ مقرر می‌دارد که دولت‌ها اقدامات خود در این زمینه را به شورای امنیت گزارش دهند.

۶- ممنوعیت ارائه خدمات بندری

- بند ۱۸ قطعنامه ارائه هرگونه خدمات بندری (شامل ارائه سوخت، آذوقه، تعمیرات) توسط اتباع دولت‌ها و یا در سرزمین آنها به کشتی‌ها با مالکیت و یا در اجاره ایران را ممنوع می‌کند.
- شرط ممنوعیت فوق همان جمله کلی ظن احتمالی منطقی است.
- بند ۱۸ در پایان تصریح می‌کند که هدف این ممنوعیت جلوگیری از اقدامات قانونی اقتصادی نیست.

۷- تحریم کامل کشتیرانی جمهوری اسلامی و ایجاد محدودیت برای قسمت بار هواپیمایی جمهوری اسلامی

- بند ۱۹ قطعنامه تحریم‌های مندرج در قطعنامه ۱۷۳۷ را بر شرکت کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران و ۳ موسسه وابسته به آن که در ضمیمه سوم آمده است تحمیل می‌کند.
- این تحریم‌ها بر افراد و موسسات ذیل نیز تحمیل خواهد شد:
 - افراد و موسساتی که مستقیم یا غیرمستقیم از طرف کشتیرانی اقدام می‌کنند.
 - افراد و موسساتی که به تشخیص شورای امنیت و یا کمیته تحریم به کشتیرانی برای فرار از تحریم‌ها و یا نقض مفاد قطعنامه‌ها کمک می‌کنند.
 - به نظر می‌رسد براساس این بند کلیه کشتی‌هایی که مستقیماً یا به صورت غیرمستقیم به شرکت کشتیرانی جمهوری اسلامی تعلق دارند از تاریخ صدور قطعنامه قابلیت توقیف خواهند داشت.
- بند ۲۰ قطعنامه از کلیه دولت‌ها تقاضا می‌کند (Requests) که هرگونه اطلاعاتی در مورد تلاش قسمت بار هواپیمایی جمهوری اسلامی و یا شرکت کشتیرانی به منظور فرار از تحریم‌ها من جمله از طریق تعویض نام و یا ثبت مجدد هواپیما و کشتی را به کمیته تحریم جهت اطلاع‌رسانی به کلیه اعضا اعلام نمایند.

۸- محدودیت‌های جدید در حوزه پولی، بانکی، بیمه و اعتبار

- بند ۲۱ قطعنامه مقررات دقیق و پردامنه‌ای را برای محدودسازی امکان دسترسی ایران به بیمه و اعتبار وضع می‌نماید.

- براساس این بند، هرگونه بیمه یا بیمه اتکایی (بیمه توسط شرکت‌های بیمه ملی و بین‌المللی ثبت شده که برای هواپیمایی و کشتیرانی به ویژه ضروری است) فعالیت‌های مشکوک ایران ممنوع است. این ممنوعیت بسیار وسیع است و نه تنها بر تمام اتباع و موسسات و اقدامات در داخل سرزمین بلکه حتی به شعب خارجی بانک‌ها و موسسات نیز تسری داده شده است.
- مقررات شامل توقیف دارایی‌ها نیز می‌شود.
- دولت‌ها موظفند این مقررات را حتی در مورد موسساتی که قبلاً اقداماتی در این زمینه کرده و بعداً وارد حوزه صلاحیت آنها شده‌اند نیز اعمال کنند.
- بند ۲۳ قطعنامه دولت‌ها را موظف می‌کند که اقدامات لازم برای جلوگیری از افتتاح شعب، دفاتر نمایندگی و یا موسسات وابسته بانک‌های ایرانی در قلمرو خود را انجام دهند. این بند همچنین شامل جلوگیری از پروژه‌های مشترک، خرید سهام، ارتباطات بانکی و یا فراهم کردن خدمات اعتباری نیز می‌شود.
- شرط ظن به ارتباط یا کمک به فعالیت‌های ممنوعه در این بند نیز عیناً آمده است.
- بند ۲۴ قطعنامه افتتاح شعب، دفاتر نمایندگی، موسسات وابسته و یا حتی حساب‌های بانکی در ایران را ممنوع می‌کند.
- مجدداً شرط ظن معقول به کمک به فعالیت‌های ممنوعه درج شده است.

۹- محدودیت تعامل با شرکت‌های ایرانی

- بند ۲۲ قطعنامه دولت‌ها را با آمرانه‌ترین عبارت مورد استفاده شورا (Decides that all States shall) موظف می‌کند که اتباعشان را موظف کنند در مورد هرگونه معامله با موسسات ایرانی و یا ثبت شده در ایران مراقبت ویژه معمول دارند.

- این بند به ویژه به سپاه و کشتیرانی و موسسات پوششی آنها اشاره دارد ولی به آنها منحصر نیست و کلیه موسسات و شرکت‌های ایرانی (اعم از دولتی و غیردولتی) را صراحتاً در برمی‌گیرد.
- شرط ظن به کمک به فعالیت‌های ممنوعه مانند سایر موارد درج شده است.
- گرچه وظیفه اتباع دولت‌ها در این بند تنها مراقبت در تعامل با شرکت‌های ایرانی است که خفیف‌ترین حالت تحریم و محدودیت است، اما لحن آمرانه این بند در موظف ساختن دولت‌ها به این امر قابل توجه است.

۱۰- توسعه اقامت ممنوعه هسته‌ای و موشکی

- بند ۱۳ قطعنامه اقامت ممنوعه هسته‌ای مندرج در قطعنامه ۱۷۳۷ را گسترش داده و فهرست این اقامت را براساس دو سند آژانس به بیش از دو برابر افزایش داده است (سند های شماره 1 INFCIRC/254/Rev.9/Part و INFCIRC/254/Rev.7/Part2)
- این بند هم‌چنین دولت‌ها را موظف می‌کند که کلیه اقامت دیگری را که به نظر آنها می‌تواند به فعالیت‌های مرتبط با غنی‌سازی، بازفرآوری، آب سنگین و یا موشک کمک کند نیز ممنوع کنند.

۱۱- افزایش تعداد موسسات و افراد تحت تحریم و گسترش حوزه محدودیت‌ها

- بند ۱۰ قطعنامه وظیفه دولت‌ها در مورد مراقبت و گزارش سفر افراد ذکر شده در قطعنامه‌های قبلی را به ممنوعیت سفر این افراد و فرد ذکر شده در این قطعنامه گسترش داده است.

- بند ۱۱ قطعنامه، کلیه محدودیت‌های مندرج در قطعنامه‌های قبلی را بر یک فرد و ۲۲ موسسه جدید مرتبط با فعالیت‌های هسته‌ای و موشکی ایران تحمیل می‌کند.
- بند ۱۲، محدودیت‌های مندرج در قطعنامه‌های قبلی را بر سپاه پاسداران و ۱۵ شرکت وابسته مندرج در ضمیمه ۲ قطعنامه تحمیل می‌کند.
- بند فوق، دولت‌ها را به مراقبت از کلیه تعاملات (Transactions) سپاه که می‌تواند در جهت کمک به برنامه هسته‌ای و موشکی باشد موظف می‌سازد.
- دو بند فوق تمامی محدودیت را به افراد و موسسات ذیل نیز تحمیل می‌کند:
 - افراد و موسساتی که مستقیم یا غیرمستقیم از طرف افراد و موسسات تحریم شده اقدام می‌کنند.
 - افراد و موسساتی که به تشخیص شورای امنیت و یا کمیته تحریم به افراد و موسسات تحریم شده برای فرار از تحریم‌ها و یا نقض مفاد قطعنامه‌ها کمک می‌کنند.

۱۲- تأسیس یک گروه ویژه نظارتی

- در بند ۲۹ قطعنامه از دبیرکل خواسته شده است که یک گروه ۸ نفره از متخصصین را برای مدت اولیه یک سال و به منظور پیگیری وظایف ذیل تشکیل دهد:
 - کمک به کمیته تحریم
 - جمع‌آوری اطلاعات در مورد اجرای مقررات به ویژه موارد نقض
 - پیشنهاد به شورا و کمیته تحریم برای بهبود رعایت مقررات

- ایجاد سازوکار مستقل در دبیرخانه یکی از کارآمدترین روش‌های تقویت اجرای قطعنامه‌هاست که همواره در مورد ایران مورد درخواست آمریکا بوده و تاکنون با آن موافقت نشده بود.
 - در فرض بدبینانه‌تر، ایجاد سازوکار مستقل نظارت بر تحریم پیش درآمد تأسیس سازوکار مستقل نظارت بر سایر مفاد قطعنامه (مانند آنسکام و آنموویک عراق) است که ظاهراً مورد علاقه آمریکایی‌ها بوده است.
- قطعنامه‌ای که توسط آن امنیت ملی کشور به شدت مورد تهدید قرار می‌گیرد. زیرا علی‌رغم اهمیت و گستردگی تحریم‌ها و آثار و تبعات وسیع اقتصادی آن بر کشور، مهم‌ترین نکته منفی قطعنامه تحریم‌های آن نیست بلکه جهت‌گیری کلان و خطرناک قطعنامه‌ها و به ویژه این قطعنامه و آثار آنها بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران است که ذیلاً اهم عناوین آن به اختصار بیان می‌گردد:

۱- تهدید کلیت برنامه هسته‌ای کشور

- مهم‌ترین هدف آمریکا و غرب از ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت، از بین بردن دستاوردهای هسته‌ای ایران و محروم کردن کشور از این فناوری به شکل قطعی، قانونی و درازمدت بوده است که این هدف در چند قطعنامه گذشته و با یک جهش کیفی در این قطعنامه پیگیری شده است.
- مجموعه بندهای مقدماتی و ۷ بند نخست اجرایی قطعنامه، وضعیت هسته‌ای ایران را آنگونه که مدیرکل جدید آژانس اظهار داشته است به یک «وضعیت ویژه» تبدیل کرده که به تبع آن ایران از حقوق و مزایای اعضای پیمان عدم اشاعه به تدریج محروم گشته و مسئولیت‌هایی فراتر از آن بر کشور تحمیل می‌گردد. از آن جمله می‌توان به نکات ذیل اشاره کرد:

- ضرورت تصویب سریع CTBT توسط ایران
- ضرورت ارائه دسترسی کامل به آژانس به ویژه در حوزه اتهامات نظامی (بند ۳ اجرایی)
- الزام ایران به اجرای بند ۳/۱ و عدم امکان حقوقی تجدید نظر یک طرفه توسط ایران (بند ۵ اجرایی)
- ضرورت توقف (discontinue) (و نه تعلیق) ساخت هر نوع تأسیسات غنی‌سازی، بازفرآوری و یا آب سنگین و خودداری از شروع ساخت هر گونه تأسیسات جدید که در بند ۶ اجرایی به عنوان معنای وظیفه تعلیق تفسیر شده است
- سایر مقررات و تحریم‌های ذکر شده در قسمت قبل در مورد حتی سرمایه‌گذاری در این حوزه در خارج از ایران
- محدود شدن (تقریباً صریح) انتخاب ایران در تأمین سوخت راکتور تحقیقاتی به پیشنهاد ۲۱ اکتبر ۲۰۰۹ مدیرکل آژانس به ایران، فرانسه و روسیه (بند ۳۴ اجرایی قطعنامه)
- تعیین پیشنهاد ژوئن ۲۰۰۸ کشورهای ۵+۱ به عنوان مبنای راه‌حل و ضمیمه شدن آن به قطعنامه (بند ۳۲ اجرایی)

۲- فراهم‌آوری راه توجیه درگیری نظامی

اگرچه براساس اکثر تحلیل‌های موجود، برنامه حمله نظامی در دستور کار فوری ایالات متحده قرار ندارد، اما این قطعنامه به شکل عجیبی زمینه‌سازی اقداماتی که می‌تواند حتی شکل استفاده از نیروی نظامی را به خود گیرد در بردارد. در این زمینه چند نکته قابل توجه است:

الف- مقررات مربوط به بازرسی کشتی‌ها

- دستور به کشورها برای بازرسی محموله‌های با مبدأ و مقصد ایران امکان برخورد نظامی در صورت مقاومت ایران را منتفی نکرده است.
- مجوزهایی که برای بازرسی کشتی‌ها در دریای آزاد پیش‌بینی شده است و دستور به سایر کشورها جهت همکاری با این بازرسی‌ها، نیز امکان برخورد نظامی در صورت مقاومت ایران را ایجاد می‌کند.
- دستور به کلیه کشورها برای همکاری با بازرسی‌ها شامل ایران نیز می‌شود و به عبارت دیگر عدم همکاری ایران و یا مقاومت در مقابل بازرسی می‌تواند مسئولیت عواقب و تبعات (حتی برخورد نظامی) را برعهده ایران قرار دهد.

ب- «وظیفه دولت‌ها برای اتخاذ تمامی اقدامات جهت جلوگیری از دستیابی ایران به موشک‌های بالستیک»

- عبارات بخش دوم بند ۹ اجرایی قطعنامه که قبلاً به آن اشاره شد براساس رویه شورای امنیت و متون قبلی (به ویژه در مورد عراق) به معنی استفاده از نیروی نظامی در صورت ضرورت برای جلوگیری از انتقال مواد و فناوری موشکی بالستیک به ایران است. (Decides that ... States shall take all necessary measures to prevent the transfer of technology or technical assistance to Iran related to such activities)
- با توجه به روش متن‌نگاری حقوقی آمریکایی‌ها که در این قطعنامه ابتکار عمل در تدوین قطعنامه را به عهده داشته‌اند، بعید است که این عبارات به صورت اتفاقی با این شکل و جمله‌بندی درج شده باشد.

ج- بند ما قبل آخر قسمت مقدماتی

- ترجمه دقیق بند ما قبل آخر مقدماتی عبارت است از «با تأکید بر اینکه هیچ چیز در این قطعنامه دولت‌ها را مجبور نمی‌کند که تدابیر یا اقداماتی فراتر از دامنه این

قطعنامه اتخاذ نمایند، شامل استفاده از زور و یا تهدید به زور» (Stressing that nothing in this resolution compels States to take measures or actions exceeding the scope of this resolution, including the use of force or the (threat of force

- در صورتی که جلوگیری از سوءاستفاده از مفاد این قطعنامه برای توسل به زور هدف نگارندگان بود، حتماً می‌بایست به جای فعل compels از افعال دیگری همچون authorizes یا enables یا provides ground یا چندین فعل و عبارت دیگر استفاده می‌شد.
- با توجه به سایر مفاد قطعنامه به ویژه قسمت دوم بند ۹، این جمله‌بندی قوی‌ترین مجوز قانونی برای توجیه استفاده از زور به منظور اجرای قطعنامه شورای امنیت است.
- مجدداً با توجه به روش متن‌نگاری حقوقی نویسندگان آمریکایی این قطعنامه، بسیار بعید است که چنین جمله‌بندی بدون هدف بوده باشد.
- نکته عجیب‌تر پذیرش این جمله‌بندی توسط سایرین به ویژه روسیه و چین است که یا به علت عدم تسلط یا عدم دقت کلاه سرشان رفته است و یا اینکه آن چنان به دلایلی که در بخش بعدی ذکر خواهد شد مشتاق تصویب قطعنامه بوده‌اند که ضرورتی در تعدیل این بند ندیداند (که در هر دو صورت فاجعه است).

۳- توجیه هرگونه فشار بر اساس ظن کشورها

- روح حاکم بر قطعنامه و عبارات مندرج در بندهای مختلف آن، صراحتاً اختیارات وسیعی را برای کشورها برای اخلال در کلیه روابط اقتصادی خارجی ایران فراهم می‌نماید و سایرین را تا میزان قابل توجهی مجبور به همکاری در این اخلال‌گری می‌نماید.

- مجوز ایجاد مزاحمت در قالب عبارت متحدالشکل «در صورت وجود یا داشتن اطلاعاتی که مبنای منطقی باور...» (if there is (the State has) information that) (provides reasonable grounds to believe) آمده است که حد وسیعی از اختیار تفسیر را به مخالفان ایران می‌دهد.
- این متن مبنای اقدامات آتی یک‌جانبه آمریکا، اقدامات جمعی اتحادیه اروپا و حتی دیگران و نیز فشارهای آمریکا و اسرائیل و دیگران بر سایر کشورها خواهد بود.

۴- از کار انداختن ناوگان حمل‌ونقل کشور

- مجموعه مقررات بازرسی و تحریم‌های جدید بر کشتیرانی جمهوری اسلامی عملاً ناوگان کشتیرانی با مالکیت مستقیم و غیرمستقیم کشتیرانی جمهوری اسلامی را زمین‌گیر خواهد نمود.
- مقررات بازرسی و مجوزها و دستورات مندرج در قطعنامه، حمل بار برای جمهوری اسلامی (به مقصد ایران یا مبدأ ایران) را برای همه شرکت‌ها پرهزینه خواهد کرد.
- ممنوعیت‌های مربوط به بیمه اتکایی مانع حمل دریایی و هوایی بار به ایران می‌شود.
- تهدید به تحریم افراد یا موسساتی که به ایران و کشتیرانی برای فرار از تحریم‌ها کمک مستقیم یا غیرمستقیم کنند، مانع قابل توجهی برای اخذ همکاری دیگران با پرداخت هزینه اضافی می‌شود.

۵- ضربه درازمدت به درآمد نفتی و صنایع نفت و گاز و پتروشیمی

- در بند هفدهم مقدماتی قطعنامه به دو نکته اشاره می‌کند

- «ضمن توجه به ارتباط احتمالی میان درآمد ایران از بخش انرژی و تأمین مالی اقدامات دارای حساسیت اشاعه‌ای هسته‌ای ایران»
- «هم‌چنین با توجه به اینکه مواد و دستگاه‌های مربوط به فعل و انفعالات شیمیایی لازم در صنایع پتروشیمی بسیار مشابه مواد و دستگاه‌هایی هستند که در برخی فعالیت‌های حساس چرخه سوخت بکار می‌روند»
- گرچه این دو موضوع در قسمت مقدماتی درج شده و حتی در آن نیز هیچ اقدامی توصیه و یا پیش‌بینی نشده است، اما درج آن لاقلاً تهدیدی برای اقدامات آتی به شمار می‌رود.
- صرف تهدید (حتی به صورت ضمنی) در مورد تحریم‌ها کارآمدی روانی دارد و باعث از دست رفتن اعتماد بین‌المللی به ثبات بازار می‌شود.
- اشاره صریح به این دو حوزه در قطعنامه به ایجاد اختلال در بازار فروش و سرمایه‌گذاری در حوزه نفت و گاز و پتروشیمی ایران کمک واقعی و روانی خواهد نمود.

۶- آسیب‌پذیر ساختن امکانات دفاعی، اقتصادی، تجاری و مالی کشور

- مجموعه تحریم‌های مندرج در قطعنامه به نحو موثری توان ملی ایران را هدف گرفته و در حوزه‌های مختلف از نفت و گاز و پتروشیمی، تا بانکداری و سرمایه‌گذاری و حمل‌ونقل کشور را در معرض آسیب جدی قرار می‌دهد.
- تحریم‌های تسلیحاتی سوای اثر مستقیم بر بنیه دفاعی ایران، کشور را در حوزه تهدید امنیتی بین‌المللی قرار داده و آسیب‌پذیری دفاعی و امنیتی کشور را افزایش داده است.

- اشارات مکرر منفی به سپاه پاسداران تلاش قابل توجهی برای قرار دادن یکی از ارکان دفاعی کشور در حوزه تهدید امنیتی جهانی و از این طریق افزایش آسیب‌پذیری آن در شرایط احتمالی آتی است.
- تصویب ۶ قطعنامه و اقدامات اساسی در ذیل فصل هفت علیه ایران (۱۶۹۶، ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳، ۱۸۳۵، ۱۹۲۹) با لحنی که انواع مجوزهای فشار و تحمیل علیه ایران را مجاز دانسته و یا مستقیماً آنها را اجباری می‌سازد کشور را در شرایط ویژه بین‌المللی قرار داده و آسیب‌پذیری آن را به شدت افزایش داده و هزینه فشار بر آن را کاهش می‌دهد.

اقدامات کشورهای غربی در راستای قطعنامه ۱۹۲۹

بر مبنای این قطعنامه تقریباً اکثر کشورهای موثر غربی با اتخاذ تصمیماتی یک‌جانبه به رویکرد جدید پیوسته و اقدامات خود را در راستای آن تحکیم بخشیده‌اند:

اقدامات آمریکا

- آمریکا در اولین اقدام و علاوه بر تحریم‌های شورای امنیت، لیست تحریم‌های یک‌جانبه خود را با اتکا به قطعنامه ۱۹۲۹ توسط خزانه‌داری آن کشور منتشر کرد. در این راستا:
- پست بانک ایران از سوی آمریکا تحریم شده است؛
- سپاه پاسداران، نیروی هوایی سپاه، فرماندهی موشکی سپاه، شرکت‌های گوناگون سپاه، تحریم شده است؛
- شرکت کشتیرانی جمهوری اسلامی تحریم و علاوه بر ۷۷ کشتی شناسایی شده قبلی آن، ۲۷ کشتی دیگر هم شناسایی و اقدامات لازم در زمینه تحمیل تحریم بر

آنها و سایر شرکت‌های وابسته شامل: شرکت کشتیرانی حافظ دریا، شرکت سروش سرزمین اساطیر، شرکت کشتیرانی سفیران پیام دریا، دو شرکت کشتیرانی در هنگ‌کنگ، ... نیز به عمل آمده است؛

- تمام دفاتر خارجی و شرکت‌های وابسته به نفت و پتروشیمی ایران که در خارج دفتر داشته و از آن برای تأمین نیازمندی‌های نفتی و پتروشیمی کشور و یا فروش محصولات آن استفاده می‌کرده‌اند شامل ۲۲ دفتر از قبیل: کالای نفت در لندن، شرکت‌های فروش نفت در سنگاپور و...، امور بین‌الملل شرکت ملی نفت ایران، شرکت مهندسی نیکو، شرکت ملی پتروشیمی، شرکت بازرگانی پتروشیمی، ...، شرکت‌های پتروایران، پتروپارس، ...؛

- دفاتر خارجی شرکت بیمه ایران در انگلیس؛

- مقام‌های ارشد دولت آمریکا روز پنجشنبه ۲۹ ژوئیه ۲۰۱۰ (۷ مرداد ۱۳۸۹) به قانونگذاران این کشور گفتند که راهی آسیا خواهند شد تا برای اجرای کامل تحریم‌های ایران بر ژاپن، کره جنوبی، چین و امارات فشار آورند.

اقدامات کانادا و استرالیا

دولت کانادا به طور جداگانه تحریم‌های تازه‌ای را علاوه بر قطعنامه مذکور علیه ایران تصویب کرد که بیشتر به صنعت نفت ایران و پالایش نفت خام و گاز طبیعی مایع مربوط می‌شود. استرالیا نیز تحریم‌های جدیدی علاوه بر تحریم‌هایی که سازمان ملل متحد علیه ایران تصویب کرد به اجرا گذاشت؛ تحریم‌های جدیدی که استرالیا اعمال خواهد کرد، شامل ممنوعیت مسافرت و داد و ستد بیش از ۱۱۰ شخص و شرکت در بخش‌های مالی و حمل‌ونقل ایران؛ ممنوعیت داد و ستد همه انواع سلاح و مواد مربوط به آن، از جمله هر چیزی است که بتواند در تولید سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیکی، هسته‌ای و موشکی مورد استفاده قرار گیرد؛ و برای اولین بار داد و ستد با بخش نفت و

گاز ایران را محدود خواهد کرد. وزیر خارجه استرالیا در این زمینه گفت این تحریم‌های جدید برای اولین بار شامل مبادلات تجاری با صنایع نفت و گاز ایران هم می‌شود.

اقدامات اتحادیه اروپایی

اما تحریم‌های اتحادیه اروپایی در راستای این قطعنامه، شدیدترین تحریم‌های این اتحادیه بر علیه یک کشور - که حتی در مورد عراق هم چنین اقدام وسیعی در زمان صدام صورت نپذیرفت - در تاریخ شکل‌گیری اتحادیه بود؛ به نحوی که بسیاری آن را عمیق‌تر و کارآتر از تحریم‌های غرب علیه اتحاد جماهیر شوروی سابق دانسته و اهداف ریشه‌ای آن را اتخاذ همان نتیجه ولی در مدتی بسیار کوتاه‌تر می‌دانستند.

در مقدمه این تحریم‌ها که شامل ۲۷ بند در ۷ بخش و یک مقدمه و ضمیمه‌ای مفصل از نام افراد و نهادها و شرکت‌های ایرانی تحریم شده است، با ذکر قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل به همراه تصمیمات و بیانیه‌های اتحادیه اروپایی از سال ۲۰۰۷، اهداف مصوبه مذکور به صراحت تبیین گردیده که عبارت است از:

- اجرای کامل قطعنامه‌های سازمان ملل متحد؛
 - اجرای کامل مصوبات اتحادیه اروپایی؛
 - تمرکز بر حوزه‌های تجارت، مالی، حمل‌ونقل، بخش‌های کلیدی نفت و گاز، سپاه پاسداران، علوم مربوطه، صنعت، افراد دخیل در این حوزه‌ها از طریق ممنوعیت ورود و ترانزیت و توقیف اموال آنان؛
- لذا گسترش تحریم‌ها در زمینه‌های زیر مورد تصویب این کشورها قرار گرفته است:

بخش اول: ممنوعیت‌های واردات و صادرات

- ۱- انتقال مستقیم و یا غیرمستقیم، فروش یا حمل مواد، اقلام، تجهیزات، کالاها، تکنولوژی و نرم‌افزار در زمینه‌های زیر ممنوع می‌گردد:
 - گروه تولیدات هسته‌ای و لیست MTCR رژیم کنترل تکنولوژی موشکی؛
 - تولیدات مربوط به غنی‌سازی، بازفرآوری، آب سنگین، سیستم‌های پرتاب سلاح هسته‌ای؛
 - سلاح و مواد و تجهیزات مربوطه از هر نوع شامل تجهیزات، مهمات، وسایل حمل‌ونقل نظامی، تجهیزات شبه نظامی، تجهیزاتی که برای سرکوب‌های داخلی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد؛
 - تمام کالاها و تجهیزات و تکنولوژی دوگانه؛
- ۲- انتقال مستقیم و یا غیرمستقیم، فروش یا حمل مواد، اقلام، تجهیزات، کالاها، تکنولوژی و نرم‌افزار فوق به غیر از موارد پزشکی، دارویی، انسان‌دوستانه- توسط افراد کشورهای عضو اتحادیه یا با استفاده وسایل حمل‌ونقل آن می‌بایست با مجوز صورت پذیرد؛
- ۳- انتقال، فروش، و تحویل تجهیزات و تکنولوژی کلیدی بخش‌های اصلی صنایع نفت و گاز مایع در ایران، یا کارخانه‌های ایرانیان یا با صاحبان ایرانی در این بخش‌ها در خارج ایران، به وسیله دول عضو اتحادیه، یا افراد آن، یا استفاده از وسایل حمل‌ونقل کشتی و هواپیمای آن در بخش‌های: پالایش، گاز مایع، اکتشاف و تولید ممنوع است.
- ۴- ارائه کمک‌های فنی، آموزش، سایر خدمات مربوط به تجهیزات کلیدی، تکنولوژی، کمک‌های مالی، سرمایه‌گذاری برای هر نوع فروش یا انتقال یا صدور یا تحویل در زمینه‌های مندرج در بند فوق ممنوع است.
- ۵- حضور و مشارکت آگاهانه یا عمدی در فعالیت‌هایی که برای دور زدن این مقررات صورت می‌پذیرد ممنوع است.

۶- سرمایه‌گذاری در سرزمین‌های اتحادیه اروپایی در هر فعالیت تجاری مربوط به معادن اورانیوم، تولید یا استفاده مواد هسته‌ای و تکنولوژی آن، به ویژه غنی‌سازی و بازفرآوری و آب سنگین و موشک‌های بالستیک ممنوع خواهد بود.

۷- هر نوع کمک مالی، وام، اعتبار، به افراد و کارخانه‌هایی که در صنعت نفت و گاز ایران فعال‌اند در داخل و خارج ایران ممنوع است. تملک یا توسعه مشارکت، یا ایجاد هر نوع کار مشترک در کارخانه‌های مربوط به صنایع نفت و گاز ایران در داخل و خارج ایران ممنوع است.

۸- دول عضو باید در زمینه ورود به هر نوع تعهد کوتاه‌مدت مالی برای تجارت با ایران در حوزه‌های عمومی و خصوصی از قبیل ارائه اعتبار صادراتی، ضمانت یا بیمه، به اتباع خود احتیاط پیشه نمایند. دول عضو باید از اقدام به ارائه این تعهدات در ابعاد میان‌مدت و درازمدت - غیر از مواد غذایی، کشاورزی، دارویی، انسان‌دوستانه- خودداری نمایند.

بخش دوم: ممنوعیت‌های مالی

۱- دول عضو و نهادهای مالی آنان نباید اقدام به ایجاد تعهدات جدید برای ارائه کمک‌های مالی و وام‌های استمهالی به دولت ایران - غیر از موارد انسانی و توسعه‌ای- بنمایند.

۲- برای اعمال موارد فوق‌الذکر، دولت‌ها باید سیستم‌های مانیتورینگ پیشرفته برای تمام فعالیت‌های نهادهای مالی حوزه خود با بانک‌های موجود در ایران به ویژه بانک مرکزی ایران، شاخه‌ها و دفاتر و شعب این بانک‌ها در داخل و خارج سرزمین‌های خود اعم از دولتی یا خصوصی بنمایند.

۳- برای این منظور چنانچه دلایل کافی برای تردید در دست است و یا تردیدی وجود دارد که این موارد به تأمین هسته‌ای ارتباط دارد می‌بایست بالفور آن را به FIU واحد اطلاعاتی مالی -ارگان اجرایی درست شده برای کنترل- گزارش نمایند.

- ۴- انتقال پول به و از ایران می‌بایست بر این اساس صورت پذیرد:
 - انتقال مالی در رابطه با مواد غذایی، بهداشتی، تجهیزات دارویی، و مواد انسان‌دوستانه می‌بایست بدون کسب اجازه قبلی انجام پذیرد؛ این انتقال اگر بیش از ۱۰,۰۰۰ یورو می‌باشد باید به مقامات دول مربوطه گزارش گردد؛
 - هر نوع انتقال دیگری چنانچه زیر ۴۰,۰۰۰ یورو باشد نیز می‌بایست بدون کسب اجازه صورت پذیرد؛ اما چنانچه مبلغ آن بین ۱۰,۰۰۰ تا ۴۰,۰۰۰ یورو باشد می‌بایست به مقامات مربوطه گزارش گردد؛
 - هر نوع انتقال بیش از ۴۰,۰۰۰ یورو می‌بایست با کسب اجازه قبلی از مقامات دول مربوطه انجام پذیرد؛ زمان در نظر گرفته شده برای این امر چهار هفته خواهد بود، مگر آنکه در خلال این زمان، دولت مربوطه با این انتقال مخالفت نماید. این مخالفت باید به دیگر دول نیز گزارش گردد؛
 - شعب و دفاتر بانک‌های ایرانی مستقر در اروپا می‌بایست هرگونه انتقال مالی انجام شده و یا پول دریافت شده توسط آنان را به مقامات مربوطه کشور مستقر در آن، در خلال پنج روز کاری گزارش نمایند؛
 - باز کردن هر شعبه تازه، دفتر، نمایندگی یا... بانک‌های ایرانی یا ایجاد روابط بانکی جدید با آن بانک‌ها من جمله بانک مرکزی ایران در سرزمین دول عضو اتحادیه، یا باز کردن دفتر و... آنان در ایران ممنوع است؛
 - ارائه بیمه و بیمه اتکایی به دولت ایران یا شرکت‌های موجود در ایران و تحت سیطره حقوقی آن، یا هر فرد یا نهاد عمل‌کننده از جانب و یا هدایت شده توسط آن و یا تحت مالکیت یا کنترل دولت ایران از هر طریق ولو طرق غیرقانونی، ممنوع است؛ این بند نباید به موارد بهداشت و بیمه سفر افراد تعمیم داده شود؛

۵- دولت‌های عضو اتحادیه می‌بایست از اتباع، و شرکت‌های حوزه قضایی خود بخواهند که نسبت به تجارت با هر شرکت ایرانی و یا تحت حوزه قضایی ایران به ویژه سپاه پاسداران و کشتیرانی ایران و هر شخصی که از سوی آنها اقدام نماید، احتیاط پیشه نمایند؛

بخش سوم: ممنوعیت‌های حمل‌ونقل

۶- تمامی دول عضو می‌بایست تمام بارهای رسیده از ایران یا ارسالی به ایران در بنادر و فرودگاه‌های خود را، چنانچه دلایل کافی برای وجود اقلام یا کالاهای ممنوع شده تحت این مصوبه به جای قطعنامه ۱۹۲۹ که محدوده آن کمتر است- را دارند، بازرسی نمایند؛

۷- دولت‌های عضو می‌توانند بازرسی این وسائط حمل‌ونقل براساس ممنوعیت‌های ناشی از این مصوبه -پس از کسب رضایت دولت صاحب پرچم- را چنانچه دلایل کافی اقناع‌کننده وجود داشته باشند، در دریاهای آزاد هم بنمایند. تمام دولت‌ها می‌بایست همکاری لازم برای این بازرسی را بنمایند؛

۸- ضرورت دارد هواپیماها و کشتی‌های حمل‌کننده بار از و یا به مقصد ایران، پیش از ورود و پیش از خروج، اطلاعات تمامی کالاهایی که به اتحادیه آورده و یا از آن خارج می‌نمایند را ارائه دهند؛

۹- ارائه کمک‌های بانکرینگ یا سایر خدمات کشتیرانی به کشتی‌های ایرانی، یا تحت قرارداد با ایران شامل وسائط حمل‌ونقل چارتر، چنانچه دلایل کافی برای وجود اقلام ممنوع شده تحت این مصوبه در آن وجود دارد، ممنوع می‌باشد؛

۱۰- دول عضو می‌بایست اقدامات لازم را به نحوی به عمل آورند که از دسترسی تمامی پروازهای باری که توسط شرکت‌های هوایی ایرانی یا از مقصد ایران به فرودگاه‌های اتحادیه اروپایی انجام می‌شود، به غیر از پروازهای مخلوط مسافربر ممانعت گردد؛

۱۱- ارائه خدمات مهندسی و فنی نگهداری به هواپیماهای باری ایرانی باید ممنوع گردد، اگر دلایل کافی برای وجود اقلام ممنوع شده تحت این مصوبه در آن وجود دارد؛

میزان مبادلات تجاری ایران سالانه بیشتر از ۷۲ میلیون تن در سال است که بخش عمده آن وارداتی است و گزارش‌های رسمی نشان می‌دهد که کشتیرانی جمهوری اسلامی به طور متوسط حدود ۲۴ میلیون تن کالا در سال حمل می‌کند.

بخش چهارم: ممنوعیت‌های پذیرش و ترانزیت و... افراد

۱۲- دول عضو اتحادیه باید اقدامات لازم برای ممانعت از ورود به کشورهای عضو اتحادیه اروپایی و یا ترانزیت از آن توسط:

- تمامی افراد لیست شده در تمامی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد،

- افراد دیگری که در حمایت از فعالیت‌های هسته‌ای حساس اشاعه ایران درگیر، یا مرتبط، یا کمک‌کننده آن افراد، ... می‌باشند،
به عمل آورند؛

بخش پنجم: توقیف دارایی‌ها و منابع اقتصادی

۱۳- تمامی دارایی‌ها و منابع اقتصادی متعلق به، یا تحت اختیار، یا زیر کنترل، مستقیم یا غیرمستقیم:

- تمامی افراد لیست شده در تمامی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد،

- افراد دیگری که در حمایت از فعالیت‌های هسته‌ای حساس اشاعه ایران درگیر، یا مرتبط، یا کمک‌کننده آن افراد، ... می‌باشند،
باید توقیف گردند؛

۱۴- دارایی‌هایی که به نیازهای اساسی شامل هزینه‌های مواد غذایی، اجاره یا رهن، دارو و پزشکی، مالیات، بیمه اولیه، و هزینه‌های عمومی واحدها اختصاص دارند از شمول این امر مستثنی هستند؛

بخش ششم: ممنوعیت علوم مربوطه

۱۵- دول عضو می‌بایست اقدامات لازمی را اتخاذ نمایند که از آموزش‌های ویژه یا تربیت اتباع ایرانی در داخل سرزمین‌ها و یا توسط اتباع خود، در رشته‌های درسی که می‌تواند به فعالیت‌های حساس اشاعه هسته‌ای و سیستم‌های پرتاب سلاح هسته‌ای ایران کمک نماید، ممانعت گردد؛

بخش هفتم: مقررات عمومی و نهایی

این بخش به ابعاد حقوقی این مصوبه مانند: عدم عطف به ماسبق، یا شمولیت‌های خاص، و یا ادعا علیه دول عضو، و یا شکایت از آنان، اضافه شدن اتوماتیک مصوبات آتی شورای امنیت، و یا... اختصاص دارد که به معنای فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای جلوگیری از هرگونه اقدام نسبت به دول عضو اتحادیه و تکمیل اقدامات آن می‌باشد. اما در ماده ۲۶ آن به شکل زیرکانه‌ای آمده است:

۲۶- این مصوبه در زمان مناسب و بخصوص تحت اشراف تصمیمات مربوطه شورای امنیت سازمان ملل متحد بازبینی، اضافه، یا حذف خواهد شد.

که مفهوم آن می‌تواند غیرممکن شدن هرگونه اقدامی برای رفع اثر از این مصوبه بدون رفع اثر از قطعنامه‌های شورای امنیت یا اقدامات انفرادی دول عضو باشد. بدین معنا روابط ایران با اتحادیه اروپایی براساس این مصوبه به نوعی غیررسمی در چنگال و تو تمامی کشورهای عضو دائم شورای امنیت بخصوص آمریکا قرار گرفته است.

در ضمیمه این مصوبه نیز لیست بالابندی درج شده است که در آن:

- نام شصت و شش شرکت:

- شامل: بیمه ایران، تمام صنایع هوایی و هلی‌کوپترسازی ایران، ایدرو، ماشین‌سازی اراک، آذراب، کالا نفت، ...
 - اشخاص حقیقی: مانند: مدیرعامل بانک ملت، مدیر گروه صنایع ثامن‌الائمه، رئیس ستاد اجرایی فرمان امام، ...
- که گفته می‌شود به نحوی با برنامه‌های هسته‌ای یا موشکی ایران ارتباط دارند درج گردیده است؛
- بانک ملت و شعبات آن در ارمنستان و بانک بین‌المللی پرشیا در انگلیس؛
 - بانک ملی ایران و کلیه شعب و موسسات وابسته به آن از جمله بانک آریان، شرکت آسا، بانک کارگشایی، شرکت سرمایه‌گذاری بانک ملی ایران، چاپخانه بانک ملی، شرکت توسعه سرمایه‌گذاری سیمان، شرکت سیمان شمال، شرکت سیمان مازندران و نساجی مازندران از جمله موسساتی هستند که مشمول تحریم‌های تازه اتحادیه اروپا قرار گرفته‌اند.
 - بانک «فیوچر» که در بحرین مستقر است و دو سوم آن به ایران تعلق دارد نیز مشمول این تحریم‌ها شده است.
 - بانک رفاه، بانک صادرات، بانک سینا (به دلیل وابستگی به دفتر رهبری و کمک مالی به منافع استراتژیک نظام)، سرمایه‌گذاری اعتماد امین، بانک توسعه صادرات ایران و شعبات آن، بانک بین‌المللی دوسارگو در ونزوئلا، پست بانک، فرماندهان و سرداران سپاه؛
 - اسامی شرکت‌های مربوط به سپاه پاسداران: مانند سپاه، نیروی قدس، فرماندهی موشکی، صنایع نفت و گاز سپاه، ...
 - نام بیست و چهار شرکت فعال در زمینه کشتیرانی ایران نیز در این فهرست دیده می‌شود که اکثر آنها در ایران مستقر هستند، اما بعضی از آنها در کشورهای نظیر چین، مالت، سنگاپور، بریتانیا، امارات متحده عربی و آلمان

نیز فعالیت می‌کنند. از ۱۲۳ کشتی خطوط کشتیرانی ایران که در فهرست سیاه آمریکا گنجانده شده است، تا این زمان تنها ۴۶ کشتی به طور مشخص همچنان در مالکیت خطوط کشتیرانی ایران یا زیرمجموعه‌های آن هستند و ۷۳ کشتی دیگر اکنون تحت مالکیت یا کنترل شرکت‌های دیگر می‌باشند. لذا مصوباتی که در راستای قطعنامه ۱۹۲۹ و تداوم اقدامات کلان آمریکا صورت گرفت به نوعی به دنبال آن بود که بتواند تأثیرات فلج‌کننده خود را بیشتر به رخ بکشد.

بخش چهارم: تغییر فاز غرب به سمت فلج‌کننده‌سازی تحریم‌ها

با آماده شدن شرایط جهانی برای فلج‌کننده‌سازی تحریم‌ها، آمریکا و اروپا دست به اقداماتی زدند که حاصل آن ورای هوشمندی، فلج‌سازی اقتصاد ایران بود. لایحه‌های بودجه دفاعی آمریکا (۲۰۱۲-۲۰۱۳) اقدامات خصمانه آمریکا در خلال لایحه‌های بودجه دفاعی آن کشور، یعنی مصوبات بودجه‌ای سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ که در آن به شکلی خاص و تحت عنوان «اعمال تحریم‌ها بر بخش‌های دفاعی مالی ایران» به ایران پرداخته شده، شرایط تحریمی را بیش از گذشته به سمت فلج‌سازی اقتصاد کشور سوق داده است. در این راستا و در بخش ۱۲۴۵ مصوبه کنگره آمریکا در سال ۲۰۱۲، که از ابتدای نیمه دوم سال ۲۰۱۲ اجرایی شده است، ایران را در پول‌شویی، تروریسم، و... مقصر دانسته، اولویت نخست آمریکا در این زمینه‌ها خوانده، و در آن دستور فریز کردن دارایی‌ها و اموال نهادهای مالی ایران بخصوص «تحریم بانک مرکزی و نفت و انرژی ایران» داده شده است. در این مصوبه آمده است:

- رئیس جمهور پس از تحریم بانک مرکزی و نفت و انرژی ایران و برای اعمال این تحریم- باید:
- بازکردن و تملک هر نوع حسابی در آمریکا را توسط یک نهاد مالی خارجی که براساس نظر رئیس جمهور هر نوع تعامل یا تسهیل ارتباط مالی با بانک مرکزی ایران و یا هر نهاد مالی دیگر که توسط وزارت خزانه‌داری مشخص شده را ممنوع نماید.
 - تحریم فوق باید علیه هر نهاد مالی یا بانک مرکزی کشوری خارجی که برای فروش یا خرید نفت یا محصولات نفتی به/ یا از ایران انجام یا تسهیل کند را در خلال ۱۸۰ روز از اجرایی شدن این قانون اعمال نماید.
 - رئیس جمهور می‌بایست دیپلماسی چندجانبه فعالی را به کار گیرد تا کشورها را قانع کند که:
 - درآمد نفت ایران را محدود کنند به خرید کالاهای غیرلوکس
 - به ممنوعیت خرید کالاهای نظامی، دوگانه، موشکی، شیمیایی، تکنولوژیک، کشتار جمعی
 - تولیدکننده‌های نفت تولید خود را افزایش دهند تا اثرات افزایش قیمت را کم کنند
 - و...
 - که بر اثر آن تصمیمات و روزافزونی آنها فشار بر اقتصاد ایران بدانجا رسیده که بر اثر این مصوبه:
 - فروش نفت ایران تقریباً نصف شده و با خارج شدن برخی از تأسیسات نفتی از رده تولید، خسارات فراوانی به این صنعت وارد شده است؛
 - بازار نقل و انتقال پول متوقف و دستخوش چنان بحرانی گردیده که امروزه ارزش دلار به بیش از ۲۵,۰۰۰ ریال رسیده است؛

- حمل و نقل دریایی کشور با آخرین مصوبات زمین‌گیر شده و تقریباً امکان ثبت و تردد کشتی‌ها در کشورهای مختلف برای دور زدن تحریم‌ها از بین رفته است؛
- تمامی بانک‌های خصوصی و دولتی کشور و بخصوص بانک مرکزی تحریم شده و با قطع عملیات سویفت هرگونه ارتباطی با نظام مالی جهانی متوقف شده است؛
- صنعت بیمه کشور در آستانه ورشکستگی قرار گرفته است؛
- صنایع داخلی بخصوص پتروشیمی و... از یکسو و بازرگانی و تجارت خارجی و صادرات و واردات و... کشور با مشکل ارز و بیمه و هزینه‌های کلان ال‌سی و... تقریباً فلج گردیده است؛
- صنعت داخلی و کشاورزی و تولیدات لبنی و گوشت و... دستخوش بحرانی کلان و روزافزون شده که افزایش هر روزه قیمت را برای ماندگاری آنها ناگزیر کرده است؛
- انتقال تکنولوژی متوقف و فاصله تحولات تکنولوژیک به زودی ایران را در رده کشورهای عقب مانده در این زمینه قرار خواهد داد؛
- ...
- در همین راستا، بر مبنای مصوبه کنگره و سنای آمریکا تحت عنوان «قانون بودجه دفاعی سال ۲۰۱۳» نیز در دو بخش به شکلی وسیع به ایران پرداخته شده است:
- بخش دفاعی
- بخش اقتصادی
- در بخش دفاعی موضوعات اصلی بیشتر به دفاع موشکی از سرزمین آمریکا و هم‌پیمانان آن از یک سو و نیروهای آمریکا در منطقه از سویی دیگر اختصاص دارد. در این رابطه در بندهای مختلف این قانون، محورهای زیر مدنظر قرار گرفته است:
- محور توسعه سایت‌های دفاعی موشکی سرزمینی؛
- محور توسعه دفاع موشکی بالستیک منطقه‌ای؛

اما در بخش اقتصادی، قسمت اعظم موضوعات به تحریم‌ها، گسترش دامنه آن و نحوه اجرا با نام (IFCA)^[۱] اختصاص دارد؛ به نحوی که در آن سه محور اساس کار قرار گرفته است:

- محور کنترل و محدودسازی ارتباطات و حمل و نقل با «جهت‌گیری محاصره دریایی»؛
 - محور کنترل و محدودسازی معاملات پایاپای با «جهت‌گیری نفت در برابر کالا»؛
 - محور کنترل و محدودسازی ارتباطات و تبلیغات با «جهت‌گیری قطع ارتباطات و تعاملات صدا و سیما»؛
- در این راستا در قانون بودجه آمده است:

۱- تحریم بخش‌های انرژی، کشتیرانی، و کشتی‌سازی ایران شامل:

- توقیف دارایی‌ها و ممنوعیت معاملات: پس از ۱۸۰ روز از امضای این قانون، رئیس جمهور باید تمامی دارایی‌ها، مبادلات بانکی و منافع آنها که متعلق به هر شخص یا نهاد ایرانی زیر بوده و در آمریکا، یا در عبور از آمریکا، و یا در اختیار فردی آمریکایی قرار دارد، را بلوکه نموده و یا ممنوع نماید؛ این افراد کسانی هستند که:

- در بخش انرژی، کشتیرانی، و کشتی‌سازی ایران می‌باشند؛
 - بنادر ایران را اداره می‌کنند؛
 - یا آگاهانه امکانات مالی، مادی، تکنولوژیکی، یا هر نوع کمک دیگر را در اختیار این افراد می‌گذارند؛
- نهادهای مالی عبارتند از نهادهای مرتبط با:

- بخش اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و سیستم‌های پرتاب این سلاح‌ها؛
- بخش‌های حامی تروریسم بین‌المللی؛
- بخش‌های ناقض حقوق بشر؛
- این توقیف و ممنوعیت معاملات می‌بایست شامل خرید نفت و مشتقات نفتی از ایران هم بشود؛ با در نظر گرفتن استثنای زیر:
 - کشورهایی که معافیت وارداتی (به علت کاهش واردات) دارند؛
 - مبادلات بانکی انجام گرفته توسط نهادهای مالی خارجی که:
 - منحصرأً به تجارت کالا و خدمات اختصاص داشته باشند؛
 - هر درآمد حاصل شده برای ایران از این تجارت، در حسابی در کشور با آمریت قضایی اولیه بر آن حساب ذخیره گردد؛
- این توقیف و ممنوعیت نیز می‌بایست بر هر نهاد مالی که خرید و فروش و انتقال گاز از ایران را انجام می‌دهد اعمال شود؛ مگر آنکه:
 - مبادله مالی صرفاً به تجارت کالا و خدمات اختصاص داشته باشد؛
 - بین کشور با آمریت قضایی اولیه بر آن نهاد مالی خارجی و ایران صورت گرفته باشد؛
 - هر درآمد حاصل شده برای ایران از این تجارت، در حسابی در کشور با آمریت قضایی اولیه بر آن حساب ذخیره گردد؛
- ۲- تحریم فروش، تأمین، یا انتقال برخی مواد به/یا از ایران شامل:
 - توقیف دارایی‌ها و ممنوعیت معاملات: رئیس جمهور می‌بایست پس از ۱۸۰ روز از امضای این قانون، تحریم‌ها را بر کسانی که فروش، تأمین، یا انتقال مستقیم یا غیرمستقیم مواد فلزی (زغال متالورژی، زغال کک، زغال سوخت، به صورت گرافیت، خام، نیمه‌تمام مانند: آلومینیوم، فولاد، زغال، و

نرم‌افزارهای پروسس صنعتی آن) زیر را به/یا از ایران انجام می‌دهند اعمال نمایند:

- فلزات گرانبه؛
- هر نوع فلزی که در ارتباط با بخش انرژی، کشتیرانی، کشتی‌سازی، یا هر بخش دیگری از اقتصاد ایران، که مستقیم یا غیرمستقیم توسط سپاه پاسداران کنترل می‌گردد، مورد استفاده قرار می‌گیرد؛
- هر نوع فلزی که در بخش‌های هسته‌ای، نظامی، و برنامه موشکی بالستیک ایران مورد استفاده قرار می‌گیرد؛
- در این راستا رئیس‌جمهور باید پس از ۱۸۰ روز گزارشی تهیه و به صورت کشف ارائه نماید که:
 - آیا ایران این مواد را به کار برده است؛
 - موادی از این قبیل که در اختیار ایران قرار دارد را لیست نماید؛
 - کدام بخش از اقتصاد ایران مستقیم یا غیرمستقیم توسط سپاه کنترل می‌گردد؛
 - کدام یک از این مواد در بخش‌های هسته‌ای، نظامی، و برنامه موشکی بالستیک ایران استفاده شده است؛
- ۳- تحریم خدمات بیمه‌گری، بیمه‌ای یا بیمه اتکایی؛
 - پس از ۱۸۰ روز از امضای این قانون، رئیس‌جمهور باید تمامی کسانی که خدمات بیمه‌ای، بیمه‌گری، و بیمه اتکایی به ایران در حوزه‌های زیر ارائه می‌دهند را تحریم نماید:
 - به هر حوزه تحریم شده؛
 - به هر حوزه مرتبط با انرژی، کشتیرانی، کشتی‌سازی؛
 - به خرید و فروش و انتقال فلزات تحریم شده؛

- به تحریم‌شده‌های تحت عنوان آژانس انرژی اتمی، سلاح‌های
کشتار جمعی، تروریسم بین‌المللی، و...؛
- نهادهای مالی ذکر شده در این قانون؛
- ۴- تحریم نهادهای مالی خارجی کمک‌کننده به نقل و انتقال مالی ایران؛
- پس از ۱۸۰ روز از امضای این قانون، رئیس جمهور باید گشایش حساب، یا
استفاده از حساب‌های انتقالی موجود در آمریکا، توسط هر نهاد مالی خارجی
را ممنوع یا شدیداً محدود نماید؛
- چنانچه در نقل و انتقال مالی از سوی افراد و نهادهای تحریم شده
ایرانی نقش داشته باشند؛
- این تحریم را بر نقل و انتقال مالی فروش نفت ایران، چنانچه وضعیت
قیمتی نفت اجازه دهد، اعمال نماید؛
- این تحریم را بر هر نهاد مالی که انتقال یا تسهیل انتقال مالی فروش،
تأمین، و انتقال گاز ایران به عهده دارد، اعمال نماید؛
- با این استثنا که:
- مبادله مالی صرفاً به تجارت کالا و خدمات اختصاص داشته باشد؛
- شامل تحریم‌های دیگر آمریکا نباشد؛
- بین کشور با آمریت قضایی اولیه بر آن نهاد مالی خارجی و ایران
صورت گرفته باشد؛
- هر درآمد حاصل شده برای ایران از این تجارت، در حسابی در کشور
با آمریت قضایی اولیه بر آن حساب ذخیره گردد؛
- ۵- تحریم صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران شامل:

- توقیف دارایی‌ها و ممنوعیت معاملات: رئیس‌جمهور می‌بایست پس از ۱۸۰ روز از امضای این قانون، تحریم‌ها را بر صدا و سیمای ایران و رئیس‌آن اعمال نماید؛
- ۶- تهیه گزارش از استفاده بنادر و فرودگاه‌ها:
- رئیس‌جمهور می‌بایست در خلال ۱۸۰ روز از امضای این قانون، گزارشی در موارد زیر تهیه و به صورت کشف به کنگره ارائه نماید:
- لیستی از کشتی‌های بزرگ و یا قابل توجه، که به بنداری از ایران که توسط شرکت تایدواتر اداره شده و یا در مالکیت آن قرار دارد، تردد و رفت‌وآمد می‌نمایند؛
- لیستی از فرودگاه‌ها، که هواپیماهای تحت کنترل و یا در مالکیت ایران‌ایر که تحریم‌ها بر آنها اعمال شده است، در خلال این مدت فرود آمده‌اند؛

مصوبات اتحادیه اروپایی

- شورای اتحادیه اروپایی نیز براساس نتایج مباحث و تصمیم‌گیری‌های بخش سیاست خارجی این شورا که در تاریخ پانزدهم اکتبر - ۲۴ مهر ماه ۱۳۹۱- در لوکزامبورگ تشکیل جلسه داد مصوبات جدیدی را در مورد ایران وضع کرده است که متن آن در بیانیه‌ای که توسط این نهاد منتشر شده به شرح زیر است.
- ۱- شورای اروپا ضمن تأکید مجدد بر نگرانی‌های شدید و عمیق خود در مورد برنامه هسته‌ای ایران اعلام می‌کند که این کشور باید هرچه سریع‌تر به تعهدات بین‌المللی خود از جمله مصوبات شورای امنیت سازمان ملل متحد و شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی عمل کند.

- ۲- این شورا تداوم غنی‌سازی اورانیوم و افزایش ظرفیت غنی‌سازی در ایران، از جمله در تأسیسات فردو و ادامه فعالیت در تأسیسات آب سنگین را محکوم و این اقدامات را ناقض قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد و مصوبات شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی می‌داند. این موارد در گزارش تازه آژانس به خوبی منعکس شده‌اند.
- ۳- این شورا به طور ویژه در مورد موانع ایجاد شده برای بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی جهت روشن کردن موارد مبهم و حل نشده از فعالیت‌های هسته‌ای ایران ابراز نگرانی کرده و احتمال وجود یک وجه نظامی در فعالیت‌های هسته‌ای ایران را از جمله این موارد می‌داند.
- ۴- به همین دلیل شورای اروپا از تصویب قطعنامه مصوب سیزدهم سپتامبر در شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی استقبال کرده که تأکید می‌کند برای کسب اطمینان از صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای ایران و احیای اعتماد جامعه بین‌المللی دولت آن کشور باید هرچه سریع‌تر در این زمینه همکاری‌های لازم را انجام دهد.
- ۵- ایران به شکلی کاملاً آشکار تعهدات بین‌المللی خود را نقض کرده و از همکاری لازم با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای حل نگرانی‌های مربوط به برنامه‌های هسته‌ای امتناع می‌کند. در همین رابطه و در راستای تصمیمات و مصوبات قبلی شورای اروپا، این شورا با اعمال اقدامات محدودکننده در عرصه مالی، تجاری، انرژی و حمل‌ونقل و همین‌طور قرارداد نام برخی از نهادها و موسسات که به خصوص در عرصه نفت و گاز فعال هستند در فهرست اقدامات تنبیهی موافقت کرده است.
- ۶- به طور مشخص این شورا مقرر کرده که تمام نقل و انتقال‌های بانکی بین بانک‌های اروپایی و ایرانی متوقف شوند مگر در موارد استثنایی که

دولت‌های اروپایی از پیش در جریان آن قرار گرفته باشند و صرفاً جنبه‌های بشردوستانه داشته باشد.

۷- علاوه بر این شورای اروپا تصمیم گرفته که اقدامات محدودکننده خود علیه بانک مرکزی ایران را تشدید کند. در عرصه صادرات کالا به ایران نیز محدودیت‌های بیشتری مقرر شده است که به طور مشخص فلزات و نرم‌افزارهای کامپیوتری برای مصارف صنعتی را شامل شده و اقدامات مشابهی هم در مورد صنعت کشتی‌سازی وضع شده است.

۸- اقدامات محدودکننده‌ای که به تصویب رسیده با هدف تأثیرگذاری روی برنامه هسته‌ای ایران و منابع مالی است که حکومت آن کشور برای تأمین هزینه‌های این برنامه‌ها اختصاص می‌دهد و نه مردم ایران. حکومت ایران با اقدامات مسئولانه می‌تواند زمینه لازم برای پایان دادن به این تحریم‌ها را ایجاد کند. تا زمانی که حکومت ایران چنین روشی را در پیش نگرفته شورای اروپا در همکاری با سایر بخش‌های جامعه بین‌المللی به اعمال فشار بر ایران در راستای سیاست دوگانه تحریم و مذاکره ادامه خواهد داد.

۹- شورای اروپا بر تعهد اتحادیه اروپا به تلاش در راستای یک راه‌حل دیپلماتیک برای بحران هسته‌ای ایران در راستای سیاست دوگانه تحریم و مذاکره تأکید می‌کند.

۱۰- شورای اروپا تأکید می‌کند که کماکان هدف اتحادیه اروپا دستیابی به یک توافق همه‌جانبه و درازمدت از طریق مذاکره است که بتواند اعتماد جامعه بین‌المللی را در مورد صلح‌آمیز بودن برنامه‌های هسته‌ای ایران احیا کرده و در عین حال حقوق مشروع ایران برای استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای در چهارچوب پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و تبعیت از قطعنامه‌های

شورای امنیت سازمان ملل متحد و شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را به رسمیت بشناسد.

۱۱- این شورا از عزم کشورهای گروه پنج به علاوه یک برای دستیابی به یک راه‌حل دیپلماتیک که در پایان جلسه وزرای خارجه این کشورها در روز بیست و هفتم سپتامبر اعلام شد استقبال کرد و به طور کامل از اقدامات نمایندگان ارشد این شش کشور حمایت می‌کند. کشورهای پنج به علاوه یک طرح بسیار مناسب و قابل اتکا را برای بنای اعتماد متقابل و پیشبرد مذاکرات با ایران براساس گام‌های مثبت دو طرف و پیشبرد گام به گام مذاکرات ارائه کرده‌اند.

۱۲- این شورا از ایران می‌خواهد که با تمرکز روی گام‌های مشخصی که می‌تواند اعتماد را احیا کند، مذاکره جدی و پاسخ دادن به نگرانی‌های جامعه بین‌المللی در این گفتگوها نقش سازنده‌ای را ایفا کند.

برمبنای این بیانیه، شورای وزرا نیز تصمیم به تصویب تحریم‌های زیر می‌گیرد:

سیاست کلی تحریم‌ها: از آنجا که به زعم اتحادیه اروپایی، ایران به شکلی کاملاً آشکار تعهدات بین‌المللی خود را نقض کرده و از همکاری لازم با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای حل نگرانی‌های مربوط به برنامه‌های هسته‌ای امتناع کرده است، شورا با اعمال اقدامات محدودکننده و تنبیهی در عرصه‌های:

- «مالی، تجاری، انرژی و حمل و نقل»
- «قرار دادن نام برخی از نهادها و موسسات که به خصوص در عرصه نفت و گاز»
- «کنترل کلیه صنایع و شرکت‌های که مستقیم یا غیرمستقیم توسط سپاه پاسداران و سازمان انرژی هسته‌ای»

- «توقف تمام نقل و انتقال‌های بانکی بین بانک‌های اروپایی و ایرانی؛ مگر در موارد استثنایی» که دولت‌های اروپایی از پیش در جریان آن قرار گرفته و صرفاً جنبه‌های بشردوستانه داشته باشند.
 - «تشدید اقدامات محدودکننده علیه بانک مرکزی ایران»
 - «محدودیت‌های بیشتر در عرصه صادرات کالا به ایران»
 - به طور مشخص فلزات و نرم‌افزارهای کامپیوتری برای مصارف صنعتی؛
 - اقدامات مشابه در مورد صنعت کشتی‌سازی؛
- موافقت می‌نماید؛ که در خلال آن و در راستای قطعنامه‌های ۱۷۳۷ و ۱۷۴۷ و ۱۸۰۳ و ۱۹۲۹ و... و تمامی مصوبات اتحادیه اروپایی موارد ذیل مقرر می‌گردد:
- ممنوعیت واردات، خرید، حمل و نقل گاز طبیعی ایران و ممنوعیت ارائه مستقیم و غیرمستقیم کمک‌های مالی، تکنولوژیکی، بیمه، سرویس‌های بروکری،
 - ممنوعیت فروش، تهیه، انتقال، گرافیت و فلزات خام یا نیمه‌تمام مانند آلومینیوم و فولاد که به صنایع تحت کنترل مستقیم یا غیرمستقیم سپاه یا مربوط به نظامی یا موشکی یا برنامه‌های بالستیک
 - ممنوعیت ارائه کمک‌های تکنولوژیکی و آموزش و سایر خدمات و کمک‌های سرمایه‌ای و انتقال دانش و مشارکت و...
 - ممنوعیت فروش و ارائه و انتقال لوازم اصلی کشتیرانی و تکنولوژی ساخت و نگهداری و بازسازی به ایران و هر ایرانی و هر شرکت تحت کنترل ایرانی
 - ممنوعیت فروش و ارائه و انتقال هر نوع نرم‌افزار به ایران برای روندهای صنعتی به شرکت‌های تحت کنترل مستقیم یا غیرمستقیم سپاه و نظامی و موشکی و هسته‌ای
 - ممنوعیت کمک تکنیکی و آموزش و خدمات و مالی و دانش و مشارکت

- ممنوعیت ایجاد هرگونه تعهد کوتاه‌مدت میان‌مدت و بلندمدت برای ارائه حمایت‌های مالی تجاری با ایران شامل اعتبارات صادراتی و ضمانت و بیمه به هر ایرانی یا شرکت دخیل در برنامه‌های هسته‌ای و موشکی و نظامی و... یا مرتبط به آن
 - ممنوعیت ساخت و یا مشارکت در ساخت نفت
 - کش‌ها برای ایران یا هر فرد ایرانی و یا شرکت ایرانی
 - ممنوعیت هر نوع کمک تکنیکی و مالی برای ساخت نفتکش‌های جدید
 - ممنوعیت ایجاد و یا ادامه مشارکت در نقل و انتقال مالی با
 - بانک‌های موجود در ایران شامل بانک مرکزی
 - شعبات و دفاتر بانک‌های ایران در کشورهای عضو
 - شعبات و دفاتر بانک‌های ایرانی در خارج از کشورهای عضو
 - شرکت‌های مالی غیرایرانی تحت کنترل ایران
- مگر انتقالات مربوط به مواد غذایی و بهداشتی و لوازم پزشکی و کشاورزی با مبالغ زیر ۱۰۰ هزار یورو و با اخذ مجوز و ۴۰ هزار یورو برای افراد و ملزومات شخصی آنان. به هر حال بالای ۱۰ هزار یورو باید به اطلاع رسانده شود.
- ممنوعیت هرگونه پرچم زدن و تغییر کلاسه شامل ثبت و شماره هویت به هر نوع که باشد در مورد کشتی‌های نفتکش و باری ایران
 - ممنوعیت ارائه کشتی برای حمل و نقل یا ذخیره نفت یا محصولات پتروشیمی به افراد و اشخاص و شرکت‌های ایرانی
 - ممنوعیت ارائه کشتی برای حمل و نقل یا ذخیره نفت و محصولات پتروشیمی به هر فرد و یا شخص یا شرکت برای حمل یا ذخیره محصولات نفتی و پتروشیمی ایرانی

- ممنوعیت مشارکت به هر شکل در فعالیتهایی که به دور زدن تحریم‌های ایران بینجامد
 - تحریم افراد و وزارتخانه‌ها و شرکت‌ها شامل: وزیر نیرو برای فرموله کردن سیاست هسته‌ای ایران، وزارت نیرو، وزرات نفت، شرکت ملی نفت، شرکت بهینه‌سازی مصرف سوخت، شرکت ملی حفاری نفت، شرکت ملی گاز، شرکت ملی تهیه و توزیع نفت، بانک تجارت بلاروس، بانک صنعت و معدن، بانک توسعه تعاون، بانک مرکزی (فقط فعالیتهای و نقل و انتقال)، پترو ایران، پترو پارس و...
- بر این مبنا، تحریم‌های هوشمند شکل فلج‌کننده به خود گرفته و تأثیراتی غیرقابل کنترل بر نظام اقتصادی ایران برجای می‌نهد؛ تأثیراتی که وزیر صنعت، معدن و تجارت کشورمان را مجبور به بیان صفت فلج‌کنندگی آنها می‌نماید.

بخش پنجم: تحریم‌ها و موانع گسترش تعاملات اقتصادی خارجی

ویلسون، رئیس جمهور وقت آمریکا و بنیان‌گذار تعاملات تحریمی در ابتدای قرن بیستم، در سخنانی در رابطه با ویژگی‌های تحریم اقتصادی می‌گوید، تحریم اقتصادی، اقدامی:

- آرام است؛
- گسترده و همه‌جانبه است؛
- مرگبار است؛

لذا اگر قصد غرب در خصوص تحریم ایران و اقدامات انجام شده آنان تاکنون را براساس این سخن مبنا قرار دهیم، می‌شود پنداشت که آنان توانسته‌اند به دلیل وابستگی بسیار تنگاتنگ ایران و کشورهای غربی، زیربنای اقتصادی، صنعتی، مالی، و... کشور

را تحت تأثیر شدید قرار دهند. لیکن گذشته از اثرات بسیار تعیین‌کننده اقتصادی اقدامات ناروای آنان، که به فلج شدن بسیاری از صنایع دولتی و خصوصی و... انجامیده، و سیستم مالی، پولی، حمل‌ونقل و... کشور را فلج کرده است؛ اثرات استراتژیک این اقدامات می‌بایست بیشتر مدنظر قرار گیرد. اثراتی که در صورت نپرداختن کامل و دقیق به آن می‌تواند نتایج ناگواری را در خصوص کشورمان به بارآورد. نتایجی مانند:

۱- تغییر جهت اهرم استراتژیک ایران

عنصر زمان همیشه یکی از اهرم‌های تعیین‌کننده استراتژیک ایران در روابط هسته‌ای خود در این سال‌ها بوده است؛ مهم‌ترین اثر استراتژیک این مصوبات، تغییر جهت عقربه زمان به نفع غرب است. چرا که بالانس خرید زمان و بهره‌گیری از آن در مذاکرات، با تأثیرات به شدت مخرب این مصوبات بر اقتصاد کشور اکنون به نفع غرب به هم خورده است. به نحوی که:

- تطویل مذاکرات هسته‌ای ایران؛ (یعنی) تخریب روزافزون اقتصاد و نابودی صنایع ایران به ویژه نفت و گاز؛

- تطویل مذاکرات هسته‌ای ایران؛ (یعنی) از دست دادن کامل پتانسیل‌های خارجی اقتصاد ملی، اعم از بخش خصوصی و دولتی؛

و این مخرب‌ترین معادله‌ای است که در این چندساله اخیر بین حوزه‌های اقتصاد و هسته‌ای ایران برقرار گردیده و کلید آن نیز به داخل چاه ویل شورای امنیت سازمان ملل و روابط خارجی با قدرت‌ها رها شده است.

۲- تبدیل آمریکا به قدرتمندترین عنصر

این مصوبات که هرگونه تغییری در آنها موکول به تغییرات در قطعنامه‌های شورای امنیت شده است، سبب خواهد شد که آمریکا و حتی سایر اعضای دائم شورای امنیت، به قدرتمندترین عنصر در روابط خارجی و هسته‌ای ایران تبدیل و موضوع هسته‌ای تابعی از روابط محض و خصومت‌آمیز ایران و آمریکا گردد. تحولی که در آن به تدریج از قدرت تغییر ساختارهای اداری و ریاست جمهوری آمریکا کاسته شده و اختیار کامل آن در دستان کنگره و سنای آمریکا قرار می‌گیرد. در این صورت است که قدرت تغییر از حوزه منافع آمریکا به منافع فردی نمایندگان از یکسو و قدرت بالای لابی صهیونیسم و دیگر قدرتمندان درونی و بیرونی آمریکا قرار می‌گیرد و در آن صورت هرگونه اقدامی بی‌نتیجه خواهد شد.

۳- زمین‌گیر نمودن اقتصاد و صنعت ایران

براساس گزارشات گوناگون اقتصادی این تحریم‌ها بین ۳۰ الی ۵۰ درصد اقتصاد ایران را در بر گرفته و زمین‌گیر کرده است. لذا برای اقتصادی که کارایی آن در شرایط فعلی و در خوشبینانه‌ترین وضع حداکثر ۵۰ الی ۵۵ درصد است، زمین‌گیر شدن این میزان به معنای کاسته شدن کارایی اقتصاد و رسیدن آن احتمالاً به میزان حداکثر ۲۰ درصد است؛ که در واقع معنای کارایی بیست درصد اقتصاد ملی و زمین‌گیر شدن هشتاد درصدی آن یعنی تخریب تمامی توانایی‌های زیربنایی اقتصاد یک کشور و تنزل رتبه ورشکستگی اقتصاد ایران که براساس یک تحقیق بین‌المللی در رده ۳۲ جهان می‌باشد به رده‌های بالاتر جدول ورشکستگان اقتصادهای ملی جهان! که علاوه بر آن، تحریم صنعت ایران می‌تواند به تخریب بنیانی صنایع کشور منجر و در کوتاه‌مدت این پتانسل عظیم کشور را به نابودی بکشد.

در این رابطه می‌توان به سخنان اخیر وزیر اقتصاد کشورمان در مصاحبه با روزنامه آمریکایی وال‌استریت ژورنال مبنی بر اینکه: "تحریم‌های آمریکا و اروپا علیه صادرات نفت و بانک مرکزی ایران منجر به کاهش ۸۰ درصدی ارزش ریال در طول ۲ سال گذشته شده است؛" و "قرار دادن سیستم بانکداری ایران در فهرست سیاه از سوی واشنگتن و بروکسل، به میزان قابل توجهی هزینه مبادلات بین‌المللی را برای تجارت بین‌المللی ایران افزایش داده و آنها را مجبور کرده است تا روش‌های جدید پرداخت بیابند یا به مبادلات پایاپای متوسل شوند" و "اقتصاد ایران، خود را با تحریم‌های غرب تطبیق می‌دهد به طوری که دولت صادرات غیرنفتی و تجارت با ارزهای غیردلاری و غریب‌رویی را توسعه می‌دهد" و... که نشانگر اثرات تعیین‌کننده تحریم‌ها بر اقتصاد ایران می‌باشد.

۴- افزایش مشکلات اجتماعی

به دلیل فشارهای اقتصادی شدید از یکسو و فقیرتر شدن روز به روز مردم کشور، فشارهای روانی و اجتماعی افراد و خانواده‌ها ممکن است به حوزه اجتماع سرریز و به شکل مشکلات اجتماعی گوناگون بروز و ظهور می‌نماید.

۵- انتقال چالش به حوزه‌های مدیریتی نظام

فشار بر دولت، تحریم افراد، و توقیف دارایی‌های آنان سبب انتقال این چالش به حوزه‌های مدیریتی شده و از درون دولت به بروز نارضایتی‌ها و مشکلات فراوان بخصوص توسعه فساد خواهد انجامید.

۶- گسترش، تحکیم و تقویت فشارها در حوزه بین‌المللی

شرایط کاهنده اقتصاد کشور، در حوزه سیاست خارجی اجازه خواهد داد:

- فشارهای بین‌المللی بر ایران متراکم‌تر شده و زمینه برای تحریم‌های وسیع‌تر فراهم شود؛
- اجماع ۵+۱ شرایط را برای قطعنامه‌های سخت‌تر در شورای امنیت فراهم کند؛
- هرگونه امکان تحرک سیاسی داخلی و خارجی بیشتر سلب شود؛

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد رویکرد کشور به امر اقتصاد و موضوع تحریم‌ها از دوسو داخلی و خارجی- تحت فشار فزاینده‌ای قرار گرفته است. که در این راستا، مسأله‌ای که باید بدان توجه داشت آن است که علی‌رغم اظهارنظرهایی مبنی بر اینکه توافقات و مذاکرات انجام شده منجر به تلطیف فضای بین‌المللی نسبت به ایران شده است، نکته اصلی این جاست که اتفاقاً به دلیل «فشارهای برآمده از وضعیت کاهنده اقتصاد ملی»، بیم آن می‌رود که فضای منطقه‌ای و بین‌المللی برای ایران از این هم تنگ‌تر گردد. چرا که باید توجه داشت که تطویل اقدامات و مذاکرات، احتمالاً نه تنها نمی‌تواند حاصلی داشته باشد بلکه سبب از بین رفتن زمینه‌های ترمیم احتمالی وضعیت کاهنده موجود در اقتصاد خواهد شد.

زیرا پیش‌بینی می‌گردد که شرایط انتخابات ریاست جمهوری ایران از منظر آینده‌پژوهی^[۱] از یکسو و اقدامات مقطعی از سوی دیگر، سبب عمیق‌تر شدن بحران اقتصادی ایران گردد.

آینده‌پژوهی وضعیت کاهنده اقتصاد ایران

از دیدگاه آینده‌پژوهی در حوزه اقتصاد کشور دو نوع تأثیر بر وخیم‌تر کردن اقتصاد ایران قابل پیش‌بینی است:

الف- تأثیرات ناخودآگاه و غیرقابل اجتناب

این نوع تأثیرات حاصل رقابت میان کاندیداها از یک سو و رفتار نابهنجار دولت و رییس آن از سوی دیگر است. در مقوله اول یعنی سخنان کاندیداها و نخبگان، بدون آنکه قصدی در میان باشد، اقدامی وسیع و سازمان‌یافته برای نمایان کردن هرچه بیشتر، هرچه علمی‌تر، هرچه دقیق‌تر و کارشناسی شده‌تر، هرچه آماری‌تر و... معضلات اقتصادی و وضعیت وخیم اقتصاد کشور شکل گرفته است. در این راستا کاندیداها و نخبگان در دو حوزه به ابراز نظر می‌پردازند:

حوزه اول، وضعیت وخیم اقتصاد کشور

که در آن به صورت دقیق اثرات تحریم‌ها، البته با رویکرد سیاسی محکوم کردن مدیریت غلط، پرداخته شده و حیف و میل اموال مردم از یک جهت و تداوم این روند از جهت دیگر به نقد کشیده می‌شود. مثلاً تبیین علمی-عملی شاخص‌های کلان اقتصاد کشور دقیقاً همان چیزی است که نیاز فوری تحریم‌کنندگان برای برنامه‌ریزی آتی در حوزه افزایش فشار است. در این راستا، مطالب مختلف نمایندگان مجلس از اینکه رشد اقتصادی کشور صفر و بلکه منفی است؛ وضعیت بودجه و کسری آن اسفبار است؛ رد شدن بودجه در کمیسیون تلفیق؛ وضعیت ارزی کشور^[۱]؛ و... تا سخنان اخیر معاون وزیر نفت کشورمان^۵ مبنی بر اینکه "حجم مطالبات نفتی ایران از کشورها و شرکت‌های

۱- مدیرکل تأمین و توزیع کالای وزارت صنعت، معدن و تجارت به ایسنا گفت: از این پس ارز مرجع فقط به واردات گندم، جو، ذرت و سویا تعلق می‌گیرد؛ و براساس بخشنامه بانک مرکزی به غیر از این چهار قلم کالا بقیه کالاهای اساسی برای واردات، ارز مبادله‌ای دریافت می‌کنند.

مختلف خارجی حدود ۴ میلیارد دلار است ... در شرایط فعلی علاوه بر فروش نفت با ارزهای رایج، امکان تهاتر نفت خام با دارو و غذا و کالاها فراهم شده است ... بسیاری از محدودیت‌ها را پیش روی بخش خصوصی برای فروش نفت برداشته‌ایم ... اما با وجود همه این سیاست‌های حمایتی، بخش خصوصی موفق به صادرات نفت ایران نشده است ... برخی از آمارها برای هر کشوری محرمانه است و به همین دلیل نمی‌توانیم این رقم‌ها را اعلام رسمی کنیم...» یا اظهارات معاون دیگر وزیر نفت که از توافق ایران با ترکمنستان برای داد و ستد پایاپای گاز با کالا خبر داده بود و... همه و همه نشانگر آن است که تحریم‌های غرب که با هدف توقف برنامه هسته‌ای ایران وضع شده باعث بروز مشکلات زیادی در زمینه اقتصاد و انتقال درآمدهای نفتی ایران از طریق بانک به داخل ایران و در نتیجه رسیدن به زمان «اجرای خودخواسته برنامه نفت در برابر غذا و دارو» از سوی ایران شده است. اقدامی که وزرای خارجه و دفاع آمریکا و انگلیس را برآن داشته است که از پارلمان‌های خود درخواست توقف اقدام تحریم بیشتر را بنمایند. به عنوان مثال، ویلیام هیگ، وزیر خارجه بریتانیا، در لوکزامبورگ از کشورهای عضو اتحادیه اروپا می‌خواهد که به جای تحریم‌های جدید بر «**اجرای بهتر تحریم‌های فعلی متمرکز**» شوند. آقای هیگ گفته است برای آنکه تأثیر تحریم‌هایی که تا هم اینک بر ایران وضع شده بیشتر روشن شود، باید کمی صبر کرد، چرا که فشارهای فعلی بر اقتصاد ایران نیز ناشی از تحریم‌هایی است که اجرا شده است. یا آنکه در پایان فروردین ماه ۱۳۹۲ جان کری، وزیر خارجه آمریکا، از نمایندگان سنای آمریکا خواست در وضع تحریم‌های جدید علیه تهران تا انتخابات ریاست جمهوری ایران خویشتن‌دار باشند.

در همین جهت نظرات کاندیدها و نخبگان کشور هم سبب روشن شدن ناخودآگاه چگونگی تخریب زیرساخت‌ها، شفاف شدن آمارهای غلط گذشته، روشن شدن زوایای کور ریزش بنیان‌های اقتصاد کشور، و... شده است. مثلاً بیان تلویزیونی

اینکه اشتغال واقعی کشور در هشت سال اخیر سالانه حدود ۱۴۲۰۰ نفر بوده است؛ شاخص واقعی فلاکت در کشور به حدود پنجاه رسیده است؛ فساد همه‌گیر شده است؛ تغییرات نرخ ارز اصلی‌ترین عامل ناکارآمد کردن اقتصاد کشور و گرانی‌های اخیر و... بوده است؛ و... و وضعیت یارانه‌ها که نشان می‌دهد اصلی‌ترین نکته اقتصادی و نقطه ضعف تمامی کاندیدها و اصلی‌ترین عامل رأی‌آوری در کشور است.^[۱]

حوزه دوم، نوع نگاه به استراتژی مواجهه با تحریم‌ها

بیان اوضاع و خیم اقتصاد کشور همراه با سیاست‌زدگی کاندیدها، آنها را در حوزه تحریم‌ها و استراتژی مقابله با آن هم به بیان مطالبی واداشته که در واقع استراتژی هر کاندیدایی برای رأی‌آوری است و آنچه در صورت انتخاب شدن انجام خواهد داد. در این راستا چند نوع رویکرد وجود دارد:

- رویکرد تداوم وضع فعلی و اقتصاد مقاومتی و کوتاه نیامدن در برابر تحریم‌ها؛
- رویکرد عدم اتخاذ موضع و واگذاری امر تحریم به کلیت نظام و موضوع هسته‌ای کشور؛

- رویکرد مذاکره و حل مسأله تحریم‌ها از طریق گفتگو؛

در این میان و از آنجا که احتمال رأی‌آوری کاندیداهای دو رویکرد اول محتمل‌تر است، پیش‌بینی می‌گردد که وضعیت تحریم‌ها پس از انتخابات، و گذشت مهلت مورد توافق و اعلام شده غرب، و براساس برنامه‌ریزی مبتنی بر مطالب دقیق انتخابات ریاست جمهوری، به ریشه‌ای‌تر کردن و کارآتر ساختن تحریم‌ها بیانجامد.

۱- یارانه‌پردازی به مردم، آنقدر در کشور رقابت‌آمیز شده است که دیگر کسی از میزان فعلی یارانه دفاع نکرده و سقف رقابتی پرداخت یارانه فعلاً توسط رئیس دولت به دویست و پنجاه هزار تومان رسیده و کاندیدهای دیگر را با مشکل روبرو کرده است.

ب- تأثیرات خودآگاه و برنامه‌ریزی شده

برنامه‌های صدا و سیما برای مقابله با کاندیدای دولت و اقدامات و سخنان رییس آن، که آنهم نتیجه برنامه‌ریزی‌های خودآگاه رییس دولت است، موضوع دیگری است که با توجه به جایگاه قانونی صدا و سیما مبین نگاه نظام به امر اقتصاد و از هم پاشیده شدن نظام اداری و تحولات واقعی آن می‌باشد. لذا اگر حتی تأثیرات ناخودآگاه نوع الف را بشود ناشی از رقابت‌های سیاسی برشمرد، مطالب مطروحه توسط صدا و سیما را نمی‌توان در آن مقوله جای داد؛ و بر همین اساس نقش تعیین‌کننده و تأثیرات خودآگاه و برنامه‌ریزی شده آن غیرقابل انکار است.

در این راستا، چون امکان توقف ماشین چند موتوره به راه افتاده تخریب تقریباً وجود ندارد، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که از منظر آینده‌پژوهی، وضعیت اقتصادی کشور، آگاهانه و یا ناخودآگاه، در حال از دست دادن آخرین اهرم‌های خود و برتری بخشیدن به کشورهای غربی برای وارد کردن ضربات کاری‌تر بر پیکر بی‌رمق آن است.

اقدامات مقطعی و اثرات آن بر آینده اقتصاد ایران

علاوه بر آنچه از منظر آینده‌پژوهی و نتایج حاصل از رویکردهای موجود گفته آمد، چنانچه در این رابطه از منظر دیگری هم به موضوع تحریم نگاه کنیم، یعنی اقدامات مقطعی و غیرعلمی اقتصادی مقامات کشور برای دور زدن تحریم‌ها و اثرات آن بر آینده اقتصاد کشور، که البته در جای خود به عنوان مسکن عمل می‌کند، نیز نه تنها نمی‌تواند احتمالاً راه‌حلی برای مشکل تحریم باشد، بلکه می‌تواند این دور باطل را تشدید نماید. دور باطلی که می‌بایست سرانجام از طریق سیاسی و مذاکره حل و فصل شود؛ حتی اگر در کنترل تبعات آن هم از لحاظ اقتصادی موفقیت حاصل گردد.

چرا که رها بودن یا شدن وضعیت فعلی اقتصاد، به خصوص در دوران انتخابات و انتقال قدرت پس از آن، سبب می‌گردد تا:

- اقتصاد، ارگانسیم زنده، پویا و یکپارچه خود را از دست بدهد؛
 - اتکای اقتصاد بر امکانات ملی تضعیف شود؛
 - یکپارچگی ملی اقتصاد یعنی اتحاد بخش‌های دولتی و خصوصی از بین برود؛
 - فشار تحریم‌ها افزایش یابد؛
- و در عوض ساختاری به اقتصاد تحمیل گردد که در اثر آن:
- اقتصاد به جزایر منفصل و دارای قابلیت برخورد مجزا تبدیل شود؛
 - اتکای اقتصاد بر امکانات دولتی تقویت گردد؛
 - کنترل اقتصاد در اختیار طرف مقابل قرار گیرد؛
 - اقدامات اقتصادی غیررسمی و غیرشفاف شود؛
 - اقتصاد، شبکه‌ای و پیچیده شده و به سمت فساد میل می‌کند (مالی، توزیعی و...)
- اقتصاد به سمت عمیق‌تر کردن شکاف طبقاتی سوق یابد؛
 - بحران‌های اجتماعی سرعت گیرد؛
- چرا که در اثر آن، بزرگترین موانع گسترش تعاملات اقتصادی خارجی که در این مدت پدید آمده است، تعمیق می‌گردد؛ و در این راستا اتفاقات کلی یعنی:
- خارج کردن اقتصاد از ریل برنامه‌ای بودن؛
 - کاهش روند توسعه کشور؛
 - انتقال مشکلات از حوزه اقتصاد به اجتماع؛
 - دور ساختن اقتصاد ملی از روند تحولات و توسعه جهانی؛
 - زمین‌گیر کردن صنایع، کشاورزی، و خدمات؛
 - تأثیردار شدن عنصر زمان در این روند؛
 - از بین رفتن امنیت تجاری - اقتصادی شامل امنیت سرمایه‌گذاری، اشتغال، درآمد و...؛

- از بین رفتن ثبات اقتصادی، تخریب فضای اجتماعی و...؛
- از بین رفتن ارتباطات تجاری و بازارهای هدف بخش‌های خصوصی و عمومی؛
- و...؛

نه فقط ابعاد داخلی اقتصاد ملی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد بلکه توانایی‌های یک قرن اقتصاد ملی در حوزه خارجی را هم از تمامی دست‌اندرکاران خصوصی و عمومی ستانده؛ بخش خصوصی را به حاشیه رانده؛ و سپس به فلج شدن کامل عرصه‌های عمومی اقتصاد در حوزه خارجی می‌گراید.

بنابراین، چنانچه اقتصاد و سیاست خارجی در چرخه تأثیر و تأثر متقابل تخریبی فروافتد، پیام‌های این اتفاق و رویکردهای درونی و برونی آن را در دو حوزه باید دید:

- در حوزه درونی، پدید آمدن:
 - وحشت داخلی؛
 - ناکارآمدی سیستم؛
 - از اطمینان خارج شدن چرخه اقتصاد ملی؛
- در حوزه بیرونی، این تصویر که:
 - تحریم‌ها سبب فروپاشی اقتصاد ایران شده است؛
 - سیاست چماق و هویج پاسخ داده است؛
 - مواضع استوارتر و راسخ‌تر غرب حتماً سبب عقب‌نشینی ایران خواهد شد؛

و لذا منطقاً و با این رویکردها و در صورت ادامه این روند، تنها یک راه در برابر غرب وجود خواهد داشت، و آنهم چیزی نیست جز افزایش تحریم‌ها پس از انتخابات ریاست جمهوری.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- وزیر صنعت، معدن و تجارت ج.ا.؛ شصت و سومین اجلاس عمومی شورای عالی استان‌ها؛ ۲۱ دیماه ۱۳۹۱؛
- 2- Report Prepared for The National Foreign Trade Council; Washington DC; Nov. 2008; U.S.A;
- ۳- آمار اعلامی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران؛ زمستان ۱۳۸۸؛
- 4- Stern Roger; “**The Iranian Petroleum Crisis & United States National Security**”; National Academy of Sciences of the U.S.A; Dec 2006.
- ۵- خبرگزاری مهر، یکشنبه، یکم اردیبهشت ۱۳۹۲



فصل هشتم

راهبرد سیاست خارجی برای ارتقای موقعیت اقتصادی جمهوری اسلامی ایران

مقدمه

بیش از سه دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی ایران در هر دو عرصه داخلی و خارجی در شرایط حساس و در عین حال پیچیده و تعیین‌کننده‌ای قرار گرفته است. تشدید تحریم‌ها و فشارهای بین‌المللی که عمده‌تأ به دلیل پایداری و مقاومت جمهوری اسلامی ایران بر اهداف به حق خود بوده است، روند توسعه اقتصادی کشور را با موانع دشواری مواجه ساخته و این احتمال وجود دارد که در آینده نیز بر این دشواری‌ها افزوده گردد. این وضعیت نه تنها کشور را به شرایط بحران اقتصادی نزدیک کرده است، بلکه به لحاظ امنیتی نیز کشور را در آستانه یک رویارویی نظامی با برخی از قدرت‌های بزرگ و یا منطقه‌ای قرار داده است.

بدون تردید، در شرایط موجود، عبور از این وضعیت مهم‌ترین وظیفه و دستور کاری است که پیش روی سیاست‌گذاران خارجی کشور قرار دارد، اما پرسش مهمی که باید به آن پاسخ گفت این است که چگونه می‌توان با حفظ اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی، در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای سیاست‌هایی را اتخاذ کرد که ضمن کاهش فشارها و تهدیدات، زمینه‌های مناسب را برای عبور از شرایط موجود و احتمالاً فراهم ساختن بستر لازم برای ارتقای وضعیت اقتصادی کشور ایجاد نماید؟

در این فصل، با توجه به مجموعه موضوعاتی که در فصول پیش مورد بررسی قرار گرفت، تلاش خواهد شد تا راهبردهایی برای خروج از وضع موجود و بازسازی موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران ارائه شود. مفروض ما در این فصل این است که مشکلات موجود سیاست خارجی الزاماً اجتناب‌ناپذیر نیستند و با فرض حفظ اصول می‌توان از میزان و شدت آن کاست و در عین حال فرصت‌های تازه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران ایجاد کرد. بر این اساس، در ادامه تلاش خواهد

شد تا ابعاد «سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه» با هدف ارتقای موقعیت اقتصادی ایران توضیح داده شود.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و ضرورت‌های تغییر

سیاست خارجی به منزله روشی که یک جامعه خود را در مقابل دنیای خارج تعریف می‌کند،^۱ تأثیرپذیری مستقیم و بی‌واسطه‌ای از تحولات محیط بین‌المللی و منطقه‌ای دارد. می‌توان گفت که هرچه سرعت تحولات در دنیای خارج بیشتر باشد، ضرورت روزآمدسازی و بازتعریف سیاست خارجی افزون‌تر خواهد بود. این قاعده برای کشورهایی که مانند جمهوری اسلامی ایران خواهان ایفای نقش تأثیرگذار در فضای بین‌المللی هستند، از اهمیت بیشتری برخوردار است. بر این اساس، با توجه به این قاعده کلی حداقل سه دلیل عمده برای ضرورت بازنگری در سیاست خارجی قابل ذکر است:

- اولاً، همان‌گونه که در فصول گذشته به آن اشاره شد، تغییرات شگرف و قابل توجه در هر سه حوزه «ساختار قدرت»، «ماهیت قدرت» و «ابزارها و روش‌های اعمال قدرت» در فضای بین‌المللی، ایجاد تغییر در نوع نگاه به مسایل جهانی و همچنین روزآمدسازی مستمر استراتژی‌ها و سیاست‌ها را برای تمامی کشورها از جمله جمهوری اسلامی ایران، امری ضروری ساخته است؛
- ثانیاً، تحولات وسیع در برخی از کشورهای عربی که به سرنگونی رژیم‌های دیکتاتوری در این کشورها منجر شد، نه تنها ساختار قدرت در منطقه را کاملاً متحول و دگرگون ساخته، بلکه هنجارها و گفتمان‌های تازه و نوینی را نیز در سراسر منطقه گسترش داده است. این مسأله به معنای آن است که در آینده قدرت‌هایی قادر خواهند بود که نقش موثری در منطقه ایفا نمایند که از قدرت و

ابزار کافی برای بازتعریف گفتمان‌ها و هنجارها و یا خلق گفتمان‌های تازه برخوردار باشند. در واقع، این تحولات بستر تازه‌ای از چالش‌ها و فرصت‌ها را برای تمامی قدرت‌های تأثیرگذار منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای فراهم کرده است. در این شرایط عبور از چالش‌ها و بهره‌گیری از فرصت‌های تازه نیازمند خلاقیت، ابتکار عمل و رویکرد روزآمد نسبت به تحولات جهان بیرونی است.

- ثالثاً، در سال‌های اخیر جمهوری اسلامی ایران در روابط خارجی خود با مشکلات متعددی مواجه شده است. این مشکلات شامل تشدید تحریم‌ها، افزایش تنش در روابط با برخی از همسایگان، افزایش فشارهای هنجاری بین‌المللی، کاهش میزان سطح تأثیرگذاری بین‌المللی و منطقه‌ای و نادیده گرفته شدن حقوق و ظرفیت‌های ایران در تعاملات اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی می‌شود. افزایش تحریم‌ها و فشارهای بین‌المللی و همچنین تلاش گسترده غرب برای اعمال پروژه ایران‌هراسی و منزوی‌سازی ایران، اتخاذ یک سیاست خارجی فعال، هوشمند، تنش‌زدا، اعتمادساز و در عین حال مبتنی بر اصول را ضروری می‌سازد.

سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه؛ ابعاد و ویژگی‌ها

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در شرایط جدید جهانی با وضعیت متناقض و پارادوکسیکالی مواجه است. از یک سو ضرورت‌های پیش‌گفته از لزوم تغییر در ایستارها، استراتژی‌ها و سیاست‌ها در حوزه روابط خارجی حکایت دارد و از سوی دیگر، به دلیل ماهیت هویت‌محور سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، هرگونه تغییر در این زمینه‌ها، می‌تواند تصویری از عقب‌نشینی را هم در افکار عمومی (اعم از داخلی و خارجی) و هم در سیاست‌مداران (اعم از داخلی و خارجی) ایجاد کند؛ امری که به شدت رهبران ایران نسبت به آن حساس هستند. یکی از مهم‌ترین دلایل این

مسئله این است که به لحاظ تاریخی ایران هیچگاه در شرایطی قرار نداشته است که بتواند از موضع قدرت و ابتکار عمل به مدیریت روندهای بیرونی بپردازد. این وضعیت موجب شده است که حق انتخاب‌های ایران همواره به دو گزینه رد/ قبول، دوست/ دشمن، سیاه/ سفید، جنگ/ صلح و موضوعاتی از این قبیل محدود گردد.

سیاست خارجی یکی از حوزه‌هایی است که نیاز به انعطاف‌پذیری زیادی دارد، اما باید میان انعطاف‌پذیری منفعلانه و ابتکار عمل خلاقانه تفاوت قائل شد. باید توجه داشت که انعطاف‌پذیری الزاماً به معنای انفعال، وادادگی و پذیرش نظر دیگران نیست، بلکه می‌تواند فعالانه و از موضع ابتکار عمل صورت گیرد. از سوی دیگر، رفتار تقابلی و چالشی در نظام بین‌المللی نیز به معنای ورود به یک رقابت استراتژیک و نتیجتاً پذیرفتن منطق بازی حذفی و یا بازی با حاصل جمع صفر است. اگرچه یکسری بازی می‌تواند پیروزی قاطعانه باشد، اما سوی دیگر آن نیز شکست قاطعانه خواهد بود. رقابت در این فضا، تعریفی کاملاً متفاوت با رقابت در محیط تعاملی و درون سیستمی دارد. اتخاذ سیاست تقابلی هم‌چنین نیازمند برخورداری از قابلیت تولید آلترناتیوها و گزینه‌های بدیل جهت بسیج منابع پشتیبانی‌کننده استراتژیک در تأمین و گسترش منافع حیاتی و ملی کشور است. امری که ورود به آن حتی برای کشورهای دارای منابع داخلی بسیار غنی نیز می‌تواند پر مخاطره باشد.

سیاست خارجی تقابلی شرایط ویژه‌ای را فراهم می‌آورد که نتیجه آن شکل‌گیری و تسلط شرایط اضطراری، بحران‌زا و غیرقابل پیش‌بینی در روابط خارجی است. این مسئله در شرایطی است که وضعیت ملتهب و پر تنش در محیط پیرامونی کشور، از جمله در سوریه، عراق، افغانستان و پاکستان، اشتباهات استراتژیک را از امکان‌پذیری بالایی برخوردار ساخته و هزینه این اشتباهات را بسیار بالا برده است.

یک نکته حائز اهمیت در خصوص جهت‌گیری کلان سیاست خارجی این است که اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که در اسناد بالادستی مورد

تأکید قرار گرفته‌اند، نه تنها سیاست‌گذاران خارجی را به اتخاذ گونه خاصی از سیاست خارجی ملزم نمی‌کند، بلکه برخلاف بسیاری از سوء تعبیرها، به دلیل بهره‌گیری از مفاهیم کلان و غیر ایدئولوژیک، از قابلیت فراوانی برای انطباق با شرایط مختلف زمانی برخوردار است. اصل ۱۵۳ قانون اساسی به عنوان مهم‌ترین اصل مربوط به سیاست خارجی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را «براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحارب» تعریف می‌کند. این مفاهیم همان‌گونه که پیداست بیشتر اصول راهنما هستند و مسیرهای کلان را نشان می‌دهند. بنابر این، با تأکید بر حفظ اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی - که در قانون اساسی و سایر اسناد بر آنها تأکید شده است - می‌توان به گزینه‌هایی اندیشید که فضای عملیاتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در شرایط موجود توسعه ببخشد.

سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه در نوع رویکرد به جهان، استراتژی عملیاتی، راهکارها و پیامدهای احتمالی از سیاست خارجی تقابلی (از یکسو) و سیاست خارجی تعامل‌گرای منفعلانه (از سوی دیگر) قابل تفکیک است. جدول زیر مقایسه این سه نوع را نشان می‌دهد.

جدول ۲۹

نوع سیاست خارجی	رویکرد به جهان	استراتژی	راهکارها	پیامدهای احتمالی
تعامل‌گرای فعالانه	فرصت / تهدید	رقابت / همکاری	متکثر / چندسویه	تعامل موثر
تقابلی	تهدید	تهاجم	محدود	رویارویی
تعامل‌گرای منفعلانه	فرصت	همکاری	محدود	وابستگی

۱- اصول کلی سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه

هر طرحی از یک برنامه عمل مشخص باید با اعلام مواضع در خصوص اصول کلی حاکم بر سیاست‌ها و راهبردها همراه باشد. اصول یا ایستارها توضیح‌دهنده جهان‌بینی و نگرش‌های کلانی است که نوع نگاه طراحان برنامه یا یک سیاست خارجی مشخص را نسبت به جهان بیرون نشان می‌دهد. بر این اساس، مهم‌ترین اصول سیاست خارجی تعامل‌گرا شامل موارد زیر می‌شود:

۱-۱- فرصت‌محوری به جای تهدیدمحوری

رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مانند هر دولت انقلابی دیگر عمدتاً هویت‌محور بوده است. انقلاب‌ها به دلیل ایجاد تغییرات ماهوی در اغلب زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - که به خلق یک هویت تازه منجر می‌شود - به ویژه در نخستین سال‌های شکل‌گیری، حساسیت مضاعفی نسبت به موضوع شناسایی و یا به عبارت دیگر، «مورد شناسایی واقع شدن» دارند. به همین دلیل، چنانچه اهداف و آرمان‌های انقلاب از سوی کشورهای دیگر، به ویژه قدرت‌های بزرگ و همسایگان، مورد شناسایی واقع نشود و یا مورد تعرض قرار گیرد، احساس تهدید به عنصر محوری در رویکرد انقلابیون به جهان بیرون تبدیل می‌شود. تداوم این وضعیت می‌تواند به سخت شدن شرایط برای هر دو طرف بیانجامد. در خصوص جمهوری اسلامی ایران می‌توان گفت که رویکرد ایران به جهان بیرون در یک دهه نخست پس از پیروزی انقلاب، به دلیل تعارضات غرب با ایران و وقوع جنگ تحمیلی، کاملاً تهدیدمحور بود، اما در دهه دوم به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و باز شدن فضای تازه برای ایران، تا حدودی نگاه فرصت‌محور بر سیاست خارجی حاکم شد. در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی این نگرش بر سیاست خارجی حاکم بود که جهان بیرون تنها تهدیدآفرین نیست، بلکه متضمن فرصت‌هایی برای توسعه

کشور نیز هست. با این حال در دوره دولت نهم و دهم، به دلیل اوج‌گیری موضوع فعالیت‌های هسته‌ای ایران و هم‌چنین تأثیرگذاری سیاست داخلی بر سیاست خارجی، مجدداً رویکرد تهدیدمحور در سیاست خارجی ایران برجستگی و غلبه بیشتری پیدا کرد. احساس تهدید به نوبه خود گرایش به تهدید متقابل و تلاش برای افزایش قدرت نظامی و راهکارهای سخت‌افزاری تأمین و تضمین امنیت را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تشدید کرده است. نتیجه این مسأله احساس ترس و نگرانی متقابل، افزایش ادبیات تهاجمی در سیاست خارجی، کاهش مسیرهای گفتگو و تعامل، کم‌رنگ شدن دیپلماسی و نهایتاً حاکم شدن فضای رویارویی و تقابل بوده است. در این راستا گزاره‌های ایدئولوژیک (جنگ حق و باطل / نظام استکباری / ضرورت برقراری نظام عادلانه جهانی) همواره به تقویت و مفهوم‌بندی این رویکرد یا این نوع نگاه کمک کرده است.

در سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه نگاه به جهان بیرون بیش از آنکه تهدیدمحور باشد فرصت‌محور است.

جهان بیرون بیش از آنکه متضمن تهدید باشد در بردارنده فرصت‌های فراوانی است که بهره‌گیری درست از آنها می‌تواند روند توسعه اقتصادی کشور را شتاب بیشتری ببخشد. تأکید بر فرصت‌محوری البته به معنای نادیده گرفتن تهدیدها و دشمنی‌های قدرت‌های غربی نسبت به جمهوری اسلامی ایران نیست، بلکه مدیریت و کنترل تهدیدها، ممانعت از تشدید شدن آنها و در مواردی دور زدن آنها، می‌تواند راهکاری برای مقابله با دشمنی‌های احتمالی باشد.

۲-۱- آرمان‌گرایی واقع‌بینانه

نظام جمهوری اسلامی ایران براساس مجموعه‌ای از اهداف و آرمان‌های انسانی و الهی شکل گرفته است. این اهداف و آرمان‌ها که در اصول قانون اساسی به آنها اشاره شده است جهت‌گیری کلی حرکت ملت ایران را به سمت پیشرفت و سعادت مشخص

می‌کند. بر این اساس، سیاست خارجی به عنوان جلوه بیرونی خواسته‌های ملت ایران باید بازتاب‌دهنده این اهداف و آرمان‌ها باشد، اما مسأله مهم در این زمینه این است که توجه به آرمان‌ها نباید مانع از توجه به واقعیت‌های عینی گردد. در طول سه دهه گذشته بسیاری از تحلیل‌گران، سیاست خارجی ایران را براساس تقابل آرمان‌گرایی با واقع‌گرایی تحلیل کرده‌اند، در حالی که تنها تلفیق مدبرانه واقعیت‌ها و آرمان‌ها می‌تواند اهداف سیاست خارجی را محقق نماید. برای کسب موفقیت در عرصه سیاست خارجی الزاماً آرمان‌ها باید با توجه به امکانات و مقصورات محیطی و ساختاری مورد توجه قرار گیرند. آرمان‌کشورها تنها در لباس زمان و مکان تعین می‌کند و هنر دیپلماسی در تلفیق مناسب این دو عنصر نهفته است. تأکید بر آرمان‌ها بدون توجه به شرایط محیطی و شناسایی ملاحظات ساختاری موجب عدم موفقیت و آسیب‌پذیر شدن آرمان‌ها و تأکید بر محدودیت‌های ساختاری بدون توجه به آرمان‌ها باعث بی‌هویتی خواهد شد.

صورت‌بندی آرمان‌ها متناسب با شرایط زمانی و مکانی مهم‌ترین وظیفه کشورهای رسالت‌مدار در نظام بین‌المللی است. این مسأله نه تنها عیب نیست بلکه یک حسن تلقی می‌شود و حاکی از پویایی و بالندگی آرمان‌هاست همان‌طور که در ادبیات دینی اجتهاد نشانه بالندگی فقه تلقی می‌شود.

در این زمینه دیدگاه رهبر معظم انقلاب بسیار راهگشا به نظر می‌رسد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام، آرمان‌گرایی همراه با واقع‌بینی را رمز حرکت پیشرو ملت و نظام اسلامی در ۳۲ سال اخیر برشمردند و بر این مسأله تأکید کردند که ترکیب آرمان‌گرایی با واقعیات، در واقع حرکت مجاهدانه در چارچوب تدبیر است. ایشان شرط عبور موفقیت‌آمیز از پیچ‌های تند و گردنه‌های سخت در مسیر حرکت رو به جلو نظام اسلامی را حفظ ترکیب آرمان‌گرایی با واقع‌بینی و نگاه صحیح به توانایی‌ها و ظرفیت‌های کشور و ملت دانستند و با رد سخنان برخی افراد که می‌گویند آرمان‌گرایی با واقع‌بینی نمی‌سازد خاطرنشان

کردند: بسیاری از آرمان‌های انقلاب جزو مطالبات مردم است و به همین علت از واقعیات مسلم و عینی جامعه محسوب می‌شود. ایشان، عزت ملی، زندگی ایمان‌مدار، مشارکت در مدیریت کشور، پیشرفت همه جانبه، استقلال اقتصادی - سیاسی و برخورداری از آبروی بین‌المللی را از مطالبات واقعی مردم برشمردند و افزودند: این خواسته‌های ملت دقیقاً در جهت آرمان‌های انقلاب است و نشان می‌دهد که آرمان‌گرایی با واقع‌بینی منافاتی ندارد.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای هم‌چنین آرمان‌گرایی بدون توجه به واقعیات و بدون بکارگیری سازوکارهای منطقی و معقول را خیال‌پردازی دانستند و افزودند: برای اینکه آرمان‌ها در حد شعار باقی نماند باید مسئولان و مردم آنها را به صورت منطقی و متین پیگیری کنند.

رهبر انقلاب نادیده گرفتن واقعیات جامعه را باعث اشتباه در قضاوت و خطا در انتخاب مسیر برشمردند و افزودند: باید براساس واقعیات، حرکات خود را تنظیم کنیم که در این مسیر، مراقبت از لغزش‌ها و لغزشگاه‌ها بسیار مهم است.^۲

۳-۱- توسعه محوری

الزامات اقتصاد جهانی از یک سو و ضرورت پیوند عناصر اقتصادی ملی با اقتصاد بین‌الملل از سوی دیگر، ایجاب می‌کند که سیاست خارجی در عصر جهانی شدن در خدمت اهداف توسعه اقتصادی قرار گیرد. به عبارت دیگر سیاست خارجی کشور باید به گونه‌ای سامان یابد که ضمن تعامل سازنده با نظام بین‌الملل در سطح دو جانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی و هم‌چنین در سطح سازمان‌های بین‌المللی، بتواند منابع، امکانات و فرصت‌ها را برای فرآیند توسعه اقتصادی کشور بسیج و تجهیز نماید و از این نظر هماهنگی و همسویی کاملی میان سیاست خارجی و الزامات توسعه اقتصادی برقرار شود. سیاست خارجی ابزاری برای تقویت اقتدار و جایگاه کشور در نظام بین‌الملل است. اکنون که عنصر اصلی اقتدار در عصر جهانی شدن متکی به عوامل اقتصادی،

علمی و تکنولوژیک است، سیاست خارجی باید به گونه‌ای سامان یابد که بتواند از این عناصر اقتدار برای توسعه ملی بهره‌گیری نماید.

نکته حائز اهمیت دیگر در مبحث توسعه‌گرایی، توجه به این مسأله است که در جهان جدید توسعه امری جمعی است. شرایط در اقتصاد سیاسی بین‌الملل به گونه‌ای در هم تنیده شده است که دولت‌ها قادر نیستند توسعه اقتصادی خود را در انزوا به پیش ببرند. تقویت پیوندها و ارتباطات بین‌المللی در دهه‌های اخیر، به بسیاری از مسایل که سابقاً در حوزه مسایل داخلی تعریف می‌شدند، ابعاد مهم بین‌المللی بخشیده است. توسعه، به ویژه بعد اقتصادی آن یکی از این مسایل است. شاهد این مدعا جایگاه بحث توسعه در سازمان ملل متحد به عنوان مهم‌ترین نهاد بین‌المللی است. به جرأت می‌توان گفت که مباحث و فعالیت‌های مربوط به توسعه، حجم عمده‌ای از فعالیت‌های این سازمان را در ادوار مختلف به ویژه سالیان اخیر به خود اختصاص داده است. بر این مبنا می‌توان گفت که توسعه در وضعیت فعلی مسال‌های بین‌المللی است. مباحثاتی که تحت عنوان شمال - جنوب مطرح می‌شود و نیز مشاجرات و اختلافاتی که میان کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته در سازمان‌های بین‌المللی مرتبط با توسعه به ویژه سازمان تجارت جهانی در می‌گیرد نماد این امر است. این مباحثات عمدتاً معطوف به هنجارسازی پیرامون ابعاد مختلف توسعه است و کشورها تلاش دارند این هنجارها را هرچه بیشتر منطبق با منافع خود سازند. طبیعی است که در این مسیر منافع برخی کشورها با یکدیگر همپوشی‌های گسترده‌ای پیدا می‌کند. منافع ایران به عنوان کشوری در حال توسعه با بسیاری دیگر از کشورها که مسیر توسعه را طی می‌کنند، اشتراکات مهمی دارد. این اشتراکات زمینه را برای حضور کشور در ائتلاف‌های بین‌المللی موجود و نیز ائتلاف‌سازی بین‌المللی منطبق بر منافع ملی، پیرامون ابعاد مختلف توسعه فراهم می‌آورد.

حضور موثر در اینگونه ائتلاف‌ها و تلاش در جهت ایفای نقشی موثر در هنجارسازی‌های بین‌المللی درباره توسعه، کارکردی مهم برای سیاست خارجی تعامل‌گرا است در این مسیر، هرچه دستگاه سیاست خارجی کشور بتواند در پرتو تعامل با کشورهای ذینفع، نقش بیشتری در هنجارسازی‌های بین‌المللی توسعه ایفا نماید، به همان میزان فرصت‌های بین‌المللی برای پیشبرد توسعه و تحقق اهداف سند چشم‌انداز فراهم خواهد شد.

۴-۱- اعتدال‌گرایی و متوازن‌سازی اهداف

اهداف سیاست خارجی نباید در عرض هم قرار گرفته و یا نقیض یکدیگر باشند. هم‌چنین، اهداف سیاست خارجی باید متناسب با ظرفیت‌ها و امکانات داخلی باشند. دولت‌هایی که تعهدات بین‌المللی فراتر از ظرفیت و توانمندی خود تعریف می‌کنند، عملاً در ادامه مسیر خود دچار مشکلات اساسی خواهند شد. امروزه در عصر جهانی شدن اقتصاد، یکی از دغدغه‌های اصلی کشورهای در حال توسعه چگونگی برقراری تعادل میان تعهدات بین‌المللی و الزامات سیاست‌های توسعه‌ای ملی خود می‌باشد. از آنجا که این کشورها همگی درصدد هستند تا پیوندهای خود را با اقتصاد جهانی تقویت کنند، این پیوندها ضرورتاً تعهداتی را برای این کشورها به دنبال خواهد داشت، و از سوی دیگر، در موارد زیادی این تعهدات با نیازهای توسعه‌ای آنها مغایرت پیدا می‌کند، از این رو برقراری یک تعادل منطقی میان این دو وجه ملی و بین‌المللی استراتژی توسعه، امروزه به دغدغه این کشورها تبدیل شده است و سازمان‌های بین‌المللی نیز تلاش می‌کنند تا برای مدیریت این تعامل راه‌حل مناسبی بیابند.

جمهوری اسلامی ایران نیز که درصدد است ضمن حفظ استقلال سیاسی و هویت فرهنگی خود از تعامل با اقتصاد جهانی بهره‌برداری می‌کند، قطعاً با این معضل مواجه است و در آینده بیشتر مواجه خواهد بود. زیرا هر چقدر فرآیند تعامل با اقتصاد جهانی بیشتر شود، دغدغه تعادل میان تعهدات بین‌المللی و الزامات ملی بیشتر می‌گردد.

شایان ذکر است که این عدم تعادل‌ها عمدتاً بر نحوه اجرای سیاست‌ها و راهکارها متمرکز است و شامل پارادایم‌ها و رویکردها نخواهد شد. به عنوان نمونه، هنگامی که جهت‌گیری اصلی اقتصاد جهانی به سمت اقتصاد بازار است، کشورها نمی‌توانند با حفظ اقتصاد دولتی و غیررقابتی و حمایتی خود با اقتصاد جهانی تعامل داشته باشند و لذا نباید الزامات اقتصاد دولتی را با تعهدات بین‌المللی در حوزه اقتصاد جهانی از جمله دغدغه‌های فوق‌الذکر به حساب آورد، چرا که اینجا تعارض میان دو رویکرد و دو استراتژی کلان (اقتصاد دولتی در مقابل اقتصاد بازار) است. از این رو در عرصه اقتصاد ملی الزاماً باید اقتصاد بازار و رقابتی یعنی همان رویکرد غالب در اقتصاد جهانی را دنبال نمود و در صورت بروز تعارضاتی میان الزامات اقتصاد ملی با تعهدات بین‌المللی راه‌حل‌های مقتضی اتخاذ شود.

۲- راهبردها

۲-۱- رقابت/ همکاری

در شرایط جدید بین‌المللی اغلب کشورها نه یکسره دوست تلقی می‌شوند و نه یکسره دشمن. این مسأله به ماهیت روابط بین‌الملل معاصر برمی‌گردد که افزایش قدرت و ثروت ارزش و اهمیت همسانی پیدا کرده‌اند. همانگونه که در فصل گذشته بر آن تأکید شد، در دوران جنگ سرد به دلیل غلبه گفتمان رئالیستی بر نظام بین‌المللی کشورها یا رقیب تلقی می‌شدند یا همکار. با تغییر شرایط بین‌المللی این مسأله برای تمامی قدرت‌ها پذیرفته شده است که می‌توان در عین رقابت در برخی از حوزه‌ها، در حوزه‌های دیگر به تعامل و همکاری پرداخت. لازمه تحقق اهداف سیاست خارجی تعامل‌گرا، مسلط ساختن الگوهای همکاری/ رقابت بر رویکردهای سیاست خارجی است تا در پرتو آن بتوان ضمن کاهش حساسیت‌های سایرین و جلوگیری از

شکل‌گیری رفتار موازنه‌ای آنان در قبال ایران، محیط بین‌المللی را موافق ارتقای موقعیت ایران کرد.

۲-۲- چندجانبه‌گرایی

بدون تردید، نظم ناعادلانه موجود با توجه به دستور کار حاکم بر سیاست خارجی ایران، مطلوب کشور نیست، موضوعی که کشورهای مهم دیگری نیز در آن با ایران اشتراک نظر دارند. این همپوشی در نگاه به نظم موجود، زمینه‌های مناسبی برای همکاری با کشورهای همسو جهت مقابله نرم‌افزاری با نظم موجود بین‌المللی و تقویت چندجانبه‌گرایی فراهم می‌آورد. بر این مبنا می‌توان همکاری با کشورهای همسو جهت مقابله با یک جانبه‌گرایی و تقویت چندجانبه‌گرایی در عرصه بین‌المللی را نیز از دیگر الزامات کلان سیاست خارجی در افق چشم‌انداز دانست. تقویت چندجانبه‌گرایی از آن رو اهمیت دارد که اولاً محدودیت‌های سیستمی پیش روی کشور برای نیل به قدرت اول منطقه‌ای شدن را کاهش می‌دهد و در ثانی شرایط را برای بهره‌برداری از قابلیت‌های ذاتی ایران بهبود می‌بخشد. اهداف سیاست خارجی در افق چشم‌انداز باید با رویکرد جمعی و مجموعه‌ای طراحی و پیش برده شود، زیرا در عرصه بین‌المللی، ارتقای موقعیت یک کشور عموماً با حساسیت و نگرانی از سوی سایر بازیگران دنبال می‌شود. این نگرانی ریشه در منطق و تاریخ روابط بین‌الملل دارد و توجیه‌پذیر است. به این مبنا کشوری می‌تواند به طور موفقیت‌آمیز و با هزینه کمتری موقعیت بین‌المللی خود را ارتقا بخشد که اهداف سیاست خارجی خویش را تا حد ممکن در قالب منافع جمعی و مجموعه‌ای طراحی نموده و پیش برد، بدان معنا که سایرین در ارتقا و رشد آن بیش از آنکه چالش و تهدید ببینند، حوزه‌های گسترده‌ای از فرصت، بیابند.

۳-۲- ژئوپلیتیک‌گرایی

موقعیت ژئوپلیتیک ایران، به رغم امتیازات ویژه و منحصر به فرد آن، در طول تاریخ نه تنها کمکی به افزایش قدرت ملی ایران نکرده است، بلکه عملاً به مانعی برای توسعه اقتصادی نیز تبدیل شده است. از زمان تشکیل نخستین دولت فراگیر ملی در ایران در زمان صفویه، در حالی که قدرت‌های همتراز ایران در اروپا در حال آغاز تجربه تازه‌ای بودند، رهبران ایران گرفتار جنگ با عثمانی‌ها در غرب کشور، ازبکان در شمال کشور و حتی پرتغالی‌ها در جنوب کشور بودند. در دوره‌های بعد نیز این مسأله به شکل‌های متفاوتی ادامه پیدا کرد. طی چند قرن گذشته، ایران یا فرصتی برای تغییر شرایط منطقه‌ای خود نداشته است و یا در دوره‌های کوتاهی که این فرصت وجود داشته ابتکار عمل و فرصت‌سنجی مناسب صورت نگرفته است. مطالعه و بررسی وضعیت اقتصادی و سیاسی ایران در دوره‌های مختلف تاریخی نشان می‌دهد که ایران نتوانسته است چنان که باید و شاید از جایگاه و موقعیت برجسته منطقه‌ای و بین‌المللی خود در جهت توسعه اقتصادی کشور بهره لازم را ببرد و گاه این جایگاه به جای آن که فرصت‌آفرین باشد، تهدیدزا و چالش‌آفرین بوده است. قدرت‌های بزرگ، تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از طریق عوامل وابسته داخلی و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از طریق تأثیرگذاری‌های خارجی، مهم‌ترین مانع دستیابی ایران به جایگاه واقعی خود بوده‌اند. به همین دلیل، در شرایط کنونی که قدرت‌های بزرگ تمامی ابزارهای خود را برای محدودسازی و منزوی‌سازی جمهوری اسلامی ایران به کار گرفته‌اند، ضرورت دارد تلاش مضاعفی برای بهره‌گیری بیشتر از موقعیت ژئوپلیتیکی ایران به خرج داده شود. از این لحاظ، شرایط تاریخی کنونی به دو دلیل زیر احتمالاً می‌تواند فرصت مناسبی برای ایجاد تغییر در موقعیت منطقه‌ای ایران به وجود آورد:

۱- جمهوری اسلامی ایران به میزانی از قدرت و توانمندی دست یافته است که می‌تواند طرح‌های مبتکرانه‌ای برای تغییر ساختار منطقه‌ای طراحی و پیگیری کند.

۲- اختلافات ایران با همسایگان خود در شرایط موجود در حدی نیست که نتوان از طریق برخی ابتکار عمل‌ها این اختلافات را حل کرد و فضای نوینی را در سطح منطقه‌ای حاکم نمود. اختلافات ارضی ایران با همسایگان خود در شرایط کنونی در کمترین حد اهمیت خود به نسبت دوره‌های گذشته است.

علاوه بر دو مورد فوق، شرایط بین‌المللی نیز جمهوری اسلامی ایران را ملزم می‌سازد که در سطح منطقه‌ای به یک ابتکار عمل خلاقانه دست بزند. این ابتکار عمل هرچه ابعاد اقتصادی بیشتر و ابعاد سیاسی کمتری داشته باشد با موانع کمتری مواجه خواهد بود. بر این اساس، پیشنهاد مشخص این طرح بازسازی روابط اقتصادی ایران با کشورهای منطقه و گسترش تعاملات اقتصادی با این کشورها از طریق بهره‌گیری هرچه بیشتر از موقعیت ژئوپلیتیک ایران می‌باشد.

۳- الزامات سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه

محقق ساختن یک برنامه عمل مشخص در هر حوزه‌ای نیازمند برخی زمینه‌سازی‌هاست. از این نظر، تغییر شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران و پیگیری سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه مستلزم تحقق مجموعه‌ای از مقدمات و ضرورت‌های داخلی و خارجی است. مهم‌ترین این الزامات شامل موارد زیر می‌شوند:

۱-۳- تلاش برای بهبود تصویر امنیتی کشور

یکی از اقدامات اساسی در جهت کاهش فشارهای بین‌المللی و ارتقای موقعیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران تلاش برای بهبود تصویر امنیتی کشور در عرصه

بین‌المللی است. متأسفانه در سال‌های اخیر به دلیل برخی سوء رفتارهای داخلی و هم‌چنین تبلیغات رسانه‌ای بین‌المللی، تصویری که از جمهوری اسلامی ایران ارائه شده است، تصویر کشوری جنگ‌طلب و طرفدار خشونت است. برای رسیدن به اهداف سیاست خارجی تعامل‌گرا این تصویر نادرست باید اصلاح شود. در این مسیر باید از اقداماتی که کشور را به عنوان تهدیدی بین‌المللی مطرح می‌سازند اجتناب کرد، زیرا مادامی که تصویر مخدوشی از ایران در عرصه بین‌المللی حاکم باشد، پیشبرد توسعه اقتصادی بسیار دشوار است. از وجه ایجابی نیز مشارکت فعال در فعالیتهای بین‌المللی و ایجاد هماهنگی میان راهبردهای سیاست خارجی و مقتضیات نظام بین‌الملل ضروریست، زیرا اولاً پیشبرد توسعه بدون امکانات بین‌المللی امکان‌پذیر نیست و ثانیاً انزوا در هیچ شرایط به سود منافع کشور نمی‌باشد.

البته مشارکت در فعالیتهای بین‌المللی و ایجاد هماهنگی میان راهبردهای سیاست خارجی و مقتضیات نظام بین‌الملل به معنای وادادگی در مقابل نظم موجود بین‌المللی و پذیرش کامل آن نیست بلکه به معنای تقویت جنبه‌های فرصت‌ساز آن و خنثی نمودن وجوه منفی این نظم با توسل به ایفای نقش موثر در آن می‌باشد.

۲-۳. تلاش برای ثبات‌سازی منطقه‌ای

کشوری که پیشبرد توسعه را گزینه استراتژیک خود قرار می‌دهد، نیازمند محیط امنیتی با ثبات است، زیرا بین ثبات و امکان پیشبرد توسعه رابطه مستقیم و تنگاتنگی وجود دارد. اگر آشوب و اغتشاش روند مسلط در محیط امنیتی یک بازیگر باشد، طبیعی است که بخش اصلی زمان و توان آن بازیگر صرف مقابله با تهدیدات محیطی می‌شود و فرصتی برای پیشبرد توسعه باقی نمی‌ماند. از این رو، یکی از الزامات پر اهمیت سیاست خارجی، ثبات‌سازی در محیط امنیتی ایران است. اولین و مهم‌ترین مولفه چنین راهبردی، مشارکت و ایفای نقشی موثر و سازنده در شکل‌گیری ترتیبات امنیتی منطقه‌ای با کشورهای همسایه از طریق توافقات دو جانبه و چندجانبه است. این

مؤلفه از آن رو اهمیت دارد که «ثبات» و تقویت آن در محیط امنیتی ایران از مهم‌ترین پیش شرط‌های پیشبرد توسعه اقتصادی است. ثبات در محیط امنیتی ایران به دو صورت می‌تواند محقق گردد. یکی از مسیر هژمونی، بدان معنا که ایران در منطقه از منزلت هژمون برخوردار باشد و با تولید امنیت و مقابله با فرآیندهای ناامن‌ساز، به تنهایی ثبات و دوام ثبات را تضمین نماید و هزینه‌های آن را تقبل نماید. این مسیر به دلایل اینکه اولاً ایران چنین منزلتی ندارد، ثانیاً، از توان پرداخت چنین هزینه‌هایی نیز برخوردار نیست، مطلوب نیست و کمکی به تحقق اهداف چشم‌انداز نمی‌کند.

مسیر دوم مسیر همکاری و حرکت در جهت شکل بخشیدن به نوعی از مکانیسم‌های امنیت جمعی است. در این چارچوب امنیت به مثابه محصولی است که با همکاری بازیگران ذینفع تولید و عرضه می‌شود. این شیوه امنیت‌سازی در مناطقی که هیچ بازیگری از منزلت هژمونیک برخوردار نیست، شیوه مناسب‌تری به شمار می‌آید و تاریخ مناطقی چون آسیای شرقی در دو دهه اخیر آن را به خوبی نشان می‌دهد. در این شیوه، هزینه‌های تولید امنیت در میان بازیگران تقسیم می‌شود و هر یک به سهم خود در ارتقا و پایداری آن می‌کوشند. این شیوه تولید امنیت در قالب‌های مختلفی می‌تواند نهادینه شود که از آن جمله می‌توان به مکانیسم‌های دوجانبه و چندجانبه اشاره کرد. به دلیل موقعیت منطقه‌ای ایران می‌توان این شیوه را شیوه مطلوب ایفای نقش موثر و سازنده در ترتیبات امنیتی منطقه دانست. در این جهت بکارگیری مکانیسم‌های دوجانبه در سطح همسایگان و مکانیسم‌های چندجانبه در سطح منطقه، مطلوب به شمار می‌آید. ذکر این نکته ضروری است که محیط امنیتی ایران، محیطی به شدت ناپایدار است و این ناپایداری اثرات مخربی بر روند توسعه کشور می‌گذارد، قرار گرفتن عراق در ضلع غربی و افغانستان در ضلع شرقی این محیط، خود گویای این امر است. بنابراین ثبات‌سازی در چنین محیطی نیاز مبرمی به شمار می‌آید.

۳-۳- تلاش برای مجموعه‌سازی

اساساً هنگامی که اهداف سیاست خارجی یک کشور به گونه‌ای طراحی شود که سایر کشورها نیز در آن منافع بیابند، امکان تحقق این اهداف بیشتر خواهد بود. به عبارت دیگر زمانی که تحقق اهداف سیاست خارجی یک کشور تبدیل به بخشی از خواست جمعی کشورها شود، پیشبرد آن آسان‌تر خواهد بود. تقویت روند همگرایی به مجموعه‌ای کردن اهداف سیاست خارجی و بالمآل افزایش امکان تحقق آنان یاری می‌رساند.

تقویت فرآیند همگرایی باعث می‌شود تا کشورها عمدتاً معطوف به «اشتراکات» در منافع خود با سایرین گردند و هر یک دیگری را «فرصتی» برای خود بدانند. در چنین فضایی امکان کمی وجود دارد که ارتقای یک بازیگر به مثابه تهدید برای سایرین تلقی گردد و آنها در پی ایجاد موازنه‌ای با تکیه بر قدرت سخت در مقابل آن برآیند. به عبارت بهتر فضای موافقی در چنین شرایطی برای ارتقای جایگاه یک کشور ایجاد می‌گردد. ایجاد فضای موافق با ارتقای جایگاه ایران از آن رو اهمیت دارد که هزینه‌های نیل به قدرت اول منطقه‌ای شدن را کاهش می‌دهد، زیرا در فضای رئالیستی فعلی حاکم بر روابط کشورهای خاورمیانه، ارتقای جایگاه یک بازیگر با حساسیت سایرین و تلاش آنان برای ایجاد موازنه همراه خواهد شد. پیشبرد فرآیند همگرایی از طریق کاهش فضای رئالیستی و حاکم کردن همکاری بر روابط کشورها می‌تواند در این جهت موثر واقع شود.

۳-۴- تلاش در جهت افزایش توان رقابتی کشور

از دیگر وظایف سیاست خارجی جهت تقویت اقتصاد کشور، فراهم کردن زمینه‌های سیاسی مناسب جهت تقویت نقش و توان رقابتی کشور، به ویژه بخش خصوصی جهت حضور فعال در اقتصاد جهانی است. تاریخ توسعه در کشورهای موفق نشان می‌دهد که دولت در اینگونه کشورها همواره نقشی پر اهمیت در بالا بردن توان

رقابتی بخش خصوصی در عرصه جهانی ایفا کرده است. یکی از نمونه‌های بارز این حمایت، نقش دولت کره جنوبی در افزایش توان رقابتی شرکت‌هایی چون سامسونگ است. در واقع اینگونه شرکت‌های بزرگ بین‌المللی در مراحل اولیه رشد از حمایت وسیع دولت‌های خود برخوردار بوده‌اند و با توسل به آن توانسته‌اند قابلیت‌های رقابتی خویش را در حد استانداردهای جهانی ارتقا بخشند. به ندرت می‌توان در میان کشورهای در حال توسعه، بخش خصوصی پیشرفته و دارای توان رقابت در عرصه جهانی را دید که مورد حمایت جدی دولت خویش، حداقل در مراحل اولیه رشد، واقع نشده باشد. طبیعی است که در میان ارکان مختلف دولت، سیاست خارجی به دلیل نقش ویژه آن به عنوان حلقه وصل یک کشور به عرصه بین‌المللی، قادر بر ایفای نقشی پر اهمیت در تقویت توان رقابت اقتصادی است. نقش سیاست خارجی در این جهت نقشی زمینه‌ساز است و اهمیت آن هنگامی روشن‌تر می‌گردد که توجه داشته باشیم، بخش خصوصی کشور به دلایل مختلف، برای رقابت در عرصه جهانی، ضعف‌های جدی دارد و نیازمند زمینه‌سازی‌ها و حمایت‌های گسترده است تا در پرتو آن بتواند، قابلیت رقابت با رقبایان پرقوت در صحنه بین‌المللی را پیدا کند.

۵-۳. الزامات داخلی سیاست خارجی تعامل‌گرا

بسیاری از نظریه‌پردازان سیاست بین‌الملل به تأثیرپذیری گسترده سیاست داخلی و خارجی از یکدیگر معتقدند و در واقع سیاست خارجی را ادامه سیاست داخلی و در راستای آن می‌دانند و معتقدند دولت‌ها سیاست خارجی خود را بر مبنای الزامات داخلی ترسیم می‌کنند و امکانات و نیز محدودیت‌های یک دولت را در طراحی و پیشبرد سیاست خارجی آن تعیین‌کننده می‌دانند. بر این مبنای باید اذعان کرد که سیاست داخلی در وضعیت فعلی تأثیرات گسترده‌ای بر سیاست خارجی می‌گذارد و بالعکس.

به همین دلیل، توجه ویژه به اهمیت و تأثیر موضوعات اساسی سیاست داخلی بر سیاست خارجی را باید یکی دیگر از الزامات سیاست خارجی کشور تلقی کرد. مسایلی

همچون مشارکت عمومی، تحکیم وفاق و وحدت ملی، کارآمد کردن سازوکارهای مردم‌سالاری دینی، قانون‌گرایی و رعایت حقوق شهروندی را می‌توان در زمره این مسایل دانست.

تأثیر اینگونه مسایل بر سیاست خارجی از آن روست که در وضعیت کنونی، رعایت این مسایل در سیاست داخلی به نوعی «هنجار» بین‌المللی تبدیل شده است و کشورهایی که در این زمینه‌ها ضعیف باشند، گذشته از مطلوبیت ذاتی رعایت این مسایل برای نظام سیاسی کشور، در صحنه بین‌المللی اولاً تصویر مخدوشی دارند و ثانیاً در تعامل با سایرین، به ویژه در زمینه جذب امکانات بین‌المللی با مشکلات زیادی مواجه می‌گردند.

از دیگر الزامات مهم در حوزه تأثیر سیاست داخلی بر سیاست خارجی، تقویت و ایجاد هماهنگی کارآمد داخلی و همسو نمودن کلیه فعالیت‌های روابط خارجی با سیاست خارجی کشور است. این الزام در واقع تأکید بر انسجام در حوزه سیاست خارجی دارد. بدون برخورداری از انسجام، وقت و انرژی سیاست خارجی کشور به سوی هدف مشخصی جهت‌دهی نمی‌شود. عدم انسجام در فعالیت‌ها هم‌چنین موجب ارائه داده‌های متناقض به محیط بین‌المللی می‌گردد که این امر به نوبه خود، پیش‌بینی‌پذیری کشور را کاهش می‌دهد.

ظرفیت‌سازی به منظور تربیت عناصر ملی کارآمد، مبتکر و متعهد در حوزه روابط خارجی و تقویت و ایجاد مراکز و نهادهای مستقل آموزشی، پژوهشی و مطالعاتی از دیگر الزامات سیاست خارجی تعامل‌گراست که تحقق آن وظیفه نهادهای سیاسی داخلی است.

نهایتاً تعامل موثر با ایرانیان خارج از کشور و تقویت روحیه وحدت ملی و حمایت از حقوق و ارتقای جایگاه آنان و برنامه‌ریزی جهت استفاده از ظرفیت‌های

علمی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آنان در روابط خارجی را باید به عنوان الزام نهایی از سلسله الزامات سیاست خارجی دانست.

معدود کشورهایی در جهان وجود دارند که از نیروی انسانی گسترده و کارآمدی در ورای مرزهای خود برخوردار باشند. خوشبختانه ایران در زمره اینگونه کشورهاست. برقراری تعامل موثر با این نیرو می‌تواند در پیشبرد اهداف توسعه‌ای کشور تأثیرات مهمی داشته باشد. ایران با برخورداری از ظرفیت انسانی گسترده در ورای مرزها، در صورت تعامل هدفمند دولت با آنان می‌تواند فرآیند توسعه را بسیار سریع‌تر از رقبای منطقه‌ای خویش به پیش راند. حوزه روابط خارجی یکی از حوزه‌های مهمی است که می‌توان از ظرفیت‌های گسترده این نیروها در جهت پیشبرد اهداف آن استفاده کرد.

در نهایت ذکر این نکته ضروری است که الزامات سند چشم‌انداز در حوزه سیاست خارجی خصلت مجموعه‌ای دارد، بدان معنا که تقدم یا تأخر پرداختن به آنها در این بحث به معنای میزان اهمیت هر یک نیست، بلکه تحقق یکی بدون دیگری عملاً کمک موثری به پیشبرد استراتژی کلان کشور نمی‌کند و باید به تحقق آنها به صورت یک کل در هم تنیده پرداخت.

۴- سیاست‌ها و راهکارها

سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه به طور مشخص چهار راهکار عملیاتی زیر را برای تغییر شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران پیشنهاد می‌کند:

۴-۱- تلاش در جهت جلوگیری از افزایش تنش با قدرت‌های غربی

بسیاری از نظریه‌پردازان سیاست بین‌الملل، نظام بین‌الملل را با تساهل، نحوه توزیع قدرت در میان بازیگران عمده بین‌المللی می‌دانند، قائل شدن چنین نقشی برای قدرت‌های بزرگ حاکی از توانایی‌های گسترده آنان است. پیشبرد توسعه و رسیدن به استانداردهای توسعه‌یافتگی نیز نیازمند برخورداری از روابط تنظیم شده با قدرت‌های

بزرگ است، زیرا این بازیگران از هر دو وجه سلبی و ایجابی قادر به ایجاد بیشترین اثرگذاری بر روند توسعه در اینگونه کشورها هستند. از وجه سلبی، موانعی که این قدرت‌ها قادر به پدید آوردن آن در مسیر توسعه کشورهای میان پایه، هستند، موانعی بسیار گسترده است، به گونه‌ای که عملاً پیشبرد توسعه را بسیار مشکل می‌سازد. تجربه روند به شدت کند توسعه در کشورهایی که با این قدرت‌ها دچار مشکل بوده‌اند، گویای این امر است، یکی از نمونه‌های بسیار شفاف این تأثیرگذاری، وضعیت فعلی کره شمالی و جنوبی است که یکی با بهره بردن از امکانات بین‌المللی، به ویژه چتر امنیتی و کمک‌های اقتصادی ایالات متحده به جرگه کشورهای صنعتی پیوسته است ولی دیگری رو به زوال است و مشکل گرسنگی در آن جدی است. در واقع مهم‌ترین موضوعی که در روند توسعه کشورهای میان پایه وجود دارد آن است که چگونه می‌توان از امکانات بین‌المللی، به ویژه توانایی‌های قدرت‌های بزرگ در پیشبرد توسعه بهره گرفت؟ حل این مسأله بسیار پیچیده است و به همین دلیل است که تنها برخی از کشورهای در حال توسعه موفق به انجام آن شده‌اند. به جرأت می‌توان گفت مهم‌ترین مانع خارجی در مسیر تحقق توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی ایران، سنخ فعلی روابط ایران با قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده است. ایالات متحده در دوران پس از انقلاب، تبدیل به مهم‌ترین مانع خارجی در مسیر توسعه ایران شده است و با ایجاد انواع محدودیت‌های توسعه‌ای از یک سو و فشار شدید بر سایر کشورها باعث شده است تا پیشبرد توسعه در کشور با مشکلات عدیده‌ای مواجه گردد. تداوم مانع تراشی آمریکا، تحقق اهداف چشم‌انداز را بسیار مشکل می‌سازد و از این روست که اصلاح و تنظیم روابط با آن اهمیت و اولویت می‌یابد. به بیانی شفاف‌تر مسأله اساسی چگونگی خنثی‌سازی موانع ایجاد شده توسط ایالات متحده در مسیر توسعه اقتصادی علمی و فناوری کشور در وهله اول و در مرحله بعد بهره گرفتن از قابلیت‌های آن در جهت پیشبرد توسعه در کشور است. چینی‌ها از مقطع ۱۹۷۸ تاکنون به خوبی توانسته‌اند

علاوه بر خشتی‌سازی موانعی که ایالات متحده در مسیر توسعه آنان قرار می‌داد، از قابلیت‌های آن در جهت پیشبرد توسعه بهره گیرند، به گونه‌ای که از ۱۹۷۸ تاکنون ایالات متحده یکی از بزرگترین سرمایه‌گذاران خارجی در چین است و عمده‌ترین بازار را برای کالاهای چینی فراهم آورده است. نکته پر اهمیت آنکه چینی‌ها بدون گردن نهادن به خواسته‌های حداکثری ایالات متحده توانسته‌اند به این مهم نائل گردند.

بازتعریف روابط با قدرت‌های بزرگ، منحصر به ایالات متحده نمی‌شود، بلکه باید ارتقای روابط با اتحادیه اروپا را نیز در دستور کار سیاست خارجی کشور قرار داد. اتحادیه اروپا با برخورداری از قابلیت‌های گسترده در ابعاد مختلف قدرت، به ویژه در حوزه قدرت نرم، امروزه در عرصه جهانی به بازیگری بسیار مهم تبدیل شده است و کشورهای مختلف برای آن اولویت بالایی در سیاست خارجی خود قائل شده‌اند.

سنخ روابط ایران و اتحادیه اروپا در دو دهه اخیر نیز این موضوع را به خوبی آشکار می‌سازد. گرچه این روابط از فراز و فرودهای بسیاری برخوردار بوده است، اما اتحادیه اروپا همواره از جایگاهی محوری در سیاست خارجی ایران برخوردار بوده است و تأثیرات آشکاری را چه از وجه سلبی و چه از وجه ایجابی بر اهداف و منافع ایران گذارده است. قابلیت‌های اتحادیه اروپا و ایران از یک سو و نیازهای این دو به یکدیگر، بستر لازم برای ارتقای روابط دوجانبه را فراهم می‌آورد.

برای تغییر شرایط در روابط ایران و قدرت‌های بزرگ از فرصت‌های زیر می‌توان

بهره برد.

- ۱- استفاده از فرصت انتخابات ریاست جمهوری
- ۲- بها دادن به تغییرات صورت گرفته در نهادهای تصمیم‌گیر در سیاست خارجی آمریکا
- ۳- اجماع داخلی بر سر حداقل‌ها در موضوع هسته‌ای
- ۴- توجه جدی به بهبود روابط با کشورهای همسایه

۵- کاهش معنادار رفتارها و اظهارات حساسیت‌برانگیز

۲-۴- تداوم همکاری متوازن با قدرت‌های شرقی

ارتقای هدفمند روابط با قدرت‌های غیرعربی، به ویژه قدرت‌های در حال ظهور آسیایی، جنبه پر اهمیت دیگری است که به مثابه الزامی مهم در سیاست خارجی متناسب با سند چشم‌انداز باید مورد توجه قرار گیرد. روابط ایران با این کشورها در سالیان اخیر به سرعت رو به گسترش و تعمیق رفته است، اما این گسترش برخوردار از دیدی درازمدت و دستور کاری مشخص و شفاف نبوده است. مراد از دستور کار برنامه‌ای است که در آن اهداف، سیاست‌ها و استراتژی‌ها با دیدی درازمدت مشخص شده باشد و پیشبرد روابط با این کشورها در قالب آن پی گرفته شود. اهمیت روزافزون قدرت‌های آسیایی در سیاست بین‌الملل از یک سو و موقعیت ویژه ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک ایران از دیگر سو، ظرفیت‌های گسترده‌ای در روابط دو جانبه فراهم می‌آورد. به فعلیت رساندن این ظرفیت‌ها پیشبرد توسعه را سریع‌تر می‌سازد.

۳-۴- ایفای نقش فعالانه در نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی

سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی یکی از ارکان اصلی نظام بین‌المللی موجود به شمار می‌آیند، به گونه‌ای که یکی از فاکتوهای اصلی شکل‌دهی به جایگاه کشورها در صحنه بین‌المللی را می‌توان میزان حضور در این سازمان‌ها و نهادها و تأثیرگذاری بر تصمیمات آنان دانست: هدف اصلی سیاست خارجی تعامل‌گرا، هدفی معطوف به محیط بین‌المللی است و از این رو حضور و تأثیرگذاری در نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به عنوان یکی از ارکان پر اهمیت شکل‌دهی به این محیط، ضروری می‌نماید. سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی طیفی از شکل‌دهی به روندهای سیاسی و تا هنجارسازی بین‌المللی و تا کارهای صرفاً تخصصی و فنی را در برمی‌گیرد. حضور و تأثیرگذاری در این سازمان‌ها و نهادها در حد امکان، اولاً باعث می‌گردد تا از تأثیرات

سوء تصمیمات این نهادها بر منافع ملی تا حدی جلوگیری به عمل آید و در ثانی از امکانات و قابلیت‌های آنان چه در حوزه هنجارسازی و چه در حوزه کمک‌های فنی و تخصصی بهره‌برداری شود. به علاوه حضور و تأثیرگذاری در این سازمان‌ها به تداوم و تثبیت صلح و ثبات در عرصه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای نیز یاری می‌رساند. اهمیت این کارکرد سازمان‌های بین‌المللی هنگامی روشن‌تر می‌گردد که توجه داشته باشیم، ایران برای نیل به اهداف چشم‌انداز به شدت نیازمند ثبات در محیط امنیتی خویش است و سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در این جهت می‌توانند تأثیرگذار باشند بر این مبنا ارتقای سطح فعالیت و تأثیرگذاری در سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای را باید یکی دیگر از الزامات کلی سیاست خارجی کشور در افق سند چشم‌انداز داشت.

از مهم‌ترین نهادها و سازمان‌هایی که در این دوران باید سطح فعالیت و تأثیرگذاری ایران در آنها افزایش یابد، مراکز دانشگاهی و تحقیق و توسعه معتبر کشورهای جهان و نهادهای بین‌المللی است.

به جرأت می‌توان گفت که توسعه علمی، مهم‌ترین بعد توسعه است و پایه‌ای برای سایر ابعاد توسعه به شمار می‌آید. تقویت این پایه نیازمند بهره‌گرفتن از امکانات و قابلیت‌های نهادهای بین‌المللی فعال در این عرصه است. این نهادها طیفی از نهادهای علمی کشورهای پیشرفته تا نهادهای علمی که ماهیتی بین‌المللی دارند را در برمی‌گیرند. اهمیت بهره‌گرفتن از امکانات این نهادها هنگامی آشکارتر می‌گردد که توجه داشته باشیم به دلایل مختلف، کشور در حوزه‌های مختلف علمی نیازمند پر کردن شکاف رو به گسترش با استانداردهای جهانی است. نیاز به پر کردن شکاف علمی کشور با جهان در ترکیب با نیاز به رشد سریع علمی در بیست سال آینده، ارتقای بیش از پیش همکاری با این نهادها را از ضرورت و اولویت برخوردار می‌سازد.

یکی دیگر از نهادهایی که در افق سند چشم‌انداز باید به آن توجهی ویژه داشت. جنبش عدم تعهد است. این جنبش از هنگام بنیانگذاری در دهه ۱۹۵۰ تاکنون همواره

مدافع استقلال و حاکمیت کشورهای در حال توسعه بوده است. در دوران نظم دو قطبی این سازمان با تجمع ظرفیت‌های کشورهای در حال توسعه، نقش مهمی در جهت حفظ استقلال و حاکمیت این کشورها و حمایت از حقوق آنان در برابر فشارهای دو قطب ایفا کرد. در دوران پس از جنگ سرد نیز این سازمان در جهت حمایت از استقلال کشورها و حقوق آنان و مقابله با یک‌جانبه‌گرایی فعالیت‌های مهمی را به انجام رسانده است.

حمایت تأثیرگذار این سازمان از حقوق ایران در مسأله هسته‌ای شاهدهی بر این مدعا است. در واقع این سازمان مهم‌ترین نهاد بین‌المللی مدافع حقوق ایران در این مسأله است. بر این مبنا ایفای نقشی موثر در فعال نمودن و تجمع ظرفیت‌های جنبش عدم تعهد در دفاع از استقلال و حاکمیت ملی کشورها و منافع مشترک کشورهای در حال توسعه را می‌توان از دیگر الزامات سیاست خارجی کشور در افق سند چشم‌انداز دانست.

تاریخ جنبش عدم تعهد نشان داده است که این نهاد قابلیت‌های گسترده‌ای جهت تأثیرگذاری بر روندها و فرآیندهای بین‌المللی دارد. این قابلیت گسترده عمدتاً به دلیل آن است که این نهاد طیف وسیعی از کشورها را در برمی‌گیرد، طیفی که تجمع قابلیت‌های آنان نیرویی مهم در صحنه بین‌المللی پدید می‌آورد. باید اذعان کرد که فعالیت‌های کنونی این نهاد، کمتر از ظرفیت‌های آن است و با فعال نمودن ظرفیت‌های آن می‌توان گستره و عمق تأثیرگذاری آن بر نظم بین‌المللی موجود را افزایش داد. یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌های این سازمان، پیگیری منافع مشترک کشورهای در حال توسعه در صحنه بین‌المللی است. این کشورها به دلایل مختلف از اشتراک منافع مهمی در صحنه بین‌المللی برخوردارند، اما هنوز نتوانسته‌اند به صورت نهادینه این منافع مشترک را دنبال کنند، جنبش عدم تعهد می‌تواند چارچوب مناسبی برای پیگیری این منافع باشد.

ایران به عنوان کشوری در حال توسعه که حفظ استقلال و حاکمیت اولویت می‌دهد و خواهان پیشبرد فرآیند توسعه در چارچوب سند چشم‌انداز به مثابه استراتژی کلان کشور است، باید نقش و سهم خود در فعال نمودن و تجمیع ظرفیت‌های جنبش عدم تعهد را ایفا نماید. اهمیت ایران و قابلیت‌های آن، ایفای چنین نقشی را برای این کشورها امکان‌پذیر می‌سازد.

از دیگر الزامات سیاست خارجی در حوزه سازمان‌های بین‌المللی همکاری با کشورهای موثر آسیایی و ایفای نقش فعال در سازمان‌ها و تشکل‌های اقتصادی و امنیتی این قاره است. ایران مهم‌ترین کشور غرب آسیاست و قادر به ایفای نقشی مهم در پیشبرد همکاری در این قاره است.

کشورهای آسیایی در سال‌های اخیر به گونه‌ای گسترده به همکاری‌های منطقه‌ای روی آورده‌اند و تلاش دارند تا با تجمیع ظرفیت‌های خود، توسعه را با سهولت بیشتری به پیش برده و آسیب‌پذیری‌های خود را کاهش دهند.

پررنگ شدن نقش آسه‌آن و تأسیس و تقویت سازمان همکاری شانگهای را می‌توان نمادهای مهم روند رو به رشد همکاری در میان کشورهای این منطقه دانست. ایران به عنوان مهم‌ترین کشور غرب این قاره با برخورداری از قابلیت‌های گسترده در حوزه‌های مختلف باید با حضور فعال در سازمان‌ها و تشکل‌های آسیایی هم نقش خود در پیشبرد این همکاری‌ها را ایفا نماید و هم اینکه از فرصت‌هایی که این نهادها ایجاد می‌کنند در جهت پیشبرد توسعه بهره جوید.

تعامل با نهادهای بین‌المللی منحصر و مختصر در سازمان‌ها و نهادهای دولتی در صحنه بین‌المللی نیست، بلکه باید نهادهای خصوصی را نیز در برگیرد. امروزه بسیاری از کشورهای همکاری با نهادهای غیردولتی بین‌المللی را یکی از راه‌های موثر برای نیل به برخی از اهداف خود می‌دانند. طبیعی است که برقراری چنین تعاملی نمی‌تواند از طریق دستگاه سیاست خارجی کشور یا نهادهای دولتی پی گرفته شود و باید با توسل

به نهادهایی که شرایط لازم را دارند صورت گیرد. ناگفته پیداست که موسسات مردمی و خصوصی و سازمان‌های غیردولتی داخلی، از بیشترین پتانسیل‌ها در جهت انجام این امور برخوردارند.

این گونه نهادها به دو دلیل اساسی از قابلیت‌های بیشتری برخوردارند:

- ۱- به طور رسمی به دولت وابسته نیستند. اهمیت این موضوع هنگامی آشکار می‌گردد که توجه داشته باشیم، سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی بین‌المللی، عموماً به همکاری با موسسات وابسته به دولت‌ها چندان تمایل ندارند. بنابراین عدم وابستگی موسسات مردمی و خصوصی داخلی به دولت، آنها را واجد ظرفیت‌های بیشتری برای برقراری تعامل با اینگونه موسسات می‌سازد.
- ۲- انعطاف‌پذیری گسترده‌تر: سازمان‌ها و نهادهای مردمی و غیردولتی به دلیل رها بودن از بسیاری از قید و بندها و محذورات بوروکراتیک از انعطاف‌پذیری بیشتری در مواجهه با موقعیت‌های مختلف در تعامل با سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی، در قیاس با سازمان‌های دولتی برخوردارند و به گونه‌ای بهتر می‌توانند در محیط پیچیده بین‌المللی عمل کنند.

۴-۴. اتخاذ سیاست منطقه‌ای فعالانه

سیاست خارجی یک کشور در منطقه‌ای که در آن واقع شده است را می‌توان یکی از تأثیرگذارترین متغیرها در کامیابی یا ناکامی آن کشور در نیل به اهداف دانست. ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. بر این مبنا راهبرد منطقه‌ای سیاست خارجی را می‌توان یکی از متغیرهای اساسی تأثیرگذاری در نیل به اهداف مورد نظر دانست.

ناگفته پیداست که در منطقه، همسایگان بیش از سایرین برای ایران اهمیت و اولویت دارند و قادر به ایفای نقشی مهم‌تر می‌باشند. این نقش از هر دو وجه سلبی و ایجابی می‌تواند ایفا شود. دوران هشت ساله جنگ تحمیلی که طی آن بسیاری از زیرساخت‌ها و فرصت‌های توسعه کشور از میان رفت، نمادی از تأثیرگذاری سلبی

همسایگان به شمار می‌آید. از وجه ایجابی نیز به همکاری‌های ایران با برخی از همسایگان و نتایج آن در امنیت و ثبات چه در حوزه داخلی و چه در حوزه منطقه‌ای می‌توان اشاره کرد.

بر این مبنا یکی از مولفه‌های پر اهمیت راهبرد منطقه‌ای سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه را می‌توان ارتقای روابط ایران با همسایگان به سطح وابستگی متقابل دانست. در متون سیاست بین‌المللی گفته می‌شود که وابستگی متقابل وضعیتی است که در آن منافع مشترک در روابط دوجانبه به گونه‌ای افزایش یابد که کاهش سطح روابط، قطع آن و یا مبادرت به جنگ هزینه‌های بسیار بالایی بر کشورها تحمیل کند. رسیدن به چنین وضعیتی در روابط دوجانبه هنگامی امکان‌پذیر است که کشورها با یکدیگر اتصالات زیربنایی و بلندمدت برقرار سازند. ایران با برخورداری از ظرفیت‌های گسترده در حوزه‌های مختلف توانایی برقراری اتصالات زیربنایی و بلندمدت با همسایگان را دارد. این ظرفیت‌ها را به ویژه در حوزه‌هایی مانند انرژی، ترانزیت، آب و تعاملات نهادینه اقتصادی می‌توان مشاهده کرد. هرچه روابط ایران با همسایگان نهادینه‌تر شده و به وضعیت وابستگی متقابل نزدیکتر شود، از یک سو ثبات در محیط امنیتی ایران نهادینه‌تر خواهد شد و از دیگر سو منابع بین‌المللی گسترده‌تری برای پیشبرد توسعه فراهم خواهد آمد. بر این مبنا شناخت دقیق حوزه‌های دارای قابلیت ایجاد اتصالات زیربنایی در روابط ایران با همسایگان در وهله اول و تحقق این ظرفیت‌ها در تعامل با آنان در وهله دوم از الزامات سیاست خارجی در این حوزه به شمار می‌آید.

مشارکت و تأثیرگذاری در حل و فصل مناقشات منطقه‌ای و بین‌المللی منطقه‌ای یکی دیگر از مولفه‌های اساسی راهبرد منطقه‌ای سیاست خارجی کشور در دوران ۲۰ ساله چشم‌انداز به شمار می‌آید. مشارکت در حل و فصل مناقشات منطقه‌ای از چند زاویه واجد اهمیت و ضرورت است:

۱- خاورمیانه پر تنش‌ترین منطقه جهان است و تداوم تنش و درگیری در آن در مسیر توسعه کشورهای منطقه موانع اساسی ایجاد می‌کند. ایران بر مبنای استراتژی کلان خود در بیست سال آینده خواهان نیل به جایگاه اول اقتصادی علمی و فناوری است. رسیدن به چنین وضعیتی نیازمند پیشبرد سریع توسعه و برخورداری از نرخ رشد بالای اقتصادی در طی این دوره است. پیشبرد توسعه در چنین منطقه مغشوشی اگر نگوییم غیرممکن، بسیار مشکل است، زیرا درگیری‌های موجود در آن، «امنیت» سخت‌افزاری را برای کشورها در اولویت اول قرار می‌دهد و توسعه را به حاشیه می‌راند. بنابراین مشارکت کشورها در حل و فصل این مناقشات ضرورت می‌یابد. ایران به عنوان یکی از کانون‌های اصلی قدرت در منطقه باید سهمی متناسب در این روند ایفا نماید.

۲- حل و فصل مناقشات یکی از جلوه‌های پر اهمیت همکاری و همگرایی میان کشورهای منطقه باشد و گفتمان «توسعه و صلح» را در منطقه حاکم کند. در وضعیت فعلی در منطقه خاورمیانه گفتمان جنگ و منازعه حاکم است. و کشورها یا با تکیه بر قابلیت‌های خود و یا با تکیه بر قدرت‌های بزرگ در تلاش برای برقراری توازن نظامی در مقابل یکدیگر هستند. غلبه این گفتمان رئالیستی، فضایی برای همکاری، همگرایی و کانونی شدن توسعه باقی نمی‌گذارد. خروج از این فضا و گفتمان حاکم نیازمند حل مناقشاتی است که این گفتمان را بازتولید می‌کنند. جلوگیری از بازتولید چنین گفتمانی با از میان برداشتن زمینه‌های ایجاد آن، مسیر همکاری و همگرایی میان کشورهای منطقه و نیل به توسعه را هموار می‌سازد.

دیگر مولفه پر اهمیت راهبرد منطقه‌ای سیاست خارجی کشور، تقویت و ارتقای آگاهی در میان مسلمانان برای رفع موانع وحدت است. مسیر مطلوب برای تحقق این

امر در وهله اول ارائه الگوی عملی مناسب و در وهله بعد شناخت و شناساندن فرصت‌ها و تهدیدات واقعی جهان اسلام است. طبیعی است که در این جهت اولاً باید ایران به عنوان نمادی از وحدت مسلمانان در آید تا به واسطه آن بتوان الگویی واقعی از این موضوع ارائه داد. موضوع مهم دیگر برای تحقق این مولفه، برخورداری از توان شناخت و شناساندن تهدیدات و فرصت‌های واقعی جهان اسلام در دنیای پیچیده امروز است. در شناخت و شناساندن تهدیدات و فرصت‌های جهان اسلام، مراکز پژوهشی کشور می‌توانند نقش موثری ایفا نمایند و با تعامل هدفمند با دستگاه سیاست خارجی به تحقق آن یاری رسانند.

سازمان کنفرانس اسلامی یکی از ابزارهای مهم تحقق مولفه فوق‌الذکر است. به علاوه این سازمان می‌تواند نقش اساسی در احیا و حمایت از ارزش‌های اسلامی، ارتقای جایگاه و همگرایی بیشتر کشورهای اسلامی در دفاع از مسایل جهان اسلام، ایفا نماید. فعال نمودن ظرفیت‌های سازمان کنفرانس اسلامی در این جهت را می‌توان یکی دیگر از مولفه‌های راهبرد خاورمیانه‌ای سیاست خارجی در افق سند چشم‌انداز دانست. فعال نمودن ظرفیت‌های این سازمان از آن رو اهمیت دارد که در نظم موجود بین‌المللی، سازمان‌ها یکی از ابزارهای بسیار مهم هستند که توسط کشورها برای نیل به اهداف به کار گرفته می‌شوند. در واقع سازمان بین‌المللی چارچوبی است که در آن کشورها با همکاری تلاش می‌کنند منافع و اهداف مشترک خود در عرصه بین‌المللی را به پیش ببرند. طبیعی است که یکی از منافع و اهداف مشترک کشورهای اسلامی، حمایت از ارزش‌های اسلامی، ارتقای جایگاه و همگرایی جهان اسلام است و سازمان کنفرانس اسلامی در این جهت ابزاری بسیار مهم به شمار می‌آید. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از تأثیرگذارترین کشورهای اسلامی می‌تواند نقش مهمی در فعال نمودن ظرفیت‌های سازمان کنفرانس اسلامی جهت نیل به اهداف فوق‌الذکر برعهده گیرد.

مؤلفه‌نهایی راهبرد خاورمیانه‌ای سیاست خارجی کشور در افق سند چشم‌انداز حمایت موثر از طرح ایجاد منطقه خاورمیانه‌عاری از سلاح‌های کشتار جمعی است. منطقه خاورمیانه با برخورداری از کانون‌های مختلف و متعدد بحران، همواره مستعد آشوب و جنگ است. شاهد این مدعا قرار گرفتن این منطقه به عنوان کانون مناقشات بین‌المللی است به گونه‌ای که از پایان جنگ سرد تاکنون سه جنگ عمده (عراق، کویت، آمریکا، افغانستان و آمریکا، عراق) و بحران‌های و جنگ‌های محدود متعددی را به خود دیده است. اشاعه تسلیحات هسته‌ای در چنین منطقه پراشویی، ناپایداری در محیط استراتژیک آن را به چندین برابر افزایش می‌دهد و خطر بروز فجایع انسانی را محتمل می‌سازد. بر این مبنا می‌توان یکی از اهداف مهم سیاست خارجی کشورهای منطقه را حمایت و تلاش در جهت عاری ساختن این منطقه از سلاح‌های کشتار جمعی دانست. ایران به عنوان کشوری بزرگ و پر اهمیت در این منطقه نیز باید بیش از پیش به این موضوع در سیاست خارجی خود توجه نماید و راهکارهای عملی برای تحقق آن را در دستور کار قرار دهد.

الزامات داخلی تغییر شرایط منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

تغییر روابط یا بازسازی روابط منطقه‌ای ایران از یک موضع فعالانه و خلاقانه، از یک سو مستلزم تغییر در برخی رویکردها، نگرش‌ها و رویه‌های جاری در دو حوزه اقتصاد ملی و سیاست خارجی و از سوی دیگر نیازمند داشتن برنامه‌ای واقع‌گرایانه و عملیاتی و هم‌چنین تدوین قوانین و مقررات لازم در این زمینه می‌باشد. در این سه سطح موارد زیر توصیه می‌شود:

۱- در حوزه رویکردها

۱-۱- اولویت دادن به همسایگان در سیاست خارجی

بنابه دلایل ژئوپلیتیک، سیاست خارجی ایران در دوره‌های مختلف، همواره بر نوع رابطه با قدرت‌های بزرگ متمرکز بوده و در اغلب موارد همسایگان کوچکتر به رغم تأثیرات ملموس و تعیین‌کننده آنها، مورد توجه جدی واقع نشده و یا موضوع تفکر و سیاست‌گذاری قرار نگرفته‌اند. تصور نادرست تاریخی در این زمینه از این قرار بوده است که در صورت حل مسایل ایران با قدرت‌های بزرگ، مسایل ایران با همسایگان بالنسبه ضعیف‌تر نیز حل خواهد شد، در حالی که این معادله می‌تواند برعکس باشد.

۱-۲- اصلاح رویکرد اقتصادی به همسایگان

به طور سنتی نگاه ایران به همسایگان خود یا به عنوان دروازه ورود کالا به کشور بوده است و یا اینکه حداکثر همسایگان ایران به عنوان محلی برای تجارت‌های محدود و پبله‌وری نگریسته شده‌اند. ایران هیچ‌گاه به همسایگان خود به عنوان مهم‌ترین و در دسترس‌ترین بازار صادراتی نگاه نکرده است. در حال حاضر کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز که می‌توانستند به حیاط خلوت اقتصادی ایران تبدیل شوند، عملاً در سیاست خارجی ایران به حاشیه رانده شده و به جولان‌گاهی برای اقتصاد چین، ترکیه و برخی کشورهای اروپایی مبدل شده‌اند. کشورهایی مانند عراق، افغانستان و پاکستان نیز با توجه به بازار مصرف گسترده آنها، می‌توانند بیش از این دریافت‌کننده کالاهای ایرانی باشند.

۱-۳- موقعیت جغرافیایی به عنوان محور اقتصاد ملی

در شرایط کنونی، محوریت اقتصاد ملی بر نفت و درآمدهای نفتی مبتنی است، در حالی که جغرافیای اقتصادی ایران از لحاظ ترانزیت کالا و انرژی، کشاورزی، گردشگری و سایر معادن و منابع طبیعی و حتی ترانزیت برق می‌تواند به عنوان مزیت

اقتصادی نخست ایران مورد تأکید قرار بگیرد. بر این اساس، رویکرد کلان اقتصادی باید به سمت بهره‌گیری هرچه بیشتر از موقعیت جغرافیایی تغییر کند.

۴-۱- توجه به بخش خصوصی در تعاملات اقتصادی خارجی

توجه هرچه بیشتر به بخش خصوصی و اعتماد به این بخش برای ایجاد تغییر در شرایط اقتصادی کشور و افزایش تولید ملی و همچنین گسترش صادرات امری ضروری و غیرقابل اجتناب است. با توجه به ضعف بودن بخش خصوصی در ایران، همکاری با کشورهای همسایه علی‌القاعده می‌تواند برای این بخش آسان‌تر و سهل‌الوصول‌تر باشد، اما به دلیل فقدان زیرساخت‌ها و قوانین مناسب، بخش خصوصی عمدتاً به سمت سرمایه‌گذاری یا فعالیت تجاری در دو کشور امارات متحده عربی و ترکیه سوق پیدا کرده است.

۲- در حوزه راه کارهای عملیاتی

سیاست گسترش تعاملات اقتصادی منطقه‌ای به طور مشخص باید تمرکز خود را بر چهار محور زیر قرار دهد:

۱-۲- بهره‌گیری از موقعیت ترانزیتی

با توجه به موقعیت جغرافیایی ایران، در سیاست گسترش تعاملات اقتصادی منطقه‌ای باید اولویت نخست به تسهیل شرایط ترانزیت کالا، انرژی و مسافر داده شود. در این زمینه موارد زیر پیشنهاد می‌شود:

- توجه جدی به توسعه خطوط حمل‌ونقل دریایی، جاده‌ای و ریلی و توسعه بنادر کشور؛
- توجه جدی به توسعه خطوط انتقال نفت و گاز؛
- توجه جدی به توسعه خطوط انتقال برق؛

- فراهم ساختن زمینه‌های لازم برای گسترش ترانزیت هوایی؛
- فراهم ساختن امکانات لازم برای ترانزیت خودرو از کشورهای همسایه (در این زمینه می‌توان تمهیداتی برای گسترش ترانزیت خودرو از کشورهای حاشیه خلیج فارس برای عبور از خاک ایران به کشورهایی مانند ترکیه، عراق جمهوری آذربایجان و... اندیشید).

۲-۲- بهره‌گیری از موقعیت گردشگری:

امکانات و ظرفیت‌های وسیع ایران برای انواع گردشگری از جمله گردشگری زیارتی، گردشگری سیاحتی، گردشگری درمانی و غیره می‌تواند در سیاست گسترش تعاملات اقتصادی منطقه‌ای به عنوان یک محور اصلی مورد توجه قرار بگیرد. هم‌کشی و نزدیکی فرهنگی میان ایران و کشورهای همسایه یکی از مزیت‌هایی است که هم نگرانی‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران از حضور گردشگران خارجی را کاهش می‌دهد و هم برای این دسته از گردشگران شرایط فرهنگی مناسب‌تری را مهیا می‌سازد. در این زمینه موارد زیر پیشنهاد می‌شود:

- برنامه‌ریزی برای تبلیغ گسترده امکانات و ظرفیت‌ها و جاذبه‌های گردشگری ایران در کشورهای همسایه؛
- تسهیل سرمایه‌گذاری بخش خصوصی داخلی و خارجی در زمینه‌های گردشگری؛
- لغو یک طرفه روادید برای شهروندان برخی از کشورهای همسایه که حضور آنها در ایران مزیت اقتصادی دارد؛
- اعطای تسهیلات ویژه برای گردشگری درمانی برای شهروندان کشورهای همسایه از جمله اختصاص برخی بیمارستان‌ها، مراکز آب درمانی و...؛
- تسهیل شرایط برای گردشگری ورزشی برای شهروندان کشورهای همسایه (از جمله اسکی، کوهنوردی، کویرنوردی، قایق‌رانی در آب‌های خروشان، گلایدر و...).

۳-۲- بهره‌گیری از موقعیت کشاورزی

با توجه به امکانات منحصر به فرد ایران در زمینه کشاورزی، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند از این امکانات برای گسترش تعاملات اقتصادی با کشورهای همسایه بهره‌برد. در این زمینه موارد زیر پیشنهاد می‌شود:

- اعطای تسهیلات ویژه به صادرکنندگان محصولات کشاورزی به کشورهای همسایه؛
- تسهیل سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در زمینه بسته‌بندی و فرآوری محصولات کشاورزی؛
- تسهیل سرمایه‌گذاری شهروندان کشورهای همسایه در زمینه تولید محصولات کشاورزی.

علاوه بر سه حوزه فوق که حوزه‌های مزیتی جمهوری اسلامی ایران تلقی می‌شوند، در برخی حوزه‌های دیگر مانند صدور خدمات فنی مهندسی، صدور مصالح ساختمانی و صدور نیروی کار ساده و آموزش دیده نیز در سطح منطقه فرصت‌های زیادی برای صنعتگران و نیروی کار ایرانی وجود دارد که در سیاست‌گذاری‌های کلان باید مورد توجه جدی قرار بگیرند.

۴-۲- اصلاح سیاست‌ها، قوانین و مقررات

بدون تردید، اجرای سیاست گسترش تعاملات اقتصادی منطقه‌ای بدون انجام برخی اصلاحات در برخی سیاست‌ها، قوانین و مقررات موجود کشور امکان‌پذیر نخواهد بود. در این زمینه موارد زیر پیشنهاد می‌شود:

- تلاش برای سامان دادن به سیاست‌های مالی و پولی کشور، تثبیت نرخ ارز و کاهش آسیب‌های وارده به بخش صنعت و بازرگانی به واسطه نوسانات ارزی در کشور؛

- اصلاح قوانین مالکیت به منظور فراهم‌سازی امکان مالکیت محدود شهروندان کشورهای همسایه؛
- انعقاد موافقتنامه‌های دو یا چند جانبه با کشورهای همسایه در جهت کاهش تعرفه‌های تجاری و تلاش برای ایجاد بسترهای لازم جهت اجرایی شدن تفاهم‌نامه‌هایی که در گذشته منعقد شده و به اجرا در نیامده‌اند؛
- اصلاح قوانین مربوط به تجارت و امور گمرکی به منظور تسهیل مبادلات تجاری با کشورهای همسایه، تلاش برای حذف مبادی غیرقانونی ورود و خروج کالا و سامان دادن به وضعیت بازارچه‌های مرزی؛
- اصلاح و یا توجه جدی‌تر به ارتقای استانداردهای کیفی تولید، صادرات و واردات کالا.

پی‌نوشت‌ها

۱- کریستوفر هیل، ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، پژوهشکده مطالعات راهبردی (تهران ۱۳۸۷). ص ۲۶.

2- <http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=contentShow&id=9581>



نتیجه گیری و جمع بندی نهایی

شرایط کشور در آستانه یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری شرایط حساس و تعیین کننده‌ای به نظر می‌رسد. به لحاظ سیاسی، جریان‌های تأثیرگذار در صحنه سیاست کشور به مراتب نسبت به گذشته شکاف‌های عمیق‌تر و وسیع‌تری پیدا کرده‌اند و فضای سیاسی کشور نیز. در حالی که در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اختلاف و یا رقابت اصلی میان جریان اصلاح طلب از یک سو و جریان اصول‌گرا از سوی دیگر بود، در این مرحله از انتخابات جریان اصول‌گرا خود به شاخه‌های متعددی همچون اصول‌گرایان سنتی، جبهه پایداری و حامیان دولت تقسیم شده است. هرچند تکثر جریان‌های سیاسی فی‌نفسه امر نگران‌کننده یا مذمومی نیست، اما این موضوع که جریان‌های سیاسی علاقمند هستند اختلافات میان خود را اختلافات اصولی و مبنایی و بالتبع آشتی‌ناپذیر- جلوه دهند، فضای سیاسی کشور را به سمت تشتت و التهاب به پیش برده و ظرفیت‌ها و توانمندی‌های آن را در مقابل هم قرار می‌دهد.

اگرچه انتظار می‌رفت با حمایت قاطبه اصول‌گرایان از دولت نهم و دهم این دولت در حوزه‌های مختلف بتواند عزت و سربلندی را برای مردم ایران به ارمغان بیاورد، اما وقوع برخی اشتباهات استراتژیک همچون خود محوری در مدیریت کلان کشور و عدم توجه به نظرات و دیدگاه‌های کارشناسان و صاحب‌نظران و مهم‌تر از همه اتخاذ یک سیاست خارجی غیرمسئولانه، شعاری و تنش‌زا، عملاً مسیر پیشرفت و توسعه کشور را با چالش‌های اساسی مواجه ساخته است. در حوزه سیاست خارجی، همان‌گونه که در فصل پنجم مفصلاً به آن پرداخته شد، بحران‌آفرینی‌های غیر ضروری و بدون هدف، رفتارها و اظهارات متوهمانه و دون شأن ملت ایران، عدم انسجام در سیاست‌ها، بی‌ثباتی در مواضع و فقدان یک استراتژی مشخص، موجب فرو کاسته شدن منافع ملی به دیدگاه‌های شخصی و سلیقه‌ای رییس جمهور و پیگیری اهداف سیاست خارجی کشور

بر مبنای سیاست سعی و خطا گردید. تخریب روابط ایران با بسیاری از کشورهای جهان؛ هدر رفتن بخش مهمی از انرژی و توانمندی دیپلماتیک ایران برای موضوعات کلان و آرمانی که هیچ نتیجه‌ای برای سیاست خارجی به همراه نداشته است؛ تقلیل روابط خارجی ایران به روابط با کشورهای که نمی‌توانند در تقویت جایگاه استراتژیک ایران در سطح بین‌المللی نقش مهمی ایفا کنند؛ کاهش سطح تأثیرگذاری ایران بر شکل‌گیری روندها و رژیم‌های منطقه‌ای و بین‌المللی؛ امنیتی شدن چهره جمهوری اسلامی ایران در عرصه جهانی؛ کاهش قدرت بازیگری ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی؛ منفی شدن تصویر ایران در افکار عمومی اکثر کشورها؛ و نهایتاً تشدید تحریم‌های اقتصادی و ایجاد محدودیت‌های شدید در روابط اقتصادی و بانکی با سایر کشورهای جهان از دیگر نتایجی است که سیاست خارجی دولت نهم و دهم بر کشور تحمیل کرده است.

در حوزه روابط اقتصادی خارجی، تغییر جهت اقتصاد ایران به سمت شرق و جهش قابل ملاحظه و معنادار حجم روابط اقتصادی ایران و چین در یک دهه اخیر، موجب عدم توازن در تعاملات تجاری ایران گردیده و کشور را از این لحاظ در معرض آسیب‌پذیری زیادی قرار داده است. بخشی از این مسأله و هم‌چنین کاهش سطح سرمایه‌گذاری خارجی در کشور، ناشی گسترش دامنه تحریم‌های بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران است. پیامدهای منفی گسترش تحریم‌ها نه تنها شرایط موجود اقتصاد کشور را تحت تأثیر قرار داده است، بلکه به گونه‌ای تصاعدی روند رشد اقتصادی در آینده را نیز متأثر می‌سازد. کاهش سطح سرمایه‌گذاری خارجی به ویژه در بخش انرژی با توجه به سرعت رشد رقبای منطقه‌ای ایران، می‌تواند موجب خارج شدن ایران از گردونه رقابت در این زمینه بشود. براساس پیش‌بینی منابع بین‌المللی، رشد تولید نفت در ایران بین سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۲ با افزایش معادل ۱/۶ درصد به ۳/۹ میلیون بشکه در روز خواهد رسید که این مسأله به معنای آن است که بخش نفت

تأثیر مستقیم اندکی در رشد تولید ناخالص داخلی طی ۱۰ سال آینده خواهد داشت.^۱ تحریم‌های اقتصادی هم‌چنین موجب تضعیف هرچه بیشتر بخش خصوصی و گسترش شکاف تکنولوژیک میان جمهوری اسلامی ایران و سایر کشورهای توسعه‌یافته شده است.

در مجموع، ارزیابی موقعیت و شرایط جمهوری اسلامی ایران در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی نه تنها چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای را به نمایش نمی‌گذارد، بلکه این شرایط حاکی از آن است که تهدیدها و فشارها به شکل افسار گسیخته و بدون هرگونه مانع جدی‌ای در حال افزایش است. تردیدی نیست که جمهوری اسلامی ایران در طول عمر کوتاه خود به دلیل پافشاری بر آرمان‌ها و عقاید بر حق خود و دفاع از استقلال و ارزش‌های ملت بزرگ ایران همواره آماج فشارها و تهدیدهای مختلف از سوی قدرت‌های استکباری بوده است، اما این نکته نیز قابل کتمان نیست که تمامی هزینه‌های پرداخت شده در سطح بین‌المللی الزاماً غیرقابل اجتناب و گریزناپذیر نبوده‌اند. مسأله نگران‌کننده این است که در سال‌های اخیر، به رغم افزایش قدرت ایران در هر دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، و مهم‌تر از آن، بروز تغییرات مثبت در سطح جهانی (مانند بیداری مسلمان در نقاط مختلف و افزایش امکان بازیگری کشورهای مستقل در سطح بین‌المللی و بسیاری از فرصت‌های دیگر)، جمهوری اسلامی ایران در شرایطی قرار گرفته است که عملاً به جای بهره‌گیری از فرصت‌ها و چیدن میوه‌های مقاومت خویش، باید نگران مقابله با تهدیدهایی باشد که نه تنها معیشت روزمره مردم را سخت و دشوار ساخته، بلکه کشور را در آستانه ورود به یک برخورد نظامی دیگر نموده است. همان‌گونه که گفته شد، در این مسأله تردیدی وجود ندارد که بخش عمده‌ای از این هزینه‌ها و دشواری‌ها نتیجه ایستادگی ملت ایران بر حقوق حقه خویش بوده و به عبارتی گریزی از آنها نیست، اما بسیاری از دلسوزان انقلاب بر این باور هستند که اگر برخی از سوءتدبیرها، خطاهای مهلک و نادیده گرفتن فرصت‌ها نبود،

امروز جمهوری اسلامی ایران در شرایط مساعدتری قرار داشت. حتی اگر شرایط موجود را شرایط چندان نگران‌کننده‌ای ندانیم و یا دستاوردهای جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌المللی را بیش از هزینه‌های آن تلقی کنیم، باز هم حساسیت موقعیت کنونی کشور ما را ملزم می‌سازد که تنها از منظری خوش‌بینانه به شرایط موجود نگاه نکنیم. تشدید روزافزون تحریم‌های اقتصادی که عملاً اقتصاد داخلی را با مشکلات فراوانی مواجه ساخته است، ما را ملزم می‌کند که ضمن ارزیابی واقع‌بینانه از وضع موجود، تمامی گزینه‌ها و راه‌حل‌های احتمالی برای برون‌رفت از این وضعیت را مورد بررسی قرار دهیم.

بر این اساس، با توجه به شرایط تحریم‌های اقتصادی جمهوری اسلامی ایران ناگزیر به اتخاذ مجموعه‌ای از سیاست‌ها و تصمیم‌سازی‌های جدید در حوزه سیاست خارجی و اقتصادی است. بدیهی است که راه تحقق اهداف سند چشم‌انداز بیست ساله، بستن درها، خود انزوایی و قرار گرفتن در فضای تقابل، تهدید و تشدید تنش با نظام بین‌الملل و کشورهای منطقه نیست. در این شرایط، اتخاذ سیاست خارجی توسعه‌گرا و تعاملی به ویژه در روابط با کشورهای همسایه و فاصله گرفتن از فضای امنیتی در این حوزه و همچنین ایجاد تحول در ساختار اقتصادی کشور می‌تواند ما را در خروج از وضعیت کنونی و تحقق اهداف توسعه کشور یاری نماید. اگرچه جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر بنابه دلایل مختلف به لحاظ همکاری‌های اقتصادی خارجی شرایط مطلوبی را طی نمی‌کند، اما با همدلی، همراهی و تلاش مضاعف تمامی نیروهای موجود می‌توان این شرایط را به یک فرصت تاریخی برای ایجاد یک تحول اقتصادی تبدیل کرد. به عبارت دیگر، می‌توان از فضای تحریم‌ها برای یک جراحی بزرگ اقتصادی استفاده لازم را برد. در این مسیر به نظر می‌رسد که دستگاه سیاست خارجی می‌تواند کمک شایان و ارزنده‌ای به فرآیند تحول ساختار اقتصادی کشور بنماید. محور اصلی این کمک بیش از هر چیز بر تغییر در شرایط منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

مبتنی است. به عبارت دیگر، جمهوری اسلامی ایران باید پیش از هر چیز بتواند موقعیت ژئوپلیتیک ایران را به یک فرصت برای پیشرفت اقتصادی تبدیل کند. تجربیات تاریخی در نقاط مختلف جهان نشان می‌دهد پیشرفت اقتصادی رابطه مستقیمی با احساس امنیت، ثبات و آرامش در مرزهای سیاسی دارد. انگلستان به عنوان نخستین کشوری که به فرآیند صنعتی شدن وارد گردید، به نسبت سایر کشورهای اروپایی از مرزهای ایمن‌تر و آرام‌تری برخوردار بود. ژاپن نیز در شرق آسیا از موقعیتی مشابه برخوردار بود. چین و هند نیز همزمان با آغاز رشد خیره‌کننده اقتصادی خود، روابط خود را با همسایگان خود بهبود بخشیدند و رویه‌ای آشتی‌جویانه در قبال آنها اتخاذ کردند.

با عنایت به مجموعه موضوعاتی که در این طرح به آنها اشاره شده به نظر می‌رسد خروج از وضعیت موجود نیازمند توجه ویژه به سه مسأله است:

۱- مدیریت و بهره‌گیری بهینه از منابع، ظرفیت‌ها، امکانات و توانمندی‌های داخلی

جمهوری اسلامی ایران کشوری است که با توجه شرایط جغرافیای اقتصادی، سیاسی و انسانی خود از منابع و ظرفیت‌های عظیم و گسترده‌ای برخوردار است که در صورت بهره‌برداری بهینه از آنها، هدف دستیابی به توسعه پایدار دور از دسترس نخواهد بود. وجود منابع عظیم معدنی، وضعیت جغرافیایی مناسب برای کشاورزی، موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک منحصر به فرد، نیروی انسانی جوان و مستعد در کنار برخورداری از فرهنگ و تمدن تاریخی، شرایطی را برای ایران رقم زده است که کمتر کشوری در جهان با آن قابل مقایسه است. چنانچه این ظرفیت سخت‌افزاری از طریق الزامات نرم‌افزاری مناسب یعنی مدیریت بهینه و کارآمد حمایت شود، بدون

تردید اهداف تعریف شده در سند چشم‌انداز بیست ساله یعنی قرار گرفتن در جایگاه نخست منطقه‌ای و الهام‌بخشی از طریق ارائه الگویی کارآمد، محقق خواهد شد. در این زمینه البته باید دو مسأله را در نظر داشت؛ اول اینکه جمهوری اسلامی ایران به لحاظ هویتی کشوری چند بعدی است و به همین دلیل یک محور مهم در مدیریت کلان کشور باید توجه و استفاده همزمان و مناسب از این ابعاد گوناگون باشد. عقل حکم می‌کند که تمامی ابعاد هویتی ایران به طور متوازن به ویژه در تعاملات خارجی مورد بهره‌برداری قرار گیرد. اسلامی بودن، انقلابی بودن، شیعی بودن، زبان فارسی، فرهنگ و تمدن تاریخی، خاورمیانه‌ای بودن، و سایر ابعاد هویتی ایران هر کدام متضمن ظرفیت‌هایی است که استفاده بهینه و متوازن از همه آنها باید در مدیریت کلان کشور مورد توجه قرار گیرد. دومین موضوعی که در مبحث استفاده از ظرفیت‌ها و منابع موجود باید توجه قرار گیرد این است که تغییر ماهوی سیاست بین‌الملل در فضای پس از جنگ سرد باعث تحول در تعریف منابع شده و نقش و سهم منابع را دچار تغییر کرده است و به سیال‌سازی منابع منجر شده است. این وضعیت باعث شده که هیچ کشوری با هر اندازه که از ظرفیت‌های ملی برخوردار باشد، بدون درک این موضوع و تلاش در جهت ایجاد ارتباط و اتصال معنادار میان منابع ملی و بین‌المللی، امکان پیگیری اهداف ملی خود را نداشته باشد. به بیان بهتر پیدایی نوع و نحوه اتصال میان منابع داخلی و بین‌المللی از یک سو و تلاش در جهت ایجاد هماهنگی میان این منابع، از ضروریات تأمین اهداف ملی است.

۲- مقابله با تلاش‌های دشمنان برای منزوی‌سازی ایران و پرهیز از خود انزوایی

تردیدی نیست که طی سه دهه گذشته، ایالات متحده آمریکا و برخی کشورهای غربی از تمامی ابزارها و امکانات خود برای تحت فشار گذاشتن جمهوری اسلامی ایران بهره برده‌اند. این سیاست‌ها در وهله نخست تغییر رفتار و در وهله بعد، انزوای هرچه بیشتر جمهوری اسلامی ایران در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی را هدف قرار داده‌اند. با توجه به اینکه اعمال فشارهای مختلف علیه جمهوری اسلامی ایران تاکنون تأثیری در رفتارهای جمهوری اسلامی ایران نداشته و به نتایج مورد نظر غرب نیانجامیده است، سیاست منزوی‌سازی ایران به عنوان هدف ثانوی تحریم‌ها به شیوه‌های گوناگون از سوی مخالفان جمهوری اسلامی ایران با شدت و تأکید روزافزونی مورد توجه قرار گرفته و پیگیری شده است. ایجاد اختلاف با کشورهای همسایه، پیشبرد پروژه ایران‌هراسی در سطح منطقه‌ای و هم‌چنین تهدید، تطمیع و یا تنبیه کشورهای همکاری‌کننده با ایران از جمله اقداماتی بوده که همواره به منظور منزوی‌سازی ایران در دستورکار آمریکا و متحدانش قرار داشته است. این تلاش‌ها در حالی صورت می‌گیرد که جمهوری اسلامی ایران به دلیل جایگاه استراتژیک خود در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی و هم‌چنین برخورداری از ظرفیت‌های وسیع فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی، هیچ‌گاه در چهارچوب مرزهای ملی خود محصور نبوده است. در واقع از یک سو، ایران فرهنگی عملاً در طول تاریخ هویتی فراتر از مرزهای سیاسی خود داشته است و از سوی دیگر، جغرافیای ایران، خواسته یا ناخواسته، این کشور را همواره در متن حوادث و رویدادهای مهم منطقه‌ای و بین‌المللی قرار داده است. موضوع نفت و جایگاه ایران در بازار تولید و توزیع جهانی انرژی نیز گواه و دلیل

دیگری بر موقعیت بین‌المللی ایران است. بر این اساس، حداقل به چهار دلیل زیر جمهوری اسلامی ایران باید با هرگونه تلاشی برای انزوای اقتصادی مقابله کند:

۱- انزوای اقتصادی به معنی افزایش هزینه‌های تولید، بی‌کیفیت شدن تولیدات داخلی به دلیل فقدان رقابت، افزایش پدیده قاچاق و از دست رفتن بازارهای صادراتی خواهد بود.

۲- همان‌گونه که گفته شد ایران ماهیتی بین‌المللی دارد و چنانچه فعالانه از موقعیت ویژه آن بهره‌برداری نشود، به ناگزیر به انفعال کشیده خواهد شد.

۳- در سند چشم‌انداز بیست ساله جمهوری اسلامی ایران، پویایی در سیاست خارجی از طریق مفاهیمی مانند جایگاه اول منطقه‌ای، الهام‌بخشی و تعامل سازنده مورد تأکید قرار گرفته است.

۴- حرکت به سمت انزوای اقتصادی به منزله کمک به تحقق بخشیدن به اهداف دشمنان جمهوری اسلامی ایران است.

۳- اتخاذ یک سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه

سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه همان‌گونه در آخرین فصل این گزارش مورد بحث قرار گرفت، در مقابل دو رویکرد تقابلی و منفعلانه قرار می‌گیرد. اتخاذ رویکرد مخاصمه‌آمیز نسبت به روندها و فرآیند جهانی در شرایط موجود نه تنها منجر به تغییر و دگرگونی آنها نخواهد شد، بلکه کشوری که این‌گونه رویکردها را مدنظر قرار دهد در معادلات جهانی منزوی و یا طرد خواهد شد. در این شرایط، کشورهایی که با برخی از روندها مخالف هستند، به جای تقابل، با تعامل فعالانه تلاش می‌کنند در جهت تأثیرگذاری مناسب بر این روندها و فرآیندها امکان بیشتری را برای بهره‌برداری خود از فرصت‌های بین‌المللی فراهم سازند. تأکید سند چشم‌انداز بیست ساله بر ضرورت

بهره‌گیری از استراتژی تعامل سازنده در مواجهه با سایر دولت‌های جهان مبنای سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه است. در این رویکرد فرض بر این است که اولاً صحنه بین‌المللی تنها متضمن تهدید و چالش نیست و باید با یک نگرش فرصت‌محور از ظرفیت‌های موجود در بیرون از مرزهای ملی بیشترین استفاده را برد. ثانیاً، برای کسب موفقیت در عرصه سیاست خارجی الزاماً آرمان‌ها باید با توجه به امکانات و مقدرات محیطی و ساختاری مورد توجه قرار گیرند. آرمان کشورها تنها در لباس زمان و مکان تعین پیدا می‌کند و هنر دیپلماسی در تلفیق مناسب این دو عنصر نهفته است. ثالثاً، در جهان جدید تحقق توسعه در واحدهای ملی از طریق تعامل سازنده با اقتصاد جهانی سهل‌تر و سریع‌تر می‌باشد، هر دولتی که توسعه را به عنوان یک ضرورت و یک هدف در سیاست خارجی خود پذیرفته است باید با عناصر اقتصاد جهانی تعامل سازنده و فعالی برقرار نماید. و نهایتاً اینکه اهداف سیاست خارجی نباید در عرض هم قرار گرفته و یا نقیض یکدیگر باشند. همچنین، اهداف سیاست خارجی باید متناسب با ظرفیت‌ها و امکانات داخلی باشند. دولت‌هایی که تعهدات بین‌المللی فراتر از ظرفیت و توانمندی خود تعریف می‌کنند، عملاً در ادامه مسیر خود دچار مشکلات اساسی خواهند شد.

سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه با تأکید بر این نکته که در جهان امروز اغلب کشورها نه یکسره دوست تلقی می‌شوند و نه یکسره دشمن، بر این اعتقاد است که رقابت و یا حتی رویارویی میان کشورها در برخی حوزه‌ها، الزاماً راه را بر همکاری میان آنها در حوزه‌های دیگر نمی‌بندد. در این راستا آنچه مهم است، تفکیک و بهره‌گیری از انواع بازی‌های محتمل در سیاست بین‌الملل می‌باشد. در واقع، به رغم برخی شدت عمل‌ها، نظام بین‌المللی موجود از ظرفیت بالایی برای چانه‌زنی و حل و فصل مشکلات از طریق مذاکره و گفتگو برخوردار است. یک سیاست خارجی موفق الزاماً باید توانایی‌های خود را برای چانه‌زنی افزایش دهد. طبیعی است که فرهنگ

چانه‌زنی در سیاست خارجی انعطاف به وجود می‌آورد و مانع به بن‌بست رسیدن موضوعات مهم و حساس می‌شود. بنابراین نباید شرایط فراهم شود که اساساً امکان چانه‌زنی برای یک کشور در مقابل کشور یا کشورهای خاصی منتفی گردد. علاوه بر این، در شرایط جدید کشورها از طریق اقدام انفرادی موفقیت قابل توجهی در سیاست خارجی کسب نمی‌کنند و این حتی در مورد قوی‌ترین و بزرگ‌ترین قدرت‌ها نیز صادق است. آنچه که در این شرایط اهمیت دارد توانایی کشورها در همراه کردن دیگران با خود و مجموعه‌سازی است.

با توجه به مجموعه موضوعات مطرح شده ابعاد مختلف سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

- ۱- اتخاذ رویکرد عینی و واقع‌بینانه نسبت به نظام بین‌الملل با توجه به روندها و فرآیندهای تأثیرگذار در آن و تعریف جایگاه ایران در این نظام.
- ۲- مشارکت فعال و نقش‌آفرین در فعالیت‌های بین‌المللی و هماهنگی میان راهبردهای سیاست خارجی و مقتضیات نظام بین‌الملل.
- ۳- همکاری با قدرت‌ها و کشورهای همسو با هدف ایجاد نظام عادلانه بین‌المللی و نفی سلطه‌جویی و یک‌جانبه‌گرایی برخی از قدرت‌ها.
- ۴- بهبود تصویر امنیتی جمهوری اسلامی ایران در جهان از طریق پرهیز از سیاست‌ها و اقداماتی که می‌تواند کشور را در نظام بین‌الملل به عنوان تهدید جلوه دهد.
- ۵- طراحی و پیشبرد اهداف روابط خارجی کشور در قالب منافع جمعی و مجموعه‌ای و گسترش ارتباطات بین‌المللی به منظور دستیابی به سطح مناسبی از همکاری.
- ۶- حضور و مشارکت فعال در سازمان و نهادهای سیاسی، اقتصادی و علمی منطقه‌ای و بین‌المللی جهت کسب حمایت‌های لازم به منظور بهره‌برداری از فرصت‌ها و تأمین منابع توسعه از جمله منابع اقتصادی، مالی و نیازهای علمی و فناوری.

- ۷- اصلاح و تنظیم روابط با ایالات متحده آمریکا براساس احترام متقابل و منافع مشترک.
- ۸- تلاش برای حفظ و تداوم روابط متوازن با قدرت‌های شرقی مانند چین، روسیه و هند.
- ۹- ارتقای روابط با اتحادیه اروپایی با هدف رسیدن به مشارکت راهبردی در زمینه‌های مورد علاقه دو طرف.
- ۱۰- برنامه‌ریزی جهت مشارکت موثر و ائتلاف‌سازی کارآمد در هنجارسازی‌های بین‌المللی پیرامون ابعاد گوناگون توسعه.
- ۱۱- تقویت سیاست تنش‌زدایی و اعتمادسازی در حوزه‌های مختلف روابط خارجی.
- ۱۲- مشارکت و تأثیرگذاری در حل و فصل مناقشات منطقه‌ای و بین‌المللی.
- ۱۳- ارتقای سطح فعالیت و تأثیرگذاری در سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای برای ایجاد ثبات، صلح، جلوگیری از نسل‌کشی و جرائم علیه بشریت.
- ۱۴- برقراری تعامل برنامه‌ریزی شده و نهادینه با مراکز دانشگاهی و تحقیق و توسعه معتبر کشورهای جهان و نهادهای بین‌المللی به منظور ارتقای ظرفیت‌های علمی و فناوری و تقویت سرمایه انسانی کشور.
- ۱۵- مشارکت و ایفای نقش موثر و سازنده در شکل‌گیری ترتیبات امنیتی منطقه‌ای با کشورهای همسایه از طریق توافقات دوجانبه و چندجانبه.
- ۱۶- تسهیل و تقویت وابستگی متقابل بین ایران و همسایگان از طریق اتصالات زیربنایی و بلندمدت.
- ۱۷- فعال نمود ظرفیت‌های سازمان کنفرانس اسلامی در احیای و حمایت از ارزش‌های اسلامی، ارتقای جایگاه و همگرایی بیشتر کشورهای اسلامی در دفاع از مسایل جهان اسلام.

- ۱۸- فعال نمودن و تجمیع ظرفیت‌های جنبش عدم تعهد در دفاع از استقلال و حاکمیت ملی کشورها و منافع مشترک کشورهای در حال توسعه.
- ۱۹- تقویت و گسترش هدفمند روابط، ایجاد و تقویت همگرایی با کشورهای موثر آسیایی و ایفای نقش فعال در سازمان‌ها و تشکل‌های اقتصادی و امنیتی در آسیا.
- ۲۰- تقویت و ارتقای آگاهی در میان مسلمانان برای رفع موانع وحدت از طریق ارائه الگوی عملی مناسب و شناخت فرصت‌ها و تهدیدات واقعی جهان اسلام.
- ۲۱- پیگیری راهبرد خاورمیانه‌ای کشور از طریق تقویت سازوکارهای جمعی جهان اسلام و تلاش بین‌المللی جهت رفع اشغال سرزمین‌ها، احقاق حقوق ملت فلسطین و کمک به توسعه روند مردم‌سالاری در فلسطین و هماهنگی منطقه‌ای جهت جلوگیری از تسلط اسرائیل بر منطقه.
- ۲۲- توجه ویژه به اهمیت و تأثیر موضوعات اساسی سیاست داخلی بر روابط خارجی از قبیل افزایش مشارکت عمومی، ارتقای وفاق و وحدت ملی، کارآمد کردن سازوکارهای مردم‌سالاری، قانون‌گرایی و رعایت حقوق شهروندی.
- ۲۳- حمایت موثر از طرح ایجاد منطقه خاورمیانه عاری از سلاح‌های کشتار جمعی.
- ۲۴- تعامل موثر با ایرانیان خارج از کشور و تقویت روحیه وحدت ملی و حمایت از حقوق و ارتقای جایگاه آنان و برنامه‌ریزی جهت استفاده از ظرفیت‌های علمی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایشان در روابط خارجی و رفع نیازهای توسعه‌ای کشور.
- ۲۵- تقویت و ایجاد هماهنگی کارآمد داخلی و هم‌سو نمودن کلیه فعالیت‌های روابط خارجی با سیاست خارجی کشور.
- ۲۶- ظرفیت‌سازی به منظور تربیت عناصر ملی کارآمد، مبتکر و متعهد در حوزه روابط خارجی و تقویت و ایجاد مراکز و نهادهای مستقل آموزشی، پژوهشی و مطالعاتی.

- سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به لحاظ نقشی که می‌تواند در فرآیند توسعه کشور ایفا کند باید در جهت تحقق محورهای زیر اقدام نماید:
- ۱- حضور فعال و موثر در سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی و نقش‌آفرینی در شکل‌گیری قواعد و رژیم‌های اقتصادی بین‌المللی.
 - ۲- شناخت بازارهای جدید و تلاش برای توسعه مناسبات تجاری با این بازارها به منظور توسعه صادرات.
 - ۳- تلاش جدی و مستمر برای انعقاد موافقتنامه‌های ترجیحی و آزاد با کشورهای مختلف و به ویژه کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز، خاورمیانه و شمال آفریقا.
 - ۴- کوشش برای سازماندهی یا تقویت سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای مانند اکو و یا مشارکت در پیمان‌های جدید مانند شورای همکاری خلیج فارس.
 - ۵- کوشش در جهت رفع و یا خنثی‌سازی تحریم‌های اقتصادی و تجاری علیه ایران.
 - ۶- تلاش برای رفع موانع سیاسی الحاق به سازمان جهانی تجارت و آغاز مذاکرات اقتصادی با این سازمان؛ با توجه به اینکه الحاق به سازمان جهانی تجارت مهم‌ترین رکن سیاست‌های کلان اقتصادی ایران در عرصه جهانی به شمار می‌رود و این عضویت بسترهای لازم را برای توسعه تجارت با دیگر کشورها فراهم می‌کند.
 - ۷- تلاش برای پیشبرد مذاکرات اقتصادی با اتحادیه اروپا در عین حفظ عزت و منافع جمهوری اسلامی ایران.
 - ۸- اتخاذ رویکرد مناسب در روابط خارجی و بسترسازی جهت استفاده از مزیت نسبی انرژی کشور از جمله تولید و ترانزیت و احراز نقش موثر در تأمین و امنیت انرژی جهانی.
 - ۹- اتخاذ رویکرد منطقه‌ای و بین‌المللی مناسب جهت استفاده از مزیت ترانزیتی کشور در تبدیل ایران به مرکز ارتباطی، اطلاعاتی و مسیر ترانزیتی منطقه.

- ۱۰- فراهم کردن زمینه‌های سیاسی مناسب به منظور تقویت نقش و توان رقابتی کشور به ویژه بخش خصوصی جهت حضور فعال در اقتصاد جهانی.
- ۱۱- رفع موانع و تلاش برای ایجاد همگرایی و یکپارچگی اقتصادی منطقه‌ای از طریق حرکت آزاد کالا، خدمات سرمایه، فناوری و نیروی انسانی در بخش‌های مختلف اقتصادی.
- ۱۲- ایجاد و تقویت موسسات مردمی و خصوصی و سازمان‌های غیردولتی جهت تعامل با موسسات و سازمان‌های مشابه به منظور پیگیری اهداف توسعه و سیاست خارجی.

پی نوشت ها

- 1- Iran Business Forecast Report Q2 2013, published by Business Monitor International Ltd, 2013.



اتحاد بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE,
INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE

پیوست

خلاصه گزارش بیزنیس مانیتور در خصوص پیش بینی وضعیت اقتصادی ایران

ضعف‌های ساختاری اقتصاد ایران

طبق پیش‌بینی‌ها، اقتصاد ایران در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ به ترتیب ۰/۵ درصد و ۲ درصد خواهد داشت این در حالی است که براساس برآوردهای صورت گرفته از حجم اقتصاد ایران در سال ۲۰۱۲، به میزان ۳/۴ درصد کاسته شده است. و چند تحریم‌های ایالات متحده و اتحادیه اروپا در زمینه بخش‌های هیدروکربن و مالی در سال جاری تشدید خواهد شد و مطمئناً بر اقتصاد کشور ضربه وارد خواهد ساخت، بخش اعظم پتانسیل تحریم‌ها در سال ۲۰۱۲ مستهلک گردید، به گونه‌ای که صادرات کشور در سال جاری در مقایسه با ۲۰۱۲ با افت کمتری روبرو خواهد شد. با این حال، اقتصاد همچنان در شرایط بحرانی باقی خواهد ماند و دورنمای مصرف خصوصی تیره و تار است. به علاوه با فرض باقی ماندن تحریم‌های بین‌المللی، اقتصاد ایران در میان‌مدت بسیار کمتر از ظرفیت آن رشد پیدا خواهد کرد. پیش‌بینی می‌شود که رشد تولید ناخالص داخلی (GDP) طی دوره ۲۰۱۸-۲۰۱۴ به طور متوسط ۲/۸ درصد خواهد بود.

قدرت خرید ایرانیان به طور مستمر طی چند ماه گذشته رو به کاهش بوده است. تورم امکان خرید کالاهای بنیادی را روز به روز دشوارتر می‌سازد. به گفته بانک مرکزی ایران قیمت کالاهای مصرفی ۲۶/۱ درصد افزایش در طول یک سال داشته است، در حالی که گزارش‌های متعددی این نرخ را بیش از ۵۰ درصد برآورد کرده‌اند. افزون بر این، از میزان کالاهای وارداتی به دلیل کاهش ارزش ریال در بازار سیاه به میزان قابل توجهی کاسته شده است که این امر به نوبه خود مصرف داخلی را کاهش داده است. به رغم تلاش‌های مقامات برای جلوگیری از سقوط بیشتر پول ملی مانند ایجاد نظام چند نرخیه مبادله ارزی و گشایش مرکز مبادلات ارزی، نرخ برابری ریال در تاریخ ۷ ژانویه ۲۰۱۳ در برابر دلار ۳۴,۲۵۰ بوده است در حالی که این نرخ یک سال پیش از آن یعنی

در ۷ ژانویه ۲۰۱۲، ۱۸,۰۰۰ بوده است. در نتیجه، متوسط دستمزد طی ماه‌های گذشته در صورتی که براساس دلار محاسبه شود به ۲۴۰ تا ۳۲۰ دلار رسیده است در صورتی که خط فقر رسمی ۸۰۰ دلار در ماه می‌باشد.

طی سال‌های آینده سرمایه‌گذاری ثابت ناخالص همچنان محدود باقی خواهد ماند، ایران از دسترس اکثر سرمایه‌گذاران خارجی به دور خواهد بود و در عین حال، بحران اقتصادی سرمایه‌گذاری از سوی دولت و نیز بخش خصوصی را کاهش خواهد داد. انتظار می‌رود بخش ساختمان در سال ۲۰۱۳ با کاهش حجمی معادل ۳ درصد مواجه شود. این رقم در سال ۲۰۱۲ معادل ۵ درصد بود. علاوه بر این، تولید خودرو در ۲۰۱۳ کاهش معادل ۰/۸ درصد خواهد داشت که این رقم در سال ۲۰۱۲، ۱۷/۸ درصد بود. البته سرمایه‌گذاری‌های ثابت به طور کامل مسکوت گذاشته نخواهد شد، چرا که دولت درصدد ادامه تلاش‌های خود در جهت نوسازی زیرساخت‌های کهنه کشور می‌باشد. برای مثال، شاخه مهندسی سپاه پاسداران، قرارگاه خاتم‌الانبیا کارهای مقدماتی احداث یک نیروگاه آبی را در غرب کشور در پایان ۲۰۱۲ آغاز کرد که شامل ساخت بزرگ‌ترین سد جهان می‌باشد. پیش‌بینی می‌شود سرمایه‌گذاری ثابت ناخالص در سال ۲۰۱۲، با ۰/۳ درصد کاهش و در سال ۲۰۱۳ با ۳ درصد افزایش مواجه شود.

هزینه‌های دولتی در سال ۲۰۱۳، همچنان بر اثر کاهش درآمدهای نفتی که ۵۳ درصد کل درآمدها را در سال مالی ۲۰۱۱-۲۰۱۰ تشکیل می‌داد. محدود باقی بماند. در حالی که اعلام شده است که بودجه سال جاری کمتر وابسته به درآمد نفت خام خواهد بود. دولت منابع درآمدی جایگزین محدودی در اختیار دارد و در نتیجه بحران اقتصادی کنونی درآمدهای مالیاتی در سطح پایینی قرار خواهد داشت. بنابراین، پیش‌بینی می‌شود هزینه‌های دولتی در سال ۲۰۱۳ تنها ۱ درصد و در سال ۲۰۱۴، ۴ درصد افزایش پیدا کند.

براساس برآوردهای آژانس انرژی بین‌المللی، صادرات نفت (که در سال ۲۰۱۰، ۸۵ درصد کل صادرات کشور را تشکیل می‌داد) به طور متوسط ۱/۳ میلیون بشکه در روز در نوامبر بود که نسبت به ۱/۲۴ میلیون بشکه در روز در اکتبر و ۱/۰۷ میلیون بشکه در روز در سپتامبر افزایش نشان می‌داد. بنابه گفته آژانس، کاهش خرید نفت خام ایران از سوی چین و هند با افزایش خرید نفت خام ایران از سوی مالزی و تایوان جبران شد. با این حال، صادرات نفت ایران در مقایسه با نوامبر ۲۰۱۱، تقریباً ۵۰ درصد کاهش داشت و در سال ۲۰۱۲ شاهد کاهش ۳۷/۱ درصدی صادرات نفت ایران بودیم.

کاهش صادرات نفت از زمان به اجرا در آمدن تحریم‌های اتحادیه اروپا از اول جولای سرعت گرفت و از میزان صادرات نفت بین ماه‌های ژوئن تا اوت به میزان ۴۲/۵ درصد کاسته شد. با توجه به استهلاك پتانسیل تأثیر تحریم‌ها در سال ۲۰۱۲، پیش‌بینی می‌شود در سال ۲۰۱۳ تنها ۲/۹ درصد از صادرات نفت ایران کاسته شود.

افزون بر این، با ادامه کاهش ارزش ریال، صادرات محصولات غیرنفتی در مقایسه با محصولات انرژی با آهنگ کمتری کاهش خواهد یافت. به رغم تحریم‌ها، ایران راه‌هایی برای انجام معاملات مالی محدود پیدا کرده است، برای مثال پرداخت‌ها با لیر ترکیه و روپیه هند صورت می‌گیرد. براساس پیش‌بینی‌ها کل صادرات در سال ۲۰۱۳، ۲/۷ درصد کاهش داشته و در سال ۲۰۱۴ یک درصد افزایش خواهد داشت. واردات کشور نیز در ماه‌های اخیر با کاهش قابل توجهی روبرو شده است که دلیل این امر را باید در کاهش ارزش ریال و تحریم‌ها جستجو کرد. برای مثال، واردات از امارات متحده عربی در نیمه نخست ۲۰۱۲ در مقایسه با همان دوره در ۲۰۱۱ تقریباً به یک سوم کاهش یافت. به علاوه، دولت ایران تدابیری را برای کاهش واردات اتخاذ کرده است مانند ممنوعیت ورود ۷۵ قلم کالاهای لوکس، تا از خروج دلار از کشور جلوگیری کند. با این حال دولت راه‌هایی برای وارد کردن کالاهای ضروری پیدا کرده است. طبق

پیش‌بینی‌ها کل واردات ایران در سال ۲۰۱۳، ۷ درصد کاهش خواهد داشت و در ۲۰۱۴ به میزان ۳ درصد افزایش نشان خواهد داد.

سیاست‌های پولی

طبق آخرین آمار منتشر و بانک مرکزی، نرخ تورم در سپتامبر ۲۰۱۲، معادل با ۲۸/۱ درصد بود. که از نرخ متوسط ۲۵/۴ درصد طی ۵ ماه نخست سال مالی ۲۰۱۳-۲۰۱۲ بیشتر بوده است که این افزایش ناشی از افزایش قیمت کالاهای خوراکی و آشامیدنی بوده است که ۲۸/۶ درصد سبد کالاهای خانوار را تشکیل می‌دهند، در حالی که بهای مسکن و حمل‌ونقل که به ترتیب ۲۸/۵ درصد و ۱۲ درصد این سبد را تشکیل می‌دهند، ۱۴/۵ و ۲۰/۷ درصد افزایش دانسته است. افزون بر این، در ۹ ژانویه بانک مرکزی اعلام کرد نرخ تورم کالاهای مصرفی در پایان ۲۰۱۲، ۲۷/۱ درصد بوده است. با این حال، ناظران مستقل برآورد می‌کنند که نرخ تورم در اکتبر بین ۴۶ تا ۶۹ درصد بوده است. با توجه به ضعف ریال و ادامه تحریم‌ها، هزینه کالاهای وارداتی همچنان بالا خواهد بود.

بخش بانکی

بخش بانکی ایران در شرایط بحران قرار دارد. کل دارایی‌ها با ارقام واقعی در ژوئن ۲۰۱۲، ۶/۵ درصد کاهش داشته است. هرچند شاهد کاهش کمتری در میزان دارایی‌ها در سال مالی ۲۰۱۴-۲۰۱۳ خواهیم بود اما بحران در این بخش به قوت خود باقی خواهد ماند. به دلیل بحران بانکی، مکانیسم‌های انتقال سیاست پولی ناموثر خواهند بود که مانع از این خواهد شد که بانک مرکزی بتواند از کاهش ارزش ریال جلوگیری کند.

در نتیجه، در حالی که شاهد بازگشت رشد اقتصادی در ۲۰۱۳ خواهیم بود، اقتصاد در شرایط بحران باقی خواهد ماند.

میزان سپرده در بانک‌ها با ارقام واقعی در ژوئن ۲۰۱۲، کاهش به میزان ۰/۴ درصد را نشان می‌داد. با کاهش ارزش ریال در اکتبر و افزایش قابل توجه نرخ تورم طی چند ماه اخیر، پیش‌بینی می‌شود میزان سپرده‌ها با کاهش بیشتری مواجه شود. مردم پول‌های خود را از بانک‌ها بیرون خواهند کشید تا آن را به طلا تبدیل سازند. گزارش‌های حاکی از این است که بسیاری از مردم از پیش‌فروش طلا توسط بانک‌ها استقبال نکرده‌اند که این به معنای عدم اعتماد به بانک‌ها می‌باشد.

پیش‌بینی نرخ تورم برای کالاهای مصرفی به طور متوسط ۳۳ درصد برای سال مالی ۲۰۱۴-۲۰۱۳ خواهد بود که تنها اندکی از پیش‌بینی ۴۰ درصدی نرخ تورم برای سال مالی ۲۰۱۳-۲۰۱۲ کمتر خواهد بود. به علاوه، ریال همچنان در ۲۰۱۳ ضعیف باقی خواهد ماند. پیش‌بینی می‌شود سپرده مشتریان به صورت اسمی طی سال‌های مالی ۲۰۱۳-۲۰۱۲ و نیز ۲۰۱۴-۲۰۱۳ به ترتیب ۱۶ و ۲۲ درصد افزایش پیدا کند که با توجه به پیش‌بینی‌ها در مورد تورم به صورت واقعی در سال مالی ۲۰۱۳-۲۰۱۲، ۲۴ درصد و در سال، ۲۰۱۴-۲۰۱۳، ۱۱ درصد کمتر خواهد بود.

رشد وام‌ها در صورت واقعی در ژوئن ۲۰۱۲، ۵/۵ درصد کاهش داشت. این روند احتمالاً طی چند ماه گذشته تسریع گردیده است، زیرا بانک‌ها تمایلی به وام دادن به دلیل کاهش ارزش بازپرداخت‌ها بر اثر تورم از خود نشان نمی‌دهند. از سوی دیگر، وام‌های بازپرداخت نشده مشکل بزرگی برای کشور پدید آورده‌اند. با ادامه بحران اقتصادی در ۲۰۱۳، وام‌گیرندگان کمتری قادر به بازپرداخت بدهی‌های خود خواهند بود و بانک‌ها تمایل کمتر به اعطای وام خواهند داشت. پیش‌بینی می‌شود اعطای وام به مشتریان بانک‌ها به صورت اسمی به ۱۴ درصد در سال مالی ۲۰۱۳-۲۰۱۲ و ۲۱ درصد

در سال مالی ۲۰۱۴-۲۰۱۳ افزایش یابد که معادل با کاهش ۲۶ و ۱۲ درصدی به صورت واقعی به ترتیب در سال‌های مالی ۲۰۱۳-۲۰۱۴ و ۲۰۱۲-۲۰۱۳ خواهد بود. نسبت وام به سپرده در ۲۰۱۲ کاهش یافت، روندی که انتظار می‌رود همچنان تداوم یابد. این نسبت در ماه ژوئن ۰/۹۹ بود. با توجه به تداوم بحران بانکی راه‌های برون‌رفت از بحران بسیار محدود به نظر می‌رسد. هرچند ممکن است تهران به تزیق سرمایه به بخش بانکی پردازد، میزان کمک دولت محدود خواهد بود. در این شرایط مجبور ساختن بانک‌ها به اعطای وام‌های ارزان به اقتصاد بحران را تشدید خواهد کرد. در نتیجه، پیش‌بینی می‌شود کل دارایی‌های بخش بانکی به صورت واقعی در سال‌های مالی ۲۰۱۳-۲۰۱۴ و ۲۰۱۲-۲۰۱۳ به ترتیب ۲۳ و ۱۴ درصد کاهش یابد.

سیاست ارزی

پیش‌بینی می‌شود طی فصول آینده هر دلار آمریکا ۳۹,۰۰۰ ریال معامله شود. ادامه ضعف ریال فشارهای تورمی ایجاد خواهد کرد که از قدرت خرید مردم خواهد کاست. به علاوه انتظار می‌رود بانک مرکزی نرخ رسمی خود را در ۲۰۱۳ کاهش داد، این نرخ در ۱۰ ژانویه ۱۲,۳۰۲ ریال تعیین شده بود تا جلوی کاهش ذخایر خارجی را بگیرد. به منظور جلوگیری از کاهش ارزش ریال، بانک مرکزی در ۲۴ سپتامبر مرکز مبادلات ارزی را تأسیس کرد و سیستم ارز چند نرخی را به مورد اجرا گذاشت. این امر باعث کاهش ارزش ریال در معاملات بازار آزاد شد و نشانه‌ای از این تلقی شد که دولت کمبود ارز خارجی دارد با این حال، با سخت‌گیری‌های به عمل آمده در زمینه خرید و فروش ارز در بازار آزاد در ماه اکتبر وضعیت بهتر شد و نرخ ارز مبادله‌ای ۲۴,۸۸۰ ریال تعیین گردید.

در سیستم جدید، نرخ ارز رسمی بین ۱۲,۲۰۰ و ۱۲,۳۰۰ ریال برای خرید واردات استراتژیک مانند گوشت، وام، ذرت، جو، سویا، شکر و شیرخشک اختصاص می‌یابد و مرکز مبادلات ارزی با استفاده از یک نرخ انعطاف‌پذیر که در ۳ ژانویه ۲۴,۷۵۰ ریال تعیین شد، هزینه واردات کالاهای سرمایه‌ای و مواد صنعتی از جمله ماشین‌آلات ساختمانی و روغن‌های صنعتی، لاستیک کامیون، تجهیزات ساختمانی و الیاف مصنوعی را تأمین می‌کند.

هرچند پیش‌بینی می‌شود ذخایر ارز خارجی در سال مالی ۲۰۱۴-۲۰۱۳، ۳ درصد کاهش یافته و به ۶۱/۱ میلیارد دلار بالغ شود که معادل ۶/۸ ماه واردات است، بانک مرکزی می‌تواند از سقوط شدید ارزش پول در ۲۰۱۳ جلوگیری کند. با این حال، با توجه به نرخ تورم ۳۳ درصد در ۲۰۱۳، اعتماد به پول ملی باز نخواهد گشت. در نتیجه، پیش‌بینی می‌شود در فصول آینده هر دلار آمریکا در بازار آزاد به مبلغ ۳۹,۰۰۰ ریال معامله شود.

نکته مهم اینکه به منظور محدود ساختن کاهش ذخایر ارزی، بانک مرکزی مجبور خواهد شد نرخ رسمی پول را در ۲۰۱۳ کاهش دهد. این کاهش ارزش پول به طور تدریجی اتفاق خواهد افتاد تا از سیل مردم به بازار آزاد برای تبدیل آن جلوگیری شود. پیش‌بینی می‌شود نرخ رسمی دلار در ۲۰۱۳ به ۱۴,۶۳۶ ریال برسد که در مقایسه با نرخ آن در ۲۰۱۲ یعنی ۱۲,۱۹۷ ریال، سبب ۲۰ درصد کاهش ارزش ریال خواهد شد.

به رغم کاهش اعتماد به ریال و افزایش فشارهای تورمی، بعید به نظر می‌رسد که اقتصاد کشور به بن‌بست برسد. چنان که گفته شد دولت هنوز می‌تواند از سقوط شدید ارزش پول برای یک بار دیگر جلوگیری کند. به علاوه، تجارت با کشورهایی که روابط دوستانه‌شان را با ایران حفظ کرده‌اند، مانند چین، روسیه و هند ادامه خواهد یافت که منبع تأمین ارز خارجی برای کشور خواهد بود. هم‌چنین بحران اقتصادی سبب بروز چنان اعتراضاتی نخواهد شد که موجودیت نظام را با خطر مواجه سازد. به نظر

نمی‌رسد هیچ یک از احزاب مخالف قادر به کانالیزه کردن اعتراضات به سمت یک هدف سیاسی باشد و سیاستمداری نزدیک به اردوی آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب احتمالاً در انتخابات ریاست جمهوری ژوئن ۲۰۱۳ پیروز خواهد شد.

با این حال، کاهش بیش از حد انتظار ذخایر ارزی ممکن است بانک مرکزی را مجبور سازد تا از ارزش پول در بازار رسمی بیشتر بکاهد که این باعث کاهش شدید ارزش آن در بازار معاملات خیابانی خواهد شد. افزون بر این، هرگونه افزایش سطح مخاطرات سیاسی از قبیل افزایش شایعات در خصوص حمله قریب‌الوقوع اسرائیل به ایران می‌تواند مردم را ترغیب به تبدیل پول‌شان به طلا و ارز کند. سرانجام اگر ارزش پول در بازار آزاد کاهش زیادی یابد و دولت بخواهد در مورد خرید و فروش ارز سخت‌گیری کند، در آن صورت قاچاق ارز گسترش یافته و تلاش‌های بانک مرکزی برای تثبیت ارزش ریال با مانع روبرو خواهد شد.

چالش‌های پیش روی اقتصاد ایران تا سال ۲۰۲۲

بخش نفت و گاز ایران از ظرفیت عظیمی برای رشد برخوردار است. ذخایر ثابت شده نفت و گاز ایران مقام دوم را در جهان دارند ۱/۳۷ میلیارد بشکه و ۲۹/۷ تریلیون متر مکعب. با این حال سطح تولید نفت از ۲۰۰۳ افزایش نداشته است.

بخش اعظم عملکرد ضعیف بخش انرژی طی سال‌های اخیر را می‌توان به تحریم‌های بین‌المللی و تحریم‌های آمریکا نسبت داد. براساس این تحریم‌ها شرکت‌های نفتی غربی هیچ سرمایه‌گذاری جدیدی در ایران انجام نمی‌دهند. هرچند شرکت‌های متعلق به کشورهایی که چندان تحت تأثیر فشارهای آمریکا واقع نمی‌شوند مانند چین به سرمایه‌گذاری در ایران ادامه می‌دهند، اما آنها فاقد توانایی‌های تکنولوژیک مطلوب می‌باشند.

قراردادهای «بای‌بک» (بیع متقابل) که ایران در معاملات خود با شرکت‌های نفتی خارجی بر آنها اصرار دارد نیز مانع سرمایه‌گذاری داخلی می‌شود. با توجه به محیط نامساعد کسب‌وکار در داخل ایران، جمهوری اسلامی همواره در تلاش جذب سرمایه‌گذاری خارجی بیشتر بوده است.

با توجه به ملاحظات فوق، پیش‌بینی می‌شود که رشد تولید نفت بین سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۲ با افزایش معادل ۱/۶ درصد به ۳/۹ میلیون بشکه در روز برسد. از این‌رو، بخش نفت تأثیر مستقیم اندکی در رشد تولید ناخالص داخلی طی ۱۰ سال آینده خواهد داشت. تولید گاز طبیعی طی همین دوره تقریباً دو برابر خواهد شد و پیش‌بینی می‌شود ایران در اواسط دهه به صادرکننده گاز طبیعی مایع تبدیل شود هرچند این امر به انتقال تکنولوژی بستگی خواهد داشت که در شرایط تحریم عملی شدن آن حتمی نیست.

پیش‌بینی قیمت نفت در آینده با دشواری همراه است. با وجود این، براساس پویش‌های عرضه و تقاضا، برای این دوره ده ساله رقم ۹۳ دلار برای هر بشکه پیش‌بینی می‌شود. با توجه به تثبیت قیمت نفت، رشد اندک تولدی نفت و افزایش شدید واردات غیرسرمایه‌ای از خاور دور، انتظار می‌رود حساب جاری ایران (موازنه پرداخت‌ها) که در سال مالی ۲۰۱۱-۲۰۱۲ به اوج خود یعنی ۱۰/۹ درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) رسید از سال مالی ۲۰۱۶-۲۰۱۵ با کسری مواجه شود. کمیابی ارز خارجی، فرار سرمایه‌ها و نرخ بالای تورم که به طور متوسط برای دوره ده سال مورد نظر ۳/۱۹ درصد خواهد بود به معنای فشار بیشتر بر پول ملی خواهد بود.

نرخ باروری در ایران سیر نزولی پیدا کرده است و از دهه ۱۹۸۰ به یک سوم تقلیل پیدا کرده است. این امر به کاهش رشد نرخ جمعیت منجر گردیده است. انتظار می‌رود طی ۱۰ سال آینده جمعیت تقریباً ۹ میلیون نفر افزایش یابد امری که بر مصرف و رشد

آن تأثیر مستقیم دارد. تحریم‌های بین‌المللی مسیر اقتصاد ایران را طی این دوره ۱۰ ساله مشخص خواهد کرد.

اگر غرب تحریم‌های خود را شدیدتر سازد، این امر به کاهش بیشتر واردات سرمایه‌ای و سرمایه‌گذاری خارجی منجر خواهد شد که احتمالاً پیامد آن پایین آمدن نرخ رشد اقتصادی خواهد بود. با این حال، اگر اختلافات کنونی با غرب حل و فصل شود، سرمایه‌گذاری‌های خارجی با رشد چشمگیری صورت خواهد گرفت.

محیط کسب و کار

هرچند دولت در تلاش است تا در شعاری از حوزه‌های کسب و کار به ویژه زیرساخت‌های فیزیکی، نظام مالیاتی و سیاست سرمایه‌گذاری خارجی بهبود ایجاد کند، چالش‌های زیادی همچنان به قوت خود باقی هستند که می‌توان از فساد و پیچیدگی قوانین کار نام برد.

خارجیان به طور اسمی از همان حقوق اتباع داخلی در خصوص اجاره‌خانه، آپارتمان و دفترچه برای سکونت و چه برای مقاصد تجاری برخوردارند. در مورد سرمایه‌گذاری خارجی نیز، دولت در تئوری دادن غرامت منصفانه در صورت سلب مالکیت را تضمین کرده است و اعلام کرده است که از سرمایه‌های خارجی که وارد کشور می‌شوند حمایت به عمل می‌آورد. با وجود این، در عمل، خارجیان از همان حقوق اتباع ایرانی برخوردار نیستند. اکثر شرکت‌های خارجی هنگام طرح دعوا در خصوص یک قرارداد تجربه‌ای منفی دارند و موافقتنامه‌های کتبی اغلب از طرف‌های قرارداد حمایتی به عمل نمی‌آورند. براساس شاخص بین‌المللی آزادی اقتصادی بنیاد هرتیج، ایران از ۱۰۰ امتیاز حقوق مالکیت تنها ۱۰ امتیاز به دست آورده که پایین‌ترین

امتیاز در میان کشورهای خاورمیانه است. اغلب یافتن یک شریک محلی با نفوذ که حامیان سیاسی مقتدری نیز داشته باشد موثرترین راه برای حفاظت از قراردادهاست. ایران دارای قوانین خاص خود در زمینه ثبت علائم تجاری می‌باشد و از امضاکنندگان کنوانسیون پاریس در حمایت از مالکیت صنعتی است. ایران همچنان به کنوانسیون سازمان جهانی مالکیت معنوی در ۲۰۰۲ پیوسته است. با وجود این، ایران عضو کنوانسیون برق برای حمایت از آثار ادبی و هنری نیست. از آنجا که ایران تنها عضو ناظر در سازمان تجارت جهانی (WTO) می‌باشد، از مقررات حقوق مالکیت معنوی مرتبط با تجارت تبعیت نمی‌کند.

از سوی دیگر، براساس شاخص فساد ۲۰۱۲ که از سوی آژانس شفافیت بی‌المللی منتشر می‌گردد، ایران در میان ۱۸۳ کشور رتبه ۱۳۳ را به لحاظ فساد داراست. در حوزه زیرساخت‌های فیزیکی، ایران از یک سیستم حمل‌ونقل قابل اطمینان، ارزان و گسترده برخوردار می‌باشد. در ایران ۸,۴۴۲ کیلومتر خط آهن عمدتاً یک طرفه و ۱۷۲,۹۲۷ کیلومتر جاده وجود دارد که ۷۳ درصد آن آسفالت می‌باشد. ۳۱۹ فرودگان در کشور موجود است هرچند که ۵۸ درصد آنها دارای باندهای غیر آسفالت می‌باشند. هرچند شبکه جاده‌ای کشور بسیار وسیع و گسترده است. اما سفر از طریق آن می‌تواند بسیار خطرناک باشد، زیرا ایران دارای یکی از بیشترین نرخ‌های حوادث جاده‌ای است.

زیرساخت‌های ارتباطی ایران نیز به سرعت در حال پیشرفت بوده است. تعداد خطوط تلفن ثابت در ایران در سال ۲۰۱۰ به ۲۶/۹ میلیون رسید. هم‌چنین در پایان سال ۲۰۱۰، ۶۹/۲ میلیون اشتراک تلفن همراه وجود داشته است. اینترنت نیز روز به روز رواج بیشتری پیدا می‌کند و تعداد ارائه‌دهندگان خصوصی خدمات اینترنتی رو به افزایش می‌باشد. به علاوه با بیش از ۲۷ میلیون کاربر اینترنت بیش از ۱۵۰۰ کافی‌نت

عمدتاً در تهران شروع به کار کرده است. با وجود این، ایران کمترین میزان پهنای باند در منطقه را در اختیار دارد که طبق برآوردها در سال ۲۰۱۰، ۱/۸ درصد بوده است.

جمعیت فعال در ایران طبق آخرین برآوردها ۲۸ میلیون نفر می‌باشد. نرخ رسمی بیکاری در ۲۰۱۲، ۱۲ درصد اعلام شده است، هرچند به اعتقاد برخی نرخ واقعی بسیار بیشتر از این است. ۳۰ درصد نیروی کار در بخش کشاورزی، ۲۵ درصد در بخش صنعت و ۴۵ درصد در بخش خدمات فعالیت دارند. در سال‌های اخیر، درآمد بالای نفت و گاز سبب رشد اشتغال شده است. هرچند رشد اقتصادی برای جذب ۷۵۰,۰۰۰ نفری که سالانه وارد بازار کار می‌شوند، کافی نبوده است. از سوی دیگر، بانک جهانی از افزایش چشمگیر مشارکت زنان در نیروی کار خبر داده است که طی پنج سال گذشته از ۳۳ درصد به ۴۱ درصد رسیده است.

دولت درگیر اصلاح قانون پیچیده کار در ایران است که در زمینه کسب‌وکار در کشور مشکلات زیادی پدید آورده است، از جمله هزینه استخدام نیرو جدا از دستمزد بسیار بالاست و اخراج کارگران پرهزینه است و براساس آمار بانک جهانی هزینه اخراج در حال حاضر معادل با ۲۳/۱ هفته دستمزد می‌باشد. در زمینه انعطاف‌ناپذیر اشتغال، ایران از ۱۰۰ امتیاز ۲۹ امتیاز کسب کرده است در حالی که رتبه متوسط در منطقه ۲۴/۵ می‌باشد.

سرمایه‌گذاری خارجی در کشور به لحاظ وضع تحریم‌ها علیه ایران با مشکلات زیادی مواجه شده است. سرمایه‌گذاران خارجی عمده در ایران کشورهای آلمان، ایتالیا، چین و ترکیه بوده‌اند که عمده‌تاً در بخش‌های پتروشیمی، گاز و نفت صورت گرفته است. در زمینه آزادسازی اقتصادی و برداشتن تعرفه‌های یا کاهش آنها اقداماتی صورت گرفته است. نرخ متوسط تعرفه گمرکی از ۲۷ درصد در ۲۰۰۳-۲۰۰۴ به ۲۲/۶ درصد کاهش یافته است. از سوی دیگر سود بازرگانی از ۵ تا ۳۷۵ درصد از کالاهای وارداتی اخذ می‌شود.

هم‌چنین در نظام مالیاتی کشور اصلاحاتی صورت گرفته است. در خصوص شرکت‌ها این نظام تصاعدی است. تا یک سقف معین از درآمدها ۱۰ درصد مالیات اخذ می‌شود و در سطوح درآمدی بالاتر از ۱۲ تا ۵۴ درصد مشمول مالیات قرار می‌گیرد. از سال ۲۰۰۸ نیز مالیات به ارزش افزوده وضع شده که سالانه بین ۶ تا ۱۵ درصد افزایش می‌یابد.

